



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

الهداية المهدوية في رد الطائفة البائية

على اصغر اليزدي الاردكاني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الهدایة المهدویة فی رد الطایفة البابیة

نویسنده:

مجدالعلماء یزدی اردکانی (علی اصغر بن رجبعلی)

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	الهدایة المهدویة فی رد الطایفة البابیة
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	فاتحة الكتاب
۲۱	مقدمه
۲۴	استدلال میرزا ابوالفضل گلپایگانی در اثبات نقطه اولی به آیات قرآن
۲۴	اشاره
۲۵	جواب
۲۶	استدلال به حدیث ابی لبید مخزومی و احادیث دیگر
۲۶	اشاره
۲۷	جواب
۲۸	استدلال به قول سید عبدالوهاب شعرانی
۲۸	اشاره
۲۹	جواب
۳۰	استدلال به حدیث (انه لخرج القائم لقد انكره الناس) و جوان بودن حضرت مهدی
۳۰	اشاره
۳۱	جواب
۳۱	استدلال به حدیثی از کتاب بحار از قول امام باقر
۳۱	اشاره
۳۲	جواب
۳۲	استدلال به مکان قیام حضرت و استفاده از احادیث
۳۲	اشاره
۳۲	جواب

- ۳۳ استدلال به کلمات سید عبدالوهاب شعرانی
- ۳۳ اشاره
- ۳۴ جواب
- ۳۶ استدلال به فرمایش حضرت علی در مورد بیت المقدس
- ۳۶ اشاره
- ۳۶ جواب
- ۳۷ استدلال به حدیثی از علی بن مهزیار
- ۳۷ اشاره
- ۳۷ جواب
- ۳۸ استدلال به آیه شریفه (و استمع یوم یناد)
- ۳۸ اشاره
- ۳۹ جواب
- ۳۹ استدلال به اینکه باقی ماندن این شریعت (بابی و بهائی) دلیل بر حق بودن آن است
- ۳۹ اشاره
- ۴۰ جواب
- ۴۱ استدلال به آیه شریفه (لکل امه جعلنا منسکا)
- ۴۱ اشاره
- ۴۳ جواب
- ۴۴ استدلال به معجزات
- ۴۴ اشاره
- ۴۵ جواب
- ۴۸ استدلال بر عدم دلالت معجزات بر صحت نبوت
- ۴۸ اشاره
- ۴۸ جواب

- ۵۴ استدلال بر اینکه بزرگان بهائیت اهل استدلال هستند
- ۵۵ اشاره
- ۵۵ جواب
- ۵۵ استدلال به ظهور خداوند بر علی محمد باب (مظهریت) و جواب از آن
- ۵۶ استدلال به اینکه لفظ امام و نبی یکی است
- ۵۶ اشاره
- ۵۷ جواب
- ۵۹ استدلال به اینکه در ظهور مظاهر امر الله عالم دیانت لباس جدید می پوشد
- ۵۹ اشاره
- ۵۹ جواب
- ۶۰ جواب فاضل بهایی بر عدم غلبه تامه داشتن علی محمد باب
- ۶۰ اشاره
- ۶۱ جواب به فاضل بهایی
- ۶۲ استدلال به احادیثی در مورد ظهور موعود و جواب از آنها
- ۶۵ استدلال به آیات قرآن
- ۶۵ اشاره
- ۶۶ جواب
- ۶۷ استدلال به آیه ای از سوره حجر
- ۶۷ اشاره
- ۶۷ جواب
- ۶۸ مستدل بهایی: آیات و احادیث دلالت بر غلبه ظاهریه دارد
- ۶۸ اشاره
- ۶۹ جواب
- ۶۹ تهمتی از مستدل بهایی به جناب شیخ الاسلام

- ۶۹ اشاره
- ۶۹ جواب
- ۷۰ تهمتی دیگر بر شیخ الاسلام
- ۷۰ اشاره
- ۷۰ جواب
- ۷۴ استدلال فاضل بهائی به غلبه معنوی باب و نقد کلام شیخ الاسلام
- ۷۴ اشاره
- ۷۵ جواب
- ۷۶ جواب شیخ الاسلام و نقد آن توسط مستدل بهایی
- ۷۶ اشاره
- ۷۶ جواب
- ۷۹ در کتاب ایقان خداوند شهادت شهدا را دلیل حق می داند
- ۷۹ اشاره
- ۸۰ جواب
- ۸۱ استدلال به اینکه دشمنی علمای اسلام با این فرقه به ضرر اسلام است
- ۸۱ اشاره
- ۸۱ جواب
- ۸۲ استدلال به آیات قرآن برای اثبات ادعای خودش
- ۸۲ اشاره
- ۸۲ جواب
- ۸۳ استدلال به اینکه اصحاب حضرت قائم دچار امتحان و بلا می شوند
- ۸۳ اشاره
- ۸۴ جواب
- ۸۴ استدلال به آیه (له باب باطنه فيه الرحمة)

- ۸۴ اشاره
- ۸۴ جواب
- ۸۵ استدلال به اینکه اهل بهاء همه صادق هستند
- ۸۵ اشاره
- ۸۵ جواب
- ۸۶ استدلال به آیه شریفه قرآن (یا ایها الذین هادوا ان زعمتم).....
- ۸۶ اشاره
- ۸۶ جواب
- ۸۷ استدلال به روایتی از کتاب شریف بحارالانوار.....
- ۸۷ اشاره
- ۸۷ جواب
- ۸۸ استدلال به ایمان آوردن جمعی از یهود و اقوام دیگر.....
- ۸۸ اشاره
- ۸۸ جواب
- ۸۸ ذکر کلام شیخ الاسلام در مورد خاتمیت و استدلال مستدل بهائی.....
- ۸۸ اشاره
- ۸۹ جواب
- ۸۹ مغالطه فاضل بهایی و سوء استفاده وی از جواب شیخ الاسلام.....
- ۸۹ اشاره
- ۹۰ جواب از این مغالطه.....
- ۹۱ استدلال فاضل بهایی که آیات زیادی دلالت بر ظهور دارند.....
- ۹۱ اشاره
- ۹۱ جواب
- ۹۲ استدلال به آیه شریفه (یوم یقوم الروح).....

- ۹۲ اشاره
- ۹۲ جواب
- ۹۳ استدلال به آیه شریفه (یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق) -
- ۹۳ اشاره
- ۹۴ جواب
- ۹۴ استدلال به اینکه بعضی از مفسرین مثل علمای یهود آیات را تحریف و یا به اشتباه تأویل کرده اند
- ۹۴ اشاره
- ۹۴ جواب
- ۹۵ استدلال به احادیثی برای اثبات دعوی خودش و جواب از آنها
- ۹۸ مغالطه مستدل بهایی در مورد حضرت عیسی که در آخرالزمان ظاهر می شود
- ۹۸ اشاره
- ۹۸ جواب
- ۱۰۰ اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام
- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۱ جواب
- ۱۰۲ مستدل بهایی - مسلمانان بحث خاتمیت را از یهود و نصاری گرفته اند
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۳ جواب
- ۱۰۹ مستدل بهایی - مقصود رسول اکرم از (خاتمیت خود) افضلیت ایشان و اسلام بر دیگر ادیان است
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۰ جواب
- ۱۱۰ استدلال به آیه شریفه (یلقی الروح)
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۱ جواب

- ۱۱۱ استدلال میرزا ابوالفضل گلپایگانی به آیه شریفه (یا بنی آدم اما یاتینکم رسل).....
- ۱۱۱ اشاره.....
- ۱۱۱ جواب.....
- ۱۱۲ اشکال مستدل بهایی بر کلام شیخ الاسلام.....
- ۱۱۲ اشاره.....
- ۱۱۳ جواب.....
- ۱۲۱ استدلال بهائی - در مدت هزار سال هیچ کس از یهود و مجوس مسلمان نشدند و در مورد باب و بهاء مطلب برعکس است.....
- ۱۲۲ اشاره.....
- ۱۲۲ جواب.....
- ۱۲۲ استدلال به روایتی از امام صادق در باب مظاهر امر الله.....
- ۱۲۲ اشاره.....
- ۱۲۳ جواب.....
- ۱۲۳ استدلال به آیه شریفه (لو لا انزل علیه ملک).....
- ۱۲۳ اشاره.....
- ۱۲۴ جواب.....
- ۱۲۴ استدلال مستدل بهایی بر اینکه قیام حضرت مهدی (موعود) ظهور کلی ربوبیت است.....
- ۱۲۴ اشاره.....
- ۱۲۵ جواب.....
- ۱۲۵ مغالطه ای دیگر در کلام مستدل بهایی نسبت به کلام شیخ الاسلام.....
- ۱۲۵ اشاره.....
- ۱۲۵ جواب.....
- ۱۲۶ استدلال به کلام رسول اکرم در مورد خروج پرچمهای سیاه از خراسان.....
- ۱۲۶ اشاره.....
- ۱۲۷ جواب.....

- اشکال مستدل بهایی بر کلام شیخ الاسلام ۱۲۷
- اشاره ۱۲۷
- جواب ۱۲۹
- استدلال مستدل بهایی به تاویل بشارات و ظهور ۱۳۰
- اشاره ۱۳۰
- جواب ۱۳۰
- استدلال بهایی بر قصه ای از حضرت عیسی ۱۳۳
- اشاره ۱۳۳
- جواب ۱۳۳
- استدلال بهایی به اینکه منظور از کوه قدس - کوه کرمل است ۱۳۴
- اشاره ۱۳۴
- جواب ۱۳۵
- مستدل بهایی - اختیار تأویل و تفسیر بدست ما نیست و با ظهور موعود مشخص می شود ۱۳۶
- اشاره ۱۳۶
- جواب ۱۳۷
- اتهام و دروغ مستدل بهایی به علمای اسلام ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- جواب ۱۴۱
- مستدل بهائی - در کجای تورات و انجیل اشاره به ظهور حضرت محمد شده است ۱۴۱
- اشاره ۱۴۱
- جواب ۱۴۲
- اشکال مستدل بهایی به جناب شیخ الاسلام ۱۴۶
- اشاره ۱۴۶
- جواب ۱۴۷

- اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام در باب (و من بعد ضیق تلک الایام) ۱۴۸
- اشاره ۱۴۹
- جواب ۱۴۹
- اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام و دعای ندبه ۱۵۴
- اشاره ۱۵۴
- جواب ۱۵۴
- اشکال مستدل بهایی بر شیخ الاسلام که چرا می خواهید اقوام دیگر را مسلمان کنید ۱۵۶
- اشاره ۱۵۶
- جواب ۱۵۶
- استدلال به ظهورین مقدسین ۱۵۷
- اشاره ۱۵۷
- جواب ۱۵۸
- استدلال میرزا ابوالفضل به آیه (یوم تبدل الارض غیر الارض) بر نسخ اسلام ۱۵۸
- اشاره ۱۵۸
- جواب ۱۵۸
- استدلال بر اینکه نجم و قمر و شمس به تأویل برده می شود برای بزرگان ۱۶۰
- اشاره ۱۶۰
- جواب ۱۶۰
- استدلال بر اینکه خداوند امر به محال نمی کند و خارق العاده و معجزه از امور محال هستند ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- جواب ۱۶۳
- استدلال بر اینکه علمای اسلام فصاحت و بلاغت قرآن را اعجاز آن می دانند ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- جواب ۱۶۵

- ۱۶۹ استدلال بهایی به قول هاشم شامی نصرانی در مورد غلطهای قرآن و جوابهای آن
- ۱۷۵ اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام در مورد غلو
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۶ جواب
- ۱۷۷ استدلال بهایی به قرآن در رابطه با کلمه (حق) و جوابهای آن
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۷ جواب
- ۱۷۸ استدلال بهایی به کلامی از حضرت علی
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۸ جواب
- ۱۷۹ مستدل بهائی - چون اختلاف در امت اسلام افتاد خداوند علی محمد و بهاء را فرستاد
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۷۹ جواب
- ۱۷۹ اشکال مستدل بهایی به قرآن
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۸۱ جواب
- ۱۸۴ استدلال بر اینکه دایره اختیار مظاهر امر الله را شما کم کرده اید
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۴ جواب
- ۱۸۴ استدلال بر اینکه کسی نتوانسته ایراد بر کلمات حسینعلی بهاء بگیرد
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۵ جواب
- ۱۸۵ استدلال بر شعر شعرا برای حقانیت عباس افندی
- ۱۸۵ اشاره

- ۱۸۵ جواب
- ۱۸۶ اشکالات مستدل به کلامی از شیخ الاسلام و جواب از آنها
- ۱۸۸ استدلال فاضل بهایی بر ردیه هایی که علمای نصاری بر قرآن شریف نوشته اند
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۸۹ جواب
- ۱۹۱ استدلال به کلام حضرت عیسی در باب علائم ظهور
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۳ جواب
- ۱۹۴ استدلال مستدل بهایی به آیه (والذین هادوا والنصاری و الصابئین)
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۴ جواب
- ۱۹۵ استدلال به کلام حضرت علی در مورد ظهور قائم
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۵ جواب
- ۱۹۶ استدلال به خبر منجمین
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۶ جواب
- ۱۹۸ استدلال به آیات شریفه قرآن و جواب از آنها
- ۲۰۰ استدلال به قسمتی از کلام سید رشتی
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۱ جواب
- ۲۰۱ استدلال بهایی بر صحیح بودن کتاب ایقان
- ۲۰۱ اشاره
- ۲۰۳ جواب

- ۲۰۵ استدلال به آیات شریفه قرآن و جواب از آنها
- ۲۰۷ استدلال به دعوت رسول اکرم از یهودیان
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۸ جواب
- ۲۰۹ استدلال به ظهور قائم که ظهور کلی شاریت است
- ۲۰۹ اشاره
- ۲۱۰ جواب
- ۲۱۱ استدلال مستدل بهایی به اینکه تمام شرایع و کتب به صورت کامل نازل گشته
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ جواب
- ۲۱۱ استدلال مستدل به اینکه در این زمان چیزی از اسلام باقی نمانده است
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۲ جواب
- ۲۱۲ اشکال به کلام شیخ الاسلام در مورد منقرض شدن بایه و بهائیه
- ۲۱۲ اشاره
- ۲۱۲ جواب
- ۲۱۳ اشکال دیگر به کلام شیخ الاسلام
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۳ جواب
- ۲۱۴ مغالطه مستدل بهائی در اشکال به کلام شیخ الاسلام
- ۲۱۴ اشاره
- ۲۱۴ جواب
- ۲۱۵ استدلال مستدل بهایی به آیه شریفه (شرع لکم من الدین ما وصی به)
- ۲۱۵ اشاره

- ۲۱۶ جواب
- ۲۱۶ اشکال مستدل به کلام شیخ الاسلام در تغییر دادن احکام الهی
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۷ جواب
- ۲۱۸ استدلال بهائی به آیات قرآن برای اثبات مدعایشان و جواب از آنها
- ۲۱۹ اشکال مستدل به جناب شیخ الاسلام در مورد اثبات نشدن مظهریت (علی محمد باب و حسینعلی بهاء)
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۱۹ جواب
- ۲۲۱ اشکال مستدل در امی بودن پیغمبر اکرم
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۲ جواب
- ۲۲۳ مغالطه مستدل در جواب به شیخ الاسلام به آیه شریفه (لا یأتیه الباطل من بین یدیه)
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۳ جواب
- ۲۲۴ اشکال مستدل به معجزه وی بینات و جواب از آنها
- ۲۲۷ اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام در نبودن (علی محمد و حسینعلی) جزء مظاهر الهیه و جواب از آن
- ۲۲۸ استدلال بهایی به ظهور و قیام روح الله که حسینعلی بهاء است
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۸ جواب
- ۲۲۹ استدلال به آیه شریفه (لکل امرئ یومئذ شان یغنیه)
- ۲۲۹ اشاره
- ۲۲۹ جواب
- ۲۳۰ استدلال بهایی به کلام (مستر کلا دستون) در مورد قرآن شریف
- ۲۳۰ اشاره

- ۲۳۰ جواب
- ۲۳۰ اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام
- ۲۳۰ اشاره
- ۲۳۱ جواب
- ۲۳۲ موازین اربعه و اختلاف بین شیخ الاسلام و مستدل بهایی
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۹ کلام مصنف
- ۲۴۰ اقسام میزان
- ۲۴۲ استدلال مستدل به حجیت کتاب مظهر امر الله و خود وی
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۲ جواب
- ۲۴۳ مستدل بهایی و اشکال شیخ الاسلام به کتاب ایقان
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۶ جواب
- ۲۴۷ استدلال مستدل به کلامی از (محمد تقی ناجی اصفهانی)
- ۲۴۷ اشاره
- ۲۴۷ جواب
- ۲۴۸ استدلال مستدل بر کلام شیخ الاسلام در مورد ظهور
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۴۸ جواب
- ۲۴۹ کلام مصنف
- ۲۵۳ هنگام شروع (حدیث ابی لبید مخزومی)
- ۲۵۴ کلام میرزا ابوالفضل گلپایگانی در مورد حدیث (ابی لبید مخزومی)
- ۲۵۴ اشاره

- ۲۵۵ جواب
- ۲۵۶ احادیث معتبره در مورد دعوت آشکار رسول اکرم و سؤال و جوابهایی در این مورد
- ۲۶۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

الهداية المهدوية في رد الطائفة البابية

مشخصات كتاب

شماره بازيابى : ۶-۲۱۹۸۵

سرشناسه : مجدالعلماء يزدي اردكاني، علي اصغر بن رجبعلي، پديد آور

عنوان و نام پديد آور : الهدية المهدوية في رد الطائفة البابية [چاپ سنگي] / علي اصغر اليزدي الاردكاني الملقب بمجدالعلماء
وضعت نشر : [بى جا]: شيخ محمود، ۱۳۲۵ق.

مشخصات ظاهري : ۲۶۳ص؛ قطع: ۲۲/۵×۳۵ سم.

يادداشت : زبان: فارسي

تاريخ تأليف: ۱۳۲۰ق.

آغاز، انجام، انجامة : آغاز: بسملة، الحمد لله الذي تجلى لعباده في كتابه و اراهم نفسه في خطابه دل على ذاته بذاته و تنزهه مجانسة مخلوقاته ...

انجام: و قد فرغ من اقل العباد قدرا و اكثرهم زللا على اصغر اليزدي الاردكاني ابن الحاج رجبعلي عفى الله عنهما ... والحمد لله اولآ و اخرآ و ظاهرآ و باطنا

مشخصات ظاهري اثر : نوع و درجه خط: نسخ

ترتيبات متن: جدول و كمنداندارى

نوع و ترتيبات جلد: مقوايى، روکش تيماج سياه، طرح جدول مضاعف

خصوصيات نسخه موجود : حواشى اوراق: محشى به حاشيه با نشان تصحيح (صحاح، صح) ميباشد.

توضيحات نسخه : نسخه بررسى شد.

نمايه ها، چكیده ها و منابع اثر : منابع: ذريعه (۲۵: ۱۹۷)، مشارفارسى (۲: ۳۳۸۷)

معرفى چاپ سنگى : اين كتاب در رد كتاب الفرائد گلپايگانى است براى مجدالعلماء ملاعلى اصغر بن رجبعلى اليزدي الاردكاني و در ابتداى اين رساله معارضا باييه با شيخ الاسلام عبدالسلام مقيم بتفليس آمده است.

عنوانهاى گونه گون ديگر : الهداية المهدوية في رد البابية، هداية المهدوية في رد الطائفة البابية

موضوع : بهائىگرى — دفاعيه ها و رديه ها

فاتحة الكتاب

الحمد لله الذي تجلى لعباده في كتابه و اناهم نفسه في خطابه دل على ذاته بذاته و تنزهه عن مجانسة مخلوقاته نزل القرآن على عبده ليكون للعالمين الى يوم القيمة نذيرا و جعله خاتم النبيين ليكون للمؤمنين الى يوم لقائه بشيرا و اودع اسراره اله و اهله فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا اولهم محمد و اوسطهم محمد و اخرهم محمد و كلهم محمد ليكونوا الى يوم لتناد للامة عمادا و ظهيرا و جعل الكتاب و العترة حبلين ممدودين بينه و بيننا ليخرجنا بتمسكنا بهما من الظلمات الى النور و يدخلنا بتوسلنا بهما الى دار السرور و هما الثقلان اللذان تركهما النبي صلى الله عليه و اله فينا فقال ان تمسكنم بهما لن تضلوا بعدى و انهما لن يفترقا حتى يردا على حوضى و جعل العترة الطاهرة معادن التنزيل و منابع التأويل و فى بيوتهم نزل جبرئيل و جعل الذرية الطيبة تراجمه لكتابه و منارا لاعلامه و هداانا للتمسك بحبل الثقلين و جعل لنا المودة فى القربى قره عين و نور افئدتنا بانوار العترة لنخرج من ظلمات الغين و لنرتقى من

العلم الى العين و الصلوة على محمد صلى الله عليه و آله خاتم النبيين الذي جعل الله شريعته ناسخة لشرائع الاولين و هادمة لبنيان اقاويل الاخرين فحلالة حلال الى يوم الدين و حرامه حرام الى يوم الدين فقال صلى الله عليه و آله اجمعين انا خاتم النبيين لا نبى بعدى و لا سنة بعد سنتى الا فمن ادعى بعدى فاقتلوه و حرقوه و قال الصادق عليه السلام ان الله تبارك و تعالى بعث محمدا فختم به الانبياء فلا نبى بعده و انزل عليه كتابا فختم به الكتب فلا كتاب بعده حلل حلالا و حرم حراما فحلالة حلال الى يوم القيمة فيه شرعكم و خير من قبلكم و بعدكم و جعله النبي صلى الله عليه و آله علما باقيا في اوصيائه و السلام على سيد الوصيين و يعسوب الدين و قائدا العزا لمحجلين و به اكمل الله الدين و على الائمة من ولده الحسن و الحسين و على التسعة من ولدا الحسين شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملكة و مهبط الوحي و عيبة العلم و منار الهدى و الحجج على اهل الدنيا خزائن اسرار العلم و التنزيل و معادن جواهر الفضل و التأويل الامناء على الحقائق و الخلفاء على الخلائق و اللعنة الدائمة على اعدائهم من الانس و الجن اجمعين من الاولين و الاخرين الذين راموا غير باب الله ابوابا و اتخذوا من دون الله اربابا فصاروا كأنهم ائمة الكتاب و ليس الكتاب بامامهم و حملوه على اهوائهم في تفاسيرهم مع عن النبي صلى الله عليه و آله من فستر القرآن براهه فاصا الحق فقد اخطا و اولوه بالتأويلات الباطلة البعيدة التي تشتمر عنها الطباع و تنفر عنها الاسماع و مع ذلك يخسبون انهم مهتدون و ورد عنه صلى الله عليه و آله من فستر [صفحه ۳] القرآن براهه فليتبوا مقعده من النار

مقدمه

و اما بعد در اين جزء زمان مسموع افتاد كه فيما بين شخصى از رؤساء بايه و عظماء بهائيه با جناب مستطاب ملاذ العلماء الاعلام شيخ عبدالسلام شيخ الاسلام مقيم تفليس كثر الله تعالى امثاله في الانام در مسأله‌ى خطيره‌ى قيام قائم موعود و وديعة پيغمبر مسعود حضرت م ح م د بن الحسن العسكري عجل الله تعالى فرجه و سهل الله مخرجه مباحثه و مجادله و مناظره و محاجه و وقوع يافته و طرفين را به زحمت نگارش رساله و كتاب و ايراد و جواب انداخته اولاً- مناظر بابى و بهائى رساله‌ى در اثبات دعاوى ميرزا على محمد باب و بودن او قائم آل محمد صلى الله عليه و آله كه در اخبار و آثار به ظهور موفور السرورش مژدها رسیده نگاشته و حضرت شيخ الاسلام بر رد ادله و براهين ناقصه‌ى ايشان همت گماشته و به طبع رسیده پس از آن مناظر بهائى بر تقريرات جناب شيخ ايرادى نموده و ثانيا حضرت شيخ الاسلام او را جواب فرموده‌اند و در بحبوحه‌ى تشاجر و تناظر آقا ميرزا ابوالفضل گلپايگانى كه براى مذهب بهائيه ركنى ركين و عماد آن ملت و دين است به حمايت و رعايت مناظر بهائى علم تقويت و لواء رعايت و حمايت افراشته كتابى مسمى به فرائد كه مشتمل است بر شرح مناظرات و بيان استدلالات طرفين مطبوع و منتشر و شرحى بر خلاف قاعده و قانون و رويه‌ى ضابطه‌ى از اساطير جدل و مغالطه پرداخته و در ممالك اسلام و ساير دول مشتهر ساخته و علما اعلام اسلام يا از باب اينكه ترهات او را درخور التفات و تقرير و حرف ناصواب از جناب را قابل رد و جواب ندیده صمت و سكوت نموده و يا اينكه از مباحثه و مجادله عاجز گردیده آنها را به سكوت و ملازمت بيوت ناچار گردانیده برخى از ارباب فضل و كمال سكوت علما را به تقرير اول تصحيح و بعضى از معروفين تابعين مذهب باب و بهاء اين تجافى و تعلق را به وجه ثانى بر ناتوانى حمل نموده در مجالس و محافل به قراءت آن كتاب افتخارات دارند و مباهات مى‌نمايند لهذا اين بنده‌ى قاصر مائل گرديد كه كتاب فرايد را كه مشتمل بر طرق استدلالات مناظر بهائى و تقريرات جناب شيخ الاسلام و نگارشات ناصواب ميرزا ابوالفضل است ملاحظه نمايد و بفهمد كه با اينكه در بوستان فضل و كمال اسلام عندليبان خوش الحان به نغمه‌هاى دلربا مذاكرات كتاب دانش را آواز به آواز داده و طيور اولى اجنحه‌ى آشيان علم و افضال در هواء روح افزاى افادت و افاضت بالهاى همت گشاده چگونه جرأت نموده كه زغن آسا در آن چمن هوس ترانه گوئى نمايد و در نسخ ملت بيضا احمديه صلى الله عليه و آله و شريعت غرا محمديه صلى الله عليه و آله نغمه سرائى كند و چون مگس در آن انجمن تمنای گشودن بال و پر برآيد على هذا در تحصيل كتاب فرايد ميرزا ابوالفضل

مساعی جمیله مبذول و بعد از تحصیل به مطالعه و مشاهدی آن مشغول گردیده عبارات رساله‌ی اولی و ثانیه‌ی جناب شیخ الاسلام را غیرت رسائل اولین و آخرین و شارح مکنونات خاطر متقدمین و متاخرین یافته از خداوند متعال درخواست که از آسیب نقص هر حاسد و بغض هر معاند مصون و از چشم بد هر جاحد و کافر مامون فرموده از برکت مداد فیض نهادش ارکان شرک و شقاق و ارتداد و نفاق را متزلزل و مختل و از یمن عبارات میمنت آیاتش ایوان تدین بدین مبین و بنیان تشبث به آئین سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین محکم و رموزات شریعت منحل آید اما استدلالات و تحقیقات آن مناظر بهائی را چون تار عنکبوت واهی و سست و سخن یاره و مفت دیده که نزد ارباب دانش و اصحاب بینش در مقام پاسخ و جواب سزاوار خاموشی و مستحق فراموشی بود ولی نظر به اینکه تجافی از ردان موجب شبهه‌ی عوام و بیم آن بود که کلمات نافرجامش را تام و تمام تصور نمایند لذا غالب از بیاناتش چنانچه آقا میرزا ابوالفضل نگارش داده بودند در این کتاب مسطور و مغالطات و شبهاتش را به قدر مقدور بیان نموده هر یک را جوابی به اصواب گفت و غبار کید و کین از ریاض دین مبین اسلام رفت الا انی اقنع [صفحه ۴] بقلیل عن قلیل و اقتدی بحکم ما قبل ما لا یدرک کله لا یترک کله خلاصه اینکه از مناظر توقع بیش از این فضل و کمال نبود ولی حیرتی تام و عجیبی تمام از آقا میرزا ابوالفضل دارم که با اینکه مدتها در مدرسه‌ی اصفهان در حوزه‌ی درس علماء و آقایان نشسته چگونه زبان قلمش به این مزخرفات جاری و بخیالش رسیده که در معرض ابطال تا به ید ملت بیضاء اسلام برآید و به این ترانه‌ها نغمه سراید و در حقیقت طرفه اعجوبه برهم سرشته و عباراتی به هم پرداخته و عجب دام مضحکه ساخته که ابدًا لایق جواب نیست زیرا که هر که لطف عبارت نداند حسن اشارت چه داند بزرگواری که عبارات صادره از بهاء و باب را در قبال قرآن مجید و فرقان حمید که عظماء از رجال و علماء ابطال در مدت یک هزار و سیصد سال در یک آیه‌ی از آن تأملات و تدبرات نموده از کشف استار و حل اسرار آن عاجز و زبانشان از شرح واضحات آن قاصر است جلوه می‌دهد و بین کتاب خالق و کلام خلاق فرق نمی‌گذارد و نمی‌فهمد که مصحف پاک در عالم خاک چون شمع در جمع و بسان مهر بر سپهر به طرزی لامع و ساطع است که پرتو نور و جلوه‌ی ظهور آن در دیده‌ی هیچ ناظر و صفحه‌ی هیچ خاطر پوشیده نیست بر فرض که از امثال ماها که زبانی لال و بیانی کال داریم در رفع شبهات و مزخرفات او شرحی کشف و یا تاریخی وصاف نگاشته شود چگونه بسمع قبول اصغا خواهد نمود و چه سان طریق حق خواهد پیمود شناخت صاحب مرتبه‌ی والای خاتمیت با آن درجات بلند و مقامات ارجمند و منازل رفیعه و مناصب منیعه و مفاخر جلیله و ما ثرنیله از حیز قدرت ما و ایشان بیرون است احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل چه آن مرحله را عرضی است عریض که درک آن مخصوص اوصیا آن بزرگوار و عترت طاهره‌ی رسول مختار است ان لی مع الله حالالت لا یسعها ملک مقرب و لا- نبی مرسل و نیز برای قائم موعود نشانه و علاماتی است که تا آن آثار و مقدمات ظاهر نشود مدعی آن مقام رفیع و منصب منیع کاذب و کافر و مجازات و مکافاتش سیف شاهر است و در ظهور قائم موعود بار دیگر عالم علوم و آداب را رونق جوانی و شباب باید پدید آید و گلشن عدل و داد را حسن و طراوت افزاید پنجه‌ی موسی لمعه‌ی بیضا نماید و جبرئیل امین معجزات مبین در رساند و شمشیر قاطع آن بزرگوار آتشی تازه در خرمن کفر و شقاق و عناد و نفاق اندازد بیخ و بن کفر را از سیف عدالت بر کند و رسم جور و اعتساف را از روی زمین بر اندازد عنوان جفا مفقود و میزان صفا موجود گردد یملؤ الله به الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا بالجمله آقا میرزا ابوالفضل در اغلب مواضع برای تایید دعاوی رؤسا خود منکر معجزات گردیده برای مدعی این امر خطیر نشانه و علامات از جانب حضرت و اهب العطیات لازم نمی‌دانند و می‌گویند محض ادعاء مدعی اطاعت و انقیاد او لازم است بنابراین عرض می‌کنم که از بدیهیات اولیه و امور ضروریه است که عقاب و مؤآخذ بدون نصب دلیل قبیح و غیر جایز بلکه فی الحقیقه بتکلیف ما لا- یطاق راجع است پس بحکم عقل صریح البته باید با آن رسول و مدعی نشانی و علامتی باشد که به آن شناخته شود لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و شکی نیست که آن علامت و نشانه باید چیزی باشد که عموم مکلفین بدان توانند پیغمبری و صدق دعوی او را شناخت و شناختن آن رسول ممکن نیست مگر به معجزات و خارق عادات چه هم

چنانکه فرامین سلاطین علامت و نشانه‌ی حکام و ولات است همچنین معجزه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز علامت و نشان صدق مدعی رسالت است و چنانکه فرمان سلطان ملزم می‌سازد منکر ایالت والی را همچنین معجزه‌ی پیغمبر ملزم می‌سازد منکر رسالت را زیرا که معجزه امری است که خارق عادت و بیرون از حیز قدرت بشر من حیث هو هو باشد و صادر نمی‌شود مگر از کسی که نیست قدرت او به جمیع مقدورات علی السواست پس تا چنین امری با مدعی رسالت نبوده باشد یقین نمی‌شود که مرسل از [صفحه ۵] جانب پروردگار و اطاعت او لازم است و طریقه‌ی سنی‌ه‌ی الهیه و قاعده‌ی متقنه‌ی ربانیه بر این جاری است که هر یک از انبیاء معجزه‌ی عطاء فرموده که به واسطه‌ی آن رسالت ایشان بر مرسل الیهم معلوم و به این مطلب در سیمان هجدهم دوترا نام که یکی از کتب خمسه‌ی توراته است تصریح فرموده بعد از اخبار موسی به آمدن پیغمبری بعد از آن ذکر علامات او می‌فرماید که هر وقتی که او به دنیا بیاید هر کسی به او ایمان نیارود من از او انتقاد خواهم کشید پس می‌فرماید که اگر مردم گویند در وقتی که او بیاید ماها چون توانیم دانست که او پیغمبر است و همان شخص است که خدای تو به ما وعده داده است با ایشان بگو که علامات او این است که به شما از جانب ما وعده خواهد نمود و بر شما لازم است که آن وعده را به عقل خود بسنجید هر گاه آنچه گفته است به عمل آمده باشد یقین برسالت او به هم رسانید و ایمان بیاورید و اگر به عمل نیامده است بدانید که دروغ دعوی کرده است خلاصه اینکه در این سیمان خبر از غیب را معجزه از معجزات این پیغمبر موعود مقرر فرموده است و بر ذمت میرزا ابوالفضل است که برای رؤسا ملت خود اثبات معجزه و خارق عادت نماید و حالا دیگر هم وقت این دعوی منقضی گشته زیرا که از بدو ظهور نقطه‌ی اولی الی اکنون از مؤمنین و مکذبین نقل اعجاز از باب نمودند بلکه تابعین آن مدعی هم تصریح نمودند که معجزه لازم نیست و به این واسطه از او صادر نگردید پس به چه اطمینان توان به این دین و آئین گروید و پیرامون این دعوی گردید اما اخبار به معجزات و نقل خوارق عادات از پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله المعصومین به درجه واضح و آشکار گردیده که از که بدیهیات و معلومات اولیه گردیده و جمیع فرق مسلمین از اولین و آخرین که بسیار از سایر فرق اکثر و زهد و تقوی و صدق و دیانت آنها از آفتاب اظهر است به طرق بی نهایت و وجوبی غایت معجزات آن حضرت را نقل و در رسائل و کتب خود ضبط فرموده به نحوی که ما قطع نظر از حصول علم بدیهی به قدر مشترک آنها قطع داریم و برهان و دلیلی که در این جزء زمان مناط و ملجا او مناص و مرجع تواند شد نیست مگر به قوت معجزات و خوارق عادات و آقا میرزا ابوالفضل و سایر بهائیان سلب این موهبت برای تسهیل امر از بهاء و باب نمودند و در حقیقت چه قدر کار را آسان نمودند که در یک آن هزار پیغمبر می‌تواند آشکار گردد زیرا که مناط همان دعوی است نه خرق عادت لازم است نه زهد و تقوی و تسلیم و رضا و صبر و حلم و تواضع و فروتنی و کثرت عبادت متحتم کلام مدعی از کلمات ادانی ناس پست تر است مضر نمی‌دانند و هیچ گونه امتیاز از علم و فضل و فصاحت و بلاغت ندارند نقص نمی‌شمارند پس تکلیف عباد بیچاره چیست و قابل و لایق مطاعیت چه می‌دانیم کیست بعد از اینکه برای صدق خود مدعی نتواند دلیلی اقامه نماید که معلوم شود از جانب خداوند قادر متعال برای ارشاد عباد مرسل گشته به چه اطمینان مکلف به اطاعت و انقیاد او هستیم از بدو خلقت عالم تا طلوع شمس طلعت حضرت خاتم سیره‌ی انبیاء و اولیاء بر آن استقرار داشت که زمان محاجه با منکرین و اثبات امر خویش اتیان به معجزات و خوارق عادات می‌فرمودند چنانچه حضرت موسی علیه السلام ید بیضاء و عصا آورد و حضرت عیسی علیه السلام احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص نمود و حضرت سلیمان علیه السلام با طیور تنطق فرمود و جناب خاتم به شق قمر و احضار شجر و انطاق حجر و غیره و غیره نبوت خود را ظاهر فرمود نمی‌دانم این اولیاء و پیغمبران جدید را چه شده که دارای مقامات علیه و رتبه‌ی از مراتب سنیه نباید باشند ظاهرا اگر این ایراد رود بهائیان خواهند فرمود کون در ترقی است و پیغمبران جدید این زمان این قدر نزد خدا مرتبه دارند که معجزه‌ی ایشان همان نفس ادعا است و کسی را قدرت مطالبه‌ی معجزه و امتیاز نیست گو از علوم بی خبر و به هیچ فنی جز تزویر و خدعه و طراری و شعبده رهبر نباشند بالجمله بنده‌ی طلعت آئیم که آنی دارد این امر مهم خطیر مخصوص خواص درگاه احدیت و پیشگاه صمدیت است و لایق این خلایع فاخره قامت

موزون و زیبایی محمد و عترت طاهره علیهم السلام نه هر اهریمن قابل خاتم سلیمانی است [صفحه ۶] و نه هر زاغ و زعن لایق طیران در بوستان معارف ربانی دیده می‌خواهم که باشد شه‌شناس تا شناسد شاه را در هر لباس خلاصه اینکه هر کس بیانات این طایفه و تقریرات این سلسله را ملاحظه و مشاهده نماید در وادی عجب و حیرت سرگردان می‌شود نه حکم عقل را معتبر و نه ادراکات حواس را با ثمر می‌دانند چنانچه در طی تقریرات و تحریرات آقا میرزا ابوالفضل که به حمایت و مناظر بهائی در اواخر این رساله کمر همت بسته‌اند بالصراحه مستفاد است در این صورت جواب و سؤال و محاجه و استدلال با این قوم در غایت صعوبت است زیرا که در امور تکلیفیه آنچه مثبت تکلیف می‌شود همان حکم قطعی عقل است و عقل حاکم است که ما مکلف به اطاعت رئیسی هستیم به علت اینکه بنی نوع انسان که اشرف انواع اکوان است خالق حکیم ایشان را مدنی الطبع آفریده و در زندگانی و معاش محتاج به تمدن و اجتماع با یکدیگر هستند چه زندگانی ایشان به قوت و غذا و لباس و سکنی و سلاح به جهت رفع مضرت اغلاء است و ترکیب قوای مختلفه از سببیه و بهیمیه و شیطانیه و ملکیه موجب اختلاف امزجه و آراء و مشتبهات متشبهه است لهذا اجتماع ایشان در یک مقام موجب نزاع و جدال و قیل و قال و تصادم آراء و تراحم اهواء و این مطلب منشأ حرب و قتال و موجب اهلاک و اتلاف یکدیگر بلکه قطع نظر از سبب این مرحله وقوع محاربات و منازعات و قتل و اتلاف و حرب و اجحاف در میان این نوع هر گاه خالی از رادع و مانع باشد محسوس و مشاهد است خواه به سبب اقتضاء تفاوت قوی باشد و یا به جهت اختلاف اهواء و آراء و بدون محاکمه‌ی حاکمی طی منازعه غیر ممکن پس به حکم عقل صریح بر خداوند رؤف حکیم لازم است که رادعی و رافعی مقرر فرماید که ایشان را از این قیل و قال و جدال و قتال ممنوع فرماید و آن رادع رئیسی است که بتواند امتیاز و افتخار و انتساب خود را به خداوند متعال منتهی سازد و مدلل دارد که از جانب خداوند حکیم منصوب است و الا بدون امتیاز هیچ کس مکلف به اطاعت او نیست زیرا که بعد از احراز عده فرق بین او و سایر مخلوق در قبال او نیز دیگری این داعیه را اظهار خواهد نمود و آن امتیاز محقق نمی‌شود مگر با اعمال قدرت و قوتی که از امثال او به ظهور نیاید و آن نیست مگر به معجزه و به این مطلب عقل حاکمی صریح است خلاصه اینکه حکم عقل نافذ و تعیین رئیس به حکم عقل بدون اعجاز نمی‌شود و الا اسباب هرج و مرج و اختلال امور است بالجمله در این رساله بیانات ناصواب میرزا ابوالفضل و مناظرات فیما بین جناب شیخ الاسلام و مناظر ایشان را کاملاً به عون الله تعالی بیان و آنچه به نظر قاصر می‌رسد تحقیق و تبیان می‌نماید تا ناظران بصیر و عالمان خبیر حق را از باطل و عالم را از جاهل بشناسند و معین گردد که جناب شیخ الاسلام در سؤال و جواب با مناظر بیانی وافی و تحقیقی کافی فرموده تا سیه روی شود هر که در او غش باشد و از خداوند متعال استمداد می‌جویم که این عبد جاهل را به این خدمت موفق فرماید و مقبول در گاه فلک خرگاه حضرت حجه الله و بقیه الله ارواحنا له الفداء دارد هر چند با تراکم مشاغل کما هی حقه از عهده شرح و بسط نمی‌تواند بر آید ولی به حکم ما لا یدرک کله لا یتراک کله بقدر میسور و وسع و مقدور باعدم مجال و تراحم اشغال اقدامی می‌نماید بلکه از توجهات اولیاء دین سلام الله علیهم اجمعین به نیل این سعادت نایل و از فیوضات و توجهات امام زمان عجل الله فرجه حظی کامل حاصل نماید و در عرصه‌ی عرصات این خدمت را وسیله نجات سازد و من الله اسأل التوفیق انه خیر معین و رفیق و هذا اوان الشروع فی المقصود

استدلال میرزا ابوالفضل گلیاگانی در اثبات نقطه اولی به آیات قرآن

اشاره

آقا میرزا ابوالفضل بهائی در مقام اثبات حقانیت نقطه‌ی اولی به آیات قرآنی استدلال نموده‌اند و خلاصه‌ی تقریر ایشان این است که حضرت خاتم الانبیاء ارواح العالمین له الفداء مبتدعات و اقتراحات یهود عنود را در اتیان معجزات اجابت نفرمود و قرآن مجید را

اقوی و اعظم اعجاز مقرر فرمود. و این عدم اجابت را دال بر عدم استطاعت و عجز از اتیان خوارق عادات دانسته تا عجز نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی به اصطلاح خودشان موجب نقص نباشد [صفحه ۷]

جواب

عرض می‌کنم که اگر شخص اندک بصیرتی به تفاسیر قرآنی و موارد نزول باب فرقانیه داشته باشد می‌داند که حضرت سید البشر ارواحنا فداه را معجزات لا تعدو و لا تحصی بود و به همان قرآن فقط قناعت نفرمود و در این موارد که به اظهار معجزه‌ی دیگر غیر از آیات اقدام نفرمود بعد از اثبات امر خویش به قرآن مجید و اتیان به معجزات و خوارق عادات و اظهار آیات باهرات در مکه‌ی معظمه زاده‌ها الله شرفا کالعمامة المظلمة علیه و الجمادات المسلمة علیه و غیرها بود که یهود عنود این آیات را بعضی بالعیان دیده و برخی را از معتمدین شنیده بودند و کالشمس فی رابعة النهار امر آن حضرت آشکار شده بود باز همه‌ی روزه در مقام ایذاء آن جناب برآمده معجزات بر وفق اهواء نفسانیه طلب می‌نمودند این بود که جواب فرمودند و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله ای مثل هذا القران من الکتب السالفة فی البلاغة او مثل محمد صلی الله علیه و آله رجل منکم لا یقرء و لا یتب و لا یدرس کتابا و لا یتعلم الی عالم و لا تعلم من احد و انتم تعزونه فی اسفاره و حضره بقی کذلک اربعین سنه ثم اوتی بجوامع الکلم حتی علم الاولین و الاخرین فی الکافی عن الکاظم علیه السلم انه لما کان غلب علی اهل عصره الخطب و الکلام اتاهم الله من مواظبه و احکامه ما ابطل به قولهم و اثبت علیهم الحجة به کما اتی قوم موسی علیه السلم ما ابطل به سحرهم اذ کان الغالب علیهم السحر و قوم عیسی علیه السلم الطب و احیاء الموتی و ابراء الاکمه و الایبرص اذ کان الغالب علیهم الزمانات باز فرمودند و ادعوا شهداء کم من دون الله ای اصنامکم التي تعبدونها ایها المشرکون و شیاطینکم ایها اليهود و النصراری و قرناء کم الملحدين ایها المنافقین من النصاب لال محمد الطیبین علیهم السلم الذین یشهدون بزعمکم انکم محقون و ترعون ان شهداء کم عند رب العالمین بعبادتکم و یشفعون لکم الیه لیشهدوا لکم ان ما اتیتم مثله بعد از آن خداوند متعال مطلب را ترقی داده می‌فرماید قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یأتوا بمثل هذا القران لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا خلاصه اینکه معجزه‌ی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به قرآن انحصار نداشت آیات باهرات علی رؤس الاشهاد در مکه و مدینه ظاهر و قرآن کذائی را با وجود آن همه بلغا و فصحا معجزه‌ی باقیه‌ی خود قرار داده به آیه‌ی مبارکه‌ی فاتوا بسورة من مثله تکلم فرمود مع هذا قوم اتیان به مثل آن نکرده و محاربه و مقاتله را پیش نهاد خویش نمودند و اگر برای آنها ممکن بود چه حاجت به آن همه هیاهو و غزوات و قتل نفوس و نهب اموال و قبول جزیه بود اما نقطه‌ی اولی که کلمات خود را منزل من عندالله خواندند علما تبریز در مجلس عمومی اغلاط آن را معین و عد فصاحت و بلاغت آن را مبرهن نموده از هر مقوله علمی صحبت کردند و عجز آن بیچاره را واضح و آشکار ساختند و در آن مجلس که به وجود وجوه امناء ملت و اولیاء دولت آراسته و برای تعیین این امر خطیر تشکیل شده بود خوب بود خرق عادتی اظهار و حقانیت خویش را آشکار فرمایند تا خود و جمعی را مبتلا به آن الام نمایند دیگر برای اثبات امر چه مجلسی از آن محفل بهتر بود خلاصه اینکه بعد از اتیان حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله قرآن را احدی از معاندین بر فصاحت و بلاغت آن ایرادی نمود بعد از اینکه نقطه‌ی اولی بیانات خود را از قبل خدا جلوه دادند علما ملت بیضاء احمدیه ایراداتی بر آن نمودند که از قانون فصاحت و بلاغت بیرون و اخلاط آن بر حسب قواعد مصطلحه از حد و حصر افزون است مناصب این بود که معجزه و خرق عادتی اظهار فرمایند تا حقانیت ایشان واضح گردد بعد از آن بفرمایند حالا که امر خود را باتیان خوارق عادات آشکار ساختم دیگر به کلمات من ایرادی نمائید هر چه من می‌گویم صحیح است باید کلمات دیگران را به میزان بیانات ما بسنجید اگر مطابق است صحیح و اگر مخالف است باطل است پس به محض اینکه شخصی رطب و یا بسی به هم بیافد و آن را به خدا نسبت دهد و حال اینکه با قواعد مصطلحه و لسان قوم مخالف باشد نمی‌توان به آن معتقد گردید ای بسا بلیس آدم حق که هست پس به هر

دستی نباید داد دست

استدلال به حدیث ابی لبید مخزومی و احادیث دیگر

اشاره

آقا میرزا ابوالفضل بهائی نوشته‌اند [صفحه ۸] از جمله احادیثی که داله بر میعاد ظهور است حدیث مشهور ابی لبید مخزومی است که مرحوم فیض در تفسیر صافی در تفسیر اول سوره‌ی بقره و هم مرحوم مجلسی در غیبت بحار الانوار روایت فرموده عن ابی لبید المخزومی قال قال ابوجعفر علیه السلام یا ابا لبید انه یملک من ولد العباس اثنی عشر یقتل بعد الثامن منهم اربعة تصیب احدهم الذبحة فتذبحه هم فئه قصیره اعمارهم خبیثه سیرتهم منهم الفویسق الملقب بالهادی و الناطق و الغاوی یا با لبید ان لی فی حروف القرآن المقطعه لعلمنا جما ان الله تعال انزل الم ذلك الكتاب فقام محمد صلی الله علیه و آله و سلم حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السابع مائة سنه و ثلث سنین ثم قال و تبیانہ فی کتاب الله فی الحروف المقطعه اذا عدتها من غیر تکرار و لیس من الحروف المقطعه حرف تنقضی ایامه الا و قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الألف واحد و اللام ثلثون و المیم اربعون و الصاد تسعون فذلك مائة و واحد و ستون ثم کان بدو خروج الحسین علیه السلام الم الله لا اله فلما بلغت مدته قام قائم ولدا العباس عند المص و یقوم قائمنا عند نقضائها بالمر فافهم ذلك و عدو اکتمه خلاصه‌ی ترجمه‌ی حدیث این است که عالم مفسر عیاشی از ابی لبید مخزومی روایت نموده است که امام همام ابوجعفر علیه السلام فرمود یا با لبید هر آینه مالک ملک خواهد شد از فرزندان عباس دوازده کس و پس از هشتمین ایشان کشته می‌شود از اینها چهار نفر یکی از ایشان را ذبحه یعنی درد گلو دچار می‌شود و او را هلاک می‌کند اینان گروهی هستند کوتاه عمر و زشت سیرت یکی از ایشان آن فاسق گوینده گمراه است که ملقب است به هادی یا ابالبید مراد از حروف مقطعه‌ی قرآن علم بسیاری است خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود الم ذلك الكتاب را پس قیام فرمود محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه نور او آشکار شد و کلمه‌ی او ثابت و استوار گشت و تولد یافت آن حضرت و یوم تولد او گذشته بود از هزاره‌ی هفتم یک صد و سه سال یعنی از ظهور ابوالبشر شش هزار و یک صد و سه سال گذشته بود که خاتم الانبیاء علیه السلام تولد یافت و عالم را به وجود مبارک خود مزین فرمود پس فرمود و تبیان این نکته در حروف مقطعه‌ی قرآن است اگر بشماری آن را بدون تکرار و نیست حرفی از حروف مقطعه‌ی قرآن که بگذرد ایامش مگر اینکه قائمی از بنی هاشم نزد انقضات قیام خواهد نمود یعنی هر یک از حروف مقطعه‌ی اوائل سور تاریخی است و اشارتی است از برای قیام یکی از بنی هاشم در دوره‌ی اسلامی پس فرمود الف یکی است و لام سی و میم چهل و صاد نود و این جمله یک صد و شصت و یک عدد است و بالجملة واقع شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی علیهما السلام نزد الم الله لا اله و چون این مدت بالغ باشد قیام نماید قائم ولد عباس نزد المص و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضاء اعداد حروفات مقطعه‌ی اوائل سور بالمرء پس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان دار انتهى و بر وفق حدیث شریف چون هفتاد و یک سال از قیام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بگذشت سیدالشهداء علیه التحیه و البهاء قیام فرمود و به رتبه‌ی شهادت فائز گشت و چون صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضى شد قائم آل عباس عبدالله سفاح به امر خلافت هاشمیه قیام نمود و به قیام او خلافت امویه زائل و منقرض گشت و چون بر وفق فرمان حضرت ابی جعفر علیهم السلام حروف مقطعه‌ی اوائل سور را از الم ذلك الكتاب تا المر بشماری یک هزار و دویست و شصت و هفت می‌شود و این مطابق است با یوم طلوع نیر اعظم از فارس و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر علیه السلام تواریخ مذکوره‌ی در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول بر اعلان دعوت اخذ فرموده و چنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است آن حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانیه‌ی به دعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آن حضرت بر اعلان دعوت امر بعثت خود را

مخفی و مکتوم می‌فرمود و چون این عدد بر سنین هجریه افزوده شود بالتمام با سنه ی ۱۲۶۰ که سنه‌ی ظهور نقطه‌ی اولی عز اسمه الاعلی است مطابق گردد [صفحه ۹] انتهى الکلام الفاضل البهائی فی مقام استدلاله

جواب

عرض می‌شود آنچه از کتب اخبار و تواریخ مستفاد می‌شود این است که هجرت حضرت ختمی مرتبت در سنه‌ی چهاردهم از بعثت بود یا سیزدهم و دو سال یا سه سال امر آن جناب آشکار نبود و یازده سال یا دوازده سال یا ده بالعلانیة به امر دعوت قیام فرمودند و چون از سیاق حدیث معلوم است که حضرت ابی جعفر علیه‌السلام مبدء تاریخ را بدو بعثت مقرر فرموده‌اند پس مناسب این بود که نقطه‌ی اولی شش سال قبل از سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت تدارک ظهور فرموده قیام به امر خود فرمایند تا با حدیث شریف مطابق آید و این استدلال تمام شود علاوه مضمون حدیث شریف و یقوم قائمنا عند انقضائها به الر است نه المر چنانچه در بحار تصریح به آن شده است در این صورت که از مقصد بهائیان خیلی دور می‌افتد بالجمله استدلال به حدیث شریف و ادعاء اینکه حضرت ختمی مرتبت هفت سال قبل از هجرت دعوت خود را ظاهر فرمودند و حال اینکه جمیع کتب سیر بر خلاف آن ناطق است از مثل میرزا ابوالفضل که کتابی را به طبع می‌رسانند و در عالم انتشار می‌دهند خیلی قبیح است که به کذب مطلبی را اظهار فرموده و باک نداشته باشند که جمیع کتب اخبار بر خلاف آن ناطق و تواریخ و سیر به کذب آن گواهی صادق است مسلم بین الفریقین است که حضرت خاتم الانبیاء در سال سیم بعثت بر کوه صفا بر آمده بی بیم و هراس تأسیس این اساس فرموده امر خود را ظاهر فرمودند خلاصه مستدل بهائی بعد از فراغت از استدلال به حدیث ابی لیبید به حدیث مفضل بن عمر تمسک جسته می‌فرمایند از حضرت صادق علیه‌السلام مروی است که آن حضرت در میعاد ظهور فرموده و فی سنه‌الستین یظهر امره و یعلو ذکره اولاً عرض می‌کنم که حدیث شریف چنانچه در بحار مسطور است این است که قال المفضل یا مولای فکیف بدو ظهور المهدی علیه‌السلام قال علیه‌السلام یا مفضل یظهر فی شبهة لیستین فیعلو ذکره و یظهر امره و ینادی باسمه و کیتته و نسبه و جواب آن حضرت با سؤال مفضل که از کیفیت بدو ظهور استعمال می‌نماید مطابق است و از سلاست و فصاحت دور است که سائل از کیفیت زمان ظهور استعمال نماید و حضرت سنه‌ی ظهور را معین فرمایند کما لا یخفی ثانیاً در همین حدیث مفضل که بسیار طویل الذیل و مفصل است حضرت صادق علیه‌السلام انکار از توقیت می‌فرمایند مفضل می‌گوید سؤال کردم از مولایم که آیا از برای مأمول منتظر مهدی علیه‌السلام وقت معین هست که مردم بدانند فرمودند حاشا که موقت باشد و وقتی از برای ظهور او موقت شود که شیعیان ما بدانند عرض کردم چرا فرمود به جهت اینکه آن ساعتی است که خداوند می‌فرماید یسألونک عن الساعة تا آخر آیه و آن ساعتی است که می‌فرماید و عنده علم الساعة و نفرمود این علم نزد دیگری هست و فرمود هل ینظرون الا الساعة تا آخر آیه و فرمود اقترب الساعة و انشق القمر قال و ما یدریک لعل الساعة تکون قریباً یستعجل بها الذین لا یؤمنون مفضل عرض کرد آیا وقت برای او معین می‌شود فرمود ای مفضل وقت برای او معین نمی‌شود و هر کس وقت معین کند خود را شریک خداوند گرفته است در علم او و ادعای این نموده که بر سر خداوند آگاه شده تا اینکه عرض کرد فکیف بدو ظهوره حالا انصاف دهید که با این تفضیل که حضرت نهی از توقیت می‌فرماید چگونه بلافاصله وقت برای ظهور آن حضرت قرار می‌دهد و فی سنه‌الستین می‌فرماید بر فرض که مضمون یک نسخه فی سنه‌الستین باشد و حال اینکه به نظر نرسید مطابق است با معتقدات اهالی اسلام زیرا که حضرت عسگری علیه‌السلام در سنه‌ی دویست و شصت هجری رحلت فرمود و امر حضرت حجة ارواحنا فداء ظاهر گردید که در صف جماعت حاضر و عم خود جعفر را در نماز گذاردن بر پدر بزرگوارش ممانعت فرموده بر آن جناب نماز گذاردند و در آن سنه ابتداء تنطق به امامت فرموده نواب آن جناب در رک فیوضات محضر افادت اثر می‌نمودند و فرمایشات آن جناب را ابلاغ می‌فرمودند تا زمان [صفحه ۱۰] غیبت کبری فرا رسید دیگر اینکه حضرت صادق ارواحنا فداء در جواب مفضل می‌فرماید ثم یظهره الله کما وعده به و ثم تراخی را

می‌رساند و هر گاه مراد ظهور نقطه‌ی اولی در سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت بود و ظاهر گردید دیگر ثم ینظهره الله کما وعده به چه معنی دارد و

استدلال به قول سید عبدالوهاب شعرانی

اشاره

از جمله استدلالات فاضل بهائی تمسک به قول سید عبدالوهاب شعرانی است که از ائمه‌ی علماء اهل سنت و جماعت است که در کتاب یواقیت و جواهر که در سنه‌ی (۹۰۰) هجریه تصنیف نموده فرموده است در مبحث شصت و پنجم این کتاب می‌فرماید المبحث الخامس و الستون فی بیان ان جمیع اشراط الساعة حق لا بد ان یقع کلها قبل قیام الساعة و ذلك کخروج المهدی ثم الدجال ثم نزول عیسی و خروج الدابة و طلوع الشمس من مغربها و رفع القرآن و فتح سد یاجوج و مأجوج حتی لو لم یبق من الدنیا الا مقدار یوم واحد لوقع ذلك کله قال الشیخ تقی الدین ابن ابی المنصور فی عقیدته و کل هذه الایات تقع فی المائة الاخیره من الیوم الذی وعد به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امته بقوله ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم یعنی من ایام الرب المشار الیها بقوله تعالی و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون یعنی اگر امت من صالح و نیکوکار باشند یک روز را مالک شوند و الا اگر فاسد و بدکار گردند نصف روز را و هر روزی نزد پروردگار هزار سال است از شماره‌ی شماها و این حدیث ان صلحت امتی فلها یوم را مجلسی علیه الرحمه نیز در مجلد غیبت بحار الانوار روایت فرموده است و این حدیث وقتی وارد شد که آیه‌ی مبارکه لكل امه اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعه و لا یستمدون نازل گشت و چون آیه به صراحت دلالت می‌نماید که برای بقاء هر امتی در عالم اجلی محدود و مدتی معین مقدر است که ساعتی کم و زیاد و مقدم و مؤخر نگردد لهذا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقای عزت این دین در عالم تا کی فرمود ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون و مصدر و مأخذ این احادیث که مبین میعاد ظهور موعود است دو آیه است در قرآن مجید چه نزد اولی الافئده واضح است که به حکم آیه‌ی کریمه‌ی فیه تبیان کل شیء و کریمه‌ی ما فرطنا فی الکتاب من شیء جمیع حقایق ذنیه از قرآن مجید نازل گشته و چیزی از بیان اشراط و علامات و حوادث و وقایع این یوم عظیم در این کتاب کریم ترک نشده و به همین ملاحظه از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده که آنچه از احادیث ما به شما رسد به قرآن شریف عرضه دارید اگر مأخذ آن در قرآن هست قبول کنید و الا رد نمائید و بالجمله آیه اولی که مبین میعاد ظهور است این آیه‌ی کریمه است که در سوره‌ی سجده می‌فرماید یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرجع الیه فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه این است که تدبیر می‌فرماید خداوند امر را از آسمان به زمین پس عروج خواهد نمود به سوی او در مدت یک روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می‌شمایید یعنی حق جل جلاله امر مبارک دین مبین را اولاً از آسمان به زمین نازل خواهد فرمود و پس از اكمال و نزول در مدت یک هزار سال انوار دیانت زائل خواهد شد و اندک اندک در مدت مزبوره ثانیاً به آسمان صعود خواهد نمود و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان به زمین معقول و متصور نیست الا بوحیهای نازل‌ی بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و الهامات وارده‌ی بر ائمه‌ی طاهرین و این انوار در مدت دویست و شصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقضا ایام ائمه هدی کاملاً از آسمان به زمین نازل گردید و مانده سماویه به نزول قرآن و بیانات ائمه علیهم السلام که مبین کتاب بودند بر امت اسلامیة تماماً مبذول شد و چون در سنه دویست و شصت هجریه حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آراء علما و انظار فقهاء منوط و محول گشت اندک اندک اختلاف و آراء [صفحه ۱۱] و تشتت اهواء در اقوال و افعال رؤسا ملت بیضاء ظاهر شد و یوما فیوما بسبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات افق

امر الله تاریکتر و مظلومتر گشت تا آنکه از اسلام به جز اسم باقی نماند و عزت و غلبه‌ی امم اسلامی به ذلت و مغلوبیت مبدل شد و پس از انقضای هزار سال تمام از غیبت در سنه‌ی (۱۲۶۰) هجریه شمسی حق از افق فارس ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملاً تماماً تحقق پذیرفت و ایضا بر وفق آیه‌ی مذکوره در سوره‌ی حج فرموده است و يستعجلونک بالعذاب و لن یخلف الله وعده و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون ترجمه‌ی آیه مبارکه این است که کافران از تو در انزال عذاب شتاب و استعجال می‌کنند و حق جل جلاله در وعده‌ی خود تخلف نمی‌فرماید و هر آینه یک روز نزد پروردگار برابر هزار سال است از آنچه شما محسوب می‌دارید یعنی خداوند تعالی نزول عذاب را در قیامت وعده فرموده و تا یوم موعود یک یوم ربانی که هزار سال است باقی مانده و وعده اعدام اهل طغیان و انقراض ارباب شرک و کفران به ورود آن یوم عظیم مهیب مقدر گشته و این آیه کریمه در وقتی نازل گشت که کفار از شدت تمسک به عقائد دینی خود امر مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله العیاذ بالله واهی و باطل و موهون می‌شمردند و در غایت جرأت و اعتماد بر دین خود اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او اثنا بعذاب الیم می‌گفتند و لهذا این آیه مبارکه در جواب ایشان نازل شد و میعاد بقاء دین اسلام و ظهور قائم و ورود یوم الله بر اهل فؤاد واضح و معلوم گشت و هم بر وفق آیه‌ی مبارکه در سوره سبأ می‌فرماید و یقولون متى هذا الوعد ان کنتم صادقین قل لکم میعاد یوم لا تستأخرون عنه ساعة و لا تستقدمون یعنی می‌گویند چه وقت است میعاد و وقت ظهور این وعده‌ها اگر از راست گویانید یعنی کفار پیوسته به اهل ایمان ایراد و انتقاد می‌نمودند که اگر راست می‌گوئید معین کنید که چه وقت این همه وعده‌ای که در قرآن وارد شده است ظاهر خواهد شد لهذا در جواب به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله امر شد که بگو برای شما میعاد یک روز باقی است که احدی نتواند آن را مقدم دارد و یا به تأخیر اندازد این است حاصل استدلال داعی بهائی در تعیین زمان ظهور

جواب

عرض می‌شود این همه زحمت و مرارت که این شخص مستدل در تأویل آیات و تفسیر به رأی که تبرعا متحمل شده‌اند نزد ارباب علم و عالمین به موارد و مواقع نزول آیات قرآنیه لا یسمن و لا یغنی من جوع است حفظ شیئا و غابت عنک اشیاء اگر برای یک ادعا غلط هزار حیل و تدبیر و مکر و تزویر نمایند هزار و یک غلط می‌شود اولاً برحسب مدلول تفاسیر برای آیه‌ی مبارکه‌ی و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون معانی چند رسیده است که هیچ یک با مقصود و تاویلات مستدل مطابق نیست احدها ان یوما من ایام الاخرة یکون کالف سنه من ایام الدنيا عن ابن عباس و مجاهد و عکرمه و ابن زید و فی روایه اخری عن ابن عباس انه اراد و ان یوما من الايام التي خلق الله فيها السموات و الارض کالف سنه و یدل علیه ما روی ان الفقراء یدخلون الجنة قبل الاغنیاء بنصف یوم خمسمائة عام و یكون المعنی علی هذا انهم یتعجلون العذاب و ان یوما من ایام عذابهم فی الاخرة کالف سنه مما تعدون و ثانیها ان المعنی و ان یوما عند ربک و الف سنه فی قدرته واحد فلا فرق بین وقوع ما یتعجلون به من العذاب و بین تاخره فی القدرة الا انه سبحانه تفضل بالامهال اذ لا یفوته شیء و عن الزجاج و هو مغنی قول ابن عباس فی روایه غطاته و ثالثها ان یوما واحدا کالف سنه فی مقدار العذاب لشدته ای انه لشدته و عظمته کمقدار عذاب الف سنه من ایام الدنيا علی الحقیقه و كذلك نعیم الجنة لانه یکون فی مقدار یوم من ایام الجنة من النعیم و السرور مثل ما یکون فی الف سنه من ایام الدنيا لو بقی منعم فیها ثم الکافر یتعجل ذلك العذاب لجهله و اما قوله تعالی یدبر الامر من السماء الی الارض [صفحه ۱۲] ثم یرجع الیه تفسیر آیه مبارکه والله اعلم این است که از بدو خلقت سموات و ارض و اول تکلیف عباد خداوند متعال احکامی و تکالیفی برای عباد مقرر فرموده و تا انقراض عالم این تکالیف برحسب مقتضیات وقت و زمان بین العباد متداول و به آن مکلفند تا روز قیامت که میعاد اهلاک کل من فی السموات و الارض است و ذات پاک یگانه‌ی خداوندی به حکم کل شیء هالک الا وجهه باقی است نه مکلفی باقی است نه تکلیفی ثابت و

جميع احكام و امور نازله از بدو خلقت تا روز قيامت عروج به بارگاه كبريائي مي نمايد و قادر متعال مي فرمايد لمن الملك اليوم لله الواحد القهار و به همين معنى متون تفاسير ناطق است فى المجمع يدبر الامر من السماء الى الارض اى خلقها و ما بينهما فى هذه المدة يدبر الامور كلها و يقدرها على حسب ارادته فيما بين السماء و الارض و ينزله مع الملك الى الارض ثم يعرج اليه الملك اى يصعد الى المكان الذى امره الله تعالى ان يصعد اليه فى يوم كان مقداره الف سنة مما تعدون اى يوم كان مقداره لو سائره غير الملك الف سنة مما يعده البشر خمسمائة عام نزوله و خمسمائة عام صعوده و قوله يعرج اليه اى الى الموضع الذى امره بالعروج اليه كقول ابراهيم انى ذاهب الى ربى سيهدين اى الى ارض الشام التى امرنى ربى بالذهاب اليها و قوله و من يخرج من بيته مهاجرا الى الله و رسوله يعنى الى المدينة و لم يكن الله سبحانه بالشام و لا بالمدينة و معناه انه ينزل الملك بالتدبير او الوحي و يصعد الى السماء فيقطع فى يوم واحد من ايام الدنيا مسافة الف سنة مما تعدونه انتم لان مسافة ما بين السماء و الارض مسيرة خمسمائة عام لابن ادم و هذا معنى قول ابن عباس و الحسن و الضحاك و قتادة و هو اختيار الجبائى و قيل معناه انه يدبر امر الدنيا فينزل القضاء و التدبير من السماء الى الارض مدة ايام الدنيا ثم يرجع الامر و يعود التدبير اليه بعد انقضاء الدنيا و فئاتها حتى ينقطع امر الامراء و حكم الحكام و ينفرد الله بالتدبير فى يوم كان مقداره الف سنة و هو يوم القيمة فالمدة المذكورة مدة يوم القيمة الى ان يستقر الخلق فى الدارين عن ابن عباس ايضا و اما قوله فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة فانه اراد سبحانه على الكافر جعل الله ذلك اليوم عليه مقدار خمسين الف سنة فان المقامات فى يوم القيمة مختلفة بالجملة مراد از روز مذکور روز قيامت است چنانچه خود مستدل فرموده به روز قيامت تعبير فرموده اند چنانچه انفا گذشت که معنى آيهى مبارکه و يستعجلونک بالعذاب و لن يخلف الله وعده تا آخر را اين قسم نموده اند که کافران از تو در انزال عذاب استعجال و شتاب مي کنند و حق جل جلاله در وعدهى خود تخلف نمى فرمايد و هر آينه يك روز نزد پروردگار برابر هزار سال است يعنى خداوند نزول عذاب را در قيامت وعده فرموده و تا يوم موعود يك يوم ربانى که هزار سال است باقى مانده و البته خود مستدل راضى نمى شوند که ظهور نقطه اولى را تعبير به نزول عذاب نمايند و مراد روز ظهور آن جناب دانند و اينکه فرموده اند براى اجل هر امتى زمانى محدود و معين است صحيح است ما نیز بدان قائلیم الا اینکه اجل انقراض امت مرحومهى محمدیه به حکم آیات و اخبار کثیره تا روز قيامت نمى رسد حلاله حلال الى يوم القيمة و حرامه حرام الى يوم القيمة لا- ياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه پس استدلال مستدل بهائى با آن همه زحمت و طرارى تشنه اى را سيراب و گرسنه اى را کامياب نگردانيد و له الحمد اولاً و اخراً

استدلال به حدیث (انه لخرج القائم لقد انكره الناس) و جوان بودن حضرت مهدى

اشاره

مستدل بهائى مي فرمايد و از احاديثى که دلالت بر حوادث سن مبارک و ظهور آن حضرت در حالت شباب و جوانى مي کند مرحوم مجلسى در مجلد غيبت از کتاب بحار در باب كيفيت ظهور قائم از ابى بصير و او از ابى عبدالله عليه السلام روايت مي فرمايد انه اخرج القائم لقد انكره الناس يرجع اليهم شابا موفقا فلا يثبت عليه الا كل مؤمن اخذ الله ميثاقه فى الذر الاول و قال ايضا عليه السلام و من اعظم البلية ان يخرج اليهم صاحبهم شابا و هم يحسبونهم شيخا كبيرا [صفحه ۱۳] يعنى حضرت صادق عليه السلام فرمود که چون قائم خروج فرمايد هر آينه مردم او را انکار نمايند زیرا که رجوع مي نمايد به ايشان در حالتى که جوانى رسیده است پس درنگ نمى کند و ثابت نمى ماند در ايمان به او مگر کسى که خداوند ميثاق او را در ذر اول اخذ فرموده باشد و نیز آن حضرت فرمود که اعظم بليه اين است که قائم در سن جوانى خروج مي فرمايد و مردم گمان مي کنند که او بايد که در سن پيرى و کبر سن خروج نمايد و بر وفق حديث شريف چون نقطه اولى عز اسمه الاعلى در آغاز شباب و غضاضت غصن ظهور فرمود ارباب قلوب مريضه

بی‌درنگ آن حضرت را تکذیب کردند چه قائم را پیر هزار ساله می‌پنداشتند نه جوانی بیست و پنج ساله این بود که چون ندای قائمیت آن حضرت ارتفاع یافت فریاد جهالی که زمام مهام امور ناس به ید ایشان بود بلند شد که وا دیناه وا شریعتاه اینک حضرت حجت علیه‌السلام در شهر جابلقای موهوم هزار ساله موجود است این جوان شیرازی که در این قرن تولد یافته است چه می‌گوید و چون خود را قائم موعود می‌نامد

جواب

عرض می‌شود که مستدل بر علماء مکذبین نقطه اولی افتراء و بهتان عظیم بسته‌اند که انکار آنها به واسطه‌ی ظهور در سن شباب و جوانی بود بلکه اثنی عشریه قائلند به اینکه حضرت حجة‌الله ارواحنا فداه در سن سی سالگی الی چهل سالگی ظهور می‌فرماید چنانچه اخبار وارده از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که در کتاب بحار و غیره مسطور است بدان ناطق است و معتقد ماها این است که آن حضرت به منظر جوانان ظهور می‌فرماید کدام عالمی از علما اسلام انکار نقطه‌ی اولی را به حوادث سن مستند ساخت و کدام معارضی بطلان آن مدعی را به کمی سال شناخت کتبی که در رد این طائفه نوشته شده به طبع آمده و در اقطار و امصار منتشر مذاکرات در مجالسی که برای این گفتگو انعقاد یافت در تواریخ مضبوط و مشتهر اگر از این باب علما ملت بیضاء احمدیه بر نقطه‌ی اولی انکاری نموده‌اند باقی فرمایشات جناب ایشان را تعبدا قبول می‌نمائیم بلکه اعتراض و انکار آنها به واسطه‌ی امتحانات خارجی بود و محض حوادث سن دلیل بر حقانیت مدعی نمی‌شود و از این جواب معروض جواب استدلال به حدیث مروی از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام که در جواب حکم بن ابی‌نعیم فرمودند مکشوف می‌شود قال حکم بن ابی‌نعیم اتیت اباجعفر علیه‌السلام و هو بالمدينة فقلت له نذر بین الرکن و المقام ان انا لقیتهک ان لا اخرج من المدينة حتی اعلم انک قائم ال محمد صلی الله علیه و آله ام لا- فلم یجبنی بشیء فاقمت ثلاثین یوما ثم استقبلنی فی طریق فقال یا حکم و انک لهیئنا بعد فقلت انی اخبرتک بما جعلت لله علی فلم تامرنی و لم تنهنی عن شیء و لم تجبنی بشیء فقال علیه‌السلام بکر عنی غدوة المنزل فغدوت علیه فقال علیه‌السلام سل عن حاجتک فقلت انی جعلت لله علی نذرا و صیاما و صدقة بین الرکن و المقام انی ان انا لقیتهک ان لا اخرج من المدينة حتی اعلم انک قائم ال محمد صلی الله علیه و آله ام لا فان کنت انت رابطتک و ان لم تکن انت سرت فی الارض و طلبت المعاش فقال یا حکم کلنا قائم بامر الله قلت فانت المهدی قال علیه‌السلام کلنا مهدی الی الله قلت فانت صاحب السیف قال کلنا صاحب السیف و وارث السیف قلت فانت الذی یقتل اعداء الله و یعزبک اولیاء الله و یتظهر بک دین الله فقال یا حکم کیف اکون انا و قد بلغت خمسا و اربعین و ان صاحب هذا الامر اقرب عهدا باللبن منی و اخف علی ظهر الدابة و خلاصه جواب این است که مراد از اقرب عهدا باللبن منی و اخف علی ظهر الدابة و حدیث دیگر که فرموده انا شیخ کبیر و صاحبکم شاب حدث و حدیث دیگر ان صاحب هذا الامر اصغرنا سنا و اجملنا شخصا قلت متی یكون قال اذا سارت الرکبان بیعة الغلام فعند ذلك یرفع کل ذی ضیضة لواء صغر و حوادث سن در زمان تفویض امامت است نه هنگام ظهور چنانچه از عباد بن یعقوب از یحیی بن سالم از ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت شده که [صفحه ۱۴] آن حضرت فرمود صاحب این امر در اول امامتش در سن از ما کوچکتر است و اما لفظ غلام که در حدیث منقول است چنانچه بر نقطه‌ی اولی که بیست و پنج ساله بودند صدق می‌نماید بر حضرت حجة‌الله علیه‌السلام که به اعتقاد اهالی اسلام در سن سی سالگی ظهور می‌فرماید صادق خواهد گردید

استدلال به حدیثی از کتاب بحار از قول امام باقر

اشاره

مستدل بهائی باز به حدیث بحار فی باب ما روی عن الباقر علیه السلام از ام‌هانی ثقفیه استدلال نموده قالت غدوت علی سیدی محمد بن علی الباقر علیهما السلام فقلت له یا سیدی ایه فی کتاب الله عزوجل عرضت بقلبی اقلقتنی و اسهرتنی قال فاسألنی یا ام‌هانی قلت قول الله عزوجل فلا اقسام بالخنس الجوار الكنس قال نعمت المسأله سالتنی یا ام‌هانی هذا مولود فی اخر الزمان هو المهدی من هذه العتره تكون له حیره و غیبه یضل اقوام و یهتدی فیها اقوام فیما طوبی لك ان ادر کته و یا طوبی لمن ادر که یعنی ام‌هانی ثقفیه روایت کرده است که بامدادی خدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم یا سیدی آیه‌ای از کتاب الله بر قلب من وارد شده است و مرا مضطرب کرده و از خواب بازداشته فرمود پرس آن را یا ام‌هانی گفتم قول خداوند عزوجل که فرموده است فلا اقسام بالخنس الجوار الكنس فرمود نیکو مسأله سؤال نمودی یا ام‌هانی این کسی است که در آخر الزمان متولد شود و او مهدی این عترت است و او را حیرتی و غیبتی است که در آن گروهی گمراه می‌شوند و گروهی هدایت یابند پس خوشا به حال تو اگر دریابی او را و خوشا به حال کسی که او را دریابد و این مقدار از احادیث که عرض شد ارباب نباهت را کفایت می‌نماید و اگر نگارنده بخواهد احادیثی را که کل صریح است در این مسأله که تولد و حوادث سن آن حضرت سبب افتتان و اعراض قوم می‌شود روایت نماید و ایراد کند باید به تألیف کتابی کبیر مشغول گردد انتهى کلام الفاضل بهائی

جواب

عرض می‌کنم که آیا حدیث شریف به مقصود اهالی اسلام ادل است یا به مطلوب بهائیان آیا غیبتی که در حدیث شریف برای قائم آل محمد صلی الله علیه و آله معین گردیده برای نقطه‌ی اولی کی محقق گردید و تولد در آخر الزمان مگر برای حضرت م ح م د بن الحسن نبود از زمان وفات حضرت عسکری به بعد این دوره را دوره‌ی آخر الزمان نامیدند و بهائیان این ازمنه را نیز زمان آخر الزمان نمی‌نامند بلکه قائلند که هزار سال دیگر باز مظهر امری از جانب خدا ظاهر خواهد شد پس تولد در آخر الزمان نیز بر نقطه اولی صادق نمی‌آید خلاصه باز

استدلال به مکان قیام حضرت و استفاده از احادیث

اشاره

مستدل بهائی می‌فرماید و اما احادیثی که به صراحت دال است بر اینکه مطلع این دو نیر اعظم بلاد شرقیه است و محل ارتفاع ندای قائمیت مکه‌ی معظمه و محل قیام و ارتفاع ندای ظهور ثانی مدینه‌ی منوره عکاء و اراضی مقدسه‌ی سوریه بسیار است از جمله مرحوم مجلسی در غیبت بحار از جمله‌ی خطب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود و لو ذاب ما فی ایدیهم لقد دنی التمحيض للجزاء و كشف الغطاء و انقصت المدة و ازف الوعد و بدأ لكم النجم من قبل المشرق و اشرق لكم قمرکم كاملا- کلیله ثم فانا استبان ذلك فراجعوا التوبه و خالفوا الحوبه و اعلموا انکم ان اطعمت طالع المشرق سلک بکم منهاج رسول الله صلی الله علیه و آله فتداوینم من الصمم و استشفینم من البکم و نبذتم الثقل الفادح عن الاعناق فلا یبعد الله الا من ابی الرحمه و فارق العصمه و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بعد از ترجمه خطبه‌ی مبارکه فاضل بهائی می‌گویند و این خطبه‌ی فصیحه صریح است که آن نیر سعادت یعنی موعود امت از جانب مشرق ظهور خواهد فرمود و بر نهج حضرت رسول صلی الله علیه و آله به تشریح شرع جدید قیام خواهد نمود و مقصود این نیست که آن حضرت به شریعت اسلامیة عامل خواهد شد

جواب

انتهی حقیقت این است که شعور و ادراک امثال بنده از درک فرمایشات مستدل قاصر است این بنده و امثال من از لفظ سلک [صفحه ۱۵] بکم منهاج رسول الله چنان می فهمیم که قائم موعود بر طبق شریعت مطهره احمدیه رفتار می فرماید نه به شرع جدید نمی داند استنباط جناب مستدل از ظاهر الفاظ است یا از کشف و علمی که ما بدان آگاه نیستیم ظاهر این است به هر که بنگری به همین درد مبتلا است اگر عبارت خطبه مبارکه را به ادنی طلبه ای بنمائی برخلاف دعوی مستدل معنی خواهد نمود کما لا یخفی باز

استدلال به کلمات سید عبدالوهاب شعرانی

اشاره

آقا میرزا ابوالفضل بهائی برای حقانیت جمال اقدس ابهی از استخراجات سید عبدالوهاب شعرانی در کتاب البواقیت و الجواهر دل خوش فرموده می فرماید که سید عبدالوهاب شعرانی در کتاب مذکور در اوصاف این ظهور از احادیث صحیحیه نبویه شرحی استخراج نموده است که مفصل آن در فتوحات مکیه شیخ ابن العربی است از آن جمله می فرماید هو اجلی الجبهه اقی الانف اسعد الناس به اهل الكوفه یقسم المال بالسویة و یعدل فی الرعیة یاتیة الرجل و یقول یا مهدی اعطنی و بین یدیة المال فیحیی له فی ثوبه ما استطاع ان یحمله یخرج علی فتره من الدین یزع الله به ما لا یزع بالقران یمسی الرجل جاهلا و جانا و بخيلا فیصبح عالما شجاعا کریم الی ان قال یشهد الملحمه العظمی مآدبه الله بمرج عکاء بیید الظلم و اهله یقیم الدین و ینفخ الروح فی الاسلام یعز الله به الاسلام بعد ذله و یحیی بعد موته و در شان اصحاب از حضرت می فرماید شهداء خیر الشهداء و اماناؤه افضل الامناء قال الشیخ و قد استوزر الله تعالی له طائفه خباهم الله تعالی له فی مکنون غیبه اطعمهم کسفا و شهدوا علی الحقایق و ما هو امر الله علیه فی عباده و هم علی اقدام رجال من الصحابه الذین صدقوا ما عاهدوا الله علیه و هم من الاعاجم لیس فیهم عربی لکن لا یتکلمون الا بالعربیة لهم حافظ من غیر جنسهم ما عصی الله قط و هو اخص الوزراء الی ان قال و یقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکاء فی المآدبه الالهیه الی جعلها الله مآدبه للسابع و الطیور و الهوام و خلاصه ترجمه ای این عبارت این است که می فرماید آن حضرت گشاده روی و اقی الانف است یعنی اعلائی بینی مبارکش اندکی مرتفع است و این علامت را اصحاب علم قیافه و حکماء علامت و فور عقل و فراست شمرده اند نیک بخت ترین خلق به او اهل کوفه اند مال را بالسویه قسمت می کند و به عدل حکم می فرماید می آید نزد او انسان و طلب عطا می نماید و آن حضرت از مال که نزد او است چندان در جامه ای او می ریزد که حمل آن را نتواند هنگام فترت و سستی دین خروج می فرماید و افزون از آنچه خداوند به قرآن منع و کف فرمود به آن حضرت منع و کف می نماید یعنی ظهور آن حضرت حق جل جلاله چنان جهل و ضلالت را منع و کف خواهد فرمود که به قرآن شریف نفرموده تا به این حد که مرد در شب نادان و کم دل و بخیل مشاهده شود و بامداد عالم و شجاع و کریم گردد یعنی به سبب ایمان به آن حضرت جهل ناس به علم و خوف و بددلی ایشان به شجاعت و بخل و قبض یدشان به کرم و سخاوت مبدل شود و چه نیک منطبق است این حدیث به آیه مبارکه ای فرقان اولئك یدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما پس می فرماید به ما آن حضرت در مرج عکاء که مآدبه الهیه است و خوان نعمت سماویه وارد می شود و فتن و وقایع عظیمه را مشاهده می فرماید ظلم و اهل آن را برمی اندازد و دین را برپا می دارد و در اسلام روح می دهد و خداوند تبارک و تعالی اسلام را به آن حضرت عزت می دهد پس از اینکه ذلیل گردد و حیات می بخشد پس از آنکه مرده باشد پس دربارهی مؤمنین و اصحاب آن حضرت می فرماید شهداء او بهترین شهیدانند و امانت او نیکوترین امانت و هر آینه خداوند برای موازرت و نصرت آن حضرت قومی را در پرده غیب مکنون و مهیا داشته که ایشان را بر سبیل مکاشفه و شهود بر حقایق و آنچه امر الهی است بر عباد و مطلع و آگاه می فرماید یعنی اصحاب آن حضرت بدون تعلم در

مدارس به حقایق دینی آگاه می‌شوند و به صرف ایمان بر اوامر الهیه استحضار می‌یابند چنانکه عبارت می‌سی الرجل جاهلا و جبانا و بخيلا فيصبح عالما شجاعا كريما بر این مطلب نیز دلالت [صفحه ۱۶] نموده ایشان بر اثر رجالی از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله مشی می‌نمایند که عهد الهی را مصدق گشتند و تمام ایشان از عجم باشند و لکن به غیر لسان عربی تکلم نمی‌نمایند و آنها را حافظ و نگاهبانی است از غیر جنس ایشان که هرگز خداوند را معصیت نکرده و او مخصوص‌ترین وزیر مهدی است و تمام کبار اصحاب او کشته می‌شوند مگر یکی از ایشان که وارد می‌شود در مرج عکا مهمانخانه‌ای که خداوند تبارک و تعالی مقرر فرموده برای سیاح و طیور و هوام انتهى این است آنچه فاضل بهائی برای مژده‌ی ظهور نقطه‌ی اولی و جمال ابهی از فتوحات نقل فرموده است

جواب

این بنده‌ی ذلیل عرض می‌نماید این گونه تدلیسات به نقل برخی از عبارات و سکوت از بعضی فقرات و فریب دادن عوام کالانعام برای ولایت امریکا یا اینکه دنیا خوب است آن هم در مجلس مناظره شفاها بیان فرمایند نه اینکه کتابی را با این هیاهو و افتخار به طبع رسانند و در عالم انتشار دهند شاید کتاب فتوحات را که تمام عبارات و فقرات آن برخلاف مقصود مستدل ناطق است و با غالبی از عقاید مسلمین مطابق است علماء ملت احمدیه دیده و داشته باشند هیچ معلوم نیست که یک لفظ عکاء در کتابی ذکر شده باشد چه دلیل برای اثبات یک مذهب جدید و حقانیت گروهی طرید می‌شود تمام عبارات فتوحات برخلاف مقاصد ایشان گویا است اعم از آنچه نقل فرموده یا در پرده‌ی اجمال گذاشته تصور فرموده‌اند شاید فتوحات در ایران نباشد یا علماء اعلام اسلامیه در مقام برنیابند و بطلان مذهب جدید را به همان ضروریات مذهب ملت واگذار فرمایند و مثل منی فضول در مقام برنیاید خلاصه اینکه ناچار به ذکر و نقل عبارات فتوحات به طولها گشته تا معلوم شود تقلب به چه پایه و کذب و تعنت تا چه درجه است الباب السادس و الستون و ثلثمائة في معرفة وزراء المهدي عليه السلام الظاهر في اخر الزمان الذي بشر به رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هو من اهل البيت المطهرة من الحضرة المحمدية ان الامام الى الوزير فقير و عليهما فلک الوجود يدور و الملك ان لم يستقم احواله بوجود هذين فسوف يبور الا الاله الحق فهو منزه ما عنده فيما يريد وزير جل الاله الحق في ملكوته عن ان يراه الحق و هو فقير اعلم ايدنا الله و اياك ان الله خليفة يخرج و قد امتلأت الارض جورا و ظلما فيملؤها قسطا و عدلا لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد طول الله ذلك اليوم حتى يلي هذا الخليفة من عتره رسول الله صلى الله عليه و آله من ولد فاطمة جده الحسن بن علي بن ابي طالب عليهم السلام يواطئ اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه و آله يبايع الناس بين الركن و المقام يشبه رسول الله في الخلق بفتح الخاء و ينزل عنه في الخلق بضم الخاء لانه لا يكون احد مثله صلى الله عليه و آله في اخلاقه والله يقول فيه و انك لعلى خلق عظيم و هو اجلى الجبهة اقنى الانف تا آنجا که می‌فرماید فیصبح عالما شجاعا كريما بعد از این عبارت می‌فرماید يصلحه الله في ليلة واحدة يمشى النصر بين يديه يعيش خمسا او سبعا او تسعا يقفوا اثر رسول الله لا- يخطى له ملك يسدده من حيث لا- يراه يحتمل الكل و يقوى الضعيف في الحق و يعين على نواب الحق يفعل ما يقول و يقول ما يعلم و يعلم ما يشهد يفتح المدينة الرومية بالتكبير في سبعين الفا من المسلمين من اولاد اسحق يشهد الملحمة العظمى مآدبه الله بمرج عكاء يبید الظلم و اهله يقيم الدين و ينفخ الروح في الاسلام يعز الاسلام بعد له و يحيى بعد موته يضع الجزية و يدعو الى الله بالسيف ما كان فممن ابي قتل و من نازعه خذل يظهر من الدين ما هو الدين عليه في نفسه ما لو كان رسول الله صلى الله عليه و آله حيا لحكم به يرفع المذاهب من الارض فلا يبقى الا الدين الخالص اعدوه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد لما يرونه من الحكم بخلاف ما ذهب اليه ائمتهم فيدخلون كرها تحت حكمه خوفا من سيفه و صوليته و رغبته فيما لديه يفرح به عامة المسلمين اكثر من خاصتهم يبايعه العارفون بالله من اهل [صفحه ۱۷] الحقائق عن شهود و كشف و تعريف الهی له رجال الهیون يقيمون دعوته و ينصرونه هم الوزراء يحملون اثقال المملكة و يعينونه على ما قلده الله ينزل الله عليه عيسى

بن مریم بالمنازة البيضاء شرقی دمشق متکنا علی ملکین ملک عن یمنه و ملک عن یساره تا آنجا که می فرماید و فی زمانه یقتل السفیانی عند شجرة بفوظة دمشق و یخسف بجیشه فی البیداء بین المدینة و مکة حتی لا یبقی من الجیش الا رجل واحد من جهینة یتسبیح هذا الجیش مدینة الرسول صلی الله علیه و آله ثلثة ايام ثم یرجل لطلب مکة فیخسف الله به فی البیداء فمن کان مجبوراً من ذلك الجیش مکرها یحشر علی نیتة القرآن حاکم و السیف مبید و لذلك ورد فی الخبر ان الله یزع بالسلطان ما لا یزع بالقرآن الا ان ختم الاولیا شهید و عین امام العالمین فقید هو السید المهدی من آل احمد هو الصارم المهدی حین بیید هو الشمس یجلو کل غیم و ظلمة هو الوابل رسمی حین یجود و قد جاء کم زمانه و اظلمکم اوانه و ظهر فی القرن الرابع اللاحق بالقرون الثلثة الماضیة قرن رسول الله صلی الله علیه و آله هو قرن الصحابة ثم الذی یلیه ثم الذی یلی الثانی ثم جاء بینهما فترات وحدثت امور و انتشرت اهواء و سفکت دماء و عامت الذناب فی البلاد و کثر الفساد الی ان طم الجور و طماسیله و ادبر نهار العدل بالظلم حتی اقبل لیله فشهداؤه خیر الشهداء و امنائه افضل الامناء ان الله یتوزر له طائفة خباهم الله فی مکنون غیبه اطلعهم کشفاً و شهوداً علی الحقائق و ما هو امر الله علیه فی عبادہ فمشاورتهم یفصل ما یفصل و هم العارفون الذین عرفوا ما هم و اما هو فی نفسه فصاحب سیف حق و سیاسة مرتبة یعرف عز الله قدر ما یحتاج الیه مرتبه و منزلته لانه خلیفة مشدد یفهم منطق الحیوان یسری عدله من الانس و البجان من اسرار علم و زرائه الذین استوزرهم الله له قوله تعالی و ما کان حقاً علینا نصر المؤمنین و هم اقدام رجل من الصحابة رضی الله عنهم صدقوا ما عاهدوا الله علیه و هم من الاعاجم ما فیهم عربی و لکن لا یتکلمون الا بالعربیة لهم حافظ لیس من جنبهم ما عصی الله قط و هو اخص الوزراء و افضل الامناء فاعطاهم الله فی هذه الایة التي اتخذوها هجیراً الی ان قال فالامام یتعین علیه علم ما یتکون بطریق التنزیل الالهی و ما یتکون بطریق القیاس و ما یعلمه المهدی اعنی علم القیاس لا لیحکم به و انما یعلمه لیستجنبه فما یحکم المهدی الا بما یلقى الیه الملك من عند الله الذی بعثه الله لیسدده و ذلك هو الشرع الحقیقی المحمدی صلی الله علیه و آله حیا و رفعت الیه تلك النازلة لم یحکم فیها الا بما یحکم هذا الامام فیلعلمه الله ان هذا هو الشرع المحمدی صلی الله علیه و آله فیحرم علیه القیاس مع وجود النصوص التي منحه الله اياها و لذلك قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی صفة المهدی یقفوا ثری لا یخطی فعرفنا انه متبع لا متبوع و انه معصوم و لا معنی للمعصوم فی الحکم الا- انه لا- یخطی فان حکم الرسول صلی الله علیه و آله لا ینسب الیه خطا فانه لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی كما انه لا- یسوغ القیاس فی موضع یتکون فی الرسول موجوداً و اهل الکشف النبوی عندهم موجود فلا یأخذون الحکم الا عنه الی ان قال و اذا خرج هذا الامام المهدی فلیس له عدو مبین الا الفقهاء خاصة فانه لا یبقی لهم ریاسة و لا تمیزاً من العامة بل لا یبقی لهم علم بحکم الا- قلیل و یرتفع الخلاف من العالم فی الحکام بوجود هذا الامام و لولا ان السیف بیید المهدی علیه السلام لافتی الفقهاء بقتله و لکن الله ینظره بالسیف و الکریم فیطمعون و یخافون فیقبلون حکمه من غیر ایمان بل یضمرون خلافه كما یفعل الحنفیون و الشافعیون فیما اختلفوا فیہ این است آنچه صاحب فتوحات در ظهور حضرت قائم موعود در باب (۳۶۶) از کتاب فتوحات مرقوم نموده و این کلمات [صفحه ۱۸] هیچ یک بر نقطه اولی صادق نمی آید بلکه صریح در ابطال مدعین حالیه است اگر جناب فاضل بهائی برخی از عبارات فتوحات را که بر معتقدات اهالی اسلام کمال وضوح دارد از درج کلام ساقط فرمایند نه کتاب فتوحات تغییر پذیر می شود و نه در عقائد اهالی اسلام سستی پدید می آید لا یحرکه العواصف بلکه بر خجالت و شرمساری بهائیان افزوده می شود که چرا یک کتاب به طراری و طرز عوام فریبی نگاشته اند و اهالی علم زود به مغالطات آن برمی خورند حالا باید سؤال نمود که ای فاضل بهائی آیا این اوصاف را که در فتوحات بدان تصریح شده برای نقطه اولی ثابت می فرمایند یا جمال اقدس ابهی اگر برای نقطه اولی این اوصاف را ثابت می فرمایند مضمون یقفوا اثر رسول الله صلی الله علیه و آله لا- یخطی کی بظهور انجامید و حال اینکه کتابی جدید و شرعی جدید تاسیس نموده دین محمدی را باطل و منسوخ انگاشت مدینه ی روم با هفتاد هزار نفر از میان... به تکبیر در کدام زمان مفتوح گردید وجود مقدس نقطه اولی در چه زمان و کدام اوان در مقاتله مرج عکاء حاضر گردیده و آن بلد را مانده سباع و طیور و هوام قرار دادند موافق مضامین فتوحات قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نفخ

روح در اسلام باید بفرماید و دین را بعد از اندراس و مردن زنده گرداند و خلق را با شمشیر به سوی خدا خواند نقطه‌ی اولی کی نفع روح در اسلام فرمودند کجا دین را زنده و تازه کردند مگر نسخ دن مبین را به حکم بر عکس نهند نام زکی کافور اسباب حیات و زندگی دانند دین کجا خالص گردید و عموم خلایق تحت کلمه‌ی واحده در چه زمان مجتمع گردیدند و ما بی خبران مستحضر نشدیم تا طبل شادیانه بزیم جشن گیریم عیش نمائیم این فقهاء سرکش باغی طاغی کی از ترس شمشیر نقطه‌ی اولی به آن جناب گرویدند و هیچ کس مطلع نگردید حکم قتل نقطه‌ی اولی را نزد کدام مستور داشتند که اگر بیم سیف نبود اظهار می شد حضرت عیسی علیه السلام در چه وقت پنهان از همه کس در مناره‌ی بیضا شرق دمشق نازل گردیدند ملک یمین و یسار را کی دید که برای ما خبر نیاورد سفیانی را کی کشته و کی کشت خسف جیش او در بیداء میانه‌ی مکه و مدینه در چه روز و کدام سال واقع شد از منطق حیوان گذشتیم چرا لغت ترکی را در مجلس علما تبریز نفهمیدند و هکذا فعلل و تفعلل و هرگاه به ملاحظه‌ی لفظ عکاء این اوصاف را برای جمال اقدس ابهی ثابت می دانند با ادعا خودشان منافاه دارد زیرا که آن جناب را قائم موعود نمی دانند علاوه مواق مضمون عبارات فتوحات باید جمال اقدس ابهی از جمله‌ی وزراء نقطه‌ی اولی باشد و ابدا بهائیان راضی به این ننگ و عار برای بهاء نمی شوند و او را اجل قدر او ارفع شانا از جمیع من فی السموات و الارضین می دانند و افزودن لفظ ینزل بر کلام صاحب فتوحات و ینزل فی مرج عکاء نقل نمودن تا فی الجملة مناسبتی با مقصودشان داشته باشد دین و مذهبی را ثابت نمی کند بلکه عبارت فتوحات و یقتلون کلهم الا واحد منهم فی مرج عکا است این مقاتله وزراء مهدی در عکاء و کشته شدن جمیع آنها مگر جمال اقدس ابهی در چه سنه اتفاق افتاد که در روزنامه های رومی ذکری از آن نشد خلاصه اینکه بهائیان نقطه اولی را مبشر و مقدمه الجیش جمال اقدس ابهی می دانند کی راضی می شوند که میرزا حسینعلی بهاء در سلک وزراء قائم موعود مسلک گردد چنانچه کتب آنها بدان ناطق است و این مقاتله‌ی واقعه‌ی در عکاء از دست مهدی موعود جاری خواهد شد نه هنگام ظهور جمال اقدس بهاء و این وزراء باید در رکاب نصرت نصاب حضرت حجه الله ارواحنا فداه خدمتگزاری نمایند در مرج عکا گویا نقطه‌ی اولی معذور از حضور در عکاء شده‌اند و چنانچه دین و آئین را اولاً- به میرزا یحیی ازل و ثانیاً به میرزا حسینعلی بهاء تفویض فرمودند این مقاتله‌ی در مرج عکا را نیز به کف کفایت آن دو بزرگوار واگذار فرمودند و چون بهاء هم ظاهراً فرصت و مجال این مقاتله نداشتند باید وصیت به بازماندگان فرموده باشند که اقدامی بفرمایند [صفحه ۱۹] بعد از این فقرات

استدلال به فرمایش حضرت علی در مورد بیت المقدس

اشاره

فاضل بهائی به حدیث صعصعه بن صوحان که از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در میعاد خروج دجال سؤال نمود استدلال جسته‌اند که آن حضرت پس از ذکر علامات و حوادث می فرماید خیر المساکن یومئذ البیت المقدس لیاتین زمان علی الناس یتمنی احد انه من سکانه یعنی در آن روز بهترین جایها برای سکونت بیت المقدس است البته البته خواهد آمد زمانی که هر نفسی تمنا نماید که از ساکنین آن ارض مقدس باشد و این حدیث را نیز مرحوم مجلسی در غیبت بحار روایت نموده و این حدیث از اشهر احادیث است و موافق همین است آنچه مجلسی در این کتاب در باب آیات واقعه در یوم ظهور از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده است انه قال توقعوا الصوت یا تیمم بغتة من قبل الشام فیه لکم فرج عظیم انتهى

جواب

عرض می شود این دو حدیث چه دلالت برای اثبات نقطه‌ی اولی دارد و حال اینکه آن جناب نه در بیت المقدس اقامت فرمودند و

نه شام را دیدند که ندائی از آن نواحی بلند فرمایند و هر گاه برای ظهور جمال اقدس ابھی فکری به خاطر مبارک فاضل بهائی رسیده چه مناسبت داشت که حضرت امیر الامرء علیه السلام در جواب از سؤال از خروج دجال که از علامات ظهور قائم آل محمد است به این بیان مترنم شود و علی جمیع الفروض نه آبادی بیت المقدس دلالت بر حقیقت نقطه‌ی اولی دارد نه صدائی بگفته از شام از جناب بهاء بلند گردید بلکه جمال اقدس در اظهار امر خویش عجله فرموده قبل از وصول ببلده عکا در بغداد و غیره به این مقال مترنم گردیدند البته اگر آن روز فاضل بهائی ملتفت بودند نمی گذاشتند این ادعاء در تهران و بغداد بفرمایند تا صدق نماید که ناگاه صدائی از عکاء که شاید تا شام صد فرسنگ راه مسافت داشته باشد بلند شود حفظنا الله من شرور انفسنا باز

استدلال به حدیثی از علی بن مهزیار

اشاره

فاضل بهائی می فرماید و از احادیث مشهوره که محل و موقع ظهور از آن به صراحت مستفاد می شود حدیث علی بن مهزیار است و این حدیث را حضرت سید جلیل القدر السید هاشم البحرینی در کتاب مدینه المعاجز در حدیث صد و بیستم از احادیث ظهور مهدی روایت فرموده و نیز مجلسی علیه الرحمه آن را در کتاب غیبت مرقوم داشته است و آن حدیث مفصلی است و از جمله عبارات آن این است که حسن بن علی علیهما السلام در اوصاف مؤمنین به مهدی موعود علیه السلام می فرماید تلوذ بفنائک من ملاء براهم الله بطهارة الولادة و نفاسه التربة مقدسه قلوبهم من دنس النفاق مهذبۀ افئدتهم من رجس الشقاق لینه عرائکهم للدين خشنه ضرائبهم فی العدوان واضحه بالقبول اوجهمم نضرة بالحق عيدانهم یدینون بدین الحق و اهله فاذا اشتدت ارکانهم و تقومت اعمادهم بمکائفتهم طبقات الامم اذ تبعتک فی ظلال شجرة بسقت افنان عضونها علی صفات بحیره الطبریة فعندها يتلأ لوصبح الحق و ینجلی ظلام الباطل و یقسم الله بک ظهر الطغیان و یعد معالم الايمان یود الطفل لو استطاع الیک نهوضا و نواشط الوحش لو یجد نحوک مجازا تهتر بک اطراف الدنيا بهجة و تهزبک اغصان العز نضرة و تستقر بوانی العز فی فرارها و تادب شوارد الدین الی اوکارها یتهاطل علیک سحائب الظفر فتحق کل عدو و تنصر کل ولی فلا یبقی علی وجه الارض جبار قاسط و لا جاحد غامط و لاشان مبغض و لا معاند کاشح و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا و مقصود جناب مستدل این است که ارکان اصحاب مهدی قوت گیرد و جمعیت ایشان به سبب بسیاری اقبال امم قوام یابد در ظل همایون درختی که شاخهایش در حوالی دریاچه‌ی طبریة‌ی سرکشد

جواب

انصاف این است که هرگز تصور نمی رفت که از مثل صاحب فرائد که به این درجه در رواج مذهب و ملت خود را بی غرض قلمداد نموده مطلب به این واضحی را که بر خلاف مقصود طائفه بابیه صراحة دلالت دارد دلیل بر حقانیت خویش گیرند زیرا که این کلام اعجاز نظام از حضرت [صفحه ۲۰] عسکری علیه السلام است که در مقام بشارت به پسر خود م ح م د می فرماید و حضرت حجة الله علیه السلام به عینها برای علی بن مهزیار که به طلب اولاد حضرت عسکری علیه السلام رفته بود نقل می فرمایند و خلاصه مضمون آن از صدر تا ذیل این است که فرمودند پدرم که رحمت خدا بر او و بر اولادش باد از من عهد گرفت که وطنی برای خود قرار ندهم در روی زمین مگر جایهای پنهان ترین و دورترین را تا اینکه امرم مخفی باشد و مرتبه‌ی خود را از حیلہ‌های گمراهان و فتنه‌های امتان تازه گمراه شده محافظت نمایم پس از این جهت مرا به سمت تله‌های بلند و ریگها انداخت و جاهای پر ریگ زمین را می پیمایم و انتظار عاقبت کار می کشم زیرا که در آن وقت امرم ظاهر می شود و جزع خلائق زائل می گردد و پدرم از

خزائن حکمتها و اسرار علوم چیزها به من تعلیم فرمود که هرگاه پاره‌ی از آن به تو اظهار نمایم هر آینه تو را از همه‌ی آنها بی احتیاج گرداند تا آنجا که می‌فرماید پدرم فرمود ای پسر من گویا تو را چنین می‌بینم که در این نزدیکی به یاری خدا مؤید گردیده به فتح و ظفر و عزت و غلبه‌ی بر دشمنان فائز شده و گویا علمهای زرد و علمهای سفید را در مابین حطیم و زمزم در اطراف و جوانب تو می‌بینم کسانی را که خداوند عالم ایشان را از درستی پاک و طینت پاکیزه خلق فرموده در حالی که دل‌هایشان از چرکات نفاق و خباثت مخالفت پاک و پوست‌هایشان برای دین و آئین نرم است یعنی به احکام دینیه اطاعت و انقیاد دارند و دل‌هایشان از ظلم و تعدی نمودن دور است و روی‌هایشان به سبب مقبول شدن در درگاه الهی سفید و آشکار است و شاخ‌هایشان به سبب فضل و هنر تر و تازه گی و به دین حق و اهل آن ایمان آورده از پی همدیگر به توییعت می‌کنند و در دوستی تو صفا می‌ورزند و در دور سرت منتظم می‌شوند مانند منتظم شدن در در گردن بندهایی که رشته‌ی آنها در قد است یا اینکه هر دو سر رشته‌های آنها به هم بسته است معنی اول کنایه از سختی و درشتی ایشان است و دویمی کنایه است از اجتماع ایشان در یکی زیرا وقتی که هر دو سر رشته‌ی گردن‌بند به هم بسته گردید درهای آن در آن حال در یک سمت آن جمع می‌شود و کف‌های دست‌هایشان در اطراف حجرالاسود به جهت پناه آوردنشان به دور خانه‌ی تو به هم خورده می‌شوند وقتی که بدن‌هایشان محکم گردید و عمر‌هایشان توام به هم رسانید آنگاه در سایه‌های درخت بزرگی شاخ‌های آن طولانی شده به حدی که اطراف بحیره‌ی طبریه را که نام جایی است گرفته به توییعت می‌کنند بعد از آن فرمایشاتی می‌فرمایند تا آنجا که می‌فرماید گلوی دشمنان را گرفته خفه خواهی نمود و همه دوستان خود را نصرت و یاری خواهی کرد پس در آن وقت در روی زمین نه ستمکاری که از حق عدول کننده است باقی می‌ماند نه منکری که حقیر شمارنده‌ی حق است و نه عیب کننده و دشمن دارنده‌ی تو نه دشمنی که از تو اعراض کننده است هر که به خداوند کارساز توکل نمایند هر آینه او را کفایت می‌کند انتهی موضع الحاجة حالا ملاحظه فرمائید تمام مضامین فرمایشات آن حضرت دلالت دارد به اینکه مهدی موعود م ح م د بن الحسن العسکری است و در تمام کلام معجز نظام به یا بنی یا بنی حضرت حجة الله را خطاب فرموده و برخی از فقرات فرمایشات حضرت عسکری این است و کانک بالرایات الصفر والاعلام البيض تخفو علی اثناء اعطائك ما بین الحطیم و زمزم تا آخر بعین انصاف نظر کنید این رایات و اعلام برای بهاء کی مابین حطیم و زمزم ظاهر گردید بیعت نزد حجرالاسود در چه زمان واقع شد باز اگر به ادعاء اینکه نقطه‌ی اولی به مکه رفته و دعوت کرده‌اند و حال اینکه مسلمین متفقا این مطلب را هم منکرند برای نقطه اولی دلیل گرفته بودند اقرب به مقصود بود ولی باز استدلال به لفظ بحیره‌ی طبریه نا تمام می‌ماند زیرا که نقطه‌ی اولی تشریف فرمای ولایت شام و محال آن نشدند این است که بیچاره فاضل بهائی سرگردان و از این شاخه به آن شاخه پرواز و ابواب شناع بر روی خود باز فرموده اگر انصاف دهند نزد بهائیان [صفحه ۲۱] شرمسار و آن صرهای پول منقطع و در پرده‌ی استتار می‌ماند باز

استدلال به آیه شریفه (و استمع یوم یناد)

اشاره

فاضل بهائی می‌فرماید و مأخذ این احادیث که مشعر بر قیام ارتفاع ندای الهی است آیه‌ی مبارکه است که در سوره‌ی ق می‌فرماید و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بلحق ذلک یوم الخروج یعنی گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک یعنی نزدیک به بلاد عربیه که محل نزول همین آیه‌ی مبارکه است در روزی که می‌شنوند صیحه‌ی را به حق آن روز است روز خروج و مفسرین داز اهل تسنن و اهل تشیع متفقا در تفسیر آیه‌ی مبارکه فرموده‌اند که ندای الهی از صخره‌ی بیت المقدس بلند می‌شود یعنی از جبل کرم که در توریه به جبل مقدس و جبل بیت الله از آن تعبیر فرموده‌اند

جواب

سبحان الله این ادعای اجماع و اتفاق شیعه و سنی در تفسیر آیه‌ی مبارکه از کجا استنباط فرموده‌اند سبحانک هذا بهتان عظیم هنگام نگارش این اوراق یک کتاب تفسیر از اهل تشیع و یک مجلد از تفسیر از اهل سنت و جماعت نزد من حاضر بود هر دو را مخالف با تفسیر منقول جناب مستدل دیدم فی المجمع و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب ای اصغ الی النداء بوقعه یعنی صحیحہ قیمه و البعث و النشور ینادی بها المنادی و هی النفخه الثانیه و یجوز ان یکون المراد و استمع ذکر حالهم یوم ینادی المناد و قیل انه ینادی مناد من صخره بیت المقدس ایتها العظام البالیه و الاوصال المنقطعه و اللحم المتمزقه قومی لفصل القضاء و ما اوعده الله لکم من الجزاء عن قتاده و قیل ان المنادی هو اسرافیل یقول یا معشر الخلائق قوموا للحسنات عن مقاتل و انما قال من مکان قریب لانه یسمعه الخلائق کلهم علی حد واحد فلا یخفی علی احد قریب و لا بعید فکانهم نودوا من مکان یقرب منهم یوم یسمعون الصحیحہ بالحق و الصحیحہ المره الواحده من الصوت الشدید و هذه الصحیحہ هی النفخه الثانیه و قوله بالحق ای بالبعث عن الکلبی و قیل یعنی انها کائنه حقا عن مقاتل ذلك یوم الخروج من القبور الی ارض الموقوف و قبل هو اسم من اسماء قیمه عن ابی عبیده و فی تفسیر القاضی و استمع لما اخبرک به من احوال قیمه و فی تهویل و تعظیم للخبر یوم ینادی المناد اسرافیل او جبرئیل فیقول ایتها العظام البالیه و الاوصال المنقطعه و اللحم المتمزقه و الشعور المتفرقه ان الله یامرکن ان تجتمعن لفصل القضاء من مکان قریب به حیث یصل نداؤه الی الكل علی سواء ذلك یوم الخروج من القبور پس معلوم شد این دعوی اتفاق مفسرین بی ماخذ است بلکه به روز قیامت و خروج از قبور برای حسنات تفسیر شده است نه قیام نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابھی

استدلال به اینکه باقی ماندن این شریعت (بابی و بهائی) دلیل بر حق بودن آن است

اشاره

جناب فاضل بهائی بعد از فراغت از استدلال به آیات قرآنی و احادیث مرقومه که هیچ یک بر وفق مقصد و مطلوب دلالت نداشت به دلیل تقریر تمسک جسته‌اند می‌فرماید اعلم ایها السید المجید ایدک الله و ایانا بالبصاره الکاشفه و الراى السدید که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علماء اعلام در تفریق بین الحق و الباطل بان تمسک جسته‌اند و در کتب و مصنفات خود به آن مبسوط و مفصلاً استدلال فرموده‌اند و تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی شاریعت شود و شریعتی تشریح نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت نافذ و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقاء برهان حقیقت آن باشد چنانکه بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه‌ی حق چنانکه عاده الله در ارسال رسل و تشریح شرایع به آن جاری شده است به علوم و معارف کسبیه و یا به عصیبت و معاونت قومیه و یا به مکنت و ثروت ظاهریه و یا بتسلط و عزت دنیویه متعلق و مربوط نباشد در این صورت حتی بر فلاسفه که تتبع علل نماید نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقاء آن به صرف اراده‌ی غیبیه‌ی الهیه انتساب یابد چه معلول بدون علت متصور و معقول نباشد [صفحه ۲۲] و خلاصه القول حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه‌ی سماویه به این برهان عظیم احتجاج فرموده و بقاء حق و زهوق و زوال باطل در آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است و خصوصاً در قرآن مجید تصریحا و تمثیلاً در مواضع متعدده این مسأله نازل گشته چنانکه در سوره‌ی مبارکه شوری می‌فرماید و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داخضه عند ربهم و علیهم غضب و لهم شدید ترجمه‌ی آیه‌ی شریفه این است که کسانی که محاجه و مجادله می‌نمایند در امر خدا بعد از اینکه اجابت کرده شد یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند حجت ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد و سوره‌ی شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی قلیل بودند مع ذلك می‌فرماید پس از اینکه این جمع قبول

کردند و اجابت نمودند خدا را من بعد حجت مجادل باطل باشد و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد و سبب همین است که بر هر عاقل متفلسف اگر اندکی تأمل نماید واضح می‌شود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقاء شرایع نباشد و قاهریت و احاطه‌ی قدرت الهیه مانع است که شریعت باطله‌ی کاذبه باقی ماند انتهی

جواب

عرض می‌شود حقیقت این است که جناب فاضل بهائی در این تحقیقات انیقه و بیانات رشیکه خیلی کار را برای مدعین این امر آسان فرمودند عن قریب از هر ولایتی شخصی ظاهر و معدودی از عبید و غلام و خویش و اقوام خود را به تصدیق و اطاعت بدون برهان و علامت و امی دارد و به فرمایش جناب معظم برای کسی حق مجادله و محاجه نیست بلکه آن حق ندارد که مطالبه‌ی برهان و دلیل از مدعی نماید تا صدق و کذب او مکشوف شود به محض اینکه شخصی هوای ریاستی نمود و ادعائی فرمود هر چند مرتبه‌ی نبوت و امامت بلکه مرتبه‌ی خدائی باشد یک نفر هم گفت راستگو و مصدق است دیگر بر احدی حق چون و چرا نیست ادعاء ثابت تصدیق یک نفر از او باش نیز محقق عبادهم ممنوع از مطالبه‌ی بینه و برهان در این صورت هیچ معطلی در کار نیست خوب است جناب مستدل وصیت فرمایند این کتاب متسطاب را فعلا قدری در پرده‌ی استتار و محفوظ بدارند و اولاد و احقاد خود را امر نمایند هر زمان دیدند شخصی شوری بر سر و مفسده در نظر دارد این کتاب را به او بدهید گمانم این است باز ماندگان آن جناب مستغنی و صاحب مقامات بلند و در انظار عزیز و ارجمند می‌شوند مسیلمه‌ی کذاب و سجاج موصیله و غیرهما دعوی نبوت نمودند جماعتی هم تصدیق کرده جان فشانیها کردند و خونها ریخته پس بنابراین بر حق بودند خلاصه‌ی تفسیر آیه‌ی مبارکه این است بعد از اینکه یهود عنود و نصاری استماع نعوت حضرت صلی الله علیه و آله از علماء و احبار نموده و از توریه و انجیل قطع به حقیقت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نموده در واقع بدو ایمان آوردند و به حکم یعرفونه کما یعرفون ابناءهم شکی برای آنها باقی نماند وقتیکه مبعوث گردید به واسطه‌ی حقد و حسد به آن بزرگوار نگرویده در مقام مجادله و محاجه برآمدند در حالیکه اوصاف و نعوت معهوده مرکوزه در قلوبشان را مشاهده نموده آیات بینات و معجزات باهرات داله بر صدق مدعای آن جناب را برای العین دیده بودند باز هم عناد و لجاج را پیشنهاد خاطر کرده مجادله می‌نمودند و می‌گفتند کتاب ما از کتاب شما پیش و امت رسول ما از تابعین پیغمبر شما پیش است پس ما از شما بهتر و به حق اولی و احقیم این است قول مجاهد و بعضی از مفسرین ضمیر له در آیه مبارکه من بعد ما استجب له را راجع به حضرت رسالت گرفته‌اند در این صورت معنی آیه‌ی مبارکه این است که آنانکه مجادله نمودند در دین خدا به جهت نصرت مذهب خود پس از اینکه خداوند متعال دعاء آن حضرت را در حق کفار بدر مستجاب فرمود و تمامی به دست اهل ایمان کشته شدند و کفار مکه و بنی مضر بر حسب دعاء آن سرور بقحط و غلا مبتلا گردیدند و مستضعفین [صفحه ۲۳] به دعاء حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دست کافر قریش خلاصی یافتند و آنچه از خداوند مسألت نمود به او عطاء فرمود و معلوم شد از جانب خدا است و اثبات نبوت خود نمود و الزام حجت بر یهود و نصاری فرمود دیگر مجادله‌ی آن جماعت و حجت ایشان باطل نابود و مستوجب غضب الهی و نکال پادشاهی خواهند گردید و اینکه میرزا ابوالفضل فاضل بهائی آیه‌ی مبارکه را مؤید به آیه‌ی شریفه ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم ياذن به الله ولو لا كلمة الفصل لقضى بينهم و ان الظالمين لهم عذاب اليم فرموده‌اند بیش از آن از آن مفهوم نمی‌شود که کسی قدرت ندارد بی اذن خدا شریعتی تاسیس نماید و مراد این است که خداوند متعال از باب لطف به عباد نمی‌گذارد کسی بر خلاف حق شرعی جدید تاسیس و بر طبق مدعای خود آن شریعت را به خرق عادت و اتیان به معجزات که دلیل بر صدق مدعی است مؤید و ثابت نماید و برید کاذب معجزه جاری سازد تا اسباب ضلالت و گمراهی عباد فراهم آید نه اینکه کسی را قدرت بر تفوه و تکلم باطل ندهد بعد از اینکه عوام کالانعام محض اهواء نفسانیه به باطل بدون دلیل و بینه گرویدند و از مدعی نبوت مطالبه‌ی علائم صدق نمودند

ایرادی بر خدا نیست گر جمله‌ی کائنات کافر کردند بر دامن کبریايش ننشیدند گرد این خلق گوساله را هم پرستیدند و در خدائی خدا نقصی پدید نیامد اگر به نقطه‌ی اولی و جمال ابهی هم تاسی نمایند چندان مستبعد نیست و اگر از بقاء شرع باطل بر خداوند ایرادی وارد بود فاضل بهائی در ابقاء دین یهود و نصاری که فعلا به واسطه‌ی نسخ در عداد ادیان باطله مندرج است همین ایراد بفرمایند و اما استدلال آن جناب به فرمایش حضرت ختمی ماب فوالذی بعثنی بالحق نبیا لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد ل طول الله ذلک الیوم حتی یرج فیہ ولدی المهدی ثم ینزل روح الله و یرسل خلفه و یرسل سلطانه المشرق والمغرب نه برای اثبات مذهب مستدل نافع است نه ضروری بر دین حنیف وارد ما هم به مضمون خیر مشحون حدیث نبوی معتقدیم و می‌گوئیم حضرت حجّه الله عجل الله تعالی فرجه ظهور می‌فرماید و حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل و در صلوة اقتداء به آن وجود مقدس مبارک می‌نمایند چنانچه لفظ ینزل ظاهر در نزول از آسمان است نه ظهور و دعوی علاوه در غالب احادیث لفظ عیسی بن مریم است نه روح الله که جناب مستدل توانند تعبیر به جمال اقدس ابهی فرمایند و ادعاء نمایند که آن جناب به روح موسومند اگرچه میدان لفاظی وسیع است وقتی که از آن احادیث هم گفتگو می‌شود می‌فرمایند بهاء به عیسی بن مریم موسوم و به این اسم نزد ما بهائیان معروفند و اما آیه‌ی مبارکه‌ی ألم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها و یرض الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون و مثل کلمة خبیثة كشجرة خبیثة اجثت من فوق الارض ما لها من قرار موردی مخصوص و تاویلی منصوص دارد که برای مسلمین نافع و دلیل است آیه‌ی مبارکه در شان عترت طاهره علیهم السلام نازل گردید و ایشانند مراد از کلمه‌ی طيبة که اثمار وجود و کلمات آن وجودات مبارکات کل حین بلکه تا روز قیامت باقی است العیاشی عن الص علیه السلام هذا مثل ضربه الله لاهل بینه و لمن عاداهم و فی الکافی عنه علیه السلام اذا سئل عن الشجرة فی هذه الایة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اصلها و امیر المؤمنین فرعها و الائمة من ذریتها اغصانها و علم الائمة علیهم السلام ثمرتها و شیعتهم المؤمنون ورقها و فی الاکمال و الحسن و الحسین علیهما السلام ثمرها و التسعة من ولد الحسین علیهم السلام اغصانها و فی المعانی غصن الشجرة فاطمة علیها السلام و ثمرها اولادها و ورقها شیعتها و زاد فی الاکمال توتی اکلها کل حین ما یرج من علم الامام الیکم فی کل سنة [صفحه ۲۴] من کل فج عمیق و مراد از شجره‌ی خبیثه بنی امیه و کافرین است عن الباقر علیه السلام ان هذا مثل بنی امیه بالجمله چون آیه‌ی مبارکه در شان ائمه‌ی طاهرین وارد شده و مراد از کریمه‌ی توتی اکلها کل حین علوم ائمه طاهرین است دلیلی است محکم برای بقاء دین مبین ابدالبدین لا ناسخ لذلک الدین فله الحمد اولاً و اخر

استدلال به آیه شریفه (لکل امة جعلنا منسکا)

اشاره

میرزا ابوالفضل بهائی می‌فرماید بعضی از نفوس که از حقائق امر الله و کیفیت تشریح شرائع بی‌خبرند و یا مقصودشان مغالطه و مجادله به باطل است در مقابل دلیل تقریر به بعضی از مذاهب که به اعتقاد خود آن را باطل می‌دانند و یا به بعضی از شرائع که به زعم خود آن را از حق جل جلاله نمی‌شمارند ایراد و انتقاض می‌نمایند مثلاً می‌گویند اگر باطل باقی نمی‌ماند چگونه مذاهب باطله از قبیل صباحیه اسمعیلیه و غیرها مدتی در عالم بقاء یافت و یا چگونه شرائع برهمیه و صینیّه و زردشتیه در مدت چند هزار سال باقی و ثابت مانده و هکذا مثلاً اهل تسنن که مذهب شیعه‌ی را باطل می‌دانند به بقاء و دوام تشیع ایراد می‌نمایند و بالعکس شیعه که تسنن را باطل می‌شمارند به بقاء و ثبات مذهب اهل سنت و جماعت انتقاد می‌کنند و جواب این ایرادات در غایت وضوح است اما از حیثیت مذاهب مختلفه جواب آن است که از اصل موضوع دلیل خارج است زیرا که موضوع دلیل تقریر ادعاء مقام نبوت و رسالت و شاریعت شرع جدید است و این معلوم است که رؤسا مذاهب موجوده‌ی اسلامیه هیچ یک مدعی وحی آسمانی نشدند و

هیچ یک خود را شارع شریعت جدیده ندانستند بل کل مثبت شرع اسلامی و مدعی تبعیت حضرت خیرالانام و این اختلافات نظر به اختلاف افهام است در مسائل اجتهادیه ابداء معارض نیست با اصل شریعت اسلامی و اما از حیثیت شرایع برهمیه و بودیه و زردشتیه جواب این است که به حکم آیه مبارکه و ان من امة الا خلا فیها نذیر و آیه کریمه لکل امة جعلنا منسکا اصول این شرایع از جانب خداوند تبارک و تعالی تشریح شده و عوائد و بدع فاسده به سبب طول زمان در این شرایع داخل گشته چنانکه همین بدع و عوائد در شریعت نصرانی و شریعت اسلامی نیز داخل گشت و این نکته بر عاقل لیب معلوم است که حق جل جلاله هیچ امتی را ضایع نگذاشت و بر هر امتی رسولی مبعوث فرمود و حجت را بر اهل عالم شرقا و غربا تمام بالغ داشت لیهلک من فعلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و چون علماء پروتستانی که هر روز کتابی در رد اسلام تصنیف می نمایند و در جمیع ممالک مطبوعا منتشر می دارند عینا در رد دیانت اسلامی به همین شبهه تمسک جستند و احتجاج علما اسلام به دلیل تقریر به بقاء دیانات و ثبوت رد نموده اند چنانکه فاندرنمسای مصنف کتاب میزان الحق مفصلا به این مطلب تصریح نموده است که علما اسلام به نفوذ و بقاء این دین بر حقیقت آن استلال نمی توانند نمود زیرا که دیانت و ثبوت با وجود ظهور و ثبوت بطلان آن در عالم باقی مانده لهذا این عبد دفع شبهه ایشان را به کلامی مبسوط تر روشن و واضح می دارد و تمامیت این دلیل را به طریقی واضح که هر کسی تواند فهمید ثابت و مدلل می نماید شاید به عون الله تعالی موجب انتباه ارباب استعداد شود و فائده و ثمره اش به عموم راجع گردد خلاصه اینکه فاضل بهائی برای توضیح مطلب از روی تواریخ اصول ادیان و شرایع را تعداد می فرماید منحصر در هفت دین بزرگ است اول دیانت بودیه که معتقدند به اینکه اول انسانی که در ارض موجود شد بود است و او سبب عمارعالم و انتشار نسل گشت و نزد ایشان ذکری از آدم و حواء و طوفان نوح و امثالها نیست ثانی دیانت برهیت و این طائفه معتقدند که اول انسانی که در ارض ظاهر شد برهما بود و او عقل آسمانی بود که به صورت بشر متجسد شد و سبب انتشار نسل و عمار گشت و کتاب آسمانی ایشان ویداست و این طائفه نیز صور و تماثیل اکابر [صفحه ۲۵] خود را در معابد می گذارند و عبادت می کنند ثالث دیانت فتشیه است و این دین و ثبوت آفریقا است رابع دیانت زردشتیه است و آن دین قدیم ایرانیان است و شارع آن ابراهیم زردشت است خامس دیانت یهود است و شارع آن حضرت موسی علیه السلام و این طائفه پس از غلبه ی طیطوس قیصر رومانی و خرابی قدس شریف در جمیع ممالک متفرق شدند سادس دیانت نصرانیة است و شارع آن حضرت عیسی علیه السلام و جمیع نصاری سوای طائفه پروتستانی و وضع صور و رسوم حضرت عیسی علیه السلام و مریم و رسل قدسین را در معابد و کنایس جایز می دانند و آن را بقونات می گویند و برای هر ایقونه صلواتی و عبادتی مقرر دارند سابع دیانت اسلامی است و شارع آن حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و جمیع فرق اسلامی بلا اختلاف وضع صور و تماثیل را در مساجد و معابد جائز نمی دانند خلاصه می فرمایند از هر یک از این ادیان سبعة مذاهب متعدده منشعب گشت چنانکه فی المثل دیانت اسلامی به شیعه و سنی و خارجی و غلات و وهابیه و غیرها انشعب یافت و هر کذاب سایر دیانات و شک نیست که در میان هر یک از این ملل عالم و عامی و مطیع و عاصی و متعبد و غیر متعبد موجود و هر یک انبیاء و شارعین بل اولیاء و مقدسین دین خود را صاحب معجزات و کرامات و خوارق عادات می دانند و هر یک شریعت و دین خود را وسیله وحیده برای نجات و فلاح و موجب رستگاری می شمارند و نیز بر ارباب دانش و اطلاع معلوم است که زردشتیه و هندو و بودیه شرایع یهود و نصاری و اسلام را شرائع حقه نمی شمارند و العیاذ بالله حضرت موسی و عیسی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در ادعاء نبوت و رسالت صادق نمی دانند و کذلک یهود حضرت عیسی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در این ادعاء تصدق نمی نمایند و کذا نصاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در ادعاء رسالت صادق نمی شمارند چنانکه اهل اسلام حضرت باب اعظم را در ادعاء مهدویت تصدیق نمی نمایند و بر این قیاس جمیع یهود و نصاری و اکثری از مسلمین زردشت و شارعین دیانت بودیه و برهمیه را از انبیاء کذبه می شمارند و چون این مقدمات مذکوره که کل بر اهل علم واضح و مکشوف است معلوم شد اکنون این عبد از عموم دانشمندان و رؤسای ادیان مرقومه یک سؤال مسألت می نماید و جواب می طلبد تا حقیقت

دلیل تقریر واضح و روشن و آشکار گردد و سؤال مذکور این است که اگر فرض نمائیم که شخصی اعم از اینکه این شخص به اعتقاد یهود و نصاری و مسلمین زردشت باشد و یا به اعتقاد زردتشان حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر که باشد اگر العیاذ بالله بکذب ادعاء رسالت نماید و کلامی را خود بگوید و به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و شریعتی را خود تشریح نماید و بحق جل جلاله منسوب دارد و این کلام باقی ماند و نافذ شود و موجب ایجاد امتی گردد و در عالم دوام یابد آیا در این صورت شارع صادق را از شارع کاذب شخص چگونه مجاهد تواند تمیز داد و شریعت حق را از شریعت باطل چگونه تواند شناخت و اندک تأملی معلوم می‌شود که اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود ابدًا تفریق بین الحق و الباطل ممکن نباشد چه اگر ممیز را معجزات مرویه قرار دهد آن را در جمیع ادیان مذکوره موجود بیند و اگر ممیز و فارق را کتاب مقرر دارد در میان جمیع ملل مسطوره مشاهده نماید و اگر ممیز امت صالح و طالح و عالم و جاهل باشد جمیع طوائف یکسان و مشابه مشهود گردد و خلاصه القول انسان چاره ندارد یا باید العیان بالله از حق واضح چشم پوشد و نعمت دیانت را که افضل جمیع نعم الهیه است انکار نماید و دهری شود و حق را انکار کند یا ترجیح بلا مرجح دهد و دینی را بلا دلیل حق داند و شریعتی را بلا برهان باطل شناسد و به حکم کریمه‌ی انا وجدنا اباءنا علی امه و انا علی آثارهم مقتدون بتقلید مهلک اکتفاء کند و الا چاره ای نمی‌ماند که به دلیل تقریر متمسک شود و خداوند را حاضر و [صفحه ۲۶] ناظر و قادر و قاهر بیند و به حکم آیه‌ی مبارکه ان جندنا لهم الغالبون نفوذ و بقاء و غلبه را علامت شریعت حقه شناسد و بحکم کریمه‌ی ان الباطل کان زهوقاً فناء و زوال و عدم نفوذ را آیت شریعت مجعوله‌ی باطله مقرر دارد چنانکه شرایع مجعوله دعوت کاذبه‌ی مانویه و مزدکیه و مسیله‌ی کذاب و طلیحه‌ی اسدی و سجاج و کثیرا من امثالها باقی نماند و زائل گشت و ید قدرت حق جل جلاله له بساط گسترده ایشان را در اندک وقت ملفوف و منظوی فرمود و انشا الله تعالی در طی جواب سائل حضرت شیخ بدین مسأله ثانیاً رجوع خواهد شد و بیان وافی‌تر و کلام کامله خواهد گشت

جواب

این عبد ذلیل جواب عرض می‌کنم و از خداوند متعال استمداد می‌جویم که باعلاء کلمه‌ی حقه موفق و در این سؤال و جواب و این همه چون و چند و لیکن اما بر خلاف حق حرفی بر زبان نیاورم و خداوند را حاضر و ناظر دانسته در این امر خطیر عصیبت را بر کنار و خود را بی‌غرض شمارم لهذا عرض می‌کنم که حق جل جلاله این دار را دار امتحان و اختیار و برای تکلیف عباد و طریق صواب و سداد موازینی برقرار فرموده و از لطف دربارهی بندگان غفلت نفرموده سیل رشاد را معین و دلیل حق و باطل را ممتاز فرماید دیگر بر خداوند متعال لازم نیست که با ظهور بطلان دعوی نگذارد احدی پیرامون آن رود و با هر نفسی ملکی گمارد که نگذارد از جاده‌ی حقیقت تجاوز کند بر او است نصب دلیل و بر عباد است مشی بر آن طریق و سیل هرگاه خودشان به قصور یا تقصیر از جاده مستقیمه خارج شوند بر خدا حرجی نیست تمام عباد کافر گردند در خدائی خدا نقضی پدید نمی‌آید و معنی نفوذ و بقاء نمی‌دانم چیست اگر مراد بقاء و نفوذ امت یک شریعتی است ولو اینکه بطلان آنها به ادله‌ی واضح و براهین قاطعه معین شده باشد پس این ایراد از بدو خلقت تاکنون بر خدا وارد است زیرا که حقیقت مذهب و ملتی در زمانی محدود موجب حقانیت ابدی نیست و به حکم پیغمبر ثابت النبوة ادیان حقه‌ی سابقه به وجود و ظهور و بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منسوخ و احکام آنها مرفوع گردید و بعد از اثبات و ایضاح بطلان و نسخ شریعت آنها هرگاه ابدالاباد در دنیا باقی بماند و به همان احکام عمل نمایند دلیل حقیقت نمی‌شود به سؤ اختیار مذهبی را پیروی نمودند که مرضی خداوند نیست و این ثبات و بقاء از جانب خداوند نیست و هرگاه جناب مستدل بخواهند به صرف دلیل تقریر مذهب و ملت خود را ثابت نمایند دیگر هیچ دلیلی در دست نداشته باشند پس در حق پیروان باب در بدو امر که هنوز نفوذ و بقائی معین نبود چه خواهند فرمود و اما طائفه‌ی اسلامیه‌ی به فرمایش نبی ثابت النبوة یهود و نصاری و مذاهب منشعبه را بر باطل می‌دانیم و بقاء و عدم انقراض آنها ذره‌ی برای ما مضر نیست خداوند متعال آنها را ابطال

فرموده دیگر بر خداوند ایرادی باقی نیست و اینکه فاضل بهائی فرموده پس هر گاه نفوذ و بقاء دلیل نباشد پس انسان بیچاره چگونه تمیز بین حق و باطل دهد اولاً عرض می‌کنم که فاضل بهائی فرق میانه‌ی یهود و نصاری و حق و بطلان آنها را چگونه می‌فهمند و سابقاً که در عداد مسلمین به ظاهر مندرج و در زمره مؤمنین به آئین محمدیه صلی الله علیه و آله منسلک بودند چگونه به مذهب و ملت احمدیه اعتماد داشتند آیا این دین خود را بر حق می‌دانستند یا کافر مطلق بودند زیرا که بقاء و نفوذ که دلیل تام ایشان است چنانچه در امت مرحومه‌ی محمدیه صلی الله علیه و آله هست در یهود و نصاری و غیرهم نیز هست پس معلوم می‌شود که به دین و آئینی معتقد نبوده‌اند بعد اللتیا والتی عرض می‌شود میزان حق و باطل و تمیز بین عالم و جاهل به امتیازات شخص مدعی است هر گاه از جانب خداوند نشانه و علامتی آورد که معلوم شود و ما ينطق عن الهوى متبع و نافذ القول و بر عباد است تمکین و اطاعت او و آن نشانه و علامت نیست مگر اتیان به خوارق عادات و ابراز کرامات و معجزات تا معلوم شود در دعوی خود صادق و مصدق است نبی امی عربی صلی الله علیه و آله [صفحه ۲۷] دعوی نبوت نمود و در بحبوحه‌ی نشر فصاحت و بلاغت قرآن مجید را معجزه‌ی خود قرار داده بدان تحدی نمود و به آواز بلند و فریاد علی رؤس الاشهاد فرمود لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا- یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا کفار و مشرکین بدوا برعهده گرفته که مثل آن را بیاورند زحمتهای کشید و مرارتها متحمل گردیدند دیدند از قوه‌ی بشر خارج است اظهار عجز نموده بالاخره هذا سحر مبین گفتند و اقرار کردند که از قدرت ما بیرون است یا اینکه با وجود سهولت به اتیان بمثل آن ممنوع شدند و علی ای التقدیرین معجزه است در هر حال چون از این امر سهل آسان عاجز گردیدند محتاج ببذل جان و مال و هتک ناموس و عیال گردیدند علاوه‌ی بر این ملاحظه کردند که چه بسیار اوقات مخلوق به آیات قرآنیه استشفاء و به واسطه‌ی توسل به آن خلعت شفاء پوشیدند و بسا ترسناک که به واسطه‌ی تمسک به آن در مهد امن و امان غنودند و چه بسیار حاجتمندان که به سبب تشبث به آن مقضی المرام شدند جمعی از عارفان از سلسبیل قرآن جرعه‌های معارف ربانیة نوشیدند و جمی از عالمان از لطائف معارف آن خلایع فاخره پوشیدند چه بسیار دل‌های مرده که از استماع آیات قرآنیه به زندگانی ابدی رسیدند بلکه از اوصیاء آن حضرت چندان معجزات و خوارق عادات سر زد که از حیز احصا بیرون و از حد نگارش افزون است خلاصه این است ممیز بین حق و باطل اولاک موالینا فجئنی بمثلهم بعد از اینکه خداوند متعال فتح باب فهم و تمیز فرمود و برای حق و باطل میزانی معین فرمود دیگر بقاء و نفوذ یک طائفه که بر باطل رفته‌اند دلیل حقانیت آنها نمی‌شود خداوند متعال فرعون را چهارصد سال مهلت داد و انا ربکم الاعلی گفت عجله در اهلاک و انعدام برای شخص عاجز زبینه است که انتظار وقت و فرصت داشته باشد شخص قادر قوی مقتدر عجله در امور ندارد آنی که اراده‌اش تعلق گیرد و مشیتش تحقق پذیرد به حکم فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر آنها را اهلاک می‌فرماید این است آنچه به نظر قاصر می‌رسد

استدلال به معجزات

اشاره

باز فاضل بهائی می‌فرماید فصل رابع در کیفیت استدلال به معجزات اعلم یا حضرة الشيخ وفقنا الله و ایاکم علی ما یحب و یرضی که اهل بهاء را عقیدت این است که انبیاء و مرسلین علیهم السلام مظاهر قدرت الهیه‌اند بل مطالع جمیع اسماء و صفات حضرت احدیت بر هر چیز باذن الله قادرند و برعوا الم تکوین بارادة الله توانا و مقتدر جمیع افعال و اقوالشان فوق طاقت بشریه است و تمام حرکات و سکنااتشان مظهر قدرت و حکمت و سلطنت الهیه و لیکن چون دلالت معجزات و خوارق عادات از قبیل ادله‌ی ثانویه و مؤیدات است که بالذات دلالتی بر صدق مدعی ندارد به خلاف کتاب که دلالت آن بر صدق ادعاء دلالت اصلیه‌ی اولیه‌ی مرتبطه است لذا حق جل جلاله آیات کتاب را حجت بالغه مقرر داشت و هدایت عباد را در آن ودیعه نهاد و به آن برهان محکم حجت را بر اهل

عالم بالغ و کامل فرمود و برای مزید توضیح معروض می‌دارم که نزد اهل علم ثابت است که در صحت استنتاج قضایا شرط است که دلیل با مدعی مرتبط باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد و اگر ارتباطی فیما بین مدعی و دلیل نباشد ادا آن دلیل مثبت مطلوب نشود هر چند دلیل محیر و معجب باشد مثلاً اگر نفسی گوید من طیبم و دلیل من این است که بهواً طیران می‌کنم و یا سنگ را به نطق می‌آورم ادا نزد عالم بر فرض وقوع دلالت بر صدق مدعی ندارد زیرا که معالجه‌ی امراض و ابراء مریض دلیل صدق ادعاء طب است نه تنطق حجر یا طیران به سماء چه فیما بین دلیل و مدعا ارتباطی نیست قال الاستاد الشهير في الجزء الثامن من كتاب النقش في الحجر ربما ان الانسان معرض للخطاء في الامور العقلية يوافقه ان يستعين بالة قانونية تعصمه من الخطاء و ترشده الى الصحيح حتى لا يحسب علة ما ليس بعلة و لا نتيجة ما ليس بنتيجة و لا يبنى باسناد و لا يعد برهان ما ليس به برهان قال الامام الغزالي لو قال [صفحه ۲۸] اربعة اكثر من عشرة و انا ابرهن ذلك باحالة هذا حية ثم فعل و تحولت العصاحية لكنت اندهش من حيلة العامل و لكني كنت ابقى على يقيني بان اربعة اقل من عشرة الى اخر قوله معناه ان لا تعلق بين البرهان و الامر المبرهن ذا و ذاك فلا يعد برهاناً انتهي ترجمه‌ی قول استاد در جزو ثامن از كتاب نقش في الحجر این است که چون انسان در معرض خطاء و غلط است در امور عقلیه پس شایسته این است که استعانت جوید به قانونی که او را از خطاً حفظ نماید و به صحیح ارشاد کند تا آنکه آنچه را علت نیست علت نپندارد و آنچه را نتیجه نیست نتیجه نشمارد و بر اساس فاسد بنا نهد و غیر برهان را برهان نشمارد امام غزالی فرموده است که اگر کسی گوید عدد چهار بیش از عدد ده است و برهان من این است که من این عصا را به حیه محول می‌دارم و این کار را بکنم و عصا حیه گردد هر آینه من از حیه‌ی او مندهش و متحیر می‌شوم و لکن بر یقین خود باقی می‌مانم که عدد چهار کمتر از عدد ده است و مقصود امام این است که علاقه و ارتباطی فیما بین برهان و مبرهن نیست و لهذا برهان نمی‌توان شمرد انتهی پس چون بر این مقدمه استحضار حاصل شد معروض می‌دارم که انسان بصیر به اندک تأمل می‌تواند دریافت که ادا ارتباطی و ملازمه‌ی فیما بین ادعاء رسالت و قدرت رسول بر امور خارقه‌ی عادت نیست زیرا که رسول می‌فرماید من از جانب خداوند برای شما پیغامی آورده‌ام آیا این ادعاء چگونه ملتزم است که مدعی قادر بر احیاء اموات و تقلیب بحار و انطاق احجار و امثالها باشد و به راستی طلب خارق عادت از مدعی رسالت بدان ماند که از رسول سلطان کسی اموری که خاصه‌ی نفس سلطان است طلب نماید فی المثل اگر نفسی بگوید که من رسول سلطانم و پیغامی از سلطان برای شما آورده‌ام چه مقدار بی معنی و غیر مرتبط است که در جواب او گویند اگر تو رسول سلطانی کارهائی که سلطان بدان مقتدر است اظهار نما تا ترا باور داریم و پیغام ترا گردن نهیم سپاه میکش و ممالکی را فتح نما و نفوسی را به قتل رسان و حال اینکه بالبداهه ظاهر است که این ادعاء ملتزم قدرت بر اظهار امور مذکوره نیست و یا فی المثل اگر نفسی از جانب امپراطور اعظم والی تفلیس گردد اگر از او سؤال نمایند که دلیل بر صدق ادعاء تو چیست تا ولایت ترا گردن نهیم و اوامر ترا اطاعت کنیم او بالضرورة و بالبداهه به فرمان امپراطور که کتاب محکم دولت است تمسک جوید در این صورت اگر او را جواب گویند که ما به کتابی که هر کسی تواند نوشت اکتفاء نکنیم و دعوت ترا باور نداریم اگر تو نائب پادشاهی و قائم مقام نفسی اوئی ادنی اموری که خاصه‌ی او است اظهار کن و از قبیل جر عساکر و فتح ممالک و قتل نفوس و هدم حصون و بنای بلاد افعالی ظاهر نما تا دلالت بر صدق دعوی تو نماید و مثبت امارت و ولایت تو گردد ظاهر و واضح است که او ادا اعتنا به این اقتراحات ننماید و هرگز به غیر فرمان سلطان و نفوذ امر او تمسک نجوید و هیچ یک از امور مقترحه‌ی قوم را اظهار ندارد هر چند این امور را بتواند بجا آورد و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون انتهی

جواب

اقول و من الله استعين که انصاف این است فاضل بهائی در پهنه‌ی کافر ماجرائی و مغلظه و شبهه کاری جولانی فرموده و کمیت فصاحت را در میدان عناد و لجاج مطلق العنان فرموده و بحکم حب الشیء یعمی و یصم ادا ملاحظه‌ی در کار نیاورده که هر کس

این تقریرات انیقه و بیانات رشقیه‌ی ایشان بشنود بر آن دین و آئین که این مرد بزرگوار و شخص عالی مقدار خود را رئیس و اهل علم می‌داند خواهد خندید عجب اغلوطه‌ی فرموده‌اند زیرا که شخصی که از جانب خدا دعوی رسالت و از طرف پادشاه ادعاء ولایت بر قوم مملکتی می‌نماید یا فقط همان دعوی را اظهار می‌دارد خودش را کاحد من الناس می‌داند که مثل سائر ناس دارای مقام و اختصاصی نیست نه خویش را لازم الاتباع می‌داند نه تکلیفی از جانب رئیس بر سکنه‌ی آن مملکت دارد یا خود را رئیس و مقبول القول می‌شمارد و می‌گوید هر کس فرمایشات [صفحه ۲۹] مرا گردن نهاد از جانب سلطان حقیقی یا پادشاه ظاهری عن قریب مورد خلاع فاخره و نعماء متکاثره خواهد گردید و هر گاه احدی تخلف و نافرمانی کرد به این زودی فوجی مخصوص به تدمیر او مأمور گردیده اموالش ضبط خزانه‌ی سلطان و خانه و بستانش خراب و ویران خواهد نمود هر گاه فقط مدعی امر اول است هیچ لازم نیست از او مطالبه‌ی بینه و برهان و تحقیق صدق و کذب او نمائیم او هم مثل سایرین در خانه خودش بنشیند و تصرفی در مال و منال و اولاد و عیال کسی نکند از جانب هر کس آمده آمده باشد و اگر ادعا مطاعت و نفاذ امر و لزوم انقیاد دارد البته از او دلیلی که بر صدق و راستی وی گواه باشد طلب خواهیم نمود نه از باب اینکه بین آن ادعاء و این دلیل ملازمه است بلکه از باب تعیین تکلیف برای خود باید به صدق دعوی او پی بریم شاید فردا بگویند که پدرت را به قتل رسان و حال اینکه حاکم سابق که مسلما از جانب پادشاه آمده بود برای قتل پدر عقوباتی مثل اباحه‌ی مال و هتک عرض و اعدام اولاد و عیال مقرر کرده بود در این صورت حیران می‌نمایم که به اطاعت او اقدام نمائیم یا بواسطه‌ی اداء تکالیف سابقه‌ی که مسلما از طرف پادشاه بما رسیده بود باید پدر خود را گرامی داریم شک نیست که مادام که این مدعی بر صدق مدعای خویش بینه و برهان نیاورد اگر او را اطاعت نموده پدر خود را به قتل رسانیم فردا مورد مؤاخذه‌ی سلطان و نکال پادشاه زمان خواهیم گردید مثلاً در ولایت یزد یکی از ابناء سلطنت به عنوان ایالت با اثاثه‌ی سلطنت از خدم و حشم و سایر استعداداتی که بر صدق او دلیل است مشغول حکومت و رتق و فتق کلیه‌ی امورات حکومتی از اخذ مالیات و تدمیر گناه کاران و ارباب جنایات به کف کفایت او محول است و یقین داریم از جانب سلطان منصوب است و ما را به اطاعت آن شاهزاده‌ی آزاده امر فرموده و در انقیاد او منافع و فوائد دیده به صیغه‌ی تخفیف مبالغی در حق ما مقرر و همه ساله رسانیدند هر گاه بغتةً یک نفر شخص مجهول به یزد ورود نموده در کاروان سرائی منزل گیرد و هیچ علامت حکومت از توپ و سرباز با او نباشد و بگویند پادشاه مرا به حکومت یزد فرستاده و آن شاهزاده‌ی جلیل را از حکومت خلع فرموده و حال اینکه ملاحظه می‌نمائیم نواب و عمال آن والی کما کان بدون تزلزل و اضطراب در کوچه و بازار به همان مشاغل و مهام مرجوعه بر قرار هستند و در کمال استقلال حکومت آقای خود را استوار می‌دانند آیا برای اهالی آن مملکت نیست که به آن شخص تازه وارد بگویند حاکم سابق به حکم استصحاب به روسا ده فرمان فرمائی متکی و الان فلان شخص جانی را با شمشیر فانی کرده مشغول مهام حکومتی است هر گاه در این ادعاء صادقی و می‌خواهی اهالی این ولایت ترا اطاعت نمایند از جانب سلطان نشانه مثل علامات و نشانه‌ی والی پیشین بیاور و الا تکلیف عمال این حاکم است ترا از شهر اخراج نمایند بلکه دور نیست به واسطه‌ی این جسارت و خیانتی که از تو سر زد و به دروغ مدعی چنین امر خطیری گردیدی ترا به قتل رسانند ایرادی بر اهالی آن ولایت وارد است که این گفتگو با شخص وارد نمودند یا از روی موازین دنیا داری و عقل رفتار کرده‌اند و اینکه فاضل بهائی فرمودند ناچار آن مدعی حکومت به فرمان لازم الاذعان پادشاه زیادت فرمان نمایند و آن والی یک ورقه‌ی کاغذی کثیف که عطارها لفافه‌ی عنب الثعلب نموده می‌فروشد و صد هزار ورق از آن را و تمسک می‌جوید و دیگر کسی حق ندارد بگوید فتح ممالک کن یا قتل و نهب نما یا فلان عمل که از خصائص وجود مبارک پادشاه است اظهار دار صحیح فرموده‌اند اما هر گاه بعد از تمسک به فرمان لازم الاذعان استدعاء زیادت فرمان نمایند و آن والی یک ورقه‌ی کاغذی کثیف که عطارها لفافه عنب الثعلب نموده می‌فروشد و صد هزار ورق از [صفحه ۳۰] آن را به یک شاهی می‌دهند ابراز نموده یک خط منحوسی بر آن کشیده که آن انشاء منشیان اثری در آن نیست و مهر سلطان و اتابک اعظم ندارد و بعد از ملاحظه‌ی این ورقه با او بگویند حيله و تزویر نمودی و مفسد فی الارض و

اسباب اغتشاش مملکت گردیدی پس بر ما لازم است برای حفظ ناموس سلطنت ترا به قتل رسانیم بلکه چند نفری هم که محض اهواء نفسانیه به تو گرویدند مستحق سیاست هستند چه ایراد بر آنها توان نمود بلی اطاعت فرمان مبارک وقتی لازم بود که هیچ خدشه در فرمان نباشد بر کاغذی نوشته شده که در غیر خزانه‌ی سلطان نیست و مهر مبارک پادشاهی بر آن زده شده و به امضاء حضرت اتابک اعظم رسید به طوری که برای اهالی شکی باقی نباشد و آن را از سلطان دانند در این صورت البته البته لازم است اطاعت نمایند بالجمله چون مشیت الهیه و اراده‌ی یزدانیه به ارسال رسولی بر قومی تعلق گیرد و امر نماید ایشان را به اطاعت و انقیاد او نمی‌تواند شد که به محض ادعا اطاعت و انقیاد او لازم باشد چه از بدیهیات اولیه است که مؤاخذه و عقاب بدون نصب دلیل شرعا و عقلا قبیح بلکه در واقع به تکلیف ما لا یطاق راجع است پس به حکم عقل صریح البته با آن رسول باید نشانه و علامتی فرستد لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة چنانکه سلاطین که والی بر ولایات و امصار نصب می‌نمایند یا خود صریحا بیان می‌فرمایند که این مرد بر شما والی است یا فرمانی به دست او می‌دهند که از حیث کاغذ و خط و مهر در دستگاه غیر پادشاهان یافت نمی‌شود و الا اسباب هرج و مرج و فساد کلی بر آن مترتب خواهد گردید خلاصه اینکه آن علامت و آثار که با رسول است باید چیزی باشد که مکلفین توانند فهمید که او پیغمبر است و شناخت بعضی از اوتاد به واسطه‌ی کشف و شهود یا ملاحظه‌ی دقائق و علوم یا مشاهده مکارم صفات کافی نیست زیرا که کل مدعویین به اطاعت و انقیاد او مکلف و مامورند و آن نیست مگر معجزات و خوارق عادات که همه کس بدان صدق مدعی را می‌فهمند این است که طریقه سنی‌ه‌ی الهیه و قواعد متقنه‌ی ربانیه بر آن جاری است که به انبیاء معجزه عطاء فرموده که به واسطه‌ی آن رسالت رسول محقق گردد چنانچه از کتب آسمانی سابق نیز استنباط می‌شود که تعیین رسول جز به معجزه نبوده در سیمان هیجدهم از کتاب دوترا نام که یکی از کتب خمسه‌ی توریه است و محقق از محققین که کمال بصیرت بر لغات و مضامین آن داشته بلکه با علماء یهود در این باب مناظره فرموده بیان فرموده است که تصریح فرموده‌اند بعد از اخبار موسی علیه السلام به آمدن پیغمبری و ذکر علامات او که هر وقت او بیاید هر کس به او ایمان نیاورد من از او انتقام خواهم کشید پس اگر مردم گویند در وقتی که او بیاید ماها چون توانیم دانست که او پیغمبر است و همان شخص است که خدای تو به ما وعده داده با ایشان بگو علامت او این است که به شما از جانب ما وعده خواهد نمود و بر شما لازم است که آن وعده را به عقل خود بسنجید هر گاه آنچه گفته به عمل آمده است یقین به رسالت او به هم رسانید و ایمان بیاورید و اگر به عمل نیامد بدانید دروغ گو است و دعوی دروغ نموده خلاصه اینکه خبر از غیبت را معجزه‌ی از معجزات این پیغمبر موعود صلی الله علیه و آله مقرر فرموده است و در کتاب وحی از دارس نبی نکوهش و تهدید به بنی اسرائیل فرموده که با وجود اینکه من به پیغمبران خود معجزه دادم اطاعت ایشان گردید پس چنانچه فرامین سلاطین و نشانه‌های ایشان علامت راستی حکام و ولایه است همچنین معجزه‌ی پیغمبران نیز علامت و نشان صدق دعوی رسالت آنها است چه همچنانکه گفته‌اند فرمان سلاطین ملزم می‌سازد منکر ایالت والی را همچنین معجزه‌ی پیغمبر عاجز می‌کند و ملجأ بر تصدیق می‌نماید منکر رسالت را زیرا که معجزه امری است خارج از حیز قدرت بشر و خارق عادت و نتواند شد تحقق آن مگر از جانب کسی که نسبت قدرت او به جمیع مقدورات علی السواء آن است چنانچه فرمان صادر [صفحه ۳۱] نگردد مگر از مصدر عزت سلاطین کذا معجزه برید کسی قرار نمی‌گیرد مگر اینکه مرسل از جانب پروردگار باشد و اینکه فرموده‌اند هر گاه ارتباطی بین مدعی و دلیل نباشد ادا آن دلیل مثبت مطلوب نشود هر چند دلیل معجب باشد است راست است هر گاه کسی ادعاء طبابت نماید و دلیل بر صدق خویش در این ادعاء انطاق حجر قرار دهد بی معنی است اما اگر از مدعی علم طب سؤال نمایند که مزاج فلان ادویه چیست مبرد است یا مسخن ملین است یا غیر ملین و نداند معلوم می‌شود در ادعاء خود کاذب است چنانچه از بعضی از مدعین از اجتماع امر و نهی و مجملی از علم نحو و صرف سؤال کردند و از عهده جواب بر نیامد با اینکه مدعی گردید عالم به علم اولین و آخرین بلکه افضل از انبیاء مرسلین هستم انتهی ما خطر بیالی فی هذا المقام

استدلال بر عدم دلالت معجزات بر صحت نبوت

اشاره

باز فاضل بهائی فرموده‌اند که فاضل علامه محمد بن احمد بن رشد الاندلیستی که اعظم علما قرن ششم اسلامی محسوب است بعد از کلام مفصلی در عدم دلالت معجزات بر صحت نبوت بالاستقلال می‌فرمایند و لما كان هذا كله انما فضل فيه صلى الله عليه و آله لانه فضلهم في الوحي الذي به استحق النبي اسم النبوة قال عليه السلام منها على هذا المعنى الذي خصته الله به مأمّن نبى من الانبياء الا- وقد اوتى من الايات ما على لا- ياتى بمثله جميع البشر مثله من جميع البشر و انما كان الذى اوتيته و حيا و انى لارجوان اكون اكثرهم تبعا يوم القيمة و اذا كان هذا كله كما وصفنا فقد تبين لك ان دلالة القرآن على نبوته صلى الله عليه و آله ليست هي مثل دلالة انقلاب العصا حية على نبوة موسى عليه السلام و لا احياء الموتى على نبوة عيسى عليه السلام و ابراء الاكمه و الابرص فان تلك و ان كانت افعالا- لا تظهر الا على ايدى الانبياء و هي مقنعة عند الجمهور فليست تدل دلالة قطعية اذا انفردت لانها ليست من افعال الصفة التي بها ستمى النبي نبيا اما القرآن فدلالته على هذه الصفة هي مثل دلالة الابرء على الطب الى اخر قوله خلاصه مقصود ابن رشد اين است که هر آینه حضرت رسول صلى الله عليه و آله بر ساير انبياء تفضيل داده شده است به سبب افضليت در وحي که به سبب او نبی مستحق اسم نبوت می‌شود و آن حضرت عليه السلام برای تشبيه به اين مطلب که خداوند او را به اين موهبت مخصوص داشته است در حديث فرموده که نيست پيغمبری الا آنکه داده شد از آيات به او چیزی که بشر مثل آن را نتواند آورد و آنچه به من داده شده وحي است و هر آينه من اميدوارم که اتباع من بيشر باشد از ايشان در روز قيامت خلاصه مقصود فاضل بهائی اين است که دلالت قرآن بر نبوت حضرت رسول صلى الله عليه و آله اکمل و اتم است از دلالت قلب عصا به حيه بر نبوت حضرت موسى عليه السلام و دلالت احياء اموات و شفاء اكمه و ابرص بر نبوت حضرت عيسى عليه السلام زیرا که اين معجزات مذکوره اگرچه افعالی است که ظاهر نمی‌شود الا بر دست انبياء و آيات مقنعه است به اعتقاد جمهور الا اینکه دلالت قطعيه ندارد بر صحت ادعاء اگر منفرد و تنها باشد چه که اين افعال افعالی نيست ملائم و مرتبط با وصف نبوت که به سبب آن شخص پيغمبر نبی ناميده شده است و لکن دلالت قرآن بر ثبوت وصف نبوت مثل شفا دادن مريض است بر ثبوت وصف طبابت يعنى دلالت وحي دلالت مستقلة و مرتبطه است با ادعاء نبوت و دلالت معجزات ديگر دلالت غير مستقلة و غير مرتبطه انتهي

جواب

عرض می‌شود البته صنعتی که مرتبط به نبوت است همان وحي آسمانی است که از جانب خداوند مأمور به تعيين تکالیف عباد گردیده و بيان احکام و تکالیف البته بايد از جانب خدا باشد و نبی و رسول خودش به هوای نفس خود نمی‌تواند تکلیفی متوجه امت فرماید بلکه بايد به هر چه مأمور می‌شود قيام نماید و هر چه مرضی خدا است بر بندگان الزام و به آنها ابلاغ فرماید و اين نيست مگر به وحي آسمانی و ما ينطق عن الهوى ان هو الا- وحي يوحى الا- اینکه همه کس آن دانائی و ادراک ندارند که کلام خالق را از کلام مخلوق امتياز [صفحه ۳۲] دهند و احتمال می‌رود شخص مدعی از روی تقلب و دروغ اين ادعاء نموده باشد پس بر خدا لازم است به آن شخص مدعی امتياز دهد که به آن صفت مورد وحي واقع شدن مدلل گردد و محقق شود و احتمال کذب مرتفع گردد پس دليل نبوت همان وحي و قرآن است که بر پيغمبر ما نزول يافت و دليل صدق و دانستن اینکه آنچه می‌فرماید از جانب خدا است و وحي آسمانی است اظهار و ابراز معجزات و خوارق عادات است و بين قرآن و سائر کتب سماوی فرقی است واضح زیرا که کتب نازلهی بر موسى و عيسى و غيرهما من الانبياء من حيث هي هي معجزه نيست اين است که حضرت موسى بکلمات توريه تحدى نفرمود و حضرت عيسى انجيل را معجزه‌ی خود مقرر نمود حضرت موسى عليه السلام عصا را به حيه مبدل و

حضرت عیسی نبوت خود را بآبراء اکنه و ابرص و احیاء موتی مدلل فرمود اما پیغمبر آخر الزمان هم قرآن نازل بر او حد اعجاز داشت هم معجزات دیگر به او عطا شده بود این بود که غالباً به همان قرآن مجید تحدی می فرمود و خلق را از اتیان به مثل سوره‌ی از آن عاجز می نمود و چون اعجاز قرآن نزد عموم ناس مکشوف نبود و غالبی هم با وجود اینکه می دانستند اتیان به مثل این قرآن از قوه‌ی بشر بیرون است باز آن هو الا اساطیر الاولین می گفتند این بود که حضرت ختمی مرتبت گاه گاه به شق قمر و انطاق حصات و حجر و غیرها اقدام می فرمودند تا صدق دعوی آن جناب کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار گردد و اینکه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله غالباً از اظهار معجزات تجافی می نمودند از باب این بود که نبوت خود را به قرآن و سائر معجزات مدلل فرموده و مجال شک و شبهه‌ی باقی نماند کما قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم باز در مقام عناد و لجاج هر روز اقتراحی می کردند و معجزه‌ی طلب می نمودند این بود که آن جناب چندان به حرف آنها اعتنا نمی فرمودند و الا شکی نیست که حضرت خاتم الانبیاء دارای معجزات و خوارق عادات لا- تعدو و لا- تحصی بودند و اظهار می فرمودند در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مسطور است که خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردند آیا محمد صلی الله علیه و آله را معجزه‌ی بود مانند معجزه‌ی موسی علیه السلام در بلند کردن کوه بر سر آنها که قبول توریه نکردند حضرت فرمود بلی به حق آن خداوندی که او را به راستی مبعوث گردانیده است که هیچ معجزه‌ی خدا به پیغمبری نداده از آدم تا آخر پیغمبران مگر اینکه به آن حضرت داده است مثل آن را یا بهتر از آن را به درستیکه نظیر این معجزه را به او داده است با معجزات بی شمار دیگر و آن چنان بود که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه اظهار دین حق نمود عرب برای آن حضرت تیرهای عداوت خود را به کمان کمان گذاشته و به هر حيله در دفع آن حضرت تدبیر کردند و من اول کسی بودم که به آن حضرت ایمان آوردم او روز دوشنبه مبعوث و من روز سه شنبه با او نماز کردم و هفت روز تنها با او نماز گزاردم تا اینکه نفری چند در اسلام داخل شدند حق تعالی دین خود را بعد از این تقویت فرمود پس روزی خدمت آن حضرت رفتم پیش از اینکه دیگران ایمان بیاورند ناگاه گروهی از مشرکان به نزد آن حضرت آمده گفتند ای محمد (ص) تو دعوی می کنی که رسول پروردگار عالمیانی و به این هم راضی نشده ادعاء می نمائی که سید و افضل پیغمبرانی اگر راست می گوئی معجزه‌ی چند مانند معجزه پیغمبران که از تو سؤال می کنیم بیاور پس ایشان چهار فرقه شدند فرقه‌ی اول گفتند که مانند نوح معجزه‌ی از تو می خواهیم که قوم خود را غرق کرد و خود با مؤمنان نجات یافت فرقه‌ی دوم گفتند برای ما ظاهر گردان آیتی مانند آیت موسی که کوه را بر سر اصحاب خود بلند گردانیده انقیاد او نمودند فرقه‌ی سیم گفتند مانند معجزه‌ی ابراهیم علیه السلام به ما بنما که او را در آتش انداختند و آتش برای او سرد شد فرقه‌ی چهارم گفتند معجزه‌ی مانند معجزه‌ی عیسی علیه السلام به ما بنما که مردم را خبر می داد به آنچه خورده بودند یا در خانه‌ها ذخیره کرده بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من از برای شما پیغمبر ترساننده و معجزه‌ی نماینده ام و معجزه‌ی ظاهره مانند قرآن برای شما آورده‌ام که شما و جمیع عرب و سایر امتها عاجز شدید از معارضه‌ی آن پس آن [صفحه ۳۳] حجت رسول او است بر شما و مرا نیست که جرات نمایم بر جناب اقدس الهی و اینها اختراع نمایم و از او سؤال کنم و بر من نیست مگر به تبلیغ رسالت‌های او و بعد آن تمام شدن حجت و ظهور حجیت من بسا باشد که اگر آیتی اقتراح نمایم و بطلبم و شما ایمان نیاورید باعث نزول عذاب گردد بر شما پس از آن وقت جبرئیل نازل و گفت خداوند علی اعلی تو را سلام می رساند و می گوید من به زودی ظاهر می گردانم از برای ایشان این آیات و معجزات را که طلب کرده‌اند و به درستی که ایشان بعد از دیدن آنها بر کفر خود باقی خواهند ماند مگر آن را که من نگاه دارم او را و لیکن می نمایم به ایشان آنچه از تو طلب کرده‌اند برای زیادت‌ی اتمام حجت پس بگو به آنها که معجزه‌ی نوح را طلب گردید بروید بسوی کوه ابوقیس و چون به دامان کوه رسیدید آیت نوح را مشاهده خواهید نمود و چون مشرف بر هلاک شوید توسل جوئید به علی علیه السلام و دو فرزندان او علیهما السلام که بعد از این به هم خواهند رسید نجات یابید و بگو به آنانکه معجزه‌ی ابراهیم علیه السلام را طلبید که بروید به هرجا که خواهید از صحرای مکه که آتش ابراهیم علیه السلام را مشاهده

خواهید کرد و چون آتش شما را فرو گیرد در هوا صورت زنی را خواهید دید که دو طرف مقنعه‌اش را آویخته است پس به او توسل جوئید تا نجات یابید و آتش را از شما دور گرداند و بگو به آنها که معجزه‌ی موسی علیه‌السلام را خواستند که بروند نزدیک کعبه تا آیت موسی علیه‌السلام را ببینند و عموی من حمزه ایشان را نجات خواهد داد و بگو گروه چهارم که رئیس آنها ابوجهل است که باشید نزد ما تا خبر معجزه‌ی آنها را بشنوید و بعد از آن آنچه طلبیده‌اید در نزد خود به شما می‌نمایم چون حضرت رسالت الهی را به ایشان رسانید ابوجهل لعین به آن سه گروه گفت که پراکنده شوید بسوی آن مواضع که محمد صلی الله علیه و آله گفت تا بطلان گفته او ظاهر گردد پس فرقه‌ی اولی به دامنه‌ی کوه ابوقییس رفتند ناگاه از زیر پای ایشان چشمه‌ها جوشید و از بالای سر ایشان بی ابر باران فرو ریخت و به اندک زمانی آب به نزدیک دهانهای ایشان رسید و دانستند که غرق می‌شوند ناگاه علی علیه‌السلام را دیدند که بر روی آب ایستاده و صورت دو طفل را دیدند که دو جانب راست و چپ او ایستاده اند پس علی علیه‌السلام ندا کرد ایشان را که بگیریید دست مرا یا دست یکی از این دو طفل را نجات یابید پس به ناچار بعضی از ایشان دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفته و بعضی دست یکی از دو طفل را و بعضی دست دیگری را پس از کوه پائین می‌آمدند و آب فرو می‌نشست و پاره‌ی به زمین فرو می‌رفته و پاره‌ی به آسمان بالا می‌رفت و چون به پائین کوه رسیدند هیچ آب نماند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ایشان به نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ایشان می‌گریستند و می‌گفتند که شهادت می‌دهم که تویی سید پیغمبران و بهترین جمیع خلائق ما دیدیم مانند طوفان نوح را و ما را خلاصی دادند علی علیه‌السلام و دو طفل که با او بودند که الحال ایشان را نمی‌بینیم حضرت فرمود که ایشان بعد از این به هم خواهند رسید از برادرم علی و نام ایشان حسن و حسین است و بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بهتر است از ایشان بدانند که دنیا دریائی است عمیق و خلق بسیار در آن غرق شده‌اند و کشتی نجات اهل دنیا آل محمدند صلی الله علیه و آله یعنی علی و دو فرزند او علیهم‌السلام که صورت ایشان را دیدید و سایر افاضل اهل بیت من که اوصیاء منند پس هر که در این کشتی سوار شود نجات می‌یابد و هر که تخلف کند غرق می‌شود و همچنین در آخرت آتش جهنم و حمیم آن مانند دریا است و اینها کشتی‌های امت منند که محبان و شیعیان خود را از جهنم می‌گذرانند و به بهشت می‌رسانند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ای ابوجهل آیا شنیدی آنچه گفتند گفت بلی تا بینم که فرقه‌های دیگر چه می‌گویند پس فرقه‌ی دوم گریان آمدند و گفتند شهادت می‌دهم که تویی رسول خدا و بهتر از جمیع خلق ما رفتیم به صحرای همواری و خبری که دادی یاد می‌کردیم ناگاه دیدیم که [صفحه ۳۴] آسمان شکافته شد و پاره‌های آتش فرو ریخت و زمین شکافته گردید و زبانه‌های آتش از آن بلند و چنان زیاد می‌شد تا تمام زمین را فرو گرفت و آتش در ما افتاد و بدنهای ما از شدت حرارت به جوش آمد و یقین کردیم که بریان خواهیم شد و خواهیم سوخت ناگاه در هوا صورت زنی را دیدیم که اطراف مقنعه‌اش را آویخته بود به سوی ما که دستهایی به ریشه‌های آنها می‌رسید و منادی از آسمان ندا کرد که نجات می‌خواهید چنگ زبید به ریشه‌ی از ریشه‌های این مقنعه پس هر یک از ما به ریشه‌ی از ریشه‌های آن چسبیدیم و ما را در هوا بلند گردانید و ما می‌دیدیم اخگرها و زبانه‌های آتش را و ضرر گرمی و شرر آن به ما نمی‌رسید و آن ریشه‌های باریک گسسته نمی‌شد از سنگینی ما پس ما را از آن آتش نجات بخشید و هر یک را در صحن خانه‌ی خود افکند به سلامت و عافیت پس از خانه‌ها بیرون آمدیم و به خدمت تو شتافتیم و دانستیم که ما را چاره‌ی نیست از اختیار کردن دین تو و تو بهتر کسی که به او ملتجی شوند و بعد از خداوند بر او اعتماد کنند و راست گوئی در گفتار خود و حکیمی در کردار خود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ابوجهل گفت ای ابوجهل فرقه‌ی دویم را حق تعالی معجزه‌ی ابراهیم علیه‌السلام نمود ابوجهل گفت تا بینم فرقه‌ی سویم را و سخن ایشان را پس حضرت با فرقه‌ی دوم فرمود که ای بندگان خدا حق تعالی شما را به آن زن نجات داد و آن دختر من است فاطمه بهترین زنان است و چون حق تعالی خلائق اولین و آخرین را مبعوث گرداند منادی ندا کند از زیر عرش که ای گروه خلائق دیده‌های خود را بپوشانید مگر محمد و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و امامان و فرزندان ایشان صلوات الله علیهم اجمعین که

ایشان محرمند پس از صراط بگذرد و دامان چادرش بر صراط کشیده باشد و یک طرفش در بهشت باشد و طرف دیگرش در صحرای قیامت باشد پس ندا کند منادی پروردگار ما که ای دوستان فاطمه بچسبید به ریشه‌های چادر فاطمه بهترین زنان عالمیان پس هر که دوست آن حضرت باشد به ریشه‌های آن چنگ زند تا آنکه بچسبند به آن زیاده از هزار فنام که هر فنامی هزار هزار کس باشد و به برکت چادر عصمت آن حضرت از آتش جهنم نجات یابند پس فرقه‌ی سویم آمدند گریه کنان می‌گفتند شهادت می‌دهیم ای محمد که تویی رسول پروردگار عالمیان و بهترین آدمیان و علی علیه‌السلام بهتر است از جمیع اوصیاء پیغمبران آل تو افضلند از جمیع آل ایشان و صحابه‌ی تو بهترند از صحابه‌ی ایشان و امت تو بهترند از امت‌های ایشان دیدیم از آیات و معجزات تو آن مقدار که چاره‌ی به جز اذعان و اقرار نداریم حضرت فرمود که بگوئید آنچه دیدید گفتند در پناه کعبه نشسته بودیم و استهزاء به گفته‌های تو می‌کردیم و دعوی معجزه‌های تو را دروغ می‌پنداشتیم ناگاه دیدیم کعبه از جای خود کنده شد و بلند گردید و بر بالای سر ما ایستاد و ما در جاهای خود خشک شدیم و یارای حرکت نداشتیم پس عم تو حمزه آمد و نیزه‌ی خود را در زیر کعبه استوار کرد و کعبه را به آن عظمت به نیزه‌ی خود نگاه داشت و گفت بیرون روید و دور شوید ما بیرون آمدیم و دور شدیم و کعبه برگشت و به جای خود قرار گرفت پس مسلمان شدیم و به سوی تو آمدیم حضرت به ابوجهل گفت اینک فرقه‌ی سوم آمدند و تو را خبر دادند به آنچه دیده بودند ابوجهل گفت نمی‌دانم راست می‌گویند یا دروغ و نمی‌دانم درست تحقیق کرده‌اند یا خیالی در نظر ایشان آمده است اگر به من آنچه طلبیده‌ام بنمائی لازم است که ایمان بیاورم و اگر نه لازم نیست مرا تصدیق این جماعت کردن حضرت فرمود که هرگاه این جماعت را با این وفور و کثرت و اعتقادی که به ایشان داری تصدیق نمی‌نمائی پس چگونه تصدیق می‌نمائی به مآثر و مفاخر آباء و اجداد خود و بدنهای پدران و دشمنان که پیوسته یاد می‌کنی و چگونه تصدیق می‌نمائی که ولایت شام و غیره هست و حال [صفحه ۳۵] اینکه هیچ یک را ندیده و به خبرهای مردم باور کرده به درستی که حجت خدا بر ایشان تمام شد آنچه دیدند و بر تو تمام شد به آنچه شنیدی از ایشان پس حضرت رو گردانید به سوی فرقه‌ی سویم و فرمود آن حمزه که کعبه را از بالای سر شما دور گردانید عم رسول خدا است حق تعالی او را به منازل رفیعه‌ی و درجات عالیه رسانیده و او را به فضائل بسیار گرامی داشته است به سبب محمد و علی علیهما‌السلام به درستی که حمزه عم محمد صلی الله علیه و آله جهنم را در روز قیامت از محبانش دور می‌کند چنانچه امروز کعبه را نگذاشت که بر سر شما فرود آید به درستی که او خواهد دید در پهلوی صراط گروه بسیاری از مردم را که عدد ایشان را به غیر از خدا کسی نمی‌داند و ایشان از دوستان حمزه باشند و گناه بسیار کرده باشند و به این سبب دیوارها حائل شده باشد میان ایشان و گذشتن بر صراط به سبب گناههای ایشان چون حمزه را می‌بینند می‌گویند ای حمزه می‌بینی که ما در چه حال مانده‌ایم حمزه با رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیزه‌ی حمزه را که در دنیا به آن جهاد می‌کرده است در راه خدا می‌آورد و به دست حمزه می‌دهد و می‌گوید که ای عم رسول و ای عم برادر رسول دفع کن جهنم را از دوستان خود به این نیزه چنانچه در دنیا به این نیزه دشمنان خدا را از دوستان خود دفع می‌کردی پس حمزه علیه‌السلام نیزه را بگیرد و سنان آن را بگذارد بر آن دیوارهای آتش که حائل شده‌اند میان دوستان و صراط و به قوت الهی چنان دفع کند که پانصد سال راه دور شود پس دوستان خود را گوید که بگذرید و ایشان ایمن و سالم از صراط بگذرند و داخل بهشت شوند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ابوجهل لعین خطاب نمود که ای ابوجهل این فرقه‌ی سیم نیز آیات و معجزات خدا را دیدند اکنون تو چه معجزه می‌خواهی که به تو بنمایم گفت آن معجزه را می‌خواهم که تو می‌گوئی عیسی داشته است و خبر می‌داده است مردم را به آنچه در خانه‌های خود خورده بودند و ذخیره کرده بودند پس مرا خبر ده که امروز چه خورده‌ام و بعد از خوردن چه کرده‌ام حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر می‌دهم تو را به آنچه خورده و ذخیره کرده‌ی و به آنچه در اثنای خوردن کرده‌ی که باعث فضیحت و رسوائی تو گردد به سبب لجاجتی که با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در طلب معجزه می‌نمائی و اگر ایمان بیاوری آن رسوائی تو را ضرر نرساند و اگر ایمان نیاوری با فضیحت دنیا رسوائی و خواری آخرت

خواهی یافت و هرگز از عذاب نجات نخواهی داشت ای ابوجهل در خانه نشستی که بخوری از مرغی که برای تو بریان کرده بودند و چون لقمه‌ی برداشتی ابوالبختری برادر تو به در خانه آمد و رخصت طلبید که داخل شود بخل کردی و آن را در زیر دامن خود پنهان کردی و او را رخصت دادی ابوجهل گفت دروغ گفתי اینها هیچ نبود و من امروز مرغ نخورده‌ام و چیزی از آن ذخیره نکرده‌ام اکنون خبر خود را تمام کن که دیگر چه کرده‌ام حضرت فرمود سیصد اشرفی از خود داشتی و ده هزار دینار امانت مردم نزد تو بود از یکی صد اشرفی و از دیگری دویست و از دیگری پانصد و از دیگری هفتصد و از دیگری هزار حضرت حصه‌ی هر یک از مردم را بیان فرمود و گفت مال هر یک در کیسه بود و تو عزم کرده بودی که خیانت نمائی در اموال ایشان و پس ندهی و چون برادرت بیرون رفت سینه‌ی مرغ را خوردی و باقیش را ذخیره کردی و اموال مردم را دفن کردی که پس ندهی و تدبیر خدا در این باب خلاف تدبیر تو است ابوجهل ملعون گفت این را نیز دروغ گفתי و من چیزی دفن نکرده‌ام و آن ده هزار دینار امانت مردم را دزد برد حضرت فرمود که من این را از خود نمی‌گویم که مرا به دروغ نسبت می‌دهی بلکه جبرئیل حاضر است و از جانب پروردگار عالم خبر می‌دهد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل بیاور باقی مانده‌ی مرغی را که خورده است ناگاه مرغ نزد آن حضرت حاضر شد حضرت فرمود که ای ابوجهل می‌شناسی این مرغ را ابوجهل گفت نمی‌شناسم و من از این مرغ نخورده‌ام [صفحه ۳۶] و مرغ نیم خورده در عالم بسیار است حضرت فرمود ای مرغ ابوجهل به من نسبت دروغ می‌دهد که بر جبرئیل دروغ می‌گویم و به جبرئیل نسبت می‌دهد که بر پروردگار عالم دروغ می‌بندد پس گواهی بده به تصدیق من و تکذیب ابوجهل ناگاه مرغ به امر خدا به سخن آمد و گفت ای محمد (ص) گاهی می‌دهم که تویی رسول خدا و سید و بهترین جمیع خلایق و شهادت می‌دهم که ابوجهل دشمن خدا است و دانسته با حق معانده می‌کند از من خورده است و باقیم را ذخیره کرده است پس بر او باد لعنت خدا و لعنت جمیع لعنت کنندگان و این ملعون با وجود کفر بخیل است برادرش رخصت طلبید که نزد او برود مرا زیر دامن خود پنهان کرد از بیم اینکه مبادا برادرش از من بخورد پس تو یا رسول الله راست‌گوتر از راست‌گویانی و ابوجل دروغ‌گو و افتراء کننده و ملعون است حضرت فرمود ای ابوجهل بس نیست تو را آنچه دیدی از معجزات پس ایمان بیاور تا ایمن گردی از عذاب خدا ابوجهل گفت من گمان می‌کنم که اینها چیزی چند است که به خیال مردم می‌آوری و به وهم مردم می‌اندازی و اصلی ندارد حضرت فرمود که آیا هیچ فرق می‌یابی میان دیدن تو این مرغ را و شنیدن سخن آن و میان دیدن خود را و سایر قریش را و شنیدن سخنان ایشان را ابوجهل گفت نه حضرت فرمود پس احتمال می‌دهی که هر چه به حواس خود ادراک نمائی همه محض خیال باشد ابوجهل گفت نه آنها را می‌دانم که خیال نیست حضرت فرمود که هرگاه فرقی میان این و آنها نمی‌یابی پس بدان که این همه محض خیال نیست پس از حضرت دست مبارک خود را کشید بر موضعی که آن ملعون خورده بود و گوشتش به حال خود برگشت و اعضاء مرغ درست شد و فرمود که این معجزه را دیدی گفت توهم چیزی می‌کنم و یقین نمی‌دانم پس حضرت فرمود که ای جبرئیل بیاور به نزد ما آن مالها را که این معاند حق در خانه‌ی خود دفن کرده است شاید ایمان بیاورد ناگاه کیسه‌های زر نزد آن سرور حاضر شد و کیسه‌ها همه موافق بود تا اینکه حضرت فرموده بود پس حضرت یک کیسه را گرفت و فرمود بطلبید فلان مرد را که او صاحب این کیسه است چون حاضر شد کیسه را به او داد و فرمود این مال تو است که ابوجهل خیانت کرده بود و کذا یک یک صاحبان مال را می‌طلبید مال ایشان را می‌داد تا تمام شد و ابوجهل متحیر و رسوا ماند و سیصد اشرفی ابوجهل ماند پس حضرت فرمود که ایمان بیاور تا سیصد دینار را بگیری و خدا برکت دهد برای تو در این مال تا مال دارتر از جمیع قریش شوی گفت ایمان نمی‌آورم و لیکن مال خود را می‌گیرم چون دست دراز کرد که کیسه را بردارد حضرت صدا زد آن مرغ بریان را که بگیر ابوجهل را و مگذار که دست به کیسه برساند پس مرغ به قدرت الهی برجست و ابوجهل را به چنگال خود گرفت و در هوا بلند کرد و او را برد بر بام خانه‌اش گذاشت و حضرت آن زر را به فقراء مؤمنان قسمت نمود پس حضرت فرمود ای گروه اصحاب محمد (ص) این معجزه که پروردگار ما برای ابوجهل ظاهر گردانید و او معاندت کرد و این مرغ که زنده شد از مرغهای بهشت

خواهد بود که برای شما در بهشت پرواز خواهد کرد به درستی که در بهشت انواع مرغان هستند هر یک به قدر شتر و در فضاء بهشت پرواز خواهند کرد پس هر گاه مؤمن دوست محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله آرزوی خوردن یکی از آنها بکند فرود می‌آید در پیش روی او و بالها و پرهایش ریخته می‌شود برای او بی آتش و دیگ و برای او کباب می‌شود تا آخر حدیث که به نقل آن احتیاجی نیست خلاصه مقصود از این همه تطویل این است که آن جناب مکرر به معجزات و خوارق عادات خصم را ملزم می‌فرمودند و اینکه گاه گاهی مسألت آنها را اجابت نمی‌فرمودند عناد و لجاج آنها را واضح و آشکار مشاهده می‌فرمودند و بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که هر ساعت آیتی از خداوند مسألت نماید بر پیغمبر است اثبات امر خویش و بعد از اثبات دیگر لازم نیست همه روزه تابع اهواء معاندین گریده به اتیان معجزات و خوارق عادات اقدام فرماید و الا اظهار معجزه [صفحه ۳۷] و خارق عادت او پیغمبر آخرالزمان چندان شد که از حیز تحریر بیرون است و اینکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در مقام ترحم بر افراد ناس اقدام تام نفرمود چنانچه در سوره‌ی انعام است قل انی علی بینة من ربی و کنتم به ما عندی ما تستعجلون به ان الحکم الا لله یقض الحق و هو خیر الفاصلین قل لو ان عندی ما تستعجلون به لفضی الامر بینی و بینکم والله اعلم بالظالمین برای این بود که خداوند در صورت اتیان به آیات غیر از قرآن و عدم قبول به واسطه‌ی عناد و لجاج وعده‌ی عذاب داده بود و محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیغمبر رحمت بودند چنانچه در مواضع عدیده از قرآن به دان تصریح شده و راضی نشدند که بر امت مرحومه عذاب نازل گردد چنانچه کتب تفاسیر به ذکر آن مشحون است که کفار عرض می‌کردند هر گاه تو پیغمبر بر حق و در ادعاء خود صادقی از خداوند مسألت نما که عذاب بر ما نازل شود این بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به اقتراحات آنها اعتنائی نفرمودند و خداوند متعال می‌فرماید ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة و حشرنا علیهم کل شیء قبلما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله و لکنتم اکثرهم یجهلون در هر حال منت خدای را که از برکت وجود حجت زمان ارواحنا فداه جواب از این ایرادات معلوم و مکشوف گردید و اینکه فرموده‌اند اگر تمام قرآن را تفحص نمائی یک موضع را نتوانی یافت که آن حضرت معجزه غیر از قرآن مجید استدلال فرموده باشد و یا مقترحی از مقترحات قوم را اجابت فرموده باشد بلی بعضی از علما در اثبات معجزه‌ی حضرت خاتم الانبیاء به انشقاق قمر و اخبار از غلبه‌ی روم بر ایران استدلال فرموده‌اند و بر اهل علم و درایت ظاهر است که این استدلال ابداء در این مسأله نفع نمی‌بخشد تا آنجا که می‌فرماید حضرت رسول صلی الله علیه و آله در اثبات حقیقت خود به معجزات استدلال نفرمودند در جواب عرض می‌شود که اهالی اسلام و پیروان باب و بهاء عترت طاهره را صادق و مصدق می‌دانیم و از ائمه‌ی اطهار علیهم السلام در تفاسیر آیات قرآنیه بیانات فرموده که دال بر این است که حضرت ختمی ماب به انشقاق قمر بر حقانیت خود استدلال فرمودند و منکرین آیات الهیه را توییح و سرزنش و تهدید نموده بلکه از آیات قرآنیه نیز همین مطلب استعلام می‌شود خداوند تبارک و تعالی بعد از ذکر انشقاق قمر می‌فرماید و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر فی المجمع عن ابن عباس اجتمع المشرکون الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا ان کنت صادقا فشق لنا القمر فرقتین فقال لهم ان فعلت تؤمنون قالوا نعم و کانت لیلۃ بدر فسأل ربه ان یعطیه ما قالوا فانشق القمر فرقتین و رسول الله ینادی یا فلان یا فلان اشهدوا و عن جبر بن مطعم انشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله حتی صار فرقتین علی هذا الجبال فقال ناس سحرنا محمد فقال رجل ان کان سحرکم فلم یسحر الناس کلهم و رواه القمی عن الص علیهم السلام بنحو اخر و فیه ما فیه قال فی المجمع و انما ذکر سبحانه اقترت الساعة مع انشقاق القمر لان انشقاقه من علامۃ نبوة نبینا و نبوته و زمانه من آیات اقتراب الساعة پس معلوم شد که حضرت ختمی ماب در قبال طلب کفار شق قمر فرمود و آن را معجزه‌ی خود قرار دادند این بود که بعد از وقوع این واقعه باز کفار حمل بر سحر نموده سحر مستمر گفتند و خداوند در مقام توییح فرمود و ان یروا آیه یقولوا سحر مستمر در این صورت مکشوف می‌شود که انشقاق قمر آیت معجزه‌ی بود که خداوند بر حسب مسألت آن جناب اجابت فرمود و اینکه فرموده‌اند استدلال به احادیث روایات در اثبات به معجزات پیغمبر آخرالزمان واضح البطلان است زیرا که باید احادیث را رد به قرآن نمود اگر مطابق است مقبول و الا مردود است کلامی است غریب ادعائی است

عجیب زیرا که در احادیث در صورتی است که عرض بر قرآن شود در صورت منافات با مضمون قرآن مردود است چنانچه خود مستدل صریح بدان فرموده و منافاه در صورتی است که در قرآن فرموده باشند شق قمر و اخبار [صفحه ۳۸] از مغیبات خارق عادت و معجزه و دلیل بر نبوت نبی نیست و مضمون احادیث این باشد که اینها معجزه و آیت نازل از جانب خدا است حالا- مستدل بفرماید در کجای از قرآن چنین مطلبی مسطور است تا منافات بین مضمون قرآن و احادیث معلوم و موجب رد احادیث گردد نهایت این است که چون جمیع فصحا و بلغاء به اعجاز قرآن اعتراف و اذعان نمودند و نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مکشوف گردید برای پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود که هر ساعت از درگاه کبریائی بر وفق مسؤل خصم تمنای آیتی جدیده نماید تا موجب نزول عذاب گردد ولی در پاره‌ی از مواضع نیز اجابت مسؤل آنها فرمودند تا بدانند غیر از قرآن نیز دارای معجزات باهرات و آیات ظاهرات هستند عبدالله بن مسعود و انس بن مالک و حذیفه‌ی یمانی و ابن عباس و جبیر بن مطعم و عبدالله عمرو جمهور اهل سیر نقل کرده‌اند که ابوجهل و یهودی دیگر شبی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند و آن شب چهاردهم ماه بود و قمر به مرتبه بدر رسیده ابوجهل گفت ای محمد (ص) بروفق دعوی خود آیتی بما بنما والا سرت را به شمشیر بر دارم فرمود چه می‌خواهی ابوجهل به آن یهودی گفت که چه چیز است که فعل آن متعذر باشد و از تحت قدرت بشر بیرون و بر چپ و راست خود نگریست و در این باب اندیشه می‌کرد یهودی گفت محمد ساحر است و آنچه از او صادر می‌شود در ما تاثیر نمی‌کند ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنگاه دعا فرمود و انگشت سبابه را بر آورد و اشاره به ماه کرد و ماه را به دو نیم ساخت که یک نیم آن به جائی بماند و نیمی دیگر به طرف دیگر رفت و زمانی چند به این هیئت بماند پس ابوجهل گفت آن را ملتئم ساز آن حضرت اشاره فرمود هر دو نیمه به هم پیوسته شدند یهودی ایمان آورد ابوجهل بر جهل گفت چشم ما را به سحر بسته است و به جهت آن قمر را منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند پرسیم تا ایشان امشب انشقاق قمر را دیده‌اند یا نه چون از آئینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که ما ماه را به دو نیم دیدیم در فلان شب و با وجود این معجزه‌ی باهره ابوجهل لعین ایمان نیاورد و آن را حمل بر سحر کرد و کفار قریش نیز تابع او شده گفتند سحر کم پس حق تعالی فرستاد و این یروا آیه‌ی يعرضوا و يقولوا سحر مستمر و این آیه دال است به اینکه ایشان قبل از این آیه آیتانی مترادفه و معجزات متتابعه از آن حضرت مشاهده کرده بودند بعد از آن می‌فرماید و کذبوا و اتبعوا اهواءهم و اگر انشقاق قمر در مقام ابراز اعجاز نبود از تکذیب و اعراض ذکری نمی‌فرمود و ادعاء اینکه معجزه همان کلمات نازله‌ی از جانب خدا است و بس بی معنی است زیرا که پیغمبران سلف مثل موسی علیه‌السلام به القاء عصا و تحویل به حیه تحدی فرمود و حضرت عیسی علیه‌السلام به احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و هکذا سایر انبیاء بلی چون پیغمبر آخرالزمان اشرف و افضل از جمیع پیغمبران بود خداوند معجزه‌ی باقیه که ابدالدهر باقی و در دست امت آن حضرت بماند به او عطاء فرمود بر فرض که منحصر به همان قرآن مجید بود اعجاز قرآن و خارج بودن از قدرت بشر اتیان به مثل آن محقق و معلوم گردید و اهل لسان بلکه فصحاء و بلغاء آن زمان بدان اذعان نمودند این بود که بعد از عجز حمل بر سحر نمودند حالا این کلمات جدیده که بدان تمسک می‌جویند از چه راه آن را معجزه می‌دانند بیان فرمایند تا معلوم شود اتیان به مثل می‌نمایند یا نه و الا همه کس می‌تواند سطری چند به لهجه‌ی عرب به هم بیافد فصیح و بلیغ نیست نباشد بر حسب قواعد مغلوط و غیر سلیس است باشد قبول جماعتی از دونان که از هر کدام سؤال کنی از چه راه فهمیدی این کلمات منزل از خدا است از عهده‌ی جواب بر نیایند دلیل نیست و حال اینکه در کتب اخبار مسطور است که با قائم آل محمد است معجزات جمیع انبیاء و مسلما مراد این است که آن معجزات را در زمان ظهور ظاهر می‌فرماید و حجت خود را تمام می‌فرماید نه اینکه داراء هستند و در پرده استتار می‌ماند

استدلال بر اینکه بزرگان بهائیت اهل استدلال هستند

اشاره

فاضل بهائی فرموده‌اند مکرر اکابر امت بهائیه از رؤسا و بزرگان ملک و ملت در مجالس مناظرات [دعوت] نموده‌اند [صفحه ۳۹] که مجلسی منعقد نماید و بنصفت و عدل در مطالب این ظهور نظر فرمایند و اگر اخیرا منتهی طلب معجزه شد متفق گردند و برفوق امم ماضیه اعلان نمایند تا حق از باطل معلوم شود و ثابت از زائل ممتاز گردد و اختلاف و تفرقه از بین امت زوال یابد انتهی

جواب

عرض می‌کنم که اگر جناب مستدل راست می‌فرمایند چرا رئیس و مؤسس این قانون در مجالس مناظره‌ی اصفهان و آذربایجان که برای تحقیق این امر خطیر انعقاد یافت اظهار معجزه و کرامات نفرموده خود را ملزم و مفتح فرمودند جای اظهار معجزات همان مجلس منعقد در تبریز بود که علماء ملت حاضر و اولیاء دولت ناظر اولامر و زمان احکام و اتقان بود خود نقطه‌ی اولی ادعاء دارائی اعجاز نفرمودند فوالذی نفسی بیده که خود این عبد از یکی از اعظام و اکابر این امت که در حقیقت قوام امر این طائفه در این حدود منوط به وجود و توجهات آنها است و پدر بزرگوار آن شخص از علما و حکماء و صاحب فهم و فراست و مدتها با نقطه‌ی اولی معاشرت داشت بلکه در ظل تربیت آن بزرگوار نشو و نما نموده بود سؤال نمودم که پدر عالی مقدار شما در این مدت معاشرت معجزه‌ی و خرق عادت‌ی از نقطه‌ی اولی دیده و برای شماها که از اعظام و اکابر پیروان باب هستید نقلی نموده جواب دادند زمان معاشرت پدرم با نقطه‌ی اولی که ادعائی ننموده بودند پس از چندی که این صدا بلند شد پدر بزرگوارم از حضرت باب طلب معجزه نموده بودند فرموده بودند سوای کلمات هیچ ندارم پس در صورتی که خود نقطه‌ی اولی بالصراحه بفرمایند من دارای معجزه نیستم از اکابر بهائیه چنین ادعاء البته زیننده نیست و چه قدر شباهت دارد به حال آن مرید که بیان نمود مراد من شبها به عرش عروج می‌فرماید از مرادش پرسیدند فلان شخص مرید چنین کرامتی برای تو قائل است در کمال وحشت و دهشت انکار و مریدش را تکذیب نمود ثانیاً از آن مرید سؤال کردند که مراد تو این امتیاز برای خود قائل نیست زبان به هرزه درائی و دشنام مرادش دراز کرده الفاظ خشنه‌ی مستهجنه بر زبان راند که خودش نمی‌داند به عرش می‌رود من عالمم که همه شب در عرش خداوند حاضر و مورد الهامات است

استدلال به ظهور خداوند بر علی محمد باب (مظهریت) و جواب از آن

میرزا ابوالفضل بهائی می‌فرماید مقاله ثانیه در جواب شبهات شیخ واحدا بعد واحد قبل از شروع در این مقاله معروض می‌دارم که اگر در آن مقال گاهی اشاره شد که مجوس و یهود و یا بودیه و هنود چنین و چنان اعتقاد نموده‌اند مقصود تمثیل است نه اهانت زیرا که اهل بهاء اصول ادیان موجوده را جمیعا چنانکه در طی دلیل تقرین تفسیر شد شرایع الهیه می‌دانند و لذا جمیع را محترم و مفخم می‌شمارند به خلاف مذاهب منشعبه از این ادیان که این نتایج اغراض ملکیه و اثر افکار سیاسیه می‌دانند و ظهور این اختلافات را منافی اصل وضع دیانت و مضر هیئت اجتماعیه بشریت می‌شمارند و این مسأله غامضه در طی جواب مشروح خواهد گشت و به عون الله تعالی فرق و تفاوت آثار دینیه و مذهبییه واضح و مکشوف خواهد گشت فاضل بهائی کلام جناب شیخ الاسلام را نقل و رد می‌فرمایند جناب شیخ نوشته‌اند محقق است که هیچ شیئی بی ظهور تجلی سلطان حقیقی موجود نیست و همه‌ی ممکنات و مخلوقات حاکی از ظهور آن نور معنوی است و این را تجلی عام می‌نامند و لکن در میان تجلیات ارضی تجلی خاص برای نوع انسان و از افراد ایشان تجلی اخص و اکمل برای مظاهر شمس حقیقت که عبارت از انبیاء و اولیاء باشند ثابت و مبرهن است ولی مقام نبوت چونکه بلاواسطه‌ی بشر مظهر پرتو انوار ازلیه است فوق از مرتبه‌ی امامت است که اخذ فیض از مبدء فیاض

بالواسطه می‌نماید پس کسی که ادعای مظهریت کند یا باید مرتبه‌ی نبوت داشته باشد یا مرتبه‌ی امامت بنابراین با کمال توقیر سؤال می‌رود که کدامین این مقامها را به مؤسس اولی (سید باب) و کدامین مقام به مکمل و یا مؤسس ثانی جناب بهاء مختص است اگر مقام سید باب مهدویت است چرا آن جناب با اینکه می‌بایست ظاهرا و باطنا غلبه‌ی تامه [صفحه ۴۰] داشته باشد و روی زمین را از ظلمت و کفر پاک کند به آن درجه مقهور و مغلوب گردید و به این ایراد و شبهه‌ی ما دلیل او رد احوال فاجعه‌ی ائمه‌ی پیشین درست نمی‌آید زیرا که در حق ایشان هرگز وعده‌ی غلبه و تسلط تام نداده‌اند بلکه بالعکس در حق هر یک از ایشان خبر مظلومیت و شهادت داده‌اند چنانچه از حضرت رسالت در این باب مرارا اشاره شده است به خلاف قائم علیه‌السلام که اخبار کثیره و احادیث متواتره در حقش بر عکس حال اولین است یعنی غلبه‌ی تام و تسلط عام است انتهی

استدلال به اینکه لفظ امام و نبی یکی است

اشاره

کلام الشیخ میرزا ابوالفضل بهائی در جواب جناب شیخ الاسلام نوشته‌اند در اول گردباد مناظرت و اعصار مخاصمت فیما بین حضرت شیخ الاسلام و مناظر ایشان در این مسأله ارتفاع یافته که حضرت شیخ بر وفق مصطلحات عوام شیعه گمان کرده‌اند که رتبه‌ی نبوت و امامت قسیم یکدیگر است یعنی نبی کسی است که بلاواسطه کسب فیض از مبدء فیاض نماید و امام نفسی که به توسط نبی مکتسب این فیوضات گردد و از این مقدمه استنتاج فرموده‌اند که مظهر امر الله یا باید به نبوت موسوم گردد یا امامت و بر این قضیه متفرع داشته‌اند سؤال از این مطلب را که به اعتقاد اهل بهاء نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی جل ذکرهما و عز اسمهما دارای کدام یک از این دو رتبه‌اند و مدعی کدام یک از این دو مرتبه و جناب مناظر ایشان در جواب مذکور داشته‌اند که این مقدمه‌ی که شما فرموده‌اید مدعی مظهریت یا باید ادعا نبوت داشته باشد یا امامت بر چه اساس مبنی است و بر چه اصل متاصل زیرا که استنتاج نه در کتب الهیه مذکور است و نه از مظاهر قدسیه ماثور و به عینه این سؤال حضرت شیخ به آن می‌ماند که آقا محمد مهدی کلباسی در مجلس معتمدالدوله حکمران اصفهان از نقطه‌ی اولی سؤال نمود که شما مجتهدید و یا مقلد حضرت شیخ از این انتقاد به غایت آشفته گشته و از لوازم ادبی که در اول رساله‌ی اولی رعایت فرموده‌اند در رساله‌ی ثانیه انحراف جسته و به جای آنکه جوابی موافق قواعد علمیه مرقوم دارند به کلمات خشنه و کنایات غلیظه که نگارنده از ایراد آن حفظا لمقام الکتابه و الخطابه صرف نظر نمود اکتفا نموده‌اند و در مقام اتیان دلیل پس از تطویل و تفصیل به این عبارت که این حقیقتی است که احدی از هم مذہبان من نمی‌تواند انکار نماید کفایت فرموده‌اند و چون مقصود این عبد مجادله و انتقام در کلام نیست بل مقصود بیان حقیقت است لهذا به مأخذ این الفاظ رجوع می‌نمائیم تا معنی حقیقی این الفاظ و موارد استعمال آن معلوم گردد و اساس صحت و بطلان و اعتدال و طغیان طرفین واضح و روشن گردد بر ارباب علم واضح است که این مسأله از مسائل فلسفیه و یا ریاضیه و یا فلکیه نیست که به براهین عقلیه و قیاسات منطقیه و یا به ادله حسیه استدلال شود بل از مباحث الفاظ است که مدرک صحت و سقم موارد استعمال آن صحف سماویه است و کتب لغویه و چون به قرآن شریف نظر نمائیم به صراحت معلوم می‌شود که حق جل جلاله لفظ امام را بر انبیاء اولی العزم اطلاق فرموده است چنانکه در این آیه‌ی مبارکه بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام اطلاق فرموده است قوله تعالی و اذا بتلی ابراهیم ربه به کلمات فامتهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین تا آنجا که می‌فرماید امام بر اشخاص و کفار نیز اطلاق شده و بالجمله از آنچه گفته شد به صراحت معلوم توان داشت که لفظ امام بر پیغمبران اطلاق شده و بنا بر مصطلح قومی مخصوص امام را نایب رسول انگاشتن و مناظر بهائی را که محدود به آن اصطلاح نیست به قبول آن مجبور داشتن بنای فاسد است و اساس بدون قواعد چنانکه مناظر بابی گفته عینا شبیه است به سؤال کلباسی از نقطه‌ی اولی که

شما مجتهدید یا مقلد تا آنجا که می‌فرماید سؤال کلباسی از اجتهاد و تقلید از خرافت است و جهالت انتهی کلام الفاضل البهائی

جواب

این بنده ذلیل عرض می‌نماید از حق نگذریم مستدل جز مکابره و مجادله و زیادتی حجم [صفحه ۴۱] کتاب مقصودی نداشته اما سؤال مرحوم آقا محمد مهدی کلباسی قدس سره از نقطه‌ی اولی که شما مجتهدید یا مقلد گناهی نیست که فاضل بهائی با بزرگانى گستاخی نموده نسبت جهالت و خرافت به ایشان دهند بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد سید علی محمد باب بدو امر جز بابت امام عصر عجل الله فرجه به ظاهر ادعائی نداشت اگر مکنون خاطرشان نیز غیر از این بود اظهارى نمی‌فرمودند مگر نزد چند نفر از تبعه‌ی خودشان و اینکه منوچهر خان معتمدالدوله ایشان را از شیراز احضار نمود برای این بود که می‌تواند شد شخصی در غیبت کبری درک خدمت امام علیه‌السلام نماید اگرچه ماها قائلیم که زمان غیبت کبری به طور شناسائی کسی به حضور مبارک حجة الله ارواحنا فداه مشرف نمی‌شود خلاصه اینکه بیش از این ادعاء به گوش علماء اصفهان نرسیده بود این بود که مرحوم کلباسی از اجتهاد و تقلید سؤال فرمودند بعد از اینکه ادعاء مقامات فؤادیه نمود مرحوم فاضل نوری اعلى الله مقامه که در علم حکمت و کلام بحری مواج بود فرمود در این مقام حق مناظره و گفتگو با من است و سؤالاتی نمود نقطه‌ی اولی جواب فرمودند که باید این مسأله را مفصلاً بر نگارم و به رشته‌ی تحریر آرم فرمودند خواهید شفاها بیان فرمائید بر صفحه برنگارید اخرهم بطفره گذشت و علم و مقامی ظاهر نگشت این بود که اجلاء علماء بلده‌ی اصفهان بعد از آن مجلس دیگر اعتنائی نفرمودند خاصه اینکه در جواب و سؤال از اجتماع امر و نهی فرمایشاتی فرمودند که معلوم شد از علم بهره‌ی ندارند و اما فرمایش جناب شیخ الاسلام که آیا نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی مدعی نبوتند یا دارای مقام امامت به موقع خود است و کفری نفرموده‌اند در اصطلاح متشرعه کسی که از جانب خدا ادعا ریاستی نماید به غیر از رتبه‌ی نبوت یا امامت اسمی ندارد و اینکه امامت را قسیم نبوت قرار داده‌اند بدعتی نگذاشته‌اند بلی امامت قسیم نبوت است زیرا که هادیان طریق که از جانب رب الارباب خبر دار می‌شوند به عنوان کلی بر سه گونه اند یا این است که خبردار می‌شوند و ماذون نیستند غیر را خبردار نمایند و مبعوث بر نفس خودند یا تجاوز می‌نمایند اما دین جدید و کتاب تازه‌ی ندارند مانند لوط علیه‌السلام که تابع شریعت ابراهیم علیه‌السلام بود و شریعت تازه‌ی نداشت بلکه شریعت حضرت ابراهیم علیه‌السلام را به مرد و می‌رسانید و برخی دیگر از انبیاء بنی اسرائیل که خلق را به شریعت موسی علیه‌السلام دعوت می‌نمودند آن شخص را نبی می‌نامند یا این است که او را دین و آئینی و کتابی هست و او یا مبعوث بر کل است که خاتم است یا مبعوث بر بعض است و آن را رسول می‌گویند یا حافظ شریعت رسول است و مخفی نیست که رسالت فوق نبوت است و امامت نیز فوق نبوت است این بود که حضرت ابراهیم علیه‌السلام بعد از وصول به درجه‌ی نبوت و رسالت استدعا رتبه‌ی امامت نمود بقوله تعالی و اجعلنی اماماً پس چنانکه یک شخص می‌تواند که هم نبی و هم رسول باشد می‌شود امام نیز باشد که سه شرافت در او جمع شود و می‌شود که به وصف امامت مخصوص باشد و نبی و رسول نباشد مع هذا و رتبه‌ی او فوق نبی و رسول باشد غیر خاتم باشد زیرا که عدم اتصاف به آن دو وصف نبوت و رسالت به جهات خارجی است مانند ختم شدن و صفین به حکم و تقدیر خداوندی به حضرت خاتم الانبیاء نه به اعتبار عدم ترقیات معنویه مثل ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و اوصیاء سید مختار که به اعتقاد شیعه همگی دوازده نفر اوصیاء طاهرین افضلند از جمیع انبیاء و مرسلین غیر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین یا اینکه نبی و رسول نیستند اما نه اینکه به درجه‌ی انبیاء و رسل نرسیده‌اند بلکه به سبب ختم شدن آن دو وصف است به جانب خاتم الانبیاء و کیفیت خبردار شدن هر یک از نبی و رسول و امام از جانب اقدس الهی موافق اخبار وارده‌ی از ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام بدین نهج است و از آن فرقی دیگر مابین هر سه قسم ظاهر می‌شود نبی آن است که مطلب را در رؤیای صادق به او می‌نمایند [صفحه ۴۲] و صدائی هم به گوش او می‌آید که مدعی را بر او می‌خواند اما معاینه ملک را

نمی‌بیند و رسول آن است که آنها را دارد علاوه ملک را هم می‌بیند و امام صدا از او می‌شنود اما مغاینه ملک را نمی‌بیند در خواب هم نمی‌بیند و چندین حدیث در کافی ممیز مضمون وارد است و اما آنچه در تفسیر سوره‌ی انا انزلناه وارد است که در شب قدر ملائکه بر حجت زمان نزول می‌نماید و مقدرات عرض می‌نماید شاید مراد این باشد که نزول می‌نماید و آوازشان را امام علیه‌السلام می‌شنود اما مغاینه خود را نمی‌نماید و اینکه خداوند متعال بر وفق مسئول حضرت ابراهیم علیه‌السلام رتبه‌ی امامت را به آن جناب عطاء فرمود و انی جاعلک اماما فرمود نه از باب عنوان نبوت بود که مستدل ایراد نماید که لفظ امام بر نبی اطلاق شده بلکه چون علاوه بر مقام نبوت داراء مقامات گردید به این اسم موسوم گردید پس لفظ امام بر نبی من حیث هو نبی اطلاق نشده از همه‌ی اینها گذشته این ایراد مناظر بهائی بر جناب شیخ الاسلام وجها من الوجوه وارد نیست که چرا عرض کرده‌اند این دو ظهور آیا مدعی نبوت بودند یا امامت زیرا که در اصطلاح متشرعه مدعین ریاست از جانب خدا یا نبی است یا امام حالا اصطلاح بهائیان غیر از این است چه ضرر به سؤال و جواب حضرت شیخ الاسلام دارد چنان تصور فرمایند که حضرت شیخ فرموده‌اند اسم داعی از جانب خدا هر چه هست باشد یا نقطه‌ی اولی یا جمال اقدس ابهی یا رب اعلی چنین شخصی هرگاه مدعی ریاست و مطاعت باشد بر ما لازم نیست او را اطاعت نمائیم مگر اینکه صدق دعوی او را بفهمیم و ما صدق او را نمی‌فهمیم مگر اینکه علامت و نشانه‌ی با او باشد که از اتیان به مثل آن دیگران عاجز باشند و آن نیست مگر اظهار معجزات و خرق عادات خواه اعجاز به کلام باشد یا احیاء اموات یا ابراء اکمه و ابرص یا تحویل حیه به عصا یا غیر اینها ولی از این دو ظهور کلامی که ادنای ناس از اتیان به مثل آن عاجز شده باشند دیده نشده بلکه همه کس یعنی هر که فی الجملة ارتباطی به کلام عرب و مصطلحات قوم داشته باشد هزار درجه از این بهتر و صد هزار مرتبه از آن بالاتر می‌تواند بیاورد نه دارای موازین فصاحت است نه مشتمل بر عناوین بلاغت نه حکمتی در آن بودیعه گذاشته‌اند که بر السنه‌ی سابقین احسن و اتقن از آن جاری نشده باشد نه عرفانی در طی آن انباشته‌اند که از عترت طاهره گذشته اقوی و اسد از آن در کلمات عرفاء تابعین ملت بیضاء محمدیه صلی الله علیه و آله یافت نشود خلاصه‌ی اینکه ادعاء چنین رتبه‌ی کبری و مرتبه‌ی علیا نمودن و دلیل بر صدق خود را کلماتی چند قرار دادن که نه از حیث بلاغت و فصاحت امتیازی دارد و نه از جهة ترکیب و سلاست اعتباری نه بر حسب قواعد نحویه صحیح است و نه به مقتضای قوانین صرفیه متین همه‌ی علماء بلکه پست‌ترین طلاب بهتر و برتر از آن را می‌توانند آورد از خرافت و جهالت است یا سؤال نمودن جناب شیخ که نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی مدعی رتبه‌ی نبوتند یا امامت حالا بنده از جناب شیخ عرض می‌کنم اسم این دو بزرگوار هر چه بخواهید بگذارید نبی یا امام رب اعلی یا جمال اقدس ابهی مدعی چه مقام و خود را دارای چه شأن و امتیاز می‌دانند هر کس از جانب خدا مدعی ریاست عامه‌ی مطلقه است و خود را نافذ القول و مطاع می‌داند تا امتیاز و اختصاصی که در سایر افراد ناس یافت نشود با او نباشد چگونه مخلوق به اطاعت و انقیاد او می‌تواند گردن نهند و پیغمبر ثابت النبوة صلی الله علیه و آله را معزول دانند نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند استدعاء دارم که از این گناه جناب شیخ الاسلام که سؤال فرموده‌اند نورین نورین مدعی رتبه‌ی امامت بودند یا داعیه‌ی مرتبه‌ی نبوت دارند فعلا- چشم ببوشند و در نکوهش و سرزنش آن جناب نکوشند مقام خود را با دلیل اظهار و صدق و حقانیت خویش را با برهان آشکار فرمایند تشنه‌ی ای را سیراب گرسنه‌ی را کامیاب کوری را بینا ناتوانی را توانا فرمایند تا احکام ایشان را مطاع و اوامرشان را لازم الاتباع دانیم و الا- باب ادعاء مفتوح است خداوند متعال همه کس را قدرت بر تکلم داده اظهار علم و عرفان یا لغو و هذیان هر که در سخن [صفحه ۴۳] صحیح سفت پذیرفته است هر که هزل و هذیان گفت نزد ارباب عقول عاقل و ناپسندیده ممیز کلام خوب و صراف بیان مرغوب عارفین به اصطلاح و لسانند حضرت ختمی مرتبت که قرآن را به خدا منسوب و به دان تحدی فرموده معجزه‌ی خود قرار داد فصاحت و بلاغتی تازه تاسیس نفرمود به همان لسان متداول که در دست اهالی آن قرن بود و دانائی آن را اسباب و سرمایه‌ی افتخار و مقدمه‌ی و پیرایه‌ی اعتبار دانسته انشاءات و انشادات خود را بر کعبه می‌آویختند و برهم گنان تفاخر می‌فرمودند تکلم و همه‌ی فصحا و بلغاء از اتیان بمثل آن عاجز فرمود و حال اینکه بعضی از سور را آن قدر کوتاه

کرد که تخمیناً معادل شش هفت کلمه‌ی یا نصف سطر بیشتر نشد مثلاً سوره‌ی قل هو الله احد زیاده‌ی از شش هفت کلمه‌ی نیست و مجموع مفردات آن کلمات متداوله‌ی عرب و کثیره‌ی الدوران بر السنه‌ی ایشان بود و مع ذلك عاجز شدند از اتیان به نصف آن بلکه یک آیه‌ی از آن و حال آنکه در از اوان ایشان را به جز فن فصاحت و علم بلاغت افتخاری نبود بلکه کمال نزد ایشان منحصر در آن بود دیگر نتوانستند ظاهر سازند کلمات فصیحیه‌ی و اشعار افصح فصحاء خود را مانند امرؤ القیس و نظراء آن که همگی مشهور آفاق بودند دیگر بهتر از این چه که کار به آنجا رسید که صاحبان فن فصاحت و بلاغت و عالمان به جمیع لغات عرب با آنکه به غیر از لغت عرب حرفی نمی‌دانستند و به جز آن لغت تکلمی نمی‌توانستند از تفوه به پنج کلمه‌ی که همه‌ی مفردات آن از لفظ الله واحد و صمد و لم یلد و لم یولد و کفوه که مستعمل اغلب اوان و کثیره‌ی الدوران بر زبان همه ایشان بود عاجز آمدند دیگر سبب عجز هر چه هست خوب است

استدلال به اینکه در ظهور مظاهر امر الله عالم دیانت لباس جدید می پوشد

اشاره

بعد اللتیا والتی مستدل بهائی تماماً لمقصودهم فرموده‌اند چون در ظهور مظاهر امر الله عالم دیانت لباس جدید می پوشد و جمیع اشیاء از شرایع و آداب و عوائد و سنن و القاب متبدل و متجدد گردید لهذا اسماء حسنی و القاب علیا که خاصه‌ی امر الله است نیز جدید و بدیع گردید مثلاً بنی اسرائیل به ظهور مسیح موعود بودند و جز لفظ مسیح بر آن موعود محمود اطلاق نمی نمودند و ابداء مقام شاریعت و رسالت به حضرتش منسوب نمی داشتند و چون شمس جمال عیسوی از افق اراضی مقدسه طالع شد ابداء به القاب مرغوبه‌ی یهود اعتناء نفرمود و ابداء در بین نصاری به مصطلحات متداوله‌ی بین بنی اسرائیل از قبیل نبوت و نیابت معروف نگشت بل به لقب کلمه الله و روح الله که هرگز معهود یهود نبود مذکور و مشهور شد و هکذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله به لقب کریم و اسم عظیم خاتم الانبیاء و خاتم النبیین که هرگز به خاطر یهود و نصاری خطور ننموده بود موسوم و معروف گشت کذا در ظهور نقطه‌ی اولی در حینی که اهل اسلام جز لقب قائم و مهدی نمی دانستند حضرتش به امر الله و اذنه به القاب فخمیه‌ی باب و نقطه‌ی اولی و رب اعلی امتیاز و اشتها یافت لهذا اتباع از حضرت وجود مقدسش را جز به این القاب نمی خواندند و حضرتش را به وصف امامت و نبوت موسوم و موصوف نمی دانند و یوما فیوما القاب کریمه در عالم انتشار و اشتها یابد و احدی بر منع و دفع ان قادر نگردد سنه الله الی فدخلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا

جواب

این بنده عرض می نماید اگر عرض کنم فاضل بهائی این قدر بی ربط و عاری بوده اند که میانه‌ی اسماء و القاب و نعوت و اوصاف فرقی نگذاشته‌اند شاید از قانون ادب بیرون باشد آیا مسیح و کلیم و خاتم النبیین و خاتم الانبیاء از اسماء مقدسه‌ی این مظاهر محترمه‌اند یا از اوصاف وجودات مقدسه شکی نیست که آن وجودات محترمه به واسطه‌ی دارائی آن صفات به این اوصاف موصوف گردیدند نه اینکه بدون ملاحظه‌ی معنی تحت اللفظی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را خاتم النبیین خواندند و حضرت عیسی را مسیح و روح الله و جناب موسی را کلیم الله بلکه چون بر حسب اخبار پیغمبران سلف و فرمایش خود آن جناب پیغمبر و صاحب شرعی تا قیام قیامت به حکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین نخواهد آمد به خاتم النبیین موصوف گردید و حضرت موسی به واسطه‌ی تکلم با ذات یگانه‌ی خداوندی [صفحه ۴۴] در طور به وصف کلیم الله ستوده گردید و حضرت عیسی به واسطه‌ی احیاء موتی یا دمیدن روح الله که جبرئیل است در جیب مریم به روح الله معروف شد و هر گاه العیاذ بالله بگوئیم من غیر

قصده این کلمات بر زبان مظاهر امر الله از قول خدا جاری گردید باید کافر و خدا را به سخن لهو نسبت دهیم سبحان الله هذا بهتان عظیم پس شکی نیست که از روی قصد و شعور این اوصاف برای مظاهر امر الله برقرار گردیده و معنی حقیقی لغوی آن معلوم است هرگاه قرینه‌ی صارفه از معنی حقیقی در قرآن است که ما که اهل عرف و اصطلاحیم بر آن آگاه نیستیم بلکه ائمه‌ی دین ما که اهل البیت و اعراف و اداری بما فی البیت هستند بر آن مطلع نشده یا شده و بیان نفرموده و علم آن را برای این دو ظهور ودیعه و ذخیره گذارده‌اند بفرمایند آن قرینه‌ی صارفه کجا است بیان فرمایند تا مستحضر شویم و هرگاه بنابر تاویل است و ادعاء فرمایند معنی خاتم النبیین این است که عن قریب بعد از آن وجود مبارک باب و بهاء خواهد آمد و هیچ اعتناء به ظهور الفاظ و حجیت آن ندارند جناب فاضل بهائی از کجا فهمیدند که مراد باب و جمال اقدس بها به اصطلاح خودشان از این فرمایشات که ما از جانب خدا آمده‌ایم خلق را از وادی ضلالت به شاهراه هدایت کشانیم ظاهر معنی آنها باشد شاید مرادشان این بوده است که ما دست به دست یکدیگر کرده‌ایم که مخلوق خدا را گمراه نمائیم و به نار ابدی مبتلا سازیم بلکه اگر پیروی از پیروان نقطه‌ی اولی و جمال اقدس بهی ابهی از جاهلی از اهالی اسلام پرسند که خداوند باب را رب اعلی خواند و بها را جمال مبارک این اسباب امتیاز است جواب بدهد بعد از اینکه ظهور لفظی حجت نیست شاید معنی رب اعلی خدای دروغ گوین باشد و مراد از جمال مبارک طرار و نادان چه ایراد بر او توان نمود شک نیست که اگر این جسارت را ارتکاب نماید چنانچه بهائیان کردند نسبت بغض و عداوت و حسد و ملعنت به او می‌دهند او را یهود امت می‌خوانند و در عداد کفار قریش و یهودی بنی قریظه‌ی می‌شمارند هرگاه رؤسا ملت احمدیه صلی الله علیه و آله او را از این مزخرفات ممنوع سازند و بگوای احمق چرا رب اعلی و جمال ابهی را به کذاب و طرار تاویل کردی خواهد گفت به همان دلیل که بهائیان خاتم النبیین را در معنی تحت اللفظی حقیقی استعمال نکردند آیا خداوند در قرآن قرینه‌ی صارفه از معنی حقیقی آورده و به غیر از آنچه مصطلح عرب است قصد فرموده یا جبرئیل بر بهائیان نازل شده یا ائمه‌ی اطهار علیهم السلام که مبین و مفسر قرآنند چنین فرمایشی فرموده‌اند پس چنانچه اهل بهاء با هواء نفسانیه خاتم النبیین را به غیر معنی ظاهری حمل فرموده‌اند اگر ما هم این گونه سخن برانیم گناهی نداریم و حقیقت مجاب می‌شویم و باید آنها را به همان عقیده‌ی صحیحی راسخه و اگذاریم آن وقت مترتب می‌شود بر آن آنچه می‌شود و در ملک و مملکت خلل پدید می‌گردد و اسباب اهلاک و انعدام نفوس می‌شود شاید گناه آن را بر فاضل بهائی بنویسند من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم انتهی ما خطر بیالی فی هذا المقام

جواب فاضل بهایی بر عدم غلبه تامه داشتن علی محمد باب

اشاره

فاضل بهائی نوشته‌اند چون از این جمله که عرض شد مدعای اهل بهاء معلوم گشت که در حق نقطه‌ی اولی و جمال ابهی عز اسمهما معتقد مقام مهدویت و قائمیت و شاریتند جواب حضرت شیخ را مرقوم داریم که فرموده‌اند اگر مقام سید باب مهدویت است چرا آن جناب با اینکه می‌بایست ظاهرا و باطنا غلبه‌ی تامه داشته باشد و روی زمین را از ظلمت ظلم و کفر پاک کند به آن درجه مقهور و مغلوب گردند و بعد شرحی مرقوم فرموده‌اند که خلاصه‌ی آن این است که حال قائم موعود را به سائر ائمه هدی قیاس نتوان نمود زیرا که در احادیث کثیره به ائمه‌ی هدی وعده‌ی مظلومیت داده شده است و لیکن به قائم علیه السلام وعده‌ی مظلومیت داده نشد بل به عکس ایشان در احادیث متواتره وعده‌ی غلبه تام و تسلط عام داده شده است و از این جمله که جناب شیخ نوشته‌اند معلوم می‌شود که مستند ایشان احادیث است و بس اما چون در احادیث نظر نمائیم به صراحت می‌بینیم که امر به تمامه بر عکس آنی است که جناب شیخ گمان نموده‌اند زیرا که از احادیث کثیره به صراحت بر مظلومیت [صفحه ۴۵] قائم موعود و قتل

اصحاب و سفک دماء طاهره و احراق اجساد علیه‌ی طیبه‌ی ایشان وارد شده است و در کمال تصریح حضرت خاتم الانبیاء و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام اخبار داده‌اند که در ظهور قائم علیه‌السلام امتحانات شدیده ظهور یابد و مصائب کثیره و صعوبات جسمیه معارض و مقاوم آن حضرت و اولیاء او شود فقراء ارض به حضرتش اقبال جویند و اکابر و امراء از جمال منیرش اعراض نمایند و فقهاء و علماء به عداوتش کمر بندند و ارباب تجبر و کبریاء بر محاربه‌ی آن موعود موتور یکتا اتفاق نمایند چندانکه ارض از دماء مسفوکه‌ی اصحاب آن جناب رنگین شود و این و چنین عیال و اطفالشان از اکثر اقطار مرتفع گردد منها مارواه المجلسی فی البحار عن فضیل بن یسار و انه قال سمعت ابا عبدالله علیه‌السلام یقول ان قائمنا اذا قام استقبال من جهلة الناس اشد مما استقباله حسین صلی الله علیه و آله من جهال الجاهلیة فقلت کیف ذلك قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اتی الناس و هم یعبدون الحجارة و الصخور و العیدان و الخشب المنحونة و ان قائمنا اذا قام اتی الناس و کلهم یتاول علیه کتاب الله و یحتج علیه به ثم قال اما و الله لیدخلن علیهم عدله جوف بیوتهم كما یدخل الحزوا القر

جواب به فاضل بهایی

عرض می‌شود اولاً این کلمات کفر آمیز جناب شیخ الاسلام در سؤال مقام باب و بهاء که آیا مدعی نبوت بودند یا امامت که به این درجه اسباب جهل و خرافت بود با عبارات دیانت آیات فاضل بهائی که مقام آنها مقام شاریت و مهدویت است چه تفاوت داشت که هنگام صدور از جناب شیخ موجب حقم و خرافت بود و زمان جریان بر لسان فاضل بهائی سرمایه‌ی افتخار و علم و درایت مقام شاریت همان رتبه‌ی رسالت است و عنوان مهدویت همان عناوین امامت تو خواه آن را زنجیر خوان و خواه زره چو بفرکنی زره است و چو برکشی زنجیر به این درجه بر سر یک لفظی که خودشان ناچار به استعمال مترادف آن شوند و بزرگان را توهین نمودن از قانون ادب و انسانیت دور است نهایت اینکه جناب شیخ نبی و امام گفتند و عالم بهائی شارع و مهدی چه شد که آن موجب جهل و خرافت گردید و این اسباب فضل و درایت حفظنا الله من شرور انفسنا ثانیاً اخبار وارده و صادره‌ی از حضرت ختمی مرتبت و اوصیاء معصومین تا زمان امامت حضرت عسکری علیهم‌السلام با اینکه به دویست بل ازید میرسد تمام به غلبه و قدرت ظاهره‌ی حضرت مهدی موعود و افتتاح بلاد مثل قسطنطنیه و روم و غیرها رسیده است که قابل تاویل و توجیه نیست چگونه راضی شده‌اند بفرمایند هر گاه در اخبار تامل شود تمام بر عکس مطلوب جناب شیخ است به طوری که یک حدیث هم در غلبه‌ی تامه‌ی ظاهره وارد نشده چون بنای این رساله بر اختصار و فقط مقصود رفع شبهات و نزاع و جدال است در مقام نقل آن نیست کتب اخبار مثل کافی و بحار در دست است رجوع فرمایند و این سه چهار روایت که مستدل بدان تمسک جسته اولاً مقاومت با آن همه اخبار صریحه ندارد ثانیاً بر مطلوب خصم صراحت ندارد و نمی‌توان دویست حدیث را از ظاهر خود صرف نمود و نمی‌توان صاحبان ادراک و بصیرت را اغواء نموده از دین و آئین مسلم الحقیه بر گردانند و فاضل بهائی عبث این همه زحمت و مرارت متحمل شده یک کتاب استدلالی به دروغ مرقوم دارند این همج رعا هیچ محتاج به این گونه استدلالات نیستند خودشان همواره در مقام پیروی باطل هستند خلاصه از مطلب دور افتادیم این حدیث شریف بر مقصود مستدل هیچ دلالت ندارد بر حسب مدلول اخبار و آثار حضرت حجة الله ارواحنا فداه تمام عالم را پر از عدل و داد خواهند فرمود و بر جمیع ادیان غالب می‌شود بر طبق معتقد طائفه‌ی حقه‌ی اثنا عشریه اما نه اینکه به محض ظهور ملک بدن حضرت مسلم و بدون جهاد و قتال و سفک دماء مملکت به اصحاب آن جناب مفوض می‌شود بلکه منوط به قتال و جهاد است جمعی از اصحاب آن جناب نیز مقتول بلکه حاکمی که از طرف قرین الشرف در مکه معظمه‌ی منصوب می‌گردد [صفحه ۴۶] کشته خواهد گردید و مردم از آن جناب بیزاری جسته او را لعنت می‌نمایند و می‌گویند اگر این شخص از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود به این درجه بی رحم و بی انصاف نبود بلی مسلم است که بعد از مجاهدات و مقاتلات به شخصه بر تمام ادیان غالب و بر اهالی عالم مسلط می‌شود لیظهره علی الدین کله و تمام امم را به

کلمه‌ی واحده و می‌دارد طوعا او کرها ولو کره المشرکون اخر الامر نیز کشته خواهد شد و اینکه در حدیث است که می‌رسد به او اشد از آنچه به جناب ختمی ماب رسیده صحیح است اگر جهال زمان جاهلیت پاره‌ی کلمات ناهنجار بر زبان راندند و بر حضرت ختمی مرتبت تعریضات نمودند چون در جاهلیت نشو و نما نموده در ظل تربیت شریعتی نبودند چندان قبیح نبود نه از شریعت خبری و نه از عقل و ادراک اثری بود اما از جماعتی که در مدت یک هزار و چند سال پای بند شریعت و از جانب خداوند رادع و مانع داشتند و یدایا بید از ائمه و نواب آنها اوصاف حضرت مهدی موعود را شنیده‌اند که با غلبه و قدرت تامه ظاهر و مثل آفتاب فی وسط النهار حال او مکشوف است باز ایمان نیاورده سلب نسب آن جناب نمایند خیلی قبیح و مؤثر است و اقبیح و اشنع از انکار جهله‌ی جاهلیت است چنانچه هرگاه از مجنون و دیوانه نسبت به شخص بزرگی هرزه‌گی و دشنام شنیده شود به آن درجه دشوار نیست که از شخص عاقل صاحب مقامی مسموع افتد کما لا یخفی و از تتمه‌ی حدیث شریف مقصود معلوم می‌شود می‌فرماید ان رسول الله صلی الله علیه و آله اتی الناس و هم یعبدون الحجارة و الصخور و العیدان و الخشب المنحوتة و ان قائمنا اذا قام اتی الناس و کلهم یتاول علیه کتاب الله و یتحتج علیه به این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله علماء آن زمان را که منکر حضرت حجته الله می‌گردند به این درجه توبیخ می‌فرماید و از اینکه علماء زمان ما چون بطلان دعوی ظهورین را به ادله و براهین ثابت و آنها انکار نمودند نمی‌توان دلیل بر مهدویت شخص مدعی گرفت معروف است هر گردویی گرد است نه هر گردی گرد و هر که را علماء انکار نمایند نباید مهدی موعود باشد تاکنون جماعتی اظهار این منصب جلیل و لقب نبیل نموده و تمام محل رد و انکار علماء اعلام شده‌اند پس همگی قائم و مهدی موعود بوده‌اند علاوه در اخبار است که شصت نفر به دعوی این امر خطیر قیام خواهند نمود و دوازده نفر از آنها از اولاد هاشم خواهد بود و تمام بر باطلند از کجا این ظهور از همان اشخاص موعوده نباشد و ما بالقطع و الیقین می‌دانیم که ائمه ما صادق و مصدقند و تمام این اخبار به ظهور خواهد رسید چه بسیار علامات ظهور مبارک حضرت محمّد بن الحسن علیهما السلام به ظهور رسیده و من بعدهم بر طبق فرمایشات بزرگان دین خاصه محتومات از آن ظاهر خواهد گردید لیهلک من هک عن بینة و یحیی من حی عن بینة از جمله احادیثی که از بدو آغاز گفتگوی نقطه‌ی اولی تاکنون بدان استدلال می‌جویند حدیث معروف لوح حضرت صدیقه‌ی طاهره علیها سلام است که قدری از آن را مستدلین در کتب استدلالیه‌ی خود می‌نگارند و از صدر و ذیل آن که بر خلاف مقصود آنها صراحة دال است تجافی می‌نمایند این است آنچه آنها بیان می‌نمایند

استدلال به احادیثی در مورد ظهور موعود و جواب از آنها

قال الفاضل البهائی و منها ما ورد فی کتاب الکافی فی اوصاف القائم علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیاءه فی زمانه و تنهادی رؤسهم کما تنهادی رؤس الترتک و الدیلم فیقتلون و یحرقون و یکنونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشوا الویل و الرنة فی نساءهم اولئک اولیائی حقا بهم اذفع کل فتنه حندس و بهم اکشف الزلازل و اذفع الاصاروا الاغلال اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المفلحون و چون مضامین این حدیث شریف در کیفیت مصائب وارده بر قائم موعود و اولیا ان طلعت معبود در کمال وضوح و تطبیق در این ظهور اعظم تحقق یافت به نوعی که سرهای شهداء را در واقعه‌ی نیریز به هدیه فرستادند و اجساد مظلومین را در مازندران و اصفهان و یزد و تربت خراسان و [صفحه ۴۷] و سائر بلدان ایران بعد از کشتن و قطعه قطعه کردن سوزانیدند چندان زمین از خونشان رنگین شد و حنین و این عیال و اطفالشان ارتفاع یافت و مقام امنی از شدت هجوم و مراقبت اشرار بر اخیار و ابرار باقی نماند و تا شهادتی باشد بر شرارت اعداء و مظلومیت و حقیقت اولیاء و صدق و عود ائمه‌ی هدی جمیع این حوادث در تاریخ داخله و خارجه ثبت گشت لذا این عبد به ذکر تفضیل و بیان این حوادث عجیبه‌ی مدهشه نمی‌پردازد داعیا به للاختصار به این مقدار اکتفاء می‌نماید جواب عرض می‌شود اگر مستدل بهائی تمام حدیث را نقل می‌فرمود شبهه باقی نمی‌ماند که برای آنها مثر ثمری نیست زیرا که در آن لوح مبارک مقدس اسماء جمیع اوصیاء پیغمبر صلی الله

علیه و آله که به دوازده بزرگوار انحصار دارد ثبت است ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام را یکان یکان به اسم و نسب بیان و می‌فرماید که بعد از انقضاء مدت هر یک امر ولایت و وصایت به دیگری تفویض و ختم می‌شود به حضرت حجة الله م ح م د بن الحسن العسکری علیهم‌السلام قال جابر رضی الله عنه فاشهد الله بالله انی هکذا رایته فی اللوح مکتوبا بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه و نوره و سفیره و حجاب و دلیله نزل به الروح الامین من عند رب العالمین عظم یا محمد اسمائی و اشکر نعمائی و لا تجحد الا انی انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین و مدیل الظالمین و دیان الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن وجی غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبه عذابا لا- اعذبه احدا من العالمین فایای فاعبد و علی فتوکل انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه و انقضت مدته الاجعلت له وصیا و انی فضلک علی الانبیاء و فضلت وصیک علی الاوصیاء و اکرمک به شبلیک و سبطیک حسن و حسین علیهما‌السلام فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدته ابیه و جعلت حسینا خازن وحیی و اکرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهد و ارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة معه و حجتی البالغة عنده بعترته اثیب و اعاقب اولهم علی سیدالعابدین و زین‌الولیاء الماضین و ابنه شبه حده المحمود محمد الباقر علمی و المعدن لحکمتی سیهک المرتابون فی جعفر الراء علیه کالراد علی حق القول منی لاکرم من مثنوی جعفر ولاسرته فی اشیاعه و انصاره و اولیائه انتحیت بعده فتنه عنیاء حندس لان خیط فرضنی لا- ینقطع و حجتی لا- تخفی و ان اولیائی یسقون بالکاس الاوفی من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی و من غیر ایه من کتابی فقد افتری علی ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدته موسی عبدی و حبیبی و خیرتی فی علی ولیی و ناصری و من اضع علیه اعباء النبوة و امتحنه بالاضطلاح بها یقتله عفریت مستکبرید فن فی المدینه التي بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقتی حق القول منی لا سرته به محمد ابنه و خلیفته من بعده و وارث علمه فهو معدن علمی و موضع سری و حجتی علی خلقتی لا یؤمن عبد به الا جعلت الجنة مثنویه و شفعتی فی سبعین من اهل بینه کلهم قد استوجبوا النار و اختتم بالسعادة لابنه علی ولیی و ناصری و الشاهد فی خلقتی و امینی علی وحیی اخرج منهم الداعی الی سیلی و الخازن لعلی الحسن و اکمل ذلك بابنه محم د رحمة للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائی فی زمانه الی اخره نمی دانم عارف به اصطلاح و اهل لسان می‌تواند حمل نماید حدیث را بر غیر از پسر بلاواسطه‌ی حضرت عسکری به هیچ قاعده‌ی بر نقطه‌ی اولی و بر ظهور جمال اقدس ابهی تطبیق می‌شود یا نه و در لوح مبارک فیذل اولیائی فی زمانه مسطور است نه اولیاءه فی زمانه پس مراد اولیاء خدا هستند که در زمان امامت حضرت حجة الله که زمان غیبت است به این بلا مبتلا شدند مثل شهید اول و ثانی و غیرهما مگر از اولیاء الله نبودند که آنها را با قبیح وجه کشتند و سرهای آنها را به هدیه بردند و ویل ورنه در عیال و اطفالشان پدید آمد مگر شهید ثالث را به تحریک یکی از این طائفه ضاله با آن قدر و مرتبت و علم و تقوی در محراب و مصلی در حالتیکه در سجده با خداوند خود در راز و نیاز بود شهید نکردند [صفحه ۴۸] خلاصه شبهه‌ی که برای پیروان باب دست داده این است که فی زمانه را زمان ظهور می‌دانند و حال اینکه مراد زمان امامت حضرت حجت است و از سنه‌ی دو بیست و شصت هجری الی زمانی که خداوند متعال ظهور ظاهری آن حضرت را مقدر فرموده است و بعد از آن الی زمان قتل آن جناب زمان آن حضرت است پس با معتقدات شیعه‌ی اثنی عشریه هیچ منافات ندارد و برای دعاوی کاذبه‌ی متمر ثمری نیست قال الفاضل البهائی و منها ما رواه المجلسی فی باب سیر القائم و اخلاقه فی کتاب الغیبه من مجلدات البحار عن بشیر النبال قال قلت لابی جعفر علیه‌السلام انهم یقولون ان المهدی لو قام لاستقامت له الامور عفوا و لا یهرق محجمه دم فقال کلا و الذی نفسی بیده لو استقامت لاحد عفوا لاستقامت له الامور عفوا و لا یهرق محجمه دم فقال کلا و الذی نفسی بیده حتی نمسح نحن و انتم العرق و العلق ثم مسح وجهه و مراد مستدل این است که مادام دماء ریخته نشود این امر منظم نمی‌شود جواب عرض می‌شود از طائفه اثنی عشریه نیز غیر از این عقیده تراوشی ننموده و بر حسب مدلول اخبار معتقدند به اینکه جماعتی کثیره‌ی از منکرین حضرت بقیه الله و جمی غیر از اصحاب آن جناب کشته خواهند گردید تا امر مستقل و دولت حقه غیر متزلزل شود بلی معتقدیم که به زودی این امر منظم و منجز و شرف و غرب عالم در تحت تصرف آن جناب و

خدام آستان عرش ایاب خواهد آمد اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه قال الفاضل البهائي و منها ما رواه المجلسي ايضا في البحار عن مفضل انه قال قلت لابي عبدالله عليه السلام اني ارجو ان يكون امره في سهولة فقال لا يكون ذلك حتى تمسحوا العرق و العلق و قال ان اهل الحق لم يزالوا منذ كانوا في شدة جواب عرض می شود اولاً حدیث شریف ظهوری در زمان ظهور ندارد بلکه بیان وقایع زمان غیبت است تا زمان خروج و ظهور و مسلم است که به سهولت این امر منجز نمی شود اگر می شد چرا باید حضرت حجة الله ارواحنا فداه یک هزار سال و بیشتر در براری و صحاری به سر برند و امر خود را مکتوم و مستتر بدانند و مجابر... و بنابر وصیت حضرت عسکری علیه السلام در بیابان پریگ و بی آب و علف اقامت فرمایند و معتقدین امام عصر عجل الله فرجه در دست ظلمه گرفتار و مثل شهیدین و غیرهما کشته شوند ثانیاً در صورتی که به زمان ظهور تعبیر شود مسلم است به محض اظهار آن همه کس مطیع و منقاد نمی گردند و قبل از زمان ظهور و خروج سفیانی مقتاتلات شدید واقع و در زمان ظهور نیز حاکم منصوب از جانب آن حضرت را در مکه معظمه خواهند کشت تا شمشیر کذائی را اظهار و کلمه‌ی واحده استوار شود زمین را پر از عدل و داد فرماید بعد ما ملئت ظلماً و جوراً قال الفاضل البهائي و منها ما رواه المجلسي عليه الرحمة في البحار في باب التمهيض عن البزنطي عن ابي الحسن عليه السلام انه قال اما و الله لا يكون الذي تمدون اليه اعينكم حتى تميزوا و تمحصوا و حتى لا يبقى منكم الا الاندر ثم تلا هذه الاية ام حسبتم ان تتركوا و لما يعلم الله الذين جاهدوا منكم و يعلم الصابرين جواب عرض می شود خداوند فهمی به ماها بدهد که ادراک نمائیم حدیث شریف چه دلالت بر مقصد بهائیان دارد معنی حدیث شریف پر واضح است که ظهور حضرت حجت زمان علیه السلام معوق است تا امتحانات مقدره‌ی خداوندی تمام غالب مخلوق از دین برگردند و احداث مذاهب جدیدی مخترعه که از جمله‌ی آنها است دعوی مهدویت و قاننیت از مثل نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی و خلائیق بدون دلیل و برهان و بی علامت و نشان بدانها بگروند و از دین حق احمدی و آئین متین محمدی (ص) دست بردارند و مؤمن و منافق ممتاز و اندکی از خواص که به بقاء و ثبات اختصاص دارند در پیشگاه حضرت حجة الله سرافراز کردند و عالم را کفر و ظلم چنانچه لسان معجز بیان پیغمبر آخر الزمان و امناء و اوصیاء آن جناب واحداً بعد واحد بدان ناطق گردیده فرا گیرد و شصت نفر دعوی مهدویت و دوازده تن از بنی هاشم مدعی امامت کردند و کل بر باطل باشند شاید اظهارات نقطه‌ی اولی یکی از آنها باشد و انتظار داریم باقی هم این عنوانات را [صفحه ۴۹] پیش آرند تا بر طبق اخبار صادره از ائمه‌ی اطهار صمصام منتقم ظاهر و امر آن حضرت باهر و آشکار گردد و یمیز الخبیث من الطیب و امتحانات کما هو المقدر تمام شود قال الفاضل البهائي و منها ما رواه المجلسي في البحار عن البزنطي ان هذا الامر ليس يجيء على ما يريد الناس انما هو امر الله و قضاءه یعنی امر قائم بر وفق اراده‌ی ناس نخواهد شد زیرا که آن امر الهی است و قضاء او عمر الله همین کلام امام علیه السلام انسان لیب مدرک را کفایت می نماید و بر عظمت و عید شدید فاصبر حتی یاتی الله بامر آگاه می فرماید جواب عرض می شود گویا ماها از جمله‌ی مدرکین و اهل شعور نباشیم که وجه من الوجوه وجه استدلال به حدیث شریف را نمی فهمیم بلکه مراد از حدیث شریف را این می دانیم که تابعین دین محمدی بعضی گمان می نمودند که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مهدی موعود است و برخی حضرت ابی الحسن علیه السلام را قائم معهود می دانستند بلکه هر یک از شیعیان برای ائمه زمان خویش انتظار این فرج داشتند و از خود ائمه سؤال می نمودند که شمائید صاحب این امر و امیدواریم که شما باشید و آن وجودات محترمه می فرمودند این امر بر حسب میل و اراده‌ی شماها واقع نمی شود انما هو امر الله و قضاءه فاصبر حتی یاتی الله بامر بعد از آن تصریح می فرمودند که مهدی موعود علیه صلوات الله الملك الودود از اولاد بلا واسطه‌ی حضرت عسکری علیه السلام است و اوصاف آن جناب و وقایع زمان ظهور آن طلعت موعود را بیان می فرمودند قال الفاضل البهائي و منها ما رواه المجلسي عليه الرحمة في باب التمهيض عن حسن بن علي عليهما السلام انه قال لا يكون الامر الذي تنتظرون حتى يبرأ بعضكم من بعض و يتفلس بعضكم في وجوه بعض و حتى يلعن بعضكم بعضاً و حتى يسمي بعضكم بعضاً كذا بين حاصل استدلال این است که از آفتاب روشن تر است که اگر قائم موعود بر وفق مرام خلق جاهل ظاهر شود هرگز سنت تمحیص و

ابتلا که از سنن حتمیه‌ی خداوند تبارک و تعالی است تحقق نیابد و این حوادث ممیزه که امام علیه‌السلام به مختصری از آن اشارت فرموده است ظاهر نگردد این است که بر وفق حدیث مذکور در همین کتاب و همین باب از جابر جعفی روایت نموده است که به حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام گفتم متی یکون فرجکم قال هیهات هیهات لا- یکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا حتی یدهب الکدر و بقی الصفو و تکرار لفظ تغربلوا در حدیث شریف سه مرتبه و تعقیب آن به لفظ ثم که دال بر تراخی است مشعر به سه امتحان و افتتان است در امر الله و چه نیکک تحقق یافت چه نخست خلق به ظهور نقطه‌ی اولی عز اسمه الاعلی ممتحن و مفتتن شدند و سپس به ظهور جمال اقدس ابهی جل ذکره الاسمی در موقع تمحیص و افتتان واقع گشتند تا خبیث از طیب جدا شد وردی از جید امتیاز یافت پس چون به اراده‌ی حی قدیر صریر قلم اعلی ساکت شد و نسیم لقاء راكد و شمس جمال ابهی غارب گشت و نیز میثاق در قطب آفاق اشراق فرمود امتحان ثالث هویدا شد و افتتان آخر نمودار گشت ید قدرت از مقاصد فاسده‌ی جمعی حسود پرده بر گرفت و مکنونات صدور به اراده‌ی رب غیور ظهور یافت ثابت از زائل پدید آمد و محق از مبطل ممتاز شد و راسخ از مترزل دوری جست و مضمون حدیث شریف کاملاً ظاهر و متحقق گشت انتهی کلامه فی هذا المقام جواب عرض می‌شود جناب میرزا ابوالفضل به این درجه زحمت و مرارت در توجیه متحمل می‌شوند نزد ارباب بصارت بی ثمر خواهد ماند زیرا که از توجهات حجت زمان در احادیث شریفه الفاظی ذکر شده که رفع این شبهات از مضمون اصل حدیث می‌شود بدون تکلف می‌فرماید لا یکون الامر الذی ینتظرون حتی یرأ و بالصراحة مستفاد می‌شود که این امتحان قبل از ظهور حجت زمان است نه بعد از ادعاء شخصی و کشته شدن و دعوی دیگری و در گذشتن و امری را که خلق انتظار دارند ظهور حضرت حجه‌الله است نه تصدیق و انکار پس مراد از این امتحانات و اختبارات امتحان قبل از زمان ظهور است که عالم پر از ظلم و جور و خلیق اختیار به متابعت شرع انور یا عدم انقیاد می‌شوند و تمیز الخبیث من الطیب و تکرار لفظ [صفحه ۵۰] تغربلوا اگر برای هر ظهوری بود مناسب این بود که برای تغربلوا آخر نیز یک ظهوری بعد از جمال ابهی معین نمایند یا بر وفق مقصودشان حدیث شریف را تاویل کرده باشند و ناتمام نماند و به مقصود نائل گردند

استدلال به آیات قرآن

اشاره

قال الفاضل البهائی و منها ما رواه المجلسی علیه الرحمة ایضا فی البحار فی باب خصائص القائم علیه‌السلام عن ابان بن تغلب انه قال سمعت ابا عبدالله علیه‌السلام یقول اذا ظهرت رایة الحق لعنهما اهل الشرق و الغرب و منها ما ورد فی هذا الكتاب و هذا الباب ایضا عن منصور بن حازم عن ابی عبدالله علیه‌السلام اذا رفعت رایة الحق لعنهما اهل الشرق و الغرب جواب عرض می‌شود کاش جناب مستدل تتمه‌ی حدیث را که حضرت ابی عبدالله علیه‌السلام فرمودند نقل می‌کردند تا مقصود از حدیث معلوم و سبب سب و لعن مفهوم شود می‌فرماید ای ابان می‌دانی چرا مردم لعنت می‌نمایند رایت حق را عرض کرد نه یا مولای فرمود خلیق پیش از خروج آن حضرت از بنی هاشم به پاره‌ای شدتها و اذیتها دچار می‌شوند و بر طبق این حدیث در ذیل حدیث منصور می‌فرماید می‌دانی چرا لعنت رایت حق می‌نمایند عرض کرد نه فرمود به جهت شدتها و اذیتها که از بنی هاشم می‌بینند و شاید افتتاح اذیتها که از بنی هاشم به مردم می‌رسد آغاز دعوی نقطه‌ی اولی باشد که این قدر مفسد بر آن ترتب یافت و الله اعلم بالصواب قال الفاضل البهائی و اگر جناب شیخ به علاماتی که ائمه‌ی هدی علیهم اطیب التحیة و الثناء در اوصاف مؤمنین و اصحاب قائم بیان فرموده‌اند رجوع نمایند بر صدق عرایض من شهادت خواهند داد و خود را از جمیع اوهام مضله‌ی غافلین فارغ و آزاد خواهند ساخت مثلاً در حدیث علی بن مهزیار که در ضمن احادیث وارده‌ی در تعیین محل ظهور در فضل کیفیت استدلال به احادیث بدان اشارت رفت در بیان اوصاف

اصحاب مهدی موعود چنین می‌فرمایند هم معشر یطلعون بمخائل الذلّة و الاستکانة و هم عندالله بررة اعزاء یبرزون بانفس مختلة محتاجة و هم اهل القناعة و الاعتصام استنبطوا الدین فوزروه علی مجاهدة الاضداد خصهم الله باحتمال الضیم فی الدنیا یشملهم و اتساع العز فی دار القرار و جبلهم علی خلائق الصبر لتکون لهم العاقبة الحسنی و کرامه حسنی العقبی یعنی اصحاب قائم گروهی هستند که با وصف ذلت و پریشانی ظاهر می‌شوند و حال اینکه نزد خداوند از اجلاء ابرارند و اعزاء اخیار به سمت فقر و بی چیزی آشکار می‌گردند و حال اینکه اهل قناعتند و معتصم بحبل مصابرت دقائق دینیّه را استنباط کنند و در حالت مجاهده با اضداد دین را نصرت نمایند خداوند ایشان را به تحمل شدائد دنیا مخصوص فرموده است تا وسعت عزت آخرت شامل حال ایشان شود و بر اخلاق صبر و تحمل بلا یا مجبول داشته است تا حسن عاقبت و نیکی خاتمت نصیب ایشان گردد جواب عرض می‌شود حقیقت از مثل آقا میرزا ابوالفضل که ظاهرا به زیور تبحر در احادیث متحلی است حیف است که بر خلاف واقع فرمایشی بفرمایند و در کتاب مطبوع مرقوم دارند که اهل بصارت بر عدم ربط ایشان به مذاق اخبار یا تعمد به کذب حمل نمایند این فقرات از تتمه‌ی وصایای حضرت عسکری علیه‌السلام است که به پسر خود حضرت بقیه‌الله عجل‌الله فرجه می‌فرماید و صریح است در اینکه این اوصاف از منتظرین زمان ظهور پسر بلا واسطه‌ی آن جناب است در غیبت کبری زیرا که پس از صدور این فرمایشات و بیان این فقرات که در مقام دلداری و توصیه‌ی به صبر و سکون تقریر می‌فرماید آن حضرت را بشارت می‌دهد که بعد از وقوع این وقایع می‌بینم خلائق را که در حطیم و زمزم با تو بیعت می‌کنند و شرحی می‌فرماید تا آنجا که تحقق کل عدو و تنصر کل ولی فلا یقی علی وجه الارض جبار قاسط و لا جاحد غامط و لا شان مبغض و لا معاند کاشح و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره این است آنچه به نظر می‌رسد در معنی و مراد از حدیث قال الفاضل البهائی و این احادیث مذکوره [صفحه ۵۱] کل مؤید است به تصدیق کتاب مجید و قرآن حمید به خلاف آنچه دیگران گمان کرده‌اند و ابدا شاهی در کتاب بر وفق عقائد موهومی خود ندارند زیرا که حق جل جلاله در قرآن شریف تصریح فرموده است که رجع مانند بدو باشد و سنت الهیه در ارسال رسل و تشریح شرایع تغییر نپذیرد چنانکه در سوره‌ی اعراف می‌فرماید كما بدأکم تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله و یحسبون انهم مهتدون حاصل استدلال به آیه‌ی مبارکه این است که چنانچه بد تشریح و ایجاد دیانت ذوات شما شد عود و رجعت نیز بدان گونه باشد که گروهی هدایت یابند و فریقی گمراه باشند زیرا که شیاطین را اولیاء و دوستان خود را اخذ نمایند و چنان گمان کنند که از اهل هدایت و رشدند و این آیه‌ی مبارکه صریح است بر اینکه در ایام رجعت نیز مانند ایام ظهور حضرت رسول مردم جاهل به علماء خود متوسل شوند و شیاطین انس را که همواره راهزن و گمراه کننده خلق بودند دوستان و خیرخواه خود شمارند و از ایمان و اذعان به مظهر امر الله اعراض کنند و در عین گمراهی و ضلالت خود را مؤمن و مهتدی محسوب دارند انتهى

جواب

عرض می‌شود پر واضح است که مراد از آیه‌ی مبارکه این است که هر قسم در بدو امر عمل نمودید مجازات آن در روز قیامت همان قسم خواهد دید القمی عن الباقر علیه‌السلام فی هذه الایة خلقهم حین خلقهم مؤمن و کافرا و شقیا و سعیدا و كذلك یعودون یوم القیمة مهتد و ضال فریقا هدی بان وفقهم للایمان و فریقا حق علیهم الضلالة ای الخذلان اذ لم یقبلوا الهدی فضلوا انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله ای اطاعوهم فیما امروهم به و یحسبون انهم مهتدون القمی و کانه من تمام الحدیث السابق و هم القدریة الذین یقولون لا قدر و یزعمون انهم قادرون علی الهدی و الضلال و ذلك الیهم ان شاؤا اهتدو و ان شاؤا ضلوا و هم مجوس هذه الامة و کذب اعداء الله المشیته و القدرة لله كما بدأکم تعودون من خلقه شقیا یوم خلقه كذلك یعود الیه شقیا و من خلقه سعیدا یوم خلقه كذلك یعود الیه سعیدا قال رسول الله صلی الله علیه و آله الشقی شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه و فی العلل عنه علیه‌السلام انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله یعنی ائمة دون ائمة الخلق ملاحظه فرمائید ظاهرا از تهودون عود در آخرت و

قیامت است یا زمان رجعت علاوه زمان ظهور نقطه‌ی اولی به عقیده‌ی جناب مستدل زمان رجعت نیست بلکه به اعتقاد این طائفه ضاله باب مهدی موعود و قائم منتظر است که در شیراز متولد گردید و ظاهر از رجعت این است که یک دفعه در این عالم نشو و نما نموده و از دنیا رحلت کرده ثانیاً عود نموده است هر گاه خودشان این عقیده را درباره‌ی نقطه اولی دارند که دفعه‌ی دیگر متولد شده و رحلت نموده و ثانیاً عود نموده بفرمایند ولی حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء هر گاه این مطلب را در ماده‌ی مدعی این ظهور دعاء می‌فرمایند صراحة مرقوم دارند تا ایرادات دیگر که بر آن مرتب و متفرع می‌شود عرضه داریم قال المستدل البهائی گمان نفرمائی که با وجود ظهور مقاصد الهیه از این آیات مبارکه این عید بدون مستند آن را بر حوادث ایام ظهور قائم موعود و معارضه‌ی خلق با آن طلعت محمود تفسیر می‌نماید اگر در فصل رجعت از مجلد غیبت بحار رجوع نمائی ملاحظه خواهی نمود که ائمه هدی سلام الله علیهم خود این آیات را بر ظهور آن حضرت تفسیر فرموده‌اند چنانکه در همین باب روایت نموده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر منبر کوفه فرمود اعلموا ان الارض لا تخلو من حجة لله و لكن الله سيعمي خلقه منها بظلمهم و جورهم و اسرافهم على انفسهم ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجة لله لساخت باهلها ولكن الحجة يعرف الناس و هم لا يعرفونه كما كان يوسف يعرف الناس و هم له منكرون ثم تلا يا حسرة على العباد ما ياتيهم من رسول الا كانوا به يستهزون

استدلال به آیه ای از سوره حجر

اشاره

باز جناب مستدل می‌فرماید و بر وفق آیه‌ی مذکوره نیز در سوره‌ی حجر [صفحه ۵۲] فرموده است و ما یاتیهم من رسول الا كانوا به يستهزون كذلك نسلک فی قلوب المجرمین لا یؤمنون به و قد خلت سنة الاولین و كذلك آیه مبارکه‌ی ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون بعد از ترجمه‌ی ظاهره‌ی آیات می‌فرمایند و بالجمله چون آیات مذکوره‌ی در قرآن مجید نزول یافت لهذا حضرت خاتم انبیاء اخبار فرمود که آنچه از امم سابقه ظهور یافت از امت اسلام نیز ظهور یابد و دین الهی در رجع مانند بدو بقلت اهل و غربت مبتلا گردد چنانکه مجلسی علیه‌الرحمة در باب سیر و اخلاق قائم از غیبت بحار از ابی بصیر روایت نموده است قال قلت لابی عبدالله علیه‌السلام اخبرنی عن قول امیرالمؤمنین ان الاسلام بدأ غربیا و سيعود غربیا كما بدأ فطوبی للغرباء فقال یا ابا محمد اذا قام القائم علیه‌السلام استأنف دعاء جدیدا كما دعا رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنجا که می‌فرماید و این حدیث الاسلام بدأ غربیا و سيعود غربیا كما بدأ فطوبی للغرباء و حدیث لتسلکن سنن من قبلکم شبرا فشریا و ذراعا فذراعا از احادیث متفق علیه بین اهل تشیع و اهل تسنن است زیرا که وارد از حضرت خاتم الانبیاء و مترجم آیات مذکوره است و این گونه حدیث بین الاحادیث در رتبه‌ی اولی و محل اعتماد اولی النهی است

جواب

عرض می‌شود سبحان الله دنیا تا چه اندازه انسان بیچاره را مغرور می‌سازد که برای خوش آمد تابعین این دو ظهور به این صراحت بر خلاف حق مطلبی را اظهار نماید گویا اهالی قرن حضرت رسول صلی الله علیه و آله به محض اعلان و اظهار امر نبوت از رسول اکرم علیه صلوات الله بدون هیچ گفتگو تصدیق امر آن حضرت فرموده ذره‌ی انکار و اعتراض بر امر آن جناب نمودند و حضرت رسول امجداً فخم برای ظهورات بعد به این درجه اظهار حسرت می‌فرمایند نه معرض برای آن حضرت بود نه مستهزی نه مکابر نه معارض بلکه فوری امر آن جناب را اطاعت نمودند و ابداً برای اهالی زمان خویش موقع اظهار حسرت برای آن حضرت نبود حقیقت شایسته‌ی مقامات جناب مستدل نیست تفوه به این مطالب واهیه بفرمایند و خود را مکابر قلمداد فرمایند بلکه آیات مذکوره

بعد از سخریه و استهزاء به حضرت خیرالبشر علیه صلوات الله الاکبر نزول یافت و در مقام تسلیه و دل‌داری آن جناب از ساحت فیض آیت حضرت رب الارباب خطاب آمد که ای پیغمبر بر حق این قدر در استهزاء و سخریه‌ی قوم ملول و محزون مباش و چهره‌ی خود را به ناخن حسرت مخراش قوم هر پیغمبری با مقتدای خود این معامله نمودند چنانچه با جمیع پیغمبران قبل به همین میزان رفتار کردند از کدام لفظ آیه استنباط فرمودند که این حسرت صادره‌ی از آن حضرت برای ظهور نقطه‌ی اولی و یا جمال اقدس ابهی بود و به این درجه در حق ظهورات آتیه دل سوزی فرمود و حدیث شریف الاسلام ظهر غریبا و سيعود غریبا نیز برای آن جناب نافع نیست کتب اخبار مشحون است به اینکه در زمان غیبت امام زمان علیه السلام احکام دین مندرس و متدینین به آن دین و آئین قلیل الوجودند و عالم مملو از ظلم و جور و دین غریب می‌شود تا شمشیر حضرت حجه الله عجل الله تعالی فرجه مجدد دین محمدی را ترویج و ترقی دهد و اهل شرق و غرب را به کلمه‌ی واحده استوار و یظهروه علی الدین کله انشاء الله تعالی ما و مستدل درک آن زمان نموده در محضر مبارک حضرت حجه الله محاجه نمائیم لیمیز الله الخبیث من الطیب علاوه خوب است از مستدل سؤال شود که بر وفق مدلول حدیث شریف که شما هم قائل به صحت آن شدید قوله علیه السلام اعلموا ان الارض لا تخلو من حجه الله تا آخر حدیث که می‌فرماید و الا لساخت الارض باهلها چه گونه می‌توانید قائل بشوید که سید باب همان قائم موعود و همان مبارک طلعت محمود است اگر ادعاء نماید که سید باب فرزند حضرت عسکری علیه السلام است که یک هزار و اند سال قبل در سر من رای متولد گردید با حس اهالی زمان باب منافات دارد زیرا که ماماچه و قابله سید باب در شیراز شاید در قید حیات باشد بعلاوه با مطالب اظهاریه‌ی این طائفه [صفحه ۵۳] که نمی‌شود عمر احدی به این درجه طولانی باشد تنافی دارد و هر گاه مدعی شود که قائم موعود متولد و از دنیا رحلت فرمود و این سید باب قائم دیگری است بفرمایند در این مدت متمادیه که فرزند دلبند حضرت عسکری علیه السلام از دنیا رحلت فرمود تا زمان تولد میرزا علی محمد باب چرا بر طبق مدلول حضرت شریف زمین اهلیش را فرو نبرد و در این زمان طولانی ارض بی حجت ماند خلاصه عرض می‌کنم برای یک مطلب نامربوط باید هزار غلط گفت تا هزار و یکی شود و هر گاه بیشتر دست و پا زنند نامربوط و غلط بیشتر می‌شود این است آنچه به نظر قاصر می‌رسد

مستدل بهایی: آیات و احادیث دلالت بر غلبه ظاهریه دارد

اشاره

قال المستدل البهائی بالجمله چون بر این مسأله اطلاع کامل یافتی که احادیث کثیره که مؤید است به آیات قرآن مجید به صراحت وارد شده است که قائم موعود به وصف مظلومیت کبری ظاهر گردد و کذلک احادیث کثیره وارد است که امر آن حضرت بر عالم غالب شود و خداوند عالم را به سبب آن حضرت از قسط و عدل مملو فرماید بعد از اینکه از ظلم و جور پر شده باشد در این صورت بر اهل علم چاره‌ی نمی‌ماند جز اینکه الفاظ غلبه و سلطنت و قدرت و امثالها را جمعا للاحادیث و تطبیقا لکتاب الله بر سلطنت و غلبه‌ی روحانیه و قدرت و احاطه‌ی دینیه حمل نمایند چه امری است ظاهر که اگر این الفاظ سلطنت و قدرت و غلبه و امثالها را بر قدرت و غلبه‌ی ظاهریه که هرگز مقبول حق و اولیاء حق نبوده است حمل نمائی بر رد احادیث کثیره که صریحه است بر مظلومیت قائم و مؤید است به آیات قرآن مجبور کردی و اگر چنانچه در کتاب مستطاب ایقان به احسن قول و ابلغ بیان تفسیر فرموده‌اند این الفاظ را بر غلبه‌ی روحانیه و احاطه‌ی دینیه که لازال سنت الهیه بوده است حمل نمائی هیچ یک از احادیث رد نشده و قاعده جمع بین الاحادیث که مسلک افاضل علماء است در تطبیق احادیث رعایت گشته و این مقدار که عرض شد من باب مجامله و توسیع نطاق ادله و تکلم به لسان قوم است که اهل ادراک دریابند که معارضین این امر اعظم از قوانین علمیه‌ی خود غافلند و از قواعد اصولیه‌ی ثابتة ذاهل

جواب

عرض می‌شود خداوند علی‌اعلی شاهد است که از اطلاع کامل گذشته استحضار ناقص هم نیافتیم که حضرت حجه الله عجل الله تعالی فرجه به وصف مظلومیت کبری ظاهر شوند بلکه اخبار کثیره‌ی متضافه بر غلبه‌ی ظاهریه و اهراق دماء و فتح ممالک و اتحاد کلمه‌ی خلائق در ظهور حضرت حجه الله روحنا فداه کالنار علی المنار و الشمس فی رابعة النهار صراحت دارد و حاشا و کلا که غلبه‌ی ظاهریه که منتج غلبه‌ی روحانیه و مقدمه‌ی ترویج دین مبین است منظور و مقصود اولیاء خدا نبوده است مگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله طالب فتح و اعدام مشرکین در غزوه‌ی بدر و غیرها نبودند یا حضرت موسی علیه السلام مائل نبودند که سحر سحره را باطل فرمایند و هكذا نهایت اینکه چون اولیاء الله اقداماتشان برای جلب منافع و عوائد و جمع زخارف و فوائد نیست مائل به غلبه‌ی ظاهریه که مستتبع اعلاء کلمه‌ی حق نباشد نیستند بلکه غلبه‌ی ظاهریه را طالب و مایلند برای اینکه دین حق را رواج دهند مقصود این است که مظاهر امر الله همشان مصروف اعلاء کلمه الله است چه غلبه‌ی ظاهریه داشته باشند یا مظلوم و مقهور اعدای گاهی به کشته کشتن و گاهی به کشتن است ترویج دین هر آنچه زمان اقتضا کند چنانچه جابر خدمت امام همام علیه السلام رسیده حضرت فرمودند یا جابر در مقام عبودیت و بندگی و رضای بر قضاء خداوندی به چه درجه و مقام نائل شدی عرض کرد به مقامی رسیده‌ام که فقر را بر غنا و مرض را بر صحت ترجیح می‌دهم امام همام فرمودند ما چنین نیستیم و تابع اراده‌ی سنی‌ی خداوندیم اگر خدا مرض را مقدر فرموده با کمال رضا او را خریداریم و هرگاه صحت را خواسته مشتری بازار اگر فقر را مقدر نموده طالب فقیریم و هرگاه غنا را خواسته مائل به غناء ما للعبد و الاختیار این است آنچه در این مقام به نظر قاصر فاتر می‌رسد

تہمتی از مستدل بهایی به جناب شیخ الاسلام**اشاره**

قال المستدل البہائی و مرا عجب آمد از این کلام شیخ که در غایت جرأت [صفحه ۵۴] نوشته است که هرگز وعده غلبه‌ی تام در حق ائمه علیهم السلام داده نشده است نمی‌دانم ان جندنا لهم الغالبون به چه دلیل شامل حال ائمه هدی نیست آیا در این آیه‌ی مبارکه به صراحت وعده‌ی غلبه تامه به جند الهی داده نشده است و یا به اعتقاد جناب شیخ در دین اسلام جندی از ائمه هدی اقوی و اولی بوده است و یا اینکه جناب شیخ احادیث را از آیات قرآن معتبرتر شمرده‌اند و خود را محتاج به کتاب الهی ندانسته‌اند و یا اینکه به خلاف اجماع علماء تمسک به احادیثی را که مخالف صریح قرآن است جایز شمرده تا آخر آنچه در ورق ۱۵۱ کتاب خود نگاشته‌اند

جواب

عرض می‌شود این نسبتها که به جناب شیخ الاسلام داده‌اند هیچ یک به موقع نیست جناب شیخ هم قائلند به اینکه ائمه هدی از اعظام جنود الهیه‌اند و هم کتاب خدا را حجت و خود را محتاج به کتاب الهی می‌دانند و هم احادیثی را که مخالف صریح قرآن است مطروح می‌دانند و هیچ فرمایشی که موجب اتهام و ورود این ایرادات باشد نفرموده‌اند جناب شیخ الاسلام بیش از این نفرموده‌اند که اگر مقام سید باب مهدویت است چرا آن جناب با اینکه می‌بایست ظاهرا و باطنا غلبه‌ی تامه داشته باشد و روی زمین را از ظلمت ظلم و کفر پاک کند به این درجه مغلوب و مقهور گردید و بعد از آن فرموده‌اند که حال قائم موعود را بسائر ائمه هدی قیاس نتوان نمود زیرا که در احادیث کثیره به ائمه هدی وعده‌ی مظلومیت داده شده ولیکن به قائم علیه السلام وعده‌ی مظلومیت داده نشده است بل به عکس ایشان در احادیث متواتره وعده‌ی غلبه‌ی تام و تسلط عام داده شده است انتہی و این کلامی

است در غایت متانت و نهایت استحکام و رزانت زیرا که شکی نیست جند خداوندی که اولیا دین اویند همیشه منصور و غالبند نهایت اینکه مدارج و مراتب نصرت و غلبه متفاوت است و غلبه‌ی روحانیه به ابطال حجج خصم به کلام معجز نظام و محاجه‌ی علمیه برای تمام انبیاء و اولیاء هست ولی بعضی به حسب ظاهر مظلوم و مقهور اعادی و کفارند و برخی علاوه بر غلبه‌ی روحانیه دارای نصرت و تسلط آشکار و صفت مظلومیت و مقهوریت ظاهریه منافات با غلبه و منصور بودن به روحانیت ندارد مثل وقعه‌ی طف و قتل اصحاب حضرت سیدالشهداء و اما به حضرت بقیة الله علیه السلام به نص کتاب مجید و اخبار متضافره‌ی صادره‌ی از ائمه علیهم السلام وعده‌ی غلبه و تسلط ظاهریه و باطنیه داده شده است که دنیا را به شمشیر پر از عدل و داد نماید و جمیع من فی الارض را به کلمه‌ی واحده ملزم و ملترم سازد پس حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه غالب و منصور بودند اگرچه به ظاهر مظلوم و مقهور گردیدند و حضرت حجة الله غالب و قاهر خواهند بود با شمشیر آشکار و ظاهر و اینکه جناب شیخ الاسلام در جواب مناظر بهائی در مقام شرح و معنی آیه‌ی مبارکه‌ی و ان جندنا لهم الغالبون بر نیامده‌اند از باب عجز از جواب نبوده بلکه ایرادات مناظر بهائی را قابل جواب و مناظر را لایق خطاب ندیده‌اند

تہمتی دیگر بر شیخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البہائی و اعجب از کل این است که جناب شیخ مدعی ورود اخبار کثیره‌ی متواتر شده‌اند و این عبد متحیر است که در این مقام چه گوید و چه نویسد که تبیین حقیقت حال گردد و سبب رنجش ایشان نشود چه اگر گوید جناب شیخ معنی حدیث متواتر را نفهمیده‌اند که چنین ادعاء بی اصلی نموده‌اند البته موجب رنجش خواهد شد و اگر بگوید معنی حدیث متواتر را فهمیده‌اند و مع ذلك چنین ادعائی کرده‌اند باید نسبت مغالطه و کذب به ایشان دهد و این نیز مخالف شان کتابت است و آداب صحافت لهذا چاره‌ی نیست جز اینکه در این مقام معنی حدیث متواتر را واضح داریم و حکم جناب شیخ را به ارباب علم و انصاف واگذاریم انتہی و بعد از این فقرات دو جزو از کتاب را به معنی حدیث متواتر مملو فرموده است و چنان گمان فرموده‌اند که امت مرحومه از خبر متواتر و معنی آن آگاه نیستند و به عون الله تعالی از مثل جناب شیخ الاسلام که از علما بزرگند گذشته ادنی طلاب از اهالی اسلام معنی حدیث متواتر را می‌دانند و چون معین و مبرهن است. مقام ذکر آن در این مختصر نیست فلیطلب [صفحه ۵۵] فی مظانها

جواب

مع ذلك این بنده ذلیل در مقام توضیح عرض می‌نماید که نصوص کثیره‌ی متضافره از مصدر عظمت حضرت رسالت و خاندان امامت از جناب ولایت ماب الی حضرت امام حسن عسکری بر وجود حضرت بقیة الله و تعیین اینکه پسر بلا واسطه‌ی حضرت عسکری است شرف صدور یافته که بعد از ملاحظه‌ی آنها و اخبار جماعت کثیره از کسانی که در غیبت صغری بلکه در غیبت کبری در رک حضور مبارک نموده‌اند و توقیعات مبارکه‌ی صادره‌ی از ناحیه‌ی مقدسه مشتمله بر خبر وفات علی بن محمد سیمری در روز معین و اخبار قمیین که از ناحیه‌ی مقدسه خبر می‌دادند که هدایای مرسله چند کیسه است و چه قسم سکه در آن است کدام خالص و کدام مغشوش است حلال و حرام آن کدام است و اخبار نواب اربعه در غیبت صغری تواتر معنوی برای ماها حاصل است بر وجود حضرت م ح م د بن الحسن و این علم کمتر از علم به وجود مکه و مدینه و شجاعت حضرت امیرالامرء و وجود حاتم و وجود حضرت آدم نیست بلکه به سر حد ضرورت رسیده است خلاصه اینکه علاوه بر تواتر لفظی لااقل تواتر معنوی حاصل است و

معنی تواتر معنوی این است اذا تكثرت الاخبار فی الوقایع و اختلفت لكن اشتمل كل منها على معنى مشترك بالتضمن اولاً التزام و حصل العلم بذلك القدر المشترك به سبب كثرة الاخبار فيسمى ذلك متواتراً بالمعنى مثل شجاعة على عليه السلام وجود حاتم بالجمله تواتر لفظي و معنوی بحمد الله تعالى بر وجود مبارك حضرت حجة الله م ح م د بن الحسن عليهما السلام و حیات آن بزرگوار الى الان و ظهور خروج بسيف و غلبه‌ی ظاهريه و باطنيه و تجديد احكام مندرسه‌ی معطله و قضاء و حكم جديد در وقایع بدون مطالبه برهان و بينه و آوردن قرآن محفوظ نزد حضرت سيد الاوصياء عليه اكمل الثناء يوم الظهور و اتصال دولت محمديه صلى الله عليه و آله به قيامت كبرى اظهر من الشمس و ايمن من الامس بلکه كالنار على المنار است بعد از اين اگر کسی به پاره‌ی تاويلات و تسويلات و تفسير قرآن محمدي به رأى که به اين درجه مذموم است باز به ظهور صاحب شريعتی که راسخ دين محمدي باشد معتقد باشد که آمده یا خواهد آمد چاره‌ی نداريم جز اینکه بگوئيم لكم دينکم ولى دين زيرا که نصوص اماميه از رسول خدا و ائمه هدی بر اینکه مهدي موعود امام دوازدهم حضرت م ح م د بن الحسن العسكري است زياده از آن است که بتوان احصاء کرد و ذکر تمام موجب تطويل است و بحمد الله تعالى در بسيارى از کتب احاديث عربيه و فارسيه موجود است خصوص مجلد نهم بحار و ترجمه‌ی آن از فاضل آقا رضا بن ملا محمد نصير بن ملا عبدالله بن العالم الجليل ملا محمد تقی مجلسی و جلد سیزدهم بحار و ترجمه‌ی آن و ما به ذکر بعضی از آن اقدام می‌نمائيم اول سليم بن قيس از اصحاب امير مؤمنان در کتاب خود که شيخ نعمانی در غيبت خود می‌گويد که خلافي نیست در میان حمله‌ی علم شيعه که آن کتاب اصلی است از اصول که روايت کرده آن را اهل علم و حمله‌ی حديث اهل بيت عليهم السلام و اقدم آنها و از اصولی است که شيعه به آن رجوع می‌کنند و بر آن اعتماد می‌نمایند که از خود آن جناب شنيد که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود در بيان ذکر اولی الامر که تو یا علی اول ايشانی آنگاه شمرندند تا امام حسن عسكري عليه السلام پس فرمود آنگاه پسر او حجت قائم خاتم اوصيا من و خلفاء من و منتقم از اعداء من که پر می‌کند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده از جور و ظلم دوم در همان کتاب روايت شده که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود من هستم به مؤمنين اولی از نفوس خودشان تا آنجا که می‌فرماید با من در جنت عدن دوازده تنند اول ايشان علی بن ابی طالب و حسن و حسين و نه تن از فرزندان حسين عليهم السلام آنگاه جمله‌ی از اوصاف ايشان را از عصمت و تبليغ و هدايت و غيران بيان فرمود سيم در همان کتاب روايت کرده از آن جناب که فرمود ای سليم من و اوصياء من که يازده مردند از فرزندان من بعد بياناتی فرموده دست علی بن الحسين عليهما السلام را گرفت و آن جناب شیر می‌خورده آنگاه هشت نفر از فرزندان او هر یک بعد از دیگری شمرد تا اینکه فرمود اين دوازده تن [صفحه ۵۶] اوصياء شد چهارم از حسن بن محبوب از علی بن رثاب که گفت حديث کرد مرا ابی عبدالله عليه السلام حديث طولانی از امير المؤمنین عليه السلام و در آخر آن حضرت جمله‌ی از تن آخر الزمان را بيان فرمود تا خروج دجال پس فرمود آنگاه ظاهر می‌شود امير امره و قاتل کفره سلطان مامول که متحير است در غيبت او عقول و او نهم از فرزندان تست یا حسين عليه السلام ظاهر می‌شود بين رکنين و غالب می‌شود بر ثقلين پنجم روايت کرده از ابن ابی عمير از حماد بن عيسى از ابی شعبه حلبی از ابی عبدالله عليه السلام از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسين از عمش حسن بن علی بن ابی طالب عليهم السلام که گفت پرسيدم از جد خود رسول خدا صلى الله عليه و آله از امامان که بعد از آن جناب خواهند بود پس فرمود که امامان بعد از من به عدد نقباء بنی اسرائیلی دوازده تند تا آخر حديث ششم از صفوان بن يحيى از ابی ايوب ابراهيم بن ابی زياد خزاز از ابی حمزه ثمالی از ابی خالد که او گفت داخل شدم به منزل مولای خود حضرت علی بن الحسين عليهما السلام و بر دست آن حضرت صحيفه دیدم که بر آن می‌نگريست و سخت می‌گريست پدرم و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا چيست اين صحيفه حضرت فرمود که اين نسخه لوحی است که خدای تعالی به رسول خود به هديه فرستاد آن لوحی که در آن بود نام خدای تعالی و نام رسول او نام امير المؤمنین و نام عمم حسن بن علی و نام پدرم و نام من و نام فرزندم محمد باقر و نام فرزند او جعفر صادق و نام فرزند او موسی کاظم و نام فرزند او علی رضا و نام فرزند او محمد تقی و فرزند او علی نقی و فرزند او

حسن عسکری زکی و فرزند او حجة الله و قائم به امر الله و منتقم از اعداء الله آنکه غائب شود غائب شدنی دراز بعد از آن ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده از ستم و بیداد هفتم روایت کرده از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از جابر بن یزید جعفی از سعید بن مسیب از عبدالرحمن بن سمره که او گفت پیغمبر خدا فرمود که چون آفرید حضرت ملک جلیل حضرت ابرهیم خلیل علیه السلام را حجاب از پیش نظر آن جناب برداشت در جنب عرش مجید نوری دید پرسید بار خدایا این نور چیست خداوند فرمود این نور برگزیده‌ی من است از خلق من و دید نوری در جنب او پس گفت بار خدایا چیست این نور حق تعالی فرمود که آن ناصر دین من علی است و در جنب آن دو نور سه نور به نظر مبارک در آورد پرسید که این نورها چیست خطاب رسید که آن نور فاطمه دختر محمد و حسن و حسین است که دو فرزند او و دو فرزند علی بن ابی طالب می‌باشند گفت ای خداوند من نه نور می‌بینم که در دوران پنج نور درآمدند ندا رسید که آن نور علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن است آنکه ظاهر شود بعد از غائب شدن از شیعه و دوستانش ابراهیم گفت ای خداوند من نورهای بسیار می‌بینم که دور ایشان را فرو گرفته‌اند که نمی‌شمارد آن انوار را مگر تو یعنی به غیر از تو که خداوند عالمیانی کسی قادر بر شمردن آن نورهای بسیار نیست آن نورها چیست حق تعالی فرمود که آن نورهای شیعیان ایشان است و شیعیان علی بن ابی طالب که امیرالمؤمنین است الی آخر الحدیث هشتم و نیز روایت کرده از عبدالرحمن بن ابی نجران از عاصم بن حمید از ابی حمزه ثمالی که او گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چون مرا عروج به آسمانها فرمودند به سدره المنتهی رسیدم خطاب از حضرت رب الارباب رسید که یا محمد گفتم لیک لیک ای پروردگار من خداوند تعالی فرمود که ما هیچ پیغمبری به دنیا نفرستادیم که منقضی شود روزگار نبوت او الا آنکه به پای داشت به امر دعوت و به جای خود گذاشت برای هدایت امت بعد از خود وصی خود را و به جهت نگاهبانی شریعت حجتی را پس ما گردانیدیم علی بن ابی طالب را خلیفه‌ی تو و امام امت تو پس حسن را یعنی مقرر گردانیدیم که بعد از علی خلیفه‌ی تو و امام امت تو حسن باشد و بعد از او حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی و بعد از او حجت پسر حسن یا محمد سر بالا کن چون سر بر آوردم [صفحه ۵۷] انوار علی و حسن و حسین را و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجت یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام در میان ایشان می‌درخشید که گویا کوكب درخشنده بود پس خداوند فرمود که اینها خلیفه‌ها و حجت‌های منند در زمین و خلیفه‌ها و اوصیاء تواند بعد از تو پس خوشا حال کسی که دوست دارد ایشان را و وای بر آن کس که دشمن دارد ایشان را نهم حکایت نعثل یهودی است که خدمت حضرت خاتم الانبیاء رسیده سؤالاتی از آن جناب نمود و جواب شنید تا آنجا که عرض کرد یا محمد خبر ده مرا که وصی تو کیست زیرا که هیچ پیغمبری نبوده الا آنکه او را وصی بوده و پیغمبر ما موسی وصیت کرد به یوشع بن نون آن حضرت فرمود بلی خبر دهم تو را به درستی که وصی و خلیفه‌ی من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و به وصایت از پی حسین در می‌آید نه تن از صلب حسین که ائمه ابرار و امامان نیکوکارند نعثل گفت نام کن ایشان را یعنی به نام ایشان را ذکر کن برای من یا محمد حضرت فرمود بلی چون حسین در گذرد پسر او علی وصی و خلیفه باشد و چون مدت خلافت و وصایت علی به نهایت رسد پسر او محمد و چون مدت وصایت محمد تمام شود پسر او جعفر و چون مدت وصایت جعفر گذرد پسر او موسی و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسر او حجة بن الحسن آنها دوازده امامند به عدد نقباء بنی اسرائیل تا آخر حدیث دهم روایت کرده از فضاله بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم از ابو جعفر علیه السلام که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام که من اولایم به مؤمنان از نفسهای ایشان بعد از آن تو یا علی و به همین عبارت یک یک ائمه‌ی اطهار را شمرد تا حضرت عسکری علیهم السلام فرمود بعد از آن حجة بن الحسن آنکه منتهی می‌شود به او خلافت و وصیات

و غائب خواهد شد مدتی دراز بعد از آن ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آن چنان که پر شده باشد از ظلم و جور و الحمد لله یازدهم و نیز روایت کرده از علی بن حکم از سیف بن عنیره از علقمه بن محمد بن خضرمی از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ائمه دوازده اند گفتم ای فرزند رسول خدا پس نامهای ایشان را از برای من ذکر کن که پدر و مادرم فدای تو باد فرمود از گذشتگان علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی صلوات الله علیهم اجمعین و بعد از او من گفتم بعد از تو ای فرزند رسول خدا فرمود که من وصیت کردم به فرزند موسی و او امام است بعد از من گفتم کیست امام بعد از موسی فرمود پسر اش علی که او را رضا گویند دفن می شود در زمین غربت از خراسان بعد از او پسر او محمد بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسر او مهدی صلوات الله علیهم و او چون خروج نماید جمع شوند نزد او سیصد و سیزده تن به عدد مردان بدر و چون زمان خروجش رسد او را شمشیری است در غلاف از غلاف بیرون آید پس ندا کند او را که ای ولی خدا برخیز و بکش دشمنان خدا را دوازدهم: و نیز روایت کرده از محمد بن حسن واسطی از زفر بن هذیل از سلیمان بن مهران اعش از مرق از جابر بن عبدالله انصاری که او گفت داخل شد مردی از یهود به مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که جندل نام داشت و پدرش جناده و از یهود خیبر بود پس گفت یا محمد خبر ده ما را از آنکه خدای را نیست و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه نمی داند آن را خداوند آن قول گروه شما یهودیان است که می گوئید عزیر پسر خدا است و الله که خدا کسی را فرزند خود نمی داند جندل گفت اشد ان لا اله الا الله و انک رسول الله حقا بعد از آن گفت ای رسول خدا من در خواب موسی بن عمران را دیدم که با من گفت ای جندل به دست محمد مسلمان شو و به اوصیاء او بگرو و تمسک نمای به ایشان و بیزاری جوی از بد کیشان چون خداوند عالمیان مرا توفیق داد و به خدمت رسانید و شرف اسلام روزیم گردانید مرا بر حال اوصیاء خود آگاه گردان تا متمسک شوم به ایشان آن حضرت فرمود که ای جندل اوصیاء من به عدد نقباء بنی اسرائیلند جندل گفت په په در توریة یافتم نقباء بنی اسرائیل دوازده تن بودند آن حضرت فرمود بلی امامان که اوصیاء منند بعد از من منحصرند در دوازده تن جندل گفت همه‌ی ایشان در یک زمان خواهند بود آن جناب فرمود همه در یک زمان نخواهند بود بلکه یکی بعد از یکی به امر امامت و وصایت قیام خواهند نمود تو درک نخواهی کرد مگر به خدمت سه تن از ایشان جندل گفت پس اسامی ایشان را از برای من ذکر فرما فرمود تو در خواهی یافت سید اوصیاء و وارث علم انبیاء و پدر ائمه اتقیاء علی بن ابی طالب را بعد از من پس از آن دو فرزند او حسن و حسین را پس تمسک نمای به ایشان و فریفته نکند تو را جهل جاهلان و چون هنگام ولادت فرزند من علی بن الحسین علیهما السلام باشد که سید و سرور عابدان است حکم خدا بر تو وارد و اجل تو [صفحه ۵۸] در رسد و آخرین زاد تو از دنیا یک جرعه‌ی شیر باشد که خواهی نوشید آن را جندل گفت ای رسول خدا چیست نامهای اوصیاء تو که بعد از علی بن الحسین امامند برای مسلمین پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون منقضی شود مدت امامت و وصایت علی بن الحسین قائم گردد به امر امامت پسر او محمد که او را باقر لقب باشد و بعد از او پسر او جعفر که ملقب به صادق است و بعد از او پسر او موسی ملقب به کاظم و بعد از او پسر او علی که او را رضا گویند و بعد از او پسر او محمد که او را تقی خوانند و بعد از او پسر او علی که او را نقی گویند و بعد از او پسر او حسن ملقب به زکی بعد از آن غائب گردد از مردمان امامی از ایشان جندل گفت ای رسول خدا حسن از ایشان غائب گردد فرمود نه ولیکن پسر او حجت غائب گردد غیبتی طولانی جندل گفت نام او چه باشد رسول خدا فرمود که نام برده نشود تا زمانی که خداوند او را ظاهر سازد جندل گفت به تحقیق که بشارت داد ما را موسی علیه السلام به تو و اوصیاء تو که از ذریه تواند بعد از آن تلاوت فرمود رسول خدا این آیه را وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی و لیدلنهم من بعد خوفهم امنا تا آخر حدیث و بیست و هشت حدیث دیگر قریب به همین مضامین که اسماء اوصیاء آن بزرگوار به اسم معین شده در کتب اخبار ثبت است و صاحب نجم ثاقب تمام چهل حدیث را نقل و

ضبط فرموده است و در بحار اخبار كثيره متضافره به اين مضامين مسطور است خلاصه اينكه مجال انكار براى معارض باقى نيست فله الحمد ظاهرا و باطنا اولاً و آخراً و السلام على من اتبع الهدى

استدلال فاضل بهائى به غلبه معنوى باب و نقد كلام شيخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البهائى و نیز شيخ در رساله‌ی اولی نوشته است و اگر مقصود از غلبه چنانکه در این کتاب ایقان اشاره می‌رود غلبه‌ی باطنی و معنوی باشد که به استعداد اکوان و ازمان و تجدید خلق به ظهور آید در این صورت می‌گوئیم که ما این نوع غلبه را در ادیان و مذاهب باطله هم می‌بینیم که مؤسسان آنها اگرچه در عصر خودشان ظاهراً مغلوب و منکوب و مقهور گشتند ولی دین و مذهب ایشان به توالی ایام و تلاحق ازمان رواج و ترقی یافت و سالهای سال باقی ماند چنانکه این مراتب نزد ارباب علم و تاریخ معلوم است و کذا فدا کردن تابعان سید باب اموال و جان خود را در راه او و صبر و استقامت خود سید هم دلیل حقیقت او نمی‌گردد زیرا که به شهادت کل تاریخ ما می‌بینیم که انسان به عقیده‌ی راسخه‌ی خود اگرچه در حقیقت آن عقیده باطل و بی‌معنی محض باشد مال و اولاد و جان خود را نه اینکه در راه انسان کامل حتی در راه حجر و شجر که مصنوع خودش است فدا کرده‌اند و علاوه اگر این دلیل درست و مقبول باشد ما می‌توانیم بگوئیم که ای خلائق چرا تفکر نمی‌نمائید در این که تابعان معاویه و یزید و امثالهما چه قدر مالها و جانها و اولادها در راه حقیقت و حقانیت حرف ایشان صرف و تلف کردند آن قدر نفوس مگر ممکن است که راه ضلالت و جهالت گیرند اگر گفته شود آن محض هواء نفس و طمع مال و جاه و جلال ناشی و واقع شده ما هم می‌گوئیم از کجا معلوم است که این هم از آن لحاظها عزیزی و بری است واضح تر از این بگوئیم اگر از جانب بت پرستان کسی به نداء عام ما را مخاطب کرده بگوید که ای ملت اسلام و ای ملت نصاری و ای ملت یهود و ای صاحبان مذاهب مختلفه چرا راه ضلالت گرفته‌اید و چرا به راه مستقیم حقانیت سالک نمی‌شوید مگر نمی‌بینید که امروز چه قدر عبده‌ی اوئان روی زمین را گرفته است و نمی‌دانید که هیچ یک از ملت شما در قوت و کثرت و تعداد نفوس با ما برابری نتواند نکند چنانچه حالا در خود ارض چین چهارصد میلیون نفوس داریم این نیست مگر به قوه‌ی همان غلبه‌ی تام باطنی و تسلط عام معنوی که در نفس نفیس مؤسس ما بود که حقانیت کلمات او روز به روز در قلوب تاثیر و نفوذ کرده تا به این درجه رسیده پس اگر مقصود از غلبه و سلطنت غلبه و تسلط معنوی باشد که به مرور ایام و تجدد خلق و ازمان به ظهور آید حقیقت دیانت اوئان [صفحه ۵۹] لازم آید و الحال ان بطلان هذا الدین اظهر من الشمس و این من الامس است و علاوه از اینها در اعصار پیشین مقام و رتبه‌ی مهدویت را بسیار کس ادعاء کرده و هر یک را در عصر خود تابعان بسیار معتقد گشته جان نثاری کرده‌اند و عاقبت هر یک از ایشان مانند سید باب مغلوب و مقتول شده است چنانکه تفصیل آن در تاریخ ابن خلدون و غیره مذکور است پس با کدام دلیل و برهان معلوم است که ادعایشان کذب و ادعاء این صدق است انتهى کلام الشیخ فی رسالته الاولى باز جناب فاضل بهائى عافاه الله کلامی از جناب شیخ که در رساله‌ی ثانیه مرقوم داشته‌اند بیان می‌نماید و هذا کلام الشیخ فی رسالته الثانية بنده می‌گویم که در عالم وجود و امکان انواع و اقسام عقائد دین و مذهبی دارد که معتقدین هر یک از آنها بنا بر اینکه آن عقیده به قلب او رسوخ کرده و استحکام یافته است در هر زمان و مکان به قوت ایمان و اذعان خود مقتضیات آن عقیده را به عمل آورده در مدافعه و یا محافظت آن دین و یا متقرباً به معبودی که در دین او اتخاذ شده است همیشه مال و جان و اولاد خودشان را بلا مضایقه صرف کرده‌اند مثلاً رجوع فرمایند به تاریخ عمومی دنیا و دین و آئین بت پرستان را بخوانند خواهند دید که هیکل‌ها و تمثالها ساخته و آنها را در روز جزاء شفعاء ساخته علاوه از سجده و تعظیم و قرابین حیوانی نور دیده‌گان خوردسال خودشان را نیز در پیش روی هیاکل جامده و تماثیل صامته که مصنوع خودشان است فدا و

قربان کرده‌اند و حتی تا به زمان قریب در ملک ختا در آن روزی که بت بزرگ را در ارابه بزرگ و سنگین بطننه و اجلال از معبدی به معبدی دیگر می‌آورند در آن روز از موقنین ایشان چند نفری یافت می‌شد که بر سر راه ایستاده محاذی چرخ آهنین و سنگین آن خوابیده جان عزیز خود را در راه معبود باطل خود فدا می‌کرد پس اگر فدا کردن جان دلیل حقیقت دین باشد در آن وقت حقیقت دین بت پرستان لازم آید مختصر جمیع جدال و قتال دینی و مذهبی که در دنیا وقوع یافته منبعث از عقیده‌ی راسخه بوده که هر یک از معتقدین بنابر زعم خود خود را حق و طرف مقابل را ناحق شمرده ادعا خود را به بذل جان و مال و اولاد فعلا هم آشکار کرده‌اند و لکن از این فداکاری حقیقت این و یا آن اصلا ثابت نمی‌شود چون که اعمال هر فرقه‌ی مماثل اعمال دیگری است اگر عمل یکی باعث حقیقت باشد عمل دیگری هم خواهد بود پس حرفی که هست در صحت و بطلان آن عقیده است که باعث این عمل شده که آن را فقط برهان باهر و دلیل ظاهر ثابت می‌کند نه اعمال مقلدین و معتقدین بی چاره مناظر تا به حال نفهمیده است اینکه بسیاری از رؤساء بنی‌امیه در آن اعتقاد بودند که بیعت نکردن جناب سیدالشهداء با یزید عنید خلاف دین و طریقت و باعث اختلاف کلمه‌الله است حتی آن حضرت را العیاذ بالله باغی و طاعی می‌دانستند و به همین عقیده‌ی باطله و ظن فاسد رفع و دفع آن حضرت را واجب شمرند چه مضایقه از اینکه اغلب مخالفین و مجاهدین از کنه و حقیقت امر و حقیقت آن و این هرگز خبردار نبودند مگر به نظر نرسیده است اینکه روز عاشوراء وقتی که سیدالشهداء علیه‌السلام خواست مشغول نماز شود یکی از رؤساء به آن جناب خطاب نمود یا حسین چرا این نماز می‌گذاری خداوند عالم هرگز نماز تو را قبول نخواهد نمود نمی‌بینی که چه گونه اعتقاد کرده بودند و مگر نمی‌دانید که در غزوه‌ی صفین بنا به حیلہ بازی عمروعاص که فصل دعوای خودشان را به حکم حکمین قرار داده بودند چه قدر خلاق از طرف مولی‌الموالی نکول کرده بر آن حضرت خروج کردند حتی آن حضرت را معاذالله کافر پنداشتند و به زودی غزوه‌ی نهروان را بر پا کرده هزاران هزار این گونه فاجعه‌ی دینی و مذهبی خواه در ملت اسلام و خواه در میان یهود و نصاری اتفاق افتاده است که هر فرقه‌ی خود را محق و مصلح پنداشته طرف مقابل را مبطل و مفسد انگاشته است این است کلام جناب شیخ الاسلام که جناب فاضل بهائی نقل از رساله اولی و ثانیه ایشان [صفحه ۶۰] نموده‌اند و بعد از نقل فرمایشات جناب شیخ تقریباً ده جزو از کتاب به ذکر مذاهب متشسته و کیفیت انشعاب مذاهب و نقل تواریخ مشحون نموده که در استدلال مدخلیتی ندارد پس از آن در مقام جواب جناب شیخ در ایراد جان بازی بت پرستان و افتادن زیر ارابه تحقیقاتی فرموده‌اند و آن این است قوله که اگر جناب شیخ در روز عاشورا در مدینه‌ی یزد بودند و می‌دیدند که وقتی که اهالی بلد حتی اجزاء حکومت قریب ده هزار نفس و زیاده در میدان مسجد امیر چقماق جمع می‌شوند و نخ بزرگ را در میدان مزبور به میدان شاه باطننه‌ی فوق العاده حرکت می‌دهد ابدا فرقی فیما بین عمل اهل ختا و این اعمال مبتدعه نمی‌دیدند و نخل عبارت از هیکلی است مربع که از چوب ساخته‌اند و هر ضلع آن تقریباً ده متر است در ارتفاع بیست متر و آن هیکل مجعول را زینت می‌کنند و به صور و رسوم ائمه‌ی هدی می‌آرایند و با ازدحامی فوق العاده تلاوت اشعار و ترنمات و تسیحات آن را حرکت می‌دهند و در جمیع بلدان ایران در این ایام تکایا را از صور و تماثیل می‌آرایند و مات و الوف دسته می‌شوند و کفن می‌پوشند و سرها را با خنجر می‌شکافند و کثیری از این خرافات تلف می‌شوند و خلاصه‌القول اگر جناب شیخ این حوادث را به چشم خود می‌دیدند ابدا از افعال اهالی ختا تعجب نمی‌کردند و خطاء اهل ختا را در صواب اهل ثواب شماره می‌نمودند و کذلک اگر در مصر احتفال بموالید مشایخ را می‌دیدند بر امور محدثه‌ی قبیحه مطلع می‌گشتند و به چگونگی دخول عبادات باطله در ادیان الهیه ملتفت می‌شدند انتهی کلام المستدل البهائی

جواب

عرض می‌شود حقیقت این استدلال جناب مستدل و سؤال و جواب با جناب شیخ خیلی شباهت دارد به سؤالی که این اوقات در ولایت ما شخصی از یکی از عظماء اطباء معروف معتبر نمود که به قواعد طبیه سبب اینکه بعضی از خوردن تخم مرغ دل درد

می‌شوند چیست در کمال تبختر جواب داد به دلیل اینکه بعضی هم گوشت می‌خورند دل درد می‌شوند جناب شیخ الاسلام در مقام رد استدلال مناظر بهائی فرموده‌اند این مطلب جان بازی در راه جناب سید باب و بقاء و نفوذ که یک مدتی در دین شما پدید آمده دلیل حقانیت و حقیقت نیست چنانچه بت پرستان نیز که فعلا- چهارصد ملیون یا بیشتر جمعیت دارند جان بازی در راه معبودهای منحوتی خود می‌نمایند و بقاء و نفوذ در دین و آئین خود دارند چنانچه در زمان حرکت بت بزرگ از معبدی به معبدی بدن خود را زیر ارابه‌ی توپ انداختند پس مذهب بت پرستان بر حق است جناب فاضل بهائی می‌گوید از افعال اهل ختا در تحیر نباشید اسلامیان نیز امیر چقماق یزد نخل بر می‌دارند و شمشیر و خنجر بر پیشانی می‌زنند واقعا خیلی به فرمایش آن شخص طیب محترم مشابهت دارد با این تفصیل خود را مصداق و الذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا قرار و ما بیچاره گان را مورد و مصداق انا وجدنا اباةنا علی امة و انا علی اثارهم مقتدون واقع ساخته‌اند علاوه بر جناب شیخ ایراد فرموده‌اند که نسبت این عمل به اهل ختا دادن خطاء است این حادثه از حوادث هنوز در مدینه‌ی جکن بات واقع شد که بتی را نقل به معبدی کردن برخی خود را در زیر چرخهای آن فانی می‌کردند و این بت صورت یکی از اوتاران هنود است که در ازمنه‌ی سابقه در میان آن گروه ظاهر شد و اهل هند او را به منزله‌ی یکی از انبیاء و مظاهر امر الله می‌دانند این است.

جواب شیخ الاسلام و نقد آن توسط مستدل بهایی

اشاره

جناب فاضل بهائی بر جناب شیخ الاسلام و این عبد از مکارم عالیه و اخلاق جناب فاضل بهائی استدعا می‌کنم که از این گناه جناب شیخ اغماض فرمایند و از خطاء نسبت به اهل ختا و هند چشم بپوشند قال المستدل البهائی خلاصه مقصود جناب شیخ این است که اگر نفوذ و بقاء دین دلیل باشد و ثبیه همان را بر حقیقت دین خود و رد ما استدلال نمایند چه جواب گوئیم لهذا این عبد در کمال وضوح و به صوت عالی فصیح خدمت ایشان معروض می‌دارد که بلی اگر این ایراد را بر شما اهل اسلام موجه دارند ابدًا جواب آنها را نمی‌توانید گفت و به هیچ وجه بطلان ایشان و حقیقت حقیقت [صفحه ۶۱] خود را ثابت نمی‌توانند کرد زیرا که محال است امتی که دین حق را منکر شدند بتوانند از عهده‌ی اثبات حقیقت دین خود برآیند و من این مسأله را مشروح می‌دارم تا بر مطالعه کنندگان مطلب واضح شود آیا جناب شیخ در جواب چنینان چه خواهند گفت که دین شما باطل است به دلیل اینکه احترام تماثیل و عبادات باطله در آن هست انتهی

جواب

عرض می‌شود معلوم نیست از کجا جناب فاضل بهائی فهمیده‌اند که ما برای چنینان جواب کافی نداریم غیر از اینکه بگوئیم دین شما باطل است به دلیل اینکه احترام تماثیل و عبادات باطله در آن است بلکه بحمدالله تعالی جوابهای کافی شافی بر رد آنها داریم و علما ما رضوان الله علیهم در غالب کتب شرح آن را مرقوم فرموده‌اند و عمده‌ی آن شرک به خدا است و سجده نمودن مصنوعات منحوته و غیر ذلک نه به عنوان اینکه صور و تماثیل رؤسا است بلکه پرستش و سجده کردن غیر خدا به حکم و لا معبود سواه کفر و شرک است خلاصه سابقا بدان اشارت رفت که جناب آقا میرزا ابوالفضل چند جزو از کتاب را به نگارش تواریخ و انشعاب مذاهب مشحون و در صورت بطلان عدم انفاذ و بقاء را در ادیان لازم دانسته و در شعب مذاهب مثل بت پرستان و شعب مذهب اسلام بقاء و نفوذ را مخل به لطف خداوندی ندانسته ولی معلوم نیست این تفکیک از چه راه است و این فرق را مبتنی بر چه اصل فرموده‌اند و حال اینکه هیچ فرقی در بین نیست زیرا که وجوب عدم انفاذ و ابقاء باطل بر خداوند متعال نیست مگر به دلیل لطف و

لطف به اصطلاح حکماء عبارت از امری است که نزدیک سازد مکلف را به عمل آوردن مکلف به و به عبارة اخرى عبارت است از چیزیکه نزدیک سازد مکلف را به طاعت و دور سازد از معصیت به حیثیتی که مؤدی بالجاء نگردد تا آدمی به حسن اختیار زیر بار تکلیف رود و مستحق ثبوت نامتناهی الهیه گردد و آن نمی شود مگر اینکه خداوند فتح باب فهم هدایت از ضلالت فرماید و تسهیل ادراک فرق هدی و ضلال نماید و هیچ فرقی نمی بینیم بین اینکه کسی مدعی تشریح شود و بگوید من از جانب خدا تاسیس این شریعت نموده‌ام یا حضرت محمد بن الحنفیه بالفرض مثلاً بفرماید امامت تفویض به من شده و من مطاع و نافذ القول از جانب خداوند و بر جمیع عباد است اطاعت و انقیاد من و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام با اینکه از جانب حضرت ختمی مرتبت و حضرت امیرالامرء و حسنین منصوص است امام نیست در هر دو مقام بر خداوند متعال لازم است رادعی معین فرماید اعم از اینکه شخص معینی را برای ابطال او فرستد یا فتح باب فهم بطلان فرماید و پرده از روی کار ناراستان بردارد اگر کسی تقصیر در تحصیل علم و شناخت حق و باطل نماید بر خدا ایرادی نیست بلکه می گوئیم هرگاه در آخرالزمان کسی ادعاء شاریعت نماید بعد از حضرت خاتم الانبیا بر فرض محال که خارق عادت هم از او بروز نماید بدیهی البطلان است به نص کتاب مجید و اخبار صحیحهای وارده از سادات دین علیهم السلام و بر خداوند ایرادی نیست که چرا خارق عادت بر ید کاذب جاری فرمودی زیرا که خداوند متعال به نص کتاب و تصریح نبی ثابت النبوة منجزاً به بطلان آن مدعی نبوت حکم فرموده و به حمدالله تعالی این هم برای نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی به اصطلاح خودشان روزی نشد اگر معجزه و خرق عادت به نقطه‌ی اولی عنایت شده بود جای اظهار آن در همان مجلس عمومی تبریز که محضر علما اسلام و مجمع رجال دولت و ازدحام امت بود بود از ظهور ثانی نیز دعوی اعجاز و خرق عادت شنیده نشده و هرگاه به همان کلمات و آیات بیان و تقریرات ایقان استدلال جویند ادعائی است واضح الفساد زیرا که غالب ناس می دانند خارج از قوت و قدرت بشر نیست بلکه اگر کسی مجمل اطلاعی بر مصطلحات قوم و لسان عرب داشته باشد می فهمد که تمام از قانون عربیت بیرون و غلطات آن از حد احصاء افزون است من حیث المعنی هم حکمت و عرفانی از آن فرمایشات استنباط نمی شود که نزد ما نباشد و در کلمات ائمه ابرار علیهم السلام و علماء اخیار دیده نشده باشد و جناب میرزا ابوالفضل [صفحه ۶۲] بهتر از من می دانند که هرگاه بخواهند بیانی از این بهتر و من حیث الفصاحة و البلاغة والمعنی نیکوتر می نگارند اما پیغمبر ما صلی الله علیه و آله قرآن خود را در بحبوحه‌ی نشر فصاحت و بلاغت معجزه‌ی خود قرار داد و بدان تحدی نموده فاتوا بسورة من مثله فرمود و بکلام معجز نظام قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یأتوا بهذا القران لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً تنطق نمود و تمام فصحا و بلغا اظهار عجز نموده مدعی اتیان بمثل نشدند و بعد از یاس هذا سحر مبین گفتند پس معلوم گردید اتیان به مثل آن از قدرت بشر بیرون است و یا اینکه با وجود سهولت از اتیان عاجز شدند و ممنوع گردیدند و علی التقدیرین معجزه است و چون نتوانستند اتیان به مثالن نمایند به بذل جان و مال ناچار گردیدند علاوه محقق گردید که چه بسیار به آیات قرآنیه استشفاء نموده و به واسطه‌ی توسل به آن خلعت شفاء پوشیدند و چه بسیار مرضی که از کاس کؤس حقائق آن زلال صحت نوشیدند و بسا ترسناک که به واسطه‌ی تمسک به آن در مهد امن و امان غنودند و چه بسیار حاجت‌مندان که به سبب تشبث به آن به حوائج و مرام رسیدند بسی از علما لطائف حکمیه از مضامین آن استنباط و بسیار از هالکین و گمراهان از برکت آن به وادی رشد و نجات رسیدند بلکه از اوصیا آن جناب و قباب و قبور ائمه اطیاب چه معجزات و کرامات و خوارق عادات دیده شده که مجال انکار برای احدی از مخالف و مؤالف نیست اولاک موالینا فجنئی بمثلهم بالجمله بر خداوند حکیم عطف مهربان است که به دلیل و برهان حق را از باطل و عالم را از جاهل ممتاز سازد دیگر بر خدا نیست که با ظهور بطلان بر هر نفسی ملکی گمارد و نگذارد احدی پیرامون باطل رود و از جاده‌ی حقیقت تجاوز کند بر او است نصب دلیل و بر عباد است سیر در آن طریق و سیل هرگاه مخلوق به قصور یا تقصیر از جاده‌ی مستقیمه گمراه شوند بر خداوند حرجی نیست گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریا نشینند گرد دیگر معنی نفوذ و بقاء نمی دانم چیست و حال اینکه در بت پرستان و مذاهب باطله نیز همین

نفاذ و بقاء را می بینیم و فرقی بین صاحب تشریح و مذاهب منشعبه هم متصور نیست مجملا امام و نبی باید متصف به اوصاف و اخلاقی باشد که عقول سلیمه حکم به قبح اتصاف آن ننماید بلکه باید متجلی به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و خالی از اطوار رذیله باشد که اگر بر خلاف آن باشد بلاخلاف پیغمبر و امام نخواهد بود باید من المهد الی اللحد معصوم از معاصی و شین باشند ولم یکفر بالله طرفه عین پس هر گاه صاحب صفات مذمومه ادعائی نموده به کلام یا غیر کلام تحدی و بر طبق دعوی خویش هزار معجزه و خرق عادت اظهار نماید چون در خارج عدم قابلیت او مکشوف شده اطاعت او لازم نیست و عقل سلیم را شبهه‌ی عارض نمی شود که بسا باشد پیغمبر باشد و بر خدا هم عدم تمکین و ابطال به رادع لازم نیست همین قدر که به صفت فسق یا کفر او را رسوا فرمود کافی است زیرا که در خارج معلوم است که معجزه‌ی برای تبیین حالات و کمالات باطنیه و صفا طویت و ترقیات مراتب روحانیت است که مردم به اتصاف ظاهریه او به اوصاف حسنه و اخلاق مستحسنه از حقیقت واقعیه‌ی او نیز مطلع شوند و احتمال اینکه شاید این مدعی نبوت دروغ گو و باطن او مطابق ظاهرش نباشد مرفوع گردد از آنجا که عامه‌ی ناس را راهی به باطن نیست لهذا بر جناب رب الارباب که عالم را منوط و مربوط به اسباب فرموده لازم است که سببی سازد و وسیله‌ی انگیزد که مردم به باطن وی نیز راهی برده آگاهی از کماهی کمالات نفسانیه او بهم رسانند و موجب رغبت و میل مردم بدو گردند و یقین کنند که اگر متابعت او نمایند آنان نیز به درجه‌ی کمال لایق خود توانند رسید به این جهت معجزه به او مرحمت می فرماید که زمان تحدی ناس را بر کمالات معنویه او اطلاع پدید آید اما بعد از اینکه مخلوق می دانند او دیو خناس و فاسق و کافر است و قابل مقتدی به بودن نیست دیگر بر خداوند لازم نیست که نگذارد شعبده بیازد یا احدی را بر ابطال شعبده‌اش بگمارد زیرا که اقدام به این ابطال برای اعلام ناس است و نقطه‌ی [صفحه ۶۳] اولی بعد از اینکه ادعاء وحی و نبوت فرمودند برای مسلمین شبهه‌ی در کذب و بطلان دعوی ایشان نماند اگر هزار معجزه هم ابراز می دادند بر خداوند لازم نبود به ظاهر رادعی فرستد و تجدید ابطال فرماید تحصیل حاصل محال است خاصه اینکه جناب مستدل چون به نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم اقرار دارد چاره ندارد و ناگزیر است که به خاتمیت آن حضرت نیز گواهی دهد زیرا که در کتب آسمانی مثل انجیل و توریه هم وعده به ظهور موعودی که خاتم الانبیاء باشد داده‌اند نهایت اینکه امت موسی و عیسی می گویند تاکنون به وجود نیامده و اسلامیان معتقدند که همان پیغمبر موعود محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم است پس بعد از اقرار به نبوت آن جناب به خاتمیت او چنانچه صریح کتاب الله و تصریح خود آن حضرت و ائمه اطهار و عترت است باید بنمایند پس معلوم گردید که ادعاء نبوت برای احدی بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم روا نیست و هر گاه این دو ظهور دعوی امامت و مهدویت دارند آن هم به اعتقاد و تدین بدین حضرت ختمی مرتبت در تحت قانونی نیست زیرا که نبی ثابت النبوة صادق مصدق امامت و ولایت و وصایت را منحصر به دوازده نفر از بزرگواران فرمود که اول آنها حضرت سیدالارواح امیرالامرء ارواحنا فداه و آخر آنها بنص صریح و بیان صحیح حضرت بقیه الله م ح م د بن الحسن العسکری است و باید از صلب طاهر مطهر حضرت عسکری سلام الله علیه باشد و بر دیگری این جامه‌ی افتخار زیننده نیست مگر اینکه از آئین محمدیه خارج و از اصل زیر بار شریعت حضرت ختمی مرتبت نروند و البته جناب مستدل با آن مقام فضل و دانائی و بصیرت این ننگ را بر خود روا نمی دارند که از تبعیت حضرت خیرالبشر خارج شوند و آنچه از کتب سماویه استنباط می شود که ختم نبوت به آن حضرت می شود این است که خقیق که از پیغمبران عظیم الشان است و از تاریخ یوسف بن گوریون معلوم می شود که در وقت تسلط بخت النصر بر بیت المقدس و بعد از او در حیات بوده در نشان سیم خیر پیغمبر معهود را مکرر ساخته و نشان از مکارم آن جناب داده قدری از صفات آن حضرت را بیان می فرماید و عبارت آن این است که الوه متیمان یارد و تا دوش مهزیاران سلاه کسا شامیم هود و تهیا لاتو مالاها ار من تطنک ابد و بشب بمیدو پارال رثیقه لو ایموا یشام بارص مصرقیم فی مفتاح النبوة یعنی مسکن می گیرید آن پیغمبر موعود در بیابان پاران و همیشه خواهد پوشانید آسمان را شرافت او یعنی شرافت و بزرگی او همیشه تا قیامت خواهد بود و احدی دیگر به درجه‌ی او نخواهد رسید و سید و وحی آسمانی

مخصوص او باشد لهذا شریعت او نیز تا ابد باشد و منسوخ گردد و ستایش او پر خواهد کرد زمین را و این اشاره است به غلبه‌ی دین او بر همه ادیان تا اینکه مدح و ثنای او عالم گیر شود و شرافت و بزرگی به اسم پیغمبری دیگر خوانده نشده و این تلویحی است به وعده که رب الارباب به حضرت ختمی ماب فرمود لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و این ستایش همان اظهار کلمه‌ی اشهد ان محمدا رسول الله است که به بانگ بلند در عرض شبانه روزی چندین دفعه در منارها بلند و مذکور می شود و شاید مراد از شرافت آسمانی نقل معراج او باشد والله اعلم و در حرف نون وحی کودک نحر الک مطاولنت قص مطا متعبد قطا و هو اخسف طینا داملطا یعنی روشن کند چون برسد و به نشان قیامت برسد کننده‌ی جنگ باشد و باید از سفال کل بیرون آمده و فقره روشن کند چون برسد حجت بر منکرین نبوت آن حضرت است زیرا که زمین روشن نمی شود مگر به نور هدایت و ضلالت و اضلال تاریکی است نه روشنی و فقره‌ی بعد ظاهر است زیرا که به قیامت رسیدن آن حضرت دلیل خاتم بودن او است و جنگ کردن آن جناب با دشمنان دین مشهور است و فقره‌ی اخیر خبر است به اینکه آن پیغمبر در سلسله‌ی عرب است و اشاره است به آنچه حضرت دانیال در نمایش صنم خبر داده بود و در آنجا به ثبوت پیوست که خسف طین عرب است دیگر عالم عامل و فاضل کامل جذامی [صفحه ۶۴] این دلیل در محضر الشهود فی رد الیهود از کتب آسمانی دلائلی که بالقطع بر ظهور حضرت ختمی ماب و ابدی بودن دین آن جناب تا روز قیامت مدل است در چند موضع بیاناتی می فرماید ما یکی را بیان و باقی را به کتاب مستطاب وا می گذاریم قوله باب اول در ذکر آنچه خداوند عالمیان به حضرت ابراهیم علیه السلام و اولاد آن حضرت و غیره وعده فرموده و اثبات شان و مرتبه حضرت اسمعیل در اول پاراش لخ لخوا از توریة حضرت موسی علیه السلام آیه‌ی مذکور است که ترجمه‌اش این است که فرمود خدا به ابراهیم که بیرون رو از زمین تولدگاه خود به آن زمین که بنمایانم به تو و بگردانم تو را از برای قوم بزرگ و بلند گردانم نام تو را و آفرین کنم آفرین کنندگان تو را و لعنت کنم نفرین کنندگان تو را و آفرین کرده شوند به تو قبیله‌های آن زمین بعد از آن چند آیه‌ی دیگر را ذکر می فرماید که کل زمین مال اولاد آن حضرت باشد تا انقراض عالم

در کتاب ایقان خداوند شهادت شهدا را دلیل حق می داند

اشاره

قال المستدل البهائی چون مسائل سابقه وضوح یافت اکنون از این مسئله سخن می گوئیم که حق جل جلاله در کتاب مستطاب ایقان شهادت شهداء را دلیل حقیقت و برهان صدق و حجت صحت ایمان شمرده و جناب شیخ این دلیل را انکار نموده است و شهادت شهداء را مثبت حقیقت ایشان نشمرده و بذل مال و جان و استقامت در مصائب را بلا اثر دانسته و بعبارة اوضح شهادت فعلی را که لفظ شهید کافل بیان معنی حقیقی او است و نزد اولی الابصار اتم و اکمل جمیع اصناف شهادت است کان لم یکن انگاشته و این عبد در این مقام در معنی تحقیقی شهادت و علو و سمو و رفعت آن سخن نمی گوید و به اقامه‌ی دلیل حلی مقال را بسط نمی دهد چه در صورتی که بیانات رشیکه و عبارات لطیفه کتاب مستطاب ایقان که در فوائد و آثار شهادت حضرت سیدالشهداء علیه طیب التحیة والثناء و کذلک فوائد و آثار دما مسفوکه‌ی سایر شهداء نازل شده است مکابر معاند را کفایت نکند و خاموش ننماید این عبد دیگر چه گوید و چه نگارد لذا از دلیل حلی صرف نظر نموده به اقامه دلیل الزامی می پردازم و خدمت اهل انصاف معروض می دارم که حق جل جلاله در قرآن مجید در سوره‌ی اعراف به این آیه مبارکه بر صدق ادعاء حضرت رسول صلی الله علیه و آله استدلال فرموده است اولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنه ان هو الا نذیر مبین و کیفیت استدلال الهی بر این گونه است که آیا فکر نمی کنند کفار قریش که در حضرت رسول جنون و دیوانه‌گی نیست یعنی انسان عاقل هرگز خود را در معرض خطر نمی اندازد و ادعائی که موجب اضطراب و اعراض و عداوت جمیع خلق عالم است نمی کند پس اینکه آن حضرت با وجود عقل این

همه خطر و مشقت را تحمل نمود و عالمی را حتی اقارب خود را با خود دشمن نمود دلیل صدق او است که از جانب حق جل جلاله مامور است و به تحمل این مشقات فوق الطاقه ناچار و مجبور اکنون از اهل بصارت انصاف می‌طلبم که فرق این استدلال قرآن و استدلالی که در کتاب ایقان است چیست اگر تحمل مشقت بدون شهادت دلیل حقیقت حضرت رسول باشد چرا و به چه وجه و به کدام انصاف تحمل این مشقت با شهادت برهان حقیقت و صدق ادعاء حضرت باب اعظم نگردد آیا اگر جناب شیخ در زمان حضرت رسول بودند عینا همین ایراد را که بذل جان و مال و تحمل صدمات و بلیات دلیل صدق ادعاء نمی‌شود زیرا که اصحاب مذاهب باطله نیز همین را متحمل شده‌اند عینا بر قرآن وارد نمی‌آوردند فاعتبروا یا اولی الابصار

جواب

عرض می‌شود جناب شیخ بذل جان را در مقام استوار نمودن عقیده خود دلیل مستقل من حیث هو برای اثبات مدعای مدعی نمی‌دانند چون دیده و شنیده‌اند و محقق است که چنانچه اهل حق مثل حضرت سیدالشهداء در راه معبود یگانه بذل مال و جان و اسر عیال فرمودند اهل باطل مثل بت پرستان و غیرهم نیز کرده‌اند مگر عساکر معویه قریب به سی هزار نفر یا بیشتر یا کمتر کشته نشدند و در راه معاویه جان فدا نکردند اصحاب جمل با اینکه نمی‌توانستند انکار مراتب حضرت امیرالامرء بنمایند و به اتفاق شیعه و سنی آن روز امر وصایت و ولایت [صفحه ۶۵] و امامت بلامنازع به آن جناب مفوض بود این بازیها درآوردند برخی را کشتند جمعی هم کشته شدند مهار شتر ام المؤمنین عایشه را از دست ندادند بت پرستان هم که شنیدند در زمان حرکت حجری منحوت چه قسم جان فشانی کردند زبیده و اسمعیلیه و غیرهم نیز اگر گفتگوی حادث شود البته جان بازی خواهند نمود الان هم تابعین و فدائیان آقاخان محلاتی جان را فدا می‌سازند در این صورت نمی‌توان جان بازی فقط را دلیل حقیقت شمرد این دنیای دنی بازیها کرده و حق را به باطل مشتبه ساخته صاحبان دراک باید تمیز دهند اگر دلیل حقانیت حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه فقط وقعه‌ی کربلا بود هیچ دلیل نبود حضرت حسن بن علی علیهماالسلام در محاربه‌ی با معویه بذل جان فرمودند و صلح کردند پس العیاذ بالله بر خلاف حق بودند و دعوی باطلی داشتند بلی ترویج دین حق گاهی به جان دادن است چنانچه حضرت سیدالشهداء فرمودند زمانی به شمشیر زدن و قتل الاف والوف از مخلوق چنانچه مولی الموالی ارواحنا له الفداء فرمودند و حضرت بقیه الله عجل الله فرجه نیز خواهد فرمود خلاصه هرگاه نقطه‌ی اولی برای حقیقت خود دلیلی قویم که اعجاز است آورده بودند بذل جان و استقامت هم مؤید صدق دعوی و مقال بود ولی چه فائده خداوند نگذاشت معجزه برید کاذب جاری و تبعه خود را قرین مباهات و افتخاری نماید و مثل جناب ابوالفضائل را ناچار سازد به اینکه کتاب خود را به این گونه تاویلات و تسویلات مشحون سازند و خدای نخواستہ نسبت جهل یا خدعه و تزویر یا فکری و تدبیر به ایشان دهند سنه الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا و استدلال به آیه مبارکه اولم يتفكروا ما بصاحبهم من جنه به طرزی که جناب مستدل بیان فرموده‌اند ما از قرآن مجید استنباط نمی‌نمائیم که خداوند متعال در مقام اثبات امر حضرت خاتم الانبياء صلی الله علیه و آله آیه‌ی مبارکه را نازل فرموده باشد و بفرماید که این مرد مجنون نیست که خود را به این ادعاء در معرض سرزنش و توبیخ خلق واقع سازد بلکه آیه‌ی مبارکه در رد کسانی است که نسبت جنون به آن حضرت دادند هنگامی که بالای کوه صفا تشریف برده و خلق را به سوی خود خواند و از هول محشر اخافه فرمود جمعی گفتند که این داعی مجنون است خداوند در مقام رد آنها فرمود ما بصاحبهم من جنه ان هو الا نذیر مبین اگر از انصاف نگذریم حالا دیگر غرض جناب مستدل پر مکشوف و به عناد و لجاج موصوفند حب الشی یعنی و یصم کاش شرف خدمت ایشان روزی می‌شد و معلوم می‌گردید که به این فرمایشات معتقدند یا مقصدی در بین است حفظنا الله من شرور انفسنا و هداانا و ایاکم سواء الصراط والله اعلم بالصواب

استدلال به اینکه دشمنی علمای اسلام با این فرقه به ضرر اسلام است

اشاره

قال المستدل البهائی و از عجائب حالات رؤسای اسلام در این سنوات این است که آتش شبهه‌ی نیفروختند جز اینکه دخان مظمش اول افق منیر اسلام را تاریک کرد و سهم ایرادی نینداختند الا اینکه پیش از مقصد صدور ائمه هدی را هدف ساخت و گلوله‌ی از مدافع مدافعت صادر نمودند الا اینکه نخست رکنی از ارکان اسلام را منهدم داشت و نیز در اصحاب عاشر انجیل متی نظر فرما که حضرت عیسی علیه‌السلام به تلامیذ خود که برای تبشیر و دعوت یهود می فرستاد می فرماید ها انا ارسلكم کغنم فی وسط ذئاب فکونوا حکماء کالحيات و بسطاء کالحمام و لکن احذروا من الناس فانهم سیسلمونکم الی مجالس و فی مجامعهم یجلدونکم و تساقون امام ولاء و ملوک من اجلی شهادة لهم و للامم یعنی اینک من شما را مانند اغنام به میان گرگان می فرستم پس چون حیات دانشمند و مانند کبوتران بی‌خدا باشند و لکن حذر کنید از مردم زیرا که شما را به مجالس خود خواهند کشید و در مجامع خود شما را تازیانه خواهند زد و به جهت اسم من شما را نزد امراء و ملوک خواهند برد تا شهادت باشد برای ایشان و برای سایر امتها اکنون ملاحظه فرمائید که حضرت عیسی علیه‌السلام تازیانه زدن و به مجالس کشیدن و حبس و زجر اصحاب خود را شاهد حقیقت ایشان و دلیل صدق [صفحه ۶۶] دین ایشان مقرر داشته است پس چگونه حبس و قتل و حرق و اسیر نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی عز اسمهما و چندین هزار نفس از اهل ایمان دلیل حقیقت ایشان نباشد و شاهد صدق قولشان نگردد و شخص هر قدر فاقد البصیره باشد و نتواند معنی شهادت را بفهمد و آثار باهره دماء مسفوکه‌ی فی سبیل الله را ادراک کند این مقدار را می تواند تمیز دهد که کشته شدن غیر مؤمن مانند زرع بذر فاسد است که ابدًا موجب انبات نگردد و اثری بر آن مترتب نشود و لیکن شهادت اهل ایمان و بذل مال و جان فی سبیل الرحمن مانند زرع بذر طیب است که موجب انبات سبع سنابل فی کل سنبله مأه حبه گردد و سبب ازدیاد نفوس و غلبه‌ی کلمه‌ی الهیه شود مثلاً- اگر ده نفس و صد نفس بل اگر صد هزار نفس از وثیان در زیر چرخ آهنین و یا از مسلمین در تیغ زنی و دسته گردانی جانهای خود را فدا کنند ابدًا احدی داخل دین ایشان نگردد و هرگز بر عدد ایشان نیفزاید بل باعث فقدان آن مقدار از نفوس شود و از هیات جامعه بکاهد بخلاف اهل ایمان که از شهادت یک نفس نفوس کثیره انتباه یابند و بر عدد ارباب ایمان و ایقان بیفزاید والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم

جواب

عرض می شود تا اینجا تحقیقات جناب میرزا ابوالفضل است اولًا باید میانه‌ی بذر طیب و بذر فاسد فرق گذارد و شجره طیبه را از شجره‌ی خبیثه تمیز داد اسلامیان می گویند شجره طیبه تابعین حضرت خاتم الانبیا و عترت طاهره‌اند و غیر از ایشان شجره خبیثه و بذر فاسد بهائیان هم البته خواهند گفت مائیم بذر طیب و شجره طیبه و تحقیق این مطلب باید به ادله قاطعه و براهین ساطعه بشود اهالی اسلام متمسک به آیات قرآنی و کتب سماویه و اخبار متضافره متکاثره از ائمه طاهره هستند که نبوت بوجود مبارک حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ختم شد و وصایت و ولایت به وجود حضرت م ح م د بن الحسن ارواحنا فداه در قرآن مجید است و لکن رسول الله و خاتم النبیین و در اخبار نبویه است در مواضع عدیده یا علی انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی از ائمه هداة رسیده است به محمد صلی الله علیه و آله ختم النبوة و به ابن الحسن لیختم الوصایة در کتب سماویه هم نقل شد که به خاتمیت آن جناب تصریح شده است حالا بهائیان بفرمایند به چه دلیل خود را شجره طیبه می دانند اگر در کتاب مجید نصی دارند بفرمایند از اخبار ائمه طاهرین تصریحی به این دو ظهور شده است بفرمایند ولی نه اینکه تمام فرمایشات از روی تاویل باشد و ظهور الفاظ ابدًا مناط اعتبار نباشد خرق عادتی فرموده‌اند مدلل دارند و هرگاه هیچ یک از اینها نیست و خوش وقتند

که بفرمایند مائیم بذر طیب و شجره طیبه به همان خیال بگذرانند

استدلال به آیات قرآن برای اثبات ادعای خودش

اشاره

قال المستدل البهائی خطاباً للشیخ یا شیخ بطلان فرق اسمعیلیه یا کیسانیه یا زیدیه از جهت اسمعیلی بودن یا زیدی بودن و کیسانی بودن نیست بل سببش صرف تفرق و اختلاف و تشیع است که به حکم کریمه‌ی ان الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا لست منهم فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما كانوا یعملون و آیه‌ی مبارکه‌ی سوره روم و لا تكونوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا کل حزب بما لدیهم فرحون از حقیقت جامعه بی‌بهره شدند و در صف احزاب و فرق که حق جل جلاله از آن نهی صریح فرمود داخل گشتند و در این حکم جمیع فرق اسلامیة اعم از اینکه سنی باشد یا شیعی یا اسمعیلی و زیدی و غیرهم کل شریکند و در صفوف فرق مختلفه داخل این است که ما اهل بهاء جمیع فرق اسلامیة را بهر اسمی که مسمی باشد همین قدر که به وحدانیت خداوند و نبوت حضرت خاتم الانبیا مدعن بودند و به احکام قرآن عامل با ظهور نقطه‌ی اولی که ظهور قائم آل محمد است جمیع آنها را در تحت کلمه‌ی اسلام داخل می‌دانیم و نجات و عدم نجات هر فردی از افراد فرق مذکوره را موقوف و منوط به اراده حق جل جلاله می‌شناسیم

جواب

عرض می‌شود از این فرمایشات جناب مستدل شبهه‌ی حاصل شد که حساب مشار الیه در سلک کدام یک از [صفحه ۶۷] از طوائف شیعه منسلک گشتند از اینکه در بسیاری از مواضع در مقام استدلال بحدیث حضرت جعفر بن محمد الصادق و حضرت کاظم علیهما السلام و حضرت رضا سلام الله علیهم اجمعین متمسک می‌شوند معلوم می‌شود تا حضرت عسکری با ما شریکند در این صورت چگونه بر ایشان معلوم نیست که رؤسا مذهب اسمعیلیه و کیسانیه و زیدیه ناجی هستند یا هالک و حال اینکه معصوم می‌فرماید من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة پس هرگاه کسی امام زمان خود را انکار بلکه خودش را از جانب خدا امام و لازم الاطاعة داند البته به عقیده‌ی طائفه محمدیه صلی الله علیه و آله هالک و از اهل نار است بلکه صریح قرآن است که در عداد مشرکین منسلک و مندرج و محسوبند قوله تعالی و لا- تكونوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا از جناب مستدل سؤال می‌کنم که هرگاه در زمان حضرت سیدالسادین سلام الله علیه حاضر بودند و آن جناب می‌فرمودند عموی من محمد بن الحنفیه خود را امام می‌داند و لازم الاطاعة می‌خواند اگر ادعاء آن جناب مسلم باشد و حال اینکه من از جانب جد بزرگوار و حضرت امیرالامرء و عمومی نامدار و پدر عالی‌مقدار به امامت منصوص و به این منصب جلیل مخصوص آیا جناب مستدل عرض نمی‌کردند محمد بن الحنفیه کاذب و هالکند و تبعه ایشان در عداد من مات و لم یعرف امام زمانه و اینکه جناب مستدل فرموده‌اند مدعی کاذب کسی است که خود بدون اذن الله ادعای مستقل نماید و دعوی نزول وحی آسمانی کند و شریعت مستقلة ابداع و تشریح فرماید متفرع بر چه اصل و مبتنی بر چه قانون است که مدعی کاذب این است و بس و هر که علی بن الحسین را امام نداند و خود را وصی و جانشین پدر بزرگوار و برادر نامدار خواند و امت را امر به تبعیت خود نماید مدعی کاذب نیست آیا عقل حاکم به این مطلب است و مفرق بین دو ادعاء که آن یک کاذب است و این یک غیر کاذب یا آیه‌ی از قرآن مجید بدان مدل یا اخبار صادره‌ی از معادن علوم فارق محق و مبطل بر حق و باطل ما اسلامیان هر دو را کاذب و هالک و مغوی و مهلک می‌دانیم و فرقی بین آنها نمی‌گذاریم اگر به نظر جناب ابوالفضائل فرقی است به ادله و برهان مدلل و فرمایش خود را تصحیح و مسجل

فرمایند به تقریری که بفهمیم نه اینکه قرآن را برای شریف خود تفسیر و آیه‌ی مبارکه را که در حق یهود زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل گردیده به امور آینده و اشخاص غیر موجوده تاویل نمایند در زمان حضرت ختمی مرتبت نه اسمعیلی بود نه زیدی نه سنی نه شیعی و از سیاق آیه معلوم است که از اخبار آتیه و درجات فرق شیعه خبر نمی دهد و لست منهم فی شیء در حق آنها نمی فرماید بلکه آیه شریفه درباره‌ی امت یهود و نصاری و فرق مختلفه‌ی از آنها نزول یافت و بر حسب تفسیر مفسرین معنی آیه مبارکه این است ان الذین فرقوا دینهم ای بددوه فامنوا ببعض و کفروا ببعض و افترقوا فیه قال علیه السلام افترت الیهود علی احدی و سبعین فرقه کلهای فی الهاویة الا واحده و افترت النصاری علی ثنتین و سبعین فرقه کلهای فی الهاویة الا واحده لست منهم فی شیء ای من عقابهم او انت بری منهم انما امرهم الی الله ای یتولی جزاءهم ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون ای بالعقاب والمجازاة بر فرض که مقصود از آیه فرق شیعه آینده هم باشد مقصود این است که ای پیغمبر تو مأمور به عقاب و مجازاة آنها نیستی و در مقام تهدید می فرماید ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون یعنی تولى جزاء و عقاب آنها با خداوند است و در قیامت آنها را باشد عذاب و عقاب معاقب و مغتاب خواهد فرمود نه اینکه مراد از انما امرهم الی الله این است که چون آنها در تحت کلمه‌ی جامعه هستند نجات و عدم نجات آنها معلوم نیست و منوط به اراده‌ی حق تعالی است که فعلا عالم به آن نیستیم بلکه معین است که آنها معاقب و اهل نارند چنانچه از تهدید مفهوم از آیه مبارکه ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون مستفاد است و اما آیه شریفه و اقیموا الصلوة و لا تکنونوا من المشرکین معنی آن این است که نباشید از شرک آرندگان و نهی از شرک بعد از امر به اقامه نماز دال است بر اینکه عبادت بدون اخلاص در توحید منتج ثواب نیست خلاصه [صفحه ۶۸] معنی این است که نباشید از شرک آرندگان به ترک نماز متعمدا چنانکه در تفسیر از شیخ محمد اسلم طوسی ره نقل شده که حدیثی به من رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر چه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدا اگر موافق است قبول نمائید من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم با آیتی از قرآن موافقت دهم سی سال تأمل کردم تا این آیه را یافتم که و اقیموا الصلوة و لا تکنونوا من المشرکین و اجماع اهل بیت بر این است که ترک صلوة متعمدا و مستحلا موجب کفر است نه به اعتقاد حرمت و کانوا شیعا یعنی کشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشتند یکی بت پرستید دیگری ملک یکی ستاره و یا یهود و نصاری که هر یک چند فرقه شدند یا خوارج در این صورت جناب مستدل می فرماید نمی دانم آنها معاقبند یا ناجی یا اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند ناجی از این فرق آن است که متابعت امیرمؤمنان علیه السلام نمایند اگر حضرت محمد بن الحنفیه ادعا امامت نمود و حال اینکه نزد ما معلوم نیست بلکه عدم آن معین است به این معنی که بعد از شهادت حجرالاسود دیگر صرف تبعیت داشتند و از فرمایش پدر بزرگوار و حسنین که نص بر امامت حضرت علی بن الحسین علیهم السلام فرمودند تخلف ننمود مسلمانان و از اهل نار خواهند بود خلاصه بعد از این بیانات شرحی جناب شیخ را توییح و سرزنش نموده نسبت می دهد که آن جناب قتل و اسر و جان بازی را دلیل بر بطلان شمرده‌اند و این تهمتی است بر جناب شیخ و خاندان ایشان جناب شیخ کجا قتل و جان بازی را دلیل بطلان شمرده‌اند نهایت این اعمال را فقط دلیل حقیقت ندانسته‌اند چنانچه از بت پرستان و مذاهب باطله نیز دیده شده و مسلما بر باطلند خلاصه اینکه قتل و اسر و جان بازی را مستقلا دلیل حقیقت ندانسته‌اند نه اینکه دلیل بطلان گرفته‌اند هر چند این عبد رساله‌ی مطبوعه‌ی جناب شیخ را ملاحظه و زیارت ننموده ولی عبارات منقوله از جناب معظم بیش از این دلالت ندارد علاوه جناب میرزا ابوالفضل به اعتراف خودشان نجات و هلاک فرق مختلفه را منوط به اراده‌ی حق جل علا فرموده معلوم می شود نزد ایشان امتیازی برای این فرق نیست در این صورت به این درج اضرار بر حقیقت مذهب بهائیان لازم نیست لهم دینهم و لنا دیننا

استدلال به اینکه اصحاب حضرت قائم دچار امتحان و بلاء می شوند

جناب آقا میرزا ابوالفضل فرموده‌اند در احادیث وارد است که اصحاب قائم ارواحنا فداه ذلیل کردند و اتباع آن جناب به قتل و حرق و انواع ظلم مبتلا خواهند گردید تا آخر آنچه بیان فرموده‌اند

جواب

عرض می شود که سابقا بدان اشارت رفت که جناب مستدل فرق میان اصحاب زمان ظهور با اصحاب و مؤمنین و منتظرین زمان غیبت کبری نگذارده‌اند و بر جناب معظم شبهه شده است و گمان فرموده‌اند آن احادیث در حق اصحاب زمان ظهور حجه الله علیه السلام وارد گردیده و ما سابقا در حدیث حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام عرض کردیم که این عبارات از اتمه و صایای حضرت عسکری است به پسر خود حضرت بقیه الله که آن حضرت را اولاً به صبر و سکون و ذلت و مسکنت مؤمنین و منتظرین زمان غیبت کبری خبر می دهد و بعد از آن جناب را بشارت می فرماید که گویا می بینم در حطیم و زمزم خلایق با تو مبیعت و احکام و اوامر ترا متابعت می نمایند و اخبار کثیره متضافره در دست است که حضرت حجه الله و بقیه الله با شمشیر و غلب ظاهریه و باطنیه ظهور و عالم را به ظاهر و باطن پر از عدل و داد می فرماید بعد از اینکه مملو از ظلم و جور شده است و اینکه هنگام ارتفاع لواء حضرت حجت علیه السلام اهل شرق و غرب آن بزرگوار را لعنت می نمایند سبب آن معلوم است و از تمه حدیث بالصراحة مستفاد است که چون خلایق در زمان غیبت از بنی هاشم به انواع مشقتها مبتلا می شوند بدوا سب و لعن خواهند نمود تا امر آن حضرت ظاهر و آشکار و در تحت کلمه‌ی جامعه در آیند لیظهره علی الدین کله

استدلال به آیه (له باب باطنه فيه الرحمة)

اشاره

قال المستدل البهائي بلی یا سیدی الشیخ حق جل جلاله فرموده [صفحه ۶۹] است له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب آنچه را شما از قتل و سبی و طرد و تفرقه و ذلت و عذاب می بینید ما آن را عین رحمت و نعمت و سعادت و هدایت می دانیم و سبب نفوذ امر الله در دنیا و بلوغ با نفس الرغائب در عقبی می شمیریم و لکن این مقام را جز بصائر نیره نبیند و این حقائق را متوهم مکفوف البصر ادراک ننماید تا آخر آنچه در این مسأله مرقوم و دلیل حقیقت خود می شمردند

جواب

عرض می نماید به کتب تفاسیر و اخبار مراجعه فرمائید و مورد نزول آیه‌ی مبارکه را مشاهده نمائید بعد از آن به این تاویلات سخیفه تمسک جوئید به آیه شریفه در بیان حالت مؤمنین و منافقین در روز قیامت است که مومنین وقتی که داخل بهشت می شوند منافقین می گویند انظرونا نقتبس من نور کم یعنی تامل کنید تا کسب نور از شما کنیم جواب می دهند ارجعوا وراء کم فالتمسوا نورا یعنی باز گردید و بجوئید روشنی را در آنجا به تحصیل سبب که ایمان است زیرا که در محشر کسب نور نمی توان نمود و باید از دنیا با خود آورد یا رجوع به موقف نمائید که این نور از آنجا بما داده‌اند تا خائب و خاسر باز گردید و از ما دور شوید که شما را از این نور نصیبی نخواهد بود مؤمنان این کلام را بر وجه عیب و اقاط به ایشان گویند زیرا که دانسته‌اند در پس ایشان نوری نیست و منافقان فهم این معنی نکرده به تصور اینکه در عقب ایشان است روی باز پس کنند فضررب بینهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب پس ملائکه بحکم خداوند دیواری بین منافقین و مؤمنین می کشند که از برای او بابی است که مؤمنان در آن در آیند و داخل آن که مؤمنان در آن باشند فيه الرحمة و ظاهره یعنی خارج آن که منافقین باشند من قبله العذاب یعنی از نزد آن

عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است و منافقان چون بازنگردند و نوری نبینند باز متوجه مؤمنین شوند دیواری بینند میانه‌ی خود و ایشان حاجز شده از بیرون در نگاه کنند مؤمنان را ببینند که خرامان و نازان متوجه ریاض جنان گردند این است آنچه از تفاسیر معتبره و اخبار صادره‌ی از ائمه اطهار استنباط می شود در این صورت چگونه برای ایشان دلیل می شود

استدلال به اینکه اهل بهاء همه صادق هستند

اشاره

قال المستدل البهائی جناب شیخ غالباً از مناظر خود به مزور منافق تعبیر فرموده و این عبد متحیر و متفکر که آیا جناب مناظر چه حیلۀ بکار شیخ غیر مزور برده که او را از منهج قویم ادب بیرون برده و به نوشتن هذر و هذیان مجبور کرده است چه اهل بهاء نزد کافه ملل به صداقت موصوف و در جمیع بلاد به نزاهت معروفند و در اثبات دعوی این نکته کافی است که در دوائر حکومت و مجالس قضاوت شهادت این قوم را خلافاً لسائر الاقوام بدون قسم مقبول می دارند و این دلیل است بر اینکه ایشان را در قول متهم نمی شمارند تا اینکه در صفحه‌ی هجدهم و نوزدهم رسالهی مطبوعه جناب شیخ به این سر مکتون بر خوردم و بر موجب این شکوه و شکایت بل افتراء و تهمت مطلع گشتم و اجمال آن این است که چون در کتاب مستطاب ایقان در معنی غلبه و نصرت نازل شده است که مقصود از غلبه نفوذ کلمه‌ی الله و غلبه‌ی امر الله است و احاطه‌ی روحانیه و سلطنت دینیه که همواره از خصائص انبیاء و مرسلین و مظاهر امر حضرت رب العالمین بوده نه غلبه‌ی ظاهره و سلطنت دنیویه و تغلبات ملکیه و در اثبات این معنی به مظلومیت سیدالشهداء و شهادت آن حضرت استشهاد فرموده که با اینکه آن حضرت از اعظم جنود الهیه محسوب بود و به حکم آیه‌ی کریمه‌ی ان جندنا لهم الغنائم و نصرت موعود مع ذلک در غایت مظلومیت رتبه‌ی شهادت یافت و لکن نزد اهل بصیرت این مظلومیت مثبت سلطنت حقیقیه الهیه گشت و این شهادت موجب اثبات کلمه‌ی الله و ثبوت و رسوخ قوت دین الله در عالم شد و معنی غلبه‌ی امر الله که مقصود حقیقی الهی است واضح و هویدا گشت و جناب شیخ در رسالهی اولی چنانکه عیناً عبارت ایشان را نقل نمودیم جواب گفته‌اند که کشته شدن دلیل حقیقت نمی شود و بذل مال و جان و صبر و استقامت در بلایا برهان صدق ادعا نمی گردد زیرا که اتباع معویه و یزید نیز جمعی کشته شدند و در اثبات خود بذل مال و جان نمودند و کذلک و ثنیان و هم اصحاب مذاهب باطله در [صفحه ۷۰] سبیل مقاصد خود بذل مال و جان می نمایند و از هیچ گونه فداکاری مضایقه نمی کنند و لهذا نمی توان گفت که این گونه مطالب دلیل حقیقت است بل حقیقت را دلیلی ظاهر و برهانی قاهر لازم است و خلاصه‌ی القول اینکه جناب مستدل بیاناتی فرموده بر جناب شیخ ایراد فرموده‌اند که چرا قتل و اسر دلیل مستقل برای مطلب ندانسته‌اند

جواب

عرض می نماید خداوند قادر علیم را به شهادت گواه می گیریم که در ولایت ما این مطلب بر خلاف دعوی جناب ابوالفضائل تحقق دارد و مقامات صداقت و امانت بهائیان این خطه به طوری که جناب مستدل بیان فرموده‌اند غیر محقق است مگر اینکه اشخاصی که به این مذهب گرویده و در زمره‌ی آنها خود را مسلک نموده بر خلاف معتقد حقیقی اطهار تدین به این دین و آئین نمایند و امان آنها قطع نظر از اینکه به واسطه‌ی انتساب به آن طائفه در انظار علما اسلام غیر مقبول القولند ابداً در وقایع صادق و مصدق نیستند بر وضع و سبک سائر ولایات و بلاد که کاملاً اطلاع نداریم اما عبارتی را که به جناب شیخ نسبت داده‌اند و آن این است که نمی توانیم بگوئیم جان فشانی حضرت سیدالشهداء در راه خدا بوده هرگاه به عینها عبارت جناب شیخ است بسیار بسیار عبارتی بیجا فرموده‌اند اگرچه در مقام مجادله و در قبال استدلالات بهائیان بوده باشد ولی عبارتی که خود میرزا ابوالفضل از جناب

شیخ الاسلام نقل نموده‌اند بیش از این نیست که جان فشانی دلیل مستقل بر حقانیت نیست زیرا که از متدینین به ادیان باطله نیز به ظهور رسیده است نه اینکه جناب شیخ فرموده باشند جان فشانی حضرت سیدالشهداء در راه خدا نبوده سبحانک هذا بهتان عظیم بلکه ما طائفه‌ی اسلامیان بعد از اینکه عصمت و طهارت عترت رسالت و حضرت سیدالشهداء را در خارج کالشمس فی رابعه النهار محقق می‌دانیم و در کتب سماویه و اخبار حضرت سیدالبشر علیه افضل الثناء والتحیة و حضرت امیرالامرۃ ذکر مظلومیت آن حضرت شده که چنین و چنان در نینوا خواهند نمود و جان را فدای معبود جانان حقیقی فرموده اولاد امجاد حتی طفل رضیعا قربان و به اسرعیال محض رضا قادر متعال رضا خواهد گردید یقین داریم که سوای رضای خدا مقصودی جز شفاعت امت جد بزرگوارش منظوری نبوده و هرگز تفوه به این مطلب نمی‌نمائیم که نمی‌توانیم بگوئیم این جان بازی در راه خدا بوده بلی می‌گوئیم هرگاه امامت و عصمت آن حضرت محقق و اخبار و آثار بر طبق این جان بازی در راه معبود یگانه گواه نبود به این جان بازی فقط نمی‌توانستیم بر حقیقت آن جناب گواهی دهیم بلی نظر به تسلیم امامت و عصمت اولیاء الله البتة افعالشان حجت و اقوالشان سند است نه گامی بی‌رضای خدا برمی‌دارند نه دستی بی‌اذن محبوب می‌گشایند هر گاه حضرت سیدالشهداء در وقعه‌ی طف و نینوا شمشیر کشیده و تمام لشکر و عسکر ابن‌زیاد را کشته بودند و دیاری از آنها را باقی نگذاشته بودند با این جان فشانی خود و اصحاب و اولاد امجاد و اسرا اهل و عیال در عقیده راسخه ما هیچ تفاوت نداشت کشتن و کشته گشتن در راه حق علی السواء است هر چه زمان اقتضاء کند و هر گاه مظلومیت و کشته شدن فقط دلیل حقیقت بود اگر معاندی با ما بگوید چرا امام و پیشوای شما در ارض کربلا بیست هزار یا سی هزار یا بیشتر از لشکر ابن‌زیاد را کشتند چه جواب داریم شاید این ایراد بر تابعین نقطه‌ی اولی هم وارد آید که چرا در نیریز و زنجان بایان خانه مسلمانان را آتش زدند و جمعی را مقتول و باهالی شیخون زده اطفال شیر خواره را سوزانیدند خوب بود با دست بسته خود را برای قتل آماده و منتظر نشسته باشند و خونی نریزند و قتل و نهب را که همواره مطلوب مظاهر امر الله و پیروان ایشان است شعار سازند

استدلال به آیه شریفه قرآن (یا ایها الذین هادوا ان زعمتم)

اشاره

قال المستدل البهائی هر گاه کشته شدن را دلیل حقیقت ندانیم چنانچه جناب شیخ فرموده‌اند اعتراض بر آیه مبارکه یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموتان کنتم صادقین خواهد [صفحه ۷۱] بود و حاصل استدلال آن است که حق جل جلاله فرمود بگو ای محمد به قوم یهود اگر گمان کرده‌اید که شمائید اولیاء الهی سوای سائر ناس پس تمنای موت کنید اگر راست می‌گوئید و این معلوم است که مقصود خداوند تبارک و تعالی این است که میزان معرفت اولیاء الهی از غیر ایشان تفضیل موت است فی سبیل الله بر بقاء و ترک دین چنانکه از اولیاء الهی در اوان ظهورات کلیه مثل ظهور حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام مشاهده گشته اکنون از اهل انصاف سؤال می‌نمائیم که اینکه جناب شیخ نوشته‌اند که بذل جان و مال دلیل حقیقت نمی‌شود آیا اعتراض بر همین آیه‌ی مبارکه هست یا نیست بلی مقصود جناب شیخ اعتراض بر کتاب مستطاب ایقان بود و لیکن من سوء الحظ عینا اعتراض ایشان بر حضرت سیدالشهداء و بر قرآن و بر انجیل هم وارد گشت زیرا که سابقا عرض شد که محققین از علماء اسلام شهادت و مظلومیت سیدالشهداء را مثبت حقیقت آن حضرت و بطلان یزید و امویہ دانسته‌اند و در قرآن مجید هم ملاحظه فرمودید که طلب موت را فارق بین الحق والباطل مقرر داشته و در انجیل شریف هم دیدید که حضرت عیسی علیه السلام که حبس و زبر و مظلومیت اصحاب خود را شاهد بر حقیقت ایشان قرار داده‌اند تا آخر

جواب

عرض می شود که اگر از اهل انصاف سؤال شود ابتدا اعتراضی بر آیه مبارکه وارد نیست و تفسیر آیه شریفه این است والله اعلم که یهود می گفتند ما از اولیائیم و این مطلب واضح است که اولیاء و دوستان خدا در آخرت تنعیم جاودانی می رسند و در دنیا به عوائق مبتلا و در این زندان خاکدان محبوسند خداوند می فرماید اگر شما یقین دارید که از اولیاء هستید طلب مرگ که مقدمه وصول به نعم اخرویه است نمائید تا فوری به نعمت جاوید نائل شوید و در این دنیا که محل عوائق است نمائید اما چون می دانید که چها کردند از تحریف توریه و تغییر نعت و صفت سید انبیاء و غیر آن از کفر و معاصی و یقین می دانید که بعد از مرگ به جزای این افعال قبیحه معذب خواهید شد تمنای مرگ ندارید و هرگز تمنا نمی کنید چه می دانید که مادام که در این دنیا هستید عقاب کذائی به شما نمی رسد و زمان رسیدن مرگ فوری وارد نار و مورد مؤاخذه ملک قهار خواهید گردید در روایت رسیده است که رسول اکرم سلام الله علیه یهودان را گفت به حق خدائی که نفس من به ید او است که هیچ یک از شما تمنای مرگ نمی کند الا اینکه فوری مرگ بر او واقع می شود و ایشان تمنای مرگ نکردند پس اگر در صدق نبوت آن حضرت بر یقین نبودند تمنای مرگ می کردند و لیکن می دانستند که اگر تمنا کنند در ساعت می میرند و به عذاب ابدی الهی مبتلا می شوند به این واسطه هیچ کدام جرأت نداشتند این تمنا نمایند و در حقیقت خداوند آیه مبارکه را از معجزات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد و خبر داد که هرگز تمنای مرگ نکنند قوله تعالی و لن یتمنوه به واسطه معرفت آنها به صدق آن حضرت و کذب خودشان پس معلوم شد اعتراضی بر فرمایش جناب شیخ وارد نیست و از بیانات جناب شیخ ایراد و اعتراض بر آیه مبارکه وارد نمی آید به اینکه هر کس تمنای مرگ یا قتل نماید بر حق است

استدلال به روایتی از کتاب شریف بحار الانوار

اشاره

قال المستدل البهائی و بحمد الله تعالی معنی آیه مبارکه واضح گردید و نیز از جمله احادیثی که شایسته است اهل اسلام قدری در آن تامل فرمایند این حدیث شریف است که مرحوم مجلسی در باب علامات از مجلد غیبت بحار می فرماید عن جابر بن عبد الله الانصاری قال حججت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حجة الوداع فلما قضی النبی صلی الله علیه و السلم ما افترض علیه من الحجج اتی مودعا الكعبة فلزم حلقة الباب و نادى برقع صوته ایها الناس فاجتمع اهل المسجد و اهل السوق فقال اسمعوا فانی قائل ما هو بعدی کائن فیبلغ شاهدکم غائبکم ثم بکی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی بکی لبکائه الناس فلما سکت من بکائه قال اعلموا رحمکم الله ان مثلکم فی هذا الیوم کمثل ورق لا شوک فیہ الی اربع و مائة سنة ثم یأتی من بعد ذلک شوک و ورق الی ماتى سنة ثم یاتی من بعد ذلک شوک لا ورق فیہ [صفحه ۷۲] حتی لا یری فیہ الا- سلطان جائر او غنی بخیل او عالم راغب فی المال او فقیر کذاب او شیخ فاجر او صبی و قح او امرأة رعناء ثم بکی رسول الله صلی الله علیه و آله فقام الیه سلمان الفارسی و قال یا رسول الله اخبرنا متى یكون ذلک فقال یا سلمان اذا قلت علماؤکم و ذهب قراؤکم و قطعتم زکواتکم و اظهرتم منکراتکم و علت اصواتکم فی مساجدکم و جعلتم الدنیا فوق رؤسکم و العلم تحت اقدامکم و الکذب حدیثکم و الغیبة فاکهتکم و الحرام غنیمتکم و لا یرحم کبیرکم صغیرکم و لا یوقر صغیرکم کبیرکم فعند ذلک تنزل اللغه علیکم و یجعل باسکم بینکم و بقی الدین بینکم لفظا بالستتکم فاذا او تیتیم هذه الخصال توقعوا الريح الحمراء او مسخا او قذفا بالحجارة و تصدیق ذلک فی کتاب الله قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یدیق بعضکم بأس بعض انظر کیف نصراف الایات لعلمهم یفقهون و منها رفع [الاسافل] تا آخر حدیث که در کتاب مشارق الانوار نقل نموده اند

جواب

عرض می نماید که بر وجه دلالت این دو حدیث بر مقصود جناب مستدل و اثبات مطلبی برای ظهور نقطه‌ی اولی یا جمال ابھی مستحضر گردید هر قدر تفکر و تدبر کردیم بعقل قاصر و فهم ناقص ما مطلبی دستگیر نشد شاید ادراک این عبد به این مقاصد عالیہ نرسد لذا از خود جناب مستدل مسألت می نماید که وجه استدلال را مشروحا بیان فرماید که کاملاً مستفیض گردیم در کتاب مستطاب خود ابدًا به شرح استدلال خود را آشنا فرموده‌اند بلی محتمل است نظر جناب معظم باین مطلب باشد که قبل از ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله پاره‌ی حوادث از اندراس احکام و تعطیل رسوم شرع حضرت خیر الانام روی خواهد داد ما نیز بدان قائلیم و ظهور حجت الله را منوط و مربوط به حوادث مسطوره در کتب اخبار می دانیم که اغلبی از آن به ظهور رسیده است.

استدلال به ایمان آوردن جمعی از یهود و اقوام دیگر

اشاره

نیز جناب مستدل مرقوم فرموده‌اند جمعی از یهود و زردشتیه ایمان به باب و بهاء آورده‌اند

جواب

تاکنون معلوم نشده از چه قبیل اشخاصند حقیقت دارد یا نه بر فرض تحقق عرض می کنم که از یکی از رؤسا و بزرگان طائفه زردشتیه که با این عبد رابطه‌ی داد و ستد و معامله داشت سؤال کردم که افواها می شنوم از طائفه زردشتیه جماعتی به این سلسله گرویده‌اند جواب داد که از روی حقیقت کسی ایمان نیاورده است نظر به اینکه یهود و زردشتیه در شریعت مطهره‌ی نبویه ذلیل و خوار و خفیف و بی اعتبارند و اسلام و اسلامیان بر آنها مسلط و قاهرند و در مجالس و محافل عظام و رؤسا اذن جلوس ندارند و با آنها مس با رطوبت نمی نمایند و دین باب و بهاء دین آزادی و همه لا ابالی کل طوائف را طاهر و مطهر و مجموع را در تحت کلمه جامعه خداپرستی می دانند هر که خواهد گویا هر که خواهد کو برو البته بملاقات و حضور در مجلس آنها ارب هستند اما در واقع به همان تهود و مجوسی بودن برقرارند و دلیل بر این مطلب این است که تغییر لباس نمی دهند و احکام مذهب خود را در نکاح و مواریث مجری و نافذ می شمارند نه اینکه در عقاید خودشان فتوری پدید آمده باشد و ظاهر این است که صادق بود بر فرض که چهار نفر از دونان به این آئین و دین و ایمان آورده باشند چه وقعی در انظار اولی الابصار دارد این همج رعاع چه وقع و شانی دارند که عمل آنها حجت و سند باشد

ذکر کلام شیخ الاسلام در مورد خاتمیت و استدلال مستدل بهائی

اشاره

فاضل بهائی نوشته‌اند که جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته‌اند اکنون بیائیم به ادعاء جناب بهاء اگر بالفرض مقام و ادعاء آن جناب نبوت باشد جای شبهه نیست که بر کل ملت اسلام مخالف افتاده است زیرا که نزد جمیع ملت اسلام نبوت ختم است یعنی دینی که ناسخ این دین باشد از جانب خدا نازل نخواهد شد بلی اگرچه صاحب کتاب ایقان به تاویلات چند وجود هر یک از مظاهر قدسیه چنانچه تجلی صفات الله اولیت و ختمیت است جمع می شمارد چنانچه در این عبارت بگوید اگر جمیع انبیا نداء انا خاتم النبیین بر آرند حق است زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک [صفحه ۷۳] روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت ان روح الله الارواح حقیقتند انتهی اولًا ما هرگز مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیت و

اخیرت ذات اقدس باشد زیرا که این صفت ازلیت و ابدیت خداوندی را می فهماند که مختص به یک ذات است و هو الاول والاخر والظاهر والباطن و برای صدق مظهریت لازم نیست که جمیع صفات الهی کلیه در وجود مظهر تجلی ظاهر گردد و ثانیاً فرض کنیم که همه مظهر کل صفات الله اند البته هیچ شک نیست در اینکه این مظهریت در نقطه منتهی خواهد شد یعنی یک پیغمبری ظهور خواهد کرد که در نفس الامر دین او ورق آخرین کتب اولین خواهد شد و فرض کنیم که کسی به این صفت بیاید و دین و شریعت او استقرار یابد و لیکن بعد از مدتی کسی خروج کرده ادعاء مظهریت کند و ادعایش در نفس الامر محض خلاف و باطل باشد اما متشبه به این گونه دلایلی شده بگوید ای خلاق مشتبه نشود در اینکه نبی پیشین خود را ختم رسل نامیده است هر یک از ما مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت هستیم چون که حکم یک ذات و یک جسد و یک روح و یک امر داریم در این صورت لازم آید که قول و ادعاء کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض است قرین صواب بوده مسلم داریم حرف او را و تصدیق کنیم نبوت او را فالدلیل الذی یقضی الی تصدیق الکاذب لا یصلح ان یکون دلیلاً انتهی و جناب مستدل جواب فرموده‌اند در آغاز کتاب معروض داشتیم که خداوند تبارک و تعالی در جمیع کتب سماویه عموماً و در قرآن مجید خصوصاً وعده داده است و تصریح فرموده است که در آخر الزمان دو نداء ارتفاع خواهد یافت و دو وجود مبارک به امر الله قیام خواهد فرمود

جواب

عرض می شود آن آیات که در کتب سماویه عموماً و قرآن خصوصاً بدو ظهور مبارک وعده فرموده کدام است که ماها ندیده‌ایم در آغاز این کتاب هم بیان فرموده‌اند که کدام آیه دال بر این مطلب است مگر آیه‌ی یوم یقوم الروح والملئکة صفا و آیه‌ی و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة ذلك یوم الخروج و در کمال ظهور و بروز معنی آیه‌ی مبارکه مبرهن است که مراد از آیه‌ی اولی و قیام روح نزول جبرئیل در روز قیامت است و کذا صیحه‌ی که به قرینه یوم الخروج مراد همان قیامت کبری است و در طی جواب استدلال جناب معظم مشروحا بیانی خواهد شد و احادیثی که وارد است که دلالت بر ظهور مهدی موعود دارد بالصراحة بظهور حضرت م ح م د بن الحسن العسکری که دوازدهمی ائمه است مدلل است و از ظهور ثانی هم در کتب آسمانی و اخبار اسمی نیست مگر نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان و اقتداء کردن به آن وجود مبارک در نماز و کل مطابق است با عقائد حقه‌ی طائفه اسلامی و اثنی عشریه و اما اینکه فرموده‌اند ادعاء نبوت ندارند نزاع لفظی می شود ما هر که دعوی نزول وحی آسمانی می نماید او را مدعی نبوت می دانیم بهائیان هر چه خواهند بنامند و بالضرورة وحی منقطع و بعد از حضرت خاتم هر که دعوی وحی آسمانی نماید در نار است و به محض اینکه از لفظ خاتم النبیین برای طفره گریزان شوند و بگویند ما مدعی نبوت نیستیم در بطلان دعوی آنها فرقی پدید نمی آید تو خواه او را زنجیرخوان و خواه زره چو بفکنی زره است و چو برگشتی زنجیر بعد از اینکه بهائیان متدین به دین حضرت خاتم الانبیاء باشند ناگزیر باید به انقطاع وحی به جناب خاتم الانبیاء و ختم وصایت و ولایت و امامت به حضرت م ح م د بن الحسن العسکری معتقد باشند دیگر نمی دانم برای نقطه‌ی اولی و ظهور بهاء چه افتخار قائلند باز

مغالطه فاضل بهایی و سوء استفاده وی از جواب شیخ الاسلام

اشاره

میرزا ابوالفضل نوشته‌اند اما اینکه جناب شیخ فرموده‌اند اگر بالفرض مقام و ادعاء آن جناب نبوت باشد جای شبهه نیست که بر کل ملت اسلام مخالف افتاده است حاصل استدلال جناب شیخ این است که اگر ادعاء ایشان نبوت است مخالف اجماع مسلمین است

زیرا که جمیع ملت اسلام متفقند بر اینکه دینی دیگر بعد از اسلام تشریح نخواهد شد آفرین بر استدلال آبا عجزی و ضعفی فوق [صفحه ۷۴] آن تصور می شود که عالم اسلام و مدعی مقام شیخ الاسلامی نتواند در اثبات عقاید اصولیه خود به دلیلی از ادله عقلیه و یا آیتی از آیات قرآنی و یا به حدیثی از احادیث صحیحیه استدلال نماید و به اجماع و اتفاقی که هرگز در این مقام دلیلیت ندارد و طرف مقابل آن را معتبر و مقبول نمی دارد مستدل گردد یا اولی الابصار المنیره والاذان الواعیه تا اینجا کلام آقا میرزا ابوالفضل است در رد جناب شیخ الاسلام

جواب از این مغالطه

این بنده ذلیل عرض می نماید در کتب آسمانی اخبار ختم نبوت به محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله داده اند چنانچه سابقا از وحی کودک نقل شد و صاحب محضر الشهود که از فحول علماء یهود و از اهل لسان بودند و بعلم و کمالی کامل مباهی و بخلعت اسلام مفتخر شده بود آیات کثیره از کتب سماویه به خاتمیت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و انقطاع وحی در کتاب مزبور نقل فرموده اند و در قرآن مجید هم که و لکن رسول الله و خاتم النبیین وارد است و خود آن جناب برای رفع شبهه جناب امیرزا ابوالفضل لا نبی بعدی و لا شریعه بعد شریعتی فرموده اند اخبار کثیره نیز در دست است که به آن حضرت ختم نبوت و به حضرت م ح م د بن الحسن ختم امامت و وصایت گردید اما اینکه جناب مستدل فرموده اند جناب شیخ از عهده استدلال برای عقائد اصولیه خود عاجزند از اقامه ادله عقلیه و نقلیه و به اجماع تمسک جسته اند بهتان و افترائی است بزرگ از جناب شیخ الاسلام گذشته از برکت وجود مبارک حجت زمان غالب اهالی اسلام به اقامه ی دلیل و برهان قادر موفقند و اجماع مسلمین که قول معصوم در آن است منعقد و حجیت آن مبرهن است و اینکه فرموده اند به حکم افکلما جاء کم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا ظهور مظاهر امر الله بر وفق هوی و خواهش امم نگشته حرفی است متین ولی ما بحمد الله تعالی مصداق آیه مبارکه نیستیم و هم خود را مصروف تحصیل ثبوتات عالیه و ارتقاء به مدارج متعالیه می نمائیم چه در متابعت حضرت نبی عربی باشد چه در مطاوعت سید باب عجمی ما را چه بر این داشته که میل نمائیم پیغمبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود اگر پیغمبر ما که نبی ثابت النبوة بود فرموده بود بعد از من پیغمبری به چنین علامت و چنان نشانه و آیت خواهد آمد به اطاعت و انقیاد او ناچار و متابعت او را و سیله ی نجات و افتخار می دانستیم چنانچه بظهور موعودی که حضرت م ح م د بن الحسن است ما را بشارت داده و لیلا و نهارا به انتظار ظهور آن وجود مبارک می گذرانیم و عجل الله فرجه و سهل الله مخرجیه می گوئیم و انشاء الله تعالی در مقام عصیبت و عناد هم نیستیم علاوه مظاهر امر الله چه احتیاج به هواداری ما ضعف دارند که حسد و رزیم چرا بعد از پیغمبر ما خداوند پیغمبری دیگر مبعوث فرمود اگر آن مدعی ثانی از جانب خدا باشد او پیغمبر ما است چنانچه به وجود محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم مفتخر بودیم به ظهور ثانی هم اگر از جانب خدا آمده بود افتخار می نمودیم و تبعیت او را اسباب نجات و ثبوتات دنیویه و اخروییه می دانستیم اما نمی توانیم به محض ادعا بدون دلیل و آیت و نشانه و علامت پیغمبر ثابت النبوة را معزول دانیم و حال اینکه رسم عاشق کشی و شیوه ی شهر آشوبی جامه ی بود که بر قامت او دوخته بود و اینکه فرموده اند همه ی پیغمبران می توانند ندای انا خاتم النبیین بر آرند ابدا مسلم نداریم زیرا که خداوند انبیاء مرسلین را به تفاوت درجات خلق فرموده و بعضی را بر بعضی فضیلت داده و همه را یک درجه عنایت نفرموده چنانچه حضرت ابراهیم علی نبینا و اله و علیه السلام بعد از نیل رتبه ی نبوت بقوله تعالی و اجعلنی اماما در درگاه احدیت استدعا رتبه امامت نمود و خداوند متعال اجابت فرموده انی جاعلک للناس اماما فرمود خلعت مرتبه ی خاتمیت هم بر قامت رسای محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دوختند و دل معاندین و تابعین مدعیهای کاذبه را سوختند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند [صفحه ۷۵]

استدلال فاضل بهایی که آیات زیادی دلالت بر ظهور دارند

اشاره

قال الفاضل البهائي آیات قرآن مجید در اثبات این دو ظهور فوق آن است که در این مختصر درج شود و مفسر آید چه بر هر بصیری که عالم به کتاب کریم باشد روشن است که یک ثلث آن لا اقل در ذکر ورود این یوم عظیم است و آثار و علائم این ظهور کریم لهذا از آن جمله به تاویلات چند آیه اکتفا می نمائیم و ما بقی را به الواح مقدسه و یا کتب استدلالیه اهل بهاء محول می داریم از جمله در سوره مبارکه بقره است هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام والملئكة وقضى الامر والى الله ترجع الامور و این آیه مبارکه به تمامها مطابق است با آنچه در انجیل مقدس وارد شده که حضرت عیسی علیه السلام فرموده که آن حضرت در ابرهای آسمان نازل خواهد شد و ملئکه خود را با صورهای بلند آواز به اقطار ارض خواهد فرستاد و خلاصه مقصود این است که آیه مبارکه اخبار از ظهور موعود بعد از حضرت رسول الله است نه آنچه اهل وهم گمان نموده‌اند و به هوای خود تفسیر نموده‌اند انتهى

جواب

عرض می شود حقیقت خیلی محل حیرت بلکه مقام عبرت است که جناب مستدل با آن همه اظهار پاک دامن و عدم عصیت آیه مبارکه را برای شریف خود تفسیر و گناه آن را بر ما بیچاره گان می نویسند هنگامیکه این بیان جناب مستدل را زیارت نمودم که ماها را در عداد صاحبان اهواء و آراء باطله منسلک فرموده‌اند و مفسر به رای خواننده و خودشان را به این درجه بی غرض قلمداد نموده و مدتها بود که تفسیر آیه مبارکه را در کتب تفسیر ندیده بودم به ذیل توجهات حجة الله ارواحنا فداء متوسل و به خداوند قادر عالم متوکل گردیده که خداوند در این فقره میان ما و بهائیان حاکم و تفسیری از اهل بیت و عترت میانه‌ی حق و باطل فاصل آید که مبرهن شود ما مفسر به رأییم یا جناب مستدل به گمانات فاسده و تاویلات کاسده آیه را تاویل فرموده‌اند لذا به کتاب تفسیر امام همام حضرت عسکری علیه السلام رجوع نمودم و بحمد الله تعالی ضلالت از هدایت و نجات از غوایت ممتاز و ابواب صداقت باز گردید این است آنچه امام یازدهم سلام الله علیه در تفسیر آیه مبارکه بیان فرموده‌اند قوله عزوجل هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام تا آخر قال الامام عليه السلام لما بهرهم رسول الله صلى الله عليه وآله باياته وقطع معاذيرهم بمعجزاته ابي بعضهم الايمان واقترح عليه الاقتراحات الباطلة و هي ما قال الله تعالى وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او تكون لك جنه من نخيل فتفجر الانهار خلالها فتجيرا او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا او تأتي بالله والملئكة قبلا و سائر ما ذكر في الاية فقال عزوجل يا محمد هل ينظرون اى هل ينظر هؤلاء المكذوبون بعد ايضاحنا لهم الايات وقطعنا معاذيرهم بالمعجزات الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام والملئكة اى و ما ياتيهم الملئكة بما كانوا اقترحوا يملك اقتراحهم في الدنيا في اتیان الله الذى لا يجوز عليه الاتيان والباطل في اتیان الملئكة الذى لا ياتون الا مع زوال هذا التعبد و حين وقوع هلاك الظالمين بظلمهم و وقتك هذا وقت تعبد لا وقت مجيبى الاهلاك بهلاكهم و الى الله ترجع الامور فهو يتولى الحكم فيها يحكم بالعقاب على ما عصاه و يوجب كرم الماب لمن ارضاه و قال على بن الحسين عليهما السلام طلب هؤلاء الكفار الايات و لم يقنعوا بما اتاهم به منها بما فيه الكفاية والبلاغ حتى قيل لهم فهل ينظرون الا ان ياتيهم الله اى اذا لم يقنعوا بالحجج الواضحة فهل ينظرون الا ان ياتيهم الله و ذلك محال لان الاتيان على الله لا- يجوز كذلك النواصب اقترحوا على رسول الله في نصب أمير المؤمنين عليه السلام اماما و اقترحوا حتى اقترحوا المحال و كذلك ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما نص على على عليه السلام بالفضيلة والامامة و سكن الى ذلك قلوب المؤمنين و عاند فيه اصناف الجاهدين المعاندين و شك في ذلك ضعفاء من الشاكين و احتال في السلم من القريرتين من النبى و

خيار اصحابه من اصناف اعدائه جماعة المنافقين و فاض في صدورهم العداوة و البغضة و الحسد و الشحناء حتى قال قاتل المنافقين لقد اسرف محمد في مدح نفسه ثم اسرف في [صفحه ۷۶] مدح اخيه على عليه السلام و ما ذلك من عند رب العالمين يريد ان يثبت لنفسه الرياسة علينا حبا لعلی بعد موته قال الله تعالى يا محمد قل و ای شیء انكرتم ذلك و هو عظیم كريم حليم ارتضى عبادا من عباده و اختصهم بكرامات لما علم من حسن طاعتهم و انقيادهم لامره ففوض اليهم امور عباده و جعل اليهم سياسة خلقه بالتدبير الحكيم الذي وفقهم له تا آخر خلاصة القول اینکه با تفسیر امام همام عليه السلام بشرح مسطور از آغاز تا انجام دیگر از کجا معلوم گردید که برای ظهورات ادعائیه بعد از قرن رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیه مبارکه نزول یافته است و حال اینکه ائمه هداة مهابط و حی الله و عالم به تفسیر کلمات الله می باشند نه ما ضعفاء جاهل نادان ما للتراب و رب الارباب

استدلال به آیه شریفه (یوم یقوم الروح)

اشاره

قال المستدل البهائي در سوره‌ی نبأ خداوند علی اعلی فرموده است یوم یقوم الروح و الملائكة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا و این آیه مبارکه نیز بر وفق آیهی سابقه مخبر است از ورود یوم الله و یوم الرب که در آن روز حضرت روح الله بر امر قیام فرماید و نفوس مقدسه بر اعلاء امرش قیام نمایند و به غیر ما اذن الله تکلم نکنند و كذلك در سوره‌ی ق و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج و در مقام دیگر می فرماید یوم یاتی ربک و الملک صفا و در مقام دیگر یوم یقوم الناس لرب العالمین و خلاصة القول از این قبیل آیات کریمه در قرآن مجید بسیار است که در کل از ظهور بعد به این الفاظ عالی و عبارات رفیعہ تعبیر شده است که کل صریح است بر مراتب علو و سمو و رفعت و جلالت ظهور و اعظمت آن آن از ظهورات سابقه و این مسأله در کمال وضوح است که چون ذات غیب الهی مقدس است از جمیع ما یتعلق بالجسم از قبیل دخول و خروج و صعود و نزول و تشبیه و حلول و علو و دنو و قرب و بعد و امثالها لذا الفاظ کریمه یاتیهم الله و جاء ربک و یوم یاتی ربک و امثالها محمول است بر مجی مظهر امر الله و قیام روح الله و ظهور موعود و ورود شارع محمود و این جمله صریح است بر این چنین ظهور عظیمی مقام او مقام نیابت و خلافت و امامت نیست بل ظهور کلی الهی است و مقام شاریت انتهى

جواب

عرض می نماید کرارا عرض نموده باز هم تجدید گستاخی و جسارت و خلاف ادب را ارتکاب می نماید ثبت العرش الارش ثم انقش اولاً- دلیل واضح و برهان لائح اقامه فرمائید که آیات مبارکات برای تعیین مظهری نزول یافته ثانیاً بر آن اسم و مقامی که خودتان برای رؤسا خود جعل فرموده‌اید تطابق فرمائید آیه مبارکه یوم یقوم الروح در احوال و احوال قیامت کبری نازل فی المجمع عن النبی صلی الله علیه و آله فی تفسیر الایة المبارکه قوله تعالی یوم یقوم الروح الی قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور انه سئل عن هذه الایة فقال صلی الله علیه و آله یحشر عشرة اصناف من امتی اشتاتا قد میزهم الله من المسلمین و بدل صورهم فبعضهم علی صورة القردة و بعضهم علی صورة الخنازیر تاده قسم را بیان می فرماید بعد از آن حضرت ختمی ماب تفصیل هر یک از این اصناف می دهند که هر یک برای چه گناه مستوجب این عذاب و شایسته این عقاب گردیده پس از آن وصف اهل جنت می فرماید بقوله تعالی ان للمتقین مفازا حدائق و اعنابا و کواعب اترابا تا آخر آیه می فرماید یوم یقوم الروح و الملائكة صفا القمی قال الروح ملک اعظم من جبرئیل و میکائیل کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله و هو مع الائمة علیهم السلام و قال صوابا ای یقول لا اله الا الله ذلك یوم الحق یعنی روز قیامت روزی است محقق الوقوع و البته واقع و شکی در آن نیست بعد از اینکه از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام آیهی مبارکه به این قسم تفسیر شده ماها حق فضولی و تفسیر به رأی نداریم و آیهی مبارکه یوم یسمعون الصیحة مفسر به احوال قیامت کبری و صیحه‌ی اسرافیل است نه ظهور مهدی موعود عجل الله فرجه و اما آیهی مبارکه و جاء ربک از ائمه طاهرین تفسیر شده است و جاء ربک ای جاء [صفحه ۷۷] امر ربک کذا فی التوحید والعیون عن الرضا علیه السلام ای ظهرت آیات قدرته و اثار قهره مثل ذلك بما یظهر عند حضور السلطان من آثار هیته و سیاسته والملک صفا صفا بحسب منازلهم و مراتبهم و جی یومئذ بجهنم القمی و عن الباقر علیه السلام قال لما نزلت هذه الایة و جی یومئذ بجهنم سئل عن ذلك رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال اخبرنی الروح الامین ان الله لا اله غیره اذا برز الخلائق و جمع الاولین والآخرین اتی بجهنم یقاد بالف زمام اخذ بكل زمام ماة الف یقودها من الغلاظ الشداد لها هدة و غضب و زفير و شهیق و انها لتزفر زفرة فلولا ان الله اخرهم للحساب لاهلکت الجمیع ثم یرج منها عنق فیحیط بالخلائق البر منهم والفاجر ما خلق الله عبدا من عباد الله ملکا و لا نبیا الا ینادی رب نفسی نفسی و انت یا نبی الله تنادی امتی تا آخر حدیث بعد از آن می فرماید قوله تعالی یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری یقول یا لیتنی قدمت لحيوتی یومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق و ثاقه احد از اهل انصاف سؤال می کنم بعد از این تفسیر که بر اثر آن آیه کریمه‌ی یومئذ یتذکر الانسان و این له الذکری یقول یا لیتنی قدمت لحيوتی است و هیچ عاقلی آیه کریمه را حمل بر ظهور و بروز موعود بعد از رسول رب ودود می تواند نمود و حال اینکه صریح در احوال و احوال قیامت کبری است و جناب مستدل گویا گمانشان این است که احدی نیست که بعد از استدلال ایشان به آیهی مبارکه یوم یاتی ربک او بعض آیات ربک عرض نماید جناب فاضل اولاً چرا بر خداوند متعال افتراء بستید در قرآن مجید یوم یاتی ربک او بعض آیات ربک نیست بلکه او یاتی ربک است بدون افتتاح بیوم ثانیاً بر فرض که یوم یاتی بود باید از اهل بیت طهارت و عصمت که قرآن بر آنها نازل و حق تفسیر آن به حکم اهل البیت اداری بما فیہ مخصوص آن بزرگواران است تفسیر آن را خواست علاوه خوب است قبل و بعد آیه را ذکر فرمایند تا کذب از صدق ممتاز گردد و تقلب و تزویر هر کس ظاهر شود آیهی مبارکه در مقام سرزنش و توبیخ کفار و جاحدین که اقتراح آیات مثل نزول ملئکه و غیره می نمودند شرف نزول یافت می فرماید با اینکه حجت بالغه به صدق حضرت رسول اکرم اقامه شد و آیات بینات ظاهر گردید باز چه انتظار دارید که در ایمان آوردن مسامحه دارید قوله تعالی هل ینظرون الا ان یأتیهم الملئکة او یأتی ربک ای امره بالعذاب او یأتی بعض آیات ربک فی الاحتجاج عن امیرالمؤمنین علیه السلام فی معنی هذه الایة انما خاطب نبیا هل ینظر المنافقون والمشرکون ان یأتیهم الملئکة فیعاینوهم او یأتی ربک او یأتی بعض آیات ربک یعنی بذلک امر ربک و الایات هی العذاب فی دار الدنيا کما عذب الأمم السابقة والقرون الخالیة یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا کان المعنی انه لا ینفع الايمان ح نفسا قل انتظروا انا منتظرون وعید لهم و تهدید پس معلوم و محقق گردید که آیهی مبارکه مفسر به یوم قیامت است نه روز ظهور موعود بعد از حضرت ختمی مرتبت و هرگاه بر طبق مقصد جناب مستدل تفسیر شود برای ایشان خیلی مضر است و بالصراحة بر بطلان دعوی آنها مدلل زیرا که اگر مراد از یاتی ربک او بعض آیات ربک زمان ظهور نقطه‌ی اولی باشد معلوم می شود ایمان در آن روز لایضر و لا- ینفع است و به حال مؤمنین به نقطه‌ی اولی نفعی عائد نمی شود بلکه در مقام تهدید خداوند می فرماید انتظار ظهور باب و بهاء داشته باشد ما هم از منتظران و همه را عقاب و عذاب خواهیم کرد هرگاه جناب مستدل به این مطلب راضی هستند آیهی کریمه را همین قسم که تفسیر فرموده‌اند به عقیده‌ی خود باقی باشند اما مشروط بر اینکه آیات بعد از هم که کاشف از مقصود از آیات قبل است ذکر فرمایند تا عدم دلالت آن بر مقصد بهائیان معین و مکشوف گردد و مفسر برای از غیر ممتاز آید

استدلال به آیه شریفه (یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق)

قال البهائي و با اینکه در بیان مقام موعود همین آیات و القاب عظیمه کافی بود مع ذلك از برای اعلام و تنصیص بر اینکه [صفحه ۷۸] در این یوم عظیم دیانت متجدد خواهد شد و شریعت جدیده ظهور خواهد نمود این آیهی مبارکه نزول یافت که می فرماید یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق یعنی در آن روز حق جل جلاله دین حق را وافیا به خلق عنایت خواهد فرمود و این در غایت وضوح است که مقصود از این دین که در آیهی کریمه وعده فرموده است که به خلق عنایت فرماید دین اسلام نیست زیرا که دین اسلام در ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وافیا نازل شد و آن حضرت کاملاً به خلق ابلاغ فرمود بل مقصود شریعت جدیده است که کافل حقوق جمیع امم باشد تا آخر آنچه فرموده‌اند

جواب

عرض می شود هرگاه جناب مستدل چند کلمه از ماقبل آن ذکر فرموده بودند بالصرحاً معلوم بود که آیهی مبارکه مخصوص احوال روز قیامت و روزی است که اعضا و جوارح کفار به معاصی صادره گواهی می دهد و بدان جزاء داده می شوند و به مکافات و مجازاه می رسند قوله تعالی ان الذین یرمون المحصنات الغافلات لعنوا فی الدنیا والاخره و لهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السننهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق ای جزاءهم المستحق و یعلمون ان الله علی الحق المبین ای العادل الظاهر العدل الذی لا ظلم فی حکمه در این صورت چگونه می توان آیهی مبارکه را برای ظهور موعود تفسیر نمود و مراد از یوفیهم الله دینهم الحق جزاء مستحق است

استدلال به اینکه بعضی از مفسرین مثل علمای یهود آیات را تحریف و یا به اشتباه تأویل کرده اند

اشاره

قال البهائي و نیز باید ارباب بصیرت که روی سخن بدیشان است دریابند که چنانچه علماء یهود و سائر ملل بشارات کتاب سماوی را تحریف کردند یعنی به خلاف آنچه مراد و مقصود حقیقی الهی بود تفسیر نمودند و به این سبب امت را از معرفت و ایمان به حضرت عیسی علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ممنوع داشتند کذلک بعض مفسرین قرآن آیات الهیه را بر غیر مقاصد اصلیه تفسیر نمودند و افق منیر کتاب الهی را به آراء و اهواء و ظنون باطله خود به غایت مظلم و تاریک کرده‌اند چندانکه معانی حقیقیه‌ی الهیه بر غیر ارباب بصائر نیره مخفی گشته و عالم به حقایق کتاب مطرود هر ظالم بی‌باک شده انتهی بعد از آن شرحی به جلال الدین سیوطی از تفسیر فاستمع یوم یناد المناد من مکان قریب تغیر و تعرض فرموده اخر الامر می فرماید با اینکه اختلال تفاسیر در غایت ظهور است نفسی گمان ننماید بدون مستند علماء تفسیر را متهم می دارد نظر فرمائید در این خطبه بلیغی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه قال علیه السلام و انه سیأتی زمان علیکم لیس فیه شیء اخفی من الحق و اظهر لا من الباطل و لا اکثر من الکذب علی الله و رسوله و لیس عند اهل ذلك الزمان ابور من الكتاب اذا تلی حق تلاوته و لا انفق منه اذا حرفت عن موضعه تا آخر خطبهی مبارکه که می فرماید حتی نزل بهم الموعود الذی ترد عنه المعذرة و ترفع عنه التوبة و تحل معه القارعة و النقمة انتهی

جواب

عرض می شود معلوم نیست چگونه جناب مستدل خودشان را از اهل حق و اهالی اسلام را بر باطل ما را غافل و خود را عامل دانسته‌اند مفسر به رأی مائیم و حال اینکه بی‌مستندی از اخبار آیات قرآنی را تفسیر نمی نمائیم بلکه یا از تفسیر امام همام علیه السلام

نقل می‌نمائیم با روایتی از ائمه را مطابق تفاسیر اهل تفسیر دلیل می‌آوریم و معلوم داشتیم که در این مواقع که جناب مستدل برای دین بهائیان به آیات بلاغت نشان تمسک جستند تمام تفسیر به رأی بود و بیانات امام همام حضرت عسکری علیه‌السلام بر خلاف مقصود مستدل مدل و البته جناب مستدل معظم نمی‌توانند از تفسیر امام علیه‌السلام تجافی و از فرمایشات آن جناب علیه‌السلام استنکاف و اعراض فرمایند و به این تأویلات سخیفه و تفسیرات باطله دینی به این متانت و استحکام را باطل و تاسیس مذهبی جدید من دون البرهان و الدلیل من الايات والاخبار و قوانین العقل نمایند و فرمایشات حضرت امیرالامرۃ ارواحنا فداه در نهایت رزانت و متانت است که از قرآن جز اسمی باقی نیست و چون عالم السر والخفیات و عالم بما مضی و ما هوات بودند تصور این ازمنه را فرموده عالم [صفحه ۷۹] بودند که قبل از ظهور حضرت بقیة الله سلام الله علیه نقطه‌ی اولی و جمال اقدس مدعی رتبه و مقامی می‌شوند و مثل جناب مستدل قرآن مجید برای تاویل و برای حقیقت آنها دلیل می‌گیرند و خورد خورد به مفسد منجر و ظلم و جور و فسق و شر شایع می‌گردد تا قائم موعود ظاهر و به سیف قاطع و اعجاز ساطع بر کل ادیان قاهر شود و یملئ الله الارض قسطا و عدلا از اینها گذشته چرا جناب فاضل بهائی با آن همه طراری و زبردستی ذیل کلام معجز نظام حضرت امیرالامرۃ را که برخلاف مطلوب ایشان دلیلی تمام و تام است ذکر فرمودند که می‌فرماید حتی نزل بهم الموعود الذی ترد عنده المعذرة و ترفع عنه التوبة و تحل معه القارعة والنقمة و حال اینکه کلام معجز نظام صریح است در اینکه نزد قیام قائم باب توبه مسدود و انابه و معذرت نزد آن حضرت مردود است اکنون بهائیان باب توبه را مفتوح می‌دانند و اگر یکی از اهالی اسلام بدین ایشان در آید معظم و موقر و محترم و مفخمش می‌شمارند و توبه از معاصی را مقبول می‌دانند چرا باید به خطبه‌ی مبارکه استدلال نمایند که در ترجمه و تاویل ناچار شوند و عبارت و ترفع عنه التوبة را این قسم معنی نمایند که به سبب آن حضرت توبه مرتفع گردد در چه اصطلاح عن برای سببیت آمده حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء

استدلال به احادیثی برای اثبات دعوی خودش و جواب از آنها

قال المستدل البهائی و بالجمله چون بر عظمت و رفعت و جلالت مقام موعود از آیات قرآنی اطلاع یافتی اکنون از احادیث وارده از طریق اهل تسنن و تشیع سخن گوئیم و ببینیم که آیا قائم موعود به اقتضای ربوبیتی که حق جل جلاله در کتب سماویه حضرتش را به آن وصف فرموده قادر بر تشریح شریعت جدیده هست و یا اینکه به اقتضاء منصب نیابت و امامتی که علماء اسلام به آن حضرت بخشیده‌اند قادر بر ایجاد دین تازه و شریعت جدیده نیست و از جمله احادیثی که دلالت صریحه دارد بر علو مقام حضرت موعود و تجدد شریعت به ظهور آن جمال معبود از احادیث اهل تشیع این حدیث شریف است که مجلسی علیه‌الرحمة در بحار در باب سیر و اخلاق قائم از ابی‌حمزه ثمالی روایت نموده انه قال سمعت ابا جعفر علیه‌السلام یقول لو قد خرج قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم لنصره الله بالملئكة الموسمین والمنزلین والمردفین والکروبیین یكون جبرئیل امامه و میکائیل عن یمینه و اسرافیل عن یساره و الرعب مسیره شهر امامه و خلفه و عن یمینه و عن شماله والملئكة المقربون حذاء اول من یتبعه محمد و علی الثانی و معه مخترط یفتح الله له الروم والصین والترک والدیلم و السند والهند و کابل شاه و الخزر یا اباحمزة لا یقوم القائم تا آنجا که می‌فرماید لیس شأنه الا القتل و در مقام استدلال می‌فرمایند گمان نرود که مراد سیف معهود نزد خلق است زیرا که یک شمشیر هر قدر قطاع و برنده باشد ممکن و معقول نیست که این همه ممالک و اسعه را به آن تواند مفتوح نماید بلی مقصود سیف کلام الهی و حجت الهیه و وحی سماوی است که لازمال به این سیف قطاع حق جل جلاله مدائن قلوب را مفتوح فرموده تا آخر بیانات که تمام از این قبیل استدلال است نهایت به تفاوت عبارت جواب عرض می‌شود وجه تحاشی جناب مستدل که یک شمشیر که در دست حضرت حجة الله است این قدر از بلاد را مفتوح سازد معلوم نشد مگر معقول بود که شمشیر حضرت امیرالامرۃ در لیلۃ الهیریر الاف و الوف از مشرکین را مقتول ساخت در وقعه‌ی طف از سیف حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام آن قدر از کفار به نار جحیم شتافت اگر جناب

مستدل بفرمایند شاید آهنگری در رکاب ظفر انتساب بوده که شمشیر آن جناب را اصلاح می‌نموده و برای حجة الله تحصیل آن صنایع مقدور نیست مطلبی است و الا حیف است شخص عاقل نفوه این مقالات و بیانات نماید اگر مراد فتح مدائن قلوب است چرا به بلاد مخصوصه اختصاص یافته علی هذا فتح مدائن قلوب اهل یزد و دو سه محل دیگر که چهار نفر از او باش آنها تبعیت نمودند باید از نظر حضرت [صفحه ۸۰] ابی جعفر علیه‌السلام رفته باشد که جزء بلاد به شماره نیاورده و به همان بلاد مرقومه‌ی در حدیث شریف اکتفاء فرموده‌اند علاوه باید بنابر فرمایش جناب مستدل جمیع الفاظ را از ظهور لفظی که بر حجت و مدار محاورات و مکالمات است انداخت و از نو برای معنی الفاظ طرحی و بنیانی ساخت و چگونه اتفاق افتاد که جمیع احادیث وارده‌ی از ائمه اطهار که در سیر و سلوک حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و علی آبائه ورود یافته بر خلاف ظاهر محمول گردیده و باقی اخبار کماکان به ظهور خود باقی است در مقدمات ظهور حضرت بقیه الله علائمی در اخبار مقرر است از معاونت جبرئیل و میکائیل و بروز طاعون و سیف قاطع و نور ساطع و غیره و غیره چگونه شد که تمام را از معنی ظاهر باید صرف نمود و ابواب تاویل به این درجه گشود مضمون حدیث شریف لکانی انظر الیه بین الرکن والمقام بیایع الناس چرا تحقق نیافت نائب و حاکمی که در مکه معظمه از طرف قرین الشرف منصوب گردیده و او را کشتند که بود عدل و داد موعود چرا بروز نمود در زمان ظهور نقطه‌ی اولی الی حال که تقریباً شصت سال است از سلاطین و حکام در بلاد و امصار چه عدالت ظاهر گردید که در سنه‌ی قبل از ظهور به ظهور نرسیده بود زنا و شرب خمر و اکل باطل که منسوخ گردید مگر اینکه بفرمایند آنها نیز بر خلاف ظاهر محمول است هر گاه این قدر باب تاویل مفتوح است پس بر نقطه‌ی اولی و ظهور ثانی هم افتراء نبندید شاید مراد از فرمایشات نقطه‌ی اولی و ظهور ثانی که در کتاب مستطاب بیان و ایقان فرموده‌اند ما مظاهر امر الله و از جانب خداوند مطاع و نافذ القولیم غیر از آنچه تبعه‌ی ایشان فهمیده‌اند بوده است و هر گاه سؤال از آن جنابان می‌نمودیم که اینکه فرموده‌اید من رب اعلی یا بهی ابهی هستم چه مقصود داشته‌اند جواب می‌دادند مرادمان این است که هر که ما را متابعت و به این طریقت و شریعت گردد از اهل ضلال و بالمال جالب خسران و وبال است باز هم این مطلب به جایی منتهی نمی‌شود مجدد نزد تابعین خود اظهار فرمایند مراد از ضلال حسن عاقبت و مقصود از وبال نیکی خاتمت است و هکذا دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایش خلاصه علائم ظهور یکی و دو تا بلکه ده و صد نیست مفضل عرض کرد یا مولای خانه‌ی مهدی علیه‌السلام و محل قسمت اموال و غنیمت کجا است فرمودند محل جمعیت و پای تخت مسجد سهله است و خلوتگاه آن حضرت صفه‌ها و سکوها که در اطراف غری واقع شده تا آنجا که می‌فرماید قیمت زمینی که به قدر جولانگاه اسبی باشد به دو هزار درهم می‌رسد و خلائق دوست می‌دارند که یک وجب زمین از آن سرزمین به یک وجب طلا خریداری نمایند و غیرها و غیرها آیا هیچ یک از این علامات به ظاهر محمول نیست از اهل انصاف باید مسألت داشت که حاکم و فارق و ممیز کردند قال المستدل البهائی و هم در این کتاب در باب سیر و اخلاق قائم از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام روایت می‌فرماید که فرمود یقوم القائم بامر جدید و کتاب جدید علی العرب شدید لیس شانه الا السیف لا یستتیب احدا و لا تاخذه فی الله لومة لائم و روایت دیگر ما تستعجلون بخروج القائم فوالله ما لباسه الا الغلیظ و لا طعامه الا الجشب و ما هو الا بالسیف والموت تحت ظل السیف و نیز در کتاب بحار مسطور است کیف انتم اذا ضرب أصحاب القوائم الفساطیط فی مسجد کوفان ثم یخرج الیهم المثل المستأنف امر جدید علی العرب شدید وجه استدلال به احادیث شریفه را منحصر فرموده‌اند به اینکه از مصدر جلال و عظمت امامت علائم ظهور غالباً به طور رمز اشارت رفته و نخواستند عباد بر زمان ظهور مستحضر گردند پس آنچه بالصرحاً هم فرموده‌اند باید تاویل نمود تا پرده از روی کار برداشته نشود و امر ظهور به طوری که مقدر است انجام یابد این است آنچه از استدلال فهمیده می‌شود جواب عرض می‌شود که اگر زمان ظهور و تعیین سال و روز سؤال می‌رفت از باب عدم استحضار امت [صفحه ۸۱] بیانی نفرمایند یا به عنوان مرموز و اشارت و کنایت تقریری فرمایند از روی حکمت است ولی در مقدمات ظهور و ذکر علائم مناسب و ملائم نیست که تمام عبارات را بر خلاف ظاهر بیاورند زیرا که این علامات در یک روز و یک سال به ظهور نمی‌رسد تا از بیانات

به وقت معین مستحضر گردند و بعد از ظهور یک علامت یا بیشتر که به تدریج ظاهر می شود باز امر در پرده‌ی اجمال و استتار است و تا آن علامت اخیره آشکار نگردد زمان تحقیقی ظهور معین نمی شود تا پس از بروز آن علامت که ظهور حضرت حجت هم فوری خواهد شد پس وجهی ندارد که تمام الفاظ را بر خلاف معنی ظاهری محمول داریم کما لا یخفی علی من له ادنی بصیرة و مراد از امر جدید و کتاب جدید هم بعد از این عرض می شود قال المستدل البهائی و همچنین در همین باب از کتاب بحار از ابی بصیر روایت نموده انه قال قلت لابی عبدالله علیه السلام اخبرنی عن قول أمير المؤمنين عليه السلام ان الاسلام بدأ غربا و سيعود غربا کما بدأ فطوبى للغرباء فقال يا ابا محمد اذا قام القائم عليه السلام استأنف دعاء جدیدا کما دعا رسول الله صلى الله عليه و آله و فى اصول الكافى فى باب الاحاديث المروية عن موسى عليه السلام قال سأل الراهب عن موسى بن جعفر عليهما السلام اخبرني عن ثمانية احرف نزلت فبقي فى الارض منها اربعة على من نزلت تلك الاربعة التى فى الهواء و من يفسره قال ذلك قائمنا فينزل الله عليه فيفسرها و ينزل عليه ما لم ينزل على الصديقين والرسل والمهتدين و این عبارت اخیره‌ی حدیث نیز به غایت موافق است با وعده‌ی صریحه‌ی آیه‌ی کریمه‌ی خلق الانسان من عجل ساریکم آیاتی فلا تستعجلون و این خلق غافل آن گونه فراموش کرده‌اند که کانه بر غیر این امت نازل شده و یا چیزی در آن ترک گشته است که بایستی بالضرورة به ضروریات مجعوله متمسک گردند تا آخر آنچه فرموده‌اند جواب عرض می شود معنی حدیث شریف ان الاسلام بدأ غربا و سيعود غربا در کمال ظهور است دلالتی بر مقصد بهائیان ندارد و آن این است که چنانچه در بدو اسلام مؤمنین به این دین قویم و آئین مستقیم نبودند مگر معدودی در آخر الزمان هم به واسطه‌ی اندراس احکام و شیوع عوام کالانعام خورد خورد امر دین مختل و حدود الله معطل می ماند و عالم از جور و ظلم پر می شود تا شمشیر منتقم حجة الله ارواحنا فداه از نیام بیرون و اعلام کفر و ضلالت سرنگون گردد فیملأ الله الارض قسطا و عدلا اما حدیث راهب مطابق است با عقائد حقه‌ی اثنی عشریه و احادیث متضافره قریب به همین مضامین وارد است و مراد این است که حضرت بقیة الله روحنا فداه علم خود را میزان مجازاة عباد و مکافاة من فى البلاد قرار داده حکم داودی خواهد فرمود و مطالبه‌ی شاهد و بینه نمی فرماید و به آنچه من عند الله مامورند عمل می نماید حتی اینکه اولاد قتله‌ی حضرت سیدالشهداء را به پاداش اعمال و افعال اباء و اجدادشان مقتول می سازند و چون به افعال قبیحه‌ی آباءشان راضی بودند آنها را مستحق می دانند قال البهائی و شیخ ابن الحجر الهیثمی که از کبار علماء اهل سنت است در کتاب صواعق محرقة در احادیث وارده در تفسیر آیه‌ی مبارکه و انه لعلم للساعة که در بشارت موعود نازل شده فرموده است روى الحاكم فى صحيحه يحل بامتى فى اخر الزمان بلاء شديد من سلطانهم لم يسمع بلاء اشد منه حتى لا يجد ملجأ فيبعث الله رجلا من عترتى اهل بيتى يملأ به الارض قسطا کما ملئت ظلما و جورا و الطبرانی المهدی منا اهل البيت یختم به الدین کما فتح بنا و این حدیث در غایت صراحت است که ظهور مهدی انقضاء اجل دیانت اسلامیه است و شیخ حسن عدتی در کتاب مشارق الانوار از آن حضرت روایت نموده است که المهدی منا اهل البيت یختم به الدین کما فتح بنا و مقصود آن حضرت این است که چنانچه دین اسلام به ما اهل البيت فتح شد به ما اهل بيت نیز ختم خواهد شد و کسی که از قوانین لغت عربیت بی بهره نباشد می فهمد که آن حضرت این کلمه را بر سیل افتخار فرموده است یعنی چنانچه فخر تشریح این دین به ما اهل بيت راجع شد [صفحه ۸۲] کذلک افتخار ختم این دین و تشریح دیانت جدیده نیز به ما اهل البيت راجع خواهد شد و لکن این نکته را کسی تواند دریافت که مقام رفیع شاریت را بشناسد و علو و سمو و رفعت این قدرت قویه را بفهمد جواب عرض می شود بر فرض صحت احادیث بر مطلوب جناب مستدل دلالت ندارد بلکه مراد این است که چنانچه فتح دین اسلام که مرضی خداوند متعال و بر زبان معجز بیان حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله جاری و به خلق رسید ختم بیان و احکام واقعیه‌ی آن هم به مهدی موعود که از عترت طاهره محمدیه است می شود و بعد از آن بزرگوار کسی دیگر من عند الله ظاهر نمی شود که مبین و مروج باشد و دولت آن حضرت متصل است به قیام قیامت کبری و زمان میعاد حشر و حساب و آنچه جناب مستدل از حدیث شریف استنباط فرموده‌اند که مراد این است تشریح جدید و دیانت جدیده از حضرت حجة الله ارواحنا فداه ظاهر می شود

عارف به اصطلاح و عالم به کلمات اولیا الله فهم این معنی نمی نماید و ما هرگز نفی قدرت و اقتدار از ذات اقدس پروردگار ننموده و العیاذ بالله این گونه نسبتها به حضرت کبریائی نمی دهیم بلکه او را قادر و قاهر و توانا و مقتدر می دانیم به هر که خواهد منصب نبوت و رسالت و هر که را خواهد مورد رفعت و نبالت می فرماید نهایت اینکه به حکم و رضی من الاسلام دینا مشیت الهیه تعلق نگرفته است به تشریح جدید بلکه بشرح متین حضرت سید المرسلین ختم شرایع نمود چنانچه احادیث صریحه صحیحیه کثیره به دان ناطق است چنانچه خود آن حضرت می فرماید لا نبی بعدی و لا شریعه بعد شریعتی فمن ادعی بعد ذلک فاقتلوه و حرقوه و از معصوم وارد است حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیامه

مغالطه مستدل بهایی در مورد حضرت عیسی که در آخر الزمان ظاهر می شود

اشاره

قال المستدل البهائی و اعجب تناقضی که در عقاید و اقوال منکرین و مکذبین مشاهده می شود این است که از یک طرف کلمه مبارکه خاتم النبیین را بر این حمل می نمایند که رسول و نبی دیگر بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهر نخواهد شد و از طرف دیگر متفقند که حضرت عیسی بشخصه و جمیع اوصافه الشخصیه در آخر الزمان قیام خواهد فرمود و این تناقضی است در کمال ظهور و سفسطه‌ی است به غایت واضح و غیر مستور چه اگر حضرت عیسی علیه السلام و به شخصه و به اوصافه السابقه نزول فرماید او نبی باشد پس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای هدایت امم ظاهر شده و از برای حکومت نازل و بر عالم مبعوث گشته دیگر کلمه‌ی لا- نبی بعدی معنی نبخشد و کلمه‌ی خاتم النبیین به این معنی که کوه نظران گمان کرده‌اند معقول نباشد بلی بعضی از علما به اوهام فاسده خود دفعا لهذه التناقض گفته‌اند که حضرت عیسی علیه السلام پس از نزول به شریعت اسلامیة حکم خواهد فرمود با اینکه اگر از ایشان سؤال کنی به چه دلیل و کدام برهان بر این معنی اعتماد کرده‌اید و به این خبط ضعیف باطل تمسک جسته‌اید جمیع را از جواب عاجز بینی و مستندشان را فقط بر هوس و اتفاق هم مذهبان خود ایشان مقصور و منحصر یابی مع ذلک معروض می دارم که علی فرض المحال که آن حضرت به شریعت اسلامیة حکم فرماید آیا وصف نبی الله و روح الله و کلمه الله هم از آن حضرت محو می گردد قاتلهم الله انی یؤفکون انتهی کلام المستدل

جواب

عرض می شود ایها العالم العامل والفاضل الکامل چه گناه از اهالی اسلام خاصه علماء زمان خودتان مشاهده فرموده‌اید که تا به این درجه متغیر و قربه الی الله آنها را نفرین فرموده‌اید کدام تناقض در این معتقدات شیعه دیده‌اید که مورد این همه تعرض و تغیر شود و حضرت عالی را در تفکر و تحیر آورده و از کجا فهمیده‌اید که هرگاه از علما اسلام سؤال شود که نزول عیسی علیه السلام به شخصه دال بر نبوت آن حضرت است و با قول حضرت رسول لا نبی بعدی نمی سازد هیچ جواب مقرون به حساب ندارند خواب ندیده را تعبیر فرمودن از انصاف دور است بحمدالله تعالی علماء اسلام در کمال هیمنه و مجادله بالتی هی احسن در [صفحه ۸۳] مقام جواب حاضر و به رفع این شبهات کما هو حقه قادرند چه تناقض در معتقدات اهالی اسلام است هیچ تناقض بین ختم نبوت به جناب ختمی ماب و نزول حضرت عیسی علیه السلام برای معاونت و یاری حضرت حجه الله علیه السلام پدید نمی آید چه که حضرت عیسی علیه السلام بالاستقلال متصدی امری از امور نمی شوند و فقط تابع و معاون حضرت بقیه الله گردیده در نماز به آن جناب اقتداء می فرماید و این مطلب بین الفریقین متفق علیه است و این فضیلت از فضائل خاصه حضرت حجه الله فی العالمین م ح م د بن الحسن العسکری است که از مناقب خاصه مختصه به آن حضرت است و کرارا حضرت ختمی مرتبت در مجالس و محافل به

این مطلب مباحثات و افتخار فرمودند بلکه خداوند تبارک و تعالی آن را از مدائح و مناقب این خلف بزرگوار شمرده چنانچه در کتاب مختصر حسن بن علی بن سلیمان حلی مروی است در خبری طولانی که خدای تعالی در شب معراج به رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که عطاء کردم به تو اینکه بیرون بیاورم از صلب او یعنی علی علیه السلام یازده مهدی که همه از ذریه‌ی تو باشند از بکر بتول آخر مرد ایشان نماز می کند در خلف او عیسی بن مریم پر می کند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور و ظلم به او نجات می دهد از مهلکه و هدایت می کنم از ضلالت و عافیت می دهم از کوری و شفا می دهم به او مریضی او را و در اکمال الدین مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود قسم به آنکه مرا به راستی به پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه طولانی می کند خدا آن روز را تا آنکه خروج کند در آن روز فرزندم مهدی پس فرود آید روح الله عیسی بن مریم پس نماز کند خلف او و نیز حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در حدیث دجال که او را می کشد خدا در ارض شام در عقبه‌ی اقیق بر دست کسی که نماز می کند مسیح عیسی بن مریم (ع) در خلف او و در غیبت شیخ طوسی مروی است از آن جناب صلی الله علیه و آله که فرمود به فاطمه ای دخترک من داده شد به ما اهل البیت هفت چیز که داده نشد به احدی پیش از ما پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و آن پدر تست وصی ما بهترین اوصیا است و آن شوهر تست و شهید ما بهترین شهداء است و آن عم پدر تست حمزه و از ما است کسی که برای او دو بال سبز است که پرواز می کند به آن در بهشت و از ما است دو سبط این امت و آنها دو پسر تو حسن و حسین است و از ماست قسم به خدائی که نیست جز او مهدی این است آنکه نماز می کند خلف او عیسی بن مریم آنگاه دست مبارک را بر کتف حسین علیه السلام گذاشت و سه مرتبه فرمود از این است در کافی مروی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله روزی بیرون تشریف آورد مسرور و خرسند و خندان پس از سبب آن جويا شدند فرمودند هیچ روز و شبی نیست مگر اینکه برای من تحفه‌ی است در آن از جانب خداوند آگاه باشید که پروردگارم تحفه‌ی داده به من امروز که نداده مثل آن را به گذشتگان جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و از پروردگار به من سلام رسانید و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله تا اینکه گفت و از شما است قائم از بنی هاشم که نماز می کند خلف او عیسی بن مریم هرگاه خداوند او را فرورستد بر زمین و در اکمال الدین از حضرت باقر علیه السلام مروی است که ذکر فرمود خلفاء راشدین را چون به آخر ایشان رسید فرمود دوازدهم کسی است که عیسی بن مریم در عقب او نماز می کند و گنجی شافعی روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود از جمله‌ی احوال مهدی علیه السلام این است که آن حضرت مشغول نماز صبح است با اصحاب خود در بیت المقدس که عیسی بن مریم فرود می آید پس حضرت به قهقری برمی گردد که عیسی علیه السلام پیش بیفتد و امام مردم شود پس حضرت عیسی دو دست خود را بر کتفان جناب می گذارد و به او می گوید مقدم شو و نیز روایت کرده که فرمود به ابوهریره چگونه آید شما در وقتیکه پسر مریم نازل شود و امام شما از خود شما باشد و بر این مضمون اخبار مکرر است و گنجی شرحی بیان کرده در دلالت امامت آن حضرت برای عیسی و افضلیت بر آن جناب که امام باید اعلم و افقه و اقری و اصبح باشد [صفحه ۸۴] و در عقد الدرر مروی است از آن جناب که فرمود پس ملتفت می شود مهدی علیه السلام که عیسی بن مریم نازل شده و گویا از مویش آب می چکد پس مهدی علیه السلام می فرماید به او مقدم شو و برای مردم نماز کن پس عیسی علیه السلام می گوید به پا نشده نماز مگر برای تو پس نماز می کند عیسی خلف مردی از فرزندان من پس چون نماز کرد می نشیند و عیسی علیه السلام در مقام با او بیعت می نماید و نیز از سدی روایت شده که آن جناب فرمود جمع می شوند مهدی علیه السلام و عیسی علیه السلام وقت نماز پس حضرت علیه السلام به عیسی علیه السلام می فرماید پیش بیفت پس عیسی می گوید تو سزاوارتری به نماز پس نماز می کند عیسی علیه السلام به اقتداء در عقب آن حضرت خلاصه اینکه اخبار در این باب اکثر من ان تحصی است و مقصود حضرت حجة الله علیه السلام از اینکه به عیسی علیه السلام تکلیف امامت به مردم می فرماید این است که بر زبان خود عیسی جاری شود که تو از من افضل و امامت و بزرگی را آقائی حق تست و من برای یاری و معاونت آمده‌ام به هر چه حکم کنی بر وجود من حکمی بالجمله نزل حضرت عیسی با وصف تبعیت و پیروی با

کلمه الله و روح الله بودن چه تناقض دارد که قائلین و معتقدین به این مطلب باید مورد نفرین شوند جناب مستدل قائلهم الله بفرماید اما از بابت نبوت حضرت عیسی هر قسم مستدل در مدت اقامت او در آسمانی از روزی که به امر خداوند به آسمان عروج فرمود و به حکم کریمه‌ی بل رفعه الله با ساکنین ملا اعلی مصاحبت نمود تا زمان ظهور حضرت حجه الله علیه السلام قائلند زمان نزول از آسمان نیز قائل باشند البته بعد از ظهور حضرت ختمی ماب سلب مقام تشریح از جناب عیسی علیه السلام شده و قادر نیستند احدی را به دین و آئین خود بخوانند و بعد از نزول از آسمان هم تجدید این منصب عالی برای آن جناب نشده و نمی شود به اذن الله تعالی فرود می آید و حجه الله را معاونت می نماید و بدان افتخار دارد و نقصی در شئون آن جناب پدید نمی آید و خیلی عجب است که جناب مستدل به آن مراتب دانائی و کیاست و هزو فراست به حکم حب الشئ یعمی و یصم هیچ ملاحظه نفرمود و در کتاب فرائد که با کمال افتخار آن را مطبوع فرموده و در عالم منتشر نموده و می داند که اگر به دست علما اسلام بیفتد ناگزیر به مأخذ و ادله آن رجوع خواهند فرمود بی باکانه می فرماید که امام شعرانی چون ادله‌ی داله بر اینکه حضرت حجت علیه السلام شرع جدیدی خواهد آورد و شارع جدید است در غایت قوت یافته لهذا در کتاب یواقیت و الجواهر در ذکر عدم موافقت احکام مهدی موعود با احکام علما اسلام به نقل این عبارت از شیخ اکتفا نموده قال یخالف فی غالب احکامه مذاهب العلماء فینقبضون منه لظنهم ان الله تعالی ما بقی بحديث بعد ائمتهم مجتهدا انتهى و حال اینکه شعرانی در یواقیت در اوصاف مهدی علیه السلام نقلی نموده که مطابق است با عقائد ما و تفضیل حالت آن حضرت را از پر کردن زمین از عدل و داد و نزول عیسی بن مریم علیه السلام و نماز گذاردن خلف او و نماز کردن حضرت مهدی به سنت جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله روز جنگ و کشته شدن سفیانی نزد درختی در غوطه‌ی دمشق و لشکر او و خسف بیان می نماید و یکان یکان ائمه را اسم می برد و مهدی موعود را همان م ح م د بن الحسن العسکری علیه السلام می داند چنانکه در بحار مفصلا ضبط شده و محیی الدین عربی در باب ۳۶۶ از کتاب فتوحات خود بیاناتی قریب به تقریرات شعرانی در یواقیت فرموده پس از کجا می فرمایند که شعرانی به نقل همان عبارت فقط اکتفا نموده این است آنچه به نظر قاصر می رسد فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و آنچه جناب فاضل بهائی از صواعق نقل فرموده عن رسول الله صلی الله علیه و آله لیدرکن المسیح اقوام انهم لمثلکم او خیر ثلاثا و لن یخزی الله امه انا اولها و المسيح اخرها بر فرض صحت هیچ مضر به عقائد مسلمین نیست و به حال پیروان آن دین و آئین نیز ثمری ندارد بلکه مؤید معتقد است شیعه است می فرمایند که من مؤسس دین قویم این امت بوده‌ام و برقرار است تا قیامت و در آخر الزمان هم حضرت مهدی موعود [صفحه ۸۵] و عیسی بن مریم برای ترویج و تسدید و احیاء احکام معطله مندرسه من عند الله مامور می شوند و به قیامت کبری اتصال می یابد پس امتی به این شرافت هرگز مخذول و منکوب نخواهد گردید

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البهائی اما اینکه جناب شیخ نوشته‌اند که ما هرگز مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیت و آخریت ذات اقدس باشد ناشی از جهل او به وحدت ذاتیه‌ی روح قدس است که در مرایای وجودات مقدسه مظاهر امر الله تجلی نموده‌اند و تفرید حقیقی روح الامین که بر قلوب صافی‌ه‌ی انبیاء و مرسلین نازل گشته چه اگر شمیمی از نفحات آیه‌ی مطهره لا تفرق بین احد من رسله به مشام او رسیده باشد اشارتی به این ایراد نمی نمود و اگر بارقه‌ی از بوراق کلمه‌ی و ما امرنا الا واحد کلمح البصر بر قلب او مشرق گشته بود قلب به این انتقاد سخیف نمی گشود زیرا که بر اصحاب قلوب مطهره از دنس و شرک واضح است که اگر مراد از این وحدت وحدت صور شرایع و ادیان الهیه است کثرت آن در غایت وضوح است و اگر احکام و حدود باشد تعدد آن در نهایت

ظهور و اگر اتحاد اجساد و مشخصات مظاهر امر باشد مغایرت ایشان من حیث الاسم والزمان والمكان والنسب والاعداد در کمال وضوح در این صورت و ما امرنا الا واحد معنی نبخشد الا اینکه مراد حقیقت مقدسه روح قدس الهی باشد که مانند شمس واحده است که در مریای متکثره انطباع یافته و از مشارق متعدده طالع گشته و لا نفرق بین احد من رسله صادق نیاید جز اینکه بر آن جوهر الجواهر حقیقی مفسر آید که از افندهی مظاهر امر تجلی فرموده و از اکلیل مطالع حکم متلاً گشته این است که به سبب این وحدت ذاتیه مظاهر امرش حکم یک ذات و یک روح و یک جسد گرفته‌اند و در عین تفرقه اسمی و زمانی و نسبی و حکمی مظهر وحدت حقیقیه‌ی الهیه گشته‌اند انتهی کلامه فی هذا المقام

جواب

عرض می شود ماشاء الله جناب مستدل در علم کتابت و انشاء بی نظیر و مرقومات بلاغت آیاتش من حیث هو مقبول صغیر و کبیر است ولی چه فائده که برای اثبات مقاصدشان بیاناتی اکفی و عباراتی اوفی لازم است فکر مشاطه چه با حسن خدا داد کند اگر هزار مرتبه لفظ بوارق یا شوارق یا تجلی یا متجلی و غیر آنها را در کتاب مستطاب درج فرمایند نه مثبت مطلب خلاف واقع است و نه نوری از جبین تقریر ایشان ساطع به دروغ و تزویر قلوب اصحاب صفا را مکدر و قلوب موقنین را مسخر نمی توان نمود خوب بود جناب مستدل که خواستند برای وحدت مراتب انبیا و رسل به آیات قرآن مجید تمسک جویند به جای لا نفرق بین احد من رسله لا نفرق بین احد من رسلنا نگارند تا توان شبهه نمود که این کلام معجز نظام مشتمل بر عدم تفاوت از خود خداوند است و این نسبت عدم فرق بین الرسل را به این عبارت بر خداوند متعال توان افتراء بست اگر کسی ملتفت نشد که آیه‌ی مبارکه لا نفرق بین احد من رسله است و خداوند از قول مؤمنین به انبیا و رسل این تقریر می فرماید چند صباحی به مقاصد اضلال عوام و اغواء انام نائل و در مجالس و محافل از هم مذهبان خویش تمجیدی کامل می دیدند هم به مال و منال رسیده و هم رخت به مدارج حشمت و جلال کشیده و هر گاه کسی به این مطلب التفات نمود که قرآن منزل من رسله است نه من رسلنا عذری می آوردند که در قرآن منزل که ما در خانه و منزل داریم به جای من رسله من رسلنا نوشته تعمد بر کذب نکرده‌ایم و الا از مثل جناب مستدل شایسته نیست که عقاید مؤمنین به انبیا و رسل و تقریری که در این باب می نمایند و خداوند از آنها نقل می فرماید آن را به خدا منسوب سازند و بگویند خداوند متعال به حکم لا- تفرق بین احد من رسله در مراتب انبیا و مرسلین فرق نگذاشته همه مظهر اولیت و اخیریت و ظاهریت و باطنیت می باشند آیه مبارکه این است امن الرسول بما انزل علیه من ربه شهادة و تنصیص من الله علی صحه ایمانه و الاعتداد به بعد از آن خداوند می فرماید والمؤمنون کل امن بالله و ملائکة و کتبه و رسله فی الغیبه عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لیلۃ اسری [صفحه ۸۶] بی الی السماء قال العزیز جل ثناؤه امن الرسول بما انزل الیه من ربه قلت والمؤمنون قال جل جلاله صدقت یا محمد لا نفرق بین احد من رسله ای المؤمنون یقولون ذلك خلاصه این که این قول قول مؤمنین است که خداوند از آنها نقل می فرماید نه فرمایش خداوند که فرقی بین رسل ما نیست و کل یک درجه دارند و داراء مقام بدئیت و ختمیت بلکه جل اخبار به تفاوت مقامات انبیا و مرسلین از اولی العزم و غیره ناطق است و کتاب مجید نیز گواهی صادق لقوله تعالی تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله ای من غیر سفیر کموسی لیلۃ الحیره فی الطور و محمد لیلۃ المعراج حین کان قاب قوسین او ادنی و بینهم انون بعید و اما آیه کریمه‌ی و ما امرنا الا واحد کلمح البصر که جناب مستدل بدان با آن تقریر و بیان استدلال جسته‌اند از چند وجه محل تامل و حیرت گردید اولاً آیه‌ی به این مضمون در قرآن مجید نیست زیرا که آیه‌ی مبارکه که فاتح ان و ما امرنا است در سوره‌ی قمر است و این است و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر نمی دانم چه شده که جناب مستدل آن قسم نقل فرموده‌اند با اینکه قرآن مجید را منسوخ نمی دانند خوب است گاه گاهی تلاوت فرمایند که به غیر ما نزل الله نقلی نفرمایند بر فرض که به همان مضمون باشد چه ربط به مراتب انبیا و اولیاء درجات آنها دارد قوله تعالی و ما امرنا الا واحده یعنی و نیست فرمودن ما

هر چیزی را که اراده‌ی تکوین آن کنیم مگر کلمه‌ی واحده کن قوله تعالی انما امرنا اذا اردناه ان نقول له کن فیکون کلمح بالبصر یعنی مثل نگریستن چشم در سرعت و سهولت یا مراد امر خداوندی است به قیام قیامت در اسرع زمان چنانچه در جای دیگر از قرآن می فرماید و ما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب لانه يقع دفعةً این است تفسیر دو آیه‌ی مبارکه بالجمله بعد از تصریح قرآن مجید و فرقان حمید به فضیلت بعضی از انبیاء بر بعض بقوله تعالی و رفع بعضهم درجات ای بآن فضله صلی الله علیه و اله علی غیره من وجوه متعددة و بمراتب متباعدة کمحمد صلی الله علیه و آله حیث اوتی مالم یؤت احد من المعجزات المرتقیة الی الالف او اکثر و بعث الی الجن والانس و خص بالمعجزة الباقیة الی یوم القیامة و اخبار صحیحہ صریحه بفضیلت بعضی بر بعض چنانچه در عیون از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند ما خلق الله خلقا افضل منی و لا اکرم علیه منی قال علی علیه السلام فقلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله افانت افضل ام جبرئیل فقال صلی الله علیه و آله ان الله تعالی فضل انبیاء المرسلین علی مثلکته المقربین و فضلنی علی جمیع النبیین والمرسلین و الفضل بعدی لک یا علی والائمة من بعدک و ان المثلکة لخدامنا و خدام محبنا دیگر لازم نیست در مقام ابطال عدم تفاوت بین انبیاء و ابطال دعوی خاتمیت از هر یک از آنها برآئیم و برای احدی مجال شک و ریب نیست و اینکه گاه گاه جناب مستدل ماها را بیهود تشبیه می فرمایند می شود مجملی برای آن قرار داد زیرا که بهائیان هیچ شباهت بیهود ندارند اسلامیان و یهود و بهائیان قسیم یکدیگر واقع شده‌اند و یهود و بهائیان خیلی به مذاق و سلیقه از هم دور افتاده‌اند و هیچ وجه شباهت بین آنها نیست و طرف افراط و تفریط واقع گردیده زیرا که یهود عنود با اینکه در کتبشان اوصاف حضرت ختمی ماب را دیده و محققا آن جناب را همان پیغمبر موعود بجا آورده کما قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم باز از روی عصبیت و حفظ مقامات پیغمبر خودشان که خوش نداشتند نبی بعد از حضرت موسی علیه السلام ظاهر شود انکار نموده ایمان نیاوردند اما بهائیان با اینکه می دانند در کتاب مجید و لسان پیغمبر خودشان و روایات ائمه طاهرین علیهم السلام از نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی اسمی برده نشده و معجزه و خارق عادتی ندیده هیچ غیرت نداشتند و نبی ثابت النبوة مثل محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را با آن علو مکانت و رفعت و بزرگی و منزلت بدون دلیل و برهان معزول دانسته بمحض ادعاء یک نفر بدون مطالبه‌ی بینه و دلیل به نبوت قبول [صفحه ۸۷] بلکه او را افضل از آن نبی و رسول دانسته و مصداق فمَنهم ظالم لنفسه گردیدند اما اسلامیان به اقتصاد رفتار و خود را از طریقه‌ی یهودیان و بهائیان بر کنار گرفتند نه مثل یهود عنودند که با شناسائی انکار و نه مثل بهائیان سهل القبول که بدون برهان به نبوت مدعی اقرار نمایند تا در زمره‌ی فمَنهم مقتصد منسلک و مندرج گردند حضرت ختمی مرتبت را بعد از علم به اخبار کتب سماویه که از ظهورش بشارت و ملاحظه معجزات باهرات که گلشن شریعت از بروزش طراوت یافت و مشاهده‌ی اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده به نبوت قبول و امر نقطه‌ی اولی و ثانیه را بعد از فهم بطلان به واسطه‌ی عدم امتیاز نکول نمودند پس هر گاه از اهل انصاف که خالی از جور و اعتساف باشند شرح حالت این سه گروه استعلام شود خواهد گفت بهائیان در عداد فمَنهم ظالم لنفسه محسوب گردیده لانهم لا یعرفون امامهم و یهود عنود در زمره‌ی و اتیناهم آیاتنا فکانوا عنها معرضین مندرج شدند زیرا که حق را با علم به آن منکر گردیدند و اسلامیان به حکم فمَنهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات بافتخار علم به مقام امام و نبی خود مباهی شدند تا چه قبول افتد و که در نظر آید متاع کفر و دین بی‌مشتی نیست گروهی این گروهی آن پسندند

مستدل بهایی - مسلمانان بحث خاتمیت را از یهود و نصاری گرفته اند

اشاره

قال المستدل البهائی مخفی نماند که اسلامیان این عقیده‌ی ختم نبوت را به وراثت از یهود و نصاری و مجوس داراء شده‌اند چه نزد

ارباب علم و درایت ظاهر است که امت موسی علیه‌السلام همین اعتقاد را در حق آن حضرت و شریعت توراۀ دارند و امت مجوس شریعت زردشتیه را آخر شرایع و کتاب زند را آخرین ورق کتب الهیه می‌شمارند و امت نصاری همین مسأله را به طریق اتم و اکمل در حق حضرت عیسی علیه‌السلام و کتاب انجیل مقدس ثابت و واضح و مسلم می‌دانند اعجب این است که اگر امت پیغمبر صلی الله علیه و آله که حضرت امیر علیه‌السلام در وصف ایشان فرموده کانهم ائمة الکتاب و لیس الکتاب امامهم از کتاب الهی چشم‌پوشند و در سبیل امم ماضیه مشی نمایند و بلا سندی از قرآن شریف دین خود را ورق کتاب تشریح‌شمارند انتهی کلامه

جواب

عرض می‌شود که جناب مستدل سلمه الله سه چهار جزو کتاب خود را به این بیانات مشحون و به صراحت یا اشاره و کنایت اهالی اسلام بیچاره را مثل یهود عنود و نصاری یاد فرموده و ضلالت و غوایت آن امم را دلیل بر ابطال دین حضرت خاتم النبیین مقرر ساخته‌اند و حال آنکه این استحسانات موجب اثبات دینی برای خودشان نخواهد شد و قیاسی است مع الفارق و در انظار صاحبان ادراک و بصیرت باطل و زاهق یهود و نصاری برای تایید دین خویش دلیلی معین و سندی مبرهن ندارند و اینکه امت موسی علیه‌السلام بر تایید دین و آئین خود ادله‌ی عقلیه و نقلیه اقامه نموده‌اند و شریعت موسی را ابدی تصور نموده‌اند بر خطأ رفته‌اند ادله‌ی عقلیه‌ی آنها غیر معقول و دلایل نقلیه‌ی ایشان غیر مقبول است اما ادله‌ی عقلیه‌ی که بر تایید دلیل دانسته به تمامها را جناب عالم عامل و فاضل کامل حاجی آقا بابا سلیل جلیل سرکار خلد قرار ملا اسمعیل قزوینی الاصل یزدی المسکن که از فحول علما و مشاهیر آن طائفه و در علم و ورع و تقوی در دین خود یکتا و یگانه بود و از روی اجتهاد و اهتمامات کافیه به ادله‌ی وافیه به خلعت اسلام مخلع گردیده و پیروی او موجب واهمه و اضطراب عموم علما یهود گردید جمعی از خراسان و گروهی از قزوین به دار العبادیه یزد آمده خاکستر نشین گردیده خواستند آن جناب را به بذل مال و منال از این خیال منصرف سازند در کتاب محضر الشهود فی رد الیهود بیان و تمام را مردود ساخته خلاصه اینکه بعد از اینکه علماء یهود از آن عالم متقی بزرگوار مایوس شدند مجالس عدیده برای مباحثه علمیه و مجادله‌ی دینیه منعقد و بحمدالله تعالی همه را مجاب و ملزم فرمود و عموم علماء اسلام که حاضر بزم بودند محضری نوشته خاتم بر آن نهادند و بزرگان بنی اسرائیل نیز ادله آن عالم بزرگوار را [صفحه ۸۸] پسندیده متین دانستند و آخر سخن ایشان این شد که محققا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر بر حق بود الا اینکه بر عموم خلائق سوای بنی اسرائیل مبعوث گردید خلاصه اینکه عالم فاضل بزرگوار ادله‌ی عقلیه‌ی آنها را نقل فرموده اول اینکه چون اعتقاد یهود این است که هیچ مخلوقی به شأن و مرتبه‌ی حضرت موسی علیه‌السلام بوجود نیامده زیرا که خداوند متعال بدون واسطه با آن بزرگوار تکلم نمود پس می‌گویند شریعت چنین کسی منسوخ نشود زیرا که منسوخ شدن شریعت به شریعت دیگر دلیل نقصان رتبه صاحب شریعت اول است از صاحب شریعت ثانی جواب اتمام این دلیل موقوف است بر اثبات عقیده ایشان که مثل حضرت موسی علیه‌السلام بوجود نیامده و نخواهد آمد به چه دلیل مستدلند و این مقدمه محض ادعاء است و آنچه منتهای دلیل آنها است آیه است که در توریۀ در سفر چهارم در پاداش [به خلوتخانه] مذکور است و آن در مقامی است که بنی اسرائیل حضرت کلیم را متهم به صحبت داشتن با زنی که بر آن حضرت حرام بود داشتند و خداوند رحیم مهربان در مقام براءت ذمه‌ی آن بزرگوار به هارون و مریم خواهر او می‌فرماید که چنین سخنها نگوئید درباره پیغمبر خود که خدا با او سخن می‌گوید و چنین نیست بنده‌ی من موسی و او است در همه‌ی خانه‌های من امین و معتبر رو برو سخن می‌گویم با او و به نور من نظر می‌کند از چه سبب نرسیدید به سخن گفتن درباره بنده من موسی و در دو آیه قبل از این آیات مذکور است که مشیمه عانار مور میکولها ادم اشربرها اداماها یعنی موسی بسیار متواضع تر است از هر انسانی که بر روی آن زمین است و خلاصه آنچه از این آیات مستفاد می‌شود این است که موسی در نزد خدا صاحب مرتبه بود و کسی منکر این مطلب نیست و با اینکه آن حضرت پیغمبر مرسل و صاحب کتاب و مرتبه‌ی

رفیعه و شأن بزرگ و کلیم خدا و افضل از بسیاری از انبیا بوده همه کس اقرار دارد و محتاج به اثبات نیست اما این مراتب منافاه ندارد با اینکه کسی دیگر مثل آن حضرت یا بهتر از آن حضرت به هم رسد و ناسخ شریعت آن جناب باشد بلکه عبارت اشربرها ادامه فی الجملة تأییدی می کند و چون از عبارات توریه و ادله قاطعه ثابت خواهد شد که نبی و پیغمبری مبعوث بر جمیع بنی آدم خواهد گردید البته آن جناب باید اشرف از حضرت موسی علیه السلام باشد دویم از ادله عقلیه ایشان این است که معلوم است غرض از بعثت رسل و انزال کتب به غیر از رسانیدن احکام الهی به عباد همان احکام که فعل یا ترک آن موجب صلاح معاد و معاش ایشان باشد نیست در صورتی که پیغمبری مبعوث شد تمام آنچه را که در صلاح معاد و معاش مدخلیت است رسانید ارسال پیغمبر دیگر که ناسخ شریعت پیغمبر اول باشد ممتنع است زیرا که آن پیغمبر ثانی هر گاه امر کند به آنچه پیغمبر اول به آن امر کرده ناسخ شریعت اولی نخواهد بود و اگر امر کند به غیر آنچه پیغمبر اول امر کرده و حال اینکه مفروض این است که آن پیغمبر اول جمیع احکام را آورده است پس آنچه را پیغمبر ثانی بیاورد مخالف صلاح و خلاف فرموده‌ی خدا خواهد بود و ظاهر است که مدعی آن دروغگو است و قابل پیغمبری نیست پس هر گاه پیغمبری بعد از پیغمبری مبعوث شود از یکی از دو قسم خالی نخواهد بود یا اینکه پیغمبر ثانی تابع پیغمبر اول و برپا دارنده‌ی شریعت او خواهد بود چنانچه انبیا بعد از حضرت موسی به این وضع مبعوث گردیدند و شریعت حضرت موسی را برپا داشتند و یا اینکه پیغمبر اول شریعت را کامل و تمام نیاورده و محتاج است به اینکه دیگری آن را تمام نماید و آنچه را بیان نکرده بیان کند مثل حضرت موسی که بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام مبعوث شد و شریعت آن حضرت را که تمام و کامل نبود تمام کرد و چیزی از احکام آن حضرت را نسخ کرد و علما ایشان تصریح کرده‌اند به اینکه نسخ در احکام الهی محال است و بعد از تمهید و بیان این مقدمات [صفحه ۸۹] می گویند که چون شریعت حضرت موسی علیه السلام تمام و کامل است و چیزی از احکام نمانده است که در این شریعت بیان نشده باشد پس بعثت پیغمبری دیگر از جانب خدا که حکمی کند که در شریعت موسی نباشد ممتنع است چه جای اینکه نسخ احکام توریه نموده حکمی به جای حکمی قرار دهد و این دلیل به چند وجه مردود است اول اینکه نمی تواند بود که صلاح معاد و معاش در تمام عمر عالم نسبت به جمیع طوائف و امم یک چیز بوده اصلا تغییر و تفاوت در آن راه نیابد و صلاح طائفه مخالف صلاح طائفه‌ی دیگر نباشد و حال اینکه هر طائفه را رفتاری دیگر و آدابی علیحده است که هر گاه یکی از ایشان یکی را ترک نموده طریق طائفه‌ی دیگر را پوید در نظر عقلا قبیح خواهد بود بلکه شخص واحد که بر طریق طائفه واحد باشد در هر زمان چیزی دیگر مناسب او است مثل اینکه شخصی را در حین طفولیت در دامن پدر خود نشستن جائز بلکه خوش نما است و بعد از آن به تدریج نسبت رفتار او در خدمت پدر خود تغییر نموده کار او به جایی می رسد که به غیر از ایستادن در حضور پدر وضعی دیگر او را لایق نیست پس می تواند بود که امری در زمانی مستلزم صلاح بوده همان امر در وقت دیگر مستلزم فساد گردد پس پیغمبر اول در زمان اول امر به آن نموده پیغمبر ثانی در زمان ثانی نهی از آن کند دویم اینکه قول به اینکه شریعت پیغمبر اول ناتمام است کلامی است بی معنی زیرا که آن احکامی را که پیغمبر نیاورده در آن وقت آمدن آنها ضرور بوده یا نه بر تقدیر اول مفاصد بسیار لازم می آید از آن جمله بخل کردن و گمراه و متحیر گردانیدن و بی فائده بودن ارسال پیغمبر و بر تقدیر ثانی آن شیعت تمام بوده نقصی نخواهد داشت سیم اینکه علماء بنی اسرائیل تصریح نموده‌اند که نسخ بسیار در احکام الهی واقع شد و احکام بسیار به جای احکام دیگر جاری گردید از آن جمله یوسف بن البو در فصل سیم از باب چهاردهم کتاب عیقاریم ذکر کرده که تتبع و تدرب کتب سابقین کردیم و یافتیم که حلال خدا در وقتی حرام می گردد و حرام در وقتی حلال می شود چنانچه بر حضرت آدم و فرزندان او تا زمان نوح خوردن غیر گیاه زمین حرام بود و در زمان نوح اکل حیوانات مطلقا حلال شد و کذا حلال بود تا اینکه حضرت موسی علیه السلام اکل حیوان بی تذکیه را حرام فرمود و هم چنین عقد بعضی از محارم پیش از زمان حضرت موسی حلال بود آن حضرت آن را حرام ساخت چهارم اینکه آنچه می گویند که شریعت موسی علیه السلام تمام است مقصود از آن چیست هر گاه غرض این است که آنچه بنی اسرائیل را در آن وقت

ضرور بود در آن شريعت مذکور است مسلم می داریم اما چه دخل به مدعی دارد و اگر مقصود این است که مشتمل است بر آنچه تا آخر عالم بنی آدم را ضرور می شود ممنوع خواهد بود زیرا که به هیچ وجه دلیلی بر این اقامه نشده بلکه هیچ کس این ادعاء نکرده است و چگونه می تواند این ادعاء بکند و حال اینکه در کتب بعضی از انبیاء مذکور است که شریعتی به هم خواهد رسید که بر بلندیا آواز کنند و عبادت ایشان مشتمل بر رکوع و سجود باشد و امثال آن بسیار است و کذا خبر از نقل قیامت و احوال بهشت و دوزخ و زنده شدن مرده ها در شریعت موسی علیه السلام مذکور نیست و چگونه می تواند بود که در شریعتی که تمام کامل بوده است مطلقا خبری از امر آخرت در آن نبوده باشد سیم از ادله عقلیه ایشان دلیلی است که به اعتقاد ایشان دلالت می کند بر اینکه شریعت توریه تا حال نسخ نشده و آن این است که می گویند چون در وقت نزول توریه علامت بسیار ظاهر شد آن صاعقه ها و برقها و آوازه های غریب و در آن وقت شش صد هزار کس در پای کوه جمع شده بودند پس هر گاه کتابی با شریعتی دیگر نازل شود باید تمام آن علامتها در وقت نزول آن ظاهر شده و آن جمعیت فراهم آید و تا حال هنوز این امور اتفاق نیفتاده پس شریعت توریه هنوز نسخ نشده و بطلان این دلیل از آن اظهر است که احتیاج به بیان داشته باشد و گویا فراموش [صفحه ۹۰] کرده اند آنچه را خود در روز جمعیت در پای کوه استدعا نمودند که ما را طاقت دیدن و شنیدن این آوازه ها و علامات نیست و می ترسیم هر گاه دیگر اتفاق افتد بمیریم و خداوند عالم التماس ایشان را پذیرفته استدعا ایشان را به اجابت مقرون فرموده به ایشان وعده داد که پیغمبر دیگر که مبعوث می شود سخن خود را به دهن او می گذارم و این علامتها در حین نزول وحی ظاهر نمی سازم و این مطلب را عالم متقی جناب حاجی آقا بابا از پارش شوفطیم نقل فرموده ترجمه می آن این است ادله عقلیه آنها در ابدی بودن دین موسی علیه السلام و ضعف و بطلان آن کالشمس فی رابعه النهار مکشوف است و اما ادله نقلیه ایشان اول دلیلی است که ما ریم که یکی از مفسرین معتبر ایشان و اعتقاد به ابدی بودن شریعت توریه دارد و آن را داخل اصول دین شمرده ذکر کرده است و آن این است که در سفر پنجم توریه در ماراش راه انوخی مذکور است که ات کل هدا باد اشر انوخی معنوه اتخم او تو تشمیر و لعوت و لا توثف علالد و لا تفرع قشمینو یعنی همه ی آن سخنان را که من فرمان می دهم شما را آن را نگاه دارید برای عمل کردن نه بیفزائید بر او نه کم کنید از او مفسر مذکور از اینکه فرموده است که کم و زیاد نکنید استدلال بر ابدی بودن نموده و گویا چنین فهمیده که هر گاه خداوند طائفه را امر کند که شما دخل و تصرف نکنید و آنچه را فرمان می دهم بی کم و زیاد به عمل آورید بر جناب اقدس الهی نیز لازم می شود که آن امر را تغییر ندهد و نتواند که هیچ دخل و تصرف در آن فرماید و بطلان آن مدعی کمال ظهور دارد و چنانچه لفظ لا- اوثف و لا- افرع بصیغه ی متکلم به جای لا- توثف و لا- تفرع مذکور بود یعنی من که خداوند مختارم زیاد و کم نمی کنم راهی به جایی داشت دویم از آیات نقلیه دلیلی است که آن را مفسر مذکور ذکر نموده و آن این است که در سفر پنجم در پارش اتم نیصاییم مذکور است هینا روت لادنای الهنو و هنقیوت لانو و لبا تنوعد عولام لعسوت ات کل دبر هنود اهزوت یعنی این پنهانها از برای خدای خالق ما و آن آشکارها برای ما و فرزندان ما همیشه برای به فعل آوردن مر همه سخنان توریه را و این آیه را به دو وجه می توان فهمید اول اینکه لفظ عد عولام قید ما قبل بوده باشد معنی این می شود که پنهانها از برای خدا و آشکارها برای ما است همیشه و تتمه ی آیه ی که از لعسوت تا آخر بوده باشد معنی آن این است که سخنها توریه از برای عمل کردن و به جا آوردن است و برای آن توجیه به هیچ وجه دلالت بر مدعای مفسر نمی کند دویم اینکه لفظ عد عولام را قید ما بعد گرفته معنی چنین می شود که این سخنان توریه از برای عمل کردن است همیشه و گویا مفسر مذکور به این معنی حمل نموده استدلال به آن جسته است و مخفی نخواهد بود که عد عولام را قید ما بعد گرفتن بعید است به جهت اینکه هر گاه قید ما بعد بوده باشد بایست در آخر ذکر شود و قطع نظر از این آنچه قید را ضرور دارد اول آیه است که چون مذکور شد که از برای فرزندان ما مظنه می رفت که کسی توهم کند که از برای فرزندان بی واسطه ی ایشان باشد پس به جهت رفع توهم قید عد عولام لازم بود مگر اینکه به طریق دیگر توجیه نموده بگوئیم که عد عولام قید اول و لعسوت تا آخر تفسیر آشکارها باشد و حاصل معنی چنین شود که

آشکارها برای ما است همیشه و آن عمل کردن به شریعت این توریه است و علی ای تقدیر در جواب می گوئیم که اولاً بر مفسر مذکور لازم می آید که حکم بر بطلان احکام غیر توریه در مشنا و غیره نماید زیرا که مشنا از توریه نیست و عقیده یهود این است که این احکام در توریه نیست و زبانی به حضرت موسی امر شده است و ثانیاً بر او لازم است که لفظ عدعولام را حمل بر معنی جاوید نماید و حال اینکه این لفظ از الفاظ مشترک است و به چند معنی استعمال شده به معنی زمان طویل بلکه گاهی در هفتاد سال استعمال گردیده از آن جمله در کتاب از میا علیه السلام در نشان بیست و پنجم مذکور است که بنی اسرائیل را بگو که سبب نافرمانی شما خواهم فرستاد بنده‌ی خود بخت النصر را به زمین شما و آن زمین را خراب خواهم کرد خراب کردنی تا عدعولام و در آیه بعد از آن [صفحه ۹۱] خبر داده که بنی اسرائیل بعد از هفتاد سال از اسیری خلاص شده ثانیاً این زمین را آباد خواهد کرد بلکه در میان بنی اسرائیل عدعولام را به یوبل تفسیر می کنند و یوبل به معنی پنجاه سال است چنانچه در مقام حکم آزاد شدن بنده به آن تصریح شده است و یوسف بن البو در مقام رد بر هارمیم بیشتر استعمالات عدعولام را در غیر معنی جاوید جمع نموده در کتاب عیقاریم ایراد نموده است هر که خواهد به آن رجوع کند خلاصه باز بیاناتی می فرماید و می فرماید با هارمیم مضایقه نموده از او استفسار می نمایم که آیا جمیع آنچه در توریه هست معمول به است یا چیزی در توریه هست که نباید به آن عمل شود ثانی باطل است و شق اول منتج مطلب ما است زیرا که در توریه و کتب انبیا اثبات نموده و خواهم نمود که شریعت توریه موقت است و باید ترک کرده شود و پیغمبری دیگر که مبعوث بر کافه‌ی ناس باشد مبعوث خواهد شد و مبعوث شده است و چنانچه متابعین توریه به این آیات عمل نمایند باید توریه را کم کنند و الا باید به نسخ شدن آن قائل شوند سیم از ادله‌ی نقلیه ایشان دلیلی است که آن را نیز مفسر مذکور ایراد کرده و آن این است که در پاراش اتم نیصاییم مذکور است که مضمون آن این است که فرمانها که من فرمان دادم به شما پوشیده نیست و دور نیست از تو در آسمان نیست که بگوئی که می آورد آن را برای ما در کنار دریا نیست که بگوئی که می رود و آن را می آورد بلکه نزدیک است به شما که در دل و زبان شما است باید به عمل بیاورید مفسر مذکور گفته که چون می فرماید که در آسمان نیست یعنی در آسمان دیگر حکمی و شریعتی نیست و ضعف این دلیل اظهر از آن است که احتیاج به تعرض داشته باشد بلکه جناب حاجی آقا بابا می فرمایند از ذکر این دلیل بسیار خجالت کشیدم چهارم از ادله‌ی نقلیه‌ی ایشان دلیلی است که آن را نیز هارمیم یکی از انبیاء که او را ملاخی می گویند استنباط کرده و طریق استنباط او چنین است که می گوید در آخر آن کتاب مذکور است که اذخر و تودت موشه عبدی اشرف صیوتی او تو بحورت علی کل یسرانک حوقیم و مشیاطیم یعنی و یا دارید دستوری موسی بنده من را که فرمان آن را در کوه سینا بر همه بنی اسرائیل رسمها و شریعتها و در آیه‌ی بعد از آن گفته که هینه تا آخر یعنی اینک من می فرستم بر شما مرالیا نبی را پیش از آمدن روز خدای بزرگ سهمناک و برگرداند دل پدران به فرزندان و دل فرزندان را به پدران که مبادا بیایم و بزمن مر آن زمین را و خراب کنم مفسر مذکور می گوید که ذکر این آیه بعد از آیه اول دلیل است بر اینکه باید رسمها و شریعتهای حضرت موسی علیه السلام برقرار باشد و مردم به آن عمل نمایند تا آمدن الیا الیا در آخر دنیا متصل به روز بزرگ خدا که روز قیامت است خواهد آمد چنانچه فرمود لفته بویوم ادنای پس باید شریعت حضرت موسی تا قیامت برقرار و ما در جواب می گوئیم هارمیم را التزام یکی از دو امر لازم است یا اینکه باید اقرار کند به اینکه الیاء در قیامت مبعوث خواهد شد یا معنی آخر آیه دویم که الیا مهربان گرداند دل پدران و فرزندان را بر یکدیگر و مهربانی موجب عدم خرابی آن زمین گردد درست آید زیرا که در قیامت کل زمین‌ها خراب شده مهربانی در میان پدر و پسر متصور نیست پس لازم می آید که شریعت موسی مقید به وقتی بوده تا زمان آمدن الیا برپا باشد و بعد از آن نسخ شود و یا اینکه التزام کند که مهربان گرداننده‌ی دلها کسی دیگر است و آخر این آیه به اول دخل ندارد پس اصل استدلال او باطل خواهد بود زیرا که مبتنی است بر اینکه باید معنی هر دو آیه که بعد از هم ذکر شده به هم متصل باشد و اگر این ادعا نکند از هیچ یک از این دو آیه به تنهایی استدلال نمی تواند نمود تا آنجا که می فرماید می گوئیم که ملاخی پیغمبر آیه‌ی

اول را در مقام موعظه فرموده و مثل آن موعظه در کلام دیگر انبیا موجود نیست و باعث بر این طریق وعظ این است که بنی اسرائیل در بیت المقدس اول نافرمانی بسیار کردند و خدا از ایشان انتقام کشید و ایشان را به اسیری بخت النصر گرفتار نمود این پیغمبر به ایشان می فرماید که معصیت نکنید و احکام و فرمانهای حضرت [صفحه ۹۲] موسی را برپا دارید در آیه دویم خبر از آمدن الیای پیغمبر داده چنانچه عادت تمام انبیاء است خبر از آمدن پیغمبر بعد از خود می دهند و اگر در این مقام بر مفسر مذکور که از اکابر علما یهود است تفضل نموده دل او را نشکنیم و با او در فهم آیه‌ی موافقت نموده اتصال دو آیه را به یکدیگر فرض کنیم و بپذیریم که باید شریعت موسی تا مبعوث شدن الیا در روز بزرگ سهمناک برقرار باشد در جواب می گوئیم که روز خدای بزرگ سهمناک در بسیاری از مواضع از کتب انبیا مذکور است که بر غیر روز خرابی ثانی بیت المقدس که آن وقت ظهور حضرت عیسی بن مریم بود قرار نمی گیرد و علماء به آن تصریح کرده‌اند پس مفسر مذکور را چه باعث است که باید روز خدای بزرگ سهمناک را در این مقام حمل بر روز قیامت نموده خود را در مضیق چنین بحثی اندازد و حال اینکه دلیلی بر این حمل ندارد بلکه ظاهر این است که روز خدای بزرگ سهمناک در این مقام نیز به همان معنی بوده بعثت حضرت الیا در همان زمان اتفاق افتاده باشد و به ظهور حضرت عیسی شریعت موسی منسوخ شده باشد و اگر گوید که بنابراین باید حضرت الیا در آخر بیت المقدس ثانی مبعوث شده باشد و حال اینکه از بعثت آن حضرت کسی خبر نداده در جواب می گوئیم که آیا مقصود این است که از یهود کسی خبر از بعثت حضرت الیاء نداده یا آنکه مطلقاً در میان هیچ طائفه خبر از بعثت آن حضرت نیست اما ثانی معلوم است که در میان غیر یهود خبر از آن حضرت که به الیاس نبی در میان سائر طوائف مشهور است بسیار است و جمیع علما سیر و تواریخ ذکر کرده‌اند و گفته‌اند که در زمان قریب به زمان عیسی علیه‌السلام مبعوث شد اما نبودن خبر بعثت آن حضرت در میان طائفه یهود دو وجه می تواند داشت اول اینکه چون در بعثت آن حضرت بیت المقدس خراب شد و بنی اسرائیل بر یهودیت باقی بودند به اسیری افتادند و دیگر دو مرتبه جمع نشدند و فراغتی از برای ایشان اتفاق نیفتاد که توانند خبری را ضبط نمایند چنانچه در اسیری اول که به دست بخت النصر گرفتار شدند خط و کتاب خود را فراموش کردند و حال اینکه آن اسیری در هفتاد سال بیشتر نبود دویم اینکه می تواند بود که چون بعثت حضرت الیا علامت انقراض دین یهود بود آن را دانسته منکر شدند از روی تعصب و محبت به دین آباء و اجداد ترک ذکر او کرده باشند چنانکه حضرت زکریا و یحیی علیهماالسلام که از جمله‌ی پیغمبران بزرگ و مبعوث بر بنی اسرائیل بودند و ناسخ شریعت هم نبودند مطلقاً ذکر ایشان در میان یهود مذکور نیست چه یهود می گویند که در بیت المقدس ثانی مطلقاً پیغمبری مبعوث نشد و یوسف بن کوریان که از جمله مورخین معتبر یهود است در تاریخ خود ذکر زکریا و یحیی کرده است و سبب قتل یحیی را ذکر کرده و تصریح به پیغمبری ایشان کرده و گفته است که این همان یحیی است که مردم را از رودخانه بردن غسل می داد و جناب حاجی آقا بابا می فرماید که نقل غسل دادن حضرت یحیی مردم را که یوسف بن کوریان تصریح کرده است که آن حضرت در وقت بعثت خود بشارت به پیغمبری حضرت عیسی بن مریم داده مردم را در رودخانه بردن غسل می داد و توبه می فرمود و ایشان را مستعد ادراک خدمت روح الله می کرد و در کتب نصاری به این مراتب تصریح شده و یهود به همین جهت پیغمبری او را منکر شده مطلقاً در کتب خود اسم آن حضرت را مذکور شناختند و می توانند که ذکر نشدن اسم آن دو پیغمبر به جهت اول بوده باشد والله يعلم باین دانست که چون میان بنی اسرائیل مبعوث شدن پیغمبران معین است که در چه زمان بوده و ابن ملاخی که هارمیم این دلیل از کتاب او استنباط نموده وقت بعثتش معلوم نیست علما بنی اسرائیل به همین جهت او را خاتم پیغمبران گفته‌اند و به وجود پیغمبری بعد از او تا نزد قیامت قائل نیستند و آن دلیل علاوه بر اینکه دلالتش بر مدعی به وصغی است که ملاحظه می شود و چند پیغمبر دیگر هم در میان بنی اسرائیل هست که زمان بعثتش معلوم نیست پس بنابراین دلیل باید تمام آنها خاتم پیغمبران باشند دلالت می کند [صفحه ۹۳] بر خلاف اعتقاد ایشان زیرا که خاتم پیغمبران بودن آن نبی لازم دارد که بعد از جمیع انبیا مبعوث شده باشد و در میان بنی اسرائیل تا وقت مرخص شدن از اسیری بخت النصر پیغمبران بودند پس باید آن نبی دو

بیت المقدس ثانی مبعوث شده باشد تا خاتمیت بر او صدق کند و این خلاف اعتقاد ایشان است پنجم از ادله‌ی نقلیه‌ی ایشان دلیلی است که یکی از مفسرین توریه از پاداش آخر توریه نقل نموده و استنباط کرده و آن این است (تراضیو لتنو مشنه مردائنا قهیلت یعقوب) یعنی این دستوری را به ما فرمان داد موسی علیه‌السلام به میراث به نسل یعقوب و در این آیه توریه را میراث خوانده و میراث نباید انتزاع شود و این دلیل از ادله‌ی غریبه است و معلوم نیست که غرض مستدل چیست زیرا که اگر همین ظاهر را خواسته باشد که هر چه میراث شد باید هرگز از ید وارث انتزاع نشود و اگر خدا هم خواهد که از وارث میراث را بگیرد جایز نباشد بسیار راهی خواهی بود و باید در پهلوی دلیل سیم که از هار میم نقل نمودم نوشته شود ششم از ادله‌ی نقلیه ایشان آیه‌ی است که در پاراش اتم نیصاییم مذکور است و آن این است (و شاب ادنای الهخات شبتو تخا و رنحیمخا و شاب رقیضخامی کلها عمیم اشیر هنیصحا ادنای الوهخا شاما) یعنی بازگرداند بار خدای خالق تو مر اسیران تو را و رحم کند تو را و بازگرداند و جمع کند از همه قومها که پراکنده کرده خالق تو آنجا و آنچه از قبل یهود در اتمام این دلیل می توان گفت این است که چون خداوند عالم به حضرت موسی علیه‌السلام وعده فرمود که جمع کند قومهای پراکنده را در زمین بیت المقدس پس بنابراین لازم است که جمع یهود البته در زمین کنعان جمع شده به شریعت موسی عمل نمایند و هر گاه دین موسی علیه‌السلام نسخ شود چگونه جایز است که ثانیاً به آن شریعت منسوخه عمل شود پس باید برقرار بوده نسخ نشود و دلالت این دلیل بر مدعی مثل ادله سابقه است و احتیاج به طول دادن کلام در رد آن نیست و آنچه مقصود از این آیه است چنانچه از مطالعه اول پاراش تا آن آیه معلوم می شود این است که خداوند عالم به حضرت موسی علیه‌السلام خبر می دهد که بعد از تو قوم تو از بیابان تیه خلاص شده داخل زمین کنعان خواهند شد و به سبب نافرمانی و بت پرستی به اسیری خواهند افتاد و دست ایشان از آن زمین کوتاه خواهد شد و ثانیاً بر ایشان رحم فرموده ایشان را جمع خواهیم نمود و آن زمین را آباد خواهند کرد و این وعده‌ها تمام به عمل آمد و بنی اسرائیل بعد از موسی داخل آن زمین شدند و مدتی در آنجا اقامت نموده بیت المقدس ساختند و بعد به سبب معصیت بسیار اسیر شدند و مدت هفتاد سال در زمین بابل به اسیری گرفتار بودند و بعد از بخت النصر کورش مجوسی ایشان را مرخص نموده به زمین کنعان رفتند و آن را ثانیاً آباد کردند و مدتی دیگر در آن زمین اقامت نمودند و جمیع وعده‌های خدا درست شد و در هیچ موضع خبری و اثری از آبادی بیت المقدس ثالث به دست یهود نیست جناب حاجی آقا بابا می فرمایند متاخرین علماء یهود که در قریب این زمان بودند چون یافته‌اند که از ادله‌ی سابقین چیزی دلالت بر ابدی بودن ندارد دست از ادله‌ی آنها برداشته به اعتقاد خود دو آیه یکی از کتاب شعیا و دویم از کتاب ارمیا جسته آن را دلیل قرار داده‌اند و هر دو آیه را نقل فرموده جواب کافی شافی داده‌اند و هیچ دلالت بر ابدی بودن دین موسی علیه‌السلام ندارد بلکه در آخر می فرماید آنچه از این آیه استنباط می شود دلیل موقت بودن است نه ابدی بودن و این آیه دلیل بر ایشان است نه از برای ایشان و چون متقدمین بر این مطلب مستحضر شده متفطن گردیدند مطلقاً ذکر این دلیل را نکرده به ادله سابقه متمسک شده‌اند و علماء این زمان از این معنی غافل شده خود را هدف سهام ملامت ساخته‌اند انتهی خلاصه مقصود از این همه قیل و قال و بسط مقال و حکایات ماضی و حال این است که ما بی چاره گان را بیهود تشبیه نفرمایند اگر آنها بر خطا رفته‌اند لازم نیست ما هم بر خطا باشیم زیرا که یهود [صفحه ۹۴] به طور جزم فهمیدند که پیغمبر آخر الزمان که خاتم نبوت است همان وجود مقدس حضرت محمدی است از کتب آسمانی خودشان هم این معنی را یافته به علاوه معجزات باهرات و آیات بینات مشاهده نموده مع ذلک عناد و لجاج ورزیده امر آن حضرت را نکول و خاطر مبارک مقدس را به ایداء و اذیت ملول ساختند اما اسلامیان ملاحظه می کنند که در کتب آسمانی ابداء اسمی از نقطه‌ی اولی و جمال ابهی نیست هر قدر مطالبه معجزه بلکه حل مسائل متداوله از سید باب هم نمودند جوابی کافی نداشتند و محرومی و بی نصیبی ایشان از معارف و علوم مکشوف افتاد در این صورت آیا مکلف به ایمان بودیم یا نه اگر در عرصه‌ی قیامت از درگاه احدیت خطاب آید که ای بندگان من محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را با آیات و معجزات بر شما پیغمبر نموده مبعوث بر کافه‌ی انام نمودم و اخبار به ختم نبوت به وجود مقدس آن

حضرت در کتاب مجید دادم و از لسان خود آن رسول گفتم و ائمه‌ی طاهرین نیز جاری ساختم که نبوت به محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ختم و وصایت به حضرت حجة الله م ح م د بن الحسن علیهما السلام بعد از ادعای نقطه‌ی اولی معجزهم برید او جاری نفرمودم پس به چه دلیل پیغمبر ثابت النبوة را معزول و به پیروی یک مدعی من دون دلیل مشغول گردیدید چه جواب داریم قد جاء کم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی و اما نصاری بعد از اینکه از کتب سماویة خودشان مثل انجیل که مسلما وحی آسمانی است صراحة اخبار به ظهور محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله شده اگر هزار از این قبیل ادعاء نمایند که کتاب ما ورق آخرین کتب سماویة است بدون دلیل ضرری بر مسلمانان که در کتاب آسمانی خودشان که قرآن است بالصراحة به خاتمیت حضرت رسول اکرم گواهی دارد وارد نیست در قرآن مجید خبر از ختم نبوت به وجود مقدس مبارک حضرت ختمی مرتبت داده شده و از اخبار ائمه اطهار که خود جناب مستدل هم به امامت و وصایت آن بزرگواران قائلند صراحة خاتمیت آن جناب استنباط می شود اسمی هم از نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابھی نفرموده‌اند نزد ما و جناب مستدل کتب اخبار حاضر و غالبا بدان ناظریم و امر به شبهه نمی گذرد همگی عارف به اصطلاح و عبارات حدیث را می فهمیم ظهور لفظی به اتفاق علما اعلام حجت و قابل خدشه نیست نمی توانیم به امام تاویلی قائل شویم و اگر باب تاویل به این درجه مفتوح گردد برای جناب مستدل نیز خوب نیست فردا است که یک نفر فضول هرزه بی کار از یک ولایتی سر بر آورده نبوت یا امامت برای خود اظهار می دارد و می گوید اینکه نقطه‌ی اولی و یا جمال ابھی که فرموده‌اند تا هزار سال کسی نمی تواند مدعی این امر خطیر شود و هر گاه مدعی ظاهر شود واجب القتل و بر باطل است مرادشان هزار روز یا هزار ساعت بوده و آن زمان منقضی گردیده منم مظهر امر الله منم نبی و رسول ظهور لفظی هم از حجیت افتاده معجزه و خرق عادت نیز نه از لوازم نبوت است نه از مقدمات و جوب اطاعت کی را آن قدرت و نیرو است که از سلطان مسألت نماید که اعمال سرباز را به جا آورد یا سؤال از زبان انگلیسی و ترکی نماید بگوید من هم بشری هستم مثل شما بدون امتیاز هیچ علامت و نشانه‌ی هم بر صدق دعوی ندارم آیا جناب مستدل مکلف نیستند او را پیروی و اطاعت و یک کتابی مثل فرائد در اثبات با آن فصاحت و بلاغت کتابت فرمایند یا هستند بر فرض که مدعی اعجاز و خرق عادت شود و یک عملی را معجزه قرار دهد مثلا بگوید شمشیر خوب می سازم و ملاحظه و امتحان نمائیم ادنای ناس در این فن از او ماهرتر و در این صنعت هزار درجه بهتر و برتر از او هستند چه امتیاز برای او است که لازم الأطاعة باشد پس عرض می شود که خداوند متعال برای خواص و پیغمبران و امامان یک امتیازی مقرر داشته که صدق ادعای آنها بدان شناخته شود و آن نیست مگر معجزه و خرق عادت که خلق از اتیان بمثل آن عاجز باشند هر گاه کلامی از این دو ظهور در دست است که اتیان به مثل آن نمی شود اظهار دارند [صفحه ۹۵] تا در مقام اختبار بر آئیم و میزان کلام خالق و مخلوق را به دست آریم والا به محض ادعای نمی توان او را تصدیق و اطاعت نمود و طریق بندگی و پرستندگی پیمود این است آنچه به نظر می رسد

مستدل بهایی - مقصود رسول اکرم از (خاتمیت خود) افضلیت ایشان و اسلام بر دیگر ادیان است

اشاره

قال المستدل البهائی مقصود حضرت رسول اکرم از کلمه‌ی مبارکه انا خاتم النبیین و لا نبی بعدی این است که ترقی امت اسلامیة را مکشوف دارد و افضلیت ائمه هدی را از انبیاء بنی اسرائیل معلوم و واضح فرماید زیرا که بر مطلعین کتب مقدسه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیاء بنی اسرائیل از قبیل اشعیا و یرمیا و دانیال و حزقیل و زکریا و امثالهم کل به توسط رؤیا از امور آتیه اخبار می فرمودند و رؤیای صادق را الهام الهی تعبیر می نمودند چنانچه کتب آن پیغمبران به رؤیای اشعیا و رؤیای دانیال و رؤیای حزقیل و رؤیای یرمیا موصوف است و کذا در امت نصاری الهامات یوحنا قدیس به رؤیای یوحنا معروف چندان که لفظ نبی بر

بیننده‌ی رؤیا در میان قوم دائر و مصطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضع کثیره مذکور و شایع گشت پس چون فجر سعادت از افق بطحا طالع گشت و علامت انقضا لیل الیل بظهور فخر ملل ظاهر شد ظلمت لیل الیل زائل شد و هنگام رؤیا انقضا یافت و میعاد رؤیت و مشاهدت فرارسید لهذا به وجود اقدس خاتم الانبیا نبوت یعنی نزول الهام به رؤیا مختوم و مسدود گشت و روح فؤاد در صدور ارباب سداد سمت احاطت و کلیت گرفت و حقایق روحانیه که بر انبیا بنی اسرائیل به رؤیت و مشاهدت مبذول گشت و معنی لا نبی بعدی و حدیث صحیح علماء امتی افضل من انبیا بنی اسرائیل واضح و مکشوف شد و به جای کذا رایت فی الرؤیا که در کلمات اولین مذکور بود کانی اری و کانی اشاهد در بیانات آخرین ثابت و مسطور گشت انتهی کلامه

جواب

عرض می شود هر که اندک ادراک و شعور و درایت و به کلمات اصحاب و اصطلاحات آنها بصارت داشته باشد خوب ملتفت می شود که این گونه بیانات شیرین و لغزهای نمکین از قوانین و اصطلاحات اهل لسان بیرون و شناعت و فصاحت آن از حد تقریر و بیان افزون است اگر مقصود خدای تعالی جلت قدرته از کلمه‌ی مبارکه و لکن رسول الله و خاتم النبیین و منظور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در مواضع عدیده بقوله صلی الله علیه و آله یا علی انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی فقط همان بیان افضلیت امت مرحومه از انبیا بنی اسرائیل و اشرفیت خود آن حضرت از تمام انبیا مرسلین بود چه مانع داشت که خداوند متعال و لکن رسول الله و اشرف النبیین و حضرت خاتم الانبیا به جای لا نبی بعدی لا نبی افضل منی بفرمایند و این قدر از امت مرحومه را که هنگام مخاطبه حاضر و به کلمات معجز علامات ناظر بودند و آن همه مخلوق را که از زمان رحلت آن بزرگوار تا قیام قیامت کبری بوجود می آیند در شبهه و ضلالت و گمراهی و غوایت نیندازند تا در امر باب و بهاء نکول و اعتراض نمایند و این سعادت که معتقد پیروان این دو ظهور است از امت مرحومه سلب نگردد بر فرض که در زمان صدور این کلمات مانعی در کار و عائقی پدیدار بود به وصی و جانشین خود بفرمایند که چنین لفظی از خدای من و چنان عبارتی از خود من که صراحت به ختم نبوت به وجود اقدس من داشت صادر شد هر زمان رفع موانع گردید امت مرا اعلام کن و هرگاه زمان امامت و وصایت و خلافت تو باز رفع مانع نگردیده به اوصیاء بعد از خودت ابلاغ نما یا در زمان صدور قرینه صارفه از معنی حقیقی بیاورند خلاصه چه قدر این پیغمبر محمود و آن وجود مقدس مسعود بی قدر و مرتبه شده که بعد از هزار و سیصد سال و کسری تبعه‌ی نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی بر آن حضرت تفضل فرموده راضی شده‌اند که او را بر انبیا بنی اسرائیل که به رؤیا بر او امر الهیه آگاه می شدند رتبه فضیلت بخشند و حال اینکه معصوم می فرماید ان الملئکة لخدامنا و خدام [صفحه ۹۶] شیعتنا برای فضه‌ی خادمه‌ی آن خاندان مانده‌ی از آسمان نازل دو رتبه‌ی مفاخرت برایش حاصل گردید حقیقت از جناب مستدل باید ممنون بود که حضرت خاتم الانبیا را بر شعیا و یرمیا و دانیال فضیلت دادند و لفظ به این عظمت را فقط در اینکه آن جناب اخبار از امور را به رؤیا نمی داد بلکه به طریق وحی و الهام بود استعمال فرمایند اطمینان بدین مطلب هم به طور حقیقت نداریم شاید این تصدیق هم محض تفضل و بردباری باشد اگر در واقع این شأن و مرتبه را برای حضرت خاتم الانبیا قائلند کمال بزرگی را فرمودند پیغمبری به آن رفعت و عظمت که به خطاب لولاک لما خلقت الافلاک مخاطب گردید بعد از هزار و سیصد کسری ترقی معکوس نموده به منزلت انبیا بنی اسرائیل که علما امت او رتبه‌ی اشرفیت و افضلیت بر آنها داشتند رسیدند از این عنایت جناب مستدل و سائر اتباع نقطه‌ی اولی و جمال ابهی ممنونیم چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

استدلال به آیه شریفه (یلقی الروح)

اشاره

قال المستدل البهائی و مخفی نماند که کلمه‌ی مبارکه‌ی یلقی الروح در آیه‌ی کریمه رفیع الدرجات ذوالعرش یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق لفظ استقبال است و خداوند بشارت به حادثه‌ی آتیه می‌دهد نه اخبار از امور ماضیه انتهی و خلاصه‌ی استدلال آن است که آیه‌ی مبارکه در شان سید باب و بهاء نازل گردیده

جواب

عرض می‌نماید از مثل جناب ابوالفضائل که دارای مقامات عرفان و کمال و از تربیت یافته‌گان این زمانند به این درجه اغماض در امور مترقب نبود اگر سلطانی حاکمی در بلد و شهری بگمارد و اهالی آن شهر ایراد نمایند که چرا همچو شخصی را بر ما حکومت و ریاست دادید در جواب بفرماید اختیار ملک و مملکت به دست صاحب ملک است به هر کس می‌خواهد رتبه‌ی حکومت و هر که را می‌پسندد مرتبه‌ی ولایت می‌دهد آیا این فرمایش سلطان اخبار از امور آتیه است و حال اینکه حاکم معین فرموده یا تقریر و تنفیذ تصرفات ماضیه و می‌تواند کسی ایراد نماید که این فرمایش به لفظ استقبال از فصاحت و بلاغت خارج بود یا نه حاشا و کلا کسی بتواند این گونه ایراد نماید این جور مکالمه و بیان در اصطلاح عرف شایع و متعارف است مقصود این است که خداوند متعال مالک سموات و ارضین و بلاد و عباد است ملک را به هر که می‌خواهد می‌بخشد و از هر که می‌خواهد انزاع می‌فرماید اسلامیان سلب قدرت از حضرت احدیت نمی‌نمایند بلکه او را قادر و حکیم و مقتدر و علیم می‌دانند نمی‌گویند نمی‌تواند بعد از حضرت خاتم النبیین پیغمبری مبعوث فرماید عرض می‌کنند نخواست نه اینکه نتوانست و خلاصه عقیده‌ی اسلامیان این است که احکام لازمه که اسباب صلاح و فلاح عباد است تا روز معاد به محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نازل و علم آن برای اوصیا آن حضرت حاصل گردیده و بوجود حضرت بقیة الله ارواحنا فداه ارکان دین استوار و به شرایع و احکام که از خصایص وجود مبارک است دین و آئین کما هو حقه برقرار و جمیع خلائق در تحت کلمه‌ی واحده‌ی اسلام طوعا و کرها مجتمع و آثار کفر و طغیان بالمره مرتفع خواهد گردید و تا قیام قیامت کبری دین مبین و شرع ستین محمدی باقی و برقرار است و آنچه به واسطه‌ی شرارت اشرار و سوء سلوک فجار در احکام دین رخنه پدید آمده و آید به شمشیر قاطع و نور ساطع آن حضرت به اصطلاح خواهد آمد انشاء الله تعالی و عالم پر از عدل و داد خواهد گردید بعد از آنکه مملو از ظلم و جور شده باشد اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه

استدلال میرزا ابوالفضل گلپایگانی به آیه شریفه (یا بنی آدم اما یا تینکم رسل)

اشاره

باز میرزا ابوالفضل بر تیره‌ی استدلال سابق به آیه‌ی مبارکه سوره‌ی اعراف یا بنی آدم اما یا تینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یجزنون به اینکه اخبار از مستقبل است و لفظ یا تینکم را به نون تاکید مؤکد داشته یعنی البته خواهد آمد بر شما از [صفحه ۹۷] جنس شما و آیات مرا بر شما تلاوت و قراءت خواهد نمود استدلال فرموده است لذا تجدید گستاخی نموده عرض می‌کنم

جواب

و از اهل انصاف و تدبیر و عارف به اصطلاح سؤال می‌کنم هرگاه پادشاهی غلامان خود را امر نماید به مطلبی و تخلف از فرمایش سلطان نمایند و پادشاه در مقام تخویف و تهدید آنها برآمده میرغضبى برای سیاست حاضر نماید وزیر سلطان در مقام شفاعت و

تهدید مقدمات به استان سلطانی عرضه دارد که سبب تغییر پادشاه چیست و به چه گناه مستوجب غضب و سخط گردیده‌اند در جواب بفرماید نوکرها و عبید و غلمان من مجبور به عصیان و نافرمانی و طغیانند هر گاه مامور به تکلیفی شوند مهما ممکن استکبار و استنکاف و خود را از اطاعت و انقیاد معاف می‌دارند و حال اینکه واضح است مقصود سلطان اخبار از عمل گذشته‌ی آنها است آیا این کلام که از سده‌ی سنی‌ی سلطنت صادر شده بر خلاف مصطلح و متعارف و خارج از قانون محاوره و مکالمه است یا بر وفق کلمات متعارفه است بلکه عرض می‌کنم اگر مقصود اخبار از مستقبل و اینکه حکماء خواهد پیغمبری آمد خداوند متعال به لفظ آن شرطیه بیان نمی‌فرمود بلکه می‌فرمود ای خلائق شما مثل یهود و نصاری نباشید که بعد از مبعوث فرمودن ما پیغمبر آخرالزمان را انکار نمائید بعد از این پیغمبری را از شیراز و جمال مقدسی را از طهران خواهم برانگیزانید آنها را اطاعت و در مقام متابعت و پیروی مبادرت داشته باشید مع هذا از جانب جناب مستدل معذرت می‌خواهم که غفلت فرموده‌اند و از ظاهر لفظ اما تصور فرموده‌اند که اما مکسوره مشدده است به منزله‌ی او و ندانسته‌اند که ان شرطیه است و مای زائده بر اثر آن است و ان ما است نهایت اینکه ادغام شده و رسم الخط این است که اما به تشدید نوشته می‌شود والانسان محل الخط والنسیان غیر از معصوم همه کس مصدر غفلت و نسیانند نباید مغرور به فهم خود گردید

اشکال مستدل بهایی بر کلام شیخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البهائی چون ثابت و محقق گردید که اینکه جناب شیخ نوشته‌اند که هیچ شک نیست که پیغمبری مبعوث خواهد شد که دین او ورق آخرین کتب اولین باشد و هم صرف و باطل محض و منبعث از اوهام فاسده‌ی متابعت است اکنون نظر در این مسأله نمائیم که نوشته‌اند و فرض کنیم که کسی به این صفت بیاید و دین و شریعت او استقرار یابد و لیکن بعد از مدتی کسی خروج نموده ادعاء مظهریت کند و ادعایش در نفس الأمر محض خلاف و باطل باشد اما متشبهت به این گونه دلیلها شده بگوید ای خلائق مشته نشوید در اینکه نبی پیشین خود را ختم رسل نامیده هر یک از ما مظهر بدئیت و ختمیت و ازلیت و آخریت هستیم چون که حکم یک ذات و یک جسد و یک روح و یک امر داریم در این صورت لازم می‌آید که قول و ادعاء کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض است قرین صواب بوده مسلم داریم و تصدیق نمائیم نبوت او را فالدلیل الذی یفضی الی تصدیق الکاذب لا- یصلح ان یکون دلیلا بل یکون تزویرا و تدلیسا و در رساله‌ی ثانیه مطبوعه نوشته‌اند حال می‌خواهیم در این رساله ایراد خود را قدری واضحتر از سابق بیان نمائیم یعنی ظهور مظهر حق و صادق و خروج مدعی ناحق و کاذب را به اینکه در زمان قبل و بعد حتی هر دو را در یک زمان فرض نمائیم مثلا موافق تاویل و تفسیر کتاب ایقان که در معنی ختمیت اشاره کرده‌اند فرض کنیم که یک ذاتی به ادعاء مظهریت در بلده‌ی مکه و یا عکه ظاهر گردید و ادعایش فی الواقع صادق و دین و کتاب او صفحه‌ی آخرین کتب اولین باشد و در عصر خود او هم یکی مثلا در اقصی بلاد هند و یا افریقا خروج کند و در واقع ادعایش محض کذب و باطل باشد اما متمسک و متشبهت شود به دلائل صادقی که برادر او در میان گذاشته است یعنی گفته است که اگر جمیع مظاهر ادعاء اولیت و آخریت و بدئیت و ختمیت نمایند حق است زیرا که ما جمیعا حکم یک ذات و یک روح و یک امریم و در ظاهر متعدد و در باطن یکی هستیم و هر نوع ایرادی که ما با آن کاذب بکنیم او [صفحه ۹۸] در جواب بگوید این ایرادها در حق پیشینیان هم کرده‌اند اگر می‌خواهند آیات و بینات مرا ببینند بیایند نزد من به شما بیان و عیان گردد در این صورت ما بیچارگان روی زمین چه کنیم و حقیقت این و آن را با چه وسیله بدانیم به درگاه کدام یک از اینها بشتابیم به عکه رویم یا به هند به کدام قدرت و وسیلت و استطاعت بدانیم صادق کیست و کاذب کدام پس از این مذکورات معلوم گردید که آنچه در کتاب ایقان برای اثبات حقیقت خود

دلیل آورده است به غایت واهی و ضعیف و در نهایت علیل و سخیف و هم موجب تصدیق کاذب و مزور است و هم چنین در مقابل اعتراضات وارده اعتذار به اینکه این گونه ایرادات را در حق پیشینیان هم کرده‌اند و دعوت کردن خلائیق به درگاه مدعی مظهریت برای دین حقیقت خصوصا در صورت مفروضه‌ی اخیره خارج از دائره‌ی عقل و شرع است بل از قبیل تکلیف به محال و باعث تحیر بندگان خدا در امر دین است فافهم و لا تکن من المناظرین المعاندین الخادعین فان الحقد والفساد والخدعة والعناد من خطوات الشیاطین فلا تتبعوها ان کنتم من المتقین انتهى کلام الشیخ بعد از نقل بیانات جناب شیخ جواب فرموده‌اند که اول اشتباهی که جناب شیخ در مطالعه‌ی کتاب ایقان نموده‌اند این است که فرق فیما بین جل شبهات ادله و ادله‌ی اثبات را نفهمیده‌اند و با وجود صراحت و وضوح این دو مسئله در آن کتاب مستطاب ایشان از جواب اعظم ادله ساکت و رفع شبهات سایر ملل مطرح مباحثه نموده آن را دلیل حقیقت ظهور انگاشته‌اند و برای ایضاح این مطلب خدمت اولی الالباب معروض می‌دارم که شک نیست که هر امتی که ظهور نبی بعد از منکر شدند و العیاذ بالله او را کاذب و مفتری دانستند این انکار و تکذیب غالباً از شبهاتی است که مانع از معرفت ایشان شده و تمسک به آن شبهات سد سدید فیما بین آن قوم و ایمان و اذعان ایشان گشته و چون شخص بصیر در سبب اعراض ملل به دقت تفحص کند شبهات این منکرین و مکذبین را در سه شبهه محصور یابد شبهه‌ی اولی که اعظم شبهات است این است که این ملل و ادیان موجود اعم از بودیه و هنود و زردشتیه و نصاری و یهود شارع دین خود را آخر شارع ادیان الهیه می‌دانند تا آنجا که می‌فرماید شبهه ثانیه علامات و اماراتی است که در کیفیت ظهور بعد در کتاب قبل وارد شده و تمسک به ظواهر غیر معقوله آن همواره سد طریق ایمان ارباب وهم و گمان گشته و باز تکرار می‌فرماید تا آنجا که می‌فرماید و شبهه ثالثه اخبار رجعت بعض از سابقین است که آن نیز در جمیع ادیان موجوده‌ی ماثوره است بعد از این هم سه چهار جزو از کتاب را به تکرارات مشحون فرموده‌اند

جواب

عرض می‌نماید آنچه را جناب میرزا ابوالفضل بهائی از آیات و اخبار و مستحسناات دلیل بر ظهور نقطه اولی و ثانی فرمودند با آن همه لطف در بیان و بلاغت و فصاحت فوق الیابان مدلل و مبرهن گردید که بر مقصود ایشان مدلل و برهانی وافی و مکمل نیست بلکه مطابق عقاید حقه‌ی اسلامیان است و به محض اینکه جناب مستدل در آغاز هر استدلال و سخن مرقوم دارند که چون ثابت و محقق و معلوم و مفهوم گردید که ظهوری بعد از ظهور حضرت خاتم الانبیا که صاحب شرع جدید غیر از آئین محمدی باشد خواهد آمد مطلبی ثابت نمی‌شود و جواب عرض می‌نماید هیچ نزد ما ثابت و معلوم نگردید بلکه خلاف آن مدلل گردید تنها به محاکمه‌ی قضاوت رفتن مثمر ثمری نیست نه آیات فرقانیه بر مقصد بهائیان دلالت نمود نه اخبار وارده‌ی از اولیاء الله علیهم السلام و بحمد الله تعالی از یمن توجهات حضرت بقیه الله ارواحنا فداه جمیع آنها را به طوری که نه با ظاهر الفاظ منافاتی داشت نه با عقائد حقه‌ی اسلامیة بلکه با اخبار دیگر که در حق حضرت بقیه الله م ح م د بن الحسن العسکری شرف صدور یافته بود مطابقت و کاملاً موافقت داشت و ظهر الحق و بهت الذی کفر باز هم عرض می‌نماید غوایت و ضلالت یهود و نصاری و زردشتیه و غیرها موجب گمراهی و غوایت [صفحه ۹۹] اهل اسلام نیست اگر فردا دیگری هم به کذب و بهتان ظهور نماید و بهائیان همین انکار دربارهی او نمایند به همین شیوه و وتیره با تبعه‌ی ملت جدید مباحثه و مجادله خواهد نمود که بهائیان با ما کردند و هر ظهور بعدی با انکار امت موجوده دلیل بر حقیقت آن نمی‌توان انگاشت و بحمد الله به آیات توریه مدلل گردید که مژده‌ی ظهور ختمی ماب در کتب سماویه رسیده و مطابق آمد با اوصاف آن جناب به طوری که یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و آیات و معجزات هم همراه آن حضرت بود مع هذا ایمان نیاورند چه نقصی در پیغمبری آن بزرگوار پدید می‌آید هر که خواهد گویند و هر که خواهد گویند و خلاصه موافق عقائد حقه اسلامیة اخبار و آثار که در کتب غیبی ضبط شده هیچ یک را نباید تاویل و به امام و نبی تاویلی قائل شویم

بالجمله حالا- بیائیم بر سر عبارت جناب شیخ که جناب مستدل از ایشان نقل فرموده‌اند که تکلیف ما لا یطاق است که عقب هر مدعی که ادعا نبوت نماید باید بدویم هر گاه این عبارت عین فرمایش جناب شیخ است چندان متین نیست البته بر عباد لازم است تحصیل علم و یقین در اصول عقائد خود بنمایند و به تقلید اباء و اجداد قناعت نفرمایند اگر چه به مسافرت به سوی هند و چین بلکه سیر در زیر زمین باشد با قدرت و امکان و عدم علم به کذب و بطلان آن و اگر برای بعضی ممکن نیست بر قادرین تحصیل لازم است بروند و بفهمند و لینذر و اقومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون شاید مقصود جناب شیخ این بوده است که چون بطلان دعوی مدعی نبوت در آخر الزمان بعد از حضرت ختمی نشان بر اهالی اسلام کالشمس فی رابعه النهار آشکار است لازم نیست در مقام تفحص باشند زیرا که نتیجه‌ی تفحص و تجسس تحصیل علم است والحاصل لا یحصل و شاید مراد جناب شیخ از این عبارت در مقام مناظره و محاجه با مناظر بهائی خودشان این بوده که چون بهائیان میزانی برای شناختن مظاهر امر الله معین نفرموده و به وصف امتیازی قائل نیستند نه معجزه لازم است نه خرق عادت نه علم نه معرفت پس چگونه تحصیل علم توانیم بنمائیم بر فرض مسافرت به سمت هند و چین نمودیم و شخصی را دیدیم که مدعی این امر خطیر است از او سؤال کردیم چه دلیل بر حقانیت خود دارید به زبان چینی و هندی رطب و یابسی به هم بافت که اولاً- نفهمیدیم چه لغت است ثانیاً بر معنی آن آگاه نشدیم ثالثاً از اهالی آن مملکت پرسیدیم در لسان شماها این گونه کلمات را امتیازی هست که قائل آن به وصفی ممتاز باشد می‌گویند تمام ماها از این عبارت بهتر و از این کلمات برتر می‌توانیم بگوئیم و بر نگاریم پس مجدد سؤال کنیم غیر از این کلمات هنری دارند بگوید این است و بس از آنجا قطع علاقه نموده به عکس هم رفتیم همین مذاکرات کردیم و همین جوابها شنیدیم در این صورت بر آن مسافرت و مهاجرت چه نتیجه خواهیم دید خاصه اینکه حق مطالبه‌ی معجزه هم که بر صدق مدعی دلیل است نداریم و بنابر تقریر جناب مستدل گستاخی و جسارت است که از مدعی این امر خطیر مطالبه‌ی دلیل و برهان کنیم دلیله ادعاؤه و برهانه کلماته اگرچه از کلام ادنی طلبه پست تر باشد پس باید میزان و معیاری برای شناخت مظاهر امر الله از نبی و وصی مقرر داشت که بعد از مسافرت هند و سند باز سرگردان نمائیم و الا این مسافرت و مهاجرت بی‌ثمر خواهد بود زیرا که مدعیها خواهند گفت باید کلام مخلوق را مطابق و موازن کلام خالق نمود نه کلام خالق را تابع کلام مخلوق و فرض این است که میزانی برای کلمات الهیه هم در دست نیست پس ما بیچارگان چگونه بفهمیم آن هندی بر حق است یا آن سندی یا هر دو باز فرض می‌نمائیم که هر دو گفتند ماها در حکم یک روح و یک جسد و یک ذات و مصداق خاتمیت و اولیت و آخریت هستیم و هیچ دلیلی هم بر صدق و ادعا نداریم سوای نفوذ و رسوخ در قلوب معدودی از مجهول الحال و خداوندان را باقی گذاشته و ملاحظه می‌نمائیم هر دو تبعه هم و مریدی دارند پس به کدام مؤمن و به که موقن بشویم [صفحه ۱۰۰] و حال اینکه اگر نفوذ و رسوخ فقط دلیل باشد در کلمات مدعیهای کاذبه هم اقوی و اسد از آن مشاهده می‌نمائیم شیطان فوق آن را داراء و یهود و نصاری و زردشتیه و غیرهم بالاتر از آن را دارند بت پرستان و کیسانیه و زیدیه و اسمعیلیه اقطار عالم را پر کرده‌اند پس همه بر حق و از جانب خدا مامور باقامه‌ی آن دین و آئینند و اینکه جناب مستدل یفرق فیما بین صاحب تشریح و فرق شیعه و بت پرست قائل شده‌اند مأخذ آن را بیان فرمایند که متاصل به چه اصل و مبتنی به کدام فرع است این فرق را از کتب آسمانی استنباط یا در کلام معصوم برخوردارند که ما آن را ندیده‌ایم اگر بفرمایند بر خداوند لازم است نگذارد آئین باطل رواج گیرد و خلائق در ضلالت و غوایت افتند عرض می‌کنم آیا فرق شیعه از اسماعیلیه و غیرهم و بت پرستان بر طریق هدایت سیر و سلوک دارند یا بر باطل عمری می‌گذرانند از اهل نارند یا مرضی در گاه منتقم قهار اگر لطف خداوندی مقتضی است که عباد را در ضلالت نگذارد العیاذ بالله چرا در آن مواقع به عقیده‌ی بهائیان مداهنه و سستی فرمود و هر گاه به غیر دلیل لطف متمسک و متوسلند بیان فرمایند که فرق میان این دو گروه چیست تقریر و تنفیذ عقیده بت پرستان که مستلزم دخول نار و موجب غضب قادر قهار است با ابقاء صاحب تشریح باطل چه تفاوت دارد انفاذ آن اسباب اضلال است و ابقاء این موجب نکال و وبال ولی ما اسلامیان معتقدیم که خداوند رؤف عطوف مهربان ذره‌ی از حال عباد غفلت و آنی آنها را در جهالت

نمی‌گذارد آراء طریق حق و باطل به دلیل عقل و نقل فرموده حق از باطل ممتاز و ابواب هدایت به وجود مظاهر امر الله باز فرموده و بر زبان پیغمبر ثابت النبوة و اوصیاء مرضیین بطلان طریقه و ثنیه و خذلان تبعه‌ی مدعی تشریح بعد از وجود مبارک حضرت نبویه در نهایت سداد جاری فرموده بعد از آن اگر عالم عالم طریق طغیان پوبند و چشم از آئین حق پوشند بر دامن کبریا نشینند گردد نه از متابعت آنها فائده می‌برد نه از مخالفت نقصی در خدائیش پدید می‌آید من ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها دیگر بر خداوند ابد لازم نیست که به هر فردی از افراد ملکی موکل فرماید ولله بر آنها گمارد بر او است اقامه‌ی دلیل و بر عباد است سیر و سلوک در آن سیل و چنانچه مکرر عرض شده بطلان مدعی نبوت بعد از حضرت ختمی مرتبت به نص کتاب و تصریحات اولیاء فیض جناب ظاهر و باهر فرمود و تکلیف عباد را به حکم حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه معین فرمود حتی اینکه از مظاهر امر الله به نصوص کثیره ظهور حضرت بقیه الله را منوط به ادعاء شصت نفر کاذب که تمام آنها خلق را به سوی خود دعوت نمایند و همه بر باطل باشند و دوازده نفر از بنی هاشم دعوی نبوت کنند فرمود که در این ظهورات خلق آخر الزمان حیران و سرگردان نمانند و تکلیف خود را بدانند و منتظر ظهور حضرت حجه الله علیه السلام با آن علامات و آیات معهوده باشند دیگر هیچ معطلی و تشکیکی ندارند که باید به هند و چین و سند و ماچین بروند و زحمت مسافرت و مهاجرت بر خود نهند و اینکه جناب مستدل سبب عدم معرف عباد را در عدم اطاعت مظاهر امر الله به سه شبهه محصور و مقصور فرموده‌اند که اول آن این است که جمیع ملل دین خود را آخر شرایع الهیه می‌دانند و دویم علامات و امارات کیفیت ظهور بعد و ثالث اخبار از رجعت بعض از سابقین جانی است متین و تبیانی وزین ولی اسلامیان بر عقائد خود از ابدی بودن شرع محمدی و عدم حصول امارات ظهور حضرت حجه الله علیه السلام و رجعت سابقین ادله محکمه و براهین متقنه دارند و قیاس حال آنها به احوال امم ماضیه نمی‌توان نمود حال یهود عنود در دعوی تابید به آیات توریه معین گردید نصاری که چنین ادعائی ندارند و شریعت خود را ابدی نمی‌شمارند نهایت اینکه انتظار ظهوری دارند [صفحه ۱۰۱] که آن هم حضرت خاتم الانبیاء به آیات بینات و معجزات باهرات مدلل فرمودند که پیغمبر منتظر غیر از آن وجود مقام دیگری نیست خلاصه اینکه نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به درجه‌ی ظاهر و به مرتبه‌ی آشکار و باهر گردید که مجال تشکیک برای احدی باقی نماند مگر از کفره‌ی متعند و فسقه‌ی متکبر معاند زمانی که نور جمال سید رسل و هادی سبل از شرق بطحا درخشید معجزات باهرات همراه داشت بلکه قبل از تولد آن حضرت به طاق کسری آن رسید که رسید و در بتکده‌ها شکسته‌ها پدید گردید کهنه و اخبار انتظار سال و روز ظهور بروز آن طلعت مبارک داشتند و طائفه اوس و خزرج قبل از بعثت برای ادراک حضور موفور السرور و در مدینه‌ی منوره ماوی و مأمن گرفتند تا آن وجود مقدس و ذات اقدس امر خود را اظهار و بدلائل قاطعه و براهین ساطعه حقیقت خود را آشکار فرمود و به حکم و ما ینتطق عن الهوی شریعت خود را در کمال اتقان بین امت گذاشت آنچه فرمود به ظهور پیوست و در جمیع موارد نیز دعاء آن جناب به هدف اجابت نشست به غلبه روم به حکم الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون اخبار و مطابق خبر آن حضرت فی بضع سنین آشکار گردید برای ظهور کذب بوجهل مرغ بریان را ناطق و اسباب افتضاح آن فاجر فاسق گردید و پس از ظهور و بروز حقایق به خاتمیت خویش اعلام فرموده قرآن را معجزه باقیه برقرار و به حکم انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض بقاء و دوام این دین مبین و احکام این آئین را تا قیامت محکم و استوار فرمود با این تفصیلات جناب مستدل می‌فرمایند اسلامیان به اوهمام باطله و ظنون عاطله بر عقیده‌ی راسخه برقرارند و از پیروی طریق حق بر کنار توضیحا للمطلب عرضه می‌دارم گویا جناب ابوالفضائل از احوال و وقایع مدعیهای کاذب بی‌اطلاع و یا اهالی اسلام را به این درجه جاهل و نادان می‌دانند مگر سجاح دختر حارث بن سوادای موصلی ادعای نزول وحی و نبوت نمود و آیات و کلمات خود را که هزار درجه از بیان و ایقان افصح و بلغ بود به خداوند متعال منسوب نفرمود و جماعت کثیره در راه او بذل جان و مال نمودند خلاصه اگر جناب مستدل بفرمایند چنانچه مکرر فرموده‌اند که مسیلمه و سجاح و غیرهما زود مضمحل و به اندک زمانی در معرض زوال افتادند عرض

می‌کنم که بفرمایند در این مدت یک سال یا دو سال یا بیشتر که مدعیهای نبوت لوای ریاست افراشته و بیست سی هزار نفر مخلوق را گمراه و به تبعیت شیطان وا داشته معامله خداوند با آن گروه چه خواهد بود چون زمان بقاء آنها کم بوده معذورند و در درگاه الهی معاقب نخواهند بود یا به واسطه‌ی همین متابعت داخل در حزب شیطان و مغضوب پیشگاه حضرت سبحان اول به حکم عقل و نقل باطل پس مسلما از اهل نار و مقیم دارالبوار خواهند بود در این صورت اگر به درگاه حضرت لایزال عرضی دارند که چرا یک آن آنها را مهلت و به چه عنوان مدعیها را به این جسارت قدرت دادی بنابر زعم مستدل بر خداوند رؤف عادل ایرادی وارد دارند زیرا که مدعی تشریح را نباید مهلت داد و بین زمان طویل و قصیر فرقی نباید نهاد نهایت اینکه به تبعیت مسلمه و سجاج و امثالهما در مدت چهار پنج سال در ضلالت بودند و در متابعت نقطه‌ی اولی پنجاه سال یا شصت سال یا هزار سال هر چه برای خداوند در این مقام قائلند درباره‌ی بقاء و دوام مدعیهای حالیه هم قائل نباشند پس حق این است که از جانب خداوند نه در ابقاء در زمان قلیل اهمال لطف و هدایت شده نه در دوام در اوان طویل در هر دو مقام ارائه طریق حق فرموده و در هر دو موضع بذل لطف نموده نهایت اینکه آن طائفه به سوء تدبیر و اعمال تقصیر در زمانی قلیل نافرمانی کردند و این سلسله در زمانی طویل بدون دلیل و هیچ یک در درگاه خداوندی عذری موجه و دلیلی منقح ندارند هر دو از اهل جحیم و محروم از نیل سعادت و نعیمند علاوه نمی‌دانم ادعاء تشریح شریعت اسوء و اقبیح است یا دعوی الوهیت امهال فرعون در مدت چهارصد سال [صفحه ۱۰۲] چه دلیل داشت هر چه در آن مقام می‌گویند در این وقعه هم بفرمایند خلاصه القول اینکه ابقاء شریعت بایه و بهائیه را دلیل بر حقایق نمی‌توان گرفت زیرا که خداوند به احسن وجه ابطال باطل فرموده و از افتضاح و رسوائی رؤسا آنها آنی غفلت ننموده است این دار افتتان و اختبار و لازال امتحانات خداوندی در این کره ظاهر و آشکار است تا شقاوت شقی ظاهر و واضح و سعادت سعید باهر و لائح شود و یمیز الله الخبیث من الطیب حال آمدیم بر سر وقایع سجاج موصلیه و دعوی نبوت او سجاج دختر حارث از مردم موصل و کیش نصاری داشت و سخت فصیحه و شیوا و بلیغه و زیبا بود سخنان به سجع گفتی و چنان شیرین و رنگین به هم پیوستی که مردمان را بشیفتی و سخت بفریفتی چون مناعت محل او در قلوب واقعی داشت سر به پیغمبری برداشت و علم ریاست افراشت مردم را به سوی خویش دعوت و جماعتی او را به قبول آن کیش اجابت نمودند و نخستین جماعت بنی ثعلب او را اجابت نمودند چه نژاد او از بنی ثعلب بود پس شریعت و دینی پدید آورد نیمی از ترسائی و نیمی از مسلمانی گفت عیسی را فرزند خدا نتوان گفت چه او روح خدا و بنده خدا است و فرمان کرد هر شبانه روزی پنج نماز بگذارید و مسلمانان را نیازارید از زنا کردن پرهیزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر باک مدارید و حلال دانید و نام او در موصل و جزیره از حد عراق تا حدود شام بلند گردید و از آن سوی رسول خدای در زمان خویش برای فراهم کردن زکوة و اخذ صدقات چند تن عامل در اراضی بنی تمیم نصب داشت یکی مالک بن نویره و دیگر تمیم بن نویره و این هر دو برادر زعیم و سید بنی تمیم بودند و همچنین و کعب پسر مالک را بر بنی یربوع گماشت و صفوان بن صفوان را بر بعضی از شعب بنی تمیم بازداشت تا اخذ صدقات کنند و انفاذ درگاه دارند و ایشان از آن پیش که خالد ولید با طلیحه رزم دهد صدقات بنی تمیم را فراهم کرده به مدینه حمل دادند ابوبکر شاد خاطر شد و ایشان را دیگر باره بر سر کار خویش بازداشت و بازفرستاد جماعتی از قبائل بنی تمیم خاصه بنی ضبه که زکوة مال فرونگذاشته بودند از ایشان برنجیدند و گفتند شما را که گفت پیش دستی کنید و از آن پیش که عرب حمل زکوة فرونهد شما زکوة خویش به مدینه فرستید و طریق این زیان بزرگ را کوفته کنید و بازوی ابوبکر را بدین آرزو بگشائید کار از مناظره به مخاطره و از مخاطبت به محاربت افتادند پس تیغ بکشیدند و بسیار کس از یکدیگر بکشتند این نبود تا کار سجاج بالا گرفت و با چهارصد سوار نامدار از زمین جزیره به دیار عرب آمد و لشکر او نیمی از بنی ثعلب و گروهی از بنی هذیل بود چون اختلاف کلمه‌ی بنی تمیم و مقاتله ایشان با یکدیگر ندانست سخت شاد شد و همی خواست تا بنی ضبه را در تحت فرمان خویش بدارد و بامداد ایشان اعداد جنگ ابوبکر کند پس آن جماعت را به کیش خویش دعوت فرمود بنی ضبه او را اجابت نکردند از بهر آن که با بنی هذیل که در زیر لوای

سجاح بود کینه‌ی دیرینه داشتند و مرافقت و موافقت ایشان را بیرون حزم می‌پنداشتند چون آرزوی سجاح از بنی ضبه قرین انجام نیفتاد سوی بنی یربوع و بنی مالک نامه کرد و ایشان را به شریعت خود خواند و گفت نژاد من با بنی یربوع منتهی گردد و اگر پادشاهی بر من راست راست بایستد شما را است همانا مالک بن نویره چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهان دیگر تحویل داد دست از اخذ زکوة بازداشت تا باز داند که متصدی امر خلافت کیست و حکم چیست بالجمله چون نامه سجاح برسد مالک بن نویره با پسرش و کعب و تمامت بنی مالک و بنی یربوع فرمان او بپذیرفتند و به نزد او رفتند و این از بهر آن کردند که به پشتوانی سجاح بنی ضبه رزم دهند و کین دیرین بازجویند چون سجاح ایشان را دیدار کرد شاد شد و گفت اکنون طریقت من گیرید و به شریعت من در آئید مالک بن نویره گفت روزی چند ما را بگذار سخن از دین مکن الا- آن که با ما پیمان محکم کنی و ما در ملازمت تو با اعداء تو حق مبارزت بگذاریم تا گاهی که سپاه [صفحه ۱۰۳] تو فراوان و امت تو بیکران آید آنگاه متابعت تو گیریم و شریعت تو بپذیریم چنانچه پیغمبر ما محمد (ص) از این کار بسیار داشت و بسیار وقت یهودان و ترسایان را مهلت گذاشت سجاح گفت نیکو باشد و با او امر مصالحت و مسالمت محکم فرمود و مردم بنی مالک و بنی یربوع فراهم شدند و لشکر بزرگ شد آن وقت مالک بن نویره با سجاح گفت ما را دشمنان فراوانند بفرمای تا با کدام قبیله از در مقابله بیرون شویم سجاح گفت عدت و عدت هر قبیله را عرضه دارید و ضعف و قوت هر یک را بازنمائید مالک قبائل بنی تمیم را از جماعت ضبه و بنی عبدمناف و بنی الزباب و دیگر شعب شمردن گرفت و معلوم داشت که بنی الزباب را کثرت و عدتی نیست سجاح در خاطر نهاد که نخست با بنی زباب مصاف دهد تا نصرت تواند جست و این معنی را مخفی داشت و در پاسخ مالک گفت انتظار می‌برم تا خدای چه فرماید و بامداد مالک را طلب کرد و گفت دوش خداوند مرا آیتی فرستاد و این کلمات قراءت کرد اعدوا الکراب و استعدوا للذهاب ثم اغيروا علی الزباب فلیس دونهم حجاب لا-جرم مالک بن نویره آهنگ جنگ بنی زباب فرمود و ایشان را چون نیروی مقاتلت با مالک نبود از بنی ضبه و دیگر قبائل مدد خواستند و در برابر سجاح صف راست کردند و حرب پیوستند مالک بن نویره به اتفاق بنی اعمام و سپاه سجاح همدست شد و پای استوار کرد بسیار کس از بنی ضبه و دیگر قبائل را بکشت و بسیار کس اسیر گرفت پس این نصرت بر حشمت سجاح بیفزود و گروهی از نو بدو بگرویدند خلاصه آخر الامر آهنگ یمامه کرد و در خاطر نهاد که با مسیلمه بن حبیب که دعوی پیغمبری داشت همدستان و همدست شود که به اتفاق جهان فروگیرند پس از در مقاتلت برآمده از مردم سجاح فراوان عرضه شمشیر گشت و گروهی دستگیر آمد لاجرم به مصالحت و مسالمت تن در داد و چون خواست با مسیلمه پیوندد بعضی از جوه لشکر او و تابعین او گفتند مسیلمه دعوی پیغمبری دارد تو هم پیغمبری هرگز دو پیغمبر در یک مقام جمع نشود و دو شمشیر در یک نیام ننگجد سجاح گفت بمانید تا جبرئیل برسد و حکم خدای برساند روز دیگر ایشان را گفت که خداوند این آیت فرستاد علیکم بالیمامة و دفوا دفیف الجماعة فانها عزیزة کرامة لا یلحقکم بعدها لامة این بگفت و آهنگ یمامه کرد چون راه یمامه نزدیک کرد مسیلمه نیک بترسید و سپاه او چه بنی خیفه چه دیگران بشکوهیدند پس مسیلمه چهل تن از مردم خویش را که دانا و دوراندیش بودند به نزدیک سجاح رسول فرستاد و بدو مکتوب کرد که پیغمبری این زمین نمی‌مرا بود و نمی‌محمد را آنگاه که محمد صلی الله علیه و آله به جهان دیگر تحویل داد جبرئیل پیامد و پیغمبری این جهان را به تمامت به کف کفایت من گذاشت و من امروز که رسیده بیرون حفاوت و انصاف کار نکنم و آن نیم که قریش را بود با تو گذاشتم اکنون یک نیم زمین مرا و یک نیم تو را است و جز من و تو هیچ کس را نصیبی نباشد چون رسولان مسیلمه به نزد سجاح آمدند آنها را بنواخت و از این تقسیم شاد خاطر گشت و فرستادگان مسیلمه را گفت مرا نیز آیتی از نزد خدا آمده است خداوند می‌فرماید لا یرید النصف الا من تحنف فاحمل النصف الی خیل تراها کالسعف یعنی اراده نمی‌کند تنصیف را مگر کسی که صاحب دین پسندیده باشد پس تفویض کن نصف دیگر را بر لشکری که به عدد اوراق اشجارند و آن شب رسولان مسیلمه را در لشکرگاه نگاه داشته صبح ایشان را طلب کرد و گفت دوش سوره بر من نازل شده است و این کلمات را قراءت کرد لو رایت وجوههم حسنت و

ابشارهم صفت و اطرافهم طفلت قلت لهم لا النساء تاتون و لا الخمر تشربون ولكنكم معشر ابرار تصومون يوما و تاكلون يوما فسبحان الله اذا جاءت اجالكم كيف تحيون و الى ملك السماء ترقون و لو انها حبة خردل لقام عليها شهيد يعلم ما في الصدور خلاصه رسولان مسيلمه را رخصت داد و فرمود گریزی نیست الا اینکه مرا با مسيلمه دیدار باید کرد فرستادگان مسيلمه باز شدند و پیام سجاح را به نزد او داشتند و گفتند [صفحه ۱۰۴] و مانند تو پیغمبری است از آسمان سویش فرشته آید و سوره آورد مسيلمه سخت اندیشه کرد که اگر سجاح وارد شود احتمال مردم به او گروند لا- جرم سفیری چرب زبان به سوی او گسیل کرد و گفت اگر خواهی مرا دیدار کنی لشکر به جای باید گذاشت و سوی من یک تنه ره برداشت و مهتران سپاه سجاح را نیز مکتوب کرد که خداوند این سوره به من فرستاده و شما را ستوده اکنون شما در لشکرگاه بباشید و سجاح را سوی من گسیل بسازید تا دیدار کنیم و این کلمات به دیشان فرستاد سمع الله لمن سمع و اطعمه بالخیر اذا طبع و لا زال امره فی کل ما سر نفسه یجتمع برأکم ربکم فحیاکم و من وحشة خلا- کم و یوم دینه انجاکم فاحیاکم علینا صلوات معشر ابرار لا اشقیاء و لا فجار یقومون اللیل و یصومون النهار لربکم الکبار رب القیوم و الامطار بالجملة سجاح با ده تن از قربت یافته گان در گاه خویش به سوی مسيلمه شد و چون راه نزدیک کرد مسيلمه بفرمود تا بر ظاهر حصار خیمه برافراشتند و بساطی گسترده و سجاح را در آن بساط فرود آوردند و خود هم حاضر گردیده پس بنشستند و از هر در حدیث کردند چون مسيلمه خود را بذله گوی و خوب روی بود سجاح را دل بشیفت و از در مهر چنانچه خاطر مسيلمه را نیز جنبش دهد پرسش فرمود که هیچ نفرمائی که شب دوشین خداوندت در حق من سورتی فرستاد مسيلمه گفت آری این کلمات رب است که دوش مرا فرستاد الم ترکیف فعل ربک بالحبلی اخرج منها نسمة تسعی من بین صفاق وحشی ان الله خلق النساء افواجا و جعل الرجال لهن ازواجا فیولج فیهن قشعا ایلاجا ثم یخرجها اذا شاء اخراجا فیتتجن لها سخالا انتاجا سجاح گفت بر من درست گشت که تو پیغمبری و این سخنان را جز خداوند نفرماید و لا شک که از آسمان به سوی تو آید مسيلمه دانست که او را دل به شیفته است و پیوند او را دل به رضا و تن به قضاء داده است وی نیز آرزوی سجاح را طمع در بست و او را گفت من پیغمبری باشم تو نیز پیغامبری باش سخت نیکو باشد که ما دو پیغمبر زن و شوی شویم با یک زبان سخن گوئیم و با یک کمان تیر افکنیم زود که چندان به نیرو شویم که از هول و هرب تمامت عرب ذلیل و زبون ما آیند سجاح گفت نیکو سخن کردی لیکن نباید بود تا از آسمان بر تو و من چه فرود آید مسيلمه در زمان خویش را گران ساخت کنایت از این که بر من وحی نازل می شود پس گفت جبرئیل آمد و این آیت آورد الا قومی الی النیک فقد هیء لک المضع فان شئت فاکبت و ان شئت ففی المخدع و ان شئت سلقناک و ان شئت علی اربع و ان شئت فثلثیه و ان شئت به اجمع سجاح گفت به اجمع و به تمامت درسپون که از برای توالد و تناسل برکت و فوائد بیش دارد کذلک اوحی الی ربی پس برخواستند و به خوابگاه شتافتند و خوش بختند و آنچه در دل داشتند بگفتند پس سه شبانه روز آنجا ماند و از کثرت شبق نام مهر و کابین فراموش کرد چون به لشکرگاه آمد سران سپاه گفتند مسيلمه را چگونه یافتی گفت او هم پیغمبر است صواب دانستم زن و شوی شویم عطارد بن حاجب گفت تو را بر چه کابین بست و مهر چه داد گفتند از کابین اسم نبردم و او نیز سخنی نفرمود عطارد گفت سخت زشت می آید که مانند تو زنی بی کابین به شوی رود باز شو و کابین بستان چون آتش خواهش سجاح به زلال وصل مسيلمه این وقت خمودی یافته بود سخن حاجب در دماغ او اثر کرده عطف عنان کرد و تا در حصار مسيلمه براند مسيلمه از حصار بیرون نیامد از فراز باره سجاح را نداء کرد که از بهر چه باز شدی گفت قوم من از تو کابین من خواستند مسيلمه گفت چند نماز بر ایشان واجب داشتی گفت بدان سان که محمد صلی الله علیه و آله فرمود من نیز پنج نماز گذارده ام مسيلمه گفت که دو نماز از گردن ایشان فروگذار یکی نماز بامداد و آن دیگر نماز خفتن و این تخفیف در ازاء کابین تو باشد پس سجاح مراجعت کرد و قوم را مژده آورد گویند هنوز در بنی تمیم یافت شود کسی که نماز بامداد و خفتن نکند مع القصه مسيلمه همین خواست تا سجاح را از در یمامه کوچ دهد چه علوفه و آذوقه [صفحه ۱۰۵] لشکر او بر مردم یمامه ثقیل می نمود مسيلمه او را پیام کرد که من اقامت تو را در این دیار غنیمت شمارم لکن بیم من از بنی تمیم است چه

ایشان از پیش مسلمانی داشتند بعید نیست که دیگر باره با مسلمانان همداستان شوند و تو را دست بازدارند اما سجاج سخنان او را وقتی نمی گذاشت رکاب گران می کرد و دیر برمی خواست چندان که مسیلمه بیچاره ماند و بر ذمت نهاد که نیم غله یمامه را بدو گذارد و در هر سال و هر جای یک نیم به سوی او فرستد این وقت سجاج نیم غله بستد و طریق مراجعت پیش داشت مردم بنی تمیم نیز با او کوچ داده لکن در خاطر نهادند که این سجاج به فلسی نیرزد ما را ملازمت رکاب فرمود و پست و بلند زمین را بشتاب درنوشت این همه از بهر آن بود که خود را به مسیلمه رساند و کام براند و این ننگ هرگز از ما برنخیزد که زنی را دیار به دیار کوچ دهد تا مسیلمه را بر شکم او برنشانیم خلاصه بعد از این واقعه بعضی لشکر او به واسطه‌ی این عمل او متفرق گردیدند سجاج ناچار سپاه را برداشته راه موصل و جزیره گرفت و با بنی ثعلب و بنی هذیل در جزیره جای داشت گویند در زمان حکومت معویه مسلمانی گرفت و مسلمان بمرد یکی دیگر از کسانی که ادعای پیغمبری کرد و خود را به پیغمبری ستود طلحة بن خویلد بود و از طرف ابوبکر لشکری برای دفع او رفت به سرکردگی خالد چون خالد راه را نزدیک کرد پس برخی نزد طلیحه آمده گفتند صواب آن است که تنی را فرمائی تا از لشکرگاه خالد خبری آورد گفت ان انتم بعثتم فارسین علی فرسین عشنقین العشنق الطویل الذی لیس بمثقل ولا - ضخم من قوم عشانقة مجملین ادهمین اعزین من بنی نصر بن قعیر... اتیاکم من القوم بعین یعنی اگر شما بیرون فرستید دو سوار جرار بر دو اسب رهوار از قبیله نصر می آورند دیده بان قوم را به سوی شما یک تن از اهل رده چون این سخن شنیدند برخواستند و گفتند بر نبوت تو شهادت می دهیم چه این کلمات درست سخن پیغمبران است پس بر آن صفت دو سوار فرستادند ایشان برفتند و جاسوس لشکر خالد را بر آن صفت که گفته بود بگرفتند و خبر خالد باز آوردند و این سجع مشوم نزد آن قوم جهول مقبول افتاد و عقیدت ایشان در نبوت طلیحه زیادت گرفت و طلیحه ایشان را دل همی داد و حمل شریعت اندک اندک از ایشان برمی داشت تا سهولت امر را در دین او ترغیب گراند گفت هم اکنون جبرئیل نزد من آمد و گفت خداوند سجده را از بندگان برگرفت خبر می دهد که خداوند می فرماید روی به خاک نهادن و عورت را به هوا داشتن روا نباشد می فرماید از یاد من بیرون مشوید در هیچ گاه خواه نشست باشید و خواه بر پای باشید و اموال خویش را از دست بازندهید و بدانسان بدارید که در جاهلیت داشتید و هم جبرئیل مرا آورده که عنبسه بن حصین از بیم شمشیر خالد پر بیم شده و دلش به دو نیم آمده و اگر بهتر از این دل بر کارزار نهادی و در دفع استوار ایستادی کار به کام آوردی آن وقت جمعی از اصحاب او برخواستند و گفتند آب در این لشکرگاه نایاب گشته بیم آن است که مواشی هلال شود طلیحه سجعی بتراشید و گفت اربکوا اعلا و اضربوا امیالا تجدوا بلالا ما فی سقائفک بلال ای ماء و کل... به الحلق من الماء واللبن فهو... یعنی بر اسب خاصه من اعلا برنشینید و چند میل قطع کنید آب بیابید مردی از قوم او برنشست و لختی بشتافت و آب بیافت پس آب بیاشامید و مشک پر آب کرده باز آمد چون لشکریان این بدیدند یکباره او را به پیغمبری باور داشتند و این ترهات را معجزه پنداشتند اما از آن سوی خالد دیر می آمد و رسولان چرب زبان می فرستاد و طلیحه را به پند و نصیحت دلالت می فرمود که بی آویختن و خون ریختن این کار را فرود آرد لیکن سخنان او در طلیحه نگرفت و در برابر لشکر بداشت طلیحه جبل طی در قفای سپاه خالد جنگ او را ناچار گشت و لشکر براند و میدان کارزار را تنگ بست و طلیحه بر سرابی از آبهای طی که آن را تراجه گفتند او تراق داشت چون لشکر خالد را نگرست از در تحقیر و تشنیع گفتی هذا جیش ابی الفضل کنیت خالد ابوالفضل بود مردی از طی حاضر بوده و گفت سوگند با خدای او با تو چندان مصاف دهد که از در تعظیم ابوالفضلش خوانی بالجملة روز دیگر هر دو سپاه از بهر جنگ صفها راست کردند و طلیحه کلیمی بر سر [صفحه ۱۰۶]

افکنده و در خیمه خود بنشست آتش حرب زبانه زدن گرفت دلیران خروش بانک گیر و دار بر آوردند لشکر طلیحه همی فریاد کردند که ما خلافت پدر زن پیغمبر صلی الله علیه و آله را گردن نگذاریم و او را همی برشمرند و بد گفتند عدی بن حاتم پاسخ همی داد و گفت ما با زخم تیر و تیغ شما را چنان نرم کردن کنیم که او را فحل مهین نام کنید خلاصه نثره حرب زبانه زد و از جانبین بسیار کس به خاک افتاد آن وقت عنبسه عطف عنان کرده به نزدیک طلیحه آمد و گفت جبرئیل بر تو فرود آمده گفت

تاکنون نیامده عنبسه گفت جبرئیل را زودتر بخوان از آن پیش که سپاه ما شکسته شود این بگفت و اسب برانگیخت و دیگر باره تا نیمروز رزم داد و تمام عرب نگران او بودند تا اگر هزیمت شود هزیمت شوند و او در حرب صبر می کرد که جبرئیل برسد چون مقاتلت به دراز کشید باز به نزدیک طلیحه آمد و او همچنان در زیر کلیم بود گفت از جبرئیل چه خبر داری گفت هنوز نرسیده من انتظار او را می برم در کرت سیم نیز کوی کرد و رزمی صعب افکند و لشکر خالد را هر زمان به نیروتر یافت دیگر باره به نزدیک طلیحه آمد و گفت یک نیمه سپاه تباه شد جبرئیل کی می رسد طلیحه گفت جبرئیل آمد و قال ان لک رجبی کرجاه و حدیثا لا تنساه خلاصه لشکر طلیحه از او کناره گرفتند طلیحه بانگ برداشت و گفت پیغمبر خدا را می گذارید به کجا می روید گفتند هر چه قوت ما بود بکار بردیم اکنون نوبت جبرئیل است او را بفرمای تا از بهر تو رزم دهد تا آخر حکایت خلاصه مقصود از این همه دراز نفسی این است که به محاربه و مقاتله قلعه شیخ طبرسی و زنجان و غیره مغرور نشوند و آن را دلیل حقانیت نگیرند مگر مسیلمه‌ی کذاب و سجاح و طلیحه و غیرهم دعوی نبوت نکردند و در وقعه‌ی مسیلمه که از طرف ابوبکر لشکری نامزد دفع او گردید تقریبا بیست هزار نفر در راه او جان بدادند و جماعتی از اهل اسلام را نکشتند و در معارک لا ینقطع نمی گفت حالا جبرئیل نازل و مژده آورد و به طرز قرآن آیات بر زبان جاری می فرمود خودش در معرکه جدال خود بر سر می گذاشت و با سر برهنه جنگ می کرد و تنال را مخاطب ساخته می گفت انا رسول ارتضانی الخالق یا ابن الولید انت عندی فاسق القابض الباسط ذاک الزارق و کافر مرتدد و منافق و در زمان رسول خدا که نهار الرجال از طرف قرین الشرف حضرت ختمی مرتبت به یمامه آمد مسیلمه او را بفریفت و پیغمبری او اقرار کرده مؤذن در مناها اشهد ان مسیلمه رسول رحمن الیمامه می گفتند خلاصه بعد از کشته شدن مسیلمه در معرکه قتال به دست وحشی در زمان ابوبکر رؤسا عسکر او را نزد ابوبکر حاضر ساختند گفت چه چیز شما را مغرور ساخت که مسیلمه را به پیغمبری برگزیدید گفت کلمات دل فریب ابوبکر گفت هیچ در نظر دارید مجاعه گفت بلی و این کلمات را بر ابوبکر خواندن گرفت یا ضفدع بنت ضفدعین تقی تقی کم تنفین لا الشارب تمنعین و لا الماء تکدرین اعلاک فی الماء و اسفلک فی الطین دیگر گفت و الذئب الاطخم و اللیل الاظلم و الجذع الازلیم ما هتکت اسد من محرم و در حق بنی اسد آورده است و اللیل الدامس و الذئب الغامس ما قطعت اسد من ناصره ابوبکر گفت هذا کلام لم یخرج من اد ابوقبیله فاین ذهب بکم وای بر شما این سخن را مردم اد نگویند تا به خدا چه رسد چگونه شما را از جای در برد و در قبال و الذاریات این کلمات را بیاورد و المبدرات زوعا و الحاصدات حصدا و الذاریات قمحا و الطاحنات طحنا و الخابزات خبزا و الثارادات ثردا اهاله و دسما و در قبال و السماء ذات البروج گفت و الارض ذات المروج و الجبال ذات الثلوج و الخیل ذات السروج و النساء ذات الفروج نحن علیها نموج بین النوی و الفلوج و هکذا بالجملة از مطلب خارج شدیم جناب مستدل می فرمایند این وجود اقدس ابهی و ظهور الطف اعلی چنانکه در مقاله اولی عرض شد با رایت وحی آسمانی ظاهر و با اعظم آیات الهیه که هر دینی بدان قائم است قیام فرموده تا آخر مکررات که جزوی از کتاب را بدان مشحون فرموده‌اند و این بنده [صفحه ۱۰۷] ذلیل جواب عرض می نماید که هر گاه همان ادعاء کافی است که مسیلمه و سجاح و غیرهما کلمات خود را به خدا منسوب و مدعی وحی و نزول جبرئیل بودند و بر عالم به لغات عرب و اصطلاح معین و مبرهن است که کلمات آنها از عبارات نقطه‌ی اولی و جمال ابهی به هزار درجه افصح و ابلغ و شیوا و زیباتر بود چنانچه برخی از عبارات سجاح را ملاحظه فرمودند که تا چه اندازه شیرین و نمکین است و هر گاه اعجازی در کلمات این دو ظهور است که ما بدان برنخورده‌ایم بفرمایند از چه راه است هر گاه از جهت فصاحت و بلاغت است به همان میزان که در کتب معانی بیان مبرهن و در دست اهالی این زمان است بر ما و جناب مستدل واضح است که خارج از میزان و معیار مقرر است و اگر به فصاحت و بلاغتی غیر از آنچه بین فصحا و بلغاء معهود است قائلند و تازه ابداع شده است یک قاعده محکمه و طریق متقنه مضبوطا بدست دهند که اهالی زمان و اهل لسان را بدان امتحان کنیم که از اتیان به مثل عاجزند یا بهتر و برتر را توانا و قادر و هر گاه مراد رسوخ و نفوذ در قلوب چهار نفر از هنگامه طلب روزگار است که منتقض است به همان نفوذ و رسوخ در اذهان تبعه‌ی مسیلمه و سجاح و غیرهما

حتی اینکه در مناها به آواز بلند اشهد ان مسیلمه رسول رحمن الیمامة می‌گفتند و با قرب ظهور اسلام بیم و خوفی از این حرکات نداشتند و هر گاه بقاء و دوام در مدت پنجاه شصت سال یا بیشتر است که زیدیه و اسمعیلیه و کیسانیه هزار سال است در اقطار بلاد موجودند و بیان کردیم که فرقی بین شیع مختلفه و متشسته و غیرهم تصور نمی‌شود و هر گاه به فرق قائل می‌شوند درباره تبعه‌ی سجاح و مسیلمه و امت باب و بهاء نمی‌توانند فرقی گذارند و طول زمان و کمی او ان هم دلیل بر حقیقت آن و بطلان آن نمی‌شود زیرا که خداوند متعال و قادر ذوالجلال طرفه عین بندگان را در ضلالت نمی‌گذارد مگر به سوء اختیار خودشان بالجمله هر گاه بفرمایند اگر دین نقطه‌ی اولی و شریعت بهاء بر باطل بود در این مدت طویله چرا خدا آنها را باقی گذاشت و بر خداوند ایراد است عرض می‌کنم به آنچه در بقاء تابعین مسیلمه و سجاح و غیرهما تمسک می‌جوئید در این مقام هم معتقد باشید برای اهالی زمان آن مدعیهای کاذبه چه گناه بود که خداوند راضی شد در ضلالت بمیرند و کشته شوند مگر مخلوق خدا نبودند و بنا بر عقیده‌ی بهائیان اگر در عرصه‌ی قیامت به پاداش آن کفر و جنایت مامور به دخول نار شوند حق دارند که در پیشگاه کبریائی عرضه دارند چرا مدعیها را مهلت دادی که ما را اضلال نمایند با آن همه قدرت و سلطنت که داشتی ولی ما اسلامیان می‌گوئیم که خداوند در مقام ظهور نقطه‌ی اولی و ثانی و در زمان مسیلمه و سجاح و غیرهما تسامح و تهاون در هدایت نفرمود راه حق را نمود و حجت خود را بر بندگان تمام فرمود محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را بر کافه‌ی انام مبعوث و با معجزات باهرات فرستاد و نبوت او را آشکار و هویدا ساخت و آن بزرگوار به صریح آیه‌ی کریمه ولکن رسول الله و خاتم النبیین علم خاتمیت افراشت و دین و آئین خود را در نهایت احکام و اتقان برپا داشت و بقاء آن را تا قیامت کبری مقرر و امت مرحومه را به عدم نسخ این دین قویم مباحی و مفتخر نمود اما درباره‌ی این دو ظهور هم از خداوند تعلق و تکاهل در ابطال نگریدید چه ابطال از این بهتر که بعد از اینکه نقطه اولی به کلمات و آیات تحدی فرمود آن جناب را به مباحثه‌ی علمیه با علماء اطیاب مبتلا فرمود که عدم فصاحت و بلاغت آن را مدلل و غلطات آن را مسجل داشتند و در جواب مسائل علمیه حیران و سرگردان گردیده در مجلس عمومی تبریز کار به رسوائی و فضیحت کشید و حاصل جواب به نطق مو بیالی رسید اما چه فائده هر که را روی به بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود باز هم بدو گرویدند خوب بود نقطه‌ی اولی بدوا نبوت خود را به اظهار معجزات و خوارق عادات ثابت و مدلل فرموده بعد از آن بفرمایند من که حجت خدا و یومنا هذا دلیل [صفحه ۱۰۸] و راهنما هستم و به اطاعت من ملزم هستید می‌فرمایم معنی خاتم النبیین این و مفهوم از لا- نبی بعدی چنان و چنین است نه این که ابتداء به محض ادعاء آیه و حدیث را بر معنی مستنبط و خلاف ظاهر حمل فرموده همان را برای اثبات امر خود دلیل گیرند و بفرمایند که کلام متین این است که من آورده‌ام و هر که بر خلاف آن گوید باطل و از قانون فصاحت و بلاغت خارج و بیرون است بلکه بدون تاسیس قانون کلی که توان آن را مضبوط داشت چگونه توان میزانی بدست آورد و چسان بفهمیم که کلام حق کدام و باطل کدام است مگر اینکه بفرمایند آنچه ما گفتیم حق است و هر چه بر خلاف آن است باطل و ناحق چه قدر شباهت دارد به فرمایش یکی از اعظام این شهر و بلد که در نگارش و حسن خط ثانی ابن مقله و تالی شفیع و درویش بود روزی در نهایت دقت از روی خط یکی از رؤسا خودشان مشق می‌نمود و حال این که آن رئیس بر حسب قواعد و قوانین متداوله بسیار بسیار می‌نوشت یکی از اشراف که سمت ریاست و بزرگتری بر وی داشت از روی تعرض گفت آقای من خط شما اسباب حسد و رشک خوش نویسان عصر است با این خط شیوا و هنر زیبا چرا قدر نمی‌دانید و در نگارش خط به رئیس مذهبی خویش اقتداء می‌فرمائید و حال این که شخص رئیس دعوی خوش خطی ندارد در کمال ادب جواب داد از کجا خط خوب و تحریر مرغوب این است که شفیع و درویش بدست داده‌اند هر چه از رئیس ما صادر شده و می‌شود میزان نیکی و امتیاز است هر قسم آقا و مقتدای ما نوشته‌اند مطلوب و مرغوب و زیبا و محبوب است این است عقیده اعظام و اشراف و اعالی تا چه رسد به ادانی و اقصای این است آنچه در این مقام عرض آن لازم افتاد

استدلال بهائی - در مدت هزار سال هیچ کس از یهود و مجوس مسلمان نشدند و در مورد باب و بهاء مطلب برعکس است

اشاره

فاضل بهائی نوشته‌اند در مدت یک هزار سال اسلامیان نتوانستند یک نفر از یهود و مجوس را داخل دین اسلام نمایند و حالا جماعت کثیره از این دو ملت به دین باب و بهاء آمده‌اند

جواب

عرض می‌شود از این تقریر جناب مستدل مستفاد می‌شود که ابد این دین اسلام بر حق نبوده زیرا که معیار و میزان حقیقت را دخول این دو طائفه دانسته و می‌فرمایند هزار سال است احدی متدین به این دین و آئین نشده پس بر حق نبوده‌اند لذا عرض می‌شود از جناب مستدل متوقع نبود که برای قائم آل محمد صلی الله علیه و آله این قدر انتظار ظهور ببرند و از اخبار ائمه علیهم‌السلام به ظهورش استدلال جویند آن وقت اصل مأخذ و مبنی را فاسد و باطل دانند نسبت قصور در بیان هم که خارج از قانون ادب است به جناب مستدل دهیم پس مقصود از این استدلال را به بیانات کافیه و تحریرات وافیه خودشان محول داریم و در نهایت احترام عرض می‌نمائیم زدنی بیانا و بعد اللتیا و التی گستاخی می‌ورزیم که اولاً پر واضح است در این مدت جماعتی از یهود و مجوس به اختیار و مباحث بسیار در این دین داخل شده‌اند بعد از این که عالم عامل متقی ملا اسمعیل قزوینی الاصل یزدی المسکن که از اعظام علماء یهود و در فن خویش یگانه و از عناد و لجاج بیگانه بود به شرح و بیان مرقوم داخل در این حوزه گردید بهتر از هزار نفس ناقابل است چه یک مرد جنگی چه یک دشت مرد ثانیاً نکته آن را عرضه می‌دارد بهائیان بنا بر مدهانه در امر دین با عموم طوائف و ملل صلح کل و سائر یک طرق و سبلند یهود و مجوس را پاک و طاهر و در مجالس و محافل در کمال توقیر و تجلیل دوستی و و داد نسبت به آنها ظاهر می‌نمایند در اکل و شرب شریک و حریف نه از مشروبات منهیه اجتناب و هراسناک نه از ارتکاب منهیات بیم و باک بلکه فعلاً آنها را ناجی دانسته در عداد مرجون لامر الله می‌شمارند این است که آنها به ملاقات اینان ارغب و مجالست و معاشرت با مسلمین را تعب می‌دانند نه این که در واقع به آن دین متدین و حقانیت آنها را واضح و متیقن دانند چنان چه خود این بنده ذلیل از یکی از رؤسا مجوس که مجمل اتهامی به پیروی این دین داشت محرمانه سؤال نمود و همین جواب و پاسخ شنود و مؤید [صفحه ۱۰۹] این مطلب آن است که با این که طائفه‌ی یهود و مجوس در این ولایات ذلیل ملت اسلام و در مجالست و مؤانست با اسلامیان از باب نجاست و عدم طهارت بر مرام نیستند چه مانع است که بعد از دخول در آئین باب و بهاء لباس خود را تغییر و به اسم این که در زمره اثنی عشری مندرج و منسلک گردیده کسب احترام و شرافت و جلب عنوان طهارت نموده عزیز و محترم و در انظار عظیم و مفخم باشند نهایت این که مثل سایر بهائیان امر خود را از علما اسلام مستور و در نفس الامر به همان آئین خوشنود و مسرور باشند یا در امر نکاح و مواریث تاسی و اقتداء به این سلسله بهائیه نمایند و حال این که مسلماً به طرز و روش کیش خویش عمل می‌نمایند خلاصه چون معامله بهائیان با فرقه‌ی یهود و مجوس این است که عرض شد البته آنها را محبوب‌تر و طریقه‌ی آنها را از قوانین ما اسلامیان مرغوب‌تر می‌شمارند زیرا که اهالی اسلام اهل ذمه را ذلیل و برای آنها در جلوس در منزل اکابر و اشراف طریق و سیلی نیست نه مس با رطوبت با آنها می‌نمایند نه معاشرت و مخالطت به او داد و عطوفت پس البته به طریقه‌ی بهائیان ارغب و امیلند این است نکته که به نظر این عبد فانی می‌رسد

استدلال به روایتی از امام صادق در باب مظاهر امر الله

اشاره

قال المستدل البهائي و اینکه قائم موعود در زمان ظهور ادعاء خواهد فرمود که وجود مبارکش حقیقت جمیع مظاهر امر الله و انبیاء و مرسلین و اولیاء و مقربین است که از قبل ظهور فرموده‌اند در احادیث اهل بیت طهارت مصرح و منصوص و در کتب معتبره مندرج و ماثور است نظر فرما در حدیث مشهور مفضل بن عمر که مجلسی علیه الرحمه در مجلد غیبت بحار و حضرت شیخ اکبر طیب الله تربته در شرح الزیارة روایت فرموده‌اند که حضرت صادق سلام الله علیه فرمود و يظهر سيدنا القائم مسندا ظهره الى الكعبة و يقول يا معشر الخلائق الا و من اراد ان ينظر الى آدم و شيث فيها انا آدم و شيث الا و من اراد ان ينظر الى نوح و ولده صام فيها انا ذا نوح رسام الا و من اراد ان ينظر الى ابرهيم و اسمعيل فيها انا ذا ابرهيم و اسمعيل الا و من اراد ان ينظر الى موسى و يوشع فيها انا ذا موسى و يوشع الا و من اراد ان ينظر الى عيسى و شمعون فيها انا ذا عيسى و شمعون الا و من اراد ان ينظر الى محمد صلى الله عليه و آله و الا فيها انا ذا محمد و على الا- و من اراد ان ينظر الى الحسن و الحسين فيها انا ذا الحسن و الحسين الا- و من اراد ان ينظر الى الائمة من ولد الحسين عليهم السلام فيها انا ذا الائمة من ولد الحسين الى اخر الحديث اكنون اى ناظر در این صفحه و صحیفه قدری در این حدیث شریف تأمل فرما و ببین که آنچه در کتاب مستطاب ایقان نازل شده که مظاهر امر الله کل حقیقت واحده‌اند و کل حکم یک ذات و یک روح و یک جسد دارند مطابق است با بشارات ائمه هدی علیهم السلام و یا مخالف انتهى

جواب

عرض می نماید شکی نیست که عترت طاهره مظهر امر و مهبط وحی و معدن علم و منبع فضل و مظهر کرامات و معجزات و دارای آیات بینات و خوارق عادات می‌باشند امر آنها امر خدا و نهی آنها نهی خدا است و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى و مخصوصا حضرت بقیة الله ارواحنا فداه قابل جمیع علوم انبیاء و اولیاء و دارای تمام معجزات به هر چه اراده فرماید قادر و مقتدر و زمین و آسمان و افلاک و املاک در تحت تصرف آن بزرگوارند و این که می‌فرماید منم آدم و منم نوح الخ مراد این است که هر که معجزه پیغمبران و پیشوایان دین را مشاهده نموده و طالب رؤیت است بیاید تا بنمایم به تمام آن توانا و جمیع کمالات انبیا را دارا هستم حالا- در اصل حدیث و وجه استدلال جناب مستدل و دلالت و مطابقه آن با ظهور نقطه اولی گفتگو می‌نمائیم نقطه‌ی اولی که پشت به خانه کعبه داد و در بین حطیم و زمزم بیعت از مخلوق گرفت آیا هیچ کسی ندید و احدی نشنید یا دیدند و شنیدند و از بابت عناد انکار نمودند اگر دیدند ناقل کی و متابیع و مباحی کدام و اگر آن هم به ظهور رسند [صفحه ۱۱۰] و باز هم تاویل دارد به چه اطمینان به کلمات آن دو بزرگوار گرویدند شاید ظاهر آن مراد نبوده است چنانچه در ظهور حجة الله هیچ یک از کلمات بر ظهور خود باقی نماندند و تمام بر خلاف ظاهر محمول گردیدند و در صورتی که از ظواهر صرف نظر باید نمود خیلی کار دشوار و مفساد بسیار و معائب بیشمار پدید خواهد آمد والسلام علی من اتبع الهدی

استدلال به آیه شریفه (لو لا انزل علیه ملک)

اشاره

قال ابوالفضل البهائي بر کسی که از علم قرآن شریف بی‌بهره نیست واضح است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این کتاب مجید بر اثبات حقیقت خود به آیات کتاب و ایجاد شریعت مقدسه‌ی اسلامی و نفوذ کلمه‌ی الهیه استدلال و این احتجاج را در مواضع عدیده از کتاب مجید ثابت و معین فرموده‌اند و چون امت نصاری نظر به نصوص انجیل ایراد نمودند که اگر ظهور آن حضرت ظهور نبی موعود است چرا با ملئکه نازل نشد تا بر وفق نصوص کتاب به انداز امم قیام نمایند و به اعلام ملل او را نصرت کنند چنان که آیه‌ی کریمه لولا- انزل علیه ملک و لو انزلنا ملکا لفضی الامر ثم لا- ينظرون مشعر بر این انتقاد است و خلاصه‌ی

جواب

عرض می شود به هیچ یک از آیات و اخبار فرمایش جناب مستدل ثابت بلکه مظنون هم نگردید بلکه خلاف آن از مضامین اخبار و آثار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام و فقره‌ی ادعیه ماثوره محقق و معلوم و بالصرح معین و مفهوم است آن وجود مبارک نه شارعند نه رب نه اصیل بلکه فقط محیی احکام مندرسه و مجدد و مروج حدود معطله چنانچه از فقره‌ی دعاء مصباح الزائر از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت شده است که چهل صباح خوانده شود فوائد عظیمه بر آن مترتب است اللهم رب النور العظیم تا آنجا که می فرماید فاطهر اللهم لنا ولیک و ابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک حتی لا یظفر بشی من الباطل الا مزقه و یحق الحق و یحققه و اجعل اللهم مفرعا لمظلوم عبادک و ناصرا لمن لا یجد له ناصرا غیرک و مجدد لما عطل من احکام کتابک و مشیدا لما ورد من اعلام دینک و سنن نبیک و در فقره‌ی دعاء غیبت است اللهم و احی بولیک القرآن و ارننا نوره سرمد لا ظلمة فیہ و احی به القلوب المیتة و اشف به الصدور الوعرة و اجمع به الالهواء المختلفة علی الحق و اقم به الحدود المعطلة و الاحکام المهملة حتی لا یبقی حق الا ظهر و از جمله فقرات دعاء صلوات است اللهم جدد به ما محی من دینک و احی به ما بدل من کتابک و اظهر به ما غیر من حکمک حتی یعود دینک علی یدیه جدیدا خالصا فقره دیگر اللهم و صل علی ولیک المحیی سنتک القائم بامرک و از دعاء افتتاح است اللهم اظهر به دینک و سنه نبیک خلاصه اینکه به این مضمون ادعیه ماثوره و اخبار مرویه بیش از این است که در این مختصرات گنجد و تمام دلالت صریحه دارد که آن جناب مجدد و محیی دین جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نه شارع و اصیل و ناسخ شرع آن سید نبیل صلی الله علیه و آله فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر

مغالطه ای دیگر در کلام مستدل بهایی نسبت به کلام شیخ الاسلام**اشاره**

قال المستدل البهائی جناب شیخ فرموده‌اند هر گاه دو نفر یکی در عکه و یکی در اقصای هند ادعای نبوت کنند به چه استطاعت بفهمیم کدام بر حق و کدام بر باطلند و از این عبارت مفهوم می شود که خداوند تبارک و تعالی فارق بین الحق و الباطل را که اهم مسائل دینی است بیان فرموده و با صریح فیه تبیان کل شی و ما فرطنا فی الکتاب من شیء این مسأله مهمه را العیاذ بالله مهمل و غیر منحل گذاشته و یا اینکه در ابلاغ آن قصور فرموده‌اند علامات و امارات و موقع و محل میعاد ظهور حق را بیان نموده‌اند تا اینکه می فرمایند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا

جواب

عرض می شود هرگز جناب شیخ و امثال ایشان معتقد نیستند که خداوند فارق بین الحق و الباطل را بیان فرموده یا در دلیل اثبات حجت اهمال و اغفال فرموده است بلکه به عقیده‌ی اسلامیان امر به عکس است بهائیان میزانی برای شناخت حق و باطل و عالم و جاهل مقرر فرموده‌اند و به معجزه و خرق عادت که برای شناختن مظاهر امر الله [صفحه ۱۱۲] علامت و آیت است قائل نیستند و برای عباد حق مطالبه‌ی معجزه روا نمی‌دارند در صورتی که معجزه و خرق عادت که سنت سنی‌ه‌ی الهیه بر امتیاز انبیاء و اولیاء بدان مقرر گردیده در مدعی لازم نباشد کلمات و بیانات مدعی نبوت هم لازم نباشد فصیح و بلیغ باشند تا دلیل امتیاز بین کلام خالق و مخلوق گردد بلکه هر قدر نامربوط تر باشد بر صدق ادعای ادل باشد پس به مسافرت هند و سند چه فائده توان تحصیل نمود فرضا به عکه یا مکه یا چنین رفتیم شخصی را هم بر مسند ادعای مکین و مدعی ریاست یک دین و یک آئین دیدیم آیا به محض ملاقات و شنیدن ادعای ماموریم اطاعت نمائیم یا حق مطالبه‌ی دلیل و بینه که اسباب اطمینان باشد داریم هر گاه می فرمایند حق چنین گفتگو

نداریم چنانچه مکرر فرموده‌اند که از سلطان درخواست عمل سرباز قبیح است و از سائل رفتاری شنیع و فصیح پس زحمت مسافرت چه سود دارد در ولایت خودمان می‌نشینیم و هر آوازی از هر نقطه بلند شود فوری از دین و آئین خودمان دست برداشته به او می‌گرویم چیزی که هست شاید تکلیف مشکل و به ادعاء دو نفر بلکه ده تن در یک زمان مانند خر در گل بمانیم و ندانیم به هندی سر بسپاریم یا سندی را رئیس و مقتدی شماریم پس ناچاریم بگوئیم ملوک الطوائف شده و دار دار تکلیف نیست مثل خر و گاو بی پالان و افسار در بلاد و امصار بگردیم و خود را از دو مختار دانیم و هر گاه می‌فرمایند حق مطالبه برهان و دلیل داریم ما به غیر از معجزه اطمینان به صدق مدعی نداریم شما هم می‌فرمائید لازم نیست دارای این امتیاز باشد بلکه همان کلمات کافی است باز بر این مسافرت اثری مترتب نیست زیرا که امتحان آن کلمات نموده دیدیم صد درجه بلکه هزار مرتبه سخن از این شیواتر و بیان از این زیباتر در کلمات علماء سابقین و عرفا سالفین در کتب مدونه مضبوط و مرقوم است به اهالی زبان هم رجوع نمودیم و ملاحظه کردیم دارای مقامات فصاحت و بلاغت و صاحب کمالات و هنر و فضیلت هستند که به مراتب کلامشان احلی و اوفی و کمالشان اجلی و اکفی است پس باید من غیر اطمینان معاودت نمائیم پس حاصل مسافرت همان گردش و سیاحت است در این صورت مسافرت به پاریس و مملکت انگلیس اولی است چه لازم به عکس شتاییم و کامی نیاییم بالجمله بر انبیاء و اولیاء ایرادی متوجه نیست زیرا که ما به ظهور یک وجود مقدس انتظار می‌بریم و آن حضرت بقیة الله م ح م د بن الحسن العسکری است و به افصح زبان و ابلغ بیان از محل ظهور و علامات طلوع آن شمس هدایت و بدر درایت و صاحب قدرت و دارای سلطنت کاملاً خبر داده‌اند قد تبین الرشید من الغی بیانی که در کتب سماویه و آیات فرقانیه و روایات ائمه ما نیست همین اخبار از ظهور نقطه اولی است از مطلع شیراز و طلوع جمال ابهی از مشرق طهران بلی ما به ضرورت مذهب اسلام مدعی تشریح بعد از حضرت ختمی ماب را باطل و کلماتش را عاطل می‌دانیم این است که تفحص و تجسس لازم نمی‌دانیم سعی و کوشش در امتیاز حقیقت و بطلان فرع شبهه و تشکیک است و بحمد الله تعالی ما را هیچ شک و ارتیاب در امر بهاء و باب نیست کالشمس فی رابعة النهار فساد و ابداع آن ظاهر و آشکار است

استدلال به کلام رسول اکرم در مورد خروج پرچمهای سیاه از خراسان

اشاره

قال المستدل البهائی و در صحیح مسلم نظر کنید که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت می‌فرماید که آن حضرت فرمودند اذا رايت الرايات السود قد خرجت من خراسان فاتوها ولو حبوا علی الثلج فان فيها خلیفة الله المهدی حال ملاحظه فرمائید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فقط به ظهور یک علامت امت خود را امر به هجرت و مسافرت می‌فرماید اگر چه با سینه بر روی برف باشد و جناب شیخ با ظهور همه علامات و احتجاج به کافه بینات از مسافرت در غایت راحت اظهار عجز می‌نمایند و به غرضی موهوم و شکی معلوم خود و خلق را از هجرت الی الله معاف می‌شمارند و سبب این است که حضرت خاتم الانبیا می‌دانست کاذبی به این علامت [صفحه ۱۱۳] و آیات باهره ظهور نتواند نمود و لکن این علم از اهل ظن و شک مسلوب است و بقاء در حالت تردد و تشکیک نزد اهل هوی به غایت مطلوب و مرغوب و نیز در غیبت بحار الانوار ملاحظه نمائید که از حضرت باقر علیه السلام روایت می‌فرماید که آن حضرت فرمود لابد لنا من اذربایجان ما لا یقوم لها شیء فاذا کان ذلک فکونوا احلاس بیوتکم والبدوا ما البدنا فاذا تحرك محرک فاسعوا الیه و لو حبوا والله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام یبایع الناس علی کتاب جدید علی العرب شدید و این حدیث شریف مشتمل است بر حادثه‌ی شهادت نقطه‌ی اولی عز اسمه الاعلی و فتن مظلومه آن ایام که هر نفسی در امر الله پایداری و استقامت نمود جز نفوس قلیلی که قلوبشان به نور هدایت الهیه مهتدی و منور بود و این وجودات مقدسه ساکن و صابر بودند تا این

که ندای الهی از مدینه منوره عکا ارتفاع یافت انتهی

جواب

عرض می‌شود مضمون حدیث شریف چه منافات با طریقه‌ی ما و چه تأیید از مطلب شما دارد البته اسلامیان نیز به ظهور حضرت بقیة الله م ح م د بن الحسن معتقد و علاماتی برای آن ظهور از اخبار و آثار رسیده شاید یکی بروز رایات سود از طرف خراسان باشد و در صورت عدم علم به کذب مدعی البته ماموریم ملحق به آن رایات شویم بعد اللتیا والتی جناب مستدل بفرمایند آن رایات سود که با نقطه‌ی اولی بود و از سمت خراسان تشریف آوردند چه رایت بود و در چه زمان ظاهر گردید جناب باب کی از طرف خراسان عبور فرمودند تا چه رسد به افراشتن رایات سود ثبت الارش العرش ثم انقش اما حدیث لابد لنا من اذربایجان قطع نظر از اینکه در حاشیه‌ی بحار الانوار طوری دیگر نقل شده و به جای من اذربایجان من نار امتحان بیان گردیده حدیث شریف را معنی فرمایند و ظهور نقطه‌ی اولی را با آن بسنجند هر گاه به طوری که معنی فرموده‌اند صحیح باشد بعد از اینکه امر دعوی در آذربایجان مستقیم نگشت امت مامور بودند مجاور بیوت و ملازم سکوت باشند تا محرک ثانی بروز نماید چرا جناب آقا سید یحیی و تبعه‌ی جناب باب در تبریز این فتنه‌ها برپا نمودند و هر گاه بفرمایند جناب آقا سید یحیی کافر و متمرّد و منافق و متعند بود و اعتناء به وصایای مستنبطه‌ی از حدیث نداشت از قبول آن و تصدیق آن بیان مضایقه نداریم صریح مضمون حدیث است که باید بعد از وقعه‌ی آذربایجان ملازم بیوت بود تا در بین رکن و مقام مبايعت حجة الله تحقق یابد گویا جناب باب بعد از اینکه مقتول گردیدند در مکه امر مبايعت را به اتمام رسانیدند و در عالم ارواح از مخلوق بیعت گرفتند زیرا که بعد از اینکه می‌فرمایند در آذربایجان امری صورت پذیری نیست و باید ملازم بیوت و سکوت گردید می‌فرمایند به خدا قسم مشاهده می‌کنم قائم را که بین رکن و مقام به امر مبايعت اشتغال دارد مگر اینکه بفرمایند والله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام از اوصاف جمال ابهی است و مقصود همان محرک ثانی است و به حکم اینکه تمام مظاهر در حکم یک ذات و یک جسد و یک روحند از نقطه‌ی اولی نیابت نموده بین رکن و مقام از عباد بیعت گرفتند افسوس که جمال اقدس ابهی مستحضر نبودند که جناب ابوالفضائل بعد از این بنای ترجمه فرمودن حدیث دارند که از اول خود را به مکه برسانند و بر طبق میل و خواهش جناب ایشان با امت خود مبايعت و آنها را به متابعت آرند پس مناسب این بود جناب ابوالفضائل صدر و ذیل حدیث را ملاحظه فرموده از تهافت غافل نگردند

اشکال مستدل بهایی بر کلام شیخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البهائی که جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته‌اند شبهه‌ی دیگر اینکه در ترجمه و تفسیر یکی از مظاهر قدسیه ربانی که تکلم و افاده فرموده‌اند عقلا و لغة شروطی چند معتبر است اولاً آنکه باید از قانون آن لسان تجاوز ننماید ثانیاً جمیع کلمات وارده را باید در معنی ظاهری استعمال کرد مگر اینکه از آن کلمه‌ها اخذ و اراده‌ی معانی متناسبه را قرینه حالیه و یا مقالیه بوده باشد بدون قرینه استعمال یک کلمه در غیر ما وضع له روا نیست ثالثاً در وقت اراده‌ی معنی [صفحه ۱۱۴] دیگر باید شاهد آن معنی از خود قول و گفت قائل آورد نه از قول و زبان دیگر رابعا آن تفسیر و تاویل لا محاله با قول یکی یکی از مفسرین باید مطابق آید نه اینکه به جمیع مفسران مخالف افتد مثلاً هر گاه یکی از انبیاء سلف مانند کلیم الله و یا روح الله امری و یا خبری در زمان یهود بفرمایند و بعد از هزار سال شخصی ظهور کرده ادعاء کند که معنی آن خبر را و الفاظ آن عبارت را هیچ یک از علما تفسیر و یا نصاری نفهمیده‌اند معنی آن چنین و چنان است و مجموع مفسران و مترجمان کلا بر خطا رفته‌اند و راتحه از معنی مراد استشمام نکرده‌اند

البته این قسم ادعاء عند العقلاء خیلی بزرگ بلکه مسلم و مقبول نخواهد شد و به فرض تسلیم بر مدعی لازم است که شاهد مدعی خود را از کلام و زبان آن نبی بیاورد نه اینکه از قول و لغت دیگران بناء علیه تعجب دارم از تفسیر و توجیه صاحب ایقان آیاتی را که حضرت مسیح اخبار از علامت رجعت خود فرموده‌اند این اخبار روزی بود که آن حضرت ذکر مفارقت خود را به تلامیذ خویش اشاره فرموده اصحاب آن حضرت استدعاء و سؤال کردند که علامت رجعت چیست و چه وقت این رجعت ظهور خواهد کرد آن حضرت فرمود بعد از تنگی ایام که همه‌ی مردم را احاطه می‌نماید شمس تاریک گردد و قمر از اعطاء نور بازماند و ستاره‌های سماء ساقط شود و ارکان ارض تزلزل یابد در این وقت ظاهر گردند نشانه‌های پسر انسان در آسمان و در آن وقت جمیع قبيله‌ها که در ارض ساکنند نوحه می‌نمایند و می‌بینند که پسر انسان می‌آید از آسمان در حالتی که سوار بر ابر است آیه این است که می‌بینید و هی کما تری تدل علی الرجعة الخاصة للمسیح فقط بالقرينة الحالیة و المقالیة لا علی الرجعة العامة لسائر المظاهر مع هذا صاحب کتاب ایقان جمیع کلمات مستعمله را به طوری تفسیر و معنی کرده که آن معانی در ذهن قائل هم خطور نکرده است و احدی از مفسرین انجیل شریف از زمان ظهورش تا به حال که قریب به دو هزار سال است چنان معانی و تاویلات را اراده نفرموده‌اند و گویا به عقیده صاحب ایقان کلام مراد آن حضرت را نفهمیده و در ضلالت و گمراهی مانده‌اند اما عوض اینکه ثبوت و شاهد ادعاء خود را در خصوص معنی کلمات وارده از خود کلام شریف عیسی علیه‌السلام و یا زبانی که متکلم به آن بود بیاورد متمسک می‌شود به کلام یکی از اولیا دین اسلام که هرگز اهل انجیل اسم ایشان را نشنیده‌اند بلکه اصل و فرع این دین را کذب و باطل می‌شمارند مثلاً صاحب ایقان می‌گوید مراد از شمس و قمر در قول مسیح شمس و قمر معنوی است به دلیل اینکه در دعاء ندبه این الشمس الطالعة و این الاقمار الزاهرة فرموده‌اند گیرم به این استدلال فرقه‌ی شیعه را که به صاحب این کلام شریف قائل و معتقد هستند به نوعی ساکت و قانع کردن ممکن باشد آیا اهل سنت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد و لا سیما اهالی نصاری را که اصلاً بر حقیقت دین اسلام قائل نیستند چه طور دعاء ندبه در ایشان اثر می‌کند با وجود این که هر مؤسس و مقننی که به ادعاء عام بیاید چون که خود را مظهر اطهر وجود مطلق و ذات بحت می‌داند باید خطابات و اثبات حقیقت خود عام و تام باشد و روی کلامش بر کل من حیث الكل شامل آید نه اینکه از ملل مسکونه ارض و از فرق متعدده یک فرقه قلیله را مورد خطابات نموده بنا بر تنگی معلومات اغلب ایشان سوق کلام نماید و به جای یا ایها الناس یا ایها العرب و یا ایها الفرس گفته به احادیث چند که دانستن صحت و سقم آن بسیار مشکل است حتی اکثر اهالی اسلام به آن معتقد نیستند استدلال برود انتهی کلام الشیخ تا اینجا کلام جناب شیخ را نقل و بعد از آن جناب مستدل در مقام جواب بیاناتی فرموده‌اند و آن این است که چون این مبحث از اهم مباحث دینیه است لهذا تسهیلاً للفهم مطالبی چند بر سبیل مقدمه معروض می‌دارم و بعد فقره به فقره جواب ایرادات و شبهات جناب شیخ را می‌نگارم مطلب اول اینکه در جمیع کتب مقدسه توریة و انجیل و قرآن تصریحاتی است و نصوص موجود است بر اینکه هر نفسی بر فهم کلمات الهیه قادر نتواند شد و هر قلبی به ادراک معانی مودعه در آیات کتاب فائز نخواهد گشت و به عبارت [دیگر] [صفحه ۱۱۵] اصرح معانی مقصوده اصلیه‌ی کتاب الهی چندان سهل المأخذ نیست که هر کس بفهمد و به ادراک آن فائز آید مثلاً در اصحاح ششم اشعیای نبی می‌فرماید که خداوند فرمود اذهب وقل لهذا الشعب اسمعوا سمعاً و لا تفهموا و ابصروا ابصاراً و لا تعرفوا غلظ قلب هذا الشعب و ثقل اذنیه و اطمس عینیه لئلا یبصر بعینیه و یسمع باذنیه و یفهم بقلبه و یرجع فیشفی فقلت الی متی ایها السید فقال الی ان تصیر المدن خربة بلا ساکن و البیوت بلا انسان و تخرب الارض و تفقر و یبعد الرب الانسان و یكثر الخراب فی وسط الارض یعنی خداوند فرمود و به این قوم بنی اسرائیل بگو که گوش می‌دهید اما نفهمید و ببینید به چشم خود و ادراک ننمائید دل‌های این قوم را به غلظت و سختی بگذار و گوش‌های ایشان را ثقیل و گران نما و ابصار ایشان را کور و مطمور فرما تا نبینند و نشنوند و نفهمند مبادا رجوع نمایند و شفا یابند گفتم ای خداوند تا به کی و تا به چند فرمود تا وقتی که شهرها غیر مسکون و خانه‌ها بدون انسان و اراضی مقدسه خراب و ویران ماند و خداوند آدمیان را دور نماید و در میان زمین و اراضی متروکه گردد

انتهی و این آیات در وقتی نزول یافت که بنی اسرائیل در اراضی مقدسه به عزت ساکن بودند و مانند مسلمین در این ایام نعمت ملک و استقلال را برای خود ابدی و بلا زوال می‌دانستند و نصایح ناصحین اندازات مندرین را تلخ و لغو و بلا ثمر می‌شمردند حتی قضی الله علیهم و الحقه‌م بالهالکین و جعلهم عبرة و ذکری للآخرین و در اصحاح دوازدهم کتاب دانیال نبی می‌فرماید و اما انت یا دانیال فاحف الکلام و اهتم السفر الی وقت النهایة یعنی ای دانیال کلام الهی را مخفی دار و سفر مقدس را مختوم نما تا روز انجام و نهایت و این نکته واضح است که از صدور این امر مبرم به دانیال نبی مقصود این نبود که الفاظ و صور آیات کتاب را مخفی دارد بل مقصود این بود که معانی اصلیه و مقصود حقیقی الهی را مخفی و مکتوم گرداند که تا یوم آخر احدی از آن قوم بر فهم معانی حقیقیه کتاب فائز نگردد و ماحصل از استدلال جناب مستدل از این کلمات این است که پاره‌ی امور به طور رمز در کتب آسمانی بیان شده و همه کس قابل فهم آن نیستند انتهى کلامه

جواب

عرض می‌شود در اینکه در کلمات انبیاء اولیا علیهم السلام پاره‌ی از اخبار به طور رمز بیان و به حکم لا یعلم تاویلہ الا الله و الراسخون فی العلم و حدیثنا صعب مستصعب معنی حقیقی آن مخفی و پنهان است شکی نیست ولی نه اینکه تمام آیات سماویه و احادیث مرویه این حکم دارد و بلا بیان در میان امت عایدۀ راسخون در علم مثل ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین که مبین و مفسر قرآن و حلال مشکلات و فاتح مغلفاتند هیچ بیانی از آن فرموده باشند خصوصا در مثل این امر خطیر که مبنای تشریح و تکالیف عباد در آن است و در مدت یک هزار سال خلق را حیران و سرگردان فرموده امام زمان خود را نشاناسند و از صدر اسلام تا زمان امامت حضرت عسکری علیه السلام امر به این معظمی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله مقام شاریت و اصالت داشته باشد نه عنوان تبعیت و نیابت در پرده‌ی استتار بماند بلکه عرض می‌شود از زمان تشریح و تاسیس این دین قویم بر زبان معجز نشان حضرت خاتم الانبیاء و پس از آن یدا به ید بر لسان مظاهر امر الله الی زمان حضرت عسکری علیه السلام جاری گردیده که قائم آل محمد به چه علامت و کدام نشانه ظهور خواهد فرمود و ختم وصایت را به وجود حضرت م ح م د بن الحسن علیهما السلام نموده‌اند و لفظ مجمل و مشترک در علامات ظهور کمتر استعمال فرموده‌اند و نمی‌توان این همه اخبار که از ائمه اطهار علیهم السلام به یک روش و سبک شرف صدور یافته تمام را از معنی ظاهری اصلی که مدار محاورات و مخاطبات و مکالمات بدان است صرف نمائیم و به محض ادعاء یک نفر که این همه الفاظ بدون قرینه در معنی مجازی استعمال شده قانع گردیده مدعی این امر خطیر را بدون اعجاز که لازمال سنت الهیه بر این بوده که انبیا و اولیا را با معجزه فرستاده تسلیم و انقیاد نمائیم و همه عباد را مامور به اطاعت و انقیاد او دانیم و دست [صفحه ۱۱۶] از پیغمبر ثابت النبوة که رفتار و گفتار و اعمال و افعال و اقوالش تمام معجزه و خرق عادت بود بدون دلیل ظاهر و برهانی باهر برداشته معزولش شماریم و حال این که خداوند به خاتمیت او اعلام فرموده و خود آن بزرگوار شریعت خود را آخر شرایع شمرده و اوصیا کبار او را به وصف خاتمیت ستوده‌اند خلاصه اینکه هرگاه در عرصه‌ی محشر از جانب خلاق داور خطاب عتاب آمیز در رسد که ای عباد سرکش شما را چه بر این واداشت که هر زمان از گوساله‌ی نهیقی شنیدید فوری بدون دلیل او را پرستیدید فرعون دعوی خدائی کرد و حال این که موسی علیه السلام در قبال او آیات باهرات و معجزات و خوارق عادات جلوه داد باز او را به خدائی ستودید محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله امر خود را با هزار دلیل واضح و آشکار و پس از اثبات حقیقت فرمود وحی بعد از من منقطع و شریعتی بر اثر شرع من مرتفع است و اوصیا من به دوازده وجود مبارک که اول آنها امیرالامرء و آخری م ح م د بن الحسن العسکری است از بطن نرجس خاتون و مسقط الراس او سر من رای و علامات ظهورش این و آن و دلیل امامت و حقانیتش چنین و چنان به کدام وسیله نقطه اولی را که مسقط الراس او شیراز است نه سر من رای مادر او فلانه است نه نرجس معجزه و نشانه هم همراه نیابورد عیسی بن مریم هم برای اقتداء به او از آسمان نزول فرمود علایمی که برای

ظهورش معین شده بود هیچ يك به ظهور نرسید اطاعت و صاحب شرع و مظهر امر خدایش نامیدید و او را مطاع و نافذ القول می‌شمارید گویا عذری موجه نداشته باشیم

استدلال مستدل بهایی به تاویل بشارات و ظهور

اشاره

قال المستدل البهائي تاویل راجع به جز و مخصوص از کتب سماویه است زیرا که صحف سماویه و کتب الهیه مشتمل بر سه قسمند قسمی در احکام و شرایع و سنن و آداب و فرائض و این قسم از کتاب خواه توریه یا انجیل و یا قرآن و بالاتفاق آیات وارده در آن محمول بر ظاهر باشد و ابدا ماول نگردد والا منتهی به اختلال دیانت الهیه و تزلزل شریعت مقدسه گردد و امر قضا و عبادات که نظم دنیا و آخرت منوط به اوست فاسد و مختل شود و قسمی دیگر در ذکر حوادث و وقایع ماضیه و قصص انبیا و رسل از امم حالیه که من باب انذار و نصیح در کتاب الهی وارد شده است و این قسم نیز غالبا محمول بر ظاهر است تا فائده نصیح و انذار از آن مستفاد گردد و موجب انتباه ارباب بصارت و استعداد شود قسم ثالث در ذکر حوادث آتیه از قبیل بشارات به ظهور الله و ورود قیامت و حشر و نشر و موت و حیات و ظلمت شمس و قمر و سقوط کواکب و انفطار سماء و تبدیل ارض و امثالها و بالاتفاق آیات مأوله که محتاج به نزول تاویل است این قسم از آیات کتاب است تا آنجا که می‌فرمایند تا خبیث از طیب و فهیم از غبی و مهتدی از غوی ممتاز گردد انتهی

جواب

عرض می‌شود که تفکیک الفاظ کتب و تقسیم به این سه قسم که اول بالاتفاق محمول بر ظاهر و ثانی غالبا محول به معنی حقیقی لغوی و ثالث بالاتفاق باید مأول باشد متفرع بر چه اصل و این اجماع و اتفاق نزد کی تحقیق یافته است از نص کتاب دلیلی مصرح یا از اخبار برهانی منقح یا عقل حاکم یا اهل لسان و اصطلاح بدان جازمند و ما پنجاه سال عمر از خدا گرفته به این درجه بر اوضاع و حوادث دنیا بی‌استحضار مانده‌ایم نه کتاب خدا را دیده نه اخبار ائمه هدی را فهمیده نه عقلی داریم نه شعوری و این گونه اصطلاحات در روزگار پدید آمده ما را خبیر و بصیر نفرموده و در تیه جهالت و نادانی حیران و سرگردان مانده‌ایم و به همان عقاد قدیمه باقی مانده‌ایم و مشاهده کرده‌ایم که هم در قضاء از عبادات مقرر و هم در وقایع و قصص سابقه و هم در ظهورات لاحقیه بسا الفاظ استعمال و بر معنی اصلی و واقعی خود دال است در پاره‌ی از مواقع نیز الفاظی استعمال گردیده و مأول است اما ثانی نسبت به اول مثل قطره‌ی است از عمان و یک ریگی در قبال رمال و احجار بیابان و کدام دلیل و برهان اقامه شده که هر گاه در احکام و عبادات الفاظ به ظاهر محمول نگردد موجب تزلزل در شریعت است و [صفحه ۱۱۷] در ظهورات بعد مورث خلل و لغزش و زلل نیست و حال این که تعیین ثانی از اهم مسائل است اصول عقاید بدان متاصل است و هدایت و غوایت عباد بر آن متطفل مگر موسی بن عمران و عیسی بن مریم علیهم السلام از ظهور حضرت ختمی مرتبت به طور صراحت بشارت ندادند حضرت کلیم الله علیه السلام به ظهور نبی امی عربی از اولاد اسمعیل به وصف و نعت که بدون تاویل بر آن جناب دلیل افتاد مژده دادند و حضرت روح الله علیه السلام به کلمه‌ی مبشرا به رسول یاتی من بعدی اسمع احمد مترنم گردیدند حضرت رسول اکرم و اوصیاء امجاد از امیرالامر تا حضرت عسکری بدون تفاوت به الفاظ صریحه غیر مجمله به ظهور حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و تصریح به اینکه از صلب بلا واسطه‌ی حضرت امام حسن عسکری است بسط مقال دادند و در لوح حضرت بقیه الله صدیقه ثم اکمل بابنه م ح م د اخبار و این امر را در قلوب امت مرحومه به ودیعه نهادند حتی اینکه خلفاء عباسیه در صدد اعدام آن وجود محمود و طلعت مسعود

برآمده هیاوها نمودند نهایت اینکه خداوند نخواست نور خدا خاموش گردد و به واسطه‌ی ابتلاء ملکی آن جناب را فراموش نمودند بلی پاره‌ی از کلمات معجز آیات در جمیع این موارد به طور رمز و کنایت ورود یافته و اختصاصی به احکام و عبادات و ظهورات بعد نیافته و علم آن نزد امام معصوم از خطأ و زلل است که مسلم الحجیه باشد اما دین را برهانی بدیهی و دلیلی قطعی که از شک و ریب مامون و از خطا و شبهه مصون باشد لازم است زیرا که خداوند در این مورد از بندگان خود علم و یقین خواسته و به شک و ظن راضی نگشته چنانچه حضرت ختمی ماب صلی الله علیه و آله فرمودند من شک او ظن فاقام علی احدهما فقد حبط عمله ان حجة الله هي الحجة الواضحة پس به برهان ظنی و مشکوک فیه در دین خدا نمی‌توان راه یافت پس هر چه ضروری است متمسک به آن باید بود و هر چه ضروری و یقینی نیست باید تحصیل برهانی که ضروری یا بالمال به درجه ضرورت رسد نمود بلی بعد از اینکه امام مسلم الحجیه در میان خلق ظاهر و آشکار باشد در احکام و تکالیف ماموریم به او رجوع و کسب تکلیف نمائیم و در صورت غیبت هم البته این همه نفوس شریفه بی‌رئیس و مجهول تکلیف نیستند باید به همان قواعد مقررہ متقنه که از امام معصوم لازم‌الاطاعة رسیده است رفتار نمود که آن هم فی الحقیقه در حکم رجوع به خود امام است چنانچه در مقبوله‌ی عمر بن حنظله دستور العمل صریح از ناحیه‌ی مقدسه صادر و مکلفین الی یوم الظهور به اجراء آن مامورند چیزی که هست موافق اخبار ائمه ما علیهم السلام پاره‌ی حوادث روی می‌دهد که خورد خورد احکام الهیه به واسطه‌ی ظهور فسقه و کفره معطل و ظلم و جور عالم را فرامی‌گیرد تا شمشیر قاطع حضرت حجة الله عجل الله فرجه از نیام انتقام بیرون و زمین را پر از عدل و داد فرماید خلاصه اینکه به متشابهات استدلال نمی‌توان نمود اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال بندگان خدا مامورند طلب مرضات خدا که سبب قرب به حق است نمایند آنچه به طور یقین آنها را به هدایت وامی‌دارد بدان متمسک شوند و آنچه به سوی سخط خداوند می‌کشاند از آن حذر و اجتناب نمایند پس در این واقعه‌ی مخصوصه هر گاه شخصی مدعی شود که بر شخص من دلیلی اقامه شده و مدعی این امر را بر حق می‌دانم خودش به تکلیف خود میانه‌ی خودش و خدا بهتر راه بردار است و هر گاه در مقام مناظره و استدلال است مثل جناب میرزا ابوالفضل و غیره عرض می‌نمایم بفرمائید به چه دلیل شما معتقد شدید و علم به صدق او تحصیل فرمودید هر گاه آن مخبر صادق که بین ما و مستدل مسلم الحجیه است نقلی در دست دارند که بدان علم تحصیل نمودید بفرمائید تا ما نیز بفهمیم و هر گاه از سابقین دلیلی بدست نیامده و برهان با شخص مدعی ظاهر گردیده که بالقطع والیقین بر حجیت او دلیل است البته آن معجزه خواهد بود که اتیان آن از قوه‌ی و قدرت بشر خارج است حالا بفرمایند از این دو ظهور کی اعجاز سرزند [صفحه ۱۱۸] اگر بفرمایند کلمات و آیات نازل‌ه‌ی بر آنها است که مدعی نزول آن از جانب خدا بودند عرض می‌کنم هر کلمه که بر زبان جاری و آن را به خدا نسبت دهی بدون وصف امتیاز دلیل نخواهد بود همه کس قادرند الف لام میم دال ذال بر زبان رانند و هر گاه در ترکیب حروف آن اختصاصی است که سائرین عاجز از اتیان به آنند که در کمال وضوح است که همه کس بهتر و برتر از آن نمی‌توانند بیاورند و نزد ما و مستدل آشکار است که به این کلمات و ترکیبات مغلوطنه غیر مانوسه نمی‌توان از دین قویم و طریق مستقیم حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و اجمعین دست برداشت و کان لم یکن انگاشت مسیلمه و سجاح و طلیحه و غیرهم نیز آوردند و بر باطل بودند پس گفتگوی ما و جناب مستدل بر سر این است که ما عرض می‌نمائیم به عقیده اسلامیان و بهائیان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین از جانب خدا آمد و نبوت خویش را آشکار ساخت نهایت این که شما بهائیان فقط قرآن مجید را معجزه‌ی آن حضرت می‌شمارید و اسلامیان قرآن و دو هزار مثل قرآن را مثل شق قمر و تسبیح حصات و اطاعت جمادات و نباتات و اخبار به مغیبات و غیرها و غیرها که اگر در مقام ذکر بر آئیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود حالا شما بهائیان که فقط کلمات بیان و ایقان را معجزه می‌دانید چه دلیل بر صدق دارید و حال اینکه افصح و امتن و اتقن از آن را مثل منی که در قبال علما علام مانند ذره در مقابل آفتاب و پشه در مطار عقاب است می‌تواند آورد و هر گاه به معجزه‌ی دیگر نیز قائلید پس چنانچه انبیاء سابقین چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و غیرهم معجزات ابراز داشتند رئیس شما هم اظهار نماید و حال اینکه اظهار

نفرموده دنیا را بدرود گفتند و هر گاه بفرمایند از کجا بر ما معلوم است که انبیاء سلف سوای همان کلمات و نفوذ آن در قلوب تابعین معجزه دیگر داشتند عرض می‌شود علم ما به صدور معجزات و خرق عادات آنها به واسطه‌ی خبر مخبر صادق است که ما و شما به نبوت او مقر و مدعیم و آن جناب را ناطق به حق و حق مطلق می‌دانیم و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى و خداوند متعال بر او نازل فرمود قوله تعالى اذ قال الله يا عيسى بن مريم اذكري نعمتي عليك و على والدتك اذ ايدتك به روح القدس تكلم الناس في المهد و كهلا و اذ علمتك الكتاب و الحكمة و التوریه و الانجيل و اذ تخلق من الطين كهينه الطير باذني فتنفخ فيها فتكون طيرا باذني و تبرئ الا-كمه و الابرص باذني و اذ تخرج الموتى باذني و اذ كفتت بنى اسرائيل عنك اذ جئتهم بالبينات فقال الذين كفروا منهم ان هذا الا سحر مبين و در جای دیگر می‌فرماید اذ قال الحواريون يا عيسى بن مريم هل يستطيع ربك ان ينزل علينا مائدة من السماء قال اتقوا الله ان كنتم مؤمنين قالوا نريد ان ناكل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا و نكون عليها من الشاهدين قال عيسى بن مريم اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لاولنا و اخرنا و آية منك و ارزقنا و انت خير الرازقين قال الله انى منزلها عليكم فمن يكفر بعد منكم فانى اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمين و در مقام اخبار از معجزات حضرت موسى عليه السلام می‌فرماید يا موسى انه انا الله العزيز الحكيم والى عصاك فلما رآها تهتر كانها جان ولى مدبرا و لم يعقب يا موسى لا تخف انى لا يخاف لى المرسلون تا آنجا که می‌فرماید و ادخل يدك فى جيبيك تخرج بيضاء من غير سوء فى تسع آيات الى فرعون و قومه انهم كانوا قوما فاسقين فلما جاءتهم اياتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبين و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر كيف كان عاقبة المفسدين و در جای دیگر می‌فرماید و لقد آتينا موسى تسع آيات بينات فسأل بنى اسرائيل تا آخر و در جای دیگر می‌فرماید قال القها يا موسى فالقها فاذا هى حية تسعى قال خذها و لا تخف سنعيدها سيرتها الاولى و اضمم يدك الى جناحك تخرج بيضاء من غير سوء آية اخرى لنريك من اياتنا الكبرى اذهب الى فرعون انه طغى و در سوره اعراف می‌فرماید ثم بعثنا من بعدهم موسى باياتنا الى فرعون و ملائه فظلموا بها فانظر كيف كان عاقبة المفسدين و قال موسى يا فرعون انى رسول من رب العالمية [صفحه ۱۱۹] حقيق على ان لا-اقول على الله الا-الحق قد جئتكم باية من ربكم فارسل معى بنى اسرائيل قال ان كنت جئت باية فات بها ان كنت من الصادقين فلقى عصاه فاذا هى ثعبان مبين و نزع يده فاذا هى بيضاء للناظرين قال الملا من قوم فرعون ان هذا لساحر عليم و از معجزه حضرت سليمان عليه السلام خبر می‌دهد بقوله تعالى و ورث سليمان داود و قال يا ايها الناس علمنا منطق الطير و اوتينا من كل شى ان هذا لهو الفضل المبين خلاصه رؤسا اين مذهب جديد و تابعين که به اين درجه اصرار دارند که برای پیغمبران سلف سوای کلمات و کتاب اعجازی نبود مگر برای طفره و تجافی از اعجاز که مسلم می‌دانند خداوند بر يد کاذب جارى نمی‌فرماید و برای بطلان آنها دليلی بهتر از اين نیست و سوای حضرت ختمی مرتبت احدی از انبياء به کلمات و کتاب تحدى نفرمود و آن را معجزه‌ی خود قرار نداد و ظهور معجزات از انبياء سلف در قبال ايرادات خصماء زمان خودشان بود چنانچه قول خداوند تبارک و تعالى قال ان كنت جئت باية فات بها ان كنت من الصادقين بدان ناطق است و بعد از اين استدعا قوم حضرت موسى عليه السلام عصا را ازدها فرمود جناب مستدل بفرمایند در کدام آيات از انجيل مقدس و توريه است که آن دو پیغمبر بزرگوار عليهما السلام آيات و کلمات کتاب و نفوذ در قلوب تابعين خود را معجزه خود خواندند تا ما هم ملاحظه و زیارت بلکه ادراک و بر بصارت باشیم بلى محمد بن عبدالله نبى امى عربى صلى الله عليه و آله قرآن کذائى را با اين سبک و روش و آن همه زیب و آرایش و فصاحت و بلاغت با هزار معجزه‌ی دیگر آورد و در بحبوحه‌ی فصاحت و زمان شیوع بلاغت با وجود آن همه فصحاء و بلغا فاتوا بسورة من مثله فرمود و کل اذعان به عجز نموده و مجادله‌ی به کلام را به مقاتله و بذل جان و مال و قبول جزیه مبادله نمودند و تجافی و انکار حضرت رسول اکرم صلى الله عليه و آله و سلم از اتیان به معجزه در چند موضع و موقع چنانچه مستدل فرموده‌اند بعد از اثبات امر و اتیان به خوارق عادات بود مثل قرآن و سائر معجزات که در کتب اخبار مسطور است و البته بر پیغمبر خدا لازم نیست که تمام اوقات خود را در انجام مقترحات ارادل و اوباش مصروف سازد و بعد از اثبات امر باز هر ساعت از

درگاه اقدس کبریائی معجزه‌ی تازه طلبند و این گونه گستاخی و جسارت در پیشگاه ذوالجلال و رزد

استدلال بهایی بر قصه‌ای از حضرت عیسی

اشاره

قال المستدل البهائی فاضل مشارالیه در مقام نکول معجزات انبیاء می‌فرماید ملعونی در مقابل حضرت عیسی علیه السلام ایستاد و قسم داد آن حضرت را که آیا تو نگفتی منم مسیح و منم ملک الملوک و منم صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت آن حضرت راس مبارک را بلند فرموده فرمودند اما تری باین ابن الانسان قد جلس عن یمین القدره و القوه و حال اینکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنی که احاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را

جواب

عرض می‌شود چه قدرت بالاتر از آن بود که از حضرت عیسوی علیه‌السلام بروز کرده بود از احیا موتی و ابراء اکمه و ابرص و غیره و کدام سلطنت بهتر از تصرف در عالم امکان و اصدار آن همه خوارق عادات که از قدرت بشر بیرون بود باز می‌فرمایند روزی دیگران حضرت بر یکی از یهود گذشت که به مرض فلج مبتلا و بر سریر افتاده بود چون آن حضرت را دید به قرائن شناخت و استغاثه نمود آن حضرت فرمودند قم عن سریرک فانک مغفورہ خطایاک چند یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که هل یمکن لاحد ان یغفر الخطایا الا الله فالتفت المسیح الیهم و قال ایما اسهل ان اقول له قم فاحمل سریرک ام اقول له مغفورہ خطایاک لتعلموا بان لابن الانسان سلطانا علی الارض لمغفره الخطایا انتهى معلوم نشد مراد جناب مستدل از تقریر این حکایت که برای بهائیان نافع و بر اسلامیان مضر باشد چیست هر گاه می‌خواهند بفرمایند که مقصود از سلطنت از قول حضرت روح الله لابن الانسان سلطانا سلطنت و اقتدار معنوی است که ما هم انکار نداریم و قرینه لفظیه همراه دارد که مراد همان اقتدار معنویه است و غفران خطایا از آن قبیل [صفحه ۱۲۰] است و هر گاه مراد این است که انبیا سلف معجزه نداشتند اولاً از استغاثه آن مریض می‌توان استکشاف نمود که این اعجاز را مکرر از حضرت عیسوی دیده و آن جناب را بدان وصف توانائی شناخته بودند که باز استدعاء شفاء می‌نمودند ثانیاً استنکاف آن جناب از شفا دادن دال بر عدم قدرت نبود اگر بنا بود حضرت عیسی تمام مرضی را شفا بخشند نظام عالم گسیخته می‌گردید بلکه چون آن حضرت صلاح این مفلوج را در معالجه و شفا ندید فرمود بهتر استغفار است و آن جناب بر هر دو امر به امر خداوند قاهر قادر بودند پس باید موارد و مواقع را ملاحظه نمود که در چه مقام و مورد این سؤال و جواب وقوع یافت خلط مبحث و مغلطه بی‌فائده است و جناب مستدل بدان عادت نموده و خو گرفته‌اند مثلاً نزول آیه‌ی مبارکه لولا انزل علیه ملک را در جواب اعتراض نصاری مقرر می‌دارند و حال اینکه بیان نمودیم بعد از اعتراض عبدالله بن ابی‌امیه مخزومی شرف نزول یافت خلاصه این تاویلات بدون دلیل و برهان نزد عقلاء محل قبول واقع نمی‌شود و از سوق عبارت قرآن و احادیث معلوم می‌شود کدام به عنوان رمز و کنایت ورود یافته است و کدام یک مطابق مدلول ظاهری عبارت چگونه جمیع علائمی که برای ظهور حجت الله علیه‌السلام معین شده محمول بر خلاف ظاهر و مأول تواند بود و حال اینکه اغلبی از آنها وقوع یافته مثل ستاره ذو ذنب و آبادی کوفه بر طبق ظهور لفظی واقع گردید و بر فرض تاویل اختیار آن با امثال بنده نیست باید بر طبق آن مدعی برهانی بیاورد به محض اینکه یک نفر مجهول الحال بگوید معنی لفظ خاتم النبیین صلی الله علیه و آله این است که پیغمبر نبود یا محمد بن عبدالله العیاذ بالله سحر بود و من پیغمبر یا امام آیا روا است او را متابعت و پیغمبر ثابت النبوة را که در راه خدا جهادها نمود و کرور کرور خلق را ارشاد فرمود و معجزات بر طبق دعوی خود آورد معزول دانسته به داعی مجهول گرویم قاتلهم الله انی یؤفکون

از همه‌ی اینها گذشته هر که در اخبار و آثار سیر و تتبع نماید خوب مستحضر می‌شود که معصومین علیهم‌السلام عیب می‌گیرند بر جمعی که حدیث می‌شنوند و تاویل می‌کنند بر خلاف مدلول لفظ و خداوند عدولی در هر عصری نصب فرموده که تاویل جاهلین را رد می‌نمایند و تاویل منهی عنه آن تاویلی است که از کتاب و سنت دلیلی نداشته باشد و تاویل به حق آن است که دلیلی محکم بر طبق آن باشد و ما اختلافتم فيه من شیء فحكمه الی الله و نیز می‌فرماید یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر پس ما باید در متشابهاً به کتاب خدا و اخبار رسول و ائمه هدی متمسک شویم در حدیث است که رد به خدا رد به سوی کتاب است و رد به سوی رسول صلی الله علیه و آله و رد به سوی اخبار ایشان پس ما ناگزیر باید به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ضرورت مسلمین و شیعه رجوع نمائیم شیخ کلینی روایت فرموده از امام علیه‌السلام که فرمود بگیرید چیزی را که مجمع علیه اصحاب است زیرا که شک در آن نمی‌رود و نیز می‌فرماید که هر گاه احادیث ما بر شما مختلف شود بگیرید آن را که شیعه بر آن اجماع کرده‌اند علی‌هذا بر خلاف اجماع نمی‌توان مشی نمود فقهاء ما رضوان الله علیهم می‌فرمایند مخالفه النص الصحیح مشکل و مخالفه الاصحاح اشکل پس در صورتی که شیعه اجماع و اتفاق دارند بر اینکه مراد از علائم ظهور حضرت بقیه الله علیه‌السلام همان مدلول ظاهری لفظ است ما چگونه به تاویل قانع شویم من دون الدلیل و لزوم اتباع کتاب و سنت امری است مسلم و خود رائی حرام و کفر جناب ولایت ماب علیه‌السلام می‌فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زود باشد امت من متفرق و هفتاد و سه فرقه شوند یک فرقه‌ی از آنها ناجی و باقی هالک ناجین کسانی هستند که متمسک شوند به ولایت شما و اقتباس نمایند از علم شما و عمل نکنند به رأی خودشان و از ائمه اطهار علیهم‌السلام رسیده است که هر کس به رأی خود عمل نماید کافر می‌شود پس مخالفت کتاب و سنت کفر است اگر امروز کسی مدعی امامت بر شیعه شود باید امامت خود را به کتاب خدا یا سنت [صفحه ۱۲۱] رسول صلی الله علیه و آله اثبات آن وقت حق خود را اظهار نماید چنانچه جناب ختمی ماب با یهود و نصاری فرمود و حضرت عیسی علیه‌السلام با یهود نمود و اقوال و اخبار سابقین شاهد صدق مدعی لاحقین است علی‌هذا بر بهائیان است بفرمایند در کدام موضع از قرآن به ظهور نقطه‌ی اولی و ثانی اشعار شده و در چه خبر بشارت ورود این دو وارد رسیده است دیگر اسم آن را هر چه خواهند بگذارند چه نبی چه امام چه مظهر امر الله چه رب اعلی چه جمال اقدس ابهی در این صورت به محض اینکه مدعی بگوید فلان عبارت تاویل دارد نمی‌توان قبول نمود بلی اگر حجیت خود را به ادله‌ی قاطعه و براهین ساطعه و آن نیست مگر معجزه اثبات نمود و بعد از آن باب تاویل گشود باید امر او را اطاعت و دعوتش را اجابت نمود

استدلال بهایی به اینکه منظور از کوه قدس - کوه کرمل است

اشاره

قال البهائی که مقصود از جبل قدس کوه کرمل است و آن کوهی است که مدینه‌ی عکا قریب به آن است بعد از آن بیان می‌نماید که مقصود از این آیات عظیمه که حق جل جلاله در جمیع کتب اخبار فرموده است اخبار از حقیقت واحده است که به تغییر لغات متغیر می‌گردد و به تبدیل ادیان متبدل نمی‌شود و به طول زمان حق جل جلاله وفاء به آن وعود را فراموش نمی‌فرماید خاصه اگر نفسی به این نکته ملتفت شود که قرآن شریف بیان صحف اولی است و حاوی حقایق توریه و انجیل و کتب سایر انبیا کما قال الله تبارک و تعالی و قالوا لولا یاتینا بایه من ربه اولم تاتهم بینه ما فی الصحف الاولی و فی سورة الشعراء و انه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین و انه لفی زبر الاولین و این معلوم است که این که فرموده است قرآن مجید بیان صحف اولی است و یا مندرج در کتب انبیا مقصود مناسک و احکام عبادات اسلامیه نیست زیرا که این مناسک و

احکام و عبادات با این هیأت و خصوصیات و مشخصات ابداء در شرایع سابقه نبوده و در کتب سلف ذکر نشده تا آنجا که می‌فرماید بل مقصود بیان ورود یوم الله و موقع و محل ظهور و کشف از اجال امم و انقراض ملل و رموز حشر و نشر و قیامت و رجعت و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب و تجدید ارض و فلک و غیرها است که از حوادث آتیه است

جواب

عرض می‌شود اولاً- بیان فرمایند که در کدام لغت معین گردیده که مراد از جبل قدس کوه کرمل است و این مقصود را از کجا استنباط فرموده‌اند فی القاموس القدس جبل عظیم بنجد و البيت المقدس و جبرئیل و فی المجمع فی طی ذکر معانی القدس و قیل الطور و ما حوله و قیل دمشق و قیل الشام بر فرض تسلیم کرمل چه مناسبت با عکه دارد و در لغت کرمل به معنی کوه استعمال نشده در قاموس است کرمل کزبرج ماء بجبلی طی و حصن بساحل بحر الشام و بلدة بفلسطين بلی کرمل و عکا در جنس اعم که بلدة باشد شریکند لا غیر پس بهتر این بود که جبل کرمل را در شیراز استعمال فرماید که لا اقل برای ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که بنابر عقیده بهائیان جناب نقطه‌ی اولی باشد مناسبتی داشته باشد خلاصه گویا فهم این معانی از خصایص جناب مستدل است و هیچ معلوم نیست این استنباطات از کجا فرموده‌اند که معنی آیات شریفه این و آن است و حال اینکه معصوم علیه‌السلام بر خلاف فرمایش ایشان تفسیر فرموده‌اند و البته جناب مستدل تا این درجه توقع ندارند که تفسیر امام را بر طاق نسیان گذارده به فرمایش جناب ایشان معتقد شویم بلکه آیه‌ی مبارکه و قالوا لولا یاتینا بایه من ربه در مقام رد منکرین حضرت ختمی مرتبت نازل گردید خداوند می‌فرماید قالوا لولا یاتینا بایه من ربه تدل علی صدقه فی ادعاء النبوة بعد می‌فرماید اولم تاتهم بینة ما فی الصحف الاولی من التوریه و الانجیل و سائر الکتب السماویة فان اشمال القرآن علی زبده ما فیها من الاحکام الکلیة و العقائد مع ان الاتی بها لم یرها و لم یتعلم ممن علمها اعجاز بین ما حصل این است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید با اینکه جناب ختمی ماب کتب سماویة سابقه را ندیده و نزد استاد و معلمی نخوانده مع هذا به طوری که در کتب مقدسه ثبت و ضبط است به ابلاغ بیان و افصح [صفحه ۱۲۲] لسان خبر می‌دهد و این معجزی است از آن بزرگوار که از کتب سماویة خبر می‌دهد دیگر معلوم نیست از کجا استنباط فرموده که مقصود اخبار از امور آتیه است و از کجا طفره در قول خداوند جایز می‌دانند که پیغمبر خاتم را منسی الذکر در کتب سماویة قبل گذارده به امور آتیه بعد از آن جناب اعلام فرمایند و اما آیه‌ی مبارکه و انه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین و انه لفی زبر الاولین نزلت فی ولایة امیرالمؤمنین یوم الغدیر کما روی فی الکافی و البصائر عن الباقر علیه‌السلام و القمی عن الص علیه‌السلام و آیه‌ی شریفه‌ی او لم یکن لهم ایه در شان مشرکین و یهود هنگامی که تکذیب کردند صحت قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه و آله را نزول یافت می‌فرماید او لم یکن لهم ایه علی صحه القرآن و نبوة محمد صلی الله علیه و آله ان یعلمه علماء بنی اسرائیل ای ان یعرفوه بصفته المذكورة فی کتبه‌م و وجها من الوجوه ربطی به اخبار آتیه ندارد هر کس به این درجه به رای خود قرآن را تفسیر نماید مصداق حدیث شریف است که من فسر القرآن برأیه تا آخر و آیه‌ی مبارکه فاذا قرأناه فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه واضح المعنی است البته مشکلات قرآن باید به وحی آسمانی از جانب خدا منحل شود و تمام را جناب ختمی ماب بر پیغمبر خود واضح و آن حضرت نیز اوصیاء خود را تعلیم نموده‌اند و ما را حد فضولی و تفسیر به رأی نداده‌اند و آنچه از ائمه ما رسیده هیچ آیه‌ی مشکله‌ی از قرآن برای ظهور نقطه‌ی اولی و ثانی بیان نشده کتب اخبار نزد ما و مستدل موجود است اگر از طرف قرین الشرف ائمه اطهار علیهم‌السلام چنین خبری رسیده است بیان فرمایند تا ما هم ملاحظه و ایمان بیاوریم و در حقیقت جای حیرت است که جناب مستدل بدون مراجعه و یا با مراجعه جمیع احادیث را بر خلاف آنچه از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین رسیده تاویل می‌فرمایند

مستدل بهایی – اختیار تأویل و تفسیر بدست ما نیست و با ظهور موعود مشخص می شود

اشاره

قال المستدل البهائی بالجملة اختیار تأویل و تفسیر هم بدست ما نیست باید از معصوم علیه السلام برسد قال شیخ الاشرافین صاحب الهیاکل قدس الله روحه فی اخر هذا الكتاب و يجب على المستبصر ان يعتمد صحة النبوات و امن امثالهم تشير الى الحقائق كما ورد فی المصحف و تلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون و كما انذر بعض النبوات انی ارید ان افتتح فمی بالامثال فالتنزیل موكول الى الانبياء و التأویل و البیان موكول الى المظهر الاعظمى الانورى الاريجى الفارقليط كما انذر المسيح حيث قال انى ذاهب الى ربى و ابيكم ليعث لكم الفارقليط الذى ينبئكم بالتأویل و قال ان الفارقليط الذى يرسله ابي باسمى يعلمكم كل شىء و قد اشير اليه فى المصحف ثم ان علينا بيانه و ثم للتراخى و لا شك ان انوار الملكوت نازلة لاغائة الملهوفين و ان شعاع القدس ينبسط و ان طريق الحق يفتح كما اخبرت الحفظه ذات البريق ليله هبت الهوجاً كما قال تعالى هو الذى يرسل الرياح بشرى بين يدي رحمة انتهى و اين بيان متين صريح است که تفسیر حقیقی کلمات نبویه کل در يوم ظهور موعود ظاهر خواهد شد و تأویل تنزیل در انقضا دوره اسلام و قیام روح الله نازل خواهد شد تا آنجا که می فرماید و اصرح از آیهی مذکوره این آیهی مبارکه است که در سوره یونس فرموده بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله و این آیهی مبارکه صریح است در اینکه سبب تکذیب قرآن این بود که معانی مقصودهی آن را ندانستند و به اوهام فاسده خود بر ظواهر غیر ممکنه حمل نمودند و به انکار و تکذیب مبادرت کردند و حال اینکه هنوز تأویل آن نازل نشده است و معانی اصلیه مقصوده معلوم نگشته و این وعده صریح است بر اینکه بیان قرآن نازل خواهد شد و مقاصد الهیه واضح و ظاهر خواهد گشت و مجلسی در باب رجعت از مجلد غیبت بحار از زرارة بن اعین روایت می فرماید انه قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن هذه الامور العظام من الرجعة و اشبابها فقال ان هذا الذى تسألون عنه لم یجى اوانه و قد قال الله عزوجل بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله یعنی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال نمودم از این امور عظیمه رجعت و امثال آن پس آن حضرت فرمود این را [صفحه ۱۲۳] که شما می پرسید و فهم آن را می طلبد هنوز وقت آن نرسیده است و هر آینه خداوند فرموده است که تکذیب کردند قرآن را به سبب اینکه معانی آن را ندانستند و هنوز تأویل آن نازل نشده است و این حدیث صریح است بر اینکه تأویل قرآن و ظهور معانی حقیقهی آن در ظهور قائم معلوم و مفهوم خواهد شد نه قبل از ظهور آن حضرت اگر چه آیهی مبارکه خود در غایت صراحت است و بدون احتیاج به حدیث ظاهر و صریح است در توقف فهم قرآن به ظهور قائم و رجعت و اصرح از دو آیهی سابقه این آیهی کریمه است که در سورهی اعراف فرموده است و لقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم هدى و رحمه لقوم يؤمنون هل ينظرون الا تاويله يوم يأتى تاويله يقول الذين نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا او نرد فنعمل غير الذى كونا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما كانوا يفترون و این آیهی مبارکه در غایت صراحت است بر اینکه تأویل قرآن در يوم موعود نازل خواهد شد و مقاصد الهیه در آن يوم مشهود ظاهر و واضح خواهد گشت و در انجيل مقدس در آیهی (۲۷) از اصحاح سادس انجيل يوحنا وارد است که حضرت عيسى عليه السلام به قوم فرمود اعملوا لا- للطعام البائس بل للطعام الباقي بحيوه بالحيوه الأبدية التى يعطيكم ابن الانسان لان الله الأب قد ختمه یعنی برای طعام فانی زحمت مکشید و تصدیع مبرید بل برای طعام باقی که حيوه ابدیه و زندگی جاوید است و آن را پسر انسان به شما خواهد داد زیرا که پدر آسمانی آن را مختوم فرموده است و این آیه صریح است بر اینکه معارف الهیه که موجب حيوه ابدیه است بامر الله مختوم است تا وقتی که روح الله الحق از آسمان نازل شود و به ارباب استعداد و استحقاق از آن مائدهی سماویه مبذول فرماید و از این قبیل استدلالات فرموده تا آنجا که می فرمایند هیهات هیهات ما للتراب و رب الارباب

جواب

عرض می شود اینکه فرمودند و این بیان متین صریح است که تفسیر حقیقی کلمات نبویه کل در یوم ظهور موعود ظاهر خواهد شد و تاویل تنزیل در انقضاء دوره اسلام و قیام روح الله (ع) از کدام یک از عبارات و الفاظ مفهوم است که تمام الفاظ کتاب و فرمایشات جناب ختمی ماب تفسیر آن در ظهور حضرت حجه الله خواهد شد و این لفظ کل را از کجا استنباط فرموده اند و هر گاه به این مطلب قائل شویم آیا تمام ظواهر را باید از معانی اصلیه لغویه انداخت و عمل به آن را مطروح ساخت یا بعضی دون بعضی را باید میزان تکالیف قرار داد هر گاه مراد کل است پس عباد باید در این مدت مدیده بی تکلیف زندگانی و بی دین بمیرند و این همه مخلوق به عذاب دائمی معذب باشند تعالی الله عما یقول الظالمون و هر گاه بعضی دون بعضی مراد است ترجیح بعضی بر بعضی چگونه روا است و حال اینکه هر دو در ظهور یکسان و بی تفاوت هستند و معقول نیست پس معلوم است که آنچه ظهور لفظی دارد باید بر ظهورش حمل نمود نهایت این است که در متشابهات ما محتاج به تأویل و تفسیریم آنچه را ائمه ما بیان فرموده اند بجای خود است و آنچه لا ینحل مانده منوط به ظهور حضرت حجه الله است ما هم بدان اقرار داریم نه به حال ما مضر است نه برای بهائیان نافع و اما اینکه تاویل پاره‌ی از الفاظ متشابهه را منوط به نزول روح الله فرموده اند صحیح است اما مراد او روح همان عیسی بن مریم است که دو هزار سال قبل بروح الله موسوم و در آسمان چهارم مقیم است و برای نصرت حضرت م ح م د بن الحسن از آسمان نازل خواهد شد نه روح الله ادعائی و مؤید این مطلب است احادیث کثیره که بلفظ عیسی بن روایت شده نه روح الله اگر در یک مقام و دو مقام هم بلفظ روح الله تعبیر شده مقصود همان شخص عیسی است نه جناب بهاء و آیه مبارکه و لما یأتهم تأویله معنی آن واضح و مورد آن معین است که در چه مقام خداوند متعال این کلام را بر زبان معجز بیان حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرورستاد و مراد او زمان تاویل روز قیامت کبری است که خلایق به پاداش و مکافات و مجازات خواهند رسید [صفحه ۱۲۴] چون منافقین و کافرین حشر و نشر و احوال و احوال قیامت را انکار می نمودند خداوند می فرماید روزی که تاویل آن می رسد و بدان می رسد خواهید فهمید که آنچه پیغمبر فرموده مطابق واقع است و ذیل آیه مبارکه بدان صریح و ناطق است قوله تعالی یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل و مطابق تفسیر مفسرین و اخبار تفسیر و معنی آیه مبارکه این است و در تفسیر صافی است و لما یأتهم تأویله ای بل کذبوا بالقرآن قبل ان یعلموا کنه امره و یقفوا علی تأویله و معانیه لنفورهم عما یخالف ما الفوه من دین آبائهم اذا لم یأتهم بعد تأویل ما فیه من الاخبار بالغبوب ای عاقبتی حتی یتبین لهم اهو کذب ام صدق یعنی انه کتاب معجز من جهتین اعجاز نظمه و ما فیه من الاخبار بالغائبات فسارعوا الی التکذیب قبل ان ینظروا فی بلوغه حد الاعجاز و قبل ان یختبروا اخباره بالمغیبات و القمی قال نزلت فی الرجعه کذبوا بها ای انها لا تكون و فی المجمع و لما یأتهم تأویله ای لم یأتهم بعد حقیقه.../عد فی الکتاب مما یؤل الیه امرهم من العقوبه و قیل معناه بل کذبوا بما فی القرآن من الجنة و النار و البعث و الثواب و العقاب و قیل معناه ان فی القرآن اشیاء لا یعلموهم و لا یمکنهم معرفته الا- بالرجوع الی النبی صلی الله علیه و آله فلم یرجعوا الیه و کذبوا به فلم یأتهم تفسیره و تأویله فیکون معنی الایه بل کذبوا بما لم یدرکوا علیه من القرآن و لم یأتهم تفسیره و لو راجعوا فیه الی رسول الله صلی الله علیه و آله لعلموه و روی عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال ان الله خص هذه الامه بايتين من كتابه ان لا- یقولوا الا- ما یعلمون و ان لا یرووا ما لا یعلمون ثم قرأ الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق الایه و قرأ بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه الایه این است آنچه در تفاسیر مسطور است و شکی نیست که پاره‌ی از امور اتیه باید در زمان ظهور حضرت حجه الله علیه السلام به تاویل آن عالم شویم و در این مساله اختلافی در بین نیست که محل قیل و قال و منازعه و جدال باشد و این همه اصرار و ابرام جناب مستدل به اینکه در پاره‌ی مواضع شمس و قمر از معنی ظاهری منحرف و در غیر معنی اصلی استعمال شده و در کتاب اشعیاء زیاده از دو هزار سال قبل به عبارت و یکون نور القمر کنور الشمس عبارتی مذکور شده چه دلیل برای اثبات این دو ظهور می شود خلاصه استعمال الفاظ در معانی غیر اصلیه باقرینه

صارفهی حالیّه یا مقالیه کی می‌تواند انکار نماید و حال اینکه کتب نحویه و صرفیه و بیانیه مشحون به قواعد و ضوابط آن است بلکه از محسنات کلام و اسباب ظهور فصاحت و بلاغت ولی فعلا مقصود بهائیان را از این لغز و معمی نمی‌فهمیم حالا اسلامیان اذعان و اقرار نمودند که مراد از نداء آسمانی و قیام من فی القبور و طلوع شمس از مغرب و تکویر شمس و انفطار سماء و سقوط نجوم و تبدیل ارض و امثالها غیر از معانی ظاهریه است بفرمایند چه دلیل بر مظهریت نقطه‌ی اولی و ثانیه است نهایت اینکه این علامات به تاویل بر طبق معنی ظاهری واقع نخواهد شد ما هم مقربیم و مماشاه می‌نمائیم شاید حضرت حجه الله عجل الله فرجه در هزار سال دیگر ظاهر شوند و این علامات مطابق معنی ظاهری با ایشان نباشد هر کس ادعائی نماید و علامات و دلایل ظهور حضرت قائم بر وفق ظاهر با او نباشد نباید حجت باشد و دارای مرتبه نبوت و امامت و مظهریت و حال اینکه بدون علامت و نشانه از جانب خدا که بر صدق او گواه باشد ظاهر گردیده بر فرض بعضی از علامات بر وفق ظاهر ظاهر نشود آن پنج علائم محتومه که از اخبار رسیده و معصوم می‌فرمایند وقوع آن حتمی است که قبل از ظهور مهدی موعود علیه‌السلام یا مقارن آن البته واقع خواهد شد در چه زمان وقوع یافت البته خواهند فرمود لفظ محتوم هم تاویل دارد و مراد از محتوم این است که حکما واقع نخواهد شد چه که باب نامربوط گوئی مفتوح و اختیار دلالت الفاظ را در قبضه‌ی اقتدار خود گذارده‌اند بالجمله علامات ظهور را تاویل می‌فرمایند اوصاف حضرت حجه الله را که باید معصوم و عالم به جمیع علوم و عارف [صفحه ۱۲۵] کافه السنه و صاحب معجزه‌ی تمام انبیاء و اولیاء باشد چگونه با نقطه‌ی اولی مطابق می‌آورند از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال کردند بای شیء يعرف الامام فقال علیه‌السلام بالسکینه و الوقار تا آنجا که راوی عرض نمود اکنون الاوصیا ابن وصی فقال علیه‌السلام لا یكون الاوصیا و ابن وصی معصوم علیه‌السلام به مفضل فرمودند قبل از ظهور امام علمهای بسیار مشتبه بیرون می‌آید مفضل وحشت کرد فرمودند وحشت منما امر ما ظاهر است از باطل جدا می‌شود مثل اینکه آفتاب از سایه جدا می‌شود پس امر امام چگونه مشتبه می‌شود انتهی و مقصود این است که امام زمان به اظهار علم امر خود را ظاهر می‌سازد و از هر چه سؤال رود لا ادری و موبالی در جواب نمی‌فرماید چنانچه از اخبار و آثار مستفاد است که امام باید عارف و عالم به جمیع کتب آسمانی که از نزد خدا نازل شده باشد و انهم یعرفونها الحجة علی اختلاف السننها عن هشام بن الحكم فی حدیث برید انه جاء معه الی ابی عبدالله علیه‌السلام فلقى ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام فحکی له هشام الحکایة فلما فرغ قال ابوالحسن لبرید یا برید کیف علمک بکتبک قال انا عالم به ثم قال کیف ثقک بتأویله قال ما اوثقتی بعلمتی فیہ فابتدأ ابوالحسن علیه‌السلام یقرء الانجیل فقال برید ایاک کنت اطلب خمسين سنة او مثلك قال فقال امن برید و حسن ایمانه و آمنت المرأة التي كانت معه فدخل هشام و برید و المرأة علی ابی عبدالله علیه‌السلام فحکی له الهشام الکلام الذی جرى بین ابی الحسن موسی علیه‌السلام و بین برید فقال ابوعبدالله علیه‌السلام ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم فقال برید انی لکم التوریة و الانجیل و کتب الانبیاء قال هی عندنا وراثه من عندهم نقرؤها کما قرؤها و نقولها کما قالوا ان الله تعالی لا یجعل حجة فی ارضه یسأل عن شیء فیقول لا ادری انتهی و عن مفضل بن عمر قال اتینا باب ابی عبدالله علیه‌السلام و نحن نرید الاذن علیه فسمعنا یتکلم بکلام لیس بالعربیة فتوهمنا انه بالسریانیة ثم بکی فبکینا لبکائه ثم خرج الینا الغلام فاذن لنا فدخلنا علیه فقلت اصلحک الله آتیناک نرید الاذن علیک فسمعناک تتکلم بکلام لیس بالعربیة فتوهمنا انه بالسریانیة ثم بکیت فبکینا لبکائک فقال نعم ذکرک الیاس النبی و کان من عباد بنی اسرائیل فقلت کما کان یقول فی سجوده ثم اندفع فیہ بالسریانیة فلا والله ما ریناقسا و لاجائلیقا افصح لهجة منه به ثم فسره لنا بالعربیة فقال کان یقول فی سجوده اتراک معذبی و قد اظلمات لک هو اجری اتراک معذبی و قد عفرت لک فی التراب وجهی اتراک معذبی تا آخر حدیث خلاصه یکی از اوصاف امام علیه‌السلام علم به جمیع السنه و لغات است چنانچه در میان خود اهل لسان مصطلح است در این صورت مناسب این بود نقطه‌ی اولی در مجلس تبریز در محضر علماء بزرگ اسلام که برای تعیین علم آن جناب منعقد شده بود از ترجمه‌ی لفظ ترکی امتناع نفرمایند و اگر آگاه بودند بیان فرموده بودند یکی دیگر از خصایص امام این است که آیات انبیاء با او باشد عن ابی جعفر علیه‌السلام قال لما کانت عصا موسی علیه‌السلام لادم فصارت الی شعیب ثم

صارت الی موسی بن عمران و انها لعندنا و ان عهدی بها آنفا و هی خضراء کهایاًتها حین انتزعت من شجرتها و انها تنطق اذا استنطقت اعدت لقائنا ثم یصنع بها ما کان یصنع بها موسی علیه السلام و انها لتروع و تلقف ما یفکون و تصنع ما تؤمر به انها حیث اقبلت تلقف ما یفکون تفتح لها شعبتان احدیهما فی الارض و الاخری فی السقف و بینهما اربعون ذراعاً تلقف ما یفکون بلسانها و عن ابی حمزہ الثمالی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول الواح موسی عندنا و عصا موسی عندنا و نحن ورثة النبیین حالا از جناب مستدل سؤال می کنم مثل معجزه موسی علیه السلام کی و کجا از نقطه‌ی اولی و ظهور ثانی [ظاهر گشته] خداوند این ادعا را هم بر زبان آنها جاری فرموده تو به پیغمبر چه می مانی بگو یکی دیگر از خصائص امام علم به جمیع السنه است از انس و جن و طیر و بهیمه [صفحه ۱۲۶] بلکه هر ذی روحی فمن لم تکن هذه الخصال فيه فلیس هو بامام بعد اللتیا و التي عرض می کنم امام شناخته نمی شود مگر به اعجاز و پر واضح است که جمیع انبیا تحدی به کتب منزله فرمودند بلکه تحدی به کتاب از خصائص حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و اینکه جناب بهاء فرموده اند که ظاهر و بین است که انبیا را کتبی بود و بدان تحدی می فرمودند ظاهراً افتراء است چهار کتاب مستقل از آسمان نازل شد توریه و انجیل و زبور و قرآن و بعضی از انبیا هم صحفی داشتند که کتابی مستقل نبود مثل صحف آدم و ادیس و ابرهیم و صحف موسی و آنها پاره‌هائی بود که بر ایشان نازل می شد و همه هم بیان حجت ایشان نبود بلکه بعضی از امثال و احکام و شرایع و انبیا معهودین آنها را حجت خود قرار ندادند بلکه حجت ایشان معجزات یدی ایشان بود و به واسطه‌ی معجزات صدق خود را ظاهر و آشکار فرمودند بعد از آن صحف و کتب ایشان را قبول نمودند بلی حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین به کتاب مجید تحدی فرموده و جمیع فصحاء و بلغاء را از اتیان به مثل سوره ی از آن عاجز فرمودند و علاوه معجزات بی شمار و خوارق عادات بسیار از آن بزرگوار اصدار یافت و هر گاه ادعا فرمایند که حضرت موسی و عیسی علیهما السلام به توریه و انجیل تحدی فرمودند آیه‌ی از آن دو کتاب سماوی را شاهد بیاورند که بدان تحدی شده است چنانچه در قرآن فاتوا بسوره من مثله نزول یافته خلاصه امر قرآن در معجز بودن به درجه رسید که فحول بلغاء و فصحاء به عجز و قصور خود اقرار و اذعان و ناچار آن را سحر در بیان خواندند اما کلمات و بیانات نقطه‌ی اولی را هم ملاحظه می نمایم جز کلام مغلوط و اسلوب نامربوط که طباع اهل لسان از آن متنفر و مزدود نزد علما متبحر است چیزی در آن نیست از قواعد فصاحت متداوله و از قوانین بلاغت مصطلحه بیرون و غلطات نحویه و صرفیه آن از حد بیان بلکه تصور افزون است مگر اینکه به این درجه مغلوط گفتن را از قدرت بشر خارج دانسته آن را معجزه شماریم خلاصه بنابر عقیده و تقریرات جناب مستدل دلیل حقیقت فقط نفس ادعاء است زیرا که امتیاز و نشانه‌ی صدق در وجود شخص داعی لازم نیست و امر نبوت و امامت در نهایت سهولت است هر که میل دارد ابراز مکنونات خاطر دهد لابد چهار نفر بی کار که در دنیا دارای مقامات امتیاز نیستند و درصدد تحصیل مقام و در حقیقت هنگامه طلب هستند از این گونه گفتگو و مذاکرات به حکم لکل جدید لذه در ظاهر داخل حوزه می شوند و کار خورد خورد نضجی می گیرد تا زمان اعدام برسد و الا- هر کس ملاحظه‌ی احادیث و اخبار صادره از ائمه اطهار نماید مستحضر می شود که بنای دنیا خاصه از صدر اسلام تاکنون بر این بوده که در مناظرات و مجادلات ائمه‌ی ما برای معاندین و اقحام آنها معجزه ابراز می دادند و معجزه‌ی خویش را به اظهار مغیبات و خوارق عادات که از قوه‌ی بشر خارج بود آشکار می فرمودند چنانچه در کافی در حدیث طویلی که شخص شامی برای مجادله و مناظره با اصحاب حضرت ابی عبدالله علیه السلام مسطور است بعد از اینکه شخص شامی با هشام به مجادله و مباحثه قیام نمودند و مناظرات بینهما در حضور حضرت ابی عبدالله علیه السلام واقع گردید شامی به هشام گفت فهل اقام لهم من یجمع کلمتهم و یقیم اودهم و یخبرهم بحقهم عن باطلهم قال هشام فی وقت رسول الله صلی الله علیه و آله او الساعة فقال الشامی فی وقت رسول الله صلی الله علیه و آله و الساعة فقال هشام هذا القاعد الذی تشد الیه الرحال و یخبرنا باخبار السماء وراثه عن اب عن جد فقال الشامی فکیف لی ان اعلم بذلک قال هشام سله عما بدالك قال الشامی قطعت عذری فعلى السؤال فقال ابو عبدالله علیه السلام یا شامی اخبرک کیف کان سفرک و کیف کان طریقک کان کذا و کان کذا فاقبل الشامی یقول اسلمت لله

الساعة تا آخر حديث و واقعه‌ی حضرت سجاد و محمد بن الحنفیه در کتب اخبار مضبوط است فی الکافی لما قتل الحسین علیه السلام ارسل محمد بن الحنفیه الی علی بن الحسین علیهما السلام فخلا [صفحه ۱۲۷] به فقال له یا ابن اخی قد علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله دفع الوصیه و الامامه من بعده الی امیر المؤمنین ثم الی الحسن ثم الی الحسین علیهم السلام و قد قتل ابوک رضی الله عنه و صلی علی روحه و لم یوص و انا عمک و صنوا بیک و ولادتی من علی فی سنی و قدیمی احق بها منک فی حدثک فلا تنازعنی فی الوصیة و الامامه و لا تجاحنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله و لا تدع ما لیس لک بحق انی اعظک ان تكون من الجاهلین ان ابی یا عم صلوات الله علیه اوصی الی قبل ان یتوجه الی العراق و عهد الی فی ذلك قبل ان یتشهد بساعه و هذا سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله عندی فلا تتعرض لهذا فانی اخاف علیک نقص العمر و تشتت الحال ان الله عزوجل جعل الوصیه و الامامه فی عقب الحسین علیه السلام فاذا اردت ان تعلم ذلك فانطلق بنا الی الحجر الاسود حتی نتحاکم الیه و نسأله عن ذلك قال ابو جعفر علیه السلام و کان الکلام بینهما بمکه فانطلقا حتی اتیا حجر الاسود فقال علی بن الحسین علیهما السلام لمحمد بن الحنفیه ابدأ انت فابتهل الی الله عزوجل وسله ان ینطق لک الحجر فلم یجبه فقال علی بن الحسین علیهما السلام یا عم لو کنت وصیا و اما لا جایک قال له محمد فادع الله انت یا ابن اخی وسله فدعا الله علی بن الحسین بما ارادهم قال اسألك بالذی جعل نبیک میثاق الانبیاء و میثاق الاوصیاء و میثاق الناس اجمعین لما اخبرتنا من الوصی و الامام بعد الحسین بن علی علیهما السلام قال فتحرك الحجر حتی کاد ان یزول عن موضعه ثم انطقه الله عزوجل بلسان عربی مبین فقال اللهم ان کان الوصیه و الامامه بعد الحسین بن علی ابن فاطمه لک قال فانصرف محمد بن علی علیه السلام و هو یتولی علی بن الحسین علیهما السلام ایضا فی الکافی علی بن محمد عن بعض اصحابنا ذکر اسمه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسمعیل بن عبدالله العباس بن علی بن ابی طالب علیهم السلام قال حدثنی جعفر بن زید بن موسی عن ابيه عن آباءه علیهم السلام قالوا جاءت یوما ام اسلم الی النبی صلی الله علیه و آله و هو فی منزل ام سلمه فسألتها عن رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت خرج فی بعض الحوائج و الساعة یجیء فانتظرته عند ام سلمه حتی جاء فقالت ام اسلم بابی انت و امی یا رسول الله انی قد قرأت الکتب و علمت کل نبی و وصی فموسی علیه السلام کان له وصی فی حیوته و بعد موته و كذلك عیسی علیه السلام فمن وصیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لها یا ام اسلم وصی فی حیوتی و بعد مماتی واحد ثم قال لها یا ام اسلم من فعل فعلی فهو وصیی ثم ضرب بیده الی حصاه من الارض ففرکنا باصبعه فجعلها شبه الدقیق ثم عجنها ثم طبعها بخاتمته ثم قال من فعل فعلی هذا فهو وصیی فی حیوتی و بعد مماتی فخرجت من عنده فاتیت امیر المؤمنین علیه السلام فقلت له بابی انت و امی انت وصی رسول الله صلی الله علیه و آله قال نعم یا ام اسلم ثم ضرب بیده الی حصاه ففرکها فجعلها کھیأه الدقیق ثم عجنها و ختمها بختمه ثم قال یا ام اسلم من فعل فعلی هذا فهو وصی فاتیت الحسن علیه السلام و هو غلام فقلت له یا سیدی انت وصی ابيک فقال نعم یا ام اسلم و ضرب بیده و اخذ حصاه ففعل بها کفعلها فخرجت من عنده فاتیت الحسین علیه السلام و انی لمستغره لسنه فقلت له بابی انت و امی انت وصی اخیک فقال نعم یا ام اسلم ایتنی بحصاه ثم فعل کفعلهم فعمرت ام اسلم حتی لحقت بعلی بن الحسین علیهما السلام قبل ابيه الحسین علیه السلام فی منصرفه فسألته انت وصی ابيک فقال نعم ثم فعل کفعلهم صلوات الله علیهم اجمعین خلاصه اینکه سیره‌ی انبیاء و اولیاء بر این جاری بود که برای اثبات امر خود به معجزه مستدل می شدند و هذا هو الفارق بین الحق و الباطل فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر

اتهام و دروغ مستدل بهایی به علمای اسلام

اشاره

قال المستدل البهائی گویا اهالی اسلام گمان کرده‌اند که ظهور مظاهر امر الله که هر یک به حکم آیه‌ی کریمه‌ی افکلما جاء کم

رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون همواره بر خلاف آراء اهل هوی ظهور فرموده‌اند واجب است که موافق امیال باطله‌ی [صفحه ۱۲۸] ایشان گردد و قائم موعود که مظهر آیه‌ی مبارکه یفعل الله ما یشاء است ناچار باید تابع آراء فاسده‌ی پیشینیان باشد چه اگر انسان بصیری در کلمات قوم تامل و تدبر نماید که هر یک قبل از ظهور احکامی برای قائم موعود نوشته‌اند و آن حضرت را بر اوامر باطله‌ی خود مجبور داشته‌اند متحیر خواهد شد و از غفلت و جرات ایشان مندهش خواهد گشت زیرا که هیچ یک از این قوم کتابی تالیف ننموده است الا آنکه در مواضع عدیده نوشته‌اند که قائم باید چنین کند و باید چنان گوید و باید چگونه رفتار نماید گویا آن وجود اقدس را قائم به امر ملاها دانسته‌اند نه قائم بامر الله و یا اینکه آن حضرت را داعی الی الفقهاء شمرده‌اند نه داعی الی الله انتهی کلام المستدل

جواب

عرض می‌شود سبحانک هذا بهتان عظیم ابداء اهالی اسلام نمی‌گویند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باید به میل و آراء ما ظهور فرماید تابعین ملت بیضا احمدیه صلی الله علیه و آله طالب نجات و تحصیل ثوابتند که تقرب به خدا را به واسطه‌ی تبعیت شرایع محمدی صلی الله علیه و آله درک نمایند و طریق هدایت پویند و وسیله‌ی نجات جویند چه تفاوت برای مسلمین حاصل می‌شود که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که به عقیده‌ی راسخه‌ی ما حضرت محمد بن الحسن است با آن جلالت و اقتدار و سلطنت و ابهت ظاهریه و باطنیه ظاهر و امر خدا را آشکار و باهر گرداند یا نقطه‌ی اولی و بهاء متصدی این منصب خطیر گردند به اذن خدا اگر سید باب دعوی داشتند که با ضرورات مذهب ما منافاه نداشت و بر طبق دعوی خود معجزه و خارق عادت اظهار فرموده بودند ما هم تبعیت و انقیاد امر ایشان را وسیله‌ی تحصیل ثوابت و علو مقامات دانسته آن را اسباب رستگاری و قرب درگاه کردگاری می‌دانستیم میل و هواء ماها همان حصول ثوابت و وصول به قربات است و امید داریم آن عقیده راسخه را که از فرمایشات نبی ثابت النبوة و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام که خداوند آنها را بر ما حجت فرموده و منجزا فرموده‌اند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله حضرت محمد بن الحسن از صلب ظاهر مطهر حضرت عسکری علیه السلام و از بطن نرجس تحصیل نموده‌ایم در پیشگاه احدیت اسباب سرافرازی قرار دهیم خلاصه اینکه با آن همه اخبار صریحه که در زمان غیبت باید عباد ممتحن شوند شصت نفر مدعی کاذب ظاهر و همه‌ی آنها مردم را به سوی خود دعوت نمایند و دوازده نفر از آل هاشم مدعی این امر خطیر شوند و کل بر باطل باشند شاید مسلمین بگویند که چون این دو ظهور دعوی چنین امری نمودند و بر طبق اظهار خود دلیلی ظاهر و برهانی باهر که آن معجزه است و سیره‌ی مظاهر امر الله بر ابراز و اظهار آن بوده همراه نداشتند از جمله مدعیهای کاذبه‌ی موعوده‌اند که از اخبار رسیده است و اسلامیان هرگز تحکم و الزامی بر مولی و صاحب امر خود ندارند که باید فلان و فلان نماید بلکه این لفظ اهالی اسلام از مدلول اخبار و آثار است و در حقیقت خدا فرموده باید چنین و چنان شود و این و آن ابراز دهد خلاصه اینکه مدلول اخبار که موجب عقیده اسلامیان شده ناطق است به اینکه آن حضرت با آن همه هیمنه و جلالت و جبروت و قدرت ظاهریه و باطنیه به اذن خدا و امر خدا آشکار و امر خود را با اظهار معجزه مثل معجزه‌ی انبیاء و اولیاء واضح و هویدا می‌فرماید و در این دو ظهور این جلوه و بروز ندیدیم بلی اسلامیان راضی نمی‌شوند که هر کس به میل و هوی صبح کند و بگوید من امام و نبی یا رب اعلی هستم و هیچ دلیلی از کتب سماویه و قرآن مجید و نص موالی دین و معجزه و خرق عادت بر حقانیت خود نیاورند باز او را تبعیت و به این واسطه خود را در نار مخلد و به عذاب ابدی معذب گردانند حفظنا الله من شرور انفسنا بمحمد و آله الاطهار

مستدل بهائی – در کجای تورات و انجیل اشاره به ظهور حضرت محمد شده است

قال المستدل البهائي اگر این تاسیس جناب شیخ الاسلام از منع خروج از قواعد لغویه صحیح باشد بالضرورة و البدهاء به بطلان دین اسلام منتهی می‌شود زیرا که جمیعا در قرآن مجید خوانده و دیده‌اند که در آن کتاب از قول حضرت عیسی علیه‌السلام فرموده است و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد (ص) دیگر فرموده است النبی الامی [صفحه ۱۲۹] الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه و الانجیل و جمیع مفسرین انجیل بالاتفاق نوشته و گفته‌اند و الی یومنا هذا می‌گویند که چنین ذکری در انجیل نیست نه بشارت به ظهور پیغمبری در انجیل مسطور است و نه اسم احمدی مذکور و چون شخص مجاهد محقق در انجیل اربعه نظر نماید زیاده از دو موضع ذکر ظهوری جدید نمی‌یابد یعنی در بیانات حضرت عیسی علیه‌السلام زیاده از دو گونه اخبار از ظهورات آتیه یافت نمی‌شود تا آخر آنچه از این مقوله فرموده‌اند

جواب

عرض می‌شود معلوم نیست ماخذ فرمایشات جناب مستدل و اظهار اتفاق جمیع مفسرین به اینکه بشارت ظهوری در انجیل نیامده چیست و چرا به این بهتان و افتراء راضی شده‌اند بلکه غالب علماء یهود و نصاری که با کبار علماء اعلام اسلام مناظره و مجادله و محاجه نمودند نتوانستند انکار نمایند که به ظهور حضرت ختمی مرتبت در کتب سماویه بشارت رسیده نهایت مجادله‌ی ایشان به این کشید که آن حضرت بر کافیه ناس مبعوث نیست چرا فرموده‌اند در دو موضع زیاده‌تر این بشارت وارد نگردیده و حال اینکه در شصت موضع یا زیاده‌تر از کتب سماوی قبل به ظهور خاتم الانبیاء بشارت رسیده و هر گاه ما بخواهیم تمام آن را با ترجمه‌ی آن در این مختصر بنگاریم از عنوان اختصار خارج خواهد شد و برای نمونه و اظهار اینکه جناب مستدل بنا را بر اغماض گذارده و بدون خجالت مرقوم می‌دارند دو موضع زیاده‌تر نیست چند فقره را که حضرت فاضل جلیل و عالم نبیل محقق نراقی قدس سره در سیف الامة نگاشته و با علما مذاهب در این باب محاجه و مجادله داشته‌اند عرض می‌کنم شاید گمراهی به هدایت و سرگردانی به رشادت رسد ولی گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من آنچه البته به جانی نرسد فریاد است اول عبارتی است که در سفر اول توریه در آخر پاراش لخلخا خدای تعالی در حکایت خطاب به حضرت خلیل الرحمن می‌فرماید و از این است که اول ایشماعیل شمعیخا هینه برختی اوتو و هی فرقی اوتو و هیرتی اوتو بیم اودمارد شمعا سارنسی ایم یولیداون تتی لقوی کازول جناب عالم جلیل حاجی آقا بابا نسل سرکار خلد قرار عالم بزرگوار جلیل نبیل ملا اسمعیل که از کبار علماء یهود و بحلیه‌ی اسلام مفتخر و ملبس گردید می‌فرماید معنی این عبارت را از قراری که والد ماجد حقیر که کتاب توریه را بر جمعی از علماء یهود قراءت کرده بودند و در نزد ایشان گذرانیده و غایت معرفت به لغت ایشان داشتند در کتاب انیس الموحدین ذکر فرموده‌اند این است که ای ابراهیم بابت اسمعیل شنوایدم هان اینک آفرین کردم او را و برومند و بزرگوار و بسیار کردم او را به سبب ماود ماود یعنی احمد احمد و از آن احمد بهم رسند دوازده بزرگ و امام که پیشوا باشند بر قوم عظیمی و والد ماجد فرموده‌اند که من در این عبارت با علماء یهود گفتگوی بسیار کردم قدرت بر جوابی نداشتند و بعضی دیگر از علماء تصریح به این تفسیر نموده و گفته اسم سامی آن حضرت در توریه به طریق صحیح مود مود است و به طریق دیگر اودماود و در توریه به لغت جیل مندمند و بنابراین تفسیر دلالت این پاسوق بر مطلب واضح و صریح در مدعی خواهد بود ولیکن آنچه در بعضی از کتب لغت عبری مسطور و علماء یهود که حقیر دیدم مذکور ساختند این است که بیم اودماود به معنی غایت الغایت و بی حساب است و بنابراین معنی این پاسوق این خواهد بود که بسیار کردم او را بسیار بسیار و بی حساب و از او بهم رسد دوازده بزرگ و سر کرده و او را سر کرده امت بزرگی خواهم نمود و در این صورت اگر چه به صراحت اول نباشد ولیکن باز در آن اشاره به مطلب خواهد بود به واسطه‌ی منت گذاردن به تولد دوازده بزرگ از نسل او چه ظاهر آن است که مراد از ایشان ائمه‌ی اطهار سلام الله علیهم اجمعین باشد زیرا که دوازده نفر دیگر که خصوصیت و هیئت اجتماعی داشته باشند از اولاد او بهم نرسیده است و هم چنین منت گذاردن مخصوص گردانیدن حضرت اسمعیل سر کرده‌ی امت

بزرگی چه آن متحقق نشد مگر در حق امت پیغمبر آخر الزمان دویم پاسوقی است که در پاراش دیحی یعقوب [صفحه ۱۳۰] از توریه است و آن حکایت است از آنچه حضرت یعقوب در هنگام رحلت خود به قبیله‌ی یهودا فرمود و آن این است (لو یاصور شت می یهود اوم حقوق می بن رقلا وعدکی یابو شیلو ولو یقهت عمیم) یعنی تاج پادشاهی و سلطنت از سر قبیله‌ی یهودا و لباس عزت از دوش ایشان نخواهد افتاد تا بیاید آن کس که خدای تعالی او را خواهد فرستاد و او آن کسی است که همه‌ی امته‌ها انتظار او را می‌کشند چه این عبارت دلالت دارد بر اینکه چون آن پیغمبر موعود بیاید سلطنت و امامت از میان بنی یهودا بیرون خواهد رفت و تا او نیامده است سلطنت و امامت در میان بنی یهودا خواهد بود و حال این که امروز در هیچ صقعی سلطنت و امامت از بنی یهودا نیست پس معلوم است آن پیغمبر موعود آمده است و نمی‌تواند شد که او عیسی علیه‌السلام باشد چه او از قبیله‌ی یهودا نبود علاوه بر اینکه تصریح فرموده‌اند که همه‌ی امته‌ها انتظار او را دارند و حال اینکه عیسی علیه‌السلام همچنانکه در انجیل متی مذکور است می‌فرماید که من فرستاده نشدم مگر بر بنی‌اسرائیل و عالم متقی ملا اسمعیل قدس سره در این پاسوق با بعضی از علماء یهود مباحثه کردند آن یهودی در جواب گفت که این پیغمبر موعود صاحب الزمان است که بعد از این خواهد آمد جناب فاضل معظم فرمودند که پس باید سلطنت و امامت حال هم در میان یهود باشد در جواب گفت که گاه است سلطنت بعضی از بلاد با اولاد یهودا باشد و یهود در آنجا سلطنت داشته باشند فرمودند با وجود اینکه این سخن محض کذب و اطراف مشهوره عالم که در آنجاها سلطنتی می‌باشد معلوم است و اسمی از اولاد یهودا نیست و بر فرض تسلیم شما صاحب الزمان ما را از اولاد یهودا پسر یعقوب می‌دانید و چون او بیاید او پادشاه خواهد بود پس هرگز سلطنت از میان یهود بیرون نخواهد رفت چون کلام به اینجا برسد یهودی دیگر جوابی نگفت و ملزم شد سیم پاسوقی است که از اول پاراش و دوت هبراخا از توریه است یعنی پاراش وقت رحلت و آن پاراشی است که موسی علیه‌السلام در وقت رحلت خود بر قوم خواند و آن این است که (ویو مهدونای میسینا باذراچ میسیعیر لا موهو فیع مهر پاران) یعنی موسی گفت که خدا آشکارا شد از سینا و درخشید از کوه ساعیر و تجلی نمود و فیض بخشید از کوه پاران و مراد از این پاسوق ظهور حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) و محمد (ص) است چه محل ظهور احکام الهیه و نزول وحی بر موسی کوه سینا و محل بعثت حضرت عیسی (ع) ساعیر بود چه آن حضرت بعد از تولد در قریه‌ی بیت اللحم به واسطه‌ی خوف از هردوس پادشاه یهود با مادر خود به غری بیت المقدس به ولایت اولاد عمیص رفتند حوالی مصر و در آنجا مبعوث شده مراجعت در قریه‌ی ناصره بناء دعوت کردند و محل ظهور نور محمدی صلی الله علیه و آله پاران بود که مکه باشد چه پاران کوهی است در حوالی مکه بدو میل و نیم پیش از عدن و جمهور مفسرین یهود نیز پاران را به مکه تعبیر نموده‌اند چهارم آنچه در سفر برایشیت از توریه است که بعد از اینکه حکایت می‌کند از امر رب جلیل خلیل خود را به ذبح فرزند خود و اطاعت او می‌فرماید که چون تو این کار کردی و بر پسر خودت به جهت خاطر من ترسیدی برکت خواهم داد تو را و نسل تو را بسیار خواهم کرد مانند ستارگان آسمان و مثل ریگی که بر کنار دریا است و می‌دهم به ذریه‌ی تو خانه‌های دشمنان تو را و مبارک می‌گردانم به ذریه‌ی تو همه‌ی قبائل روی زمین را حال تامل کن ببین که اگر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیغمبر بر حق و مبعوث بر کافه‌ی خلق نباشد چگونه صدق این خبر متحقق می‌شود و حال اینکه موسی و عیسی (ع) بنا بر آنچه در توریه و انجیل است مبعوث نبودند مگر بر بنی‌اسرائیل پنجم آنچه در سفر پنجم توریه در پاراش شوفطیم بعد از ذکر وصایای حضرت موسی (ع) به قوم خود می‌فرماید (نایی میقریخا ما خحاکا مونی ناقیم لخوا ادنای الرهخا الا و تشماعون) یعنی پیغمبری از میان شما از برادران شما مثل من برانگیزاند خدای خالق شما بشنوید از او قول او را بعد از آن عبارتی است که معنی آن این است که خبر مبعوث شدن آن پیغمبر (ص) به من رسید در روزی که در پای [صفحه ۱۳۱] کوه سینا جمعیت نمودند و به درگاه احدیت عرض کردند که ما را دیگر طاقت شنیدن این آواز خدای خالق خود و دیدن آتشها یعنی صاعقه‌ها و برقها که در حین نزول کلام می‌شنیدند نیست چه می‌ترسیم که از هیبت آن بمیریم فرمود خدا که نیکو گفتید این قوم و گویا بنی‌اسرائیل چنین تصور کرده بودند که بر هر پیغمبری که وحی نازل شود باید نزول الواح با صاعقه و

برق باشد لهذا استدعا رفع این حکم نموده خدا بر ایشان رحم نموده و فرمود پیغمبری مبعوث می گردانم به ایشان از میان برادران ایشان مثل تو و بدهم کلام خود را به دهان او و سخن گوید به ایشان آنچه را فرمان دهم او را مخفی نماند که این پاسوقها دلالت می کند بر موعود بودن پیغمبری از غیر بنی اسرائیل بلکه از برادران ایشان و رتبه او از رتبه‌ی موسی کمتر نیست و صاحب شریعت تازه است و نزول وحی بر او نه به طریق نزول الواح با صاعقه و آوازه‌ها است و هیچ یک از این علامات بر پیغمبران که بعد از موسی بوده‌اند صادق نمی آید چه هیچ یک چون موسی نبودند و همچنین ما شیخ که یهود قائلند که چون موسی نخواهد بود به دلیل اینکه در آخر توریه مذکور است لو قام عود یابی بیسرائیل کموشه یعنی برنخیزد پیغمبری از بنی اسرائیل مثل موسی (ع) علاوه بر اینکه همه‌ی پیغمبران حتی عیسی (ع) از بنی اسرائیل بودند پس هیچ یک از اینها نخواهد بود و این احوال تمام بر خاتم انبیاء صادق است کمالات یحیی ششم پاسوقهائی است که در سیمان بیست و هشتم کتاب شعیای پیغمبر (ع) مذکور است که می فرماید (کی صولاصا و صولاصا و قولاقا و قولاقا و زعرشام زعرشام) تا آخر خبر می دهد از علامات پیغمبر موعود یعنی فرمان دهد بعد فرمان اندازه کند بعد از اندازه اندک اینجا اندک اینجا و به زبانی باشد که فهمیدن آن مشکل باشد و به زبان دیگر سخن گوید مر این قوم را هر چه امر کند به ایشان آسایش برای خستگان و این است آسایش و شنیدن آن خواهش ایشان نیست و حال اینکه باشد برای ایشان سخن خدا فرمان دهد بعد فرمان اندازه کند بعد از اندازه اندک اینجا اندک اینجا به این سبب بر طرف شوند یعنی نافرمانان او پست شوند و شکسته شوند و به تله افتند و کوفته شوند و مخفی نماند که چون این پاسوق ضم شود با آنچه بعد از این از نبوت هینه خواهد آمد که محمد صلی الله علیه و آله نشان قولاقا و آله نشان قولاقا است که در کتاب شعیای است صریح در مطلب می شود و قطع نظر از این متضمن علاماتی است که تمام بر پیغمبر ما مطابق است چه می فرماید فرمان دهد بعد فرمان اندک اینجا اندک اینجا یعنی احکام پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل توریه دفعه واحده بر او نازل نشود بلکه به تدریج در زمان طویل روز به روز نازل شود مثل نزول قرآن بر پیغمبر ما که در بیست سال متجاوز بر آن حضرت نازل شد و مراد از اندک اینجا اندک اینجا یا این است که نزول وحی بر آن حضرت قدری در مکانی و قدری در مکانی دیگر خواهد بود چون قرآن که قدری در مکه و قدری در مدینه و قدری در اسفار و قدری در حضر نازل شد یا این است که از هر شریعتی قدری با آن خواهد بود چون شریعت اسلام که متضمن شریعت ابراهیم و موسی و عیسی است نیز می فرماید به لغت دیگر سخن گوید یعنی غیر از عبری و صدق آن بر پیغمبر ما واضح است و از عبری مشکل تر است به جهت اشتغال بر اعراب و تصریفات و علامات که در عبری نیست و محتاج به علم لغت و صرف و نحوه و معانی است و نیز می فرماید که آنچه گوید آسایش است و پیغمبر ما است که مبعوث است به ملت سمحه سهله چنانچه خود آن حضرت تصریح فرموده‌اند و صدق همه بر آن حضرت واضح است چه خواهش کفار نبود شنیدن سخن آن حضرت حتی گوشهای خود را می گرفتند و به این سبب رسید به ایشان آنچه رسید از کشته شدن و نهب و اسیری و غارت و نیز در همان سیمان از همین کتاب است که می فرماید کی بلع صافا ابلاشان آخرت پد برال هاعام انر یعنی بار دیگر به لغت و زبان دیگر با شما سخن خواهم گفت و بعد از شیعیان خدا با احدی به زبان [صفحه ۱۳۲] دیگر سخن نگفت مگر به جناب محمد صلی الله علیه و آله چه انجیل نیز چون سایر کتب به زبان عبری بود علاوه بر اینکه نصاری انجیل را کلام خدا نمی دانند هفتم پاسوقهائی که در سیمان چهل و دویم کتاب شعیای مذکور است و آنها این است که من عبدی اتماخ بوبجبری راصنا تا آخر آیه یعنی اینک بنده‌ی من اعانت کنم او را برگزیده من پسندیده‌ی من جان من بدهم وحی خود را بر او شریعت از برای قومها بیرون آورد و فریاد نکند و مرتبه‌ی به خود قرار ندهد نشنوند به بیرون سخن خود را نی خورد شده را بشکند فیله‌ی کتان نیم سوز را خاموش نکند به راستی بیرون آورد شریعت را ضعیف نشود و نگریزد تا بنهد شریعت خود را و به کتاب و شریعتهای او جزیرها همه امیدوار باشند و مخفی نماند که معنی شریعت بیرون آوردن آن است که شریعت تازه داشته باشد و نگریزد تا بنهد به زمین شریعت خود را دلالت می کند بر اینکه مامور به جهاد باشد و امیدوار بودن جزیرها به شریعت او دلالت بر مبعوث بودن او بر تمام عالم می کند و صدق این همه بر پیغمبر ما ظاهر است

چه صاحب شریعت و وحی تازه بود و بر همه مبعوث بود و با کفار جهاد کرد و نگریخت تا ایشان را مسلمان کرد یا جزیه بر ایشان نهاد و ضعیف نشد در هیچ جنگ نگریخت و سلاطین صاحب شوکت را منقاد ساخت و با این همه مرتبه‌ی بر خود قرار نداد بر خاک می‌نشست و بر خر برهنه سوار می‌شد ردیف با بندگان و مسکینان صحبت می‌داشت و هرگز صدا بلند نکرد و شریعت او به اطراف زمین و جزیرها رسید و بر هیچ پیغمبری از پیغمبران سابق صدق ندارد حتی عیسی (ع) چه بنص انجیل که حال دارند شریعت تازه نداشتند و مامور به جهاد نبودند و مبعوث نبودند و کذا ما شیخ که یهود انتظار او می‌کشند چه او را به شریعت موسی (ع) می‌دانند و سفاهت بعضی از علما یهود را بین که چون دیدند بر هیچ یک صدق ندارد حمل کرده است او را بر کورس مجوس که پادشاهی بت پرست بود که بعد از بخت النصر به زمین بابل مسلط شد و بنی اسرائیل را رخصت رجعت به زمین کنعان داد و هیچ احمقی خود را به این راضی می‌کند که کسی را که خدا برگزیده‌ی خود پسندیده جان خود گوید بر کافر بت پرست حمل نماید هشتم آنچه باز در همان سیمان از همان کتاب است که می‌فرماید هاری شونوت هینه تا آخر یعنی پیشینیان آمدند و آیندگان را پیش از آمدن و ظاهر شدن به شما اعلام می‌کنیم و می‌شنویم مدح کنند از برای خدا مدح تو و تسبیح کنند او را در اطراف زمین و دریاها و جزیرها و بیابانها و شهرها و خانه‌ها و مکانها که مسکن اولاد قیدار است که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سایر عرب باشد و ساکنان سر کوهها و بلندیا فریاد کنند و عزت برای خدا قرار دهند و تسبیح خدا را در جزیرها معلوم کنند و بعد از چند فقره‌ی دیگر می‌فرماید این سخنان را که خبر دادم البته خواهیم کرد و به جا خواهیم آورد پس شرمنده و سرنگون و رو سیاه شوند آن جماعت که پناه به بت می‌برند و می‌گویند بتان ریخته که شما خدایان مائید و این فقرات صریح است در اینکه اساس مدح و تسبیح نو برپا شدن و در بلندیا فریاد کردن که اذان گفتن در بلندیا باشد و شریعت شامله‌ی اهل همه‌ی عالم آوردن تماما از عرب و اولاد قیدار خواهد بود و بتها را خواهد شکست و بت پرستان را رو سیاه و سرنگون خواهد کرد و قیدار پسر اسمعیل است چنانچه در آخر پاراش حی ساراه از سفر برایشیت توریه مذکور است و در لغت بنی اسرائیل قیدار را به معنی عرب تفسیر می‌کنند و انطباق اینها بر پیغمبر ما ظاهر و واضح است بلکه دلیلی است صریح بر مطلوب بلکه طالب حق را از این دلیلی اوضح در کار نیست نهم آنچه باز در همان سیمان از همان کتاب است و آن این است که محرشیم شما عورها عیوریم تا آخر یعنی ای جماعت امیین و کور و کر بشنوید و ببینید که نیست امی و کور و کری مثل بنده‌ی من که بفرستم او را مسلم و فرمان بردار است هر چیز را می‌بیند و می‌شنود نهایت ندیده و نشنیده می‌انگارد و خدا می‌خواهد به سبب راستی او بزرگ کند کتاب را دهم آنچه در سیمان چهل و چهارم کتاب شعیا است و ترجمه‌ی آن این است [صفحه ۱۳۳] که آفریدگار اشاره به نور خاتم الانبیاء می‌فرماید که این است بنده‌ی من که من او را خواهم گرفت و این است حبیب من که روح خود را در بالای او قرار دادم این است آن کسی که خبر قیامت برابعم خواهد داد و انطباق این اوصاف بر پیغمبر آخر الزمان در کمال وضوح است یازدهم آنچه در سیمان پنجاه و سیم کتاب شعیا مذکور است در وصف پیغمبر موعود و ترجمه‌ی آن این است که این قدر جفا بکشد و خودش ببیند که سیر شود و در عقل و دانش خود آن معصوم و بنده‌ی من نیکوکار خواهد ساخت امت بسیار را و او گناهان ایشان را به دوش خواهد کشید و به این جهت من اولاد بسیار به او خواهم داد و غنیمتها را که از کفار خواهد گرفت رسد خواهد کرد و گناهان به دوش گرفتن کنایه از شفیع بودن و ما صدق مجموع آن بر پیغمبر آخر الزمان و عدم انطباق آنها بر دیگری واضح است دوازدهم آنچه در سیمان بیست و پنجم کتاب شعیا که اکثر آن کتاب اخبار از امور آینده است مذکور است که خدای تعالی می‌فرماید عل کن تجید و حاعم تا آخر یعنی آن کس که از برای همین خاطر قوم بزرگی تو را عزیز خواهند داشت و تعریف خواهند کرد و شهر پر جماعت قوی از تو خواهند ترسید بعد از آن آیه می‌فرماید این است دست قدرت خدای تعالی که در زیر او خورد خواهد شد ماب و شهر ماب را در کتاب کالوین گفته شهر قدیمی است از عراق عرب که در لب آب است و بنابراین مراد مدائن تخته‌گاه سلاطین عجم خواهد بود و بعضی دیگر به ولایات یهود خیبریان تفسیر کرده‌اند و آن شهر از قبیل کاه در زیر کرد و آن خورد خواهد شد و پهن خواهد کرد

دستهای خود را در آن شهر ماب چون کسی که در وقت شنا کردن دست خود را پهن می‌کند و صاحب بزرگی آن شهر را پست و خفیف خواهد کرد و دستهای او را کوتاه خواهد نمود و آثار بلند ایوان استقامت آن شهر خواهد افتاد و سرنگون خواهد گردید در زمین تا اینکه پامال شده از قبیل گرد و غبار زمین شوند حال ای منصف نظر کن بین این اوصاف به جز بر محمد بن عبدالله (ص) کسی صادق می‌آید چه قوم عرب که بزرگترین اقوامند او را ستایش کردند و شهرهای پر جمعیت چون شام و مدائن از او ترسیدند و بعد از شعیا هیچ پیغمبری که ترس او در دلها قرار گیرد نبود و اوصافی که در آیه مسطور است تمام بر حضرت خاتم الانبیاء صادق آمد و صباحی کاشانی در وصف آن جناب گفته شد از اعجاز مولود همایون نور در عالم شگفتیها بسی بیداد باشد اینک از اینها نم رود سماوه خشکی دریاچه ساوه خمود نار آتش خانه کسر غرفه‌ی کسری سیزدهم آنچه در سیمان بیست و یکم کتاب شعیا است که می‌فرماید کی کو امر الی تا آخر شعیا می‌فرماید که امر عجیبی به من گفته شد که برو و کسی را نگاهبان کن که هر چه بیند بگوید آن کس دید عراده‌ی و دو سواره یکی بر الاغ و دیگری بر شتر سوار و نیک نظر کرد شیری فریاد زد که منم پاسبان دین خدا که روز و شب به حراست ایستاده‌ام و الاغ سوار اشاره به حضرت عیسی است و شتر سوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیر اسدالله الغالب و در کتاب عیون اخبار الرضا مروی است که حضرت رضا علیه السلام به شخصی از نصاری فرمود که شعیانی پیغمبر در کتاب خود گفته است که رایت را کین اضاء لهما الارض احدهما علی حمار و الاخر علی بعیر یعنی دیدم دو سوار یکی بر خر سوار بود و یکی بر شتر و راکب خر عیسی (ع) و راکب شتر محمد (ص) و جناب عالم فاضل محقق نراقی قدس سره در این خصوص با بعضی از علما یهود سخن رانده بعضی از ایشان گفتند که راکب حمار ما شیخ است و راکب شتر را نمی‌دانم گاه هست که پیغمبری از بنی اسرائیل باشد و دیگری از ایشان گفت ما آنچه از اکابر خود شنیده‌ایم اشاره به محمد بن عبدالله (ص) است که بر... مبعوث خواهد شد علی ای حال این دلیلی است واضح و حضرت رضا سلام الله علیه بعد از حدیث مذکور به آن نصرانی فرمود که حضرت عیسی (ع) نیز خود این شهادت را داده می‌گوید در انجیل که حقا اقول لکم انه لا یصعد الی السماء الا من نزل منها الا راکب البعیر خاتم الانبیاء فانه یصعد الی [صفحه ۱۳۴] السماء و ینزل یعنی حق این است که با شما می‌گویم بالا نمی‌رود به آسمان مگر کسی که پائین آمده باشد از آسمان مگر شتر سوار که خاتم پیغمبران است به درستی که او بالا برود به آسمان و پائین آید و مخفی نماند که این عبارت فعلا در انجیل یوحنا مذکور است و فاضل نراقی می‌فرمایند که ملاحظه‌ی انجیل یوحنا نموده‌ام ولیکن فی الجمله تحریفی نموده‌اند چه در آن کتاب مذکور است که عیسی علیه السلام فرمود تا حال از زمین به شما خبر می‌دهم و قبول نمی‌کنید خبرهای آسمانی را چون قبول می‌نمائید بدانید که هیچ کس به آسمان بالا نمی‌رود مگر آن کسی که از آسمان پائین آید که او ابن امینس است که حالا فعلا در آسمان است و ابن امینس ظاهر این است که ابن امنه باشد چه در لغت ایشان در آخر هر اسم سین داخل می‌نمایند و امینس در لغت ایشان به معنی مرد و محرفین انجیل به این معنی تفسیر کرده‌اند و بعضی پسر انسان تفسیر کرده‌اند این است آنچه از کتب آیات سماویه‌ی قبل نقل آن لازم بود و محل حاجت گردید نمی‌دانم چرا فاضل بهائی می‌فرمایند یک موضع یا د و موضع از کتاب آسمانی قبل زیادتر مژده‌ی ظهور حضرت خاتم الانبیاء داده نشده بلکه شصت موضع را مرحوم مبرور فاضل نراقی اعلی الله مقامه در سیف الامة با ترجمه‌ی آن و مناظراتی که با علماء یهود و نصاری در این باب فرموده‌اند بیان فرموده‌اند و مرحوم مبرور حاجی ملا رضا همدانی در مفتاح النبوة مواضع عدیده‌ی از انجیل را به ظهور حضرت ختمی مرتبت تعبیر فرموده‌اند خلاصه اینکه جناب فاضل بهائی خوب است امر حضرت خاتم الانبیاء را تحقیر نفرمایند و قائل شوند که امر آن جناب در کمال ظهور و بروز بود و به یک موضع دو موضع قناعت نفرمایند

اشکال مستدل بهایی به جناب شیخ الاسلام

قال المستدل البهائي و چون شخص مجاهد محقق در اناجیل اربعه نظر نماید زیاده از دو موضع ذکر ظهوری جدید نمی یابد و در بیانات حضرت عیسی (ع) زیاده از دو گونه اخبار از ظهورات آتیه یافت نمی شود قسم اول همان عبارات وارده در صحاح (۲۴) انجیل متی است و مثل آن در سایر اناجیل که فرموده است و من بعد ضیق تلک الايام تظلم الشمس و القمر لا- يعطى ضوءه و الكواكب تتساقط من السماء الی آخر العبارة و این عبارت را اجمال اقدس ابهی جل ذکره در کتاب مبارک ایقان بر ظهور حضرت رسول علیه السلام تفسیر و تطبیق فرموده اند و لکن جناب شیخ چنانکه بر مطالعه کنندگان واضح و معلوم است این تفسیر را مقبول نداشته بلکه تعجب و استغراب هم نموده و بر ظهور و رجعت شخص حضرت عیسی (ع) محمول داشته است در این صورت این بشارات به اعتقاد جناب شیخ اخبار از ظهور حضرت رسول نتواند بود قسم ثانی عباراتی است که از آمدن فارقلیط و یا روح الحق و یا مسلی و مغربی علی اختلاف التراجم در انجیل وارد شده است چنانکه در اصحاح شانزدهم انجیل یوحنا فرموده است ان لی امورا كثيرة ايضا ولكن لا تستطيعون ان تحملوا الان و اما متی جاء ذاك روح الحق فهو یرشدکم الی جمیع الحق لانه لا یتکلم من نفسه بل کل ما یسمع یتکلم به و یخبرکم باموراتیه یعنی بسیار خیرها دارم که به شما بگویم ولیکن الان شما متحمل آن نتوانید شد اما چون او که روح حق است بیاید او شما را به جمیع آنچه حق است ارشاد خواهد نمود زیرا که از پیش خود سخن نخواهد گفت بل از آنچه می شنود تکلم خواهد نمود و شما را از امور آتیه اخبار خواهد فرمود و این عبارت انجیل را علما اسلام برای اثبات آیه و مبشرا بر رسول یاتی من بعدی اسمہ احمد (ص) خواسته اند که بر اخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حمل نمایند ولیکن مفسرین انجیل متفقا این تفسیر را رد نموده اند و بر وفق آنچه در اول باب دویم کتاب اعمال رسل وارد است آیات مزبوره را بر نزول روح القدس بر حواریین مفسر داشته اند و این آیه را نیز جناب شیخ نمی توانند بر ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله حمل نمایند زیرا که مخالف رای جمیع مفسرین انجیل بل خلاف آراء جمیع معتقدین به آن کتاب جلیل در این صورت بر وفق این اصلی که جناب شیخ زحمت کشیده مؤسس داشته اند خبر ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله در انجیل وارد نشده و به دلیل اینکه چون موافق [صفحه ۱۳۵] تفسیر مفسرین انجیل نیست در خاطر صاحب انجیل هم خطور نکرده است و چون بر این جمله اطلاع حاصل فرمودی در غایت وضوح توانی فهمید که این عبارت شیخ الاسلام که شرط کرده است که تفسیرات ظهور بعد باید لا محالة با تفسیر یکی از تفسیر مفسرین قبل مطابق باشد و الا از درجی اعتبار ساقط گردد به چه درجه مخالف قواعد اسلام است بل مکذب حضرت سیدالانام و در این مقام از علما اعلام و افاضل اسلام خواهش می کنم و در غایت احترام رجا می نمایم که قدری در این عبارت شیخ الاسلام تأمل فرمایند و ببینند که آیا هیچ خصمی توانسته است این گونه رکن اعظم دین اسلام را منهدم نماید و تکذیب آیات قرآنی را به گمان مخاصمت با طائفه بایه بر معاندین دیانت اسلامیه سهل و آسان کند خلاصه بعد از تطویلات زیاد می فرمایند آیا در این صورت افاضل علماء نصاری نخواهند گفت که یا حضره الشیخ حضرت موسی و حضرت عیسی (ع) اموری و اخباری در زبان عبری فرموده اند و تقریبا پس از دو هزار سال از زمان موسی و ششصد سال از زمان حضرت عیسی محمد صلی الله علیه و آله آمده است و می گوید خبر ظهور من در توریه و انجیل هست و هیچ یک از علماء شما نفهمیده اند و به حکم لهم قلوب لا یفقهون بها از ادراک مقصود محروم گردیده اند آیا به این تاسیس شما این کلام از درجی اعتبار ساقط است یا نه و کک در مقام آیه ی مبارکه یحرفون الکلم عن مواضعه آیا نمی گویند که چگونه است این همه علماء یهود و مفسرین توریه در مدت دو هزار سال و علماء نصاری و مفسرین انجیل در مدت ششصد سال محرف بودن کتب مقدسه را نفهمیدند و بر صحت آن متفق گشتند و لکن محمد فهمید و بدون سندی موثوق به حکم به محرف بودن آن نمود آیا به حکم تاسیس شیخ الاسلام کدام یک قابل اعتبار است و محل اعتماد ارباب استبصار انتهى

عرض می شود بلی طائفه اثنی عشریه بر وفق اخبار کبراء دین و امناء ایمان و یقین ارواحنا لهم الفداء معتقدند که حضرت روح الله عیسی بن مریم به همان طنطنه و هیمنه برای نصرت و یاری حضرت بقیة الله ارواحنا فداء از آسمان نزول اجلال و تسلط و اقتداری به کمال اظهار می فرمایند و هر گاه جناب شیخ تبعاً لائمه المعصومین علیهم السلام به این عقیده ثابت و راسخ و این دو فقره را بر ظهور شخصی حضرت روح الله عیسی بن مریم حمل نمایند نه اصلی از اصول اسلام را متزلزل و نه رکنی از ارکان دین قویم را منهدم ساخته اند و نه اثبات امر حضرت پیغمبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین موقوف و منوط به این دو فقره عبارت انجیل است اگر برای ثبوت امر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به اخبار کتب سماویه محتاج شویم همان شصت موضع از اناجیلی اربعه و غیرها که به بشارت ظهور احمدی صلی الله علیه و آله صراحةً ناطق است کافی است و ما را برای تحصیل علم و یقین وافی و جناب شیخ الاسلام به این درجه مستحق طعن و لعن و توبیخ و سرزنش نیستند و اینکه جناب مستدل فرموده اند این معنی منافی با تفسیر جمیع مفسرین انجیل است محض ادعاء است مگر اینکه خود را ابصر و اعلم از حضرت خاتم النبیین بلکه العیاذ بالله دانایتر از خدا دانند خداوند متعال در قرآن مجید که به عقیده ما و مستدل وحی آسمانی است و محمد بن عبدالله را نبی صادق القول می دانیم می فرماید که یهود و نصاری اوصاف حضرت خاتم الانبیاء را مطابق آنچه به ظهور رسید در کتب آسمانی یافته و آن جناب را شناختند چنانچه ابناء خود را می شناختند و مع هذا پیروی ننموده و محض عناد از معلومات خود تجافی کردند پس بنا بر فرمایش جناب مستدل که جمیع مفسرین انجیل منکر این تفسیرات هستند و اینکه حضرت رسول خیر ظهور خود را دادند و حال اینکه هیچ یک از علماء یهود و نصاری نفهمیده بودند باید حضرت ختمی ماب از روی اهواء نفسانیه العیاذ بالله از قول خدا فرموده باشند یعرفونه کما یعرفون ابناءهم خلاصه اینکه از این آیه مبارکه مفهوم می شود که آراء علماء نصاری و یهود مطابق است با آنچه در وجود مقدس نبوی صلی الله علیه و آله به ظهور رسید و تفسیر آنها موافق است با عقاید حقه نهایت اینکه محض بغض و عناد از تبعیت کناره [صفحه ۱۳۶] جستند بالجملة قلب در تقریر و تدلیس و تزویر موجب ابطال حق و اعمال باطل نمی شود علماء نصاری و یهود ابداء نمی توانند بگویند که دو هزار سال قبل حضرت موسی یا ششصد سال پیش حضرت عیسی در زبان عبری به اموری خبر داده و ما هیچ یک نفهمیدیم مقصود ظهور محمد است و فقط حضرت ختمی مرتبت این تاویلات را برای ظهور خود فرموده اند زیرا که به حکم آیه مبارکه یعرفونه کما یعرفون ابناءهم آنها همین معانی را استنباط نموده بودند و محض امراض از ادراک نور جمال محمدی صلی الله علیه و آله اعراض نمودند بلی این مجادله و منازعه بین اسلامیان و بهائیان جاری است اهالی اسلام می گویند قرآن مجید از هزار و سیصد و اند سال قبل و اخبار ائمه اطهار علیهم السلام از هزار سال پیش تاکنون نزد ما و شما موجود و بر تفسیر مفسرین موافق مدلول کتب تفسیری آگاهیم که هیچ یک از مفسرین از صدر اسلام تاکنون از خاصه و عامه به ظهور این دو بزرگوار خبری نداده و اسمی از آنها بر زبان و خامه‌ی مفسرین جاری نگردیده حالا به محض اینکه یک نفر از شیراز و دیگری از ری ظاهر و جمیع ما فی الکتب را بر خلاف مدلول ظهور لفظی و تفاسیر تاویل نموده و مدعی است که هیچ یک از علماء اسلام از بدو ظهور نور مقدس احمدی صلی الله علیه و آله تاکنون بر معانی و مقاصد اصلیه برنخورده بلکه ائمه اطهار علیهم السلام که مهابط وحی الهی و معادن علوم نامتناهی بودند العیاذ بالله به حقیقت آن آگاه نگردیده و حال اینکه منبع علم و مختلف ملئکه و اهل البیت ادری بمافیه بودند و مراد از آیات قرآنی این و آن و مقصود از علامات ظهور حضرت مهدی موعود علیه السلام چنین و چنان است با کمال ادب و احترام عرض می کنم آقای بزرگوار از کجا شما بدون بینه و دلیل بر این مطاب آگاه گردیدید و عالمین علم ما کان و ما یکون نفهمیدند یا فهمیدند و العیاذ بالله در مقام اغواء عباد بر آمده این مطلب را ابراز ندادند سبحانک هذا بهتان عظیم فاعتبروا یا اولی الابصار

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام در باب (و من بعد ضیق تلک الایام)

اشاره

قال المستدل البهائي بالجملة چون از جوهری که مرقوم شد مقدار سخافت قول جناب شيخ معلوم گشت که در تفسير کتب سماويه شرط نموده‌اند که باید لااقل با تفاسير بعض مفسرين سلف مطابق باشد اکنون در این مطلب ایشان نظری نمائیم که کلام وارد در انجيل را که فرموده است و من بعد ضيق تلك الايام تا آخر جناب ایشان حمل بر رجعت خاصه‌ی حضرت مسيح نموده‌اند بلکه به عبارت و هی کما تری تدل علی الرجعة الخاصة للمسيح رؤیت و شهادت مقلدین خود را دلیل صحت اعتقاد خود گرفته‌اند و از تفسیری که جمال اقدس ابهي در کتاب مستطاب ايقان فرموده و بشارت ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله گرفته‌اند به غایت تعجب و استغراب نموده‌اند در عدم صحت تفسیر کتاب ايقان به این دلیل استدلال کرده‌اند که احدی از مفسرين انجيل این معنی را از بیانات مذکوره مستفاد نداشته‌اند و هذا عين عبارة الشيخ و احدی از مفسرين انجيل شريف از زمان ظهورش تا به حال که قریب به دو هزار سال است چنان معنی را اراده نفرموده‌اند و گویا به عقیده‌ی صاحب ايقان کلام مراد آن حضرت را نفهمید در ضلالت و گمراهی مانده‌اند زهی دلیل و زهی فهم و ادراک اگر تفسیر مفسرين انجيل صحیح است و به اعتقاد جناب شيخ درست فهمیده‌اند پس چرا جناب شيخ در دین اسلام باقی مانده‌اند و چرا خود را شيخ الاسلام نامیده‌اند زیرا که بر هر نفسی که به قدر ذره شعور و ادراک داشته باشد روشن و واضح است که سبب اینکه امت نصاری امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نپذیرفتند و بدون شک و تردید العیاذ بالله آن حضرت را کاذب و مفتری دانستند و الی یومنا هذا که زیاده از هزار و سیصد سال است در تکذیب و اثق و متفقند عین عبارت انجيل متی است که حضرت عیسی (ع) اولاً- در غایت تاکید امت خود را متنبه فرموده است که زنهار کسی شما را به هیچ وجه نفریبد زیرا که مسیحان کاذب و پیغمبران دروغ گو بسیار خواهند آمد و جمعی را خواهند فریفت لیکن آنکه تا آخر صبر کند نجات خواهد یافت

جواب

عرض می‌شود نمی‌دانم این نتایج ثمرات که بر کلام جناب شيخ الاسلام متفرع فرموده‌اند از چه وجه و به چه کلام جناب شيخ وجه عقیده‌ی جناب شيخ استنباط می‌شود مگر ما و جناب شيخ اثبات [صفحه ۱۳۷] نبوت حضرت ختمی مرتبت را به همین یک فقره عبارت انجيل می‌نمائیم اگر در دنیا انجیلی هم وجود نداشت امر آن حضرت در کمال ظهور و بروز بود قول و فعل و اطوار رفتار و اعمال و کردارش همه حجت و ابدا محتاج به توریه و انجيل و آن برهان و دلیل نیستیم اگر از باب تاکید مطلب گاهی به عبارت توریه و زمانی به مضامین انجيل استنادی کنیم نه از انحصار دلیل است بر فرض که برای تایید بخواهیم استدلال کنیم همان شصت موضع یا زیادتر که جناب عماد الاسلام و المسلمین آیه الله علی العالمین فاضل نراقی در سیف الامة بیان فرموده‌اند کافی است گو این یک آیه برای ظهور حضرت خاتم دلیل نباشد بلکه در واقع هم همین است آیه‌ی مبارکه در مژده نزول حضرت عیسی از آسمان در زمان حضرت بقیه الله علیه السلام برای نصرت آن جناب نازل و مطابق است با اخبار صادره از اولیاء الله و عقیده راسخه‌ی فرقه‌ی حقه اثنی عشریه و اینکه جناب مستدل فرموده‌اند سبب اینکه نصاری امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نپذیرفتند و بدون شک تردید آن جناب را کاذب و مفتری دانستند فلان بود تا آخر حرفی است ضعیف و رایبی است سخیف چه ما و جناب مستدل حضرت ختمی مرتبت را صادق و مصدق می‌دانیم و قرآن مجید را کلام خدا و خداوند می‌فرماید اعراض اهل کتاب امر آن جناب را از روی جهالت و عدم معرفت نبوده است بلکه به شخصه و اوصافه آن حضرت را شناختند و باز انکار نمودند خلاصه اینکه بعد از اینکه خداوند می‌فرماید که عیسی علیه السلام قوم خود را توصیه نمود و به ظهور محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بشارت داده مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد (ص) فرمود دیگر ما و مستدل که علی الظن به این دین قویم و طریق مستقیم معتقدیم

حق این فضولیه‌ها نداریم که بگوئیم نصاری و یهود در تشکیک بودند مگر اینکه کلیه از زیر بار این دین و آئین بیرون رفته کافر شویم و پر معلوم است که حضرت عیسی بعد از بشارت به ظهور پیغمبر آخر الزمان و تعیین اسم آن جناب در این آیه اخبار ظهور شخص خود را در آخر الزمان برای نصرت حجة الله علیه السلام دادند چنانچه اخبار از این دو ظهور یعنی نقطه‌ی اولی و جمال ابهی فرموده‌اند و مراد از پیغمبران و مسیحان کاذب که حضرت عیسی علیه السلام وعده داده‌اند همین دو نبی یا امام مصنوعی جدید است و حضرت روح الله وصیت می‌فرمایند که آنها شما را نفرینند و تامل و صبر نمائید تا من از آسمان برای خدمت گذاری حضرت محمّد بن الحسن علیهم السلام نازل و به پیروی من نجات یابید و خلاصه‌ی فرمایش حضرت عیسی علیه السلام این است که حضرت خاتم الانبیاء بعد از من ظاهر و قاهر و قادر خواهد گردید او را متابعت نمائید و در مدتی بعد نقطه‌ی اولی و جمال ابهی چنین ادعائی خواهند نمود از آنها اعراض کنید و خود را فریفته‌ی آنها نکنید تا من از آسمان نازل و همگی نجات یابید این است آنچه از آیه‌ی مبارکه مستفاد است و اعتراض جناب مستدل بر علماء اسلام که فرموده‌اند انجیل و توریه موجوده کتب اصلیه الهیه نیست بلکه مختلق و مخترع است در غیر موقع است و علماء اعلام بر خطا نرفته‌اند زیرا که بعد از دربه‌دوری بنی‌اسرائیل و اقامت هفتاد سال در زمین بابل و نجات یافتن بعد از آن به اهتمام کورش مجوس چون به بیت المقدس رسیدند توریه را بلکه خط خود را نیز فراموش نموده بودند و در بادیه‌ی حیرت در اندیشه‌ی چاره جوئی سرگردان می‌گشتند تا اینکه عزیر توریه را از حفظ خواند و نوشت و آنچه فعلا مستمسک علماء یهود است در اثبات عبادت خود این است که جناب اقدس الهی در کوه طور فرمانی چند زبانی به حضرت موسی علیه السلام داده که هیچ یک از آنها در توریه نیست و گفته‌اند مجموع آنها شصت باب است که اول چند برابر توریه است و آن فرمانها از عهد حضرت موسی تا دو هزار سال بر زبانها جاری و در سینه‌ها نقش بوده و بعد از انقضاء آن مدت طویله‌ی علماء یهود آن را در قید کتابت کشیده مسمی [صفحه ۱۳۸] گردانیدند به مشنا و فاضل نراقی اعلی الله مقامه می‌فرمایند پادری نصاری موسوم به هنری مارتین که در رد اسلام کتابی نوشته و آخر رساله می‌گوید که یهود خود توریه را لاعن شعور به اختیار خود کامل کردند و این عین تحریف است انتهی علاوه ملاحظه فرمایند فصل اول انجیل متی و فصل دهم انجیل لوقا را و بین آنچه در میلاد عیسی (ع) در این دو انجیل نوشته شده و بنگر چه قدر اختلاف دارند در اول می‌گوید یوسف خطیب مریم و شوهر او پسر یعقوب و او پسر میثاق و او پسر الیود و او پسر احسین و او پسر صادوق و او پسر عاذور و او پسر الیاقیم و او پسر اینور و او پسر بابل و او پسر ششاسل و او پسر یوحانیا و او پسر توشنا و او پسر عاملون و او پسر مشتین و او پسر حزقیاء و او پسر اخار و او پسر یونام و او پسر فوریا و او پسر سورا و او پسر لوشاقاط و او پسر اصف و او پسر ایبا و او پسر سلیمان بن داوود است و در فصل دهم لوقا می‌گوید یوسف بن هالی بن مطیث بن لاری بن ملکی بن نوتا بن یوسف بن مطانیو ابن جاموس بن خوم بن جلی بن نجا بن مات بن مطاتیو بن سیمان بن یوسف بن یهود ابن یوحنا و همچنین می‌شمارد تا به یهود ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل بی‌واسطه سلیمان بن داود و اکثر آنچه از سلسله‌ی اول ذکر شد بزعم آنها که غیر محرف است و انجیل دروغ ندارد مطابق با ثانی نمی‌شود هر گاه تحریف لفظی یا معنوی واقع نشده سبب این اختلاف چیست و نیز در انجیل متی در فصل چهارم مذکور است که چون عیسی متولد شد هیردوس که پادشاه یهود بود چون از مجوس وصف حضرت عیسی علیه السلام را شنیده بود در صدد هلاکت او بود امر شد در خواب به یوسف شوهر مریم که مادر عیسی را برداشته با طفل به مصر رود و چون هیردوس و ارشلا دس پسر او به جای او نشست در خواب به یوسف گفته که مادر طفل را برداشته به بیت المقدس آید و در سایر اناجیل تصریح می‌کند به بودن هیردوس تا زمان گرفتن عیسی (ع) و صعود او به آسمان و اگر این اناجیل همه راست و از تحریف خالی هستند پس در کجا است این اختلاف به علاوه در فصل دویم انجیل لوقا ثبت است که ملئکه بر مریم نازل شده و به او گفت مترس رسیدی به نعمتی از خدا و خواهی زائید پسری و می‌خوان اسم او را یسوع یعنی عیسی و عظیم خواهد بود و مالک می‌شود بیت المقدس را تا ابد و از برای پادشاهی او نقصانی نیست پس اگر تحریف نشده و این همان انجیل حواریین است کو مالکیت بیت المقدس تا ابد و کو پادشاهی

بی انقضا به مذهب شما عیسی (ع) نزد پدر رفت و به صورت اول شد و نیز در فصل دویم انجیل مرقش ثبت است که یحیی بعد از اینکه مردم را غسل می داد بشارت به عیسی (ع) می داد گفت ایمان بیاورید به انجیل حال می پرسم کو آن انجیل که یحیی امر به ایمان آوردن آن کرد این انجیل که یقیناً بعد از عیسی نوشته شده در آن حکمی نیست که محتاج به ایمان آوردن به آن باشد بلکه وقایع عیسی است یا گرفته شدن آن و هنوز نبود و بعد از سی چهل سال دیگر سه چهار نفر از حواریین نوشتند و کتاب از ایشان دانستن هم امری واضح بود و احتیاج به ایمان آوردن نداشت از اینها گذشته اگر این انجیل مقصود بود چرا به لفظ مفرد فرمود مناسب این بود بفرمایند به انجیل ایمان بیاورید پس معلوم است آن انجیل که مامور به ایمان آوردن به آن بودند از میان رفته و دست از آن برداشته اند خوب است ملاحظه فرمائید دیباچه‌ی کتاب جرائم نصاری را که در ترجمه‌ی توریه نوشته شده و این جرائم نصاری محل حلول روح القدس بود و او را مؤید می دانستند و سیصد و هشتاد سال بعد از عیسی (ع) بوده بلکه چنانچه بعضی از پادریان نصاری تصریح نموده اند که جرائم همان کسی است که امروز اعتبار کتب نصاری و امر دین و مذهب ایشان به او منتهی می شود و این جرائم به خواهش شخصی که ریزی در یون نام داشت توریه را از زبان عبری به زبان [لیستی] در آورده در ابتداء ترجمه می گوید که ای ریزی در... من مکرراً التماس می نمایم که توریه را از عبری به زبان [لیستی] در آورده از ترجمه های دیگر که به لغات عبری و یونانی و غیره شد خلاصه برای تو بنویسم پس بدان به درستی که این کار [صفحه ۱۳۹] بسیار پر خطر می باشد زیرا که نمی شود که هر گاه این کار را بکنم به نظر لعن کنندگان من رسیده و به من کرده زبان ملامت در آورده فریاد می زنند و می گویند که من ترجمه‌ی از ترجمه های هفتاد نفر مترجم که به فرموده بطلمیوس نوشته اند می کنم چون ترجمه های سابق مانند بدن کسی است که برص داشته باشد به سبب چیزهایی که داخل شده و بیرون کرده اند لکه‌ی پسی به هم رسانیده اند پس بعد از کلامی می گوید که چنین نیست که من تنها این کار کرده باشم و بکنم بلکه اوری جنیس ترجمه‌ی از روی هفتاد مترجم و ترجمه نیادزیوس کرده به هم مخلوط ساخت و قول این دو را علامت های خاصی که یکی به شکل ستاره ریزه و دیگری به شکل سیخ چه است از هم دیگر جدا ساخت از برای آنکه فرق شود میان آنچه در اصل توریه نبود و زیاد گردید و میان آنچه بود و کم گردید و چیزهایی چند که حواریین و علماء انجیل هم اقرار به آنها کرده بودند و باز از میان انداختند و از این قبیل چیزها بسیار است که در توریه می خوانیم که در ترجمه‌ی ایشان نیست و بعد از اینها جرایم می گوید که نمی دانم که این هفتاد اطاق پر از دروغ را یعنی هفتاد ترجمه در اسکندریه کی بنا کرده است و بعد از آن عذری می خواهد از زیاد و کم مترجمین که چون در توریه خبر از بعضی امور آینده بود از قبیل آمدن عیسی (ع) و کشته شدن و رجعت نمودن و در آنها شک داشتند چنین کردند بعد از آن می گوید اما این قدر می دانم که ترجمه‌هایی که به زبان لیتی کرده اند از ترجمه کیزبان یونانی شده بهتر و ترجمه‌ی یونانی از اصل عبری صحیح تر می باشد و بدانکه این هفتاد ترجمه که جرایم ذکر نموده کسانی که در زمان پادشاهی بطلمیوس نامی که پادشاه مصر و حبشه و بعضی از عربستان بود ترجمه کرده باشد چه او فرمان داد تا هفتاد نفر جمع شدند از هر ملتی و کتب انبیاء را از زبان عبری به یونانی نقل نموده و هر یک از آن هفتاد نفر موافق رای فاسد خود هر زیاده و نقصانی که خواستند در ترجمه های خود قرار دادند و مدتی مداد مردم خصوص یونانیان بر ترجمه های ایشان بود و اصل توریه عبری از میان ایشان برفت مگر نزد قلیلی از یهود و بعد از آن شخصی از زبان یونانی به لغت لیتی در آورده هر تفسیری که خواست در آنها کرد بعد از آن جنیس نام نصرانی در آن توریه یونانی و لیتی انتخابی کرد و به دست مردم داد و نیز همین جرایم می گوید که اگر از ایشان پرسم که چرا این افراط و تفریط شده آنچه از ایشان که یهودند جواب می دهند که بنا بر مصلحت وقت آن هفتاد مترجم این کار کرده زیرا که چون بطلمیوس به کیفر افلاطون افتاد و خدای را به یگانگی می پرستید مترجمین از برای آنکه در کتب عبری عبارتی که دلیل در بودن خدا باشد موجود نباشد هر عبارتی که در باب پدر و پسر و روح القدس بودن خدا مذکور بود تبدیل کردند یا انداختند که هم بطلمیوس را خوش آید و هم سر این دین فاش نشود و نیز همین جرائم در ترجمه‌ی دیگر که بعضی از پادریان از او نقل نموده اند می گوید که در این

زمان از کتب سماویة نسخه‌ی صحیحی نیست زیرا که همه با هم اختلاف دارند و بر این مدعی شاهد دیگر دیباچه‌ی کتاب حروس بن سماک است که در این دیباچه می‌گوید ترجمه می‌کنم این کتاب را هر چند می‌دانم که به سبب ترجمه‌ی لغتهای عبری کم خواهد گردید بلکه دین موسی (ع) و کتب سایر بنی‌اسرائیل تغییر خواهد یافت به جهت اینکه این کتاب به زبان عوام گفته خواهد شد هر چند که من راضی نیستم که این کتاب به لغت دیگر ترجمه شود و باعث تغییر و تبدیل احکام آن شود و نه تنها این عبارت از جرائم در میان است بلکه در دیباچه هر کتابی که نوشته شده به این مطلب اشاره شده خصوص در دیباچه‌ی که بر بعضی اناجیل نوشته شده چنانچه بعضی از پادریان تصریح کرده‌اند و در یکی از آن دیباچه‌ها به طریق تعلیم به مریدان خود می‌گوید که کتاب کردار شمعون و انجیل و کتاب شمعون که خبر می‌دهد از وقایع آینده پنداشته و اعتقاد نکنید پس هر گاه منصفی در این کلمات که از اکابر ایشان است نظر کند معلوم می‌شود که زیاد و کم [صفحه ۱۴۰] در ترجمه‌ها پدید آمده بلکه در همه‌ی کتب سماویة این تغییر پیدا شده و اکثر نسخی که در میان ایشان است همان لغت اصلی نیست بلکه ترجمه است در این صورت تشکیکی در وقوع تحریف و زیاد و کم در آنها باقی نمی‌ماند و خود تصریح نموده‌اند که آنچه از وقایع آینده بود به جهت تشکیک در آنها ساقط نمودند علاوه تصریح نموده‌اند که بعد از اینکه یهود را به بابل زمین بردند خط خود را فراموش کردند و مضامین توریة در نظر ایشان بود و خود ظاهر است که بعد از اینکه مدت اسیری به قدری طول کشید که خط خود را فراموش کردند همه‌ی مضامین توریة هم در نظر باقی نمی‌ماند بلکه بسیاری فراموش و بسیار مجمل تفسیر می‌شود و نیز بعد از اینکه مضمون را خواهی به عبارت درآورده بیان کنی چه بسیار تغییر که با اصل هم می‌رساند خصوص در صورت تفاوت لغات چه بسیاری از حروف در بعضی از لغات نیست یا مبدل به حرفی دیگر است و به این سبب اشتباه حاصل می‌شود چنانچه ملاحظه می‌شود که از ولایاتی که حال در ولایت عجم است چون با عرب مخلوط شدند اسامی قدیمه آنها به این سبب تغییر یافته که حال نمی‌توان فهمید که کدام ولایت است و کذا نصاری در لغت لیتی حرف عین ندارند و به این واسطه به ترجمه‌ی توریة هر جا عین است به الف نوشته‌اند چنانچه در طی تعداد پسران حام کنعان را کنتان نوشته‌اند و راعوا پسر عاير را راثو نگاشته‌اند و همچنین حرف صاد ندارند و به این واسطه صالح را صالح نوشته‌اند و نیز ملاحظه کنید که از موسی (ع) به موشه و در قرآن به موسی تغییر می‌شود و از کیلات به جالوت و کذا اشموعیل و غیرها و نیز ملاحظه فرمائید به توریة و ترجمه‌های آن که به لغت لیتی یا عربی تعبیر شده که چه قدر در اسماء تفاوت به هم رسیده چنانچه در اسماء نبیره‌های نوح بسی اختلاف است در بعضی از نسخ اسماء اولاد یافس را عامر و ماجوج و مادی و یادان و تومان و موسوخ و تیرس نوشته‌اند و در بعضی دیگر عامر و ماجوج و مدائی و یادان و تومان و موصوق و تیراس نوشته شده و پسران یادان را در بعض نسخ الینا و یرشش و کائیم و دودانیم نوشته‌اند و در بعضی دیگر به جای ترشش ترسیس به دو سین مرقوم داشته و به جای کانیم افتمیم و در موضعی ناحور پسر ساروغ را ناقر نوشته و این ماخور پدر ثارخ است که پدر ابراهیم باشد و هکذا و قلیب نام پادری نصرانی در رساله‌ی که در رد اسلام نوشته ام کلثوم را اومی کلث و قاسم را قازیم و زینب را ازنیب و زید را زیدوس و عباس را لایس و محمد را محمت و اسمعیل را ازمائیل نگاشته و بسیار می‌شود که لفظی را معنی هست و به معنی دیگر تعبیر می‌شود و به این جهت مقصود مختلف خلاصه در تحریف کتب سماوی قبل شکی نیست و سبب تحریف اختلاف آراء ایشان بود چنانچه در کتاب یوسف بن گوریون که از کتب معتبره‌ی ایشان است مذکور است که در آخر بیت المقدس باقی بنی‌اسرائیل دو گروه شدند طائفه را که پاروشم می‌گفتند بعضی افعال و عبادات به عمل می‌آوردند و طایفه‌ی دیگر که به اسم فرائیم بودند بر ایشان انکار بلیغ نمودند و از ایشان دلیل بر شرعیت از افعال می‌طلبیدند و آنها قول علماء را دلیل آورده فرائیم قبول نکرده از توریة دلیل طلب می‌نمودند و در توریة نبود تا آخر الامر کار به جدال رسیده خلق بسیار کشته شدند و سبب دیگر این است که اختراع قسطنطین که تقریباً دو بیست سال بعد از عیسی (ع) بودند و به دین نصاری داخل شدند و بدعت شلیث و رهبانیت در عهد او شد مسلط بر همه‌ی یهود و نصاری گردیده در کتب سماویة و غیر آن از ادیان به فرموده او دخل و تصرفی که موافق او بود کرد که

مخالف طریقه‌ی سابقه بود چه به تطمیع و اعطا چه به تعدی و شمشیر و کذا تابعین او به مرور زمان همه را برطرف نمودند و یهود بنا بر ذلت و خواری و زبردست بودن ایشان از برای پادشاهان نصاری قدرت بر اختفاء کتابی نداشتند و از جمله قواعدی که قرار داد و مؤید بلکه دال بر تحریف است این بود که هر کس کتابی با خود داشته به یکی از شهرهای ایشان برود باید آن کتاب را [صفحه ۱۴۱] نزد شخصی که در هر شهری به جهت این امر معین شده ببرند و آن مرد را رنگی زیتور می‌نامند یا نائب او که او را روی در می‌نامند و آن کتاب را ملاحظه نموده اگر با اصول و فروع ایشان مخالفتی داشت می‌سوزانیدند و الا به صاحبش می‌دادند و این قاعده را به مرتبه‌ی از روی احتیاط داشتند که اگر کسی می‌فهمید کسی کتابی را پنهان کرده او را می‌کشتند پس بعد از قرار داد این قاعده قسطنطین امر کرد تا قالب خانه ای در فرنگ ساختند و از همه کتب به هر زبان که بود موافق تحریفی که شده بود قالب‌ها در قالب خانه گذاردند و کتب را به قالب زده به اطراف بردند و از این جهت است که یهودی که امروز در همه‌ی زمین شام و حلب و سایر ولایات سکنی دارند بلکه نصاری نیز هر کتاب توراتی که در دست دارند قالب زده ی فرنگ است و در میان آرامنه‌ی که در روم می‌باشند تجارتی به از این نیست که هر سال به فرنگ رفته صندوقها توریه و زبور قالب زده بیاورند و بعد قالب زدن سرایت به سائر کتب هم کرد و نیز آنچه دلالت دارد بر تحریف انجیل بیانات جناب علیم حکیم است که در مفتاح النبوة فرموده‌اند می‌فرمایند اولاً اینکه کتاب خدا در میان ایشان نیست و انجیلی که به حضرت عیسی (ع) نازل شد بعد از صعود آن حضرت مفقود شد و درهای کنیسه‌ها را بسته و اضطراب عظیم در مریدان عیسی (ع) به هم رسید الا اینکه به حسب ظاهر دیدند که آن حضرت را کشتند در بین کشاکش انجیل هم مفقود شد و مدت بعثت آن حضرت هم طولی نکشیده بود نصاری می‌گویند که همه‌ی زمان نبوت او سه سال و سه ماه و سه روز بوده و گرویدگان وی نیز معدودی قلیل بودند گفته‌اند که همگی هفتاد و یک نفر به شماره آمدند و یکی از آنها که حضرت عیسی (ع) کمال اعتماد به او داشت یهود بن سمعان بود که مرتد شد و حضرت عیسی را به اعتقاد به ایشان او تسلیم یهود کرد و او را کشتند شاگردان که امر را به نحو مرقوم مشاهده کردند بسیار مضطرب و مشوش شدند نزدیک گردید که همگی بالمره از ملت مسیحی برگردند دو نفر از دوازده شاگردانی که به زبان اهل اسلام ایشان را حواریون و به لغت مسیحی او اکیل و اپوس تولی خوانند و مسمی بودند بلوقا و مرقوس ایشان را تسلی دادند و گفتند که اگر انجیل مفقود شده ما انجیل را در حفظ داریم و به جهت شما خواهیم نوشت و نصاری گویند که اول کسی که انجیل را نوشت متی بود که به لفظ عبرانی نوشت و بعد از پانزده سال از صعود گذشته یک انجیل دیگر مرقوس به لغت سریانی نوشت و بعد از هفده سال یکی هم لوقا در انطاکیه به زبان یونانی کتابت نمود و انجیل چهارم را یوحنا که نزد عیسی محبوب و عزیزترین حواریین بود بعد از پنجاه سال از صعود در شهر ابی موسی به زبان رومانی که الحال بلیسین شهرت دارد تحریر کرد و این انجیل در مفهوم و مضمون با هم موافقت تفاوت و اختلاف قلیلی دارند و همگی بعد از حضرت عیسی (ع) به تفاوت از مننه نوشته شده و به اتفاق ایشان کتاب خدا و پیغمبر نیستند از تصانیف شاگردان است و چون در مضمون اختلاف چندانی ندارند یحتمل که از سه انجیل خود را از روی انجیل متی نوشته باشند و همه‌ی انجیل منتهی شود به یک نفر و به قول یک نفر چه اعتماد و چه اعتبار است خلاصه اینکه احتمال قوی در تحریف آن هست که موجب سلب اطمینان است و این فروع است که الان در دست دارند از اختراعات کشیشان و قسیسان و سلاطین ایشان است علاوه ملاحظه می‌کنیم به ظاهر انجیلی که بالفعل در دست است اعتقاد نمی‌توان کرد چه عبارت آن صریح است در اینکه حضرت عیسی (ع) پسر خدا است و کلمه متحده و روح مجسده او سبحانه و تعالی شانه است و بر احدی کفر و بطلان این سخن مخفی نیست و اگر ماول به معنای صحیحی شود بلا شبهه فهم عوام و امثال معانی دقیقه نمی‌کند پس بلا شبهه خواندن انجیل بر عوام و تکلیف نمودن آنها به اعتقاد ظواهر آن البته... و غلط است و بدین جهت در خصوص همین مسأله اختلاف عظیم در مبنای ایشان پیدا شده و منشاء اختلاف کل در این دو مساله است یکی در کیفیت نزول خدا و تجسد کلمه و ثانی [صفحه ۱۴۲] در صعود و توحید کلمه و این اختلاف به جمیع ملت نصاری سرایت نموده هفتاد و دو فرقه شده‌اند و بزرگترین فرق ایشان سه فرقه‌اند که سایر

فرق از آنها منشعب ملکانه و یعقوبیه و نستوریه و هر کس بر معتقدات آنها و سخافت اقوال و عقائدشان مستحضر گردد قطع به بطلان و فساد این اعتقادات می‌نماید و معلوم می‌شود این اناجیل کتاب خدا نیست این است آنچه از بابت تایید تحریف اناجیل ذکر آن لازم آمد

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام و دعای ندبه

اشاره

قال المستدل البهائی جناب شیخ فرموده است گیرم فرقه‌ی شیعه را که به صاحب این کلام شریف یعنی دعاء ندبه قائل و معتقد هستند به نوعی ساکت و قانع توان نمود آیا اهل سنت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد و لا سیما اهالی نصاری را که اصلاً بر حقیقت دین اسلام قائل نیستند چه طور دعای ندبه به ایشان تاثیر خواهد نمود انتهی کلامه العجیب تا اینجا کلام جناب شیخ را نقل نموده و در مقام اعتراض می‌فرماید جناب شیخ در اول رساله‌ی ثانیه که طبع نموده و منتشر داشته نوشته‌اند که این مسائل را حسباً لله در میان گذاشته‌اند و لهذا اولاً- از اهل انصاف سؤال می‌نمائیم که فی الحقیقه نفسی که حسباً لله در مسائل که جمع و تالیف دو ملت به آن منوط است تکلم می‌نماید هرگز به این مقدار تعنت و تجاهل در کلام خود مندرج می‌دارد گویا جناب شیخ اهل سنت و جماعت را منکر فضل و جلالت و علو علم و معرفت ائمه هدی دانسته‌اند و این فرقه‌ی عظیمه‌ی مسلمین را که سواد اعظم امت اسلامی‌اند از اعداء اهل بیت طهارت شمرده‌اند زیرا که فرقه‌ی شیعه را به لفظ معتقد نام برده‌اند و فحوی بلکه صریح عبارت ایشان این است که فرقه‌ی اهل تسنن غیر معتقدند و حال اینکه امر به عکس متصور جناب شیخ است جمیع اهل تسنن به علو مقام ائمه و اهل البیت معتقدند و به وفور علم و معارف ایشان معترف و افاضل علما تسنن در فضائل اهل بیت کتب نفیسه فرموده و وجوب احترام و حفظ مقام ایشان را مبرهن و مدلل داشته‌اند و اختلاف در مساله‌ی تاسیس خلاف مقتضی این نیست که اهل سنت منکر فضل اهل البیت شوند و یا در عداد غیر معتقدین بمن فرض القرآن جهم محسوب کردند و خصوصاً در موارد استعمال الفاظ عربیه مثل اطلاق لفظ شمس و قمر و نجوم بر مظاهر الهیه که نفسی از اهل سنت در وفور علم و فصاحت کلام و بلاغت ائمه‌ی اهل البیت شک نموده و لا- شک اگر از هر نفسی ولو از منکرین اسلام سؤال شود البته ایشان را از اعظم بیوت فصاحت عربیه شمارد و در صحت مورد استعمال الفاظ اعلم از اعاجم قفقازیه شناسند انتهی

جواب

عرض می‌شود هر چند این سؤال و جواب و به این درجه تفصیل و اطناب خارج از ما نحن فیه است ولی چون جناب مستدل همت خود را مصروف بر توییح و سرزنش و تشنیع جناب شیخ فرموده خود را بی‌غرض و جناب معظم را مغرض و با مرض یاد نموده‌اند عرض می‌شود که جناب مستدل برای ترضیه‌ی خاطر اعظم و رؤسا دولت روم و حفظ مقامات بزرگان دین خودشان که در آن مرز و بوم سکنی دارند این گونه فرمایشات فرموده محض پاس دنیاداری به این درجه تعمد بر خلاف واقع نمایند و خود را در انظار اهل علم و بصیرت رسوا سازند از سلیقه دور است بلکه بر عموم ناس معلوم و مکشوف است که رؤسا اهل سنت و جماعت در معنی به علو مکانت و سمو مقامات اهل بیت طهارت کما هو حقه قائل نبودند بلکه از پاره‌ی حرکات و جواب سؤالات آنها در هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت مستفاد شد که به عصمت و نبوت آن جناب نیز معتقد نبوده‌اند لیهودو گفتند و امر مطاع را در حاضر نمودن قلم و دوات اجابت نکردند پس مکشوف افتاد که کما هو حقه معتقد نبودند و الا چگونه می‌شد که بعد از اینکه حضرت رسالت پناهی در مرض موت برای نصب وصی و خلیفه کاغذ و دوات خواسته‌ای تونی بدو او و بیضاء لا- کتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی

فرمودند ثانی خلفاء گفت دعوا الرجل فانه ليهذر حسبنا كتاب الله و قاضى مير حسين ميبدى كه از اعظام اهل سنت است در شرح ديوان گفته كه اول فتنه كه [صفحه ۱۴۳] در اسلام واقع شد اين بود كه پيغمبر صلى الله عليه و آله در مرض موت فرمود هلتوا اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعدى و خليفه‌ى ثانى مانع شده فتنه بلند كرد تا اينكه حضرت رسالت صلى الله عليه و آله فرمود قوموا عنى لا ينبغى النزاع عندى و غزالى ناصبى گفته‌اند كه حضرت صلى الله عليه و آله فرمود ايتونى بدواة و قرطاس لاكتب لكم تا آخر فقال عمر دعوا الرجل حسبنا كتاب الله تا اينكه حضرت فرمود لا ينبغى التنازع لدى و در خبر است كه ابن عباس هر گاه اين حكايت كردى و اين شكايات نمودى زار زار بگريستى و گفتم ان الرزية ما حاله بين رسول الله صلى الله عليه و آله و بين ان يكتب لهم ذلك الكتاب بلکه ابوبكر را برتر از پيغمبر صلى الله عليه و آله مى دانستند و امر او را انفذ زيرا كه ابوبكر در مرض موت عمر را خليفه‌ى خود گردانيد و نسبت هذيان به او ندادند و به پيغمبر صلى الله عليه و آله اين نسبت دادند - و نعم ما قال الشاعر - اوصى النبی فقال قائلهم - قد ضل يهجر سيد البشر - وواو ابابكر اصاب فلم - يهجر و قد اوصى الى عمر - بلکه تمكين نکردن امر حضرت رسالت در حالت بيمارى مستلزم عدم اعتقاد به نبوت آن حضرت بود چه اگر آن جناب را بر نبوت باقى مى دانستند تفاوتى بين صحت و مرض آن حضرت نمى گذاشتند و اعجب از اين بيانات قاضى و غزالى و ناصبى قول حميدى است در صحاح يعنى جمع بين الصحيحين مى گويد چون حضرت رسول صلى الله عليه و آله از دار فناء به عالم بقاء رحلت فرمود عمر نزد ابوبكر رفت و گفت مى ترسم محمد صلى الله عليه و آله نمرده باشد و حيله کرده باشد تا معلوم کند كه دوست و دشمن او كيست و يا اينكه چون موسى (ع) غائب شده باشد و باز آيد و هر كه را كه مخالفت او نموده عصيان ورزد به سياست رسانند پس هر كه گويد رسول خدا مرده من او را حد مى زنم ابوبكر چون اين سخن شنيد او را نيز شكى در دل به هم رسيد و مردم را در اضطراب افكند على عليه السلام چون اختلاف را شنيد مردم را حاضر کرده فرمود اى قوم نه حق تعالى در حال حيات رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود انك ميت و انهم لميتون مات رسول الله صلى الله عليه و آله آن وقت مردمان را يقين حاصل گرديد و از اين قبيل روايات از اعظام اهل سنت و جماعت بسيار است كه دال بر كفر و زندقه‌ى دو خليفه‌ى نامدار است در اين صورت چگونه به علو مقامات اهل البيت معتقد بودند اما عقیده آنها درباره‌ى حضرت امير الأئمة عليه السلام اين است كه عرض مى شود عن ابى عبد الله عليه السلام قال لما اخرج بعلى عليه السلام ملبيا وقف عند قبر النبى صلى الله عليه و آله و قال يا ابن عم ان القوم استضعفونى و كادوا يقتلونى قال فخرجت يد من قبر رسول الله صلى الله عليه و آله يعرفون انها يده و صوت يعرفون انه صوته نحو ابى بكر يا هذا اكفرت بالذى خلقك من تراب ثم من نطفه ثم سويك رجلا و فى المناقب مثله و فى ير عبد الله بن محمد يرفعه باسناد له الى ابى عبد الله عليه السلام قال لما استخلف ابوبكر اقبل عمر على على عليه السلام فقال اما علمت ان ابابكر قد استخلف قال على عليه السلام فمن جعله كك قال المسلمون رضوا بذلك فقال على عليه السلام والله لا اسرع ما خالفوا رسول الله صلى الله عليه و آله و نقضوا عهده و لقد سموه بغير اسمه والله ما استخلفه رسول الله صلى الله عليه و آله فقال عمر كذبت فعل الله بك و فعل فقال عليه السلام انطلق بنا لنعلم اين الكذاب على رسول الله صلى الله عليه و آله فى حيوته و بعد موته فانطلق معه حتى اتى الى القبر فاذا كف فيها مكتوب اكفرت يا عمر بالذى خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سويك رجلا - فقال له على عليه السلام ارضيت والله لقد جحدت الله فى حيوته و بعد وفاته على هذا به جناب مستدل عرض مى نمايد بعد از اينكه رئيس و پيشواى اهل سنت خدمت حضرت ولايت مرتبت جسارت نموده نسبت كذب به آن بزرگوار دهد پس چگونه مى توان قائل گرديد كه به علو مكانت ائمه اطهار عليهم السلام معتقدند [صفحه ۱۴۴] مگر واقعه‌ى فدك را هيچ قبول ندارند كه علاوه بر عدم قبول دعوى حضرت صديقه‌ى طاهره عليها السلام با تمسك بيد و شهادت و حكم حضرت امير الامرة و دو سيد شباب اهل الجنة آن همه بى احترامى به حضرت صديقه‌ى طاهره نموده ابدًا از فرمايش جناب ختمى ماب كه فرمود انى تارك فيكم الثقيلين كتاب الله و عترتى و در مقام ديگر فرمود فاطمة بضعة منى من اذاها فقد اذانى و من اذانى فقد اذى الله يادى نموده و فدك را انتزاع نموده پاره‌ى تن پيغمبر را اين همه ايداء و اذيت نموده هتك احترام نبوت مطهره گرديد تا محسن مظلوم سقط

گردید در این صورت برای اهل عصمت و طهارت نزد آنها چه مقام و کدام مکان بود و بعد از اینکه از رؤسا ایشان این گونه سلوک نسبت به خاندان نبوت و طهارت ظاهر شود حالت تابعین و مریدین خوب معلوم می‌شود و البعرة تدل علی البعیر حالا باید منصف و صاحب بصیرتی از روی انصاف بدون جور و اعتساف حکم شود که فرمایشات جناب شیخ الاسلام از روی غرض است یا بیانات تبعه‌ی بیان خاصه جناب مستدل عین مرض فاعتبروا یا اولی الابصار گویا اهل سنت و جماعت سجاده از زیر پای حضرت امام حسن (ع) نکشیدند و کور موصلی عصا بر پای مبارکش نزد و در وقعه‌ی طف دربارهی حسین بن علی هیچ ظلمی نکردند و در عسکر عمر سعد زندیق کافری خطاب به آن جناب نمود که یا حسین نماز تو مقبول نیست لیکه علی الاسلام من کان باکیا که مثل جناب میرزا ابوالفضل عقیده‌ی سنت و جماعت را نسبت به اولیاء دین ما کامل می‌دانند اگر جناب مستدل این فرمایشات هم نفرمایند دولت روم رؤسا ایشان را از مملکت خود نفی نمی‌نمایند

اشکال مستدل بهایی بر شیخ الاسلام که چرا می‌خواهید اقوام دیگر را مسلمان کنید

اشاره

فاضل بهائی نوشته‌اند و اعجب از کل بیانات سابقه‌ی ایشان است گویا جناب شیخ گمان کرده‌اند که چنانچه شیخ الاسلام هستند شیخ اليهود والنصاری هم هستند و یا اینکه و کالتی از ملل سائره دارند این عبارت به ادعاء اینکه حسب الله این مسائل را در میان گذاشته‌اند به غایت منافی و مباین است بل دال بر غایت تجاهل و تجافی لذا در غایت ادب خدمت ایشان معروض می‌دارم که یا سیدی الشیخ نه علم افاضل یهود و نصاری از شما کمتر است و نه قلمشان از قم شما کندتر و نه لسانشان از لسان شما قاصرتر اگر شما در دین خودتان شبهه دارید بفرمائید و شبهات سائر ملل را به خودشان واگذارید و وکالت از جانب ملل نکنید و اندوه دیگری را نخورید تا اینکه لا محاله به تعصب و تعنت منسوب نگردید و ادعاء حسب الله را مصدق شوید و چون ایرادات جناب شیخ در این مبحث فقره به فقره معلوم الحال گردید و قیمت آن بر اهل علم واضح آمد لذا از قراء این اوراق نیز رجاء می‌نماید که قدری در این فقره‌ی آخر نیز تامل فرمایند که نوشته است با وجود اینکه هر مؤسس و مقننی که به ادعاء عام بیاید چون که خود را مظهر اظهر وجود مطلق می‌داند و ذات بحث می‌داند باید خطابات و اثبات حقیقت او هم عام و تام باشد و روی کلامش بر کل من حیث الكل شامل آید نه اینکه از ملل متفرقه‌ی مسکونه و از فرق متعدده یک فرقه‌ی قلیله را مورد خطابات نموده بنا بر تنگی معلومات اغلب ایشان سوق کلام نماید و به جای یا ایها الناس یا ایها العرب و یا ایها الفرس گفته به احادیث چند که دانستن صحت و سقم آن بسیار مشکل است و حتی اکثر اهالی اسلام به آن معتقد نیستند استدلال رود انتهی گویا جناب شیخ بر خود متحتم داشته‌اند که هر چه بر قلم ایشان بگذرد بنویسند خواه معنی داشته باشد یا نداشته باشد اصول ادیان را منهدم کند یا نکند بر انبیاء گذشته علیهم السلام وارد آید یا نیاید خلاصه بیاناتی جناب مستدل می‌فرمایند تا می‌رسد به جائی که می‌گوید ایراد جناب شیخ اولاً بر حضرت موسی و عیسی علیهما السلام واردتر است زیرا که کتابی از ایشان جز توریه و انجیل نیست و در این دو کتاب خطابی جز بر بنی اسرائیل مشهود نه این است [صفحه ۱۴۵] آنچه از جناب مستدل در ایراد بر جناب شیخ تراوش نموده

جواب

عرض می‌شود اگر چه این گونه ایرادات از شان اهل علم خارج است ولی از قبل جناب شیخ در غایت توقیر و تعظیم جواب می‌دهم که خلط مبحث و اغلوپه‌ی در کلام نزد علماء اعلام بی‌ثمر است حضرت موسی (ع) اگر به بنی اسرائیل تنها خطابی می‌فرمود صحیح و به موقع بود زیرا که آن حضرت فقط بر بنی اسرائیل مبعوث بودند لا غیر و شایسته نبود غیر از آنها را در مخاطبه شریک و سهم

فرماید اما این دو ظهور اعظم که خود را بر کل انام مبعوث بلکه افضل از سید کائنات می‌دانند مناسب بود در مخاطبه جمیع ناس را به مخاطبه مفتخر و سرافراز و عموم خلایق را به نیل این مباهات ممتاز فرمایند و این دولت عنایت را از ناس دریغ نفرمایند از این مطلب تجافی می‌نمائیم نه ایراد جناب شیخ چندان اهمیت دارد نه سرزنش و تعییرات جناب مستدل چندان قدر و قابلیت و ما درصدد این گونه ایرادات لفظیه نیستیم خذ العنایات و اترك المبافی المبادی این وصایای بهاء به امت خودشان دلیل بر دارائی منصب جلیل نبوت و امامت نمی‌شود و مطلب تازه بر ایشان از آسمان نزول نیافته و از زبان معجز بیان اولیاء دین ما کما و کیفاً صادر گردیده بهاء نیز کلمات اولیاء دین و علماء اسلام را که متون کتب اخبار بدان مشحون است مطالعه فرموده نقلی نموده‌اند که فلان صفات حسنه مرضی خدا است و فلان افعال قبیحه مغضوب و مبغوض درگاه کبریا من هم دو روز کتاب اصحاب را ملاحظه و مشاهده کنم می‌توانم از روی آنها استنساخی کنم که عدل و احسان مطلوب است و جور و عدوان غیر محبوب کتاب مستطاب نهج‌البلاغه در میان قوم منتشر و به زیارت آن اهالی اسلام مفتخرند و حضرت امیرالامرء روحنا فداه با آن طلاق لسان و رشاق بیان امت مرحومه را به خصال حسنه و افعال مستحسنة وصیت فرموده‌اند صفات حمیده‌ی متصور نیست مگر اینکه به ابلغ بیان تصریح بدان فرموده و اوصاف رذیله در عالم امکان تصور نمی‌رود مگر اینکه از زبان معجز بیان از آن نهی نموده‌اند آن مطلب غریب تازه که جناب بهاء از جانب خدا آورده‌اند که در دست ما نیست کدام است بیان فرمائید تا ملاحظه نمائیم و به این واسطه صاحب آن مقالات را داراء مقامات و آن الواح که در جواب مانکجی زردشتی نزول یافته و برای جناب مستدل به مخاطبه آن بقوله قل یا ملاء الادیان تا آخر مفاخرت حاصل گردیده کوری را بینا و مریضی را شفا نمی‌دهد و محض ادعا است بدون دلیل و برهان قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و هر قدر جناب مستدل بفرمایند اهالی اسلام کور و کردند و نافهم و خر موجب تبدل عقائد حقه نمی‌شود و بعینها اهالی اسلام معارضه به مثل می‌فرمایند و می‌گویند که شما بهائیان از چشم نایبنا و کورید و از ادراک فیوضات رحمانیه مهجور مکابر و مجادل تبعه بابتد نه تابعین قباب عرش جناب مبغض و معاند طائفه‌ی بهائیه‌اند نه فرقه‌ی اسلامیة و هر گاه به همین اندازه طرفین قناعت دارند که شما آنها را بر باطل و اسلامیان به هزار درجه شما را مهمل و عاطل دانند مباحثه‌ی علمیه و مناظره‌ی فقهیه لازم نیست کل حزب بمالدیهم فرحون و به کلمه‌ی جامته که جناب مستدل بیان می‌فرمایند که از لوح مقدس رسیده و آن این است بای حجة امتنم بالله من قبل و کافه امم را مفحم و ملزم داشت اسلامیان هیچ ملزم نشدند و ایمان به خدا را ایمان به رسول او می‌دانند و ایمان به رسول را به اتیان خوارق عادات و ابراز معجزات که از قدرت بشر خارج است منوط می‌دانند نه به تقلید آباء و امهات قانعند و نه به محض ادعاء و هواء مدعی متقاعد نبی و امام را به امتیاز می‌شناسند و فقط به دعوی من غیر دلیل و برهان اعتنائی ندارند نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند

استدلال به ظهورین مقدسین

اشاره

فاضل بهائی مرقوم داشته‌اند که اثبات ظهور دین مقدسین به آیات قرآنیة و احادیث معتبره و ادله‌ی عقلیه شده [صفحه ۱۴۶] و نظر به دفع شبهات و اهیه به احادیثی استدلال نموده که اولاً مؤید به آیات قرآن و ثانیاً از طرق اهل تسنن و تشیع و ثالثاً به وثوق مصادر متصف باشد شاید این ایرادات بارده و توهمات مضحکه ساقط گردد و اخیراً این عبد حاضر است که هرگز از هر ملت از ملل موجوده بخواهد شفاها او کتبا در این امر اعظم نظر کند او را به ادله واضح که دین خود او به آن ثابت و مقرر است بر حقیقت امر مبارک مطلع و آگاه گرداند و اگر از اهل فلسفه و قیاسات منطقیه است به ادله‌ی عقلیه و اگر از اهل مجادله و مکابر است به ادله‌ی

الزامیه ملزم و ساکت گرداند

جواب

عرض می‌شود حقیقت جناب مستدل ابتدا در استدلال کوتاهی نمودند ولی چه سود که نقص از آیات و اخبار بود که همراهی خیالات واهی‌ای ایشان ننموده هیچ دلالت بر مقصود ایشان نکردند و آنچه می‌فرمایند ما به ادله و آیات مؤذبه‌ی این دو ظهور را ثابت کردیم هزار افسوس که هیچ محقق و ثابت نگردید بلکه خلاف آن مدلل گردید و ظاهراً اهل بصارت و ادراک مخصوص بهائیه است که آن فهم و شعور را خداوند متعال بر آنها فقط مقصور داشته و هیچ کسی دیگر آن فهم ثاقب و رای صائب ندارد و اینکه فرموده‌اند من حاضریم که در مقام مکالمه و مباحثه رفع این توهمات نمایم جای افسوس و حسرت است نه ما بحمدالله تعالی موفق به ادراک آن سعادت می‌شویم نه جناب مستدل این عنایت مبذول می‌فرمایند دیگر انشاءالله تعالی در قیامت در پیشگاه احدیت رفع شبهه از ایشان خواهد شد

استدلال میرزا ابوالفضل به آیه (یوم تبدل الارض غیر الارض) بر نسخ اسلام**اشاره**

آقا میرزا ابوالفضل بهائی فرموده‌اند و نیز جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته‌اند در بیان معنی آیات شریفه‌ی رب المشارق و المغرب و آیه‌ی اذا السماء انفطرت و آیه کریمه‌ی یوم تبدل الارض غیر الارض که صاحب کتاب می‌فرمایند مقصود از مشارق مظاهر انوار الهی و مراد از انفطار سماء نسخ و بطلان دین قبل حین ظهور بعد و کذا مراد از تبدیل ارض تبدیل قلوب به ارض معرفت و حکمت است و برای اثبات مدعای خود باید بیان فرمایند که کدام لغت و کدام استعمال عرب و کدام تفسیر و موارد استعمال شهادت می‌دهد به اینکه سماء به معنی دین و انفطار به معنی نسخ و بطلان به طریق حقیقت و یا مجاز استعمال شده است و الا بدون استشهاد اخذ معانی مذکوره مسلم نمی‌گردد و هم باعث تسکیت و اقناع قارئین نمی‌شود و حال اینکه تجاوز از قانون لسان در هر دین و کلام و در میان هر ملت روا نیست کلام و خطابات هر مقنن به زبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد و لذا قال عز من قال و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله جواب بر اهل علم مخفی نیست که باب استعاره و تشبیه از ابواب وسیعه فصاحت کلام است که علماء اعلام در جمیع لغات و السنه و زبان مستوفی تکلم فرموده و خطباء و فصحاء امم من کافه الاجناس بیانات خود را در خطب و رسائل به آن مزین داشته‌اند و اگر چه این مسأله از مسائل واضحه است نزد اهل علم و وضع تبیین و تفصیل این قبیل مسائل کتب بیانیه است نه رسائل استدلالیه انتهی

جواب

عرض می‌شود که جناب شیخ کجا انکار باب مجاز و استعاره و اشاره و کنایه فرموده‌اند و این نقل جناب مستدل از بیانات تفتازانی و غیرها که صد کتاب از آن نزد ماها ضبط است اثبات نبوت و امامت مدعی این امر خطیر نمی‌کند گویا اهالی اسلام کتاب مطول و مختصر و سائر کتب معانی بیان را ندیده یا دیده و نفهمیده‌اند لذا گستاخی می‌نمایم که ما نیز منکر جواز استعمال لفظ در معنی غیر حقیقی نیستیم ولی هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد البته زید کالأسد در مقام اظهار شجاعت زید و تشبیه باسد جایز و رایط اسدا در مقام استعاره بیان می‌شود و استعاره‌ی تصریحیه و بالکنایه در کلمات فصحاء و بلغاء بسیار است و این همه قال و قیل و این همه طول و تفصیل در امور غیر لازمه‌ی واضحه ضرور نیست و البته استعاره و کنایه و تشبیه در لسان عرب و اصطلاح آنها شایع

است و احدی از اسلامیان منکر نمی‌تواند شد ولی نه در همه جا و هر مورد البته در صورتی که از لفظ بتوان معنی حقیقی ظاهری آن را گرفت [صفحه ۱۴۷] اذهان بدان منصرف می‌شود چنانچه هر گاه متکلم رایت اسدا بگوید مادام که یرمی در کلام نیاورده عارف به اصطلاح و لسان بر معنی سبع حمل می‌نماید بعد از اینکه لفظ یرمی از او صادر گردید منکشف می‌شود که مراد متکلم شیر نیست و قصد سبع نفرموده زیرا که از شان اسد تیر انداختن نیست آن وقت بر رجل شجاع حمل می‌نماید و کلامی است نزد بلغاء و فصحاء متین و مربوط و بلیغ و مطبوع و کذا قاری الله نور السموات و الارض بدوا از نور همان معنی ظاهری استنباط می‌نماید ولی بعد از ترکیب باسموات می‌فهمد که مراد منور یا چیز دیگر است بناء علیه از جناب مستدل سؤال می‌نمایم که این الفاظ که در علامات ظهور حضرت بقیة الله استعمال شده و هنگام صدور از منابع علم و عرفان قرینه‌ی حالیه و مقالیه همراه نداشته و الا ناچار به ما می‌رسید هر گاه بر معانی حقیقیه لغویة حمل شود آیا منافی با حکم عقل است یا مبین خبر و نقل و چه محذوری داعی است که ناگزیر باید از معنی اصلی آن انحراف جست و در معنی مجازی استعمال نمود مگر محال است که محمدم پسر صلیبی حضرت عسکری علیهم السلام قائم موعود و ودیعه‌ی حضرت معبود باشد و حال اینکه اخبار کثیره‌ی متضافره بر طبق آن از ائمه‌ی طاهره علیهم السلام رسیده و یا انفطار سماء و تبدیل ارض به غیر الارض التي نشاهده شرعا او عقلا ممکن نیست که به تاویل ناچار و مضطر کردیم و حال اینکه ملاحظه می‌نمائیم پاره‌ی از علائم که از کلام معجز نظام اولیاء الله و در ظهور حضرت حجه الله رسیده بر وفق معنی ظاهری لغوی بروز و ظهور نمود چون ستاره‌ی ذوذنب و آبادی شهر کوفه و غیرها پس به محض اینکه شخص مدعی اظهار نماید که منم پیغمبر یا امام و هر چه از هزار سال یا ده هزار سال قبل برای تعیین صاحب این ادعاء در کتب سماویه و اخبار و کلمات امناء الهیه رسیده تمام مأول است و معنی اصلی آن مراد نیست مقصود از عادل فاسق و مراد از عالم جاهل و مقصود از حق باطل است تکلیف نداریم قبول نمائیم بلی هر گاه شخص مدعی که می‌خواهد یک دین به این احکام و اتقان باطل و منسوخ سازد اولاً باید حجیت خود را به غیر از این عنوانات ثابت و مدلل نماید معجزه بیاورد خرق عادت نماید ثانیاً بگوید حالا پای بست فلان لفظ که شرط ظهور امام زمان است نباشد مراد این و آن و چنین و چنان است بلی اگر نقطه‌ی اولی و یا جمال ابهی معجزه‌ی و کرامتی ابراز داده بودند و خداوند رادعی برای آنها نفرستاده بود بعد از اتیان آن هر چه می‌فرمودند اطاعت می‌کردیم و بر وفق مقصد ایشان یوم تبدل الارض غیر الارض و الله نور السموات و یملأ الله الارض قسطاً و عدلاً را معنی می‌کردیم و او را نافذ القول و مطاع و لازم الاتباع می‌دانستیم و به قبول و اطاعت ناچار بودیم اما حالا که هیچ از معجزات و خوارق عادات مشاهده نکرده‌ایم در گاه کبریایی خود را در عدم اجابت روسفید و سرافراز می‌دانیم زیرا که از ائمه‌ی دین خود که مسلماً معصوم و نافذ القول بودند به ما دستور العمل صحیح و صریح رسیده که هر گاه در زمان غیبت کسی ادعائی نماید و خواهد کرد به همان عقیده‌ی سابقه‌ی راسخه‌ی خود باقی باشید و دین خود را از دست ندهد تا اینکه آن مدعی صدق خود را کالشمس فی رابعه النهار آشکار سازد و این معنی متحقق نمی‌شود مگر اینکه آن مدعی و داعی نشانه و علامتی با خود بیاورد که معلوم شود از جانب خدا داراء این ریاست کذائی است و آن نیست مگر به معجزه که از قدرت بشر خارج باشد چنانچه سیره‌ی انبیاء سلف و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام این بود که در مقام اظهار امر به اعجاز خصم را ملزم و مفحم می‌ساختند روی عمر بن محمد عن جعفر بن محمد عن عیسی بن مهران عن ابی یشکر البلخی عن موسی بن عبیده عن محمد بن کعب القرطی عن عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم یا لیتنی قد لقیتم اخوانی فقال له ابوبکر و عمر او لسنا اخوانک منا بک و هاجرنا معک قال قد امنتم و هاجرتم و یا لیتنی قد لقیتم اخوانی فاعاد القول فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انتم اصحابی ولكن اخوانی الذین یاتون من بعدکم [صفحه ۱۴۸] یؤمنون بی و یحبونی و ینصرونی و یصدقونی و ما راونی فیما لیتنی قد لقیتم اخوانی و ما اسلامیان امیدواریم که مفتخر و مقصود از اخوان آن جناب باشیم که درک حضور آفتاب ظهور مقدس نبوی صلی الله علیه و آله ننموده و احکام آن سید انام را آویزه گوش و زیب برواغوش داریم نه بهائیان که از طریقه‌ی حقه بدون دلیل و بینة دست برداشته به اشخاصی که از سائر ناس ابدا امتیازی

نداشتند گرویدند نمی دانم هر گاه حضرت ختمی مرتبت در عرصه‌ی قیامت و بارگاه احدیت مخصوصاً جناب میرزا ابوالفضل را مخاطب فرموده بفرمایند من پیغمبر ثابت النبوة شما بودم و احکام خود را بیان نموده دستورالعمل برای تکالیف الی یوم التناد به عباد دادم بلاواسطه و به واسطه‌ی اولیاء و مظاهر امر الله از عترت طاهره‌ی خودم و ذره‌ی از اوامر و نواهی خداوندی را فروگذار نکرده و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و شماها را مامور کردم که از دین خود دست نکشید جوابی نداشته باشند و انفعال بار آورند خلاصه اینکه ماها ماموریم دین خود را محکم نگاه داریم تا حجت الله علیه السلام ظاهر و احکام مندرسه را نیز تجدید و زمین را پر از عدل و داد فرمایند روی فی البحار قلت لابی عبدالله علیه السلام یكون فترة لا يعرف المسلمون امامهم فيها فقال یقال ذلك فقلت فكيف نصنع قال اذا كان ذلك فتمسکوا بالامر الاول حتى یبین لكم الاخر و عن عبدالله بن سنان قال دخلت انا و ابی علی ابی عبدالله علیه السلام فقال کیف انتم اذا صرتم فی حال لا یكون فیها امام هدی و لا علم یری فلا ینجو الا من دعا بدعاء الحریق فقال ابی هذا والله البلاء فكيف نصنع جعلت فداک حينئذ قال اذا كان ذلك و لن تدر که فتمسکوا بما فی ایدیکم حتى یصح لکم الامر و پر واضح است که مراد از صحت امر علم به صدق مدعی این امر خطیر است و برای احدی علم حاصل نمی شود مگر به اظهار معجزات و اتیان خوارق عادات و عن ابی عبدالله علیه السلام قلت له انا نروی بان صاحب هذا الامر یفقد زمانا فكيف نصنع عند ذلك قال علیه السلام تمسکوا بالامر الاول الذی انتم علیه حتى یبین لکم و المقصود من هذه الاخبار عدم التزلزل فی الدین و التحیر فی العمل امی تمسکوا فی اصول دینکم و فروعه بما و ضل الیکم من ائمتکم و لا تتركوا العمل و لا ترتدوا حتى یظهر امامکم و یحتمل ان یكون المعنی لا تؤمنوا بمن یدعی انه القائم حتى یتبین لکم بالمعجزات خلاصه اینکه از این قبیل اخبار بسیار است ولی چون مقصود اصلی رفع پاره‌ی از شبهات است به ذکر همین چند فقره قناعت و اکتفاء نمود

استدلال بر اینکه نجم و قمر و شمس به تأویل برده می شود برای بزرگان

اشاره

قال المستدل البهائی مسلمانان از استعاره‌ی الفاظ شمس و قمر بر رسائل بدیعه‌ی فصیحه و خطب بلیغه و اشعار رائقه و منشورات فائقه به شگفت آیند و او را به غایت مجدت و رفعت بستایند و لکن از اطلاق شمس و قمر بر مطالع امر الله و مشارق نور الله تعجب نمایند و غریب شمردند و برهان طلبند و لجاج و احتجاج پیش آرند با اینکه این انوار لامعه و شمس مشرقه که جهان از رویشان روشن است و عالم از خویشان گلشن به این نعوت اقربند و به این محامد انسب و هر گاه بخواهی بفهمی که اطلاق لفظ شما بر دین و شمس و قمر و نجوم بر ائمه‌ی هدی و خلفاء چه قدر شایع و مستحسن بوده است نزد فصحا عرب در قصیده‌ی مشهوره کمیت بن زید الاسدی ملاحظه فرما که مطلع آن این است الاحییت عنا یا مدینا و هل ناس تقول مسلمینا تا آنجا که گفته لنا قمر السماء و کل نجم تشير الیه ایدی المهتدینا لنا جعل المکارم خالصات وللناس القفا و لنا الجینا

جواب

عرض می شود سابقا عرض نمودیم باز هم عرض می نمایم که استعمال لفظ شمس و قمر و غیره بر بزرگان با قرینه‌ی حالیه و مقالیه موجب نمی شود که در همه موضع لفظ را از معنی ظاهری بیرون بریم و حال اینکه استعمال آن در معنی اصلی مباین و مخالف با قواعد عقلیه و قوانین نقلیه نیست و داعی چیست که دویست سیصد حدیث صادر از مظاهر امر الله را تمام بر خلاف ظاهر محمول [صفحه ۱۴۹] داشته تا امامی مجعول برای خود بتراشیم اینها اسهل است یا یک لفظ شرع جدید و کتاب جدید را که اخبار کثیره صحیحه مبین معنی آن است و تمام دلالت دارد که قائم موعود مروج دین مبین و شرع متین جد خود حضرت خاتم النبیین است بر

خلاف ظاهر محمول داریم و حال آنکه لفظ جدید در قرآن مجید بر اعاده‌ی صورت شخصیه‌ی اولیه اطلاق شده كما قال الله تبارك و تعالی و قال الذین كفروا هل ندلكم على رجل ینبئكم اذا مزقتم كله ممزق انكم لفی خلق جدید و پر واضح است که محشورین قیامت همان مخلوقین در دنیا هستند که صورت شخصیه ایشان عود کرده است و اطلاق جدید بر ایشان شده است و در سوره‌ی بنی اسرائیل از زبان کفار که منکر بعث اجسام بودند می‌فرماید و قالوا اذا كنا عظاما و رفاتا ائنا لمبعوثون خلقا جدیدا و در سوره‌ی ق می‌فرماید افعینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید و در مجمع البحرین است من جدد قبرا او مثل مثالا فقد خرج من الاسلام و اطلاق شده بر چیزی که کهنه شده باشد و دو مرتبه مرمت شده باشد بر فرض که مبینی هم نداشت موافق قواعد متقنه‌ی ردان احادیث است و آنچه مطابق قواعد مذهب حنیف تشیع است باید معمول شود كما قرر فی الاصول از همه‌ی اینها اغماض نموده تسلیم نمائیم که قائم موعود بر خلاف ظهور آن علامات ظهور فرماید آیا لازم است هر که در زمان ادعاء او این علامات به ظهور نرسیده امام و قائم باشد معاذ الله صفات سلبیه برای همه کس هست هر گاه هر که نادان است و عالم نیست و معجزه ندارد و از قرآن مجید و اخبار برای ظهورش دلیلی اقامه نشده باید امام و رئیس باشد و به محض ادعاء باید پیروی او نمود گذر عارف و عامی همه بر دار افتد اول آنها منم که فاقد علم و بصیرت و شجاعت و غیرت و سعادت و نجابت معجزه و خرق عادت ندارم از اتیان کلام فصیح بلیغ عاجزم امتیازی از عوام کالانعام ندارم پس باید مرا مولی و امام و رئیس دانند خلاصه اینکه یومنا هذا شخص حضرت حجة الله ارواحنا فداه به حکم وجوده لطف و تصرفه لطف و عدم منا به واسطه‌ی کثرت ظلم و جور از انظار غائب و باب علم مسدود پس ماموریم به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نموده تابع و پیرو آن باشیم پس کتاب خدا و سنت رسول بین ما و بهائیان حکم است هر گاه کسی مدعی منصبی شود باید به کتاب یا سنت یا هر دو دعوی خود را مدلل دارد خداوند می‌فرماید یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء مردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلا هر که این ادعاء دارد باید علامت و نشانه داشته باشد بنده‌ی طلعت آنیم که آنی دارد حالا رجوع می‌کنیم به کتاب خدا و از روی انصاف و بصیرت ملاحظه می‌کنیم بینیم در کتاب مجید که حاکم و فاضل است برای اولیاء و انبیاء علیهم السلام چه مقام و شان مقرر داشته آیا حامل روحی دیگر غیر از سائر ناس هستند یا نه البته بالبداهة به حکم آیات استنباط می‌کنیم که انبیاء و اولیاء اشرف از جمیع مخلوقات و آنها را برگزیده‌ی خود خوانده می‌فرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض در مقام دیگر می‌فرماید در حق حضرت ابراهیم (ع) و لقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الاخرة لمن الصالحین و نیز می‌فرماید تلک حجتنا اتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء ان ربک حکیم علیم و وهبنا له اسحق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین و از این قبیل آیات بسیار است پس مسلما روحی فوق سایر روح بشر دارند و درجاتی برای انبیاء و اولیاء مقرر است که به آیات باهرات و معجزات بینات شناخته می‌شوند و معلوم می‌شود مؤید روح القدسند بر بهائیان است که مدلل دارند کدام آیات و علامات در این وجود نقطه‌ی اولی و بهاء از معجزه و خرق عادت مشاهده [صفحه ۱۵۰] شده هنوز زمانی طویل از این دو ظهور نگذشته که در پرده‌ی استتار بماند اگر بروز امتیازی داده بودند البته توفیر بر نقل آن شده به ماها می‌رسید و خداوند از حکمت بالغه مقرر فرمود که خود بایان و بهائیان هم به خیال نقل معجزه و دروغ نیفتادند و در کتب خود نوشتند اعجاز همان کلام است و بس و ملاحظه‌ی کلمات آنها هم نمودیم هیچ امتیاز نداشت بلکه از کلمات عوام پست‌تر و نامربوط‌تر بود از آن طرف در اخبار و آثار وارده‌ی از ائمه‌ی اطهار برای حضرت بقیه الله ارواحنا فداه و هو المهدی المنتظر عجل الله فرجه علائمی مقرر شده که تاکنون به ظهور نرسیده و ما یجحدھا الا المعاند و از لوح حضرت فاطمه علیها السلام مستفاد است که حضرت بقیه الله پسر بلاواسطه‌ی حضرت عسکری است و امامت منحصر و مختص به دوازده بزرگوار است و تعداد اسامی آن انوار الهیه یکان یکان شده و دو بیست سال قبل از تولد حضرت حجة الله علیه السلام خبر داده‌اند که آن جناب دارای معجزات کافه‌ی پیغمبران است خوب است

این دو ظهور هم کرامتی نماید ائمه‌ی ما به زبان وحوش و طیور آگاه بودند و با اینکه نقطه‌ی اولی تانیا بامیر الامرۃ ارواحنا فداه سلونی قبل ان تفقدونی فرمود بعد از سؤال نمودن هر مساله‌ی از مسائل علمیة بلکه درخواست ترجمه‌ی لفظی از الفاظ ترکیه در محضر علماء اسلامیه به موبالی تنطق نمود خلاصه انکار نمودن بایه و بهائیه معجزات انبیاء و اولیاء را اسباب سلب مقامات از انوار طبیات طاهرات نمی‌شود چگونه می‌شود این مطلب را مستور داشت و از خود پنهان انگاشت از بدو ظهور حضرت ابوالبشر تا طلوع نور اطهر حضرت سید البشر این قدر معجزات و خوارق عادات که از مظاهر قدسیه نقل شده و خداوند حمید در قرآن مجید به لسان نبی صادق مصدق اخبار از آن داده تمام را تاویل کردن و بر خلاف معنی ظاهری که مدار محاورات و مکالمات و مخاطبات بدان است محمول داشتن از ذوی العقول بلکه صاحب اندک شعور پسندیده نیست علاوه حاضرین بزم محمدی صلی الله علیه و آله و ناظرین جمال مقدس احمدی که شق قمر و تسیح حجر و احضار شجر را دیدند چه تکلیف داشتند و چگونه انکار می‌توانستند بنمایند اگر مجال انکار بود دیگر حمل بر سحر نمودن و تفوه به آن هو الا رجلا مسحورا کردن چه لزوم داشت پس صدور فعلی را از آن بزرگوار که از قدرت بشر بیرون بود دیدند که ناچار گردیده به سحرش نسبت دادند آن همه اخبار به مغیبات و وقوع آن بر وفق فرمایشات سید کائنات بقوله تعالی الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون چگونه تاویل می‌نمایند اخبار از فعل ابی جهل و تکلم و شهادت مرغ نیم خورده و رسوا شدن او در محضر اصحاب را چه تاویل می‌نمایند مگر حضرت عیسی علیه‌السلام انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون نفرمود و صدق قول خود را آشکار ننمود بالجمله جمیع امم اتفاق دارند که انبیاء و اولیاء دارای معجزات و کرامات و خوارق عادات بودند نزد جمیع یهود و نصاری ضروری است که حضرت موسی علیه‌السلام با آیات بینات از قبیل ید و بیضا و تبدیل عصا به اژدها و غیرها ظاهر گردید و خداوند در قرآن مجید می‌فرماید و لقد اتینا موسی تسع آیات بینات عموم نصاری و شیعه و اهل سنت و جماعت معترفند که حضرت عیسی قادر بر احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص بود قوله تعالی اذ قال الله یا عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک اذا یدتک بروح القدس تکلم الناس فی المهد و کهلا و اذ علمتک الكتاب و الحکمه و التوریه و الانجیل و اذ تخلق من الطین کهیئۃ الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی و تبری الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی و اذ کففت بنی اسرائیل عنک اذ جئتهم بالبینات فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین حالا از اهل انصاف و بصیرت شهادت می‌طلبیم اگر مراد از احیاء موتی همان نفوذ امر بود چرا بر سحر حمل می‌نمودند خوب بود بگویند این نفوذ در قلوب ما منکرین نشده پس معلوم [صفحه ۱۵۱] می‌شود به ظاهر مشاهده می‌نمودند که مرده را زنده می‌فرمایند و مجال انکار باقی نمی‌ماند لذا نسبت به سحرش دادند و عموم مسلمین از شیعه و سنی اجماع دارند که حضرت ختمی مرتبت معجزات بسیار داشتند بلکه بعضی از آنها به حد ضرورت رسیده و فرقه‌ی شیعه خاصه به اعجاز اولیاء و اوصیاء معتقدند و قرآن مجید که ظاهرا ما و باب و بهاء و مستدل بهائی و مناظر بابی آن را کلام خدا می‌دانیم بدان صراحت ناطق است هر گاه خصم این همه مطالب واضح انکار نمایند اهالی اسلام اصلا وجود نقطه اولی و مظهر ثانی را می‌توانند منکر شوند چه وجود آنها در دنیا اوضح از معجزه انبیاء و اولیاء نیست تا چه رسد به ادعا و مقصود از آن ترهات و کلمات خلاصه اینکه در صدور معجزه از تمام انبیاء و اولیاء شکی و شبهه نیست

استدلال بر اینکه خداوند امر به محال نمی‌کند و خارق العاده و معجزه از امور محال هستند

اشاره

قال المستدل البهائی در چند موقع و موضع رؤسا مذهب ما بیان نموده‌اند که قدرت خداوند به امر محال تعلق نمی‌گیرد پس معجزه و خارق عادت وجود ندارد

جواب

عرض می‌شود مرادشان از محال که قدرت خدا متعلق به آن نمی‌شود چیست هر گاه مراد ممتنعات عقلیه است ما نیز بدان قائل و معتقدیم خداوند عالم تمام عالم را در یک بیضه مرغ نمی‌گنجاند در حالتی که عالم را کوچک و بیضه را بزرگ خلق نفرماید و هر گاه مقصود ممکنات است چه ضرر دارد یک ممکنی اتیانش از یک نفر ممکن و از دیگری ممکن نباشد زیرا که تنطق حجر و نبات به اذن خدا امری است ممکن ولی امثال من نتواند او را متنطق سازد و مؤیدین به روح القدس بدان قادرند اخبار از غیب از قدرت ما خارج اما از مظاهر قدسیه و انوار الهیه بسیار دیده و شنیده شده است و البته بندگان خاص خدا به واسطه‌ی از خلقت اصلیه و نور الهیه و عبادات کثیره به درجه‌ی ارتقاء به مدارج علیه می‌رسند و افعالی که از قدرت بشریه خارج است از آنها صادر می‌شود چنانچه در حدیث قدسی خداوند متعال به خواص درگاه ذوالجلال وعده می‌فرماید یا ابن آدم انا رب اقول للشیء کن فیکون اطعنی فیما امرتک تقول للشیء کن فیکون یا ابن آدم انا حی لا اموت اطعنی فیما امرتک تکون حیا لا تموت یا ابن آدم انا حیث ما اشاء اکن اطعنی فیما امرتک حیث ما تشاء تکن بالجملة بعد از اینکه روح القدس به آن وجودات مقدسه تعلق یافت همه قسم خارق عادت می‌تواند از آنها سرزند زیرا که روح صاحب اعمال غریبه و بعد از تایید روح القدس به هر چه اراده نمایند قادر خواهند گردید و اینکه رؤسا آنها گفته‌اند احیاء موتی اسباب علو مکان است زیرا که آن احیا طبع هر نامی است به غایت مزخرف و بی‌معنی است و هیچ عاقلی بدان تفوه نمی‌نماید محیی دیگری است هر زمان می‌خواهد می‌رویاند و هر گاه این طبع و این وصف خاصه‌ی طبیعیه هر نامی بود هرگز نمی‌بایست بخشکد اگر بگویند مانع خارجی در دوام آنها است مثل سردی هواء و غیره عرض می‌کنم پس معلوم می‌شود که طبع آنها بنفسه حاکم مستقل نیست و دیگری حاکم در طبایع آنها است پس احیاء موتی از بشر شانی است رفیع و مقامی است منیع و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء خلاصه اینکه هر عملی که از بشر صادر و عموم خلق از اتیان به مثل آن عاجز شوند دلیل کمال است و قدرت بر اتیان آن نیست مگر از تایید قادر ذوالجلال و ما اسم آن را معجزه می‌گذاریم و فارق بین ناجی و هالک و حق و باطل و خلق به واسطه‌ی ملاحظه‌ی این خارق عادت یقین می‌نمایند که فاعل و عامل آن در دعوی خود محق و راست گو و صادق و داعی من عندالله است نه خواننده‌ی به سوی شیطان پس هر که به آنها اقبال کند بر هدایت است و هر که از آنها اعراض نماید سالک سبیل غوایت آیا نشنیده‌اند که سیره‌ی سنیه‌ی انبیاء و اولیاء در مقام اظهار امر و صدق مدعی ابراز معجزات بود ابوبصیر خدمت حضرت صادق آل محمد علیهم السلام عرض نمود که خداوند چرا به انبیاء و رسل معجزه عطاء فرمود فرمودند تا دلیل باشد بر صدق صاحب معجزه و معجزه علامت خدا است که عطاء نمی‌کند آن را مگر به انبیاء و رسل و حجج تا صدق صادق و کذب کاذب معلوم گردد خلاصه به محض اینکه یک نفر ادعاء نماید که من از جانب خدا [صفحه ۱۵۲] برای هدایت ظاهر و معجزه و دلیل صدق من این است که شما را به راه راست و می‌دارم اما هیچ علامت و نشانه خدا در وجود من قرار نداده که از ادنای افراد بشر ممتاز شوم ما از کجا صدق او را فهمیده مطیع و منقاد او شویم زیرا که مدعی کاذب هم قادر بر تکلم و تنطق و تفوه به این قول است نهایت اینکه باید یک جزو از کتاب مستطاب نهج البلاغه را مطالعه و حفظ و معنی آن را از علماء اسلام بی‌رسد و بر منبر رفته به همان روش که حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام خلق را نصیحت می‌فرمودند قریب به همان مضامین اقتباسیه از کلمات مظاهر الهیه موعظه نماید گو ابداء قلبش از آن آگاه نباشد چنانچه باب و بهاء کردند خلاصه تحصیل علم و یقین به صدق مدعی موقوف به دلیل و برهان است و برهان قاطع و دلیل ساطع معجزه است چنانچه ابن سکیت خدمت حضرت ثامن الائمه ارواحنا فداه عرض کرد که چرا خدا موسی علیه‌السلام را مبعوث فرمود باید بیضاء و عصا و عیسی علیه‌السلام را به طب و محمد صلی الله علیه و آله را به کلام و خطب فرمود چون موسی علیه‌السلام را مبعوث فرمود غالب اهالی آن زمان دارای علم سحر بودند پس حضرت موسی علیه‌السلام من عندالله امر را ظاهر کرد که آنها قادر نبودند و سحر سحره را باطل و حجیت خود را بر ایشان ظاهر فرمود و حضرت عیسی علیه‌السلام را وقتی مبعوث نمود که ناخوشی صعب در آن وقت بسیار و مردم محتاج به طب

بودند پس آن بزرگوار من عندالله آورد چیزی را که آنها نداشتند و مرده را زنده فرمود و کور و پیس را شفا بخشود و حجیت خود را ظاهر و ثابت نمود محمد صلی الله علیه و آله را وقتی مبعوث فرمود که غالب بر اهل آن عصر خطب و کلام بود پس آن بزرگوار از کتاب خداوند و مواظب و احکام چیزی آورد که حجت آنها را باطل فرمود انتهی خورد خورد از ما نحن فیه خارج شدیم هیچ شک نیست که استعمال لفظ در غیر ما وضع له با قرینه‌ی حالیه و مقالیه جایز بلکه در پاره‌ی مقامات موجب حسن کلام و بلاغت و فصاحت است کما بین فی محله چیزی که هست در این مقامات شخص متلفظ در مقام اظهار فصاحت و بلاغت و استعاره و کنایت و تشبیه و مجانست نبوده بلکه به لفظ معمول به قوم تکلم می‌فرمودند و از صدر اسلام تا زمان حضرت عسکری علیه‌السلام در ظهور مهدی موعود علیه‌السلام علامات و قرائنی به همین الفاظ مصطلحه‌ی بین الاقوام مقرر و بیان فرموده‌اند قریب به یک مضمون و حمل بر ظاهر معنی لغوی ابداء با قواعد عقلیه و نقلیه منافی نیست و داعی نداریم که بر خلاف ما وضع له معمول داریم و به احتمال اینکه شاید مراد معنی مجازی باشد از دین قویم و طریق مستقیم دست برداشته یک امام تاویلی برای خود بتراشیم بلی اگر نبی ثابت النبوة یا معصوم بفرمایند که ما ظاهر این معانی را قصد نداریم به اطاعت ناچاریم و هرگاه غیر از متکلم شخصی که مثل ماها جاهل و نادان است و وجهها من الوجوه امتیازی از جانب خدا ندارد بگویند معنی معهود مقصود نبوده به اطاعت او مکلف نیستیم بلکه متابعت او را موجب وبال و اسباب نکال می‌دانیم و از خداوند متعال مسالت داریم که ما و اولاد و احفادمان را از شر شیطان محروس و محفوظ فرموده تا قیامت به همین عقیده متقنه و طریقه‌ی محکمه‌ی راسخ و باقی باشیم تا آن را در عرصه‌ی قیامت وسیله‌ی نیل سعادت و نجات از موبقات آخرت قرار دهیم بلی اگر شخص ماول عصمت و حجیت خود را به دلیلی دیگر بر ما موجه دارد که با ضرورت منافی نباشد و علم به صدق او داشته باشیم پس از آن بگویند مراد از آن لفظ که از منابع حکم و علوم شرف صدور یافته فلان معنی غیر حقیقی است بالطوع و الرغبة از او قبول و بر همان معنی معمول می‌داریم حالا بر طائفه‌ی بابیه و بهائیه است که اثبات حقانیت و ظهور را به ادله و براهین متقنه‌ی قاطعه که معجزه است بفرمایند بعد از آن برای عدم ظهور امارات بر طبق اخبار و آیات گفتگو نمایند و در حقیقت و حقانیت رؤسا خویش پای فشارند

استدلال بر اینکه علمای اسلام فصاحت و بلاغت قرآن را اعجاز آن می‌دانند

اشاره

مستدل بهائی فرموده‌اند بر اولی الالباب و المستبصرین فی علم الکتاب پوشیده نیست که چون علماء اعلام اسلام ملاحظه نمودند که حق جل جلاله در قرآن مجید بر حقیقت و صدق رسالت [صفحه ۱۵۳] حضرت خاتم الانبیاء علیه‌السلام به نفس همین کتاب مبارک استدلال آورده و آوردن سوره‌ی مثل آن را میزان تمیز صدق از کذب مقرر داشته است در سبب حجیت قرآن اختلاف کرده‌اند چه معلوم است که تصنیف یک کتابی بدون ممیزی قاطع و فارق ظاهر از سائر کتب هرگز حجت و برهان نتواند بود و قطع نزاع و فاصل جدال بین المثبت و النافی نتواند نمود جمعی از علماء به شرحی که در کتب کلامیه مفصلاً مذکور است نفس سبک و سوق آیات را بر نهجی که نازل شده است سبب اعجاز دانستند و آوردن کلامی را به این سبک و سیاق ممتنع و محال شمردند و بعضی از علماء اشتغال قرآن را بر اخبار از امور آتی که در حقیقت اخبار از غیب است حجیت و اعجاز آن شناخته‌اند و برخی دیگر از علماء اشتغال قرآن را بر حکم عالی و خواص و فواید نافع که تاسیس آن فوق طاقت و قوت بشریه است سبب اعجاز و حجیت آیات الهیه تصور نمودند و چون هر یک از این وجوه مذکوره نزد محققین از علماء اسلام غیر کافی و ناتمام می‌نمود اکثری از ایشان قائل شدند بر اینکه علو مقامات آیات قرآن مجید در مراتب فصاحت و بلاغت است و سبب اعجاز همان است زیرا که فرقی نیست در اینکه پیغمبری احیاء اموات را معجزه‌ی خود قرار دهد و به آن تحدی کند و یا اینکه کلامی آورد که در فصاحت و

بلاغت به رتبه‌ی باشد که احدی نتواند سوره‌ی چون او بیاورد و به آن تحدی فرماید و آن را حجت آن قرار دهد چه در هر صورت حجت بر خلق تمام باشد زیرا که مناظ اظهار عجز خلق است از اتیان به مثل آن و این در هر دو صورت حاصل است و بالجمله چون این وجه اخیر شهرتی کامل یافت علماء اسلام خصوصاً متاخرین از ایشان بر این وجه اعتماد نمودند و فصاحت قرآن را سبب اعجاز آن شمردند و بر مطلعین بر حقایق علوم معلوم است که این رای در قرون وسطی احداث شد و در میان صحابه و تابعین بل و تبع تابعین ذکری از اینکه سبب حجیت قرآن فصاحت و بلاغت او است شایع و منتشر نبود چه در قرن ثالث و رابع و خامس علوم جدلیات و کلام و منطق انتشاری بالغ یافت و باب مجادلات علمیة مفتوح گشت و هم علماء آن قرون در صنوف ادب و صنعت انشاء و ترسیل رتبه‌ی علماء یافتند و در فنون فصاحت و بلاغت مقدم و بالغ گشتند و در تالیف و تصنیف کتب نفیسه‌ی فصیحة قادر و توانا شدند و اکثری در صنعت کتابت دارالخلافة و وزارت و امارت که غالباً در آن زمان موكول و محول به ارباب علم و فضل بود مناصب عالیه و مراکز مهمه یافتند پس این علماء اعلام که غالباً در سعه‌ی عیش و ترفه و لذائذ جسمانیه متغمس بودند و به استماع اغانی و انعام و قصص هیام و غرام متعود و در علوم ادب به غایت دقیق و در دقائق اشعار و خطب بلا نهایت بصیر چون فصاحت قرآن مجید و بلاغت بیان رب حمید را فوق حد خود دیدند و در لطائف استعارات و دقائق سوق و سبک آیات مستغرق گشتند و از روح فواد که شان منقطعین از عباد است غالباً بی بهره و نصیب بودند گمان کردند که سبب حجیت و دلالت قرآن مجید فصاحت و بلاغت آیات او است و موجب معجز بودن آن عجز خلق از اتیان به مثل و مجارات او پس بر این وجه اعتماد نمودند و خلاصه‌ی اجراء این برهان را بر صفت قیاس منطقی بر این وجه تقریر فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بلاشک به قرآن مجید تحدی فرمود و آوردن سوره‌ی چون او را بدون اذن الله محال و ممتنع دانست و مجارات و عدم مجارات آن را میزان وحید صادق و کاذب مقرر داشت و رؤسا قریش و امراء عرب که به فصاحت و بلاغت معروف و به نخوت و صلابت موصوف بودند و در قطع حجت و ابطال دعوت آن حضرت از تحمل هر گونه مشقت و صعوبت نکول نمی نمودند از آوردن سوره‌ی به مثل آن قرآن عاجز شدند چه اگر عاجز نبودند آورده بودند و اگر آورده بودند به ما می رسید و چون نرسید نیاوردند و نتیجه‌ی این مقدمات این باشد که امت عربیه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند و چون عجز عرب از مجارات قرآن ثابت شد عجز سایر ملل به طریق اولی ثابت شود و حجیت قرآن بر تمام اهل جهان تمام آید این خلاصه‌ی استدلال [صفحه ۱۵۴] قوم بود در اثبات حجیت قرآن ولکن بر نفسی که فؤادش به نور علم حقیقی منور باشد واضح و معلوم است که این استدلال به وجوهی چند ناقص و ناتمام است وجه اول اینکه اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آن باشد هرگز حجت بر خلق بالغ نشود و توصیف کتاب مجید به آیه‌ی مبارکه‌ی قل فله الحجة البالغة تمام نیاید زیرا که در این صورت فهم حجیت کتاب راجع به فصحاء امت شود و در قوه‌ی علماء این فن باشد و حکم جزء اعظم اهل عالم که عالم به فصاحت و بلاغت کلام عرب نیستند به تقلید و تبعیت نفوس قلیله‌ی علماء این فن راجع آید و حال اینکه این مساله در غایت وضوح است که تبعیت و تقلید در مسائل اصولیه و خصوصاً در مساله معرفت مظاهر الهیه جائز نباشد و این هم در صورتی است که فصحاء و بلغاء متفق باشند و اختلاف نمایند و حال اینکه اکثر فصحاء عرب در زمان ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله به معجزه بودن قرآن اذعان نمودند و چنانچه جناب شیخ الاسلام اکنون در فصاحت آیات مناقشه می نمایند ایشان نیز در فصاحت قرآن مناقشه می نمودند چنانکه در تفسیر این کتاب شریف مصرح و منصوص است لو نشاء لقلنا مثل هذا می گفتند و خطب و اشعار خود را افصح از آیات و کلمات او می دانستند بل به حکم کریمه‌ی ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون العیاذ بالله حضرتش را شاعری و ضیع القدر و موهون می خواندند در این صورت بر آن همه خلق عالم از عجم و عرب و ترک و دیلم و رومی و آفریقی که داراء علم فصاحت نیستند و فصاحت کلام را به هیچ وجه نمی شناسند اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت آن باشد چگونه حجت بالغ باشد و معنی قل فله الحجة البالغة تمام آید انتهی ما افاده المستدل البهائی

عرض می شود اولاً علماء اسلام کثر الله تعالی امثالهم فی الانام اعجاز قرآن مجید و فرقان حمید را منحصر به فصاحت و بلاغت نمی دانند بلکه می گویند فصاحت و بلاغت و اسلوب عجیب و نظم غریب و اخبار از امور ماضیه و قصص انبیاء سالفه با اینکه نزد معلمی تعلیم نگرفته و کسب علوم ننموده و اعلام از امور و مغیبات آتیه و وقوع آنها بر طبق فرمایش آن جناب و تحدی بدان و عجز فصحاء و بلغاء با اینکه غالب اهل آن زمان به این وصف موصوف و به این امتیاز معروف بودند از اتیان به مثل آن معجزه است و اینکه فرموده اند فهم حجیت کتاب راجع فصحا امت می شود کلامی است سخیف و اعتقادی است ضعیف زیرا که عجز فصحاء و بلغاء عرب که در این فن منیف در کمال مهارت و برای افتخار و اعتبار خطب بلیغه و قصاید فصیحاً انشاء و بر کعبه که محل طواف امت مرحومه و غیرهم بود می آویخته اقوی دلیل است بر اینکه از عادت بشر اتیان به چنین کلامی بیرون است و غیر فصحاء عرب و سائر ملل و فرق از رومی و عجم و ترک و دیلم وقتی که عجز آنها را ادراک نمودند و تحدی آن حضرت را به قرآن معلوم نمودند یقین کردند که این داعی و متکلم داراء مقامی است که امثال او از بشر از اتیان به آن عاجزند و از معارضه به مثل قاصر خلاصه القول اینکه اگر اذعان و اعتراف فرد فرد ناس مناط باشد اگر پیغمبری بخواهد حجت را بر خلق تمام نماید غیر مقدور است زیرا که بر فرض ابراز معجزات حسیه مثل شق قمر و غیره هم نماید و در مجمعی که ده هزار خلق برای ملاحظه و مشاهده حاضرند یک نفر اعمی مادرزاد یا کر و کور عارضی حاضر بزم باشد و بر پیغمبر ایراد کند که این شق قمر و نطق حجر برای من حجت نبود زیرا که نه شق قمر را دیدم و نه آوازی از حجر شنیدم البته محل اعتناء نخواهد بود و او را سرزنش و توبیخ و تقییح و تعییر می نمایند بلکه می گویند ای مرد احمق نقص از سمع و بصر تو بود نه از جانب پیغمبر اکرم و کذا اگر این حجت بر آنها تمام و بر غیر فصحاء بالغ نباشد و در معجزات سایر انبیاء مثل احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و ید بیضاء و القاء عصا نیز همین ایراد وارد می آید شاید غیر حاضرین بزم موسوی علیه السلام و غیر ناظرین به جمال عیسوی علیه السلام بگویند ما در زمان آن دو بزرگوار نبودیم شاید اگر بودیم مثل افعال موسی و عیسی را داراء بودیم یا کسانی که در زمان آن دو بزرگوار بودند ولی در بلاد بعیده ساکن می توانستند بگویند بر ما حجت تمام نشد پس عرض می کنم که میزان علم اهالی زمان است به صدق داعی و علم حاصل [صفحه ۱۵۵] نمی شود مگر به معجزه و خارق عادت و در تحصیل علم مناط مشاهده و مکاشفه نیست بلکه به هر طریق علم حاصل شود کافی است چه اینکه غیر فصحاء و بلغاء از عجز بالغین این فن عجز خود را به طریق اولی بفهمند یا غیر حاضرین بزم موسوی و عیسوی از اخبار متواتره در صورت امکان یا خبر دادن نبی ثابت النبوة صادق مصدق ب اعجاز آنها عالم به موقوف شوند چنانچه به واسطه ی خبر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله معجزات موسی و عیسی و غیرهما نزد ما اسلامیان از آفتاب روشنتر و هیچ کمتر از علم به معجزات خود محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نیست پس بر فصحاء و بلغاء حجت تمام است نظر به اینکه با وصف کمال مهارت از اتیان به مثل سوره ی از آن که مرکب از ده کلمه است مثل الله و احد و صمد و لم یکن و غیره اذعان و اعتراف نمودند و بر ما غیر فصحاء حجت است از باب اینکه آنها اظهار عجز نمودند و اینکه مستدل فرموده اند مثل جناب شیخ الاسلام که در فصاحت آیات بیان و صادرات از رئیس بهائیان مناقشه دارند در زمان پیغمبر آخر الزمان هم اگر بودند ولو نشاء لقلنا مثل هذا گفتند صحیح است ولی زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف بلی در زمان حضرت نیز این بیان نمودند ولی چه سود که آن همه بلغاء و فصحاء بعد از این ادعاء در منازل خود منزوی و در آمد و شد بر روی خویش و بیگانه بسته زحمات کشیدند و به تبعات رسیدند و بعد از مدتهای مدیده و زحمات عدیده رؤساء آنها اظهار به عجز نمودند یکی گفت بعد از ملاحظه ی آیه ی کریمه ی یا ارض ابلعی ماء ک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی معلوم شد مثل قرآن آوردن از قدرت بشر بیرون است دیگری بیان نمود که فلان آیه را دیدم اتیان به مثل آن محال است و هکذا چند نفری که در خصومت الد و در معادات اشد بودند پاره ی مزخرفات در قبال آیات معجز علامت بر زبان راندند که اسباب مضحکه فراهم و بر آنها خندیدند فبهت الذی کفر پاره ی دیگر هم

آن جناب را به واسطه‌ی کلمات قرآنیّه که بشر از آن عاجز است ساحر خواندند و اگر این کلمات خالی از غرابت نبود چرا نسبت سحر به او می‌دادند بالجمله در عرب فصحاء و بلغائی چند معروف و مشهور بودند که همه کس آنها را می‌شناختند و با محمد بن عبدالله پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله عداوت تامه داشتند و کمال میل داشتند حجت آن بزرگوار را باطل و عاقل سازند و آن بزرگوار برخواست در میان ایشان و چنین کتابی آورده بدان تحدی فرمود اولاً فرمود کتابی مثل قرآن بیاورید بعد از آن قدری تنزل داده فرمود ده سوره مثل آن بیاورید باز تنزل امر داده فرمود یک سوره که مشتمل بر ده کلمه یا بیشتر یا کمتر است بیاورید مع هذا از اتیان به مثل آن عاجز شدند بعد از این که این قصه به این طور شایع گردید البته حجت بر جهال و غیر فصحاء نیز تمام است و فهمیده می‌شود صاحب این کلام از جانب خدا آمده و غالب گردیده و همین قدر در ثبوت معجزه و علم به صدق داعی و مدعی کافی است علاوه پیغمبر ما قرآن را فقط معجزه خود قرار نداد که بر سر این مطلب این گفتگوها حادث شود قرآن برای فصحاء زمان حجت بود عجز آنها برای غیر فصحاء دلیل بود به علاوه آن قدر خرق عادت از آن جناب صادر گردید که بر هر عامی و عالم فاضل و جاهل معلوم گردید آن حضرت مؤید به روح القدس و از جانب خدا داعی است و حجت خدا بحکم قل فله الحجة البالغة تمام گردید و عذری برای عموم خلق باقی نماند و اینکه مستدل می‌فرمایند اگر فصحاء و بلغاء در زمان سید انبیاء صلی الله علیه و آله به معجزه بودن قرآن اذعان و اعتراف نکردند این لفظ اکثر را از کجا می‌فرمایند اسامی آنها را بفرمایند تا با عدد مذعنین بسنجیم و معلوم شود کدام یک کمتر و کدام زیادترند این لفظ اکثر که جناب مستدل می‌فرمایند موجب سستی عقیده‌ی متبحرین در اخبار و آثار نمی‌شود بلکه قائلین این قول از مشرکین و قریش در قبال مذعنین به اعجاز قرآن نبودند مگر مثل موجی از بحار وجوه فصحاء و بلغاء که در میان عرب به این وصف موصوف و به این فخر معروف بودند بعد از زحمات و صرف اوقات اقرار به عجز و انکسار نمودند بلکه عموم فصحاء قحطان و بلغاء [صفحه ۱۵۶] عدنان آن را نسبت به سحر و گوینده را که پیغمبر است ساحر خواندند کما قال الله تعالی ناقلاً لقولهم ان هذا الا سحر مبین و در احادیث و تواریخ وارد است که کفار قریش و فصحاء ایشان چون خود را از مقابله قرآن عاجز دیدند به نزد ولید بن مغیره که از احکام و امراء و فصحاء ایشان بود رفته گفتند ای امیر چاره کن در سخن محمد که ما را زبون و عاجز کرده ولید به خدمت آن جناب آمده گفت ای محمد شعرهای خود را بخوان حضرت فرمود کلام من شعر نیست گفت هر چه هست بخوان پس حضرت سوره‌ی مبارکه حم سجده را خواندند چون به این آیه رسیدند که فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقه مثل صاعقه عاد و ثمود بدن ولید به لرزیدن آمد و مویها بر جسدش راست شد و برگشت قریش چون آن حالت را از او دیدند بترسیدند که مبدا مسلمان شده باشد ابوجهل که برادرزاده او بود به نزد او آمد و گفت ای عم ما را سرشکسته کردی و رسوا ساختی و به دین محمد در آمدی گفت نه ولیکن سخن صعبی از او شنیدم که بدن من لرزید گفت شعر بود گفت نه گفت خطبه بود گفت نه اما حسن و حلاوتی دارد که نتوان وصف کردن گفت کهانت است گفت نه گفت پس آن را چه نام کنیم گفت بگذار تا در آن فکری کنم روز دیگر به نزد او حاضر شده گفت جادو است که دلها می‌ریاید و در روایت دیگر رسیده که چون حضرت آیه‌ی ان الله یامر بالعدل و الاحسان و اتیاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون تا آخر را بر او خواندند عرض کرد که مکرر کن حضرت مکرر فرمود گفت به خدا قسم که حسن و حلاوت دارد و شاخه‌هایش میوه می‌دهد و ساقش بارآور است و نیز در احادیث و سیر وارد است که ابن ابی العوجاء و سه نفر دیگر از ملاحده با هم جمع شده و اتفاق کردند تا یک سال از هم متفرق نشوند و در خانه‌ی خود نشسته تا سال دیگر هر یک ربع مثل قرآن را بیاورند و در سال دیگر در مکه معظمه مجتمع شده کلام خود را بر یکدیگر عرض نمایند چون سال دیگر هنگام میعاد رسید همگی در مقام ابراهیم جمع شده یکی از آنها گفت من چون آیه‌ی یا ارض ابلیعی ماء ک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی را دیدم دانستم که این کلام را معارضه نتوان کرد و دیگری گفت من چون به آیه‌ی فلما استیاسوا منه خلصوا نجیا رسیدم از معارضه‌ی قرآن مایوس و ناامید گردیدم سیم گفت من هنوز در آیه‌ی ان الذین یدعون من دون

الله لن یخلقوا ذبابا و لو اجتماعوا له متفکرم چهارم گفت از آن زمان تا حال من در مثل آیهی قل لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا متاملم در این اثنا حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام بر ایشان گذشت و این آیه را بر ایشان خواند قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا و در حدیث دیگر است که هر که در آن عهد همایون سخن فصیحی می‌گفت آن را بر لوحی ثبت کرده به خانهای کعبه می‌آویخت و چون یا ارض ابلعی نازل شد همه فصحاء از بیم رسوائی آمدند و سخنان خود را از طاق کعبه فرود آوردند بالجمله اعجاز قرآن هم از راه عجز از مقابله و هم از راه اشتغال بر اعلی مراتب فصاحت و بلاغت امری است که قابل انکار نیست و هر فقره‌ی یا آیه‌ی از آن در میان هر کلامی از کلمات فصحاء از اشعار و خطب و غیره یافت شود چون خورشید تابان در میان ستارگان ممتاز است و هر آیه‌ی که در وسط هر خطبه‌ی فصیحی یا غیر آن درآید چون یاقوت رمانی و لعل بدخشانی درخشان است بلی فصاحت و بلاغت فقط سبب اعجاز قرآن نیست اما این جور فصاحت و بلاغت که در جمیع آیات قرآنی ملاحظه شده و می‌شود و اعلی از فصاحت مصطلحه عرب است با آن جزالت و دلربائی که در کلام آن حضرت بود و اخبار از مغیبات و قصص انبیاء سلف چنانچه برای یهود فرمودند و آنها انکار نموده که در توریه نیست در جواب فرمودند توریه را بیاورید که ملاحظه شود بقوله تعالی قل فاتوا بالتوریة فاتلوها ان کنتم صادقین خواهند اقرار نمود که مطابق است با آنچه من خبر به آن دادم در قصص انبیاء ماضیه نه آنچه شماها بیان کردید و یهود [صفحه ۱۵۷] ملزم گردیدند و تحدی به این درجه و بیان به این قسم که اتیان به یک سوره که یک سطر بیش نیست از شما می‌خواهم و عجز آنها و مباحثه علمیه را به مجادله و قتل نفوس تبدیل نمودن معجزه بود زیرا که فصاحت فصحاء عرب در وصف مشاهدات مثل ذکر بعیر یا فرس یا جاریه یا ملک یا ضرب یا طعن یا وصف حروب بود و در کلام معجز نظام آن حضرت این گونه بیانات نبود علاوه فصاحت فصحاء و بلاغت بلغاء در یک قصیده که فرضا صد بیت بود در یک شعر و دو شعر بیشتر نبود و قرآن مجید جزو جزو آن فصیح و خارج از قدرت بشریه بود دیگر این که شاعر فصیح اذا کرر کلامه لم یکن الثانی فی الفصاحة بمنزلة الاول غالبا و کل ما کرر فی القرآن فهو فی نهایت الفصاحة و غایة البلاغة اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسک ما کررته یتضوع دیگر این که اشعار امرء القیس و امثال او در وصف نساء و صفت خیل و شعر نابغه در صفت حروب و شعر اعشی در طرب و در وصف خمر فصاحت و بلاغت داشت و هر یک در فن مخصوص خود یدی داشتند و قرآن مجید در جمیع فنون کلام به اعلی درجه‌ی فصاحت و بلاغت بود میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است این بود که فصحاء و بلغاء اظهار عجز از اتیان به مثل آن نمودند دیگر این که قرآن مجید اصل کل علوم است از علم کلام و علم اصول و فقه و لغت و صرف و نحو و معانی بیان و علم اخلاق و کلام تبیان به این مثابه جامعیت نداشت و حال این که آن جناب نزد معلمی تلمذ نکرده بود خلاصه این که کافه عرب کانوا یعادونه اشد المعاداة و یتهاکون فی ابطال امره و فراق الاوطان و العشیره و بذل المهج و النفوس منهم من اقوی ما یدل علی ذلك فاذا انضاف الیه قوله تعالی فان لم تفعلوا و لن تفعلوا المشعرة و بالتقریر و عدم الاتیان بمثله ظهر کونه معجزا از اینها گذشته این گونه فصاحت و بلاغت بر فرض معجزه نباشد آیا کلام امام و نبی شرطش این است که مغلوط و نامربوط هم باشد که به هیچ قاعده‌ی صرفیه و نحویه و معانی بیان مطابق نیاید چنان چه از کلمات بیان جناب باب مکشوف است که تا چه اندازه نفوس عرب و عجم از آن مشمئز به جای ضمیر متصل ضمیر منفصل و مرفوع را منصوب و منصوب را مرفوع و مجرور آورده‌اند از فصاحت و بلاغت مصطلحه‌ی هزار سال قبل تاکنون نیز بیرون است لا اقل خوب بود اهتمامی بفرمایند تا با اشعار مثل امرء القیس و اعشی و نابغه مقابله کند به درجه‌ی فصاحت نرسیده نرسد علاوه جناب نقطه‌ی اولی در بحبوحه‌ی عجم ظاهر و زبان خودشان و اباء و نیاکانشان عجمی بود مناسب این بود تحریرات مثل قائم مقام مرحوم را حفظ فرموده اتیان به مثل آن فرماید چرا طفره رفته عربی زبان شدند که این قدر مفتضح و رسوا گردند اگر هزاری بفرمایند نحو و صرف گناه کار و در قید انتقام کشیده شده‌اند جز فصاحت و رسوائی ثمری بر آن مترتب

استدلال بهایی به قول هاشم شامی نصرانی در مورد غلطهای قرآن و جوابهای آن

جناب مستدل بهائی در مقام اظهار غلطات قرآن به قول هاشم شامی نصرانی تمسک جسته و تعصبی فوق‌العاده از مورد و قائل کشیده بلکه از کلمات ایشان معلوم می‌شود برای حفظ مقامات ظهورات جدیده مشتمله بر اغلاط عدیده‌ی نحویه و صرفیه در مخالفت با قوانین و قواعد معانی و بیان و بدیع معارضه‌ی به مثلی به خاطرشان رسیده و کاملاً قول شامی نصرانی را با کمال شعف و انبساط بیان فرموده‌اند اول این که خداوند تبارک و تعالی قاب قوسین او ادنی فرموده و الوجه قابی قوس است نه قاب قوسین لان القوس له قبان جواب عرض می‌شود معلوم نشد این اشکال از چه راه است اگر فرض کنیم قاب یک قوس که عبارت از سه قوس است و هی ما عطف طرفیها من و تصور شود یک ذرع است و قائلی بگوید نزدیک شدیم به فلان شخص مقدار قاب دو قوس که دو ذرع است چه تفاوت دارد با این که بگوید نزدیک شدیم به اندازه‌ی دو قاب یک قوس که آن هم دو ذرع است و هیچ معلوم نیست کدام فصاحت در ثانی است که در اول نیست از حضرت رسول پرسیدند که معنی قاب قوسین چیست فرمود قدر دو ذراع پس بر این قوس در این مقام به معنی ما یقاس به الشیء است و قاب و قیب و قاد و مقیاس و قیس و مقدار تماماً الفاظ مترادفه‌اند حاصل آن که جبرئیل نزدیک شد به پیغمبر [صفحه ۱۵۸] صلی الله علیه و آله که اگر شخصی آن را می‌دید متردد می‌شد در اینکه آن را مقدار دو کمان تقدیر کند و فائده ذکر آن به مثل تصور اتصال و ارتباط است بینهما و ما هیچ تفاوت بین این دو عبارت که قاب قوسین یا قابی قوس باشد نمی‌بینم که یکی فصیح و دیگری غیر فصیح و یکی غلط و دیگری غیر مغلوط باشد بر شامی و جناب مستدل است بیان فرق بین العبارتین و اینکه دویم اقرب به مقصود است یا افصح از اول است و همین قدر که کمان دو قاب دارد لازم نیست تعیین مقدار به دو قاب یک قوس شود نه یک قاب دو قوس باز می‌فرمایند و از تقرر هذا فنشرع فی تعقب خطائه قال فی سورة البقرة لیس البران تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ولكن البر من امن بالله و الیوم الاخر و الملائكة و الكتاب و النبین و اتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرين فی البساء و الضراء و کان الوجه ان یقول و الصابرون لانه عطف علی قوله و الموفون لکن المفسرین قالوا انه نصب الصابرين علی المدح و لا ادري لماذا استحق الصابرون هذا المدح و لم يستحقه الموفون بعهدهم مع انهم مقدمون فی النسق علی اولئك و مع ان السورة نفسها متقدمة النزول علی سورة براءة التي سن فیها نبد العهد و علی سورة التحريم التي احل فیها الحنث بالایمان انتهى جواب عرض می‌کنم شامی و مستدل از بعضی از علماء شنیده‌اند که به ظاهر ایرادی بر آیه‌ی مبارکه تصور می‌شود و جواب هم دارد دیگر نفهمیده‌اند بر کدام موضع علماء ایراد کرده‌اند و جواب داده‌اند ایراد فرضیه که بدوا علماء کرده‌اند این است که چرا خداوند و الموفون فرموده و حال اینکه سیاق سیاق جر بود نه ضم و رفع زیرا که معنی آیه‌ی مبارکه و لكن البر من امن بالله و بر من اتی المال و بر من اقام الصلوة و بر من اتی الزکوة و بر الموفین بعهدهم است و کلمه‌ی و الصابرين به جای خود واقع است زیرا که معنی و بر الصابرين است به حذف المضاف حالا که از این ایراد غمض عین فرموده و رعایت کلام خدا کرده‌اند یا نفهمیده‌اند از ایشان ممنونیم و جواب از ایرادشان می‌دهیم که یا ایها الفاضل بهائی و یا ایها الشامی از کجا فهمیدید که کلمه‌ی و الصابرين معطوف بر کلمه‌ی و الموفون است تا این ایراد وارد آید بلکه و الصابرين معطوف است بر ذوی القربی و معنی آیه‌ی مبارکه این است که بر بر کسی است که عطاء کند مال را با شدت احتیاج آن بذوی القربی و عترت محمد صلی الله علیه و آله و یتامی و مساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و به کسانی که صابرنند در باساء یعنی در شدت فقر و در ضراء یعنی صابرين در مرض یا منصوب آورده شده به تقدیر امدح و عطف بر موفون نشده به جهت فضل صابرين بر سایرین و این قدر جناب مستدل استعجاب نفرمایند که چرا صابرين در باساء و ضراء مستحق مدح مخصوص شده‌اند و موفین به عهد نشده‌اند خداوند متعال افعال شاقه را در فضل و مدح تفاوت گذارده و برای صابرين در باساء و ضراء فضلی است که برای سایرین نیست چنانچه در قرآن مجید

خداوند متعال پیغمبر اکرم و امت مرحوم را در مواضع عدیده به صبر مامور فرموده در سوره‌ی لقمان است و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور و فی سوره ص اصبر علی ما یقولون و در سوره‌ی تنزیل است و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا و فی سوره‌ی الهود و اصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین و فی سوره‌ی الطور و اصبر لحکم ربک فانک باعیننا و فی سوره‌ی الکهف و اصبر نفسک مع الذین یدعون و فی سوره‌ی النحل و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین و اصبر و ما صبرک الا بالله و لا تحزن علیهم و لا تک فی ضیق مما یمکرون و فی سوره‌ی الاعراف قال موسی لقومه استعینوا بالله و اصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین و فی سوره‌ی الانفال و اصبروا ان الله مع الصابرین و فی سوره‌ی آل عمران یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون و فی سوره‌ی طه و امر اهلک بالصلوة و اصطر علیها و فی سوره‌ی القمر انا مرسلوا الناقه فتنه لهم فارتقبهم و اصطر ای علی اذاهم و فی سوره‌ی الاحزاب و الصابرین و الصابرات تا آخر آیه که می فرماید اعد الله لهم مغفرة [صفحه ۱۵۹] و اجرا عظیما و فی سوره‌ی الزمر انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حسنات فی سوره‌ی القصص ثواب الله خیر لمن امن و عمل صالحا و لا یلقیها الا الصابرون و فی سوره‌ی البقره یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرین و فی سوره‌ی الحج و بشر المحبتین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و الصابرین علی ما اصابهم فی الصافات قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی انشاء الله من الصابرین فی البقره ایضا و الصابرین فی البساء و الضراء تا آخر آیه فی الانفال فان ینک منکم ماء صابره ینزلوا ما تین تا آنجا که می فرماید و الله مع الصابرین فی الانبیا و اسمعیل و ادیس و ذا الکفل کل من الصابرین فی آل عمران الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین بالاسحار ایضا فی البقره و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون ایضا فی البقره و الله مع الصابرین فی الاحقاف فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل فی سوره‌ی محمد (ص) و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین و نبلو اخبارکم فی سوره‌ی العصر و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر ایضا فی البقره و استعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبیره الا علی الخاشعین ایضا استعینوا بالصبر و الصلوة فی سوره‌ی البلد الذین امنوا و تواصلوا بالصبر و تواصلوا بالرحمه فی الکهف ستجدنی انشاء الله صابرا و لا اعصی لک امر اهر گاه به همین قدر امتیاز مراتب صبر جناب آقای آ میرزا ابوالفضل قانعند و معلوم گردید چرا صابرین مستحق مدحند نعم المطلوب والا پنجاه موضع بلکه زیادترا از قرآن مجید نشان دهم که خداوند صابرین را مدح فرموده و بعد از اینکه از این آیات باهرات و کلمات مبارکات مکشوف افتاد که خداوند امت مرحومه و سایر امم ماضیه را مامور به صبر فرموده و در بعضی بشارت مجازات بدان داده‌اند هر گاه باز جناب مستدل یا شامی استحقاق اختصاص به مدح را برای صابرین قائل نشوند ایرادی بر ما نیست به آن فرموده‌اند خطاء دیگر در ترکیب آیه‌ی مبارکه این است که مناسب این بود به جای ولكن البر من امن بالله بفرمایند ولكن البر ان تؤمنوا و تؤتوا و تقیموا الی الاخر لان البر هو الايمان لا المؤمن و لذا لجا المفسرون فقالوا ولكن البر الذي ينبغي ان يهتم به بر من امن بالله الی الاخر ففعل الكاتب اسقط ست کلمات والا فالترکیب فاسد اولاً عرض می کنم اسقاط و حذف شش کلمه لازم نیست چنانکه عرض شد یک مضاف در فقره‌ی اولی محذوف است و معنی ولكن البر بر من امن بالله است و سائر فقرات معطوف است بر آن و حذف مضاف در کلام عرب و نحویین بسیار شده است و خلاف قانونی واقع نشده است علاوه هر گاه جناب مستدل به علم صرف بعید العهد شده باشند یا اعتنائی نداشته باشند بر کلام خداوند متعال ایرادی نیست زیرا که بر محتمل است اسم فاعل از بر بیر باشد و اصل آن بر مثل فطن فنقلت کسره الی الباء و يجوز ان یکون مصدرا وصف به مثل عدل فصار كالجئه و مؤید است این توجیه به اینکه ولكن البار هم قراءت شده است پس بهتر این است جناب مستدل با قرآن معارضه نفرمایند امر فصاحت و بلاغت و جزالت و مناعت قرآن بالاتر از آن است که امثال ماها در آن فضولی نمائیم و با فصحاء و بلغاء زمان که هر یک وحید عصر و فرید دهر بودند پنهان از جناب مستدل مخاطبه شده و آخر الامر مجادله به کلام مبدل به هلاک اشخاص و مقاتله گردید اگر خدا را هم به خدائی قبول دارند فرمود قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله در این صورت بهتر عدم معارضه است و نیز از اغلاط قرآن که شمرده‌اند آیه‌ی مبارکه

سوره‌ی نساء است لکن الراسخون فی العلم منهم و المؤمنون يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و المقيمین الصلوة و المؤمنون الزكوة و المؤمنون بالله و اليوم الآخر و كان الوجه ان يقول و المقيمون الصلوة كما قال و المؤمنون الزكوة هذا ما تقتضيه القاعدة الا ان المفسرين زعموا انه نصب المقيمین الصلوة على المدح ايضا فلم يستحق هؤلاء المدح و لم يستحقه المؤمنون بالله و اليوم الآخر مع انهم احق به و اولی اذ كل مؤمن بالله و اليوم الآخر [صفحة ۱۶۰] مقيم للصلوة و لکن ليس كل مقيم للصلوة مؤمنا بالله و اليوم الآخر اذ يحتمل ان يكون صلوته رياء او خوفا او طمعا او لعله اخرى و هي ايضا من الطاعات الظاهرة و لهذا يحرص المرأون اشد الحرص على قضاء هذا الفرض اما الايمان بالله و اليوم الآخر فامر باطن لا يقدر الناس ان يعلموه او يطلعوا عليه و قصارى ما يقدرون عليه هو انهم اذا راوا واحدا منهم يخون و ينهب و يقتل الاسرى حتى يثخن في الارض ساغ لهم ان يرتابوا في صحة ايمانه بالله و اليوم الآخر جواب عرض می شود اولاً قراءت به رفع هم شده و المقيمون نیز خوانده‌اند و بر تقدیر قراءت مشهوره منحصر نیست صحت قراءت نصب به تقدیر امدح بلکه معطوف است بر ما ای الراسخون فی العلم منهم كعبدالله بن سلام و اصحابه و المؤمنون منهم ای من المهاجرين و الانصار يؤمنون بما انزل اليك ای الانبياء و ما انزل من قبلك ای الكتب السماوية و بالمقيمین الصلوة و المراد بهم الملائكة پس بنابراین معنی يؤمنون خبر لکن است و اما قوله تعالى و المؤمنون الزكوة ففي رفعه اوجه احدها انه معطوف على الراسخون و ثانيها انه خبر لمبتد محذوف ای و هم المؤمنون و ثالثها انه مبتدا و الخبر اولئك سنؤتيهم و اما نتیجه که جناب مستدل گرفته‌اند به اینکه هر مؤمن به خدا و يوم آخر مقيم صلوة است و هر مقيم صلوتی مؤمن به خدا نیست زیرا که محتمل است صلوة آنها از روى رياء و سمعة و خوف و طمع باشد اغماض از حق فرموده‌اند چرا اين احتمال نداده‌اند که اظهار ايمان به خدا از روى خوف و طمع باشد و حال اینکه از معصوم پرسیدند ايمان ابوبکر و عمر از چه راه بود آیا از روى رضا بود یا اجبار فرمودند نه از روى رضا بود و نه از روى جبر بلکه از طمع بود اگر مقصود عناد و لجاج نبود خوب بود ذکرى از اين احتمال هم بدهند بلکه اگر مقيمین صلوة هم مستحق مدح باشند هیچ در ارکان دین تزلزل راه نمی‌یابد زیرا که اقامه‌ی صلوة افضل اعمال است معصوم می‌فرماید الصلوة عمود الدين و تارك صلوة را كافر خوانده‌اند و اهتمام به آن در كلمات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی دین به مثابه‌ی رسیده که در سائر اعمال نرسیده است چنانچه مستوفی در کتب اخبار بدان تصریح شده است و مجال انکار و اعتراض باقی نیست و الحمد لله الذى هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله مستدل بهائی از قول شامی نصرانی نصاری بر آیه‌ی مبارکه سوره‌ی مائده ان الذين امنوا و الذين هادوا و الصابئون و النصارى من امن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحا فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون ايراد کرده که چرا بر سياق آیه‌ی مبارکه سوره‌ی بقره و سوره‌ی حج و الصابئين نفرموده است جواب عرض می‌شود ابتدا تصور خطاء و غلط در این عبارت فصاحت آیت نمی‌رود و حقیقت باید بر بیچارگی پیغمبر خدا گریست که شامی و مستدل بهائی مورد و مثل منی مجیب باشم و حال اینکه مطابق قواعد نحویین که مدار محاورات و مکالمات است آیه‌ی مبارکه در نهایت صحت و رشاقت است لان الصابئون مبتداء و الخبر محذوف كقول الشاعر و انی و قيار بها لغریب ای فانی لغریب و قيار بها غریب و وجوهی دیگر نیز بر صحت آن متصور است و برخی از آن در تفاسیر مذکور است ايراد دیگر شامی بر آیه‌ی مبارکه سوره‌ی اعراف است و قطعنا هم اثنتی عشرة اسباط فانث و جمع المعدود و الوجه التذكير فی الاول و الافراد فی الثانی كما هو ظاهر جواب حقیقت شایسته است که با نفهمیدن معنی آیه‌ی مبارکه و عدم اطلاع بر قواعد نحویه بر مثل قرآنی که فصحاء و بلغاء جان و مال خود را در قبال تحدى به آن صرف نموده آخر سوره‌ی مثل آن را نیاوردند ايراد فرماید و فرق فیما بین تمیز و بدل نگذارد در صورتی که اسباطا تمیز بود این ايراد وارد می‌آید ولی خوب بود جناب مستدل محض غیرت اسلام به شامی بفرماید اسباط را بدل اثنتی عشرة گیرند و راضی نشوند شامی بر قرآن محمدی صلی الله علیه و آله که ودیعه‌ی باقیه است ايراد کند كما صرح به المفسرون قال القاضی الاسباطا.... [صفحة ۱۶۱] و لذلك جمع و فی الجمع اثنتی عشرة اسباطا ای اثنتی عشرة فرقه فحذف المميز و لذلك انث و الاسباط بدل من اثنتی عشرة و ايراد دیگر بر آیه‌ی سوره منافقین است و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتني الى اجل

قريب فاصدق و اكن من الصالحين بجزم اكن و الوجه اكون بالنصب جواب اين است كه عطف بر موضع از قواعد مسلمه جايزه بين نحويين است و اكن معطوف است بر موضع فاء و هو جواب الشرط تقديره ان اخرتنى اصدق و اكن و ايراد ديگر شامى بر آيه مباركه در سوره آل عمران است ان مثل عيسى عندالله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون و الوجه فكان لكن هذا يخل بالروى فائر الاخلال بالمعنى ليستقيم الروى و الا فقد ساقه اليه ما الفه لسانه حتى كرره فى سته مواضع من كتابه و ذلك قوله كن فيكون لكن المعنى فى تلك الموضع يقتضى الجزء الثانى من الجملة بصيغه المضارع و فى هذا الموضع يقتضيه بصيغه الماضى جواب اين است كه يكون در معنى استقبال نيست بل المعنى كان فى الحال فيكون حكاية حال ماضيه و استعمال لفظ مستقبل در حال در كلمات عرب شايع است كما لا يخفى على البصير ايراد ديگر شامى در آيه مباركه سلام على الياسين است قال و مما اخطأ فيه مراعاة للروى قول سلام على الياسين و الوجه الياس انتهى از اين اعتراض نيز عذر مى خواهيم كه شامى عارف به لغت عرب نبوده زيرا كه اگر ملاحظه كتب لغويه فرموده بودند مى دانستند الياسين لغتى است در الياس چنانچه سينين لغتى است در سينا و اين اعتراضات نمى فرمودند يا مراد الياس و من امن معه مى باشد و اما بر قراءت آل ياسين كه البته خيلى اسباب تكدر شامى و جناب مستدل خواهد شد كه هيچ ايرادى متصور نيست القمى ثم ذكر عزوجل آل محمد صلى الله عليه و آله فقال و تركنا عليه فى الاخرين سلام على آل ياسين فقال يس محمد و آل يس آل محمد صلى الله عليه و آله و الائمة و نحن آل ياسين وفى الجوامع عن ابن عباس آل ياسين آل محمد (ص) و يس اسم من اسمائه (ص) و المعنى يا ايها السامع الوحي قال الباقر عليه السلام قال ان لرسول الله صلى الله عليه و آله عشرة اسماء خمسة فى القرآن و خمسة ليست فى القرآن فاما التى فى القرآن فمحمد و احمد و عبدالله و يس و ن و از ايرادات شامى است گفته است و من خطائه فى الضمائر قوله فى سورة الحج هذان خصمان اختصموا فى ربهم و الوجه اختصما فى ربهما جواب اين گونه اعتراضات شامى و تصديقات آقا ميرزا ابوالفضل ظاهرا از قلت تدبر و عدم تفكر است يا از كثر تعنت و عدم تدبر و الا اين مقالات در قبال قرآن نيست مگر هذيان زيرا كه مراد از خصمان در آيه دو گروه مختلفه اند نزلت هذه الاية فى سته نفر من المؤمنين و الكفار تبارزوا يوم بدر و هم حمزة بن عبدالمطلب قتل عتبة بن ربيعة و على عليه السلام قتل الوليد بن عتبة و عبيدة بن الحارث بن عبدالمطلب قتل شيبه بن ربيعة عن ابى ذر الغفارى و عطا و كان ابوذر يقسم بالله تعالى انها نزلت فيم و قبل نزلت فى اهل القرآن و اهل الكتاب و قيل فى المؤمنين و الكافرين فالفرق الخمسة الكافرة خصم و المؤمنون خصم فقالت اليهود و النصارى للمسلمين نحن اولى بالله منكم لان نبينا قبل نبىكم و ديننا قبل دينكم و قال المسلمون بل نحن احق بالله منكم امنا بكتابنا و كتابكم و نبينا و نبىكم و كفرتم انتم بنينا حسدا فكان هذا خصومتهم و قيل معنى اختصموا اقتتلوا يوم بدر خلاصه معنى اين است كه دو فرقه با يكديگر مخاصمه كردند و الوجه اختصموا است نه اختصما و كذا ايراد شامى و تصديق مستدل بر كريمه و اسروا النجوى الذين ظلموا ابداء وارد نيست زيرا كه لغت اكلونى البراغيث به اظهار واو جمع در عرف عرب شايع و متداول و مصطلح و متعارف است و محتمل است كه الذين ظلموا بدل ازواو و اسروا باشد يا خبر مبتداء محذوف اى هم الذين ظلموا و محتمل است كه الذين منصوب باشد با ضمرا عنى و جواب اعتراض از آيه مباركه و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا از جواب [صفحه ۱۶۲] هذان خصمان اختصموا معلوم گرديد فلا نعيده و قال الشامى ايضا و من اتيانه بجمع الكثرة حيث يتعين جمع القلة و بالعكس قوله تعالى فى سورة البقرة و المطلقات يتربصن بانفسهن ثلثة قروء و الوجه اقراء او اقراء و قوله تعالى فيها لن تمسنا النار الا اياما معدودة و الوجه معدودات لانهم ارادوا قلة الايام و قوله فيها كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون اياما معدودات و الوجه هنا معدودة لانه اراد الصيام و هى ثلثون يوما اما جواب داد آيه اولى اين است كه استعمال جمع كثر در موضع جمع قلت بين النحويين شايع است و صدر آيه مباركه و المطلقات است به اين ملاحظه جمع كثر آورد شده لان كل مطلقة يتربصن ثلثة قروء و قيل التقدير ثلثة اقراء من قروء و ايام معدودات به معنى ايام معلومات و مضبوطات و محصورات است كه ايام ثلثين ماه صيام است يا ايام معدودة بمعنى قلايل است كقوله دراهم معدودة و المعدودة اذا اطلقت كان معناه القليلة خلاصه اينكه به اين بيانات شامى و

تصدیقات جناب مستدل در فصاحت و بلاغت قرآن و رشاق و جزالت آن نقصی پدید نمی آید عرض خود می بری و زحمت ما می داری باز شامی می گوید کما نقل المستدل عنه اما الکلام المبتور فهو فی القرآن کثیر جدا لکننا نقتصر من امثله علی القلیل قال فی سورة الحج ان الذین کفروا و یصدون عن سبیل الله و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد فهذه الایة تعاب من وجهین احدهما انه عطف فیه المصارع علی الماضي فقال ان الذین کفروا و یصدون و کان الاوجه فی هذا الموطن ان یقول و صدور و الثانی انه لم یات بخبر ان فلم یتم الکلام بل بقی سامعه منتظر اشياء جواب عرض می شود از لفظ یصدون حال و استقبالی ملاحظه نشده کقولهم فلان یعطى و یمنع در این صورت عطف آن بر ماضی بی ضرر است و محتمل است یصدون جمله حالیه و حال از فاعل کفروا باشد و خبر ان محذوف ای معذبون و تا امروز نشنیده بودیم که حذف خبر با وجود کلام قرنیهی را از فصاحت بیرون یا موجب غلط کلام می شود به شامی عرض می شود قد خم ریش سفید اشک پیایی یحیی تو به این هیئت اگر عشق نبازی چه شود استدعا آن که از قرآن بگذرند و صرف نظر از ایراد و اعتراض نمایند و حال اینکه وجوه فصحاء در آن میدان خاضع و قلوب بلغاء در این پهنه خاشع گردید اعتراض دیگر و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم فهذا کلام ناقص لانه جاء فیه متعد و هو یرد و لم یات بمفعوله ثم قال نذقه من عذاب الیم و کان المقام یقتضی ان یقول العذاب الالیم او عذابا الیما بحذف من التبعیضیه اللهم الا ان یکون اراد التبعیض فیصح ح من الکلام مبناه لکن یفسد مغزاه او تذهب النکتة المرادة به و هی الوعد الشدید لمن یرید فیه بالحاد بظلم فیقطع فی انه لا یصیبه الا بعض العذاب الذی یرید فیه بالحاد بسبب الظلم بان ارتکب منیهیا و لیتناول کل متناول ان قلنا ان المفعول محذوف و یحتمل ان یکون الباء زائدة ای و من یرد فیه الحادا بسبب الظلم بان ارتکب منیهیا و لو شتم الخادم اعتراض دیگر شامی قال فی سورة القصص و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا و لکن رحمته من ربک لتندر قوما ما اتاهم من نذیر من قبلک فهذا الکلام ناقص لا یفید معنی و لذا قال المفسرون ان بین قوله و لکن و قوله رحمته فعلا محذوفا تقدیره علمناک فما الذی اضطره الی حذف هذا الفعل و لیس فیما بقی من الکلام دلیل علیه الا ان یق هذا من البیان الذی یعجز عنه البشر و یزید معجزه القرآن و وضوحا و الجواب التقدیر و لکن ارسلناک رحمته من ربک لتندر قوما ما اتیهم من نذیر من قبلک و قیل الایة بعدها ما یدل علی ذلک زیرا که قبل از آیهی مبارکه است و لکننا کنا مرسلین ای لک و الیک باخبار المتقدمین و مقصود از آیهی مبارکه این است که ما علم غیب به تو دادیم که خبر از امور متقدمه با این که [صفحه ۱۶۳] از اهل آن نشنیده می دهی و این ارسال محض رحمت است که بترسانی کسانی را که قبل از تو نذیری نداشتند و هم اهل المکه قال الزجاج فی تفسیر و لکننا کنا مرسلین المعنی انک لم تشاهد قصص الانبیاء و لا تلیت علیک و لکننا او حیناها الیک و قصصناها علیک حتی تخبر قومک بهذا فیدل ذلک علی صحته نبوتک و قیل معناه غیر ذلک و کل یدل علی المقصود و قال ایضا فی مقام الاعتراض و قال فی سورة البقره مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم قال المفسرون الذی بمعنی الذین و استشهدوا لذلك لا بشاهد من کلام العرب بل بکلام القرآن نفسه اذ قال و خضتم کالذی خاضوا و هذا احتجاج ضعیف فضلا عن انه لو اراد بالذی فی هذا الموضع معنی الذین یقال الذی استوقدوا کما قال الذی خاضوا و لکنه قال استوقد بالافراد فبقی الکلام بعد ذلک ناقصا لا یفید و ذلک لسقوط جواب لما الا ان المفسرین لا یعجزهم شیء من التاویل و قالوا ان الجواب محذوف للایجاز و امن اللبس فای ایجاز اشد اخلاصا بالبلاغه من هذا الایجاز ام کیف یؤمن اللبس و السامع لا یدری ما هو المحذوف لعدم الدلاله علیه فیما بقی من الکلام جواب عرض می شود فرمایشات شامی از قلت تتبع و تدبر و عدم استحضار از کلمات عرب بلکه فصحاء و بلغاء است هر که کاملاً بر اصطلاحات قوم بصیر و بر خطب و اشعار فصحاء و کملین خبیر باشد از سخافت این کلام و رذالت متکلم مخبر می شود اولاً حذف جواب با معلومیت در مقام حذف به جهت ایجاز و غیر آن از محسنات است علاوه خوب بود شامی چشم خود بگشایند و عناد و لجاج از وجود خویش برابند تا جواب لما را در قرآن مجید بیابند و هو قوله تعالی ذهب الله بنورهم و الذی در آیهی مبارکه جنس مثل من و ما فیعود الضمیر الیه تارة بلفظ المفرد و تارة بلفظ الجمع و این آیهی مبارکه با کمال ایجاز و اختصار در کمال بلاغت و مشتمل بر درجات

فصاحت است که به عنوان مثل به این رشاق و طلاقت مثل و به ذکر چهار کلمه مطلبی به این عظمت و ابهت را بیان فرموده و بعد از اینکه اخبار از حال کفار بطور صراحت می‌دهد بقوله تعالی اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين بر اثر ان به ضرب مثل قیام فرموده به این لفظ موجز مختصر و شکی نیست که این گونه بیان اوقع در قلوب و اقمع برای خصم است تا امور متخیله را به طور معقول و محسوس تصور نماید قال الفيض ره مثلهم ای حالهم العجیبه قیل انما يضرب الله الامثال للناس فی کتبه لزیاده التوضیح و التقرير فانها اوقع فی القلب و اقمع للخصم الالذ لانها یری المتخیل محققا و المعقول محسوسا کمثل الذی استوقد ناراً ای طلب سطوع النار لیبصر بها ما حوله فلما اضاءت ما حوله قیل ای النار ما حول المستوقد او استضاءت الاشياء التي حوله ان جعلت اضاءت لازمه ذهب الله بنورهم بارسال ریح او مطر اطفاهها و ذلك انهم ابصروا بظاهر الايمان الحق و الهدى و اعطوا احكام المسلمين من حقن الدم و سلامة المال فلما اضاء ايمانهم الظاهر ما حولهم اماتهم الله و صاروا فی ظلمات عذاب الله فی الآخرة لا يرون منها خروجاً و لا يجدون عنها محيصاً و تركهم فی ظلمات لا يبصرون و جواب حذف جواب در سوره‌ی یوسف هم معلوم است لازم نیست این قدر بر سر امور واضحه بینه گفتگو نمود کمالاً یخفی علی من له ادنی دربه باز مستدل از قول شامی بیان می‌فرماید اما الکلام الزائد زیاده تخل بالبالغة او تحبل المعنی الی غیر مراد قائله فهو کثیر جدا فی القرآن لکننا نقتصر علی القلیل من امثله فمن ذلك قوله تعالی فی سورة القیمه لا اقسام بیوم القیمه و لا اقسام بالنفس اللوامة قال المفسرون حرف النفی زائد فی الجملتین فهو اذا لغو فی کتاب حقه ان یکون منزها عن اللغو ولكن یلزم من زیادته هیهنا انه اقسام و لم یات بجواب القسم فصارت الایة تعاب بالزیاده فی اولها و بالنقص فی اخرها انتهى [صفحه ۱۶۴] ای کاش شامی این دو سه فقره را بیان و جناب مستدل به این درجه بر نقل آن خود را در انظار اختبار و امتحان نفرموده بودند و بی علمی و عناد و لجاج خویش را ظاهر نفرموده می‌گفتند یک زمانی این محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خدا بوده است به شامی می‌گویم ای روبهک چرا ننشینی بجای خویش با شیر حمله کردی و دیدی سزای خویش و به جناب مستدل عرض می‌کنم اگر مجملی بر مصطلحات قوم و اشعار فصحاء اطلاع داشتید این مزخرفات بر زبان خامه نمی‌آوردید لان ادخال لا النافیة علی فعل القسم للتاکید شایع فی کلامهم قال امرؤ القیس لا و ابیک ابنة العامری و در کلمات فصحاء از این قبیل تکلم بسیار است و محتمل است کلمه‌ی لا برای رد منکرین بعث و نشور از مشرکین آورده شده فکانه قال تعالی لا کما تظنون ثم ابتداء القسم فقال اقسام بیوم القیامة انکم مبعوثون خلاصه اینکه اوقات اشرف از این است که در جواب این اعتراضات و پاسخ این مزخرفات مصروف و عنان قلم را به صوب این بیانات معطوف ساخت صاحب این کلام شریف و این کتاب منیف محتاج به حمایت و رعایت از امثال ماها نیست و غنی از ماها است و قال الشامی ایضا و من ذلك قوله فی سورة الحديد یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و امنوا برسوله یؤتکم کفیلین من رحمته و يجعل لکم نورا تمشون به یغفر لکم و الله غفور رحیم لثلا یعلم اهل الكتاب ان لا یقدرون علی شیء فلا فی قوله لثلا زائده و الاصل لان لا لان المفسرین یزعمون انه اراد ان یقول لیعلم اهل الكتاب جواب می‌دهم هر گاه شامی را بصیرتی بر حسن و قبح کلام و مورد استعمال نباشد یا مورد نزول آیه را نداند ایرادی بر کلام خدا وارد نمی‌آید زیرا که بر تقدیر اینکه لا زائده باشد معنی واضح است و زیادتی لا در کلام فصحاء به جهت تاکید و غیره اکثر من ان تحصی است و در خصوص آیه‌ی مبارکه هر گاه لا را زائده هم نگیریم مغل به مقصود نیست کما قیل ان لا- هنا فی حکم الثبات و المعنی لان لا یعلم اهل الكتاب انهم یقدرون ان یؤمنوا الامن لا یعلم انه یقدر فعلی هذا یکون المراد لکی یعلموا انهم یقدرون علی ان یؤمنوا فیحوزوا الفضل و الثواب و قیل ان معناه لثلا یعلم اليهود و النصارى ان النبی و المؤمنین لا یقدرون علی ذلك فقد علموا انهم لا یقدرون علیه ای ان امنتم کما امرکم الله اتاکم الله من فضله فعلم اهل الكتاب ذلك و لم یعلموا خلافه و علی هذا فالضمیر فی یقدرون لیس لاهل الكتاب و جوهی دیگر هم مفسرین بیان کرده‌اند که احتیاج به زائده گرفتن لا نداریم بعد اللتیا و التي مقصود جناب مستدل از نقل کلام شامی و غیره این است که چنانچه جناب شیخ الاسلام بر کلمات ظهورین ایراد نموده‌اند شامی و غیره هم بر قرآن مجید این گونه اعتراضات کرده‌اند و الفاظ و تراکیب قرآن را مخالف و منافی کلام و لسان عرب

و مخمل به فصاحت و بلاغت دانسته‌اند و حاصل اینکه بر کلمات نقطه‌ی اولی و ظهور ثانی ایرادی نمی‌توان وارد آورد و خارج از فصاحت و بلاغت هم نیست لذا این بنده عرض می‌کنم ثبت الارش ثم انقش اولاً جناب مستدل عبارتی از نقطه‌ی اولی که در بیان است از الواح و غیرها نقل فرمایند که لا اقل در هر سطر ده و یا بیست غلط نحوی یا صرفی نداشته باشد تا گفتگو بر سر فصاحت و بلاغت و رشاق و طلاقت آن نمائیم اشکالی که هست بهائیان اعجاز کلمات بیان و ایقان را از باب فصاحت و بلاغت نمی‌دانند و اگر بدانند میزانی بی معین نمی‌نمایند که چه کلام فصیح است و کدام غیر فصیح چگونه ترکیب بلیغ است و چه سبک غیر بلیغ می‌گویند هر چه آنها گفته‌اند خوب و هر قسم نوشته‌اند مطلوب است هر کدام مطابق لسان عرب است اعجاز است و هر یک مخالف است نیز در نهایت امتیاز اگر چه تمام بر خلاف لسان و بر غیر بیان پیشینیان باشد هر گاه از ایشان بررسی معیار و میزان حسن چیست نمی‌دانند چه گویند زیرا که بر یک و تیره و نسق بیان نشده هر موضعی به یک وضعی گفته شده فاعل یکجا [صفحه ۱۶۵] مرفوع باید باشد یکجا منصوب ضمیر متصل و منفصل یعنی چه و عرب چکاره بوده که بگوید ضمیر منفصل بعد از فلان کلمه صحیح نیست آورده شود و ضمیر متصل وصل به فلان اسم شدن چه وجه دارد مغلوط بودن و خارج از اصطلاح اهل لسان بودن چه ضرر دارد هر چه آنها گفته‌اند حق است گو از حیث نحو و صرف و معانی بیان و بدیع تمام مطابقه با لسان اهل لسان نداشته باشد و لجاج غلط کرده همچو حرفی زده سیویه سرش بر دیوار زده فلان قانونی از کلمات اهل لسان تاسیس کرده اخفش احمق حق فضولی ندارد کسائی کذائی خود را مستحق اطاعت شمارد و هکذا خلاصه‌ی عقیده‌ی آنها این است که آنچه گفته‌اند بر حق و صحیح است نحو و صرف گناهکار و مسلوب الاختیارند در قید و زنجیر منسلک و در حبس فلان سلطان و امیرند در این صورت مجال مذاکره و مناقشه باقی نیست چقدر شباهت دارد کلمات آنها به گفتگوی یکی از طرفاء و رؤساء که با خود این دلیل در سفری همراه و بر اسبی لنگ سوار بود که در کمال ظهور می‌لنگید گفتم این اسب شل و تنگ سینه و بغل است از روح مزاح فرمود از کجا اسبی که این قسم می‌دود شل و لنگ است اسب تو که آن قسم راه می‌رود ناقص و سواریش موجب عار و ننگ بلی فرقی که هست آن ظریف به عنوان ظرافت این بیان فرمود و بهائیان بر همین مذهب و عقیدتند که کلام رزین و بیان متین آن است که رؤساء ما آورده اند گو هیچ معنی از آن استنباط و وجهها من الوجوه در تحت قانون و مناط نباشد

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام در مورد غلو

اشاره

قال المستدل البهائی جناب شیخ نوشته بودند که تجاوز از قانون لسان جایز نیست مناظر بهائی به ایشان گفته بود که این ایرادات را سایر ملل نیز بر مظاهر امر الله به گمان خود وارد آورده‌اند و حال اینکه حق منیع را که جمیع قواعد و قوانین به کلمه‌ی او ایجاد شده به این گونه گفتگوها محدود نتوانست داشت جناب شیخ از این جواب مختصر متین پریشان گشته و در جواب مناظر خود در صفحه‌ی (۲۵) نوشته‌اند و هذا عین عبارة الشيخ فی رسالته المطبوعه دیگر در مقابل قول بنده تجاوز از قانون لسان در هر دین و هر ملت جایز نیست بلکه کلام و خطاب هر مظهر به زبانی که دارد باید غایه الغایات فصیح و بلیغ باشد و لذا قال عز من قائل و ان کنتم فی ریب مما نزلنا کلام مناظر بهائی است که جناب شیخ الاسلام نقل فرموده اند فاتوا بسوره من مثله چنین مقابله می‌نماید این نوع حجت و ایراد بر حق که شما گرفته‌اید و می‌نمائید مردم بازاری بر عاملین خود روا ندارند و آنها را محدود نسازند شما می‌خواهید حق منیعی را که قواعد و قانونها به کلمه‌ی او ایجاد شده به این گفتگوها محدود سازید و ایراد گیرید انتهی تا اینجا کلام مناظر بهائی است جناب شیخ فرموده‌اند می‌دانم بسیاری از ارباب علم و کمال به بنده خواهند گفت که کسی که به این مرتبه عالی باشد جواب او خاموشی است و سکوت اولی و بهتر لکن با اینکه فرمایش ارباب علم حق و برجا است می‌خواهم باز چند کلمه در این

باب عرض کنم تا جهالت و ضلالت مناظر به همه کس بیان و عیان گردد می‌گوید جمیع قواعد و قوانین به کلمه‌ی او ایجاد شده یعنی آن کسی که ادعاء مظهریت می‌کند می‌تواند از قانون لسان تجاوز کند چون که موجد و واضع هر قانون و قاعده او است مثلاً در لغت عرب قانون لسان فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب و مضاف الیه را مجرور خواندن و نوشتن شرط است اما به گمان مناظر اگر مظهری از مظاهر به خلاف آن تقریر و یا تحریر نماید نه اینکه نقصی و عیبی بر او وارد آید حتی گفته‌ی خود او را باید قانون شناخت هر چند به قول سیبویه یا اخفش غلط فاحش بلا فحش باشد منشأ این گمان باطل و زعم فاسد از این است که مناظر مغرور تاکنون موجد قانون را نشناخته است گمان می‌کند که موجد قانون فلان نحوی است یا فلان عالم معانی بیان بناء علیه به خلاف رای و قول آنها حرف زدن و بر عکس قواعد مقررہ‌ی ایشان رفتن هیچ خطا نیست خیر بسیار سهو و غلط فهمیده‌اند موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است و حضرات صرفیون و نحوین و معانیون [صفحه ۱۶۶] متبوع و مستقر و جامع همان قوانینند که لسان خود ایجاد کرده است مختصر لسان تابع قانون نیست بلکه قانون تابع لسان و ماخوذ از آن است پس اگر مظهری در میان قومی که هزاران سال متکلم به زبانی است و قانونش طبعاً و سلیقه‌ی بر ایشان معلوم است ظهور نماید و به خلاف قوانین آن لسان حرف بزند و بگوید که این طور حرف زدن شما غلط است باید چنین و چنان حرف زدن و حتی ادعاء کند مثلاً معنی قال و سمع گفت و شنید نیست بلکه خواند و نوشت است آن قوم نه اینکه مظهریت او را قبول بلکه مبتلای سفاهت و جنت خواهند دانست بنابراین بود بنده گفتم که هر که در هر دین و در میان هر ملت تجاوز از قانون لسان نماید جایز نه و بنابراین است کلام خداوند حکیم علیم در قرآن شریف و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و در مقام تعجیز فاتوا بسورۃ من مثله فرموده‌اند فافهم انتهی کلام الشیخ بعد از آن جناب مناظر در مقام جواب جناب شیخ برآمده می‌فرمایند اگر چه سابقاً در تبیین و تحقیق سبب حجیت و اعجاز کتب سماویہ علی الاطلاق نوشته شد و از تکرار کلام در جواب شبهات و تشکیکات به ارده‌ی شیخ الاسلام مستغنی داشت و هم از ذکر ایرادات مکذبین قرآن و تطبیق آن عیناً با انتقادات معترضین بر کتاب مستطاب ایقان به حکم کلام معجز نظام عیسی علیه السلام تعرف الاشجار من اثمارها اهل نباهت و ایمان را بر مغرس و منبت شوک اعتراض و اعراض آگاه نمود مع ذلك مزیداً للتبیین و توضیحا لمبلغ معارف المکذبین معروض می‌دارم که اولاً اینکه جناب شیخ به سبب اطلاق لفظ (حق) و یا کلمه‌ی (حق منیع) بر مظهر امر الله جناب مناظر خود را به غلو نسبت داده و به لفظ غالی توصیف نموده‌اند و به این سبب گویا خود را معاف از جواب و مناظرت دانسته‌اند اعظم دلیلی است بر جهل ایشان به آیات قرآن و علم لغت و اجلی برهان است بر غلو ایشان در مراتب معارضت و مکابرت اما جهل ایشان به لغت زیرا که جناب شیخ گمان کرده‌اند که لفظ حق هر جا استعمال شده مقصود حق مقابل خلق است که اسمی از اسماء الله باشد و از این جهت اطلاق آن بر بشر اگر چه آن بشر از مظاهر امر الله باشد غلو است و این غلط صرف است تا اینجا بعضی از فرمایشات جناب مستدل است

جواب

عرض می‌شود این نسبت غلو که جناب شیخ مناظر بهائی داده‌اند در کمال متانت و در نهایت مکانت است اولاً جناب مستدل از کجا و از کدام عبارت جناب شیخ الاسلام استنباط فرموده‌اند که سبب نسبت غلو همان اطلاق لفظ حق است بر حق مقابل خلق و چرا این مطلب را منحصر به همین اطلاق فرموده‌اند بلکه سبب نسبت غلو به مناظر بهائی این است که هر گاه یک نفر بدون بینة و برهان اظهار مقامی از مقامات و شأنی از شئون مثل مظهریت و نبوت و امامت نماید و دلیل صدق را فقط کلمات مغلوته غیر فصیح که خارج از قوانین لسان و اصطلاح قوم است و با هیچ قانونی نمی‌سازد قرار دهد دلیلی دیگر هم بر صدق امر خویش ندارد مع ذلك جمعی بیکار هنگامه طلب بدو گرویده ابداء مطالبه‌ی برهان و معجزه که سیرت سنیه‌ی انبیاء و اولیاء در مقام محاجه و اثبات امر بدان بوده است از او نمایند غیر از غلو سببی ندارد و کان غایة الغلو بر فرض سبب نسبت غلو همان اطلاق لفظ حق بر معنی

مقابل خلق باشد نه این است که جناب شیخ الاسلام نمی دانند لفظ حق بر حق مقابل خلق و حق مقابل باطل یا معانی دیگر که صاحبان لغت مثل فیروز آبادی و غیره در کتب خود ثبت نموده‌اند استعمال شده بلکه چون بر مقصد مناظر خود صراحتاً برخوردارند به این واسطه او را غالی خوانده‌اند و معلوم است که مناظر قاصد معنی اولی بوده است و برای فرار از اغلاط و عدم فصاحت و بلاغت کلمات ظهورین ملجأ و ناچار به این گونه مکالمات شده‌اند که باید کلام نیک و بد را از قائل آن شناخت هر چه رئیس ما گفته خوب است اگر چه ذی شعوری بدان تفوه نکرده باشد چنانچه آن سید بزرگوار یزدی که از روی خط رئیس خود که بی نهایت سخیف و غیر زیبا می نگاشت در نهایت دقت مشق می نمود و حال اینکه خودش خطی به غایت زیبا و شیوا داشت و از معروفین این فن به مراتب شتی بهتر و برتر می نوشت بر او ایراد هم نمود گفت از کجا خط خوب و تحریر مرغوب این است که ماها می نوشتیم و درویش و [صفحه ۱۶۷] شفیعاً و میرعماد نعلیم داده‌اند فقط خط خوب آن است که از رئیس ما صادر می شود کلماتش رزین و بیاناتش متینه است اگر چه مماثل کلام مجانین و دور از هر طریقه و آئین باشد خطش دلکش و ظریف و زیبا و طریف است هر چند از خطوط اطفال اجداد خوان به هزار درجه پست تر باشد امام و نبی معصوم نیست چه ضرر دارد عالم نیست نباشد جاهل است باشد طهارت مولد ندارد چه ضرر به نفس ناطقه دارد معجزه و کرامت ندارد گو نداشته باشد امتیاز بر آحاد و افراد ناس ندارد لازم نیست داشته باشد نمی دانم با این تفصیل باز هم معتقدین غالی نیستند یا صدق غلو بر آنها می نماید اللهم احفظنا من شرور انفسنا

استدلال بهایی به قرآن در رابطه با کلمه (حق) و جوابهای آن

اشاره

باز جناب مستدل مرقوم نموده‌اند و اما جهل جناب شیخ به قرآن زیرا که در این کتاب مستطاب لفظ حق بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله اطلاق شده چنانچه در سوره‌ی قصص فرموده و لولا ان تصیبههم مصیبتهم بما قدمت ایدیهم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع ایتاک و نکون من المؤمنین فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا سحران تظاهرا و قالوا انا بکل کافرون خلاصه‌ی مقصود مستدل این است که خداوند اطلاق لفظ حق بر رسول بر حق فرموده

جواب

عرض می شود که در استعمال لفظ حق در معانی عدیده محل مناقشه و شک و ریب نیست و جناب شیخ هم منکر نیستند و سبب نسبت غلو همان است که آنفا بیان شد قال المستدل البهائی نمی دانم این غلو را چرا العیاذ بالله به قرآن شریف نسبت نداده‌اند که در بشارت ظهور موعود فرموده هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملئکة و قضی الامر و الی الله ترجع الامور و حال اینکه بر خداوند تبارک و تعالی به غایت سهل و آسان بود که به پاس خاطر جناب شیخ الاسلام الا ان یاتیهم روح الله فی ظلل من الغمام بفرماید تا بایه دست آویز غلو نکنند و بر روح الله النازل من السماء اسم حق منیع اطلاق ننمایند و یا لا اقل حتی یاتیهم ابن الانسان فی ظلل من الغمام بفرماید تا با انجیل مطابق آید و حجت جناب شیخ الاسلام در رد امت بهائیه اتم و اکمل باشد انتهی کلام المستدل جواب عرض می شود این بنده در نهایت ادب عرض می کنم که در این مطلب بر خدای آسمان و زمین و خالق سموات و ارضین افتراء و بهتان عظیم بسته‌اید ابدآیه‌ی مبارکه ربطی به مژده ظهور مهدی موعود ندارد تا به این زبردستی و چابکی به طور ارسال مسلمات بر جناب شیخ الاسلام ایراد کنید و دعوی خودتان را ضمناً برقرار و استوار فرمائید گفت په‌په نیک ورد

آورده لیک سوراخ دعا گم کرده آیهی مبارکه در حق کفار قریش که انکار امر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نمودند و با اینکه آیات بینات و معجزات باهرات از آن جناب دیده بودند باز معجزات اقتراحیه طلب داشتند که اگر تو به پیغمبری چرا در ظلل از غمام با ملثکه نزول نفرمودی و چگونه مستدل مجال انکار دارند و حال اینکه در تفسیر امام علیه السلام که ما و مستدل آن جناب را صادق و مصدق و نافذ القول و الرای می دانیم تصریح به تفسیر آن شده نه مفسرین که مجال مناقشه و مغالطه برای ایشان باقی ماند کما بینا و شرحنا مفصلا و اختیار تفسیر قرآن را به دست ما و ایشان نداده اند که به طراری و مغلظه و کذب و افتراء بر خداوند بر هر که میل داریم راست آوریم و به مقصود خود نایل گردیم اگر چه خدا راضی نباشد باز جناب مستدل فرموده اند که حضرت عیسی فرمود انی اقول لکم انکم لا ترونی من الان حتی تقولوا تبارک الاتی باسم الرب و در سفر اشعیا نبی است و يقال فی ذلک هاهو هذا الهنا انتظرناه فخلصناها هو الرب انتظرناه فنبتهج و نفرح و فقره ی خطبه ی طتنجیه فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجره علی الطور فیظهر هذا ظاهر مکشوف و معاین موصوف تا اینجا کلام مستدل است جواب عرض می شود هیچ معلوم نشد چه دلیل برای ظهور نقطه ی اولی و ظهور ثانی است و چه مخالفت با عقیده ی حقه اثنی عشریه و بر ظهور م ح م د بن الحسن علیه السلام دارد و چه صراحتی [صفحه ۱۶۸] برای ظهورین جدیدین دارد خوب است برای طلوع و ظهور مظاهر امر الله دلیلی اتقن و محکم تر تحصیل نمایند و الا محض خیال و ادعا مدعی که مراد از متکلم طور جناب باب است یا بهاء نمی توان قناعت نمود و طریق متابعت و اطاعت او پیمود

استدلال بهایی به کلامی از حضرت علی

اشاره

قال المستدل البهائی که حضرت امیر الامرۃ می فرماید یا قوم هذا ایان ورود کل موعود و دنو من طلعه ما لا تعرفون الا و من ادرکها منا یسری فیها بسراج منیر و یحدو فیها علی مثال الصالحین لیحل ربقا و یعتق رقا و یصدع شعبا و یشعب صدعا فی ستره عن الناس لا یبصر القائف اثره ولو بالغ نظره ثم لیشحذن فیها قوم شحذ القین النصل تجلی بالتنزیل ابصارهم و یغبقون کاس الحکمه بعد الصبوح می فرماید ای قوم این ایام زمانی است که قریب است در آن ورود هر موعود و نزدیک است طلوع امری که آن را نمی دانید ولی آگاه باشید که هر که از ما آن را دریابد با سراجی روشن سیر خواهد نمود و بر مثال صالحان و نیکوکاران قیام خواهد نمود تا آنکه کره را بگشاید و بسته ی را آزاد نماید و جمعیت گمراهی و ضلالت را متفرق کند و پراکندگی حق و هدایت را مجتمع نماید در حالتی که از خلق مخفی و مستور باشد آن گونه که پی زنده اثرش را در نیابد اگر چه نظر تفحص و تدقیق را مکرر سازد پس در آن امر قومی که ابصارشان به نور تنزیل روشن و منور شده است آن گونه که حداد پیکان را حدت بخشد در نصرت امر الله حدت و تندی گیرند و جام حکمت دانش را در هر شام پس از صبوحی نوشند

جواب

عرض می شود اگر به عین انصاف نظر و تامل نمائیم کلام معجز نظام حضرت امیر مؤمنان مطابق و صریح است با طریقه حقه ی اثنی عشریه که حجت زمان را حضرت م ح م د بن الحسن علیه السلام می دانند و غائب از ابصار و مستور از انظار در مدت یک هزار و اند سال و هنوز هم معلوم نیست آن جمال حق و نور مطلق کی از افق جلال و حشمت طالع و خورشید منظر و به تقدم مبارکش در چه زمان لامع خواهد گردید تا از شمشیر قاطع ماده ی ظلم و طغیان را مقطوع و از برهان ساطع بیخ و بن جور و عصیان را مرفوع نماید نه سید باب و بهاء که مسقط الرأس آنها معلوم و محل و ماوایشان نزد همه کس مکشوف انی غائب و مستور نبودند یکی

گاهی در شیراز و زمانی در بندر ابوشهر ابواب دعاوی باطله را باز و دیگری در طهران و از آنجا به دارالسلام بغداد و از آنجا به عکه رفته اسباب فتنه و آشوب ساز نمود خلاصه اینکه بر عکس ادعاء و عقیده‌ی ایشان دلیل است و برای اثنی عشریه اقوی و احسن سبیل و هیچ معلوم نیست جناب مستدل به کدامین از این مضامین بر ظهور باب و یا بهاء استدلال و آن را برهان و دلیل شمرده‌اند به آن مستدل بهائی نوشته‌اند نمی‌دانم کسانی که قواعد نحوی‌ی هزاران سال قبل را به این درجه واجب الرعیة می‌دانند ایرادات مع الشواهد این مورد منتقد را چگونه منکرند و از این مخالفت‌های صریحه که شامی وارد آورده چه عذر می‌آورند جواب عرض می‌نماید بحمد الله تعالی جواب ایرادات شامی نصرانی به طور شافی و کافی دادیم و برای او راه عذری باقی نگذاریم به قول مستدل که در جواب جناب شیخ نوشته‌اند من هم می‌نویسم که شامی نصرانی قابل و لایق نیست که شخص عاقل قلم خود را به نقل ایرادات واهی‌ی سخیفه‌ی او ملوث سازد یا در مقام اقوال مکذبین و منکرین حضرت م ح م د بن الحسن العسکری علیه‌السلام به قال و قیل و طول و تفصیل پردازد اوقات انسانی اشرف از این است که صرف در این امور شود

مستدل بهائی – چون اختلاف در امت اسلام افتاد خداوند علی محمد و بهاء را فرستاد

اشاره

باز مستدل بهائی برای اثبات امر خود اولاً شرحی از جنابات شیخ احمد احسائی و آقا سید کاظم رشتی تمجید و به آیه‌ی مبارکه‌ی و من دونهما جنتان متشبهت گردیده فرموده‌اند وقتی که در بوستان ملت بیضا و ریاض شریعت غراء جز شوک اختلافات بارده‌ی تسنن و تشیع و مصطلحات تافه‌ی فقاوت و تصوف مشهود نبود حق جل جلاله به اظهار این دو وجود مبارک باب دو جنت در معارف حقیقت بر وجه عباد بگشود و اهل استعداد را [صفحه ۱۶۹] به فواکه لطیفه‌ی حقایق قرآنیه محظوظ و مرزوق فرمود و این دو وجود محمود خلق را به قرب ظهور موعود بشارت دادند و به سبب ازاله‌ی کثیری از اوهام عباد را به ظهور جنتان ذواتا افنان تقریب فرمودند و بالجمله چون این گونه تفاسیر از اهل ایمان ظاهر شود تا شبهات امثال شامی از قرآن شریف مندفع گردد و مقصود از لفظ ثمانیه و جنتان که رعایت سجع و روی و یا عادت لسان و غفلت جانان بوده ظاهر و باهر آید اول جناب شیخ فریاد و شریعتاه نمایند و آخر بار نداء کنند تا آخر آنچه مستدل در این مقام از این قبیل فرمایشات بلادلیل فرموده‌اند

جواب

عرض می‌شود بیان فرمایند از کدام کلمات مرحوم شیخ احسائی و جناب سید رشتی مژده‌ی ظهورین جدیدین باب و بهاء استنباط می‌شود بر فرض که فرموده باشند بر ماها حجت و سند نیست ماها کلام معصوم را سند و فرمایشات ائمه هدی را معتمد و مستند می‌شماریم خاصه در این امر منیع و مطلب رفیع که نمی‌توان به غیر از کلمات معصوم علیه‌السلام اعتماد نمود دو کتاب از جنابان شیخ احسائی و سید رشتی که معروف است در دست است و بیش از این نفرموده‌اند که زمان ظهور قریب است و این نیست مگر من باب تفال به خیر چنانچه مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه نیز در بحار فرموده‌اند ولی هزار افسوس که خداوند متعال نخواست در این ازمنه حجت الله را ظاهر فرماید و منوط به وقت مقرر و زمان مقدر است که علم آن نزد احدی سوای ذات کبریائی نیست و عنده علم الساعة

اشکال مستدل بهایی به قرآن

اشاره

قال المستدل البهائي از اصل مساله دور افتادیم اکنون ملاحظه فرمائید که جناب شیخ نوشته اند که منشأ غلط مناظر مغرور این است که تا به حال موجد قانون را نشناخته و چنان گمان کرده که موجد قانون فلان نحوی و یا فلان لغوی است خیر بسیار سهو و غلط فهمیده موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است الی آخر تحقیقاته العجیبه اولاً این معنی را نفهمیدم که موجد قانون لسان خود آن لسان است یعنی چه زیرا که در کتب علمیة این اختلاف بین العلماء به نظر رسیده است که آیا واضع الفاظ خداوند تبارک و تعالی است یا خلق حال اگر جناب شیخ واضع الفاظ را خداوند تبارک و تعالی می دانند البته موجد قانون استعمال الفاظ هم او جل جلاله است چنانکه خداوند قادر است به توسط مظاهر امر خود وضع الفاظ نماید البته قادر است که به توسط این وجودات قوانین خشنه ی سابقه را محو فرماید و قانونی اسلس و ارق برای ایجاد لسان ایجاد نماید و اگر جناب شیخ واضع الفاظ را بشر می دانند پس موجد قانون لسان همین واضعین الفاظ خواهند بود و فرقی فیما بین این واضعین الفاظ و سائر علماء لغت در جواز تبدیل قواعد تصور نتوان نمود و لکن چنانچه از ظاهر کلام ایشان مستفاد می شود واضع الفاظ را نه خداوند و نه خلق می دانند و موجد قانون لسان را نفس لسان می شمارند این معنایی است که عقول سلیمه و ادعیه صحیحیه غیر فاسده ادراک نتواند نمود آیا ممکن است که شیء موجد نفس خود باشد و اثر بلا مؤثر موجود و متحقق گردد ثانیاً اینکه نوشته اند موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است ظاهر مقصودشان این است که قوانین مستعمله در السنه ی موجوده در این زمان هزاران سال قبل بوده است و جایز التغییر نیست و این وهم صرف و غلط محض است زیرا که جمیع السنه ی موجوده قوانین و قواعد آن تغییر کرده و خواهد نمود چه اگر اهل هر لسانی از فارسی و ترکی و عربی و یونانی و غیرها لسان این زمان خود را با لسان سه هزار و دو هزار سال قبل قیاس نمایند هر آینه قواعد و قوانین و اساس و مبانی آن را متجدد و متغیر مشاهده کنند تجدی که لسان سابق بدون ترجمه مفهوم نگردد و بالنسبه به لفظ حالیه خشن و غیر سلیس باشد مثلاً در زمان ظهور زردشت که بر حسب اقرب تواریخ به صحت تقریباً سه هزار سال گذشته است ایرانیان که بدان تکلم می نمودند لغت اریانیه و یا اریا بود و اکثر محققین را گمان این است که همان زند است که زردشتیان لغت مقدس می شمارند و چون تقریباً هزار سال گذشت لغت اریانیه متغیر گشت [صفحه ۱۷۰] بالجمله جناب مستدل بیاناتی می نمایند که خلاصه ی آن این است که به مرور دهور جمیع لغات متغیر و متبدل گشت و شرحی و تاریخ نویسی که ماخذ آن معلوم نیست فرموده می فرمایند در لغت عربیه ملاحظه فرما که با اینکه لسان مقدس دین اسلام است چگونه تصریف قرون و ادوار آن را به تغییر قوانین و اطوار مبتلا و گرفتار کرده زیرا که مجمل تاریخ تطورات این لسان بدین گونه است که چون به اراده ی قاهره ی حی قدیر جلت عظمته شوکت قبایل عاد و ثمود و طم و جدیس که به اعراب نابده موصوفند منظوری شد و در ثانی امت عربیه که به بنی یعرب بن قحطان موسوم و به عرب عاربه معروفند نیز انقضاء یافت و ریاست امت عربیه به بنی عدنان ازوار اسمعیل که به عرب مستعربه مسمی و مذکورند تعلق گرفت و از ولد عدنان قبایل کثیره و شعب عدیده از قبیل انمار و ابار و ربیع و مضر و از مضر کنانه و قریش و غیرهم مما هو معروف عند المورخین ظاهر شدند و در اقطار شبه جزیره العرب ساکن و متوطن گشتند چون در طی ادوار و فترات که بالطبع موجب تغییر و تبدیل لسان است لغت عربیه را سلاست و طلاقتی نبود قانون قبائل مذکوره قبل از ظهور اسلام بر این گونه انعقاد یافت که ادباء و شعراء و فصحاء ایشان هر ساله در مواسم مخصوصه در اسواق عمومی از قبل سوق عکاظ و غیره اجتماع می نمودند و به انشاد اشعار و انشاء خطب قیام می کردند و در مسائل لغویه و دقایق قواعد شعریه مناظره و تکلم می نمودند تا اینکه نوعاً خشونت و اختلالات سابقه زوال یافت و فصاحت و بلاغت در امم جاهلیت رتبه ی علیا گرفت و چون دیانت اسلامیه ظاهر شد و فتوحات خلفا سمت فسحت و وسعت یافت و امم کبیره از قبیل فرس و خزر و ترک و هنود و غیرهم در حوزه ی اسلام داخل شدند و در مناصب ملکیه و دینی و علمیہ مراکز مهمه یافتند و بالطبع این اختلاط موجب اختلال مبانی لغت می شد علماء و ارباب فضل از خوف سرعت تغییر و اضمحلال لسان به تدوین لغت عربیه و تاسیس قواعد علوم ادبیه قیام نمودند و مصنفاتی چند در این معارف تالیف کردند که به قدر امکان این لغت

فصیحی را از سرعت تبدیل و تغییر مصون دارند مع ذلک هنوز هزار سال از هجرت نبویه نگذشته بود که لغت عربیة تغییر کلی یافت و لسان عربی جدید که به لغت دارجۀ معروف و من حیث القواعد بالکل مخالف و مابین با لغت قدیمه است شایع و متداول گشت چندان که در این قرن امم عربیه خواه از عوام و جهال و یا علماء و ارباب کمال جمیعا جز به لغت دارجه تکلم نمی نمایند و لغت قدیمه را جز در بعض مصنفات معمول نمی دارند بل در بعض از اقسام شعر مانند رجل و اوبیت و موادهی الزام لغت دارجه را لازم می دانند و نظم این قسم از شعر را به لغت قدیمه‌ی منافی سلاست و رقت می شمارند و خلاصۀ القول با اینکه زیاده از هزار و سیصد سال و کسری بیش نیست که از هجرت نبویه گذشته است حال لغت عربیه‌ی قدیمه در میان مسلمین مانند حال لغت عربیه در میان یهود و لغت سانسکریت در میان هنود شده است که به سبب اینکه لغت دینی است محفوظ است و ابدًا در محاوره و تکلم بین العرب دائر و مستعمل نیست و از ابن مستفاد توان داشت که اگر دو هزار سال یا سه هزار سال بگذرد حال لغت عرب به کجا انجامد و تغییراتی که از لوازم امور عادیه است تا چه رتبه ظهور یابد و این جمله بر نفوسی معلوم است که زحمت مسافرت را متحمل گشتند و بر تغییرات طاریه بر لغت عربیه بل بر جمیع امور عادیه مطلع شده باشند نه بر نفسی که در زوایه‌ی خمول نشسته و به عوائد هزار سال و دو هزار سال پیش دل بستگی دارد و اگر به یکی از ایشان گوئی که به حکم کریمه‌ی قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبۀ الذین من قبلکم روزی چند از زاویه خمول بیرون آی و در عوائد و آثار و تغییرات و اطوار قبل و بعد نظری فرما تا قدری بر حقایق اطلاع یابی و بر مجاری امور بصیر گردی اظهار عجز نماید و نوحه‌ی بیچارگی برخواند تا اینجا کلام جناب مستدل را بطوله تفصیله بیان نمودم و محرر داشتم

جواب

عرض می شود از اهالی انصاف و بصیرت استدعا می رود که به عین بصیرت در این کلمات و بیانات بنگرند و ملاحظه [صفحه ۱۷۱] فرمایند که تا چه درجه بی انصافی و از حق اغماض نموده به گمان اینکه کتاب مستطاب ایشان به دست غیر از تابعین این رؤسا نمی افتند یا اگر افتد علماء اعلام آن را ملاحظه نمی فرمایند یا اگر مشاهده و زیارت نمایند بر مزخرفات آن مستحضر نمی شوند و معلوم نیست که به این درجه تشنیع و توییح به جناب شیخ از چه بابت است و این قدر سرزنش و تغییر از شان علماء بلکه جهال خارج است که به یک لفظ جناب شیخ که مرقوم فرموده اند موجد قانون لسان خود آن لسان است این همه هیاهو فرمایند و حال اینکه اولًا واضح است مراد جناب شیخ از خود آن لسان موجد آن لسان است و واضح آن ثانیًا عبارت جناب شیخ شاید لسان بر وزن فعال باشد به معنی صاحب لسان ثالثًا هر گاه مراد ظاهر همان لفظ هم باشد ضرر ندارد زیرا که از تداول و بیان قوانین استنباط می شود گو صاحب لسان نتواند کاملاً بیان قانون نماید چنانچه غالب اوقات از اهل لسان سؤالی می نمودند و آنها را بر تکلم کلام خلاف متعارف و می داشتند مع هذا بر خلاف مصطلح و لسان تفوه نمی نمودند چنانچه در قصیده زنبوریه عرب بدوی که برای تمیز مذهب کسائی و غیره در مجلس خلیفه حاضر گردید و خلیفه او را مامور به تصدیق کسائی نمود تکلم به آن ننمود و قال القول قول الکسائی پس معلوم می شود که پاره‌ی قوانین از تداول و محاوره استنباط می شود پس می توان گفت موجد قانون خود آن لسان است پس از این جمله استنباط می شود که موجد قانون یا خداوند است یا واضع و متکلم اولی یا آنچه از محاوره‌ی عموم متکلمین به لسان استنباط شده که فلاّن موضع موضع اتصال ضمائر است و فلاّن موقع موقع انفصال خلاصه اینکه لغت عرب را یعرب بن قحطان وضع نمود یا حضرت اسمعیل (ع) که آن لسان حجاز و ما والاها است و آن لسان در میان قوم متداول و متعارف بود و تاکنون هم در نهایت متانت و رشافت برقرار است و هیچ تغییری در آن پدید نیامده همان قسم که معمول بوده کماکان معمول است مثلاً- قال به معنی گفت و سمع به معنی شنید است و ابدًا از معنی اصلی اولی خارج نشده و فصاحت و بلاغت که از لوازم ترکیبات کلمات است از اوصاف کلام است که بعد از ترکیب طاری آن می شود و البته هیچ پیغمبری از بدو خلقت تاکنون مغیر

اوضاع لغویه نشده‌اند بلکه به حکم و ما ارسلنا رسولا الا بلسان قوم به بر طبق کلمات همان قوم تکلم می‌فرمودند تا محتاج به مترجم و موضح نباشد و از فرمایشات مظاهر امر الله همان معانی تحت اللفظی مصطلحه فهمیده می‌شود و هیچ نشنیدم که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وقتی که به قرآن تحدی فرمودند و آن را معجزه خود نامیدند غیر از معانی مستنبطه از الفاظ قصد فرموده باشند یا به امت مرحومه بفرمایند این قرآن من معجز است اما نه به آن معانی که بین شما مصطلح است بلکه من مختارم در تغییر اوضاع الفاظ و این نحو کلام خاصی من است ولی نه به قانونی که مصطلح بین شماها است که بدان عادی شده‌اید و واضح اول وضع فرموده است و اگر این فرمایش می‌فرمودند البته از آن حضرت قبول نمی‌شد و در جواب می‌گفتند کلام فصیح بلیغ همین است که ما بدان متکلم و بدان مترنمیم تو هم یکی از اعراب هستی که زبان و لسانت باید مطابق مصطلحات قوم باشد بلی هر گاه به همین قوانین که ما در دست داریم کلامی بیاوری که در کمال بلاغت و فصاحت و جزالت و دلربائی باشد و فوق قوه‌ی بلغا و فصحاء ما باشد هنری است که نموده‌ی و فضلی است که بدان ممتازی مگر حضرت موسی و عیسی و نوح و ابراهیم علیهم السلام به غیر از لسان قوم تکلم می‌نمودند و وضعی جدید آورده البته هر کس ربط در کتب سماویه قبل از ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و قرآن مجید داشته باشد نمی‌تواند این ادعا نماید بلکه حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء مرضیین علیهم السلام تماما به همان قواعد و قوانین مصطلحه تکلم می‌فرمودند و در هیچ زمان نفرمودند قال به معنی قتل است و قتل به معنی قال بلی به... با قرینه حالیه و مقالیه تکلماتی که موجب حسن کلامه شود و به اصطلاح بلغاء و فصحاء مطابق آید جایز است و اسباب زینت و حسن کلام و این همه مقدمات که جناب مستدل [صفحه ۱۷۲] بدون دلیل و برهان برای تغییر لغات بیان فرموده‌اند هیچ ماخذ و برهان ندارد از زمان وضع و انتشار لغت عربیه تاکنون همان معانی اولیه از الفاظ مفهوم می‌شود و هیچ خشونت و زشتی در لغت مزبوره پدید نیامده چنانچه ادعاء فرموده‌اند بلکه از صدر اسلام تاکنون از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولیاء و علماء اعلام و بلغاء و فصحاء همان قسم که وضع شده استعمال می‌شود بلکه نورین نیرین شیخ احمد احسائی و آقا سید کاظم که بهائیان آنها را صاحب مقامات عالیه و مکانات متعالیه می‌دانند حتی اینکه ادعاء دارند که از آن دو وجود مژده‌ی ظهورین جدیدین رسیده و بدان معتقدند و حال این که بر آن دو بزرگوار تهمت و افتراء بسته‌اند به همین لغات مصطلحه و کلمات متداوله تکلم فرموده‌اند کتاب شرح الزیارة و سایر کتب شیخ و سید موجود است هیچ تغییر وضعی از حیث لغت و روش عبارت در آن نیست در هیچ بابی از ابواب و فصلی از فصول کتابشان هم مرقوم نداشته‌اند که این عبارت حالا دیگر خشن و ناسلیس شده در این صورت باب و بهاء بدون فاصله و مرور دهور یک دفعه فاعل را منصوب و مفعول را مرفوع و ضمائر را بر خلاف وضع متعارف و مصطلح بیاورند گویا از ایشان قبول نشود بر فرض که غمض عین هم شود این کلمات را معجزه نمی‌دانند و اینکه فرموده‌اند طبع از کلمات قدیمه متنفر است چون این مطلب استدلالی نیست باید چند نفر از مجمعی حاضر که ندانند خواننده کیست آیه‌ی از قرآن مجید و عبارتی از نهج البلاغه و دعائی از صحیفه‌ی سجادیه قراءت چند آیه‌ی هم از بیان تلاوت شود مسلم است که وقت شنیدن آیات بیان گوش خود را خواهد گرفت ولی بحمدالله تعالی یک آیه از قرآن محمدی صلی الله علیه و آله هر گاه در بین یک صفحه نمودار و طلعت فصاحت را آشکار و طالع نماید به سان خورشید درخشان و چون لعل رخشان است میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است علاوه رؤسا این مذهب به این تهمت و افتراء که جناب مستدل بر ایشان بسته‌اند راضی نیستند در چه مقام فرمودند قال به معنی شنید استعمال شده و سمع در معنی گفت نهایت اینکه چون از علوم ادبیه خبری نداشتند به بخت و طالع تکلم می‌نمودند هر چه از لسان جاری شود یک جا فاعل مرفوع و در یک مقام منصوب و هنگام تالیف و ترکیب اغلاط فاحشه از کلماتشان پدیدار و از قانون عربیت و ادبیت و فصاحت و بلاغت بر کنار بود و آن هم نبود مگر از برکت وجود مقدس حضرت حجه الله ارواحنا فداه تا خلق بفهمند که علم نحو و صرف و معانی بیان که اطفال دبستان بدان آگاه و بصیرند نقطه‌ی اولی با آن ادعاء بزرگ عالم به آن نیستند و در مجلس تبریز در محضر شاهنشاه شهید سعید قدس سره الحمد لله الذی خلق السموات بفتح تا قراءت و اعلى حضرت ظل

الله مستدل به شعر ابن مالک و ما بتا و الف قد مجمعا یکسر فی الجر و فی النصب معا گردیده ایشان را رسوا سازند که ناچار گردیده بفرمایند نحو و صرف در درگاه خداوندی گناهکار گردیده من قید از آنها برداشتم حالا دیگر مختارند هر که هر چه می خواهد بگوید و به هر قسم میل دارد تکلم فرماید فاعل مجرور باشد یا منصوب مضاف الیه مرفوع باشد یا منصوب هیچ تفاوت ندارد خلاصه اینکه حیف است از مثل میرزا ابوالفضل که کتابی را مطبوع و در اقطار عالم انتشار دهند و برای اثبات چنین امر خطیر مهم به این کلمات ناهنجار تکلم فرموده بفرمایند این لغات قدیمه بکلی متروک و اسمی از آن نیست مگر در پاره‌ی از مصنفات مگر کتب علامه حلی و شیخ مفید و شیخ طوسی و شهیدین و ابن فهد و محقق اول و ثانی و بحر العلوم و علامه مجلسی و فاضل نراقی و محقق خوانساری و محقق قمی و صاحب فصول و مدارک و غیره و غیره و غیره را ندیده‌اند کجا یک سر مو از لغت عربیه و اصطلاحات ادبیه تخطی و تجاوز و یا بر خلاف مقتضیات معانی و بیان و منطق عبارتی مرقوم فرموده‌اند مرحوم شیخ احسائی و آقا سید کاظم رشتی که معتمد و مستند ایشان هستند در شرح الزیارة و شرح قصیده به همین روش و آئین کتاب خود را تزیین داده‌اند و این همه خشونت و عدم سلاست که جناب فاضل بهائی [صفحه ۱۷۳] می‌فرمایند در لغت عربیه پدیدار گشته تا نقطه‌ی اولی وضعی جدید تاسیس فرمایند چرا در لغت فرسیه نمودار نشده و خود بهاء کتب و خطب و مصنفات و مؤلفات و تحقیقات خویش را به همان الفاظ مصطلحه و روش معمول بین الاقوام نگاهشته و از کتب فارسیه اقتباس فرموده‌اند چرا جناب مستدل در همین کتاب مستطاب فراید میرزائی و منشی گری به خرج داده به غیر از لسان قوم تکلم و تفوهی نمی‌نمایند اگر خشن و ناسلیس است مثل مستدل خوب است به وضعی تازه و میزانی جدید کتاب خود را جلوه دهند تا مصداق نؤمن ببعض و نکفر ببعض نشوند حقیقت وقع و شان مستدل به واسطه‌ی این اغماض و افتراء و بهتان بالکلیه از میان رفت و اینکه فرموده‌اند لغت حالیه‌ی عرب من حیث القواعد بکل مخالف و مباین با لغت قدیمه است عرض نمی‌کنم متعمدا دروغ فرموده‌اند بلکه عرض و گستاخی می‌نمایم شاید این فرمایشات را در عالم رؤیا یا مالیخولیا بر زبان جاری و یکی از مریدان ایشان شنیده در کتاب ایشان نوشته این بیان بی‌شباهت به واقع‌ی اتفاقیه نیست که شخصی بیضه‌ی مرغی از منزل کسی برداشت از او مطالبه و در جیب او یافتند در مقام تهدیدش آوردند گفت مرغ شما در جیب من تخم گذاشته و الا- من عامل این عمل شنیع نیستم آخر ملاحظه فرمائید کدام رشاق و سلاست در کلمات و بیانات نقطه‌ی اولی دیده می‌شود که عرب بدوی یا عجم و متعرب بر آن نمی‌خندد مطیور را در طایر و مسیور را در سائر و غیره و غیره کدام یک از اهل لسان استعمال و این بیان را اعمال فرموده‌اند از اینها گذشته هر گاه این لغات عربیه بکلی متروک و منسوخ گردیده و جناب باب وضع لغت را تغییر داده‌اند جناب مستدل از کجا فهمیدند که مقصود جناب باب و بهاء از اینکه من مظهر امر الله یا رب اعلی یا جمال اقدس ابهی هستم چیست شاید معنی این الفاظ در لغات جدیده این است که من مجنون یا به تبعیت شیطان مجبول و مفتونم بلکه هر گاه باز پرسی که این لفظ شما که من مجنونم یا مفتونم چه معنی دارد بفرمایند مراد جاهل و نادان و بی‌علم است و به هیچ جا منتهی نمی‌شود دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایش و اعجب از کل این است که فرق بین لغت و اوصاف طاریه بر الفاظ مرکبه نگذاشته‌اند و برای تصحیح کلمات مغلوته از دو ظهور به تغییر لغت قائل شده‌اند و حال اینکه از کلمات خودشان مفهوم نشد که قال در غیر معنی معهود استعمال شده است بهتر این است که جناب مستدل بالکل از اینکه این کلمات از رؤسا ایشان است انکار نمایند و بفرمایند این فرمایشات از ایشان نیست و خود مستدل لوح و توقیعی از قبل رؤسا مرقوم و محرر در اقطار عالم منتشر سازند البته خیلی بهتر از مظاهر امر الله ادعائیه مرقوم می‌دارند یا خودشان این ادعا نمایند چه لازم به پیروی و تبعیت تن در دهند همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جانی رسیده‌اند خلاصه اینکه لغات یعرب بن قحطان که به عرب غاربه معروف و لغت حضرت اسمعیل (ع) که به عربی مستعربه موصوف است کماکان برقرار و در نهایت اشتهار و انتشار است نهایت اینکه به ترکیب الفاظ از حضرت ختمی مرتبت که افصح از فصحاء و بلغاء بودند غایه الغایات به درجه‌ی فصاحت و مرتبه‌ی بلاغت رسیده و پیروین این ملت بیضاء احمدیه (ص) بقدر امکان تبعیت دارند و به همان روش تکلم می‌نمایند

چنانچه کتب فقهیه و اصولیه اصحاب و علماء اطیاب به همان اسلوب مطلوب و طرز مرغوب در جهان منتشر است و به همان قانون و وضع سابق در عالم مشتهر در این صورت چرا جناب مستدل به این صراحت و جرأت می‌فرمایند ابا در محاوره و تکلم بین العرب این لغات دائر و مستعمل نیست و این دروغ و افتراء روا می‌دارند و حال اینکه در عراق عرب یومنا هذا این لغات و استعمالات در نهایت انتشار است و بحمد الله تعالی آن ولایت فعلا پای تخت علم و علماء و فقهاء اثنی عشریه در آن بلاد ساکن و متوقفند و کتبی که تاکنون از فقه و اصول و غیره از بیان ایشان صادر شده مرقوم و همه روزه [صفحه ۱۷۴] به طبع می‌رسد و در عالم منتشر می‌گردد هر گاه این لغات بنا بر فرمایش جناب مستدل به کلی متروک شده بود چرا آنان که در آن شریف مکان اقامت و با اعراب مصاحبت و مجالست دارند از معیار سابق تجاوز ننموده و مصنفات و مؤلفات خود را به طرز جدید مرقوم نفرموده‌اند و کدام لغت قدیمه‌ی عرب است که فعلا فهم آن به ترجمه‌ی جدیده محتاج و چه بیان از ظهورین مقدسین به ظهور رسیده که فهم و درک آن اسهل از فهم و ادراک مصطلحات قدیمه است که جناب مستدل به السنه‌ی عتیقه تعبیر می‌فرمایند کتاب مستطاب فرائد به همین میزان لغات عجمیه مرقوم شده آیا چه گناه بزرگ از اعراب صادر گردیده که لغاتشان به کلی منسوخ و متروک و لغات عجم کماکان برقرار و معمول است تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

استدلال بر اینکه دائره اختیار مظاهر امر الله را شما کم کرده اید

اشاره

قال البهائی که اثنی عشریه دائره اختیار را بر مظاهر امرالله تنگ و مضیق نموده است سلب قدرت از آنها نموده‌اند که نتوانند لغتی و اصطلاحی را تغییر و تبدیل نمایند انتهی

جواب

عرض می‌شود که این گونه امور شان مظاهر امرالله نیست بلکه برای اینکه معجزه‌ی آنها واقع در قلوب باشد به همان لغات و السنه قوم تکلم می‌فرمودند تا محقق شود که تکلم حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله با اینکه بدون تغییر لغتی از لغات تفوه فرمودند و به این درجه فصیح و بلیغ و با اسلوب و طرز جدید نازل گردید از قدرت قوه‌ی بشر بیرون است دیگر این تحقیقات جناب مستدل که آخوند و آغا در اول امر چه بوده و چه معنی داشته و حالا- در چه استعمال شده اسباب فضل و امتیازی برای مستدل نمی‌شود

استدلال بر اینکه کسی نتوانسته ایراد بر کلمات حسینعلی بهاء بگیرد

اشاره

قال المستدل البهائی بالجملة چون این مسأله‌ی مهمه من جمیع الوجوه واضح و روشن شد و فساد ایراد حضرت شیخ به ادله‌ی واضحه ثابت و مبرهن گشت اکنون از مطالعه کنندگان این اوراق رجاء می‌نمایم که قدری در این نکته تامل فرمایند که در صورتی که شارع این امر اعظم در مرکز فصاحت و بلاغت عربیه متوقف و مقیم و با کبار علماء و فصحاء و بلغاء و مشاهیر کتاب و مصنفین معاشر و جلیس و احدی از ایشان بر فصاحت و بلاغت بیانات مبارکه‌اش ایرادی ننموده و جز به حمد و ثنای حضرتش لسان نگشوده‌اند چه مقدار رکیک است که اعجمیان سایر بلاد که به ممالک عربیه مسافرت نموده و با فصحاء قوم معاشرت نکرده و از مراتب فصاحت و بلاغت بهره‌ور نگردیده بر بیانات مبارکه‌اش انتقاد کنند و بدون شاهد بر الواح مقدسه‌اش ایراد نمایند بل عدم

مبالات مکذبین یوم الله به درجه‌ای است که اگر سهوی از ناسخ بینند آن را به صاحب امر نسبت دهند بل و اعجب از کل این است که به او هام کودکان مکتب بر کلمات من خضعت لفصاحته رقاب العجم و العرب انتقاد کنند و به بصر اطفال در آیات حضرت ذی‌الجلال نظر نمایند چنانچه در مدینه‌ی سمرقند یکی از مدرسین مدرسه‌ی الغ بیگ کودکان که وی نیز در منصب تدریس نظیر قاضی القضاء تفلیس است وقتی این آیه‌ی مبارکه را که در صدر یکی از الواح مقدسه ملاحظه نمود سبحان الذی نزل الایات لقوم یفقهون پس از قراءت در غایت مفاخرت اظهار نمود که این آیه غلط است گفتم چرا گفت به جهت اینکه تسبیح را وقتی گویند که امر عجیبی را مشاهده نمایند و یا حادثه‌ی غریبی را مسموع دارند و الا گفتن این کلمه بلا سبب جایز نباشد انتهی و شرحی در تشیع و سرزنش آن مدرس بیان می‌نماید که دست را محاذی گوش برد و مقلدانه بیاناتی فرموده‌اند که نقل آن از شان ناقل هم نیست

جواب

عرض می‌شود اینکه فرموده‌اند شارع این امر اعظم در مرکز فصاحت و بلاغت مقیم است اگر با ظهور ثانی بتوانند راست آورند که چندی در عکا اقامت داشت با مسقط الراس و محل ظهور و اقامت و ادعاء نقطه‌ی اولی چه می‌فرمایند که در شیراز این ترانه را آغاز نمود و محل اقامت اعاجم و از آن پس به اصفهان آمده در آن بلد با علماء عجم در گفتگو و مغلوب و منکوب و از آنجا به تبریز نزول و با فارسی و ترکی زبان معاشر و مخلوط گردید و کلمات و آیات او را شنیده از بس غلط و خالی از فصاحت و بلاغت یافتند بالاتفاق آواز هل تری فیها الفصاحة بلند گردید اعراب که بعد [صفحه ۱۷۵] از شنیدن این ترهات ابدا به دعوی او گوش ندادند و همین کلمات مغلوته غیر فصیحاً او را اقوی دلیل بر کذب او شمرده‌ابدا دنباله‌ی گفتگو و مباحثه و تحقیق نگرفتند مگر اعراب سکنه حله و نجف و کربلا ابدا در عداد فصحاء و بلغاء منسلک نبوده و نیستند که فعلا به همان وتیره و قوانین سابقه که در دست است تکلم دارند و وجها من الوجوه از این لغات جدید و تراکیب عجیبه که مستدل تاسیس می‌فرمایند خبری ندارند و اسمی از آن نشنیده‌اند و فصیح و بلیغ منحصر به همان سکنه‌ی مدینه‌ی عکه یا ادرنه گردیده بر فرض تسلیم کدام عالمی از عرب فصاحت و بلاغت این کلمات را می‌تواند به سمع قبول اصغاء نماید قواعد و قوانین در دست است و ما فارسی زبان‌ها هم این علم کمتر از اعراب نداریم نهایت اینکه آنها بالطبع می‌گویند و ما از روی علم و ضبط قوانین بلی بعد از اینکه به شبهات واهیه در ذهن چهار نفر عامی راسخ نمایند که کلام مخلوق را با بیان خالق باید موازنه نمایند نه کلام خالق را با بیان مخلوق و نحو و صرف را معزول سازند البته بی‌خردان نیز تبعیت می‌نمایند

استدلال بر شعر برای حقانیت عباس افندی

اشاره

جناب مستدل بعد از این تفصیلات به اشعار بعض از شعراء که در تمجید و توصیف ظهور ثانی یا مدحت عباس افندی انشاد کرده‌اند استدلال و آن را از مؤیدات حقانیت این مذهب دانسته‌اند

جواب

عرض می‌شود حقیقت این است که این استدلال خالی از غرابت نیست زیرا که شعراء برای اخذ صلوات به حکم احسنها اکذبها کلام خود را به اعلی درجه‌ی غلو می‌رسانند چنانچه دیده شده و البته صد قصیده از شعراء و فصحاء عجم که در مدح این ذره‌ی بی‌مقدار سروده‌اند نزد این اقل موجود است و برای گرفتن شال و کلاه‌ی در مجلس عمومی قرائت نمودند که به ذات یگانه‌ی خدا

هنگامی که انشاد می نمودند از وفور خجالت و انفعال زبانم لال گردیده نیروی تکلم با احدی نداشتم در مراتب علم افضل و برتر از فقها امم و در جود و سخا و اکمل و بالاتر از حاتم و در شجاعت با این تن ضعیف نحیف اقوی از رستم ستوده‌اند و عرش خدا را به تزلزل آورده‌اند خلاصه قصائد شعراء زمان که در مدح ولات و حکام این بلاد انشاد شده همین قدر ممدوح خود را از رتبه‌ی خدائی قدری تنزل داده دیگر صفتی از صفات حسنه تصور نمی‌شود که برای آنها قائل نشده باشند از علم و کمال و وجاهت و جمال و سخاوت و شجاعت و حشمت و عظمت و برای نمونه چند شعر از قصیده‌ی زبده‌ی الشعراء و عمده‌ی الادباء میرزا یحیی که در مدح جناب مستطاب اجل امجد رکن الملک نایب الحکومه اصفهان انشاد نموده عرض می‌نماید اگر چه جناب جلالت ماب اجل رکن الملک دام اقباله دارای کمالات صوریة و نفسانیة و مورد فیوضات سبحانیه‌اند ولی به اغراق این اشعار ملتفت شوید که آن جناب را در مراتب دین داری و بزرگواری بر حضرت سلیمان علیه‌السلام فضیلت داده این است آنچه سروده است. بحر دین را فلک رکن الملک الحبر العمد کامده بر ذات پاکش فلک دین را اعتماد صدر ایوان جلال و شان سلیمان زمان کش مقید آمده دیوان به قید انقیاد با سلیمان بن داود این سلیمان را بود هم به صورت اختلاف و هم به معنی اتحاد همچو اصف این سلیمان کرد آیات خدا بهر رجم دیو عصیان منتشر اندر بلاد چون سکندر این سلیمان بست ز احکام رسل برزخ یا جوج طغیان صد سد از راه سد ام کشور لا ینبغی للغیر را بی رب هب این سلیمان را نموده موهبت رب العباد این یک اندر حب ایزد جود کرد اموال خویش و آن تغافل کرد از ذکر حق از حب جیاد مگر تابعین مسیلمه یا سجاج و طلیحه پیغمبران خویش را به کمال و جلال و عظمت و اقبال نمی‌ستودند و عن صمیم القلب به پیروی آنها افتخار نمی‌نمودند نمی‌دانم چه باعث و داعی است که جناب مستدل ناچار به ذکر این مزخرفات گردیده خود را در معشر قوم رسوا و مفتضح می‌سازند بلی به حکم حب الشی یعمی و یصم گاه می‌شود انسان چشم از آبروی خویش می‌پوشد

اشکالات مستدل به کلامی از شیخ الاسلام و جواب از آنها

جناب مستدل نوشته‌اند اگر ابن عبد را قصد مناقشات لفظیه بودی نه بیان مطالب علمی و تنقیح مناط ادله عقلیه و نقلیه هر آینه بعضی از غلطات و هفوات انشائی جناب شیخ را در این مقاله مندرج می‌داشت [صفحه ۱۷۶] تا آنجا که می‌فرماید مثلاً جناب شیخ در این مبحث پس از اینکه به زعم خود در قوانین الفاظ تحقیقات دقیقه نگاشته‌اند برای اظهار اقتدار بر عربیت کلامی به این عبارت مختوم داشته‌اند فافهم هذه النکتة التي قد كنتم عنها غافلين و اغررتم بجهلها جاهلین و این عبارت قطع نظر از اینکه رکاکت نظم و قبح اسلوب دارد غلط ظاهر است زیرا که لفظ اغررتم هرگز در لغت عرب وارد نشده است و ثلاثی غر به بات افعال از ابواب مزید فیه تعدی نیافته لهذا بایستی و غررتم لجهلکم بها الجاهلین گوید تا اگر کلام رکیک النظم و قبیح الاسلوب است لا محاله غلط نباشد جواب عرض می‌شود اولاً جناب شیخ ادعاء مقام و مرتبه‌ی عصمت و علم به جمیع علوم ندارند و به کلمات خود تحدی نفرمودند که اگر غلطی در کلام ایشان باشد بر امامت و نبوت و مظهریت ایشان نقصی وارد آید و غفلت و جهل در حق ایشان روا است ثانیاً چرا جناب مستدل غر یغر را که به کسر غین در مضارع است و در کلام و لغت عرب متداول و لازم است و در نهایی ابن اثیر و جمیع کتب لغت از آن ذکر شده به باب افعال نبرده‌اند تا اغر صحیح باشد هم چنان که باب تفعیل آن هم که خود مستدل مسلم دارد از همین باب است و غر متعدی را مجدد متعدی نمایند و نسبت غلط به جناب شیخ دهند علاوه برای جناب شیخ به زعم و عقیده‌ی مستدل کار آسان است شاید از باب معارضه به مثل بفرمایند لغات قدیمه و صرف و نحو که معمول قدیم بوده سخیف و رکیک شده است و فعلاً اغررتم مطبوع تر است قال المستدل البهائی در خطبه‌ی جناب شیخ ملاحظه فرما که نوشته‌اند بعث الانبیاء لهدایة العباد و ارشادها و اظهر صدقهم الی طریق الحق و الرشاد و اظهر صدقهم بالمعجزات الظاهرة و البینات الباهرة فبلغوا امره و نهیه و وعده و وعیده الخلق سیما بعث نبینا فی اخر الزمان و هرگز دیده نشده است که در کلام عرب بعد از کلمه‌ی سیما و لا سیما بدون

ضرورت فعلی از افعال را آورده باشند بل واجب است مصدر بر اسمی از اسماء باشد این است آنچه جناب مستدل با زحمت و فکر زیاد بر کلام جناب شیخ ایراد کرده‌اند جواب عرض می‌شود چه لازم جناب فاضل بهائی بعث به فتح عین بخوانند و ایراد بر جناب شیخ وارد آورند بهتر این است بعث به سکون عین قراءت فرمایند تا مصدر بعث باشد و ایرادی وارد نیاید یقین است هنگام کتابت نمودن جناب شیخ هم حاضر نبودند که ملاحظه فرمایند جناب شیخ الاسلام به خط خویش فتحه‌ی بالای عین گذارده باشند و ما اول و آخر خطبه‌ی جناب معظم را ندیده‌ایم که صحیحاً برای جناب مستدل معنی نمائیم و ایشان را از این تهمت آسوده نمائیم قال المستدل البهائی و در همین خطبه است و کمال ایماننا بتصدیقه فی جمیع ما اخبر عنه من امور الدنیا و الاخرة و توقین ما نص به من امامة الائمة الطاهرة لفظ توقین در کلام عرب هرگز دیده نشده است و از ماده‌ی یقین ابداً باب تفعیل بنا نیافته است و این مقدار کفایت است در بیان مبلغ علم جناب شیخ ب عریبت انتهی جواب عرض می‌شود اگر چه عبارت جناب شیخ را ملاحظه نکردم که چه لفظ مرقوم داشته‌اند بر فرض که توقین نگاشته باشند چون استعمال توقین را در لغت ندیده‌ام تصدیق دارم که اشتباه فرموده‌اند ولی نه تنها مدارج علم و فضل جناب شیخ الاسلام از این غفلت آشکار گردید بلکه از این تحقیق مراتب فضل و کمال جناب ابوالفضائل نیز به اعلی درجه‌ی کمال مکشوف گردید که توقین را تفعیل از یقین گرفته‌اند و فرموده‌اند از یقین ابداً باب تفعیل بنا نیافته است و حال اینکه اگر تفعیل از یقین بود وجه یقین بود نه توقین پس مبلغ علم و فضل و ربط جناب شیخ الاسلام کمتر از درجات کمالات جناب ابوالفضائل نیست بالجمله باید خطبه‌ی جناب شیخ را من اولها الی آخرها ملاحظه نمود تا صحت و سقم آن معین شود جناب مستدل نوشته‌اند جناب شیخ الاسلام فرموده‌اند که و کذا در تفسیر قول نظهر علامة من الانسان فی السماء الی آخره جناب بهاء فرموده‌اند قبل از ظهور هر نبی نجمی در سماء ظاهر ظهور می‌کند چنانچه پیش از ظهور خلیل الرحمن (ع) کهنه‌ی آن زمان خبر دادند به ظهور نجمی در سماع [صفحه ۱۷۷] و همچنین در ارض کسی پیدا شد که مردم را بشارت می‌داد به ظهور آن حضرت کذا فی زمن الکلیم و المسیح و الخاتم تا رسید به این امر منبع بدیع در این وقت اکثر منجمان مصر ظهور نجمی را در سماء ظاهر داده‌اند و همچنین در ارض نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله سترهما بشارت آن جناب را داده‌اند این مختصر عبارت ایقان است که ذکر شد اکنون سؤال می‌رود که با کدام دلیل و برهان ثابت است که قبل از ظهور هر نبی ظهور نجمی در سماء لازم است و این لزومیت برای چیست مگر ستاره‌ی اگر در آسمان ظاهر نشود ملئکه سموات چنین ظهور مظهر به او ایمان نیاورند مگر ایشان هم مکلفند که به دین او ایمان آورند مگر برای علم ایشان جز از ظهور کواکب طریق دیگر نیست با این همه این خبر اگر راست باشد در حق دو سه نفر پیغمبر وارد است نه اینکه در حق جمیع انبیاء آن هم استناداً علی اخبار الکاهنین و المنجمین الذین یخبرون عن الحوادث بالظن و الحدس فقط فان الظن لا یعنی من الحق شیئاً بس عجب است از صاحب کتاب ایقان که خودش آنان را که تابع ظن شده‌اند در کتاب خود مراراً طعن و ملامت می‌کند اما خودشان به اخبار کاهنان و منجمان استدلال و اعتبار می‌نماید و این با اسم کتاب که ایقان است هرگز درست نیاید و علاوه در حق خلیل الرحمن می‌فرمایند که شخصی در ارض پیدا شد که مردم را بشارت می‌داد به ظهور آن حضرت عجباً در میان اهالی بابل و ملت صابئین که کلاً عبده اوئان بودند که بود آن شخص مبشر نام و نشان او ترا ولو مستند به قول یکی از مورخین باشد بفرمایند و کذا کدام منجمین بودند آن منجمانی که در زمان ظهور امر بدیع از ظهور نجمی در آسمان خبر دادند نام و نشان و طائفه و مکان آنها را بیان فرمایند و هم چنین عین عبارت شیخ احمد و سید کاظم را در حق امر بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان بدهند هذه دلائل لا تشفی المریض و لا ترفع الشبهات عن القلوب سیما عن القلب الذی لم یعتد باستماع تلك الاقوال الواهية العاریه عن الثبوت و البرهان انتهی تا اینجا جناب مستدل عبارات جناب شیخ الاسلام را نقل فرموده‌اند پس از آن در مقام جواب فرمایشات شیخ نوشته‌اند بر ادنی اولی الالباب پوشیده نیست که در اوان طلوع شمس حقیقت و مواقیت تجدید و ابداع شرایع مقدسه سماویه از قبل ظهور حضرت ابراهیم (ع) و کلیم و عیسی و خاتم الانبیاء علیهم الاوف التحیه و الثناء سنت الله رافه لعباده و رحمة علی خلقه بر این جریان یافته است که به ظهور علائم و آیات ارضیه و

سماویه و دینیه خلق را بقرب ظهور موعود متنبه فرماید و اصحاب قلوب صافیه را برای اجابت داعی الی الله و ایمان به مظهر امر الله مستعد و مترصد نماید تا چون عمام غلیظ غیبت منقشع شود و جمال منیر موعود طالع و نداء حضرت معبود مرتفع نفوس طیبه به حضرتش ایمان آورند و وجودات زکیه به جنابش مقبل شوند و امم عظیمه را از هلاک و دمار کلی رستگاری و نجات بخشند سننه الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا و چون اراده‌ی الهیه تعلق یافته بود که بقاء روح الله و ورود یوم الله چنانکه سابقا مشروحا عرض شد عالم دیانت رتبه‌ی تجدد یابد و اختلافات امم زائل شود و اصطلاحات عظیمه که در جمیع کتب منصوص است به این ظهور مبارک تحقق یابد لهذا جمیع علامات و امارات قبل از ظهور این مولود عظیم و دلایل و آیات پیش از ورود این یوم کریم که مبشر به قرب میعاد ظهور موعود و وفاء به عهد و وعود حضرت معبود است در جمیع کتب مقدسه سماویه و احادیث صحیحه نبویه وارد و منصوص گشته و در میان جمیع ملل و قبائل باقی و موجود مانده است ولکن علائم و امارات ظهور پیغمبران گذشته را از قبیل حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم علیهم السلام که غالبا از ادیان و کتب ایشان چیزی باقی نمانده نتوان یافت مگر شذراتی و متفرقاتی در طی احادیث و اخبار ادیان موجوده علی سبیل الاجمال یا از بیانات مظاهر امر الله علی سبیل التمثیل و الانذار و به این سبب که عرض شد بسا می‌شود که مظهر امر الله [مرحله] و تذکره للامم ذکر کیفیت رسالت یکی از رسل را می‌فرماید [صفحه ۱۷۸] و آن خبر در سائر تواریخ یافت نمی‌شود و ماخذی جز اخبار نفس او ندارد مثلا اگر خبر ظهور ناقه‌ی صالح و معارضه‌ی قوم ثمود را که در قرآن وارد شده است یکی از نصاری از جناب شیخ الاسلام بپرسد که این حکایت در کدام تاریخ از تواریخ یهود و یونان و روم و فرس وارد شده یا حکایات ذی القرنین و حوادث معروفه آن را کدام مورخ در کتاب خود اخبار داده البته جناب شیخ در جواب عاجز آیند زیرا که این قصص مذکوره و کثیری از امثال آن از قبیل قصه‌ی موسی و خضر و نمل و سلیمان و زنده شدن حمار عزیز و غیرها ادا در تاریخی از تواریخ مؤلفه قبل از ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد نشده است تا اینجا نقل کلام جناب آقا میرزا ابوالفضل لازم افتاد این بنده‌ی ضعیف جواب عرض می‌نماید از جناب شیخ الاسلام که و کالتی ندارم که عرض کنم از جواب عاجز می‌مانند یا نه اگر چه قطع دارم عاجز خواهند ماند اما پست تر از جناب شیخ الاسلام از این گونه جوابها عجز ندارند تا چه رسد به جناب شیخ الاسلام که از اجل علماء و فحول و رجال هستند اما اینکه مرقوم فرموده‌اند مشروحا عرض شد که عالم دیانت رتبه‌ی تجدد یابد و اختلافات امم زائل شود و اصطلاحات عظیمه‌ی که در جمیع کتب منصوص است به ظهور مبارک تحقق پذیرد و در جمیع کتب مقدسه سماویه و احادیث صحیحه منصوص گشته است دعوی است بلا دلیل زیرا که هیچ آیت و دلیلی و نصی بر ظهور این دو رئیس که جناب باب و بهاء باشند ندیدیم و تاویلات جناب مستدل تمام بر خلاف واقع و مباین با حقیقت و مخالف با طریقت است و اما فرمایش ایشان که ظهور پیغمبران قبل هم دلیلی ندارند مگر شذراتی و متفرقاتی در طی احادیث و اخبار ادیان موجوده آن هم در نهایت سخافت بلکه کلامشان متهافت است انفا فرمودند که چون عالم دیانت تجدد یافت و به ظهور این ظهورین در جمیع کتب مقدسه‌ی سماویه و احادیث صحیحه نص وارد است پس آنها بر حق خواهند بود چه امتیاز در ظهور باب و بهاء است که در جمیع کتب مقدسه‌ی سماویه بشارت ظهور آنها رسیده و در حق انبیاء قبل هیچ ذکری نشده مگر شذراتی و متفرقاتی در طی احادیث خلاصه اینکه بعد از اخبار صادق مصدق در قرآن در قرآن و اخبار هیچ محتاج به نقل فلان مورخ یهودی یا انگلیسی نیستیم بلکه عقیده ما به ظهور آن مظاهر و صدق نبوت آنها به همان اخبار حضرت خاتم الانبیاء است و اگر حضرت ختمی مرتبت و به وجود و نبوت انبیاء قبل خبر نداده بودند امت مرحومه ادا به نبوت آنها معتقد نبودند مع هذا عرض می‌کنم این ادعاء جناب مستدل هم که در هیچ تاریخی از آنها اسمی نیست پر واضح است محض غرض و مرض است در تواریخ قصه‌ی پیغمبران سلف باجمعهم مضبوط است اگر بخواهیم تاریخ نویسی کنیم از وضع این مختصر خارج می‌شویم و العیان یعنی من البیان

استدلال فاضل بهایی بر ردیه هایی که علمای نصاری بر قرآن شریف نوشته اند

اشاره

قال الفاضل البهائي نفسي از كبار مصنفين مانند فلان و فلان اشارتی در کتب مصنفه خود به این قصص انبياء سلف نموده‌اند و گمان نفرمائی ای ناظر در این اوراق که نگارنده این نکته را علی الغرض بیان نموده است و نظر فرما در کتبی که علماء نصاری در رد قرآن شریف نوشته‌اند از قبیل مقاله فی الاسلام جرجیس صال انگلیسی که هاشم شامی به لسان عربی مزیل داشته و کتاب میزان الحق که فاندنمساوی در رد اسلام تالیف نموده و غیرهما من الکتب المطبوعه المنتشرة فی الشرق و الغرب تا به یقین مبین دریابی که هم چنانکه جناب شیخ الاسلام در اعتراض بر حضرت عزیز علام به حوادث تاریخیه متشبه شده کذلک معاندین اسلام عینا به همین شبهات در اعتراض بر سید انام متمسک گشته‌اند و من عینا عبارت تذیل مقاله فی الاسلام را در این مقام ذکر می‌نمایم تا ارباب بصیرت بر این نکته واقف شوند که خار اعتراضات از یک ارض روید و شجره اعراض بدوام الارضین و السموات یک نوع ثمر آرد قال صاحب التذیل فی صفحه (۶۹) [صفحه ۱۷۹] ثالثا ان غلطه فی الحوادث التاريخیه و اسماء مشاهیر رجالها و جهله من امور الطبیعه ما لا ینبغی جهله کل ذلك يدل علی انه لیس من الله فی شیء لان الخطاء مستحيل فی موضع العصمه و الجهل ممتنع علی من احاط بكل شیء علما فقد زعم مصنف القرآن ان کتابه لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و انه جاء مصدقا لما بین یدیه من الکتب المنزله ای ما تقدمه من التوریه و الانجیل لکنه خالفهما فی مواضع کثیره فدعا ابا ابرهیم (ع) از و هو فی التوریه تاریخ و دعا مریم العذراء بنت عمران و اخت هرون و هی فی الانجیل بنت الیاهیم و ابن مریم من عمران ابی موسی و هو متقدم علیها بالف و ستمائة سنه و من غلطه ایضا انه جعل هامان وزیرا لفرعون و لم یکن احدهما من الاخر فی شیء لان هامان متاخر عن فرعون بزهاء الف سنه و کان وزیرا لا خورش فی بابل لا لفرعون فی مصر و من ذلك قوله خطا بالموسى قد فتنا قومک من بعدک و اضلهم السامری و اراد بذلك ان هذا السامری هو الذى صنع العجل لبني اسرائيل و دعاهم الى عبادته لما کان موسی (ع) غائبا عنهم و انت تعلم انه لا یمكن ان یكون فی بنی اسرائیل سامری علی عهد موسی لان هذا النعت لم ینعت به احد الا بعد موسی بقرون عدیة ای بعد جلاء بابل این است آنچه جناب مستدل از شامی نقل فرموده و نهایت شعف در نقل آن دارند

جواب

عرض می‌شود اگر شامی نصاری بر لغات و تفاسیر مستحضر نباشد یا جناب مستدل بر بیانات قوم خبیر و بصیر نگردند یا از روی عناد با عباد و اهالی اسلام اغماض نمایند گمان ندارم نقصی در علوم پیغمبر آخر الزمان یا کتاب منزل از آسمان پدید آید نام پدر حضرت ابراهیم چنانچه از تواریخ استنباط می‌شود از بود که او را تاریخ نیز می‌نامیدند و او مردی بود از کوئاریا که قریه‌ای است از قراء کوفه بر فرض که از رخام پدر حضرت ابراهیم (ع) نباشد در آیه مبارکه و جها من الوجوه اشکالی متصور نیست که فلان شامی یا شخص گله‌پایگانی به اعتراض کوشد معنی آیه مبارکه این است و اذ قال ابراهیم ای اذکر اذ قال ابراهیم لایه تاریخ اتخذ اصناما ای اتخذ ازر و جعل اصناما بدلا من ازر و اشباهه فقال بعد ان قال اتخذ ازر الها اتخذ اصناما الهه و قیل ان ازر کان جدا ابراهیم (ع) لامه او کان عمه ازر من حیث صح عندهم ان ابا النبی (ص) الی ادم کلهم کانوا موحدین و اجمعت الطائفة علی ذلك و بعضی گفته‌اند ازر لقب پدر ابراهیم (ع) و اسم او تاریخ و قال القاضی فی تفسیره و اذ قال ابراهیم (ع) لایه ازر هو عطف بیان لایه و فی کتب التواریخ ان اسمه تاریخ فقیله هما علما کاسرائیل و یعقوب و قیل العلم تاریخ و ازر و وصف معناه الشیخ او نعت مشتق من الازر و الورز و نصبه بفعله مضمیر یفسره ما بعده ای اتعبد ازر و لعل منع صرفه لانه اعجمی خلاصه اینکه اطلاق آب بر جد و عم در کلام عرب بسیار است و بر فرض که اسم پدران حضرت تاریخ باشد او و جد امی آن جناب بود و اطلاق اب بر آن صحیح است و مجال اعتراض برای شامی باقی نیست این معروضات جناب شامی و امثال او است که به فرمایشات ائمه علیهم السلام معتقد نیستند اما

برای طائفه ی حقه اثنا عشریه که هیچ اشکالی نیست از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام روایت شده که اسم پدر ابراهیم از بود فی الکافی عن الصادق علیه‌السلام و ان از ابا ابرهیم علیه‌السلام کان منجما لنمرود و بر این مضمون اخبار بسیار است و اما جواب از ایراد شامی که مستدل خیلی بدان مشعوفند و آن این است که در قرآن مجید مریم مادر عیسی را بنت عمران و اخت هرون معین نموده این است که شامی عجب ایرادی نموده و جناب مستدل طرفه‌ی لذتی برده‌اند گویا در عالم عمران همان یک عمران پدر موسی (ع) بوده و بس این گونه مزخرفات آن شامی از کثرت عناد و خصومت است و این درجه‌ی قبول از مستدل از قلت تدبر و وفور حرص بر معاندت عمران پدر [صفحه ۱۸۰] موسی و هرون عمران بن یصهر بود و عمران پدر مریم (ع) عمران بن ماتان و بین العمرانین الف و ثمانمأة سنه و اینکه در قرآن مجید و فرقان حمید مریم را اخت هرون خوانده و اسباب ایراد معترض و مستدل شده نیست مگر از عدم اطلاع بر تواریخ و تفاسیر قبیل ان هرون هذا کان رجلا صالحا فی بنی اسرائیل ینسب الیه کله من عرف بالصلاح و انه لما مات شیخ جنازته اربعون الفا کلهم یسمی هرون فقولهم یا اخت هرون معناه یا شبيهة هرون فی الصلاح ما کان هذا معروفا منک و قیل ان هرون کان اخاها لابیها لیس من امها و کان معروفا بحسن الطریقه و قیل انه کان رجلا فاسقا مشهورا بالفساد فنسبت الیه و قیل لها یا شبيهة فی قبیح فعله و فی سعد السعود لابن طاوس رحمه الله مرفوعا ان النبی صلی الله علیه و آله بعث المغیره بن شعیه الی نجران فقالوا الستم تقرؤن یا اخت هرون و بینهما کذا و کذا فذکر ذلك للنبی صلی الله علیه و آله فقال الا قلت لهم انهم کانوا یسمون بانبيائهم و الصالحین منهم و القمی ان هرون کان رجلا فاسقا زانیا مشهورا فشبهوها به این جوابهای اخیره را برای را برای جناب مستدل عرض کردم که به این درجه به اعتراضات شامی خوشنود و خورسند نباشند و اما جواب از اعتراض شامی که گفته است حضرت حق عزوجل در قرآن هامان را وزیر فرعون خوانده و لم یکن احدهما من الاخر فی شی لان هامان متاخر عن فرعون بزهاء الف سنه و کان وزیرا لاخشورش فی بابل لا لفرعون فی مصر این است که گویا شامی بر لغت و تواریخ استحضاری نداشته‌اند و الا- این فرمایشات نمی‌فرمودند فی المجمع هامان من نواکر فرعون و در برهان قاطع است هامان بر وزن دامان نام برادر ابراهیم علیه‌السلام بود و در وقت سوزانیدن اصنام و بتها سوخته شد و نام وزیر فرعون هم بود و این لغت نیز عجمی است و فی شمس اللغات هامان نام وزیر فرعون علیهما اللعنة است و جواب اعتراض اعتراض شامی که گفته است و من ذلك قوله خطابا لموسى قد فتنا قومك من بعدك و اضلهم السامری و اراد بذلك ان هذا السامری هو الذى صنع عجل الذهب لبني اسرائيل و دعاهم الى عبادته لما كان موسى غائبا عنهم و انت تعلم انه لا يمكن ان يكون في بني اسرائيل سامری على عهد موسى عليه‌السلام لان هذا النعت لم یغث به احد الا بعد موسى عليه‌السلام بقرون عديدة ای بعد جلاء بابل این است که مخاطب بخطاب و انت تعلم تا آخر نمی‌دانم کیست اگر ما اثنی عشریه هستیم که هرگز نمی‌دانیم این فرمایشات ایشان از روی چه ماخذ و کدام دلیل است و از کجا استنباط نموده که ممکن نیست در عهد موسی علیه‌السلام در بنی اسرائیل سامری بوده باشد بلکه می‌نویسم چون بنی اسرائیل به کرات و مراتب از حضرت موسی علیه‌السلام التماس نمودند که ما را شریعتی علی حده می‌باید تا بر مصداق آن عمل نموده به واسطه‌ی آن قرب به حق و به رضای الوهیت تحصیل نمائیم حضرت موسی (ع) در این معنی با جناب احدیت جل جلاله مناجات فرموده خطاب آمد که به جناب طور توجه نموده سی روز روزه باید داشت تا آنجا هر چه خواهی میسر شود و امال به انجام پیوندد و موسی علیه‌السلام با بنی اسرائیل گفت که مرا عزیمت طور سینا است و مدتی در آنجا توقف خواهد شد شما نیز به جانب بریه‌ی سین حرکت نموده در آن منزل رحل اقامت اندازید و به عبادت حضرت سبحانی اشتغال نمائید تا زمانی که مراجعت نمائیم و امیدوارم که باری سبحانه و تعالی شما را دینی مستانف و شریعتی مجدد کرامت فرماید آن گاه موسی هرون را بر ایشان خلیفه گردانید و میعاد آمدن مقرر فرمود و چون بنی اسرائیل از موسی شنیده بودند که حضرت عزت وعده کرده است که در طور با وی سخن گوید التماس نمودند که از هر سبطی تنی چند در آن سفر مضحوب خود گردانید تا ایشان نیز به شرف استماع کلام الهی مشرف شوند و آن فضیلت در میان اعقاب یعقوب (ع) بطنا بعد بطن بماند و موسی (ع) قبول متمنی ایشان نموده از اتقیاء و حکماء اسباط اثنی عشریه

هفتاد نفر را اختیار فرموده با خود همراه برد و روایت دیگر آن است که این [صفحه ۱۸۱] هفتاد نفر آن بود که وقتی موسی و هرون علیهما السلام جهت عبادت به کوهی رفته بودند ناگاه هرون در آنجا وفات یافت و موسی (ع) به قوم ملحق شده او را به قتل هرون متهم داشتند لاجرم برای برائت ساحت خویش هفتاد نفر از ایشان اختیار کرده بدان کوه برده و دعا کرد تا هرون به حال حیوة عود نموده صورت واقعه خود تقریر کرد و ذیل عصمت آن حضرت از لوث تهمت بری گشت و جمع بین سوايات مختلفه بر این وجه نمی توان کرد که در هر نوبت از این وقایع این هفتاد کس ملازم آن حضرت بوده باشند و بالجمله چون موسی به جانب طور توجه نمود قوم را وصیت فرمود که به صوب بریهی سین حرکت نماید به جایی که پیوسته بر بنی اسرائیل سایه می انداخت از موضع خود زائل شده متوجه بیابان سین شد و ایشان نیز به فراغ بال تمام در ظل آن غمام روی توجه بدان طرف نهادند و بعد از طی منازل به آن سرزمین رسیدند و رخت اقامت انداخته منتظر مقدم موسوی بودند و بعد از اینکه موسی (ع) از قوم مفارقت نموده به روایتی در اول ذی القعدة در معبد طور سینا معتکف شده و یک ماه تمام شرایط اعتکاف به جای آورده به صیام نهار و قیام لیل و مواظبت تهلیل و تسبیح قیام نمود جبرئیل نازل شده وحی رسانید که ده روز دیگر را ردیف ایام گذشته گرداند و موسی (ع) به مامور به قیام نموده در وعده مراجعت تخلفی واقع شد بنابراین سفهاء بنی اسرائیل به هیات اجتماعی نزد هرون آمده گفتند که ایام آمدن برادرت منقضی شد و تا غایت از او و اشراف قوم هیچ خبری نداریم و یمكن که موسی (ع) روسا ما را هلاک ساخته یا بسازد اکنون تدبیر این واقعه چیست و چاره این حادثه چه باشد سامری که بر کمال عقل ایشان وقوف پیدا کرده فرصت اضلال یافت گفت ای قوم من می دانم که سبب خلف وعدهی موسی چیست و چرا او نمی آید بنی اسرائیل استفسار نموده سامری گفت که موسی (ع) رنجیده خاطر از شما مفارقت نموده و سبب رنجش او آن که بعد از غرق قبطیان اموال ایشان گرفته و غنائم آن جماعت را تصرف گردید و به منع پیغمبر خدای قاهر ممتنع نشدید و حالا از میان شما کناره گرفته تا اگر بشنامت نافرمانی قوم بلائی نازل شود در میان بنی اسرائیل نباشد و به تکلیف و زحمت ایشان در نماند و اگر از سر اموال بگذرید یحتمل که از شما خوشنود گردیده به زودی مراجعت نماید یهود این سخن را از سامری باور کرده چاهی کردند و هر چه بی رخصت موسی (ع) از قبطیان گرفته بودند در آن چاه انداخته سرش را استوار ساختند باز سامری بنیاد شیطنت کرده گفت موسی در میان شما نیاید تا آن اموال را نسوزید و ثانیاً سخن آن مفتن مؤثر افتاده قوم سر چاه باز کردند و آنچه سوختنی بود آتش در وی زدند و آنچه گداختنی بود به سامری که زرگری می دانست تسلیم نمودند تا بگدازد آن سر دفتر اهل ضلال مجموع طلا و نقره را بر هم گداخته گوساله‌ی از آنها مصور ساخت و قدری خاک از زیر سم اسب جبرئیل به وقت هلاک فرعون گرفته بود در جوف آن گوساله ریخت فی الحال از گوساله زرین آوازی پدید آمده و به روایتی اجزاء آن صورت به تمامها گوشت و پوست و پی و استخوان شد بعد از وقوع این صورت غریب بنی اسرائیل را گفت که این گوساله خدای شما و پروردگار موسی است او را عبادت کنید و از وی درخواست کنید تا موسی و اسباط را بار به شما فرستد ایشان بدان قول واهی فریفته گشته کمر گوساله پرستی بر میان بستند الا- دوازده هزار نفر اسباط یوسف و ابن یامین که از این قول مذموم استبعاد جسته قوم را ملامت کردند و بر اقدام آن عمل نامرضی سرزنش نمودند و هرون نیز چندان که بساط موعظه تمهید کرد مفید نیفتاد عاقبت چون او را به قتل و اخراج بیم کردند دست از نصیحت باز داشته خاموش گردید و موسی (ع) که با آن هفتاد نفر در طور سیناء معتکف شده عبادت می فرمود مطلقاً از این حال خبر نداشت تا ایام اربعین که از آغاز ذی القعدة بود تا انجام عشره ذی الحجة یا از غره ذی الحجة تا عشره محرم علی اختلاف القولین که به اتمام پیوست آن گاه در صبح چهل و یکم که به اعتقاد اهل کتاب اول ماه پنجم بود از خروج بنی اسرائیل [صفحه ۱۸۲] پیش از موافقت رفیقان به محل مناجات شتافت و موسی علیه السلام از نظر ایشان غائب گشت و حضرت باری سبحانه و تعالی بی توسط کام و زبان با وی تکلم فرمود و الواح عشره که مشتمل بود بر امهات و اصول شرایع و ادیان ارزانی داشت و بنی اسرائیل را به شرع مجدد سرفراز فرمود انتهی

اشاره

و به طرز و روش دیگر هم بیان شده که تفصیل آن محل حاجت نیست پس از کجا بر شامی صاحب تذییل محقق شده که ممکن نبود سامری در عهد موسی (ع) در دنیا باشد و بالجمله اعتراض شامی در واقعه‌ی تعرض تاریخ اسکندر و غیره نیز که به این درجه مقبول در گاه مستدل شده و خودشان از بابت عدم ایمان واقعی به حضرت ختمی مرتبت به غایت پسندیده‌اند قابل اعتناء و مذاکره نیست تواریخ در نهایت انضباط در دست و مشروحا وقایع اسکندر و غیره در آن مندرج و مطابق است با آنچه از زبان معجز بیان حضرت رسالت تراوش نموده فله الحمد اولاً و آخراً مستدل مرقوم داشته‌اند بالجمله چون در تفسیر آیه‌ی حینئذ یظهر علامه ابن الانسان فی السماء که حضرت عیسی (ع) در علائم ظهور بعد فرموده‌اند در کتاب مستطاب ایقان نازل شده بود آنچه مختصر آن این است که مقصود از سماء ظاهری و معنوی است که قبل از ظهور هر یک از مظاهر امر الله هم چنان که در سماء ظاهر نجمی طلوع می‌نمود تا خلق سموات را به طلوع آن نیر سعادت بشارت دهد در ارض نیز شخصی ظاهر تا اهل ارض را به ظهور آن وجود مبارک مسعود خبر دهد مثلاً چون در زمان نمرود کهنه آن زمان از طلوع نجمی که مبشر به ولادت حضرت خلیل الرحمن (ع) بوده او را اخبار دادند کذلک نفسی بود که خلق را به قرب ظهور آن حضرت بشارت می‌داد و چون در زمان فرعون کهنه‌ی مصر او را از طلوع نجمی که دال بر میلاد حضرت موسی بود اخبار دادند کذلک در ارض شخصی بود که بنی اسرائیل را بشارت و تسلی می‌داد و چنان که در زمان میلاد شریف حضرت عیسی (ع) مجوسی چند از مشرق به اراضی مقدسه آمدند و مردم را به طلوع نجمی در آسمان بشارت می‌دادند کذلک در ارض یحیی (ع) قیام فرمود و خلق را به قرب ظهور مسیح مبشر داشت و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیاء (ص) چون بعضی از طلوع نجمی در آسمان که مبشر به ظهور پیغمبری بزرگ بود اخبار دادند کذلک در ارض چهار نفس بودند که واحداً بعد واحد به ظهور آن حضرت اخبار می‌فرمودند و سلمان فارسی خبر ظهور آن حضرت را از این نفوس مسموع داشت و سعادت ایمان و شرفیابی به حضور مبارک اقدسش مشرف گشت تا آن که امر به این ظهور اقدس اعظم منتهی شد و منجمین از ظهور نجمی در آسمان اخبار دادند و نورین نیرین الشیخ الاکبر احمد الاحسائی و السید الامجد کاظم الرشتی خلق را به قرب ظهور قائم موعود بشارت فرمودند و اهل ارض را به انقضاء اجل ممدود امیدوار نمودند و خلاصه القول چون این تفسیر به نظر جناب شیخ نرسیده باب ایراد را به گمان خود وسیع یافته چنان تصور نموده‌اند که ذکر این حوادث در احادیث نبویه و یا کتب معتبره‌ی تاریخیه وارد نشده است و چنان گمان کرده‌اند که اگر کتب تاریخیه مثبت قول مظاهر امر الله نباشد صحت ادعاء ایشان منقض خواهد بود و اگر اهل سموات نیز مانند اهل ارض مامور به ایمان باشند فی المثل طبقات سماء منفطر خواهد گشت و لهذا بر سبیل سؤال ایراد کرده‌اند که اولاً به کدام دلیل و برهان ثابت است که قبل از ظهور هر بینی ظهور نجمی در سماء لازم است و این لزومیت برای چیست و جناب مناظر شیخ الاسلام در جواب ایشان نوشته‌اند که ذکر لزومیت در کتاب ایقان نیست یعنی این نسبت لزومیت از مخترعات جناب شیخ است که به ایقان شریف بسته‌اند و با اینکه در صفحه‌ی (۳۲) رساله‌ی مطبوعه خود کاذب و مفتری را لعن کرده‌اند اینجا خود در ورطه‌ی افتراء ظاهر مبتلا گشته‌اند و سبب اینکه هرگز مظاهر امر الله و مؤمنین به ایشان امری را بر سبیل لزوم به حق جل جلاله نسبت نمی‌دهند و به عبارت اوضح بر سبیل تحکم مثل آخوندها باید چنین شود و باید صاحب امر چنان باشد نمی‌گویند و خداوند تبارک و تعالی را به لزوم متابعت اراده و مشیت [صفحه ۱۸۳] نفسی نمی‌شمارند این است که به حکم آیه‌ی کریمه یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید او را فاعل ما یشاء و حاکم علی ما یرید می‌دانند و به حکم آیه‌ی مبارکه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام‌الکتاب او را قادر بر محو و اثبات هر شیئی می‌شمارند و هرگز نمی‌گویند که چرا خداوند این علامت را از سائر علامات اختیار کرد و چرا این آیات را از میانه‌ی سائر آیات انتخاب فرمود لا یسأل عما یفعل و هم یسألون عما یفعلون و اگر نفسی در این عبارت جناب شیخ که علی سبیل الاستهزاء در این موقع نوشته‌اند و خود را در عداد مذکورین در آیه‌ی مبارکه‌ی ما

ارسلنا من رسول الا كانوا به يستهزؤن داخل کرده‌اند به دقت تامل نماید می‌بیند که در حقیقت این ایراد و انتقاد ایشان اولاً و اصلاً راجع به حضرت عیسی (ع) است چه آن حضرت وعده فرموده‌اند که قبل از ظهور حضرت موعود علامت او اولاً در آسمان ظاهر می‌شود و خلق را به قرب ظهور متذکر می‌دارد و ثانیاً راجع به ائمه‌ی هدی و علماء اسلام چه ایشان نجم را در آسمان از امارات کلیه ظهور پیغمبران شمرده‌اند و در احادیث و یا کتب خود ثبت فرموده‌اند بعد از این همه تفصیل به کتاب مواهب الدینیة تألیف علامه‌ی قسطلاتی استناد جسته که در کتابشان برای تأیید مطلب از قول منجمین از یهود بیانی نموده‌اند که زمان ظهور پیغمبری قریب است و نتیجه گرفته است که مستند علماء اعلام در این مقام احادیثی است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام وارد شده است و ایشان تصدیق منجمین را در ظهور این نجم اعتبار فرموده‌اند انتهی

جواب

عرض می‌شود این فرمایشات تمام دروغ و بی‌اصل و بی‌مبنا و ماخذ است یک حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام که روات آن به طریق حقه‌ی اثنی عشریه معتبر باشد ارائه فرمایند که دلیل بر صدق نبوت نبی طلوع نجم در آسمان و اخبار کهنه و منجمین است و حال اینکه فرمودند کذب المنجمون برب الکعبه در قرآن مجید هم که یومنا هذا بودیعه از جانب حضرت ختمی مرتبت در میان امت مرحومه باقی مانده در هیچ مقام به اخبار کهنه و منجمین به حقانیت خود و سائر انبیاء تشبث نجسته عقل هم حاکم به این مطلب نیست بلی برای تأیید مطلب بعد از ثبوت نبوت و اثبات حقانیت به معجزات و آیات باهرات تأییداً للاثبات و الزاماً للخصم ذکری از اخبار کهنه شاید در طی کلمات هنگام مناظرات شده باشد ولی نه اینکه بدان استدلال نمایند علاوه بفرمایند کدام کاهن و منجم ظهور این دو بزرگوار را خبر داده و در کتب خود نوشته‌اند یا نزد صادق بیان نموده و او برای ما نقل نموده باشد و اما جناب شیخ احمد و آقا سید کاظم رشتی در کتب مصنفه‌ی ایشان مثل شرح الزیارة و غیره که اسمی از وجود سید باب و بهاء نیاورده‌اند و عبارتی که در شرح قصیده از مرحوم آقا سید کاظم نقل نموده‌اند هیچ مرادشان معین نیست که مقصود چه منظور کدام ظهور است بلکه در مقام اظهار شأن و مرتبه برای شیخ احسانی هستند و صراحه می‌گویند دوره‌ی تربیت اجسام منقضی و اینک زمان تربیت ارواح است و اسم آن شخص ظاهر احمد است و نمی‌تواند امر خود را ظاهر کند مگر به تأیید و تقویت از جانب فلان پاشا بغداد و نشنیدیم جناب باب به همراهی آن پاشا و والی بغداد امری از پیش برند بر فرض فرموده باشند قول ایشان برای ما حجت و سند نیست نه معصوم و داراء مرتبه‌ی طهارتند نه از علم و عمل بر علماء زمانشان برتری داشتند نهایت اینکه پاره‌ی از اصطلاحات عارفانه‌ی عرفاء را عنوان کرده البته خودشان می‌فهمیدند چه می‌گویند ولی تلامذه ایشان از درک علم و امتیازی نمودند الا من شد و ندر و ایرادات جناب شیخ الاسلام در نهایت متانت و در کمال رزانت است البته مؤید من عبدالله و از قانون مناظره کامی بر خلاف واقع بر نداشته و لغزش فرموده‌اند و اینکه جناب مستدل به چابکی و زبردستی بر گردن ما... می‌آورند که طائفه اثنی عشریه العیاذ بالله از خداوند قاهر قادر سلب قدرت و سلطنت نموده و قائل به مدلول کریمه‌ی لایسأل عما یفعل نیستند بهتانی است [صفحه ۱۸۴] عظیم البته خداوند را قادر و قاهر و توانا و سلطان می‌دانیم بر همه چیزش توانائی است بلی قائل و معتقدیم که خداوند حکیم علی الاطلاق بر طبق مسئول و میل بهائیان من لیس له الاستحقاق را به امامت برگزیده نفرمود و اراده‌ی سنیه‌ی خود را بدان متعلق نفرمود و در علم خود مقرر فرمود که بعد از محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین پیغمبری که صاحب شریعت باشد مبعوث نفرماید و احکام حلال و حرام ابدالابد را به جناب اقدسش نازل و ترهات مدعین کاذبه را باطل و عاطل نمود و اگر مشیت و اراده‌اش به ارسال رسولی تعلق یافته بود کسی را با وصف امتیاز و افتخار با معجزه و کرامات ظاهر می‌فرمود که احدی نتواند ایراد کند که این چه مظهر امری است از جانب خدا آمده این گونه اشخاص در عالم بسیارند و در بین جهال بی‌شمار از علم خالی و از عمل عاری هر چه از او پیرسی موبالی گوید و به این مزخرفات تمسک

جوید و هر گاه خداوند متعال پیغمبری را به محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ختم فرموده باشد یعنی در قدرت و سلطنت و پدید نمی آید نهایت اینکه نخواست و نیارود ما خدا را به اعلى درجه قادر می دانیم و به مضمون یدالله مغلوله معتقد نیستیم بلکه بهائیان بدان قائلند زیرا که می گویند این دو بزرگوار را به رسالت یا امامت فرستاد و نتوانست معجزه و کرامتی به آنها عطاء فرماید قاتلهم الله انى یؤفکون

استدلال مستدل بهایی به آیه (والذین هادوا والنصارى و الصابین)

اشاره

قال المستدل البهائی گرفتم که جناب شیخ کتب معتبره را ندیده و از معارف تاریخیه بی بهره اند آیا قرآن شریف را نیز نخوانده اند که حق تبارک و تعالی دین صابین را در عداد ادیان حقه شمرده و به صالحین از آنها وعده و بشارت نجات داده است قال الله تبارک و تعالی فی سورة المائدة ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئون و النصارى من امن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم و لا- هم یحزنون خلاصه ترجمه‌ی آیه‌ی شریفه این است که می فرماید از مؤمنین یعنی اهل اسلام و یهود و نصاری و صابین کسانی که به خدا و به روز قیامت معتقد بودند و به صلاح و نیکی عامل بر ایشان خوفی نیست و هرگز محزون نشوند انتهی

جواب

عرض می شود که خلاصه‌ی ایراد و اعتراض شما بر جناب شیخ این است که با اینکه صابین صاحب شریعت بوده اند چرا جناب شیخ نوشته اند آنها از عبده‌ی اوئان و از اهل نارند و این ایراد و اعتراض کمال دلالت دارد بر خروج و اعراض جناب مستدل قدیما و جدیدا از دین محمدی صلی الله علیه و آله و خورد خورد استنباط می شود که جناب معظم اصلا به حضرت خاتم الانبیاء و طریقه‌ی آن حضرت معتقد و مؤمن به نبوت آن جناب نبوده و نیستند و شرایع منسوخه را کماکان محترم و پیروان به آن آئین را مفخم می شمارند و فرقی بین اهالی اسلام که به پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله اذعان نمودند یا کما سبق بر دین یهود و نصاری برقرارند نمی گذارند و عاملین به طریقه‌ی تهود و نصرانیت و غیرهما در صورت ایمان به خدا ناجی و غیر هالکنند و ایمان به محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نافع نیست بلکه همین قدر که یک زمانی شریعت ایشان بر حق و از جانب خدا بوده مصادب و تا روز قیامت بر حق سلوک می نمایند شهد الله و کفی به شهیدا که جناب مستدل ابداء معنی آیه را نفهمیده و ذره‌ی مفهوم آن را درک نکرده یا فهمیده و عموم ناس را نادان و بی خرد دانسته اند یا می گویند کیست که کتاب مطبوع مرا ملاحظه و در مقام تحقیق و مشاهده‌ی ترهات ما فی الکتب نماید همین قدر که رساله‌ی به طبع می رسد و از من در عالم انتشار می یابد و بهائیان شبها در خانه‌های خود با هزار بیم و ترس می خوانند و حال اینکه هیچ مشعود به آنها نیست کافی است و اسباب دخلی وافی خلاصه اینکه معنی آیه‌ی کریمه این است که اهل اسلام و از سه فرقه یهود و نصاری و صابین که سابقا بر آن طریقه بوده اند هر کدام به واسطه‌ی تبعیت حضرت سید الانام و دخول در حوزه‌ی اسلام ایمان به خدا آورند یعنی تصدیق نبوت حضرت خاتم نماید و اذعان به قیامت و حشر و نشر به طوری که در شریعت خاتم انبیاء مقرر است کنند لا خوف علیهم و لا هم یحزنون زیرا که در زمان بعثت حضرت خاتم به بعد ایمان به خدا همان ایمان [صفحه ۱۸۵] به پیغمبر آخر الزمان است فقط و هرگز بدو مؤمن و به شرایعش موقن نیست به خدا ایمان نیاروده گو هزار سال به وحدانیت خدا قائل و پیغمبران سلف را تابع بوده باشد و این مساله در نهایت وضوح و ظهور است که مقصود از آیه‌ی مبارکه چیست و دلیل بر این مطلب این است که در آیه‌ی مبارکه بعد از ذکر الذین آمنوا تا آخر باز من امن بالله و الیوم الاخر فرموده اند اگر فرموده بودند ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئون و النصارى لا خوف علیهم و لا هم

يخزنون كافي بود ملاخظه فرمائيد كه خداوند متعال آن طوائف را قسيم اهل ايمان آورده ديگر من امن بالله لازم نبود خلاصه و حاصل معنى آيهى شريفه اين است كه مؤمنين حاليه و آن طوائف هر گاه به خدا و پيغمبر خدا كه محمد بن عبدالله صلى الله عليه و آله است مؤمن و موقن شوند خداوند از اعمال سابقه‌ى ايشان عفو و اغماض و آنها را معفو مى‌فرمايد و در آخرت خوف و حزنى ندارند يا مراد بيان حالت اممى است كه در تحت شريعتى بوده اند و بيان مجازات آنهايى كه در زمان حيات پيغمبر خودشان عمل صالح بر طريقه‌ى حقه‌ى خويش كه معمول به بوده نموده‌اند مى‌فرمايند كه در قيامت خوف و حزنى ندارند نه آن كسانى كه در زمان بعثت خاتم الانبياء باز به طريقه‌ى سابقه برقرار باشند بالجمله هر گاه ايمان به خدا و عمل صالح كافي است هر چند به پيروي كردن شرع منسوخ باشد پس جناب مستدل را چه ضرورت داعى شده كه به اين اصرار اثبات امر باب و بهاء فرمايد و خلق را بر طريقه‌ى آنها خوانند پيغمبر ما يك زمانى به عقیده‌ى جناب مستدل ظاهرا مطاع و نافذ القول و شريعت او معمول به بوده است ما را هم مثل امم سابقه همين قدر كه مؤمن به خدا و يوم آخر هستيم ناجى دانند و به حال خودمان واگذارند ديگر امتيازاتى كه در تبعيت باب و بهاء حاصل مى‌شود براى ايشان را يگان باد كنم مصالحه يكسر به صالحان مى‌كوثر به شرط اينكه نگريند اين پياله ز دستم لكم دينكم ولى دين

استدلال به كلام حضرت على در مورد ظهور قائم

اشاره

جناب مستدل مى‌فرمايد آيا كلام متين اميرالمؤمنين را نديده‌اند كه در نهج البلاغه مذكور است كه فرموده است لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لثلاث حجاج الله و بيناته و آيا اين كلام آن حضرت را كه هم در نهج البلاغه مذكور است نديده‌اند كه فرموده ان الله تعالى جعل الذكر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقرة و تبصر به بعد العثرة و تتقاد به المعاندة و ما برح الله عزت الاؤه فى البرهه بعد و البرهه فى ازمان الفترات عباد ناجاهم فى فكرهم و كلهم فى ذات عقولهم فاستصبحوا بنور يقظة فى الابصار و الاسماع و الافئدة يذكرون بايام الله و يخوفون مقامهم بلى جناب شيخ الاسلام اين بيانات صريحه و كلمات بليغه را نديده‌اند و اگر ديده‌اند نفهميده‌اند و الا- تعجب و استغراب نمى‌نمودند كه كى بوده آن مبشر در ميان بت پرستان كه خلق را به ظهور حضرت خليل الرحمن بشارت مى‌داد و اكنون مقصود كاتب بيان اين نكته نيست كه بى‌علمى جناب شيخ و امثال ايشان را واضح و مكشوف دارد چه اين از جمله‌ى واضحات است و عين رساله‌ى ايشان شهادت مى‌دهد بر مقدار علم و فضل مصنف آن بل چنانكه سابقا نيز اشاره شد مقصود اين است كه ارباب فراست و نباهت دريابند كه اين تمثيل به ديانت و وثنيه از مخترعات طائفه پروتستانيه است كه مى‌خواهند به آن دليليت نفوذ و بقاء دين اسلام را زائل نمايند و دليل تقرير را كه اعظم برهاني است بر حقيقت حضرت رسول باطل كنند تا اهل ايمان و ارباب مدارك عاليه بر مكامن شبهات مطلع گردند و بر خطرات قلوب ميتنه كه محل انبعاث روائح طيبه و نفحات معطره حجج الله و اوليائه از ارض قطع نشده هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال انتهى

جواب

عرض مى‌شود وجه استدلال جناب مستدل بر ظهور نقطه‌ى اولى و يا ظهور ثانى هيچ معلوم نيست چيست بلكه كلام معجز نظام صريح در حقانيت طريقه‌ى اثنى عشرية است كه [صفحه ۱۸۶] حضرت حجة الله را غائب و مغمور مى‌دانند و اين ارض را از حجت خدا خالى نمى‌دانند ولى حالا كه جناب مستدل به كلام اعجاز نظام تمسك جسته‌اند و امام زمان را كه پسر بلا واسطه‌ى حضرت

امام همام عسکری است امام نمی‌دانند از ایشان سؤال می‌کنم که در مدت یک هزار سال حجت زمان در ارض کی بود ظاهر بود و ما خبری از ایشان نداشتیم یا غائب اگر ظاهر بود بفرمایند کی و از نسل کدام امام بود و هر گاه غائب بود و غیر از حضرت حجة الله م ح م د بن الحسن است بیان فرمایند کدام بزرگوار بود و هر گاه همان امام بر حق و حق مطلق حضرت م ح م د است و در این ازمنه وفات یافته و در آن مدت مدیده غائب بوده بیان فرمایند زمان وفات آن بزرگوار چه زمان و کدام مخبری برای ایشان خبر آورد از طایفه‌ی جن بود یا انس یا ملک و هر گاه بفرمایند در سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت آن جناب وفات نمود و قائم موعود همان امام همام بود پس چرا سید باب را همان قائم موعود که در اخبار ائمه ما مژده‌ی ظهورش داده‌اند می‌دانند ما دو قائم موعود نداشتیم خلاصه اینکه باید معین فرمایند از سنه‌ی دویست و شصت که نور جمال حضرت عسکری در افق استتار فرو رفت تا یک هزار سال بعد که به عقیده‌ی بهائیان و بایان نقطه‌ی نقطه‌ی اولی ظهور فرمودند آیا ارض خالی از حجت بود و مخلوق خدا در این مدت بدون امام بودند و توجه حجت الله در ارض نبود یا یک نفر پنهان از همه کس امام بود و هیچ کس نمی‌دانست به عنوان حاجت در نهایت مسکنت مسئلت می‌نمایم که حل این مشکل و معما بفرمایند و هیچ مناسب نیست با این مقدار فضل مرقوم فرمایند جناب شیخ از علم عاری و بی‌ادراک هستند بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد عن قریب پرده از روی کار برداشته می‌شود و یمیز الله الخبیث من الطیب

استدلال به خبر منجمین

اشاره

قال المستدل البهائی که مناظر بهائی در جواب سؤال جناب شیخ که فرموده‌اند کدام منجمی بود که در ظهور بدیع اخبار از طلوع نجم جدید داد نوشته‌اند تیمور خوارزمی از سلاله‌ی تیمور مشهور که از ساکنین مدینه‌ی اصفهان و از مشاهیر منجمین آن زمان بود اخبار داد که به حکم قرآن نجوم فلک از سنه‌ی (۱۲۳۰) الی سنه‌ی (۱۲۵۰) هجریه امری در عالم حادث می‌شود که موجب انقلابات کلیه می‌گردد و میرزا آقاخان منجم اصفهانی ساکن نصرآباد که منجم باشی مرحوم مغفور معتمد الدوله منوچهر خان و مستخرج تقاویم سنویه بود در ایران نیز اخبار نمود که در عالم شخصی ظاهر خواهد شد که به ظهور او قوانین دیانت متجدد خواهد گشت زیرا که نجم او در آسمان ظاهر شده یعنی اعظم امارات و علامات فلکیه تحقق یافته است و این مطلب را غالباً در مجالس علما و اکابر اصفهان مذکور می‌داشت و تا به این درجه در صحت نظر خود تاکید می‌نمود که هر نفسی تا سنه‌ی (۱۲۶۰) هجریه زنده ماند غرائب حوادث جدیده را مشاهده نماید حتی بعضی از اکابر سؤال می‌نمودند که چه امر غریبی ظاهر خواهد شد او جواب می‌گفت که باید شخصی ظاهر شود که مانند حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایجاد دین تازه نماید بیاناتی دیگر هم فرموده‌اند اند از همین قبیل

جواب

عرض می‌شود جناب شیخ الاسلام جواب متین صحیح داده‌اند که خبر فلان کاهن و فلان منجم برای اثبات این امر اعظم کافی نیست زیرا که چنین منصب عالی و لقب متعالی را دلیلی باید که قلوب را از شک و ریب برهاند و آن نیست مگر معجزات و آیات باهرات و این بنده عرض می‌نماید اخبار تیمور خوارزمی و میرزا آقاخان منجم معتمدالدوله کی واقع و در کدام مجلس علماء اصفهان چنین بیانی نمودند و حال اینکه علما اصفهان در آن زمان منحصر بودند به اشخاص معینه و فقهاء و علماء اصفهان که با نقطه‌ی اولی ملاقات فرمودند یا همان عالمین زمان تیمور آقا و میرزا آقاخان بودند یا از تلامذه‌ی ایشان چرا از این وقایع خبردار

نبودند و اگر بودند چرا باب در مجلس مناظره با آقایان اصفهان در منزل مرحوم خلد قرار امام جمعه‌ی اصفهان به آنها بگفتند که درباره‌ی ظهور من فلان کاهن و فلان منجم خبرها دادند چرا [صفحه ۱۸۷] اغماض می‌نمایند علاوه این گونه اخبار به این عظمت را چرا آن منجمین در تقاویم خود مسطور نداشتند و حال اینکه سیره و عادت آنها این بوده و هست که اخبار غیر معظمه را هم در تقاویم می‌نگارند تقاویم مستخرجه از سنه‌ی یک هزار و دویست و سی‌الی دویست و شصت در منازل اعیان و اشراف هر محل موجود و مضبوط است ملاحظه فرمائید آیا هیچ اشارتی از آن ظهورات کرده‌اند یا نه بر فرض که اشاره نموده باشند یا بالصرح فرموده باشند قول آنها سند و حجت نیست از اینها گذشته خود نقطه‌ی اولی در اصفهان در محضر علماء و اعیان سوای مقام بابت ادعائی نمود و مرحوم ملا محمد تقی هروی به احتمال اینکه شاید مثل حسین بن روح و غیره سمت بابت داشته باشد و درک حضور موفور السرور حجت زمان علیه‌السلام بتواند نماید چند روزی به او گرویدند تا میعاد برای ملاقات و مناظره‌ی با علماء اصفهان مقرر گردید شبانه نقطه‌ی اولی به مرحوم ملا محمد تقی التجا برد و گفت که من در مسائل عرفانی بی‌ربط نیستم و علماء اصفهان غالب در مسائل فقهیه و اصولیه سیر و سلوک دارند و از عرفان خبری ندارند در مجادله و مناظره مغلوب نمی‌شوم ولی هر گاه از فقه و اصول مذاکره رود ربطی کامل برایم حاصل نیست امهات فقه و اصول را کاملاً بیان فرمائید بلکه بر اصطلاحات فقها و اصولیین نیز آگاه کردم پس از این تحقیق مرحوم آخوند هروی آغاز توبه و انابه نموده ردی محکم و متقن بر او نوشت و برای درخواست این گناه عظیم در پیروی این چند روزه مجاور عتبات عالیات عرش درجات گردیده لیلاً و نهاراً با خدای خود مناجات داشت و تا چند سال قبل هم در قید حیات و عموم علما سکنه آن قباب عرش جناب این بیانات را از مرحوم آخوند شنیده‌اند و نقل نمودند و معلوم نیست که توبه‌ی آخوند آخر مقبول در گاه احدیت گردید یا لحق بمن لحق بالجملة اخبار کهنه و منجمین که محض ادعاء است و دلیلی که موجب یقین باشد ندارد بر فرض که گفته باشد بعد از اینکه این همه جهالت و نادانی از نقطه‌ی اولی در محضر علماء اصفهان و تبریز به ظهور رسید مضمون و مدلول کلام معجز نظام کذب المنجمون برب الکعبة پدید گردید که آنچه بیان نمودند دروغ و بی‌اصل بود بر فرض صحت کهنه و منجمین استخراج نمودند که این امور واقع خواهد گردید اما مدعی آن بر حق است یا بر باطل تعیین آن حق منجم نیست میزان تعیین حق و باطل علاماتی است که از معصوم رسیده است نه تیمور کاهن خلاصه اینکه بنده‌ی طلعت آنیم که آنی دارد کدام علمی از علوم از این دو ظهور به ظهور رسید که از کلمات و بیانات سابقین در دست لاحقین نیست و چه عرفان جدیدی از آنها تراوش نمود که اعلی و اتقن آن از مصادر علوم ربانیه تراوش ننموده و علماء و عرفاء ما کاملاً داراء نیستند پس ما امتیاز این مدعیها را از کجا بفهمیم کلمات آنها را ملاحظه کردیم تا آنجا که از قرآن مجید و فرقان حمید و کلمات اولیاء الله اقتباس شده قابل ملاحظه و مشاهده است و در هر مقام تغییر و تبدیلی داده‌اند اغلاط کثیره که از هیچ عامی دیده نشده در آن مشاهده می‌شود و قلوب از آن متنفر و طباع از آن مشمئز است مگر همان اغلاط و خروج از فصاحت و بلاغت را موجب امتیاز دانند علاجی بکن کز دلم خون نیاید سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل به هیاهو و مغلظه و زور منشی‌گری و عبارت‌سازی و قافیه‌پردازی دین متجدد نمی‌شود و نزد صاحبان ادراک و شعور مقبول نمی‌افتد بلی اگر امر نبوت و امامت و مظهریت به قوت آیات و معجزات باهرات از مظاهر امر الله ثابت شود قول منجمین و کهنه نیز مؤید مطلب می‌شود و اسباب مزید اطمینان خاطر و اگر امارات و علامات ظهور بعد از قول کاهن و منجم به این درجه مقبول است و دلیل بر صدق مدعی بود ولو از شخص مجوسی بی‌دین یا کاهن بی‌آئین چرا اقوال و اخبار مظاهر امر الله ظهور قائم موعود علاماتی و اماراتی مقرر فرموده‌اند و هیچ یک به ظهور نرسیده مگر اقل قلبی به این درجه غیر معتبر افتاده و به اندازه‌ی قول یک کاهن بی‌دین مناط اعتبار نیست و عدم بروز ظهور علامات معهوده‌ی [صفحه ۱۸۸] منقوله از ائمه‌ی دین سلام الله علیهم اجمعین دلیل بر کذب مدعیها نمی‌شود البته اخباری که از معادن علم الله و مهابط وحی الله و حجج الله علی خلقه شرف صدور یافته کمتر از قول فلان منجم و کاهن نیست به قول شخص ظریفی لم بابک تجرو بابی لا- تجرو استدلال جناب مستدل به آیه‌ی مبارکه‌ی فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسأل

الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق فلا تكونن من الممترین که خداوند تبارک و تعالی حضرت پیغمبر را مخاطب فرموده می فرماید هر گاه در آنچه بر تو نازل شده شکی داری از کسانی که صاحب کتاب هستند سؤال کن تا حقیقت آن بر تو معلوم شود انتهى بر عدم تتبع و تدبر مستدل دلیلی است محکم اولاً مخاطب حضرت ختمی مرتبت نبوی صلی الله علیه و آله نیستند و به عنوان ایاک اعینی و اسمعی یا جارة مکلفین از خلق به اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله مخاطبند و ثانیاً خداوند فرمود از کهنه و منجمین سؤال کن بلکه می فرماید از کتب آسمانی قبل که در جمیع آنها بشارت ظهور پیغمبر آخر الزمان با تعیین زمان ظهور و مکان اقامت و بروز آن نور و اسم و نام و نشان خاتم پیغمبران مفصلاً داده شده استشهاد نمائید چنانچه حضرت عیسی علیه السلام نام مبارک آن جناب را معین فرمودند قوله تعالی و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد (ص) و اما اینکه جناب مستدل کاهن را به معنی امام گرفته اند پس نزاع فیما بین ما و ایشان لفظی است ما هم قائلیم که هر گاه نبی یا امام و رئیس قبل که نافذ القول والحکم و صادق و مصدق باشد به ظهور مظهر بعد به علامات و براهینه خبر دهد البته نافذ و مطاع است چنانچه ما به ظهور حضرت م ح م د بن الحسن علیهما السلام مطابق مدلول اخبار و آثار ائمه اطهار (ع) انتظار داریم و فرج را لیلاً و نهراً از درگاه خداوند متعال خواستار خلاصه آنکه آنچه به ما رسیده و علم و یقین به آن داریم ظهور پسر بلا واسطه حضرت عسکری ارواحنا لهما الفداء است نه نقطه‌ی اولی یا جمال بهاء میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است در هر حال هر گاه مراد از کاهن بنا بر قول مستدل همان امام معصوم است ما با ایشان نزاعی نداریم و اینکه فرموده اند حضرت هارون و زکریا در انجیل به کاهن تعبیر شده ما را احتیاجی به تحقیق صدق و کذب آن نیست که مناقشه در آن نمائیم در انجیل لوقا همچو عبارتی هست یا نیست در صورتی که مراد از کاهن امام و معصوم باشد نزاعی باقی نمی ماند و محتاج به این همه قال و قیل و طول و تفصیل نیست البته اخبار معصوم نافذ و مطاع و حق است

استدلال به آیات شریفه قرآن و جواب از آنها

قال المستدل البهائی باید قدری نظر تامل و تدبر را در معانی مندرجه در این آیه گماشت قال الله تبارک و تعالی ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغير الحق و ان یروا کلاماً لا یؤمنون بها و ان یروا سبیل الرشدا لا یتخذوه سبیلاً و ان یروا سبیل الغی سیتخذوه سبیلاً- زیرا که آیه‌ی قرآن است و وعده‌ی محتومه‌ی حضرت دیان و حق جل جلاله در این آیه‌ی شریفه تصریح فرموده است که متکبرین ارض از جمیع آیات الهیه اعراض خواهند نمود و طریق گمراهی و ضلالت را بر سبیل رشد و هدایت ترجیح خواهند داد در این صورت نمی دانم نفوس ضالّه که در کتاب الهی اعراض می نمایند به دلیل اینکه خلاف ادواق سقیمه‌ی ایشان نازل شده و در خصوص رسول خدا و بشارت ائمه‌ی هدی روی می گردانند به جهت اینکه مخالف اهواء و آراء ایشان وارد گشته و امارات فلکیه را باطل می شمردند به سبب اینکه منجمان از آن خبر داده اند و نداء داعی الی الله را لازم الاستماع نمی دانند به جهت اینکه فلاسفه‌ی اروپا به آن نگرویده اند و در خانه می نشینند تا قائم آل محمد صلی الله علیه و آله شرفیاب خدمت ایشان گردد و الواح مقدسه را نمی طلبند برای اینکه مناظر ایشان مزور است که برای ایشان بفرستد و سعی در تحصیل تمدن را مقدم بر سعی در تکمیل تدین می شمارند تا یک گاو ایشان مقابل ده گاو شیر بدهد و تکمیل آلات حرب را الزم از تهذیب اخلاق و نفس می شمارند تا قتل نفوس با تفنگ و توپ اسهل از تیر و شمشیر گردد آیا این گونه نفوس همان متکبرانی هستند که حق جل جلاله از ایشان خبر داده است یا اینکه باید منتظر [صفحه ۱۸۹] بود که از نفوس فقهاء زیاده از این تبختر و تکبر ظاهر گردد و اعراض از آیات و اتباع شهوات فوق این مشهود و متحقق شود فاعتبروا یا اولی الابصار انتهى جواب عرض می شود این گونه تدلیسات و تلیسات و استدلالات واهی‌ی سخیفه‌ی رکیکه البته به خرج عالمین موارد تنزیل آیه‌ی از اخبار ائمه علیهم السلام نمی رود آیه‌ی مبارکه در حق متکبرین و مشرکین نازل شده که به حکم و ان یروا کلاماً ای المعجزة الصادرة عن النبی صلی الله علیه و آله باز هم

ایمان نیاوردند و سبیل غی را بر طریق رشد ترجیح دادند این است که خداوند در مقام توییح و تهدید مشرکین فرمود زود باشد که صرف کنیم متکبرین را از آیات خود چنانچه صرف کردیم فرعون را از موسی (ع) و حاصل این است که تعرض به پیغمبر خدا نتوانند برسانند علاوه می توان به ذات یگانه‌ی خداوند جلیل سوگند یاد نمود که اگر مورد نزول آیه‌ی مبارکه هم معین نبود بر توییح و تهدید بهائیان که سبیل غی را ترجیح بر سبیل رشد داده ادل است از سرزنش و تعیر بر اسلامیان و منت خدای را جلت قدرته که اسلامیان به نص کتاب و فرمایشات اولیا اطیاب علیهم السلام طریق رشد و نجات را از دست نداده به محض اینکه یک نفر بدون دلیل و برهان و علامت و نشان دعوی مقام نیابت یا اصالت و مظهریت نمود بدو نگر و دیدیم و طریق او را نپیمودیم و دین به این اتقان را که به تبعیت و دارائی آن مامور بودیم به این سستی محض اهواء نفسانیه از دست ندادیم و آن را آویزه‌ی گوش و زیب بر و آغوش داریم و سبیل غی و ضلالت را بر کنار گذاردیم اما بهائیان محض اینکه آوازی شنیدند بکنه آن نرسیده و صدق و کذب داعی را نفهمیده تابع او گردیده مطالبه‌ی معجزه و آیات که از انبیاء و اولیاء اطیاب همان به ظهور می رسید نمودند و اگر هم کردند نداشت که بیاورد و جهل و نادانی شعار او بود و نقصی به عقیده‌ی ایشان راه نیافت نعم الرئیس و نعم المرؤس در این صورت نمی دانم سالک سبیل غی کی و عارج معارج رشد کدام خواهیم بود قال المستدل البهائی چون این مسأله واضح و معلوم گشت که مناقشه و تشکیک جناب شیخ در خصوص طلوع نجم در میلاد انبیاء و مظاهر امر الله در حقیقت رد و تکذیب انبیا و اولیا و ائمه‌ی قبل است اکنون در این مسأله نظر نمائیم که جناب شیخ سؤال کرده بودند از بشارت نورین نورین الشیخ احمد الاحسائی و السید کاظم الرشتی به این عبارت و همچنین عین عبارت شیخ احمد و سید کاظم را در حق این امر بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان دهند و جناب مناظر ایشان دو جواب در این مسأله نوشته جواب اول اینکه حضرت شیخ در جواب سؤالی که حضرت سید قدس سره از ایشان در باب منتهی الیه امر نموده فرموده‌اند لابد لهذا الامر من مقر و لكل نأ من مستقر و لا يجوز الافصاح بالتعین والتعلمن نباه بعد حین و این اشاره به ما قبل آیه است که می فرمایند ان هو الا- ذکر للعالمین و مقصود از این بیان نزد اهل علم و دانش مشهود است که مراد مبارک حضرت شیخ از ذکر للعالمین حضرت اعلی روح ما عداه فداه است و از کلمه‌ی بعد حین ظهور این امر اعظم بوده که در سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت و نه هجریه وقوع یافته جواب دویم اینکه مکرراً حضرت سید در مجالس ذکر فراق می فرمودند و از قرب زمان وفات و انقضا ایام حیات خود اخبار می نمودند و بعضی از دوستان ایشان از این خبر محزن اظهار حزن می کردند و آن حضرت در جواب ایشان فرموده‌اند که آیا نمی خواهید بروم و صاحب حقیقی شما ظاهر شود و به اصرح بیان به دوستان صادق و اصحاب خالص خود فرمودند که بعد از من ساکن مشوید بگردید و معدن علم الهی را بجوئید چه که او موجود است و البته ظاهر خواهد شد و لهذا نفوس موقته‌ی مستقیمه‌ی قدسیه پس از وفات حضرت سید ساکن نشدند و در آفاق گردش کردند تا به مقصود فائز شدند و گوی سبقت را ربودند و آیات الهیه را به چشم خود دیدند جواب عرض می شود اولاً اقتباس از آیه‌ی شریفه‌ی و لتعلمن نباه بعد حین با اینکه آیه‌ی مبارکه در حق کفار مکه و منکرین حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نازل گردیده و به فرمایش خود جناب آقا سید کاظم این آیه‌ی اشاره به ما قبل آیه است که می فرمایند ان هو الا ذکر [صفحه ۱۹۰] للعالمین برای مژده‌ی ظهور این دو ظهور هیچ دلالت ندارد زیرا که در زمان حیات شیخ و مرحوم سید کاظم هنوز سید باب علم ضلالت نفرارشته که جناب سید از جناب شیخ منتهی الیه آن امر را سؤال نمایند و ایشان از ظهور بهاء خبر دهند و طفره را پیشه و شعار نمایند و همین قدر که عدد بعد حین شصت و نه است و بهاء در سنه‌ی شصت و نه در حیات بودند به کلمه‌ی بعد حین ایشان امام و پیغمبر نمی شوند ثانیاً جناب مناظر چرا در جواب عاجز مانده می فرمایند مرحوم آقا سید کاظم در مجالس به طور نجوی با فلان و فلان گفتند و حال اینکه جناب شیخ الاسلام فرموده بودند عبارت آنها را که دال بر این مطالب است از کتب مصنفه‌ی مشهوره نقل فرمایند و ابدا استدعاء ننموده بودند که بیانات سید را که پنهان از جمیع مردم به خواص خود فرموده‌اند بیان فرمایند تا مناظر بهائی محض ادعاء بدون برهان دروغ بفرمایند که در فلان محفل چه فرمود و در فلان مجلس چه سرود جواب باید با سؤال

مطابق باشد علاوه جناب مستدل یکجا برای مژده ظهور سید باب در حدیث ابی لیبید مخزومی عدد یک هزار و دویست و شصت و کسری را مناط حسنات می‌دانند و تکلفات در مطابقه مینمایند آخر هم رسوا می‌شوند چنانچه مشروحا عرض شد یکجا برای ظهور بهاء همان عدد شصت و نه را که بعد از عدد حین است میزان قرار می‌دهند و یک هزار و دویست آن را در درج کلام ساقط می‌فرمایند و تصدیق بیانات مناظر که نقل از جناب سید نموده می‌نمایند پس معلوم می‌شود آیات قرآنی تمام معطل المعنی مانده تا تابعین این دو ظهور به عالم ظهور آمده برای هر که میل دارند تعبیری بفرمایند و رأی شریفشان چه اقتضا فرماید و با کدام خیال موافق آید این زحمتهای خود نگذارند معنی آیه مبارکه در نهایت وضوح و مقصود منظور در کمال ظهور است آیه شریفه در تهدید مکذبین حضرت خاتم النبیین نازل و خداوند می‌فرماید حالا که تصدیق نمی‌نمایند ولی بعد از حین که بعد از مرگ است و مجازات و مکافات خود را دیدند خواهند فهمید و هیچ معلوم نیست که جناب سید رشتی به کدام یک از دوستان و خلصین از تابعین خود این رموز را فرموده باشند و حال اینکه خواص تلامذه و مریدان شیخ و سید ره‌ما طائفه شیخیه‌اند که با ماها معاشرند و اشد و اعظم منکرین این مذهب جدید رؤسا مذهب شیخیه‌اند بلکه کبار از تلامذه سید کتب عدیده در رد آنها مرقوم و به طبع رسانیده است از همه‌ی اینها بگذریم جناب آقا سید کاظم هر چه بخواهند بفرمایند و هر نغمه‌ای میل دارند بسرایند بحمد الله مجبور و مقهور به متابعت ایشان نیستیم بلکه مثل جناب سید نه یک نه ده هزارها در میان علماء اسلام هستند بلکه بهتر و برتر و اعلم و افضل و اوقر و اجل هیچ امتیازی بر سایرین ندارند که کلماتشان حجت و سند و صحیح و معتمد باشد و حال اینکه آن بی‌چاره خبری از این افتراءات ندادند و در عرصه‌ی محشر با مناظر بهائی مخاصمه می‌نمایند و البته جناب مستدل هم توقع ندارند که فرمایشات جعلیه که به جناب سید نسبت داده‌اند با مخالفت صریحه با نصوص و اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام معارضه نماید و ماها را مجبور دانند که کلام امام صادق و مصدق معصوم را طرح نموده کلام منسوب به جناب سید را متبع دانیم آن هم به نقل مناظر بهائی و افتراء و دروغ

استدلال به قسمتی از کلام سید رشتی

اشاره

مستدل بهائی مرقوم نموده‌اند چون مقصود از انشاء این کتاب تکمیل طرق استدلال است نه اتیان به مثل هدیانات اهل مرآه و جدال لهذا این مبحث را به ذکر بیانی از بیانات حضرت سید افاض الله علی تربته بل الرحمة مختتم می‌داریم تا مردمانی که غرض بصیرت ایشان را زائل نکرده است به مقصود ایقان شریف ملتفت شوند و بر کیفیت بشارات نورین نیرین بر این ظهور اعظم واقف گردند قال السید الاجل الامجد علیه افضل الثناء و اطیب البهاء فی کتاب شرح القصیده فی شرح قول الناظم بضجیع حضرتک الجواد محمد و حفیدها و هو الامام الافضل ان له صلی الله علیه و آله و سلم اسمعین اسم فی الارض و هو محمد و اسم فی السماء و هو احمد الاسم هو الظهور یعنی له ظهور ان ظهور فی العوالم الظاهریه مما يتعلق [صفحه ۱۹۱] بطواهر الابدان من احکامها و افعالها و صفاتها و کینوناتها و مظهر ذلك الظهور و موقع هذا النور المسمى بمحمد صلی الله علیه و آله و له ظهور فی العوالم الباطنیة و الاسرار الغیبیة و مظهر ذلك الاسم هو المسمى باحمد صلی الله علیه و آله و لما كان الخلق و فی القوس الصعودی و كلما قرب من هذا القوس كان غلیظا و کثیفا و كلما بعد و قرب الی المبدء كان رقیقا و لطیفا و من عهد النبی صلی الله علیه و آله فی راس کل مائة سنة كان يظهر من یروج الأحكام المناسبة لذلك المقام و لما كان مبدء القوس كانت التریبة بظهور الاحکام بالطواهر و المروج فی کل مائة سنة كان یروج الشریعة علی مقتضی ظواهر الرعیة و لما كان البدن الظاهری له مقامان مقام يتعلق بالاختلاف و عروض الاحوال و تغیر الموضوعات و مقام لا یقتضی ذلك و لما كان کل مقام انما یکمل فی ستة اطوار کما بیناها سابقا كانت الاحکام الظاهریه التي هی

مقتضی ظهور اسم محمد صلی الله علیه و آله انما يتم في اثني عشر مائة و في كل مائة من يروج الاحكام و يبين الحلال و الحرام و يظهر ما كان مخفيا و يفصل ما كان مجملا في المائة السابقة و يبين ما كان منهما فيها و بالجمله فذلك العالم الكامله و الفاضل الفاصل يروى عصر الشريعة و يخضر عودها الى ان بلغ الكتاب اجله و سم تمام المائة الثانية عشر و اذا ظهر بعض الكاملين و اظهر بعض الباطن للبالغين الواصلين مما كان مخفيا و تلك المطالب كانت مطوية كما فعله الشيخ الاكبر و جعل حقائق المطالب و حزنها تحت الالفاظ و العبارات و اودع تلك الدرر المكنونه في اصداق الاشارات حتى يكون عوناً لمن يروجه و ذخيره لمن يبرزها و يتقوى بها فلما تمت المائة الثانية عشر و تمت الدورة الاولى المشغلة بالظواهر لشمس النبوة و الاثنا عشره دورة لقمرة الولاية من حيث التبعية فتمت الدورة و تمت مقتضياتها و الكرة الثانية و الدورة الاخرى لبيان احكام ظهور الباطن و الاسرار المخفيات و المخفيات تحت الحجب و الاستار و بعبارة اخرى الدورة الاولى لشمس النبوة كانت لتربية الابدان و الارواح المتعلقة بها مثاله الجنين في بطن الام و الكرة الثانية لتربية الارواح القادسة و النفوس المجردة الغير المرتبطة بالاجسام مثاله تربية الارواح بالتكليف في هذه الدنيا فلما تمت الدورة الاولى لشمس النبوة التي هي متعلقة بتربية الظواهر التي هي مقتضى ظهور اسم محمد صلی الله علیه و آله اتت الدورة الثانية لشمس النبوة لتربية الباطن و الظواهر في هذه الدورة تابعة كما ان الدورة الاولى لتربية الظواهر و الباطن كانت تابعة فكانت هذه الدورة الثانية فيها اسم رسول الله الذي في السماء و هو احمد فكان المروج و الرئيس في راس هذه المسمى باحمد و لا بد ان يكون من اعذب ارض و احسن هواء الى آخر كلامه قدس الله تربته اين است بيانات جناب سيد رشتي

جواب

عرض می شود نمی دانم این تحقیقات و تدقیقات جناب سيد رشتي به چه قاعده و قانون و کدام اصل و ذاکون متفرع است جميع اين فرمایشات ادعائی است بلا- دليل حاکم و فاصل و تعیین امام فعلا یا قرآن مجید و فرقان حمید است یا سنن اولیاء و بزرگان دین المعصومین من الخطأ والخلل والعوج و الزلل در کدام آیتی از قرآن محمدي از این دعاوی جدیده اسمی و در کدام سنت از این مفتریات رسمی است عقول سلیمه نیز که حاکم به این مطالب بفرمایند نبوده و نیست علاوه از زمان غیبت امام علیه السلام الى راس مائة ثالث عشر بحکم احادیث صحیحه و اخبار صریحه در هر مائة عالمی ظاهر و احکام معطله شرع مبین را تجدید نمود و آنان فقهاء زمان و علماء دوران بودند و تا زمان ظهور بقیة الله علیه السلام نیز این سیره و طریقه‌ی مستمره برقرار خواهد بود چنانچه در راس ماه رابع عشر از برکت نفس مقدس عالم ربانی و فاضل صمدانی حجة الاسلام و المسلمین میرزای شیرازی قدس سره شرع محمدي رونق و رواج یافت و توپ و تفنگ و خدم و حشم امپراطور روس و ملکه انگلیس با آن عظمت و حشمت و قدرت و مکتب رافع فرمایشات تلگرافیه آن جناب نگردید چه واقعه‌ای واقع شد که در راس مائة ی ثالث [صفحه ۱۹۲] عشر به عقیده‌ی بهائیان جناب شیخ احسائی پیغمبر خدا را از نبوت معزول و خودشان را مربی ارواح قرار دادند و حال اینکه ندیدیم تشنه را سیراب و درمانده و حیرانی را کامیاب فرمایند علاوه نمی دانم جناب سيد رشتي چگونه این مطلب را از کلمات جناب شیخ احسائی استنباط فرمودند

استدلال بهایی بر صحیح بودن کتاب ایقان

اشاره

صد عبارت در بیان حالات رسول اکرم (ص) است که می گویند ان له صلی الله علیه و آله و سلم اسمان اسمین اسم فی الارض و هو محمد صلی الله علیه و آله و اسم فی السماء و هو احمد و اخبار نیز بر آن تطابق دارد و حضرت عیسی (ع) نیز اسم مبارک آن

حضرت را معین نموده یاتی من بعدی اسمه احمد فرمودند خورد خورد در آخر این بیانات این اسم را از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برداشته به عقیده مستدل به شیخ احسائی تعبیر می نمایند و حال اینکه خود مرحوم شیخ احمد احسائی به این علو مقامات و سمو مکان و درجات و این گونه امتیازات هرگز خود را نام بردار ننموده به تبعیت شرع محمدی افتخار می فرمودند و هنگام سیر و سیاحت در ایران حتی بلدهی یزد از علماء گرام و فقهاء عظام اثنی عشریه محض تیمن و تبرک استجاره نمودند که در روایت اخبار مأذون کردند بر فرض بیانات جناب سید رشتی از روی میزانی باشد کجا معلوم می شود از ظهور باب و بهاء خبر داده اند عبارات ایشان را بیان فرمایند تا ما هم بفهمیم علاوه بر فرض که فرموده باشند برای احدی از علم اهل و غیره هیچ مثرثمر و منتج اثر نیست اگر این فرمایشات از جناب سید رشتی است البته در عالم هورقلیا فرموده اند و هیچ معلوم نیست متاصل به چه اصل و کدام قانون است و ما فعلا جز به اطاعت مدلول کتاب مجید و قرآن حمید و مضمون اخبار و احادیث تکلیفی نداریم و هزار مثل جنابان سید و شیخ اگر این فرمایشات که مقصودشان غیر معین است بفرمایند در عقیده راسخه ای اثنی عشریه تغییری پدید نمی آید و این ترهات و مزخرفات عنوانی را تبدیل نمی نماید عرض خود می بری و زحمت می دار و خدا را به شهادت می طلبیم که ابدا مرحوم شیخ و سید چنین مقاصد نداشته اند و هذا تفسیر بما لا یرضی صاحبه مستدل مرقوم نموده اند و نیز جناب شیخ در رساله ای اولی نوشته است گمان نرود که در کتاب ایقان استدلال واهی و استشهاد غیره کافی محض این بود که ذکر شد خبر عجب تر از این هم یافت می شود مثل اینکه درباره ی کریم خان و کتاب ارشاد العوام نام می فرمایند و هذا عین عبارته فی الایقان این بنده خود را اشاره می کند که چون ذکر او را یعنی کریم خان را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هر چند این بنده اقبال به ملاحظه ی کلمات غیر نداشته و ندارم (این عبارت اخیر را یاد دارید که آنفا به ما لازم خواهد شد) و لکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائیلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود باری کتب عربیه او به دست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی به ارشاد العوام است در این بلد یافت می شود اگر چه از این اسم رائجی کبر و غرور استشهاد شده که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شده که در سیل نفس و هوا سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن انتهی می بینید که محض از اسم کتاب چه قدر معناها فهمیده اند از نام کتاب غیر که ارشاد العوام است استشمام رائجی کبر و غرور می فرماید با وجود اینکه در هر زمان و مکان و در میان هر ملت اغلب ناس عوام بوده برای ارشاد ایشان کتابها تصنیف کرده اند اما از نام کتاب خود که ایقان است و گویا مطالب آن تمام عالم را از عالم ظن به عالم یقین سوق خواهد داد هیچ رائجی کبر و غرور و نخوت به مشام شریف نمی رسد و هیچ از گفته خود که آنفا به یاد داشتن توصیه نمودم یعنی از این عبارت که هر چند اقبال به ملاحظه ی کلمات غیر نداشته و ندارم هرگز آواز بلند استکبار را نمی شنوند اما محض از نام کتاب ارشاد العوام جمیع مراتب صاحب کتاب را دانسته قطعاً حکم می کند به اینکه او به راه هوای نفس خود سالک و [صفحه ۱۹۳] در بیابان نادانی و ناپینائی آواره و سرگردان است آفرین به این گونه استدلال و استخراج خود ارباب معارف و انصاف ملاحظه فرمایند که کدام اسم و عبارت دال بر استکبار است آیا آن کس متکبر و مغرور است که اسم کتاب خود را ارشاد العوام نامیده و یا آن کس که نام کتاب خود را با نام ایقان تسمیه فرموده اند و اصلاً اقبال به کلمات دیگران ندارند و نداشته اند انتهی کلامه عافاه الله تا اینجا جناب مستدل کلام جناب شیخ را نقل نموده و در مقام جواب بیاناتی فرموده و در آخر که خواسته اند نتیجه بگیرند فرموده اند بالجمله چون جناب شیخ الاسلام خواسته است که از کلمه ی (ایقان) و عدم اقبال مظهر امر الله به مطالعه ی کتاب غیر رائجی تکبر استشمام نماید نه تنها در ورطه ی تشبیه و تمثیل غیر منطبق و قیاس مع الفارق واقع شده بل جهل خود را به لغت و موارد استعمال الفاظ نیز واضح و مبرهن داشته است چه لفظ ایقان به معنای مقید یقین هرگز وارد نشده و چنانکه شیخ گمان کرده اند در معنائی که سائق خلق از عالم ظن به عالم یقین باشد استعمال نیافته قال البستانی ایقن الامر و به ایقانا و تیقنه یتقنا و استیقنه و به استیقانا علمه و تحققه و قال صاحب

القاموس ایقنه و به و تیقنه و استیقنه و به علمه و تحقیقه و از این تنصیص علماء لغت واضح می‌شود که جناب شیخ از ادراک ظواهر الفاظ عاجز و قاصر بوده و به این سبب قیاس باطل نموده است غایه ما فی الباب این است که لفظ ایقان دال است بر اینکه مندرجات آن از عالم یقین نازل شده نه از عوالم ظن و شک و تخمین و کذلک مظهر امر الله که آفاق عالم از نفحات طیبیهی اخلاق کریمه‌اش معطر است و وداعت و رافتش در کافیهی انحاء و اطراف مذکور و منتشر اگر اقبال به مطالعهی کتب نفرماید نه از جهت کبر و غرور باشد بل تا سبب ارتیاب ارباب شک و ریب نگردد و امطار هاطلهی معارف و علومش به تکسب و تعلم منسوب نشود و بیانات بعد از این هم از قبیل مکررات است و محتاج به ذکر آن نیستیم

جواب

عرض می‌شود اولاً خوب بود جناب مستدل نگذارند کتاب مستطاب ایقان مطبوع و به دست جناب شیخ و امثال ایشان نیفتد زیرا که بهائیان جناب بهاء را عالم بما کان و ما یکون می‌دانند مناسب این بود مرقوم ندارند که چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائیلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود و کتب عربیه ایشان به دست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی به ارشاد العوام است در این بلد یافت می‌شود تا آخر آنچه در ایقان جناب شیخ نقل نمودند از حق مکدر عجب امامی دارند مظهر امر الله و امام و نبی باید کتاب مرحوم حاجی محمد کریم خان را به زحمت بدست بیاورد تا از روی بصیرت و معرفت جواب سائیلین بدهد په په طرفه امامی و تحفه پیغمبری است ثانیاً اگر ایقان به معنای مفید یقین استعمال نشده باشد و معنی آن این باشد که از عالم یقین نازل گشته نه حدس و ظن و تخمین چگونه از کبر و غرور خارج می‌شود که جناب مستدل به این معنی بر جناب شیخ الاسلام رد نوشته‌اند چه معنای آن مفید یقین باشد و یا اینکه از عالم یقین بفرمایند نازل شده کبر و غرور در تسمیهی ایقان کمتر از کبر و غرور تسمیهی به ارشاد العوام نیست و حال اینکه مقصود مرحوم حاجی محمد کریم خان این بوده که غیر عوام از شیعیان بحمد الله خودشان از آیات قرآنی و سنن واردهی از ائمه علیهم السلام طریق رشاد و سداد را می‌پویند و کشتی نجات و هدایت می‌جویند ولی چون عوام محتاج بهادی و مرشد هستند ناچار باید مطالب حقه را از علما و فقهاء و اهل ذکر اخذ نمایند و آن کتاب مستطاب را برای عوام ترقیم داده‌اند خلاصه مقصود از این قال و قیل و تطویل و تفصیل نه حمایت و جانب داری از آن شخص بزرگ جلیل است بلکه مقصود این است که رؤسا و تبعه‌ی باب و بهاء به فضل و دانش هیچ کس قائل نیستند بلکه اگر خوب دقت شود به فضل و مقامات و شئونات محمد صلی الله علیه و آله و آل او نیز معتقد و به اخبار و آثار اعتماد ندادند نهایت اینکه ناچارند ظهور این دو ظهور را [صفحه ۱۹۴] متفرع بدین احمدی صلی الله علیه و آله سازند تا متشابهات اخبار و کتاب استدلال جویند و دلیلی نیش غولی بدست آرند این است که در مقام رد کلمات علما اعلام از هر فرقه‌ی علمی افراشته و مزخرفاتی چند در کتب و مصنفات خود نگاشته‌اند که تضحک منه الثکلی و خلاصه‌ی استدلالات مستدل من البدو الی الختم راجع به این است که دیده‌ی اهل بهاء به نور شمس جمال جناب باب و بهاء منور و دماغ آنها از نائم گوی آن دو رئیس معطر است و هر کس بر خلاف عقیده‌ی آنها است نابینا و کور و از نوشیدن زلال معرفت مهجور هیچ برهان و دلیل هم ندارند و باید به علم اشراق و مکاشفه‌ی مطلب خود را مستند سازند که شیخ احسائی یا سید رشتی از مکاشفه‌ی اشراق چنین فهمیدند و برای طفره هیچ اسهل از این نیست لذا عرض می‌شود که ما را انشاء الله تعالی معذور می‌دارند زیرا که آن چشم را خدا به ما نداده و این فهم و ادراک در وجود ماها به ودیعت ننهاده بلکه ما را مامور فرموده که به حکم انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض دست از این دو ودیعه‌ی بزرگ برنذاریم تا وارد بر حوض کوثر و درک حضور یعنی ساحت ملک داور نمائیم اگر جناب مستدل پیش از ما به آن مقام عالی و مکان متعالی رسیدند ما را به دلیل و برهان مطلع خواهند فرمود و الا ما ایشان را مستحضر می‌نمائیم که فائده‌ی خروج از دین محمدی صلی الله علیه و آله

چیست و ناجی کدام و هالک کیست حیث از طیب و زیبا از زشت ممتاز و هر کس به دین و آئین خود سرفراز آن دیده که جناب مستدل و امثال ایشان می‌فرمایند باید داشته باشد تا جمال اقدس باب و بهاء را کما ینبغی زیارت کند به خدا به ما عنایت نشده که از اشعه‌ی ایمان و ایقان به آن دو بزرگوار دیده‌ی خود را مستنیر داریم و از کلمات آن دو بزرگوار که تمام مغلوط و غیر فصیح و خالی از سلاست و تنقیح است مکنونات خاطر آن دو ظهور را تبعیت نمی‌توانیم نمائیم و این کلمات من حیث هی علاوه بر اینکه دلیل حقانیت نیست بر بطلان مدعی گواهی می‌دهد حاصل اینکه هر گاه امر خود را به معجزه و کرامت که سیره‌ی انبیاء و اولیا بر آن بوده ثابت نمایند من له ادنی دربه بانها مؤمن و موقن نمی‌شود و خداوند متعال ابا فرموده که معجزه برید کاذب و مفتری جاری فرماید و خلق را در صورت عدم تسامح در مقدمات علم در معرض اضلال آرد اما آنها که بدون دلیل تصدیق نمودند و در تحصیل علم کوتاهی نمودند ایرادی بر خداوند متعال نیست و جناب مستدل چنانچه سابقا ذکر شد بر جناب شیخ ایراد می‌فرمایند که چرا ایقان را به معنای مفید یقین معنی نموده و کبر و غرور از آن لفظ استنباط فرموده و دلیل بر عدم اطلاع جناب شیخ بر لغت گرفته برای خردمندان فضلی ثابت نمی‌شود بلکه در این تقریر بی‌علمی و عدم بصیرت خودشان مکشوف می‌شود پس در صورتی که بنابر تقریر مستدل ایقان به معنی علم و یقین باشد کتاب ایقان چه معنی دارد و کتابی که یقین است یعنی چه در قاموس است الیقین و ازاحه الشک بنا بر این مراد صاحب ایقان این است که این کتاب مستطاب من مزیل شک و مفید یقین است چنانچه جناب شیخ معین کرده‌اند و البته اگر از خود بهاء هم سؤال می‌نمودند همین قسم معنی آن را معین می‌فرمودند حیرت این است که با این تفصیل این قدر جناب شیخ را سرزنش و توییح فرموده که چرا لفظ ایقان را به معنی مفید یقین معنی نموده و حال اینکه خود مستدل بعد از چند سطری در همان معنی استعمال نموده فرموده‌اند مراد جناب بهاء این است که مطالب نازله‌ی در این کتاب رافع حجبات غلیظه‌ی ظنیه است و مفید ادله و براهین واضحه‌ی یقینیئه پس بر جناب مستدل است میان‌ه‌ی این دو معنی که اولاً از جناب شیخ و ثانیاً از جناب بهاء نقل کرده‌اند فرقی بگذارند تا ما نیز مستحضر شویم که از تقریر جناب شیخ چه رکنی از ارکان علم و دین متزلزل و کدام امتیازی برای جناب بهاء و مستدل حاصل می‌گردد مگر اینکه مقصود زیادتی حجم کتاب فرائد باشد خلاصه اینکه استنباط کبر و غرور از تسمیه کتاب به ارشاد العوام زیادتر از استنباط از لفظ ایقان نیست توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند علاوه اسم جناب حاجی محمد کریم [صفحه ۱۹۵] خان را به این درجه بی‌القاب و عنوان بردن و آن جناب را به این اندازه مجهول الاسم و الرسم یاد کردن و کریم خان گفتن آیا دلیل بر کبر و غرور نمی‌توان گرفت توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند قال المستدل البهائی از آثار باهره‌ی این کتاب مستطاب و سائر الواح مقدسه است که هزاران امی عامی جبان اصم ابکم که نه از حقیقت دین خود مخبر بودند و نه از حقائق سائر کتب و ادیان مطلع از انوار ساطعه‌ی آیات الهیه جهلشان به علم و جنبشان به قوت و شکشان به یقین مبدل گشت انتهی ج عرض می‌شود به سر مبارک جناب مستدل آنان که از حقیقت دین خود مخبر و از حقائق کتب و اخبار و ادیان مطلع نبودند حالا هم که اظهار تدین به این آئین می‌نمایند از هیچ واقعه‌ای خبری ندارند و مانند انعام بل هم اضل در بیابان حیرت چرا می‌نمایند چنانچه شنیده‌ام غالبی به تفأل به اشعار حافظ و یا فاضل رومی داخل این دین شده‌اند چنانچه از یکی از معارف بابیه یزد سؤال نموده بودند به چه دلیل و یقین دست از آئین محمدی برداشته‌اید جواب گفته که خداداد نامی برای ارشاد به یزد نزول و جمعی در مقام انکار او برآمده من برای تدین به کتاب خواجه تفأل زدم این شعر را دیدم فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند به این واسطه بدو ایمان آوردم و کذا همین اوقات که کتاب مستطاب فرائد جناب مستدل را زیارت کردم و در استدلال به حدیث ابی‌لبید مخزومی خدشه‌ای به نظرم آمد به یکی از معروفین پیغام دادم کدام دلیل شما را به این یقین کشانید و به درجه‌ی علم رسانید نه از شرف حضور نقطه‌ی اولی بهره و نه از تشرف خدمت جمال ابهی مباهی و مفتخر گردیده جواب داده بود چه دلیل از حدیث ابی‌لبید مخزومی اقوی و اسد که سنه‌ی ظهور باب را معین فرموده‌اند به همان سبک و روش که جناب ابوالفضائل بیان نموده که عدد فواتح سور بعد از حذف مکررات هر گاه شماره نمائی تا بالمر یک هزار و دویست و شصت و هفت

می‌شود و هفت سال که زمان بعثت بالعلانیه‌ی حضرت رسالت پناه است بر عدد یک هزار و دویست و شصت هجری که سال ظهور جناب باب است مزید نموده یک هزار و دویست و شصت و هفت که مطابق عدد فواتح سور است می‌شود به آن تقریر که جناب ابوالفضائل فرموده‌اند ثانیاً عرض کردم جناب ابوالفضائل یا معنی حدیث را نفهمیده یا فهمیده اغماض فرموده‌اند زیرا که حدیث مروی چنانچه در بحار و انوار بالصرحاً مرقوم است الر است نه المر بر فرض که المر باشد دعوت بالعیان حضرت ختمی نشان یازده سال بود نه هفت سال پس مناسب این بود جناب باب عجله فرموده در سنه‌ی یک هزار و پنجاه و شش هجری تدارک ظهور بگیرند تا یازده سال که مزید می‌شود مطابق با سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت و هفت گردد و اسباب اضلال فراهم آید و اینکه جناب مستدل دعوت بالعیان را هفت سال معین فرموده‌اند برخلاف قانون مشی فرموده‌اند زیرا که متون کتب تفاسیر و سیر ناطق است به اینکه حضرت ختمی مآب در سال سیم از بعثت بعد از نزول آیه‌ی مبارکه فاصدع بما تؤمر دعوت خود را آشکار و بالعیان اظهار فرمودند و احادیث کثیره بر طبق آن ورود یافته است و اگر یک حدیث دعوت بالعیان را پنج سال بعد از بعثت معین نموده مقاومت با اخبار کثیره‌ی دیگر ندارد علاوه در روای آن هم حدیث بسیار است بر فرض صحت باز مطابق مقصود بهائیان نیست زیرا که از بعثت تا هجرت سیزده سال بود پنج سال هم کسر داده شود باز یک هزار و دویست و شصت و هشت می‌شود و یک سال اختلاف پدید می‌آید علاوه جناب مستدل نمی‌توانند حدیث پنج سال را معتمد و مناط قرار دهند زیرا که صدر حدیث شریف در تعیین ظهور حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام و قیام به امر حق به الم تصریح دارد به اینکه امام همام حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام زمان دعوت بالعیان را یازده سال گرفته تا مزید بر عدد شصت هجری که می‌شود با عدد الم که هفتاد و یک است تطابق نماید پس بر جناب مستدل است که در استدلال خود فرق میانه صدر و ذیل حدیث را بیان فرمایند که داعی چیست که در صدر حدیث باید دعوت بالعیان را یازده سال و در ذیل بنابر تقریر [صفحه ۱۹۶] جناب مستدل هفت سال معین شود بالجمله بعد از تقریر این ایراد آن شخص بر خود مخمر نموده بود که حل این اشکال را از جناب مستدل یا سایر رؤسا بخواهد هر گاه بیانی وافی و استدلالی کافی در حل این اشکال نمودند از این دین اعراض نماید خلاصه مقصود این است که مبنای عقائد بایه و بهائیه یا تفأل به کتاب شیخ و خواجه و ملای روم است یا بفهم جناب ابوالفضائل در ترجمه و معنی حدیث پس درجات علم و یقین آنها باعلی درجه‌ی ظهور معلوم گردید بلی میزان علم و یقین این همج رعاع همین‌ها است که مفصلاً معروض افتاد چه بسیار این عقائد شباهت به عقیده‌ی بعضی از عوام از نسوان دارد چنانچه در این از مننه عالم عاملی از اهالی محل ما برای تکمیل علوم فقهیه و اصولیه چندین سال به غربت افتاد و بعد از زحمات بسیار و مشاق بی‌شمار با کمال ابهت و حشمت به بلد خویش معاودت و مراتب علمیه‌ی آن فاضل نزد اولی‌البصائر مکشوف افتاد زنی از همسایگان آن عالم نزد مادر آن جناب رفته از کمیت علم آن عالم استعلامی نمود مادرش در پاسخ شرحی از مقامات و شئون علمیه‌ی پسرش بیان نمود بالاخره آن زن همسایه گفت به اختصار گوش پسر شما به آن درجه رسیده که بر منبر صعود و مختارنامه را با فصاحت و بلاغت برای مردم بخواند یا نه بالجمله مبنای عقائد این خلق همین است که عرض شد

استدلال به آیات شریفه قرآن و جواب از آنها

قال المستدل البهائی جناب شیخ بعد از اینکه از جواب مناظر بهائی عاجز شده جریا علی عاده بحیل تکفیر آویخته و در پناه هجر و هذیان گریخته و ایشان را کافر و ملحد نامیده است به دلیل اینکه حضرت مناظر در رساله‌ی خود ابدان مظاهر امر الله را عرش الهی دانسته و مقام ایشان را مقدس از امکان و من فی الامکان شمرده و کتاب مستطاب ایقان را اعلی و اتقن از کل کتب شناخته است گویا جناب شیخ حدیث قلب المؤمن عرش الرحمن را ندیده و بیان متین لا یسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدي المؤمن را نشنیده است و در صورتی که قلوب مؤمنین به سبب استواء روح الله بر این قلوب مقدسه عرش الهی خوانده شده چگونه

اطلاق لفظ عرش اعظم بر قلب اقدس حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت خاتم الانبیاء و جمال اقدس ابهی جایز نباشد بعد بیاناتی می فرمایند تا می رسد به این مطلب که در حادثه بیعت تحت الشجر در قرآن مجید می فرماید ان الذین یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم آیا این اتحاد که از آیه مبارکه مفهوم می شود هیچ دلالت دارد بر اینکه آن حضرت خود را واجب الوجود دانسته است به جهت اینکه بیعت خود را عین بیعت با خدا و دست خود را عین دست او جل و علا- شمرده تا آخر بیانات جواب عرض می شود هر گاه مراد مناظر بهائی از عبارت منقول از ایشان که مقام رؤساء خود را مقدس از امکان و من فی الامکان شمرده واجب الوجود و مقام ربوبیت است چنانچه جناب شیخ استنباط فرموده اند البته کفر و زندقه‌ی مناظر معلوم و مکشوف است زیرا که ائمه‌ی اطهار علیهم السلام با آن معجزات و خوارق عادات و کرامات و مقامات فضل و علم نزلونا عن الربوبیة و قولوا فی حقنا ما شئتم فرمودند و این دو ظهور با وصف عدم امتیاز و عدم اتیان به معجزات و فقدان شئون البتة مقام ربوبیت ندارند و آنها را واجب الوجود دانستن با مضمون آیه مبارکه ان الذین یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعون الله خیلی فرق دارد زیرا که خداوند متعال مقدس و منزله از مباحث با خلق است و البته مباحث با رسول اکرم صلی الله علیه و آله همان مباحث با خدا است و دعوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امر فرمودن امت مرحومه را به اطاعت خدا و مباحث با خود که نمونه‌ی رضای معبود است جز اطاعت خداوند تبارک و تعالی نیست چنانچه مدلول بنا عرف الله و بنا عبد بدان ناطقی صریح و مؤیدی متین و صحیح است و این قیاسات جناب مستدل که همه‌ی مکذبین در تحت یک عنوان در یک مسلک سایرند قیاسی است مع الفارق مکذب مظاهر حق هالک و مهلک است نه مکذب مفتری و کاذب همه‌ی این قیل و قال و طول و تفصیل در تعیین مدعی حق است [صفحه ۱۹۷] و تشخیص داعی باطل جناب مستدل بدون دلیل آنها را مسلم الحجیة تصور و مکذبین را در عداد مکذبین انبیاء و اولیاء مندرج می نمایند ثبت الارش ثم انقش اگر هر مکذبی مصداق مکذبین و معرضین که در قرآن مجید بدم آنها تصریح شده گذر عارف و عامی همه بر دار افتد حضرت ختمی ماب صلی الله علیه و آله مکذب یهود و نصاری و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مکذب خلفاء ثلاثه و معاویه و عموم مسلمانان مکذب مسیلمه و سجاح انشاء الله تعالی ما مسلمانان نیز که مکذب حضرت باب و بهاء هستیم در عداد این مکذبین خواهیم بود و در عرصه‌ی قیامت به این تکذیب مباحثی و مفتخر پس بنابراین معروضات استدلال جناب مستدل به آیه مبارکه ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون متمر ثمری نیست هیچ کس قائل نشده که خندیدن بر مؤمنین به شیطان موجب وبال و خذلان است ضحک و چشم به هم زدن برای اهالی ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله دلیل زندقه و کفر است نه تکذیب مکذبین به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و موقنین به امثال مسیلمه و سجاح و طلیحه و سائر مدعیهای فضول مثل باب و بهاء قال السمادل البهائی و نیز جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته‌اند باری خیال مکنید که عجب تر از این نخواهید دید خیر زیاده غریب تر از این گونه استدلالها خواهید شنید و از این است که عینا ذکر می شود در حق کریم خان مصنف ارشاد العوام باز می گوید در کتابی که ترک نشده از آن امری ذکر شده این است که می فرماید ان شجرة الزقوم طعام الایم و بعد بیانات دیگر می فرماید تا اینکه منتهی می شود به این ذکر ذق انک انت العزیز الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح است وصف او در کتاب مجید این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد ائیم ذکر نموده انتهی کلامه اکنون تماشا کنید که جهنمی بودن مصنف ارشاد العوام را چگونه استدلال می کند و چه دلیل های محکم و متین بر عصیان و طغیان او می آورد و گویا این آیات شریفه در هزار و دویست سال قبل در حق او نازل شده و بیان حال خسران مال او را کرده است واقعا واضح تر از این دلیل و قوی تر از این حجج چه دلیل و حجت خواهد بود که اسمش کریم و هم در کتاب خویش خود را عبد ائیم ذکر نموده است و کلمه‌ی کریم و ائیم هم در قرآن مذکور است انتهی ارباب درایت دانند که اگر فهم بطون کلمات قرانیة و ادراک دقائق تاویلات کتب سماویه و دریافت قرائن استعارات نبویه چندان سهل و آسان بودی که هر نفسی به سهولت ادراک نماید و هر سمعی بشنود و به شنیدن آن متلذذ شود کلمه‌ی مبارکه‌ی لا- یعلم تاویله الاالله معنی نداشت و آیه‌ی

کریمه و تعیها اذن واعیه لازم نبود و هم بر اولی الابصار پوشیده نیست که ائمه‌ی هدی و وراثت معارف حضرت خاتم الانبیاء علیه و علیهم از کی الثناء و ابهی البهاء دقائق تاویل را از خصائص خود دانسته و غالباً از اخص خواص و اصحاب خود نیز ستر فرموده و کشف و اظهار آن را به زمان ظهور موعود محول داشته‌اند تا آخر آنچه از این قبیل مرقوم داشته‌اند جواب عرض می‌شود حقیقت تاویلات و استدلالات صاحب ایقان و شعف جناب مستدل به نقل آن در خسران حال جناب مصنف ارشاد العوام به آیه‌ی مبارکه ذق انک انت العزیز الکریم و ان شجرة الزقوم طعام الایم خلی خنک و بی مزه و ابرد من یخ است که قابل ذکر ایراد جناب شیخ و جواب بی معنی مستدل نیست اگر باب تاویل به این درجه مفتوح گردد به هیچ دین و آئین اعتماد و در محاورات و مکالمات به هیچ لفظی از الفاظ استناد نمی‌توان نمود زیرا که هر لفظی را تاویلی ضعیف و معنی سخیف می‌توان نمود از قرار تقریر و فرمایشات جناب مستدل از مأول و قائل هم مطالبه‌ی دلیل و برهان روا نیست آیاتهم کلماتهم و دلیلهم وجودهم بنابراین خداوند متعال عجب حد و سدی برای ارشاد عباد و هدایت من فی البلاد الی یوم التناد معین فرموده که باید لیلاً نهاراً انتظار داشت که فلان شخص امروز از هند هوس پیغمبری و امامت داشته و فلان اما روز بعد از سند [صفحه ۱۹۸] علم هدایت یا ضلالت افراشته و فوری باید سمعنا و اطعنا سرود و آیه‌ی مبارکه ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فامنا تشبث شود و محض ادعاء بدون دلیل و برهان باید اطاعت کرده پیغمبر ثابت النبوة را معزول نمائیم تا در زمره ویل للمکذبین مندرج نشویم و مصداق ان الذین اجرما کانوا من الذین آمنوا یضحکون و اذا مروا بهم یتغامرون واقع نگردیم په په عجب مکلفی و طرفه مکلفی و تحفه تکلیفی پدید آمده باید رؤسا و اعیان باطل قدر وجود مبارک مستدل را بدانند و این نعمت را مغتمت شمارند بلکه سزاوار است همه ساله بل همه روزه الاف و الوف هدیه و ارمغان برای جناب مستدل نیاز نمایند که به این درجه امر نبوت و امامت بلکه مرتبه‌ی ربوبیت را سهل و آسان فرموده فقط خود ادعاء دلیل حقیقت مدعی است و کلمات مغلوطنه‌ی خارج از قانون فصحا و بلغاء عین اعجاز و برهان صدق مدعا و اما معارضه‌ی بهائیان با اهالی اسلام به اینکه طائفه یهود و نصاری نیز تاکنون به انتظار ظهور موعودی که با آراء فاسده‌ی آنها مطابق آید نشسته‌اند و همه بر باطلند قیاسی است مع الفارق و بطلان آنها مستلزم بطلان عقائد اهالی اسلام نیست زیرا که کرارا عرض شده هذا من باب العصیة والعناد ایمان به آن جناب نیاورند و ما فرقه‌ی اثنی عشریه نه در کتاب آسمانی پیغمبرمان اسمی از این دو ظهور دیده نه آیات و معجزات از آنها شنیده‌ایم در این صورت مکلف به تکذیبیم نه تصدیق پس این همه هیاهو و قیل و قال برای تعیین مظهر امر خدا است نه اینکه باید به هر مدعی کاذب گروید ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نباید داد دست

استدلال به دعوت رسول اکرم از یهودیان

اشاره

قال المستدل البهائی که یهود چون نداء حضرت خاتم الانبیاء (ص) ارتقا یافت به حضور مبارکش مشرف شدند و معروض داشتند که عادت الهیه با ما چنین معهود بوده که به پیغمبری ایمان نیاوریم مگر اینکه قربانی کند و آتشی فرود آمده آن را بسوزاند و این اقتراح یهود نظر به حکایت قربانی هابیل فرزند حضرت آدم و حادثه محاکمه‌ی الیاس نبی یا انبیاء وثنی بود چنانکه در فصل (۱۸) از کتاب ملوک اول از کتب عهد قدیم مذکور است که الیاس علیه السلام در حضور احاب ملک با پیغمبران به عمل که از او ثان مدینه‌ی سامره بود بدین معاهده کردند که هر یک ذبیحه ذبح کنند و بر مذبح نهند و از خداوند تبارک و تعالی مسألت نمایند تا آتشی از غیب فرود آید و قربانی آنکه صادق است بسوزاند و بالاخره چنانکه در کتاب مذکور است قربانی الیاس نبی مقبول و قربانی انبیاء به عمل رد شد و کذبشان به ظهور این معجزه ثابت گشت بالجمله چون یهود این معجزه را از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله طلبیدند در جواب ایشان فرمود هر آینه پیغمبران پیش از من با بینات و همین معجزات آمدند چرا آنها را کشتید اگر راست می‌گوئید که به ظهور این معجزه ایمان می‌آورید حال قدری در این جواب تفکر فرمایند که خاتم انبیاء چگونه یهودیان زمان خود را قتل ایلایه یا سایر انبیاء شمرده و به کدام مناسبت ایشان را به آن فعل نسبت داده نه ایشان در زمان ایلایه نبی بودند و نه نبوت او را منکر و نه ایلایه نبی به اعتقاد مسلمین و نصاری و یهود شهید شد که لا محاله نسبت قتل ثابت آید و نه یهود از قبائل سامریه بودند که من حیث القومیه آن نسبت مناسبت یابد هزار و پانصد سال پیش سامریان الیاس نبی را رد کنند و پیغمبران خدا را به شهادت رسانند و بعد از هزار و پانصد سال یهود مدینه به این گناه متهم و مؤاخذ آیند آیا این عجب است یا آنکه حق جل جلاله در کتاب مستطاب ایقان نازل فرماید که مقصود از لفظ ائیم و کریم شخص مخصوص باشد و اسم الد اعداء قائم آل محمد صلی الله علیه و آله به براءت و استهلال به این لطافت و حلاوت در کتاب الله مذکور آید بلی اگر از مکابرن سؤال نمائی به چه دلیل باید از حضرت عیسی (ع) قبول نمود که مقصود از ایلایه ظهور حضرت یحیی است و به کدام برهان توان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقبول داشت که یهود زمان آن حضرت [صفحه ۱۹۹] منکرین الیاسند و قتله ی انبیا و به چه حجت باید از جمال اقدس ابهی مقبول نداشت که مقصود از آیهی مبارکه ذی ذق انک انت العزیز الکریم ذکر اسم اول معرض از جمال حضرت معبود است و اشعار به نام الد اعدای قائم آل محمد موعود (ع) جوابی ندارند و اقامه حجتی و برهانی نتوانند جز اینکه از طفولیت آن اسامی کریمه را از والدین خود به عزت مسموع داشته و اذانشان به آن متعود گشته و بقاء مناصبشان به تعزیز از اسامی مربوط است و حفظ مقامشان به تجلیل آن منوط انتهی کلام المستدل

جواب

عرض می‌شود هیچ معلوم نشد که استدلال به آیهی مبارکه الذین قالوا ان الله عهد الینا الا نومن لرسول حتی یاتینا بقریان تا کله النار تا آخر چه مناسبت با استعجاب در تاویل صاحب ایقان آیهی مبارکه ذق انک انت العزیز الکریم را برای خسران صاحب کتاب ارشاد العوام دارد مگر در آیهی کریمه‌ی قالوا ان الله عهد الینا خداوند متعال و حضرت رسول ذوالجلال تاویلی برخلاف ظاهر فرمودند آیهی مبارکه در حق جماعتی از یهود و هم کعب بن الاشرف و مالک بن الصیف و واهب بن یهودا و غیرهم که معجزات و آیات حضرت ختمی ماب را کرارا دیده بودند باز محض لجاج و عناد به این کلمات تفوه نمودند که معجزه مثل معجزه انبیاء قبل بیاور که قربانی می‌کردند و آتش فرود آمده آن را می‌خورد فقلوا یا محمد ان الله عهد الینا فی التوریه ان لا نومن لرسول حتی یاتینا بقریان تا کله النار و حاصل جواب حضرت رسول امجد اکرم این بود که فرمود آمد از آتش و خوردن قربانی مگر برای غیر از تعیین صدق نبی بود و این قسم اعجاز برای این بود که مردم آگاه شوند که این داعی از جانب خدا است و آن معجزه به ظهور رسید و من آیات بینات و معجزات باهرات آوردم و باز انکار گردید و تکذیب نمودید و یقین است اگر این معجزه هم بیاورم قبول نخواهید نمود و باز اقتراحی تازه خواهید نمود و معجزه‌ی دیگر طلب خواهید فرمود و باید تمام اوقات من مصروف اتیان معجزات برحسب مقترحات شما باشد که هر ساعت یک قسم معجزه تازه طلب نمائید چنانچه آباء و نیاکان شما هر قدر معجزه از انبیاء دیدند به آنها ایمان نیاوردند و این نبود مگر از عناد و لجاج که با مشاهده‌ی آیات بینات باز ایمان نیاوردند و رسول اکرم (ص) در مقام مجازات و پاداش و مکافات آنها نبودند که مستدل بفرمایند آنها را به این گناه متهم ساختند بلکه مقصود اخبار از عقائد باطله ایشان بود به لسان معجزنشان این است معنی آیهی مبارکه قالوا ان الله عهد الینا و اما آیهی مبارکه ذی ذق انک انت العزیز الکریم تا آخر در حق ابوجهل نازل القمی و ذلک ان اباجهل کان یقول انا العزیز الکریم و قال لرسول الله صلی الله علیه و آله ما بین جلیها اعز و اکرم منی فنزلت الایه مستهزءا به و معنی الاثیم کثیر الاثم و کلام معجز نظام حضرت امیرالامرء در نهج البلاغه که برای خودشان دلیل گرفته‌اند بالصراحه در تقیح و مذمت بابیان و بهائیان نازل گردیده و مقصود جناب امیرمؤمنان همین طائفه‌اند که کتاب خدا را تحریف و این

گونه تاویلات باطله‌ی سخیفه می‌نمایند قال علیه‌السلام اشکو من معشر یعیشون ضلالا و یموتون جهالا لیس فیهم سلعة ابور من الكتاب اذا تلی حق تلاوته و لا انفق بیعا و لا اغلی ثمنا من الكتاب اذا حرف عن موضعه حالا بعین انصاف نظر فرمائید که ما محرف کتاب خدائیم یا جناب مستدل و صاحب ایقان که جل آیات قرآنیہ را از معنی ظاهری لغوی صرف نموده به این تدلیسات و تاویلات خود را دارای مقام ریاست بلکه نبوت و امامت می‌نمایند و اینکه جناب مستدل فرموده‌اند اثنی عشریہ ایمان نمی‌آورند تا مناصب عالیہی ایشان محدود و مضبوط باشد در غیر موقع است زیرا که قضیہ برعکس است و از بابت اینکه امثال مستدل در این عالم نه یک نه صد بلکه هزاران هزاران هستند و در بین خلق رتبه‌ی امتیاز و اختصاصی ندارند از آن طرف بر سر شوری و خیلاء و غروری دارند ایمان به باب و بهاء آورده تا در آن سلسله رونق مرجعیت و ملجأیت بدست آرند اگر هزار سال دیگر جناب مستدل و امثال ایشان در بین امت مرحومه به همان دین و آئین باقی بودند نظر به اینکه در علوم الهیہ و رسوم ادبیہ کامل [صفحه ۲۰۰] و به امتیازی نائل نیستند اسمی از ایشان بر السنه‌ی احاد ناس جاری نمی‌کردید ولی حالا که برای یک دین و آئین بدون برهان و دلیل کتابی به تزویر مرقوم و به عقیده‌ی خودشان در مقام اثبات امری باطل و مذهبی عاطل بر آمده البته نزد رؤسا این طایفه مقبول و به توجهات عظماء این سلسله مشمولند میکشندش چو سبو دوش بدوش می‌برندش چو قدح دست به دست اما بحمد الله تعالی از توجهات وجود مبارک امام عصر عجل الله فرجه در اسلام هزاران هزار اشخاص که داراء علوم ربانیہ و عالم به تفسیر کلمات سبحانیہ و نکات قرآنیہ هستند موجود و امثال وجود جناب مستدل که در علم انشا و میرزائی فی الجمله ربطی دارند و از تواریخ بی‌اطلاع نیستند در امت مرحومه وقع و وقری ندارند این است که ناچارند به این تلبیسات تشبث و تمسک جویند ذلک هو الخسران المبین ولی بسا ذلت ظاهری که از هزار عزت بهتر و بسی خفت که از حشمت هزار درجه برتر است

استدلال به ظهور قائم که ظهور کلی شاریت است

اشاره

قال المستدل البهائی و نیز جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته‌اند وقتی که از ایقان این طور استدلالهای کودک فریب را تا به این مقامها مطالعه کردم دیگر اقبالم یاری نکرد که آخر رسم فقط اکنون بحث و مذاکره خود را تمام می‌کنم به عبارتی که خود صاحب ایقان ذکر و اعتراف کرده است و آن چنان که انفا ذکر شد این است در کتابی که ترک نشده از آن امری این عبارت چنانکه می‌بینید صراحت دارد بلکه به آواز بلند صریحا نداء می‌کند به اینکه هیچ امری در قرآن ترک نشده یعنی آنچه متعلق به اعتقادات صحیحہ و اخلاق و اعمال مرضیہ ناس است و هم از آنچه احتراز و اجتناب از آن لازم است بالکلیه در آن مذکور است چنانکه مصنف ایقان هم تصدیق می‌فرماید پس از جبان مؤلف سؤال می‌رود در صورتی که این قسم قانون الهی داریم چه حاجت دارد به کسی که قانون تازه بیاورد و آن قانون از چگونه اوامر و احکام عبادت خواهد بود که ما آن را نداریم انتھی جواب بر ارباب الباب مخفی نیست که آنچه در مباحث سابقه به براهین واضحه و ادله جلیه مبرهن و مدلل داشتیم که ظهور قائم موعود ظهور کلی شاریت است و تجلی خاص ربوبیت که به ظهور مبارکش سماوات ادیان عتیقه مطوی و پیچیده میشود و سماء رفیع دین بدیع مرفوع و مبسوط گردد چنانچه اطفال عهد و جهال وقت و فریفتگان اوهام و مغرورین به اضغاث احلام گمان کرده‌اند که ظهور مبارکش ظهور نیابت است و قیام حضرتش قیام وصایت ما را مستغنی داشت از اینکه در این مقام در ابطال اوهام شیخ ثانیاً متحمل زحمت شویم و سخافت رای و وهن ظنون او را واضح و مکشوف داریم لکن چون جناب شیخ به گمان خود در عدم لزوم تجدید شرایع دلیل محکمی یافته و به غایت پهلوانی و بسالت را در این مبارزت بکار برده و به عبارت کتاب مستطاب ایقان در کاملیت قرآن متمسک گشته و از خوف اینکه مبادا مستمعین فراموش کنند سابقا هم به یاد داشت آن وصیت فرموده است تجدید نمود این

است آنچه در این مقام نقل جواب مستدل لازم افتاد

جواب

عرض می‌شود این نتایج که جناب مستدل از کلمات خویش به طور ارسال مسلمات می‌گیرند و آن تفریعات که بر اصول عبارات خودشان متفرع فرموده در هر مقام افتتاح به این کلمه می‌فرماید که چون ما ثابت کردیم یا مدلل داشتیم اوهام فاسده‌ی شیخ یا اهل اسلام را هیچ یک مقبول نزد ذی شعوری نیفتاد و ابدا معلوم نگردید بلکه به درجه‌ی ظن هم نرسید و بطلان آن کالشمس فی رابعه النهار آشکار گردید چرا این نسبت قبول اینکه ظهور این ظهور به عنوان نیابت است به مناظرین و اهالی عصر خویش از مسلمین داده اهالی اسلام علاوه بر اینکه این ظهور را ظهور کلی شارعیت نمی‌دانند داراء رتبه‌ی نیابت نیز نمی‌دانند این رتبه‌ی اخیره را نیز برای رؤسا شما قائل نیستند که آنها را به لفظ فریفتگان اوهام و مغرورین به اضغاث و احلام یاد می‌فرمایند و ضمنا می‌فرمایند مقام این ظهورات را ظهور نیابت می‌دانند بلی یک ظهور به عنوان نیابت و وصایت قائل و معتقدند آن هم شخص معین پسر شخص مشخص که تا یازده پدر امام و معصوم باشند آن هم برای تکمیل احکام معطله و مندرسه از طریقه محمد صلی الله علیه و آله نه برای تشریح جدید و حکم جدید بلکه به حکم حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه [صفحه ۲۰۱] لا یجیء نبی بعده و لایجیء حکم غیر حکمه تشریح جدیدی که مخرب دین و آئین حضرت سید المرسلین باشد نخواهد شد و این قواعد و رسوم و آئین محمدی تا قیام قیامت برقرار است و حدیث یأتی بشرع جدید و کتاب جدید اولاً معارضه با اخبار کثیره متضافره که مشتمل است بر اوصاف حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که مبین احکام شریعت جد بزرگوار است و احکام مندرسه که به واسطه‌ی موانعی رتبه اندراس و انحاء یافته احیا می‌فرماید ندارد و ثانیاً در معنی حدیث شریف طبقاً لمدلول الاحادیث الصادرة من مظاهر امر الله اشکالی نیست و مراد از اتیان کتاب جدید همان کتاب اصلی است که در ساحت متعالیه حضرت سید الاوصیا علیه الاف التحیه و الثناء ضبط است و وعده ابراز و میعاد اظهار آن به ظهور حضرت م ح م د بن الحسن ارواحنا فداه فرموده‌اند و آن جناب بعد از ظهور آن کتاب مستطاب را میزان قرار داده به حکم داودی و به علم خود عمل می‌فرماید نه مطالبه‌ی بینه و شاهد از مدعی علیه طلب می‌فرماید نه مجال انکار به مدعی علیه می‌دهند و ثالثاً بر فرض که همچو مظهري ممکن باشد باید از کجا هر کس این رتبه علیه و مقامات سنیه را مدعی شود باید صادق بدون دلیل و برهان از معجزات و آیات که خداوند متعال دلیل بر صدق مدعی نبوت و امامت و مظهریت قرار داده از او قبول نمود و این همه آه و ناله و فریاد جناب مستدل به اینکه هر گاه شریعت بهائیه غیر محتاج الیها باشد نظر به اینکه شرع محمدی صلی الله علیه و آله کاملاً نزول نیافته پس باید یهود و نصاری هم محتاج به دین محمدی نباشند و عدم اکمال شریعت موسوی و عیسوی لازم می‌آید مضر نباشد قیاس و استحسان است مع الفارق زیرا که زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف دین موسوی و احکام توریه غالباً مقید به مکان خاص و زمان مخصوص است چنانچه بیان آن کاملاً و مفصلاً در کتاب محضر الشهود فی رد الیهود شده و به واسطه‌ی حوادث و ابتلاءاتی که برای یهود دست داد و هفتاد سال در بابل محبوس بودند عمده شرایع آنها از میان رفت تا اینکه محتاج شدند به اینکه عزیر توریه را از حفظ برای آنها بخواند این بود که به ظهور عیسی علیه السلام محتاج بودند و خداوند متعال محض حکمت بالغه حضرت عیسی را به نبوت مبعوث فرمود و هکذا احکام انجیل مقدس هم به اخبار و تواریخ چهار نفر از اهل تاریخ و سیر منتهی می‌شود و به این واسطه کفر و زندقه عالم را فرا گرفت و در زمان جاهلیت حکمی و شریعتی باقی نماند تا نور محمدی صلی الله علیه و آله ظاهر و آشکار و خلق عالم به خدا پرستی قرین افتخار گردیدند پس معلوم شد که دین محمد صلی الله علیه و آله محتاج الیه بود و فرمایش مستدل بدون دلیل مانند اما دین حق اسلامیان منت خدای را که زوال و اضمحلالی در آن متطرق نگردیده رؤس احکام شریعت مطهره در دست تابعین ملت بیضا و شایعین شریعت غراء محکم و مضبوط مانده و عصیان عصات رخنه در اصول عقائدشان ننموده نهایت به

واسطه‌ی طغیان و سرکشی جهال و پاره‌ی اعمال و افعال بعضی از احکام معطل و مهمل مانده آن هم به ظهور حضرت حجة الله عجل الله فرجه اصطلاح می‌شود و اختلاف را بآیتلاف مبدل می‌فرمایند و جمیع عباد را طوعاً او کرها در تحت کلمه‌ی واحده مقرر می‌فرمایند و یملا الله الارض قسطاً و عدلاً بعدما ملات ظلماً و جوراً اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه

استدلال مستدل بهایی به اینکه تمام شرایع و کتب به صورت کامل نازل گشته

اشاره

قال المستدل البهائی که جمیع شرایع به یک نسق ورود یافته و فرقی بین رسل نیست و معتقد ما اهل بهاء این است که جمیع شرایع الهیه کامل تشریح شده و جمیع کتب سماویه جامع نازل گشته و تغییر شرایع نظر به تغییر مقتضیات بوده امنا بالله و ملئکة و کتبه لا نفرق بین احد من رسله

جواب

عرض می‌شود این دعوی از جهات عدیده باطل و عاطل است و هر ذی شعوری اغراض مستدل را ادراک می‌نماید و به غایت بیجا و بی معنی است زیرا که بر حسب استعدادات اهل زمان البته شرایع و احکام نیز به تفاوت رتبه و مقام رسول و مرسل الیه چنانچه در علم خداوندی مضبوط است نازل گردیده و شکی نیست که از بدو خلقت عالم و آدم [صفحه ۲۰۲] دین و آئینی اکمل از شریعت احمدیه صلی الله علیه و آله نزول نیافته و به حکم و لا رطب و لا یابس الافی کتاب مبین هیچ نکته از تکالیف عباد و گذار نشده و حکمت خداوندی مقتضی گردید که تا قیام قیام شرعی جدید تجدید نشود و کسی بر امت مرحومه تفضیل نیابد چنانچه تمام انبیاء سلف و پیغمبر صادق مصدق بدان اخبار فرمودند و البته اگر پیغمبری دیگر مبعوث می‌شد حضرت ختمی مرتبت ارواحنا له الفداء به آن خبر داده بودند نه بخلی می‌فرمودند نه رشک و حسدی برباب و بهاء می‌ورزیدند و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس بهتر این است جناب مستدل سخن را کوتاه فرماید

استدلال مستدل به اینکه در این زمان چیزی از اسلام باقی نمانده است

اشاره

جناب مستدل نوشته‌اند جناب شیخ نوشته‌اند آن کدام قوانین است که ما نداریم از این عبارت نه تنها مستفاد می‌شود که جناب شیخ الاسلام از آیات قرآن مجید غافلند و از اندارات حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی بی‌خبر و ذاهل که به حکم حدیث متفق علیه سیاتی زمان علی امتی لا یبقی من القرآن الا رسمه و من الاسلام الا اسمه یسمون بالایمان و هم ابعده الناس منه مساجدهم عامره و هی خراب من الهدی فقهاء ذلك الزمان اشر الفقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و الیهم تعود و هکذا کثیری از این قبیل اخبار نه در میان ایشان دینی باقی است و نه قانونی به اسم تنها خوشنودند که می‌گویند ما مسلمانیم و به کلام فزعی مسرور که ما از امت پیغمبر آخر الزمانیم بل از این عبارت به خوبی معلوم و مستفاد می‌شود که در امور حاضرة نیز بصیر نیستند و سو حال و اختلال احوال و قرب زمان و اضمحلال امت بیچاره را هم نمی‌فهمند باید از جناب شیخ الاسلام سؤال نمود که چه دارید و از رسوم و آداب حسنه در میان شما چه باقی مانده است آیا ارکان اولیه دین شما مستقیم آیا باب هدایت خلق کما شرع النبی صلی الله علیه و آله بر شما مفتوح است و یا سعادت علو کلمه و نفوذ قول به شما ممنوح نه قواعد تعمیم معارف در میان شما مشهود است و نه قانون تسویه‌ی حقوق در مذهب شما معهود نه امور زواج فیما بین شما محترم است و نه قوانین متبادله بین الزوجات و الازواج

منتظم نه مقام امراء و ملوک نزد شما محترم و محفوظ است و نه فقیر و مملوک از ریاست شما مستفید و محفوظ نه اجنبی از خوف تولی و تبرای امت مرحومه فارغ البال و مطمئن الخاطر است و نه داخلی از اطماع رؤسا معلومه محفوظ الحقوق و مرعی الجانب و خلاصه القول چنانچه سابقا عرض شد از ملت بیضا و شریعت غراء جز آثار مدرسه و اعلام منکوسه و اسلاب منهوبه و قوانین معیوبه و خرافات کثیره و آمال بعیده چیزی باقی نمانده است اگر از ما باور ندارید باری به کتاب خدا و احادیث ائمه هدی رجوع فرمائید تا برای العین ببینید که آنچه این عبد معروض داشت و می‌دارد باجلی العبارة مسطور است و جمیع حالات امت مرحومه و شقای عاقبت ملت بیچاره بابلغ بیان مذکور و پس از ذکر مصائب علاج آن را جز به ظهور قائم موعود مقرر نفرموده‌اند و برای فرار از شدائد مترقبه پناهی جز شریعت مقدسه‌اش بیان نموده‌اند بلی اگر حق جل جلاله وقتی که می‌خواست شریعت جدیده تشریح فرماید با امثال بنده و جناب شیخ مشورت می‌فرمود نیکو بود البته به تغییر شریعت قدیمه خود راضی نمی‌شدیم و دین سابق خود را که اسما به آن مفتخریم نه فعلا- از دست نمی‌دادیم و به هر حیل و وسیله بود او را از تشریح دین جدید و نسخ دین قدیم ممنوع می‌داشتیم خلاصه بیاناتی دیگر هم فرموده‌اند که جمیع راجع به توییح و سرزنش جناب شیخ است که چرا فرموده‌اند محتاج به تجدید شرایع نیستیم

جواب

عرض می‌شود از این بیانات رشیکه و تقریرات انیقه که از مدلول حدیث شریف استنباط فرموده‌اند و سائر بیانات کجا مفهوم شد که شریعت مقدسه نبویه کاملا نزول نیافته است و محتاج به شرع جدیدیم بلکه واضح است که شریعت مطهره نبویه کاملا نزول یافته و از حدیث شریف هم استنباط می‌شود که این دین کاملا تشریح و کلیه احکام و تکالیف کلا نزول یافته و در قرآن مجید و افیا بیان شده الا اینکه به واسطه‌ی تعللات و مسامحات امت مرحومه که بدان عامل نیستند خللی [صفحه ۲۰۳] در ترویج احکام پدید خواهد آمد و از این عبارت هیچ مستفاد نیست که اصلاح آن منوط به ظهور شرع جدید است هر گاه قائم آل محمد عجل الله فرجه ظهور فرموده و همان احکام قویمه و تکالیف قدیمه را که مندرس گردیده و معطل مانده تجدید فرماید و خلق را کاملا به راه راست هدایت و طوعا او کرها عموم مخلوق و من فی العالم را در تحت کلمه‌ی واحده مستقیم بدارند چه نقصی دارد که علاج آن اختلافات حکما باید به ظهور مشرع نمود گویا مقصود جناب مستدل اظهار مراتب انشا و عبارت پردازی و قافیه سازی است ولی باید افسوس خورند که به این عبارات و بیانات منشیانه امری ثابت نمی‌شود و اهل علم بر تزویر و تدلیس و نکری و تلبیس خوب مستحضر می‌شوند و به این مزخرفات و ترهات مغرور نمی‌گردند داعی به سوی خدا بی علامت و نشانه امری از پیش نمی‌برد

اشکال به کلام شیخ الاسلام در مورد منقرض شدن باییه و بهائیه

اشاره

جناب مستدل مرقوم نموده‌اند که جناب شیخ الاسلام نبوت فرموده مریدان خود را بشارت داده‌اند که امر باییه منقرض خواهد شد و این نار مشتعله منطقی خواهد گشت و شرحی توییح و تعییر به جناب شیخ فرموده‌اند

جواب

عرض می‌شود حقیقت جا دارد که هزار سرزنش و تشنیع به جناب شیخ نمود که چرا مرقوم فرموده‌اند امر این طائفه منقرض خواهد شد اگر این عبد طرف مناظره بودم عرض می‌کردم بحمد الله تعالی از برکت وجود مبارک امام عصر عجل الله فرجه این نار مشتعله

منطقی گردیده زیرا که به نظر من انقراض همان ابطال خداوندی است و منت خدای را با حسن وجه کذب این دو مدعی معلوم شده و خداوند متعال معجزه بزرگ کاذب جاری نفرمود که موجب اضلال عالمن به احکام و طریقه‌ی سلف از انبیا و اولیاء گردد حالا- محض اینکه معدودی از همج رعاع باراء فاسده و اهواء کاسده و خیالات واهیه از حق اعراض و از معلومات خود اغماض نمایند و دین قویم و طریق مستقیم را از دست داده بظاهر و یا ظاهر و باطن بدون دلیل و بینه تابع این آئین گردند به امر دین اخلاقی وارد نمی آید ذرهم یا کلوا و یتمتعوا و یلههم الامل

اشکال دیگر به کلام شیخ الاسلام

اشاره

جناب فاضل بهائی فرموده‌اند و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته است واقعا از حین انصاف دور است که در این دور مدنیت و انتشار معارف دینی و دنیوی و ترقیات فنون که به وسیله آنها چه قدر کشفیات و اختراعات ظهور کرده به ثروت و سامان و رفاهت و معرفت نوع بنی انسان و قوت ملت و توسیع دائره کسب و تجارت خدمت کرده است اذهان و افکار خودمان را به این خیالات و شبهات مشغول کنیم و به دین سبب در تحصیل فنون و علوم که قطعات زمین را فصل و جدا و دریاها را به دریاها آمیخت و از کوههای بلند راهها گشود و آهن و فولاد را مانند روغن گداخت و مخابرات و نقلیات را که سابق بر این در ظرف مدت چند ماه و چند هفته با هزار زحمت و مشقت ممکن می شد در عرض یومی و ساعتی و دقیقه آسانتر و سریعتر گردانید محروم بمانیم و از این جهت منکوب و منهوب ملل متمدنه سائره باشیم دشمن دین و ملت است آن کس که از تفهیم و تعلیم محتاج الیه ناس اعراض و اغماض نموده از مالمعنی بحث نماید و باعث تفرقه و تجزیه ملت گردد و السلام علی من اتبع الهدی جواب هر گاه این اوقات مثل قرون ماضیه و وسائل استطلاع احوال و استعلام اخبار صعوبتی داشت و اسباب تنزل و هبوط ملل اسلامیة خفائی و مجهولیتی هر کس این مقاله اخیرهی جناب شیخ را می دید و نوحه و ندبه‌ی ایشان را بر فقدان مالکیت و مدنیت می شنید گمان می نمود که البته طائفه بابیه ممالک قفقازیه را تسلیم دولت بهیه‌ی روسیه نموده‌اند و شیخ بی چاره و امت بی نوا را ظلما و عدوانا منکوب و منهوب ملل متمدنه داشته‌اند و یا اینکه اختلافات هزار و دویست ساله مذاهب اسلامیة و اشتعال نار حروب داخلی و خارجی از نتایج ظهور بابیه است و دمآ مسفوکة بین المسلمین و النصاری او بین اهل التسنن و التشیع بر ذمت امت بهائیه از سابق گذشتیم گویا اکنون طائفه بهائیه مسلمین را از تمدن و تقدم منع می کنند و جناب شیخ را از تأسیس مدارس و انشاء مجالس و تصنیف کتب و تألیف صحف و تعلیم اطفال و تهذیب اخلاق رجال باز می دارند ای کاش [صفحه ۲۰۴] یکی از قبل این عبد در غایت احترام خدمت جناب شیخ عبدالسلام معروض می داشت که یا سیدی الشیخ اگر اسلاف شما از کسب معارف و علوم و تکمیل صنایع و فنون تهاونی کرده‌اند و اگر اجداد شما به سبب ظلم بر خلق اعقاب خود را از نعمت استقلال محروم داشته‌اند تقصیر بهائیه چه سنه الله بر این جاری شده که هر ملتی که به لذائذ دنیه مشغول گردند و روی از فضائل علمیة و دینیة مصروف دارند و حقوق عباد را پایمال ظلم و استبداد نمایند و اختلاف عقائد را وسیله‌ی القادسائس و مفساد سازند حق جل جلاله نعمت استقلال را از ایشان ماخوذ و لباس کرامت را از ایشان مسلوب دارد و حکومت ارض را به ملوک عادل و ریاست ملک را به امراء فاضل عطاء فرماید ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم

جواب

عرض می شود مقصود جناب شیخ از این فرمایشات که فرموده‌اند این است که بدعت... جدید اسباب غلبه‌ی حکام و امراء جور و

کفر شده از کدام عبارت این استنباط و درایت فرموده‌اند و از کجا این غلبه و اقتدار دول خارجی بواسطه‌ی سوء اعمال و افعال نیاکان و اجداد ما است بلکه این حوادث در صدر اسلام نیز ظاهر گردید بعد از اینکه در زمان حضرت امیرمؤمنان روحی له الفداء با قرب عهد به نبی ثابت النبوة بلکه روز وفات و رحلت حضرت ختمی مرتبت قبل از قیام به تغسیل و تکفین آن پیغمبر بزرگ در سقیفه‌ی بنی ساعده مجتمع و وصی منصوص الوصایه والاماره را خلع و تفویض به جهال ناس بلکه دیوهای خناس بل عبده‌ی او ثان و مشرکین نمایند و در مدت سی سال علم شامت افراشته و نص غدیر خم را با آن صراحت که در مجمع هفتاد هزار از رؤسا و رعیت با آن طول و تفصیل در نصب امیرمؤمنان با تأیید به آیه‌ی کریمه‌ی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر از میان برداشته و پس از آن نیز ابواب فتنه و آشوب باز و نسائم فساد و عناد در اهتزاز آمده تا آنکه بعد از خلفاء امر خلافت به امیرالامر استقرار یافت و به عقیده‌ی مخالف و مؤالف از شیعه و سنی آن روز بی مزاحم و معارض این منصب جلیل و لقب نبیل بر آن جناب مسلم افتاد باز یکی از زبان پیغمبر آخر الزمان بر شتر سوار و در صحاری و بازار سیر نموده با حجت زمان مقاتله و با پادشاه دوران مجادله نماید و هفتاد دست به واسطه‌ی گرفتن مهار ناقه‌ی او مقطوع بلکه نفوس عدیده هلاک و از حیات ممنوع شوند پس از آن معاویه علیه اللعنه و الهاویه آغاز سرکشی و طغیان و خود سری و عصیان نموده در ظرف مدت هجده ماه در معرکه صفین آن همه آشوب و فساد بر پا نموده تا امر منتهی به امام ممتحن حضرت حسن علیه‌السلام گردد و با آن حضرت رفتارهای قبیحه از قبیل کشیدن سجاده و غیرها و غیرها بنمایند و آنچه در قوه دارند از ظلم و طغیان و جور و عصیان نسبت به امام زمان روا دارند و پس از انقضای دولت بنی‌امیه تا آخر بنی‌عباس آن همه عدوان به آل و اهل بیت رسول حضرت سبحان وارد آورند اگر حالا هم سلطان روس و [انگلیس] در جدال و ستیز و من حیث الشوکه والاقتدار بر دولت اسلام غالب و قهار باشند نقصی برای اسلام و مسلمین و خللی در دین و آئین پدید نمی‌آید و لیس هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام

مغالطه مستدل بهائی در اشکال به کلام شیخ الاسلام

اشاره

جناب مستدل خطاب به جناب شیخ فرموده‌اند ای جناب اهل عالم هنوز از عالم خود و آنچه در او هستند بی خبرند چگونه می‌توانند در اراده و احکام الهیه ایرادی وارد آورند مثل اینها مثل فردی از افراد رعایای سلطان مقتدر محیطی است که در شهری از شهرها ساکن و به خود مشغول و از امور حکومتی و مملکت داری غافل باشد و بشنود که حاکم جدیدی از نزد آن سلطان آمده و امر جدید بدیعی آورده و خلق را به اراده‌ی او دعوت می‌نماید و اوامر او را اجرا می‌فرماید در این وقت او بگوید اراده‌ی سلطان عبث است اوامر سلطان همان است که ما در دست داریم دیگر چه حاجت است به حاکم جدید و امر تازه از حیز انصاف دور است حال که وقت گرمی بازار است و رواج داد و سند تجار کسی گوش به این حرفها نمی‌دهد که حاکم جدیدی آمده و امر بدیعی آورده حال ملاحظه نمائید که آن حاکم و نفوس که مطلع بر امور و [صفحه ۲۰۵] اجرااتند بل عقلاء و بزرگان به این شخص چه گویند و چگونه رفتار نمایند آیا او را در زمره‌ی انسان حشامنی دراک محسوب می‌دارند و یا گوش به هذیان او می‌دهند لا والله تا آخر آنچه در این مقام بیان فرموده‌اند بر همین وتیره

جواب

این بنده از قبل جناب شیخ الاسلام جواب عرض می‌کند عجب مغلطه فرموده و طرفه اغلوطه در میان آورده مثل ما مثل آنان که جناب مستدل به این طراری و چابک دستی و زرنگی بیان فرموده‌اند نیست مثل ما مثل سکنه و اهالی یزد است مثلاً که اعلی

حضرت قوی شوکت شاهنشاه ایران خلد الله ملکه در سنه‌ی ماضیه حضرت والاجلال الدوله دامت شوکتها را مثلاً بر ما والی و فرمان فرما فرموده و فرما فی لازم الاذعان به خط شریف خود و مهر مبارک به آن حضرت عطا فرموده علاوه نشان شیر و خورشید الماس مزین به جواهر مخصوصه که از ائانه‌ی سلطنت است و ممکن نیست در دستگاه غیر سلطان مثل آن یافت شود به او بذل فرموده و نیز فرموده است که تا مدت بیست سال مثلاً بر یزد و یزدی حکمران و والی است و او را معزول نخواهم ساخت و ناچار در خلال این مدت مأمور به مسافرت کرمان خواهد شد و برای زمان مسافرت و غیبت فلان پسر یا فلان برادرش را نائب و جانشین خواهد فرمود و به امضاء اولیاء دولت آن نائب الایاله معین گردیده و در غیبت او شماها مأمور و مکلف به اطاعت نواب و عمله جات او هستید و آن والی مقتدر هنگام مسافرت اهالی بلد را مجتمع ساخته بفرماید از جانب سلطان به مسافرت مأمورم و می‌دانم بعضی از ایلات فارس که دزد و راه زن و قطاع الطریقند به یزد آمده یا دعوی نیابت از طرف من خواهند نمود یا ادعاء استقلال نموده انتشار دهند که شاهنشاه مرا معزول ساخته ولی شما نباید گوش به حرفهای آنها دهید بلکه آنها کذاب و مفتری و جعال و دروغگو هستند هر کس از جانب پادشاه منصوب می‌شود باید نشانه‌ی مخصوصی داشته باشد مثل این نشان الماس جواهر نشان که به من عطاء فرموده خلاصه بعد از این فرمایشات دستور العلمی محکم و متقن در امورات لازمه بدهد و بفرماید شماها مأمورید بدان عمل نمائید بعد از چندی بر طبق فرمایش آن والی بزرگ یک نفر از ایلات فارس وارد یزد و بگوید حضرت والاجلال الدوله معزول و از جانب سینی الجوانب سلطنت و حکومت و ایالت به من تفویض شده و من حاکم و والی و فرمان فرمای شما شده‌ام در این صورت هر گاه ما به او بگوئیم که ما به حکم استصحاب همان حضرت والاجلال الدوله را والی و حکمران می‌دانیم اگر آن حضرت نص به ایالت و نیابت تو کرده رقم او را بنمای و هر گاه سلطان او را معزول ساخته فرمان عزل او را ارائه فرما و یا نشانی از ساحت متعالیه‌ی سلطنت بیاور که شما را به چه امتیاز فرستاده که ما عالم شویم در این دعوی صادقی و او جواب بگوید اختیار مملکت با اعلی حضرت مظفرالدین شاه است بهر که میل نماید ملک را واگذار می‌نماید پس از آن با او مباحثات نموده بگوئیم بر فرض تسلیم معاهده ما با سلطان بلکه سیره‌ی سلاطین بر این بوده از بدو ظهور سلطنت تاکنون که هر گاه والی و حکمرانی به ولایتی مأمور می‌فرمود او را با ائانه سلطنتی از قبیل نشان الماس شیر و خورشید کمیل می‌داشت جواب بگوید آن روز که مرا نامزد ایالت فرمود شغلی پیش آمد و آن نشانه بمن مرحمت نشده همین قدر که من ادعاء می‌نمایم از طرف سلطان آمده‌ام قبول و امر سلطان را در معرض نکول نیاورید و یاغی نشوید جواب عرض کنیم مدعی امر خطیر بزرگی شده علامت و فرمانی که یقین گردد در این دعوی صادقی در دست تو نیست معلوم می‌شود دزد و راهزن و متقلب و به شهر آشوبی مایلید بر ما لازم است که مفسد من فی الارض را مقتول و این اقدام را موجب تقرب بسطان و خود را در ساحت سلطنت مقبول داریم آیا هیچ یک از عقلاء بر این عمل ما را سرزنش و توبیخ یا تعبیر و تقبیح می‌نمایند یا به غایت تحسین و تمجید خواهند فرمود و خواهند گفت امروزه تکلیف شما در حفظ ناموس سلطنت و پاس نگاهداری ملک و مملکت همین بود که به آن اقدام نمودند بالجمله بطراری و تدلیس و غداری و تلبیس و تاویل یک لفظ و یاد و لفظ بر خلاف معنی حقیقی برای مدلس امتیازی حاصل و به افتخاری نائل نخواهد شد [صفحه ۲۰۶] پس مثل ما مثل ثانی است نه اول که مستدل بیان و تقریر فرمودند بلی اسلامیان نیز قائلند که ملک خدا و حکم حکم او و اراده اراده‌ی اوله الامر والحکم والیه ترجع الامور به هر کس اراده‌ی سنیه‌اش تعلق یافت اعطاء ملک و مملکت و نبوت و امامت می‌فرماید ما می‌گوئیم به این دو ظهور امتیازی نداد نه اینکه نمی‌تواند و قادر نیست کما لا یخفی

استدلال مستدل بهایی به آیه شریفه (شرع لکم من الدین ما وصی به)

جناب مستدل فرموده‌اند و از این عبارت جناب مناظر به خوبی مستفاد می‌شود که حصار و مدنیت را از امور مرغوبه محسوب داشته ولیکن استقرار قوائم و استقامت دعائم آن را به تمسک شرایع الهیه منوط دانسته و بقاء و دوام مدنیت را به خشیه الله مربوط گرفته چنانچه سابقا از عقائد اهل بهاء معلوم شد که مظاهر امر الله را مظاهر حقیقت واحده و کل را در حکم یک ذات و یک روح و یک نفس می‌دانند کذلک در این مقام جناب مناظر شرایع الهیه را در حکم شریعت واحده دانسته و اختلافات احکام را نظر به تجدد ظهور و مقتضیات وقت شمرده است و مؤید به آیهی مبارکه‌ی شوری قال الله تبارک و تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الذین و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب نموده است تا آخر آنچه از این قبیل بیان فرموده‌اند

جواب

عرض می‌شود معلوم و مفهوم نشد که این استدلالات برای بهائیان در چه مقام به کار است البته جمیع ادیان که از زمان پیغمبران علیهم‌السلام نازل گردیده منسوب به خدا است و در یک جنس که من الله است شریکند و تمام مرضی درگاه احدیت و بر حق الا اینکه بعضی از آن ادیان به ظهور ناسخ باید متروک العمل شود و البته در زمان ظهور پیغمبر ثانی که ناسخ شریعت اولی است آن شریعت و دین مبعوض درگاه خداوندی است و عامل به آن مغضوب بلکه از دین خدا خارج و از اوامر خداوندی تخطی نموده و خدا را پرستش نکرده و از اهل نار است و هر گاه این گفتگوها برای این است که ضمنا همه‌ی پیغمبران را داراء مقام بدئیت و ختمیت داند و این منصب ختمیت را از حضرت ختمی ماب سلب نماید ادعائی است مردود و غیر مقبول و دور از عقیده‌ی ذوی العقول این منصب عالی و لقب متعالی جامه بود که بر قامت وی دوخته بود به زبان معجز نشان فرمود لا نبی بعدی و لا شریعه بعد شریعتی فمن ادعی بعدی فاقتلوه خلاصه جناب مستدل بعد از نگارش دو سه ورق از این قبیل استدلالات واهی بیاناتی فرموده‌اند که قابل مذاکره و جواب نیست و حقیقت باید در پرده‌ی استتار مخفی داشت تا به کلی اغماض ایشان ظاهر نشود

اشکال مستدل به کلام شیخ الاسلام در تغییر دادن احکام الهی

اشاره

باز جناب مستدل فرموده‌اند بالجمله چون بر این مطالب مناظر جناب شیخ مطلع شدی اکنون در جواب جناب شیخ که در رساله‌ی ثانیه نوشته‌اند قدری تامل فرما تا فرق مدارک طرفین را مشاهده فرمائی و مقدار آداب و اخلاق و فصاحت و بلاغت هر یک را ادراک فرمائی و جواب جناب شیخ در خصوص مطلب اول که چون قوانین الهیه که در دست داشته‌اند تغییر داده‌اند لهذا مقنن آن اراده فرموده است که حقیقت آن را ظاهر فرماید این است که ذیلا مرقوم می‌شود و هذه عبارة الشيخ فی جواب المناظر الله اکبر الله اکبر کبیرا کبیرا حاشا احدی به این مرتبه اهل عناد در میان قوم نمود و عاد و شداد هم یافت شود ای بیچاره در این عبارت شما کسی نمی‌تواند که حرفی جز از ادعاء و مکابره بیابد ادعاء ثم ادعاء باز هم ادعاء می‌گوید ما قانون الهی را تغییر داده‌ایم و از صراط مستقیم منحرف کرده‌ایم سؤال می‌رود که به چه دلیل این ادعا کذب را می‌نمائی کدام قانون الهی است که ما تغییر داده‌ایم این زعم فاسد شما است و بر فرض تغییر دادن البته هیچ کس شکی نخواهد کرد در اینکه درجه‌ی عصیان ما ادون و اهون از درجه‌ی شرک و کفر ختاییان و ژاپونیان است که به اصنام منحوته مصنوعه پرستش می‌کنند در این صورت بر ذمت هست مدعی شما الزم و فرض حتمی است که کلیم خود را به آن سلمان بکشد که شاید نفوس ضاله را هدایت نماید نه اینکه ما اسلامیان را که حقائق دینیه و قواعد شرعی‌ی ایشان حالا در میان اروپائیان هم ممدوح و مستعمل است صید کردن را سعی نماید [صفحه ۲۰۷] و علاوه آن

مالک و صاحب و حاکم کدام است که بر عرش یفعل ما یشاء جالس است اگر مرادت مولای خودتان است یهود غلط کرده جز از خداوند یکتا کسی بر این اوصاف مذکوره در عالم موجود نیست و اگر خود خدا را اراده کرده صحیح گفته هیچ کس قدرت سؤال و ایراد در اراده‌ی او ندارد لایسأل عما یفعل و هم یسألون ولیکن آن اراده‌ی خداوندی به واسطه که در عالم شهود ظاهر شده است اگر واسطه‌ی مولایت را می‌دانی این هم غلط و ادعا بزرگ است بدون دلیل و برهان مسلم نمی‌گردد چنانکه سابقا عرض شده و حالا- تکرار می‌کنم که مادامی که مظهریت مولای خودت را به بینات باهره اثبات نکرده جمیع اقاویل و ادعاهای شما نزد ارباب علمه از جمله‌ی اساطیر اولین محسوب است و علاوه دربارہ‌ی این عبارت بنده زهی بی انصافی است که به این قسم خیالات و شبهات مشغول باشیم الخ می‌گوید اگر مقصود شما از خیالات و شبهات اوامر الهیه و مطالب کتب مقدسه‌ی صمدانیه است این اعتراض را بر جمیع انبیا و کتب نازلہ‌ی بر ایشان نموده‌اند نه تنها به این امر بدیع منبع انتھی

جواب

خیر آقای مناظر من مراد بنده اوامر الهیه و مطالب کتب مقدسه نبوده و نخواهد بود این گونه جسارت از حقیر دور است که اوامر حقیقی الهی را و مطالب کتب یزدانی را خیالی بنمائیم بلکه مقصودم امر خود تراشیده و مطالب ساخته‌ی شماها است که بدون دلیل و برهان به میدان آورده و عموم الناس را مشتبه کرده به ضلالت انداخته‌اید و این گونه جواب بلاصواب را برای خودتان دلیل کرده و بلکه قاعده‌ی کلیه اتخاذ نموده‌اند که هر وقت به شما کسی ایرادی می‌کند جواب می‌دهید که این قسم اعتراضات در حق سابقین و سالفین از انبیا هم کرده‌اند اما شما غافل هستید از اینکه این طور جواب را برادر کاذب شما هم می‌تواند بدهد در این صورت به چه دلیل بر او غلبه خواهید کرد چنانکه در این باب سابقا و مفصلا ذکر کرده‌ایم مبدا بعد از این این عذرهای نامقبول را به زبان بیاورند اگر چه به غیر از این دلیلی و بهانه ندارند به شما اطمینان تمام می‌دهم که هیچ کس باور نخواهد کرد زشتیت پیدا شد و رسوائیت سرنگون افتادی از بالائیت و اخیرا جناب شیخ در جواب مناظر خود این مسأله را به این کلام ختم فرموده است اگر گفته شما راست است یعنی این قانون عبارت از همان قوانین و احکام سماوی قبل است بحمدالله تعالی همان قانون الهی موجود است چنانچه خود شما هم اقرار کردید تحصیل حاصل و ایجاد موجود و اظهار ما ظهر محال و ممتنع است و اینکه از حق سؤال می‌کنی که مرا توفیق دهد به اجراء این قانون امیدوارم که این دعا شما به اجابت نرسد زیرا که خداوند عالم در قرآن شریف فرموده انما یتقبل الله من المتقین انتھی جناب مستدل جواب داده‌اند اگر چه جواب ایرادات جناب شیخ و مناظر ایشان کما اشرنا الیه سابقا این بود که اهل بصارت به عبارت واضح و براهین جلیه مفصلا مبسوطا عرض شد و احتیاج به تکرار نیست و مقصود نگارنده از ذکر عبارات جناب شیخ و مناظر ایشان کما اشرنا الیه سابقا این بود که اهل بصارت در مراتب علم و فضل و ادب و فصاحت متناظرین که این یک تاجری از تجار امت بهائیه و آن یک فاضلی از علماء ملت اسلامیة بل شیخ الاسلام و قاضی القضا ممالک قفقازیه است نظر نمایند و فرق بین الحق و الباطل را از آثار هر یک کالفرق بین الشمس والظل مشاهده فرمایند و لکن به حکم هو المسک ما کروه یتضوع ثانیاً علی الاختصار جواب ایرادات ایشان را عرض می‌نمایم و مقاله‌ی ثانیه را به این مقام به اختتام می‌رسانم اما اینکه جناب شیخ منکر شده‌اند که قوانین اسلام را تغییر داده‌اند این مسأله معلومی است که اگر هر امتی از امم عتیقه ملتفت می‌شدند که احکام اصلیه‌ی دین خود را که عزت و مجدت و نفوذ قول و علو کلمه‌ی ایشان به آن منوط است تغییر داده و از طریق حق منحرف شده‌اند البته جاهل نمی‌مانند و از انبیا معروض نمی‌شدند و لکن جناب شیخ اگر عرض ما را مسموع و قول ما را مقبول نمی‌دانند لا محاله به آیات قرآن و انذارات خاتم پیغمبران که لفظاً او تقلیداً به آن معترفند نظر فرمایند شاید به این مسأله ملتفت شوند و خود و امت بیچاره را که در شرفه زوال و اضمحلال و ذلت و هوان و سؤم‌اند نجات بخشند [صفحه ۲۰۸] و این عبد سابقا از آیات کریمه و احادیث صحیحہ مقبوله عند اهل السنة والشیعة آن قدر معروض داشت که اگر مستمع اهل انصاف باشد او را کفایت می‌نماید یا

سیدی الشیخ آیہ مبارکہ ی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم کلام بابیه نیست و آیہ کریمہی و انذر یوم الحسرة اذ قضی الامر و ہم فی غفلۃ و ہم لا یؤمنون در مقالہی بهائیه نہ حدیث صحیح یحل بامتی فی آخر الزمان بلاء شدید من سلطانہم لم یسمع بلاء اشد منه قوی تر انذار حضرت خاتم النبیین است و خبر موثوق السند سیاتی زمان علی امتی لا یبقی من القرآن الا رسمہ و لا من الاسلام الا اسمہ اعظم تخویفات سید المرسلین است این عبد جواب عرض می نماید استدلال به این آیات و اخبار مثبت مطلبی برای او نیست نہ اینکہ اسلامیان قواعد و قوانین شریعت مطہرہ را تغییر دادہ عقیدہی آنها بر خلاف ما صدر عن خاتم النبیین صلی الله علیہ و آلہ و ائمہ الدین باشد بلکہ بہ همان قانون و ذکور کہ از شریعت سید المرسلین صلی الله علیہ و آلہ رسیده معتقدند و اگر در امتی از امم جمعی از اهل عصیان بروز نماید کہ با وصف اعتقاد بہ اصول ادیان بہ لوازم آن و احکام مقررہی آن عمل نماید موجب تغییر قاعدہ و قانون شریعت نیست بلکہ اگر از او پرسی خمر و زنا و لواط در شرع محمدی صلی الله علیہ و آلہ حرام است چرا ارتکاب می نماید خواهد گفت رجاء بہ فضل و کرم حضرت باری و شفاعت شفعاء دارم ولی حرام و عامل آن را معاقب می دانم لولا فضلہ عز اسمہ و خواهد گفت کہ باب توبۃ باز و جابر معاصی است و شفاعت ائمہی دین سلام الله علیہم منجی ہر عاصی نہ اینکہ قانونی از شریعت مقدسہ را تغییر دادہ بگویند شرب خمر حلال و صوم و صلوة موجب نکال و وبال بر لسان کدام یک از تابعین ملت بیضا احمدیہ صلی الله علیہ و آلہ جاری شدہ است کہ شرب خمر و اکل ربا و فعل زنا و ارتکاب لواط و غیر ذلک از محرّمات حلال و مرضی در گاہ حضرت ذی الجلال است مگر در طائفہی بابیہ و بهائیه دیدہ نمی شود کہ جل آنها بہ فجور معاصی مشغول و این اعمال قبیحہ بین آنها معمول است در ولایت ما کہ بسیار دیدہ شدہ و می شود پس فرق است بین تغییر عقائد و ارتکاب محرّمات و اقدام بہ مفساد بحمدالله تعالی اصول این دین قویم در نہایت استحکام و عقیدہی بہ آن معمول بین انام است

استدلال بهائی بہ آیات قرآن برای اثبات مدعیانشان و جواب از آنها

جناب مستدل مرقوم می دارند این عبد معروض نمی دارد کہ چه ملتی عندالله اعدل و اتقی است و کدام اضل و اطغی زیرا کہ معرفت این حقایق موکول بہ علم الله تبارک و تعالی است نہ بہ اهواء و آمال اهل هوس و ہوی و لکن اگر نفسی بانذارات الہیہ و بشارات نبویہ رجوع نماید می بیند کہ خدا و رسول ہرگز امت چین و ژاپون را بہ خطاب حینثذ تنزل اللعنة علیکم مخاطب نفرمودہ و بہ کلمہی فقہاؤہم شرار خلق الله موصوف نداشته اند عجبا از امتی کہ فاتحہی اعمالشان بہ قتل سید عالم حسین بن علی علیہما السلام مفتوح گردد و خاتمہی دفتر اطوارشان بہ شہادت قائم آل محمد صلی الله علیہ و آلہ مختوم آید یا امۃ عجت من فعلہا الامم جواب عرض می شود مقصد جناب مستدل از اینکہ عرض نمی کنم کہ ملتی عندالله اتقی و اعدل هستند معلوم است چیست و اگر این عبد خدمت جناب شیخ الاسلام رسیده بودم عرض می کردم چرا خدمت جناب مستدل و یا جناب مناظر بهائی خود را در عرض بت پرستان و عبده اوٹان قرار دادہ اند بهائیان اہالی اسلام را اقل رتبۃ و انقص درجۃ از عبدهی اوٹان و تبعہی شیطان می دانند و سبب آن این است کہ بهائیان و عبدهی اوٹان از یک سرچشمہ سیراب و بہ یک نسق کامیاب می شوند زیرا کہ عبادت اوٹان منحوتہ مصنوعہ و متابعت رؤسا مجهولہی مجعولہ در حکم واحد و از یک شجرہ اند و این ہمہ تغیرات جناب مستدل از باب این است کہ چرا جناب شیخ الاسلام نسبت بہ عبده اوٹان بی احترامی نمودہ اسلامیان را در قبال آنها اسم بردہ اند این است کہ می فرماید نمی گویم کدام عندالله اعدل و اتقی و چه ملت اضل و اطغی هستند و حال اینکہ بہ حکم الکناية ابلغ من التصريح کلامشان دال بر تفضیل بت پرستان است [صفحة ۲۰۹] بر اسلامیان ذرہ کاندرا این ارض و سما است جنس خود را همچو کاه و کھربا است و از جناب مستدل مسألت می نمایم کہ بہ این درجہ رقت و دل سوزی از اہالی اسلام نفرمایند بہ این عبارت کہ بر ما اهل بہاء بسی دشوار است و بہ غایت ناگوار کہ ببینم اغصان دوحہی اسلامیہ بہ سبب بعد از مشرب عذب حیوة خشکیدہ است ابدًا این رقت و اظهار رفت از جناب ایشان متوقع نیست بلکہ بہ حال خسران مال خودشان بگریند کہ چون امت موسی علیہ السلام گوسالہ پرست و

عن قریب بوبال و نکال و غضب خالق متعال دچار خواهند گردید و معلومشان می‌شود که کدام از فرق از بوستان امر الله مقلوع و مقطوع گشته به جای آن نهالهای امم بعیده و ملل عتیقه کشته شده و نصرت و طراوت یافته مائیم یا بهائیان و بایان و السلام علی من التبع الهدی جناب مستدل فرموده‌اند قضاء الله بر این جاری شده که نزدیک آیند لاراد لفضائه و لا مانع لفضله انظر فیما رواه المجلسی فی باب سیر القایم بعید آن به جهت تواضع و خضوع به مقرر عزت نزدیک آیند لاراد لفضائه و لا مانع لفضله انظر فیما رواه المجلسی فی باب سیر القایم و خصائصه عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال اذا خرج القائم خرج من هذا الامر یری انه من اهله و یدخل فی سنه عبده الشمس والقمر در این صورت جناب شیخ هیچ شک نفرمایند که قضا مبرم الهی امت چین و ژاپن را از شرک و ثنیت نجات خواهد بخشید و اشخاصی را که از غایت جهل هیچ نخوانده خود را عالم و فاضل می‌پندارند از موهبت و فضل خود ممنوع و محروم خواهد فرمود جواب عرض می‌شود این بیانات جناب مستدل مشتمل بر افضلیت عبده‌ی شمس و قمر بر امت مرحومه‌ی اسلامیة در زمان ظهور حجة الله علیه السلام به نظر این عبد صحیح است اما با این تقریر که چون مناظر بهائی و جناب مستدل بر فطرت اسلام متولد شده‌اند و در زمان غیبت امام علیه السلام از دین اسلام خارج شده به همین عقیده خواهند مرد احفاد و اعقاب ایشان هم در زمان ظهور حضرت بقیة الله به آن حضرت ایمان نخواهند آورد و حال اینکه مترقب بود که مؤمنین به حضرت حجة الله علیه السلام همان کسانی خواهند بود که آباء و نیاکان آنها بر فطرت اسلام متولد شده‌اند و عبده‌ی اوئان در آن زمان طوعا او کرها داخل دین قویم و طریق مستقیم خواهند گردید و تقریر اینکه عبده‌ی شمس و قمر با عدم ترقب به آن حضرت مؤمن و به احکامش موقن و بعد از دخول در آن دین از برکت حضرت خاتم الوصیین روحنا فداها دیگر صدق عبده‌ی اوئان بر آنها نمی‌شود و به پیروی آن بزرگوار ناجی و رستگار می‌شوند خلاصه اینکه ما اسلامیان به مضمون حدیث شریف معتقدیم و یقین می‌دانیم که شمشیر قاطع و برهان ساطع حضرت حجة الله علیه السلام دنیا را از شرک و کفر پاک و طوعا او کرها جمیع من فی العالم را در تحت کلمه‌ی واحده محدود می‌فرماید خداوند انشاء الله تعالی در ظهور دولت حقه عجله فرماید لیمیز الله الخبیث من الطیب

اشکال مستدل به جناب شیخ الاسلام در مورد اثبات نشدن مظهریت (علی محمد باب و حسینعلی بهاء)

اشاره

جناب مستدل می‌فرماید اما اینکه جناب شیخ نوشته‌اند مادامی که مظهریت مولای خودت را با بینات باهره اثبات نکردی جمیع اقاول و ادعاهای شما نزد ارباب علم از جمله اساطیر اولین محسوب است شاهده‌ی است ناطق که از بینه و برهان هیچ نفهمیده‌اند و در ادراک معانی آیات و بینات به تقلید آباء و امهات باقی هستند آیا جناب شیخ در اثبات دین خود در مقابل نصاری چه برهانی در دست دارند که اهل بهاء در مقابل جناب شیخ از مثل آن عاجزند انتهی

جواب

عرض می‌شود معنی بینه و برهان را خوب می‌دانیم و در مقابل یهود و نصاری آنچه ما داریم و آن را برهان می‌شماریم و بهائیان ابدان ندارند عرض می‌کنم و آن این است که بعد از اینکه در کتب سماویة از مثل توریة بالصراحة به ظهور محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از نسل اسماعیل علیه السلام و مآبدی بودن شرع انور او و مژده‌ی وجود دوازده بزرگ از اوصیا آن حضرت خبر داده شده و مفصلا جناب عالم ربانی و فاضل صمدانی حاجی آقا بابا نسل جلیل مرحوم ملا اسماعیل که از فحول علما یهود و بدین منیف اسلام افتخار یافت در محضر الشهود بیان فرموده‌اند و در مثل انجیل بشارت به وجود رسول مختار از جانب خداوند [صفحه ۲۱۰] داده شده قال الله تبارک و تعالی و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد (ص) وجود اقدس محمدی صلی الله علیه و آله ظاهر و

آشکار و معجزات و آیات کالشمس فی رابعة النهار اظهار نمود و جمیع حاضرین بزم احمدی را ملزم و مفحم فرمود و بعد از تحدی بر طبق دعوی چنانچه عادت قدیمه و سنت سنیه رسل و انبیاء بود معجزات باهرات و خوارق عادات از قبیل شق قمر و تسبیح حصات آورد چنانچه کافه‌ی مسلمین و قاطبه‌ی مؤمنین خلفا عن سلف نقل نموده و در کتب و دفاتر بی حد و مرثبث نموده‌اند به درجه که انتشار و نقل آنها از نقل وجود رستم و اسکندر و بودن خطا و کاشغر بیشتر و اکثر است و به این واسطه چنانچه وجود مکه و هند و چین محل شبهه و تشکیک نیست اتیان معجزات آن سرور عالم و سید بنی آدم نیز موقع ریه و شک نیست اما شما بهائیان با اینکه قرآن محمدی را دیده و در دست دارید چنانچه ما نیز لیلانهارا آن را زیارت و تلاوت می‌نمائیم و آن را حرز و تعویذ بازوی افتخار داریم و هر دو طائفه مقریم که رطب و یابسی نیست که در آن کتاب مستطاب به آن خبر نداده باشند و چنین هم هست چیزی که در آن کتاب آسمانی ثبت نشده بلکه اشعاری از آن نفرموده همین اخبار به ظهور نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی است و این مسأله معین و مبرهن است که مظهریت مدعی باید به نص پیغمبر سابق باشد اگر می‌فرمایند هست آن را بدون تأویل و تفسیر به رای که در شریعت مذموم است نشان دهید تا ما هم زیارت و مؤمن گردیم و ناچار است از اینکه مدعی این امر خطیر از جانب خداوند علامت و نشانه‌ی که دال بر صدق او باشد اظهار نماید و آن نیست مگر معجزات و خرق عادات که خلق از اتیان به مثل آن عاجز و قاصر گردند محمد بن عبدالله روحی له الفداء علاوه بر معجزات و آیات قرآن مجید را بعد از تحدی معجزه‌ی باقیه قرار داد و یهود و نصاری و مسلمان همگی اتفاق دارند که آن جناب ادعا نبوت نمود و قرآن را معجزه و دلیل صدق دعوی خود مقرر فرمود و در قرآن در مواضع عدیده تصریح به آن فرمود اول در سوره‌ی بقره می‌فرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداء کم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة اعدت للكافرين دویم در سوره هود می‌فرماید ان یقولون افتراه قل فاتوا بعشر سور مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین سیم در سوره‌ی بنی اسرائیل است قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا چهارم در سوره‌ی یونس است ان یقولون افتراه قل فاتوا بسورة من مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین پنجم در سوره‌ی قصص می‌فرماید و لو لا ان تصیبه مصیبه بما قدمت ایدیهم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک و نکون من المؤمنین فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی او لم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا سحران تظاهرا و قالوا انا بکل کافرون قل فاتوا بکتاب من عندالله هو اهدی منها اتبعه ان کنتم صادقین و بر صاحبان وقوف از طرز کلام و از باب انصاف از خواص و عوام ظاهر و هویدا است که بینات صدق از آیات مرقومه پیدا است و از سبک کلام معجز نظام که قائل آن کمال و ثوق و نهایت اعتماد بدان داشته و شواهد اعجاز از انجام و آغاز آن از وجوه متعدده شاهد و گواه عدل اویند زیرا که به یک آیه اکتفاء نکرده که مبادا در جنب آیات کثیره مستهلک و در نظر نیاید و اگر کمال اطمینان نداشت بعکس ان می‌فرمود دیگر اینکه همه‌ی این آیات را در یکجا و یک سوره جمع نکرده بلکه آن را در مواضع عدیده و موارد کثیره ذکر فرموده تا تلاوت کنندگان همواره متذکر باشند و فراموش ننمایند و هر گاه همه‌ی آیات مستمله‌ی بر این مطلب را در یک موضع جمع می‌فرمود در ضمن ختم قرآن که مثلاً امت مرحومه و غیرهم ماهی یک دفعه یا سالی یک مرتبه تلاوت می‌نماید سال [صفحه ۲۱۱] و ماهی یک دفعه متذکر می‌شوند این هم دال بر کمال اطمینان است از جانب خداوند متعال که بر زبان دیگری جاری نمی‌فرماید دیگر اینکه بعد از تحدی و ادعای این مطلب را به الفاظ صریح الدلالة بیان فرمود و به کلمات و آیات متشابهات و ذوات احتمالی بیان نمود که در آن عهد یهود و نصاری و در آن قرن بهائیان مدعی شوند که این کلمات مأول است بلکه بر مدعی صریح الدلالة است دیگر اینکه امر نفرمود قرآن مرا در خزائن و صندوقها مضبوط بدارید و آن را به دست همه کس ندهید چنانکه یهود توریه را از خلق پنهان و بهائیان و بابیان بیان را مستور و نهان داشته‌اند علاوه ثوابها برای تلاوت و خواندن و نگاشتن و نشر دادن و تدریس و تدرس و تفسیر آن مقرر فرمود و هیچ واهمه نداشت که مبادا این قرآن مشهور آفاق و به دست حکماء و علماء و فصحا و بلغاء بیفتد

و مثل آن را بلکه بهتر از آن را بیاورند دیگر اینکه عجز خلق را اختصاص به وقتی دون وقتی نداد بلکه نفی تمکن و اقتدار از همه کس و همه وقت فرمود و به بانگ بلند نداء در داد که تا روز قیامت اگر تمام عالم جمع شوند و خواهند سوره‌ی مثل آن را بیاورند عاجز گردند با اینکه عجز در همان زمان هم برای اثبات مدعی کافی بود دیگر اینکه عجز را تخصیص به تمام قرآن نداد بلکه ایتیان به ده سوره سهل است که به یک سوره هم اکتفاء فرمود و بدیهی است که ایتیان به تمام قرآن اشکل از ایتیان به یک سوره است انتقال از اشکل به اسهل را جهتی به غیر از اطمینان به عدم تمکن خلق نمی‌توان تصور کرد دیگر اینکه سوره‌ای را اختصاص به سوری که مشتمل بر آیات فصیحی که مخصوصا فصحا اعتراف به عجز از آن نمودند فرمود مانند آیه‌ی مبارکه‌ی در سوره‌ی هود و هو قوله تعالی یا ارض ابلعی ماء ک و یا سماء اقلعی که فصحا و بلغاء آن را در اعلی درجه‌ی فصاحت و بلاغت می‌دانستند بلکه ادعاء به عجز از ایتیان به مثل را به یک سوره‌ی مبهمه فرمود و آن قدر سور را کوتاه کرد که معادل شش هفت کلمه یا نصف سطر بیشتر نشد و در ضمن اشعار فرمود که احدی بجز خدا قادر بر ایتیان پنج و شش کلمه نیست و از همه اعجاب این است که بعد از اجتماع عموم فصحا و بلغاء به ایتیان یک سوره‌ی مثل قل هو الله احد مثلا که زیاده از شش هفت کلمه نیست و مجموع مفردات آن کلمات متداوله‌ی عرب و کثیره‌الدوران بر زبان ایشان بود و مع ذلک عاجز شدند از ایتیان به نصف آن بلکه یک آیه‌ی از آن و حال اینکه در آن زمان بجز فن فصاحت و بلاغت شغلی نداشتند و کمال نزد آنها منحصر در آن بود سهل است بعد از این آیات مبارکات دیگر نتوانستند قصیده‌ی فصیحی و اشعار افصح فصحاء خود را مانند امرؤ القیس و نظراء او که همگی مشهور آفاق بودند و کلمات آنها در نهایت فصاحت و بلاغت و جزالت و ملاحظت بود و به دیوار کعبه آویخته بودند و بدان تفاخر داشتند کردند و در خانه‌ها پنهان داشتند این است آنچه بیان آن لازم آمد دیگر ما را دانستن علت فاعلی آن که از چه راه قرآن مجید معجزه است آیا از حیث فصاحت و بلاغت است یا از جهت اسلوب و نظم یا غیر آن لازم نیست بلی دانستن علت غائیه‌ی آن ضرور است و از عجز مخلوق این مطلب مفهوم گردید اما علت فاعلی آن که خداوند بیان فرموده و پیغمبر مختار و ائمه‌ی اطهار از آن سکوت فرموده‌اند و حال این که امور بسیار جزئی را که اهتمام چندان به دانستن آنها نیست به دقت تمام بیان فرموده‌اند بالجمله ما را احتیاج به دانستن علت اعجاز آن نیست معجزه خارق عادت را گویند که خلق را عاجز سازد دیگر بهتر از این چه می‌خواهید که کار به جایی رسید که چهره فن فصاحت و بلاغت جمیع لغات عرب با اینکه به غیر از آن لغت عربی حرفی نمی‌دانستند و بجز آن لغت تکلمی نمی‌توانستند از تفوه به پنج کلمه که همه مفردات آن از لفظ الله و احد و صمد و لم یلد و لم یولد که مستعمل اغلب اوان و کثیره‌الدوران بر زبان ایشان بود عاجز آمدند دیگر سبب عجز هر چه هست خوب است اما شما بهائیان نمی‌دانیم به چه دلیل ایمان به رؤسا خود آورید به اعتقاد خودتان و جمیع مخلوق معجزه‌ی که نداشتند کلمات و هفواتی که بر زبان هم راندند از تحت جمیع قوانین و اصطلاحات بیرون بود همین قدر که رؤسا شما تأسی و اقتداء به قرار نموده [صفحه ۲۱۲] فاتوا بسوره من مثله او بحرف من مثله فرمودند کافی نیست از زمان این ادعاء تاکنون کدام جاهلی اظهار عجز از ایتیان به مثل آن نمود فضلا عن العلماء بلکه آن کلمات در هر مجمعی خوانده شود موجب مضحکه و ریش‌خند و سرودن مضامینی چند است گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار کو زهر بهر دشمن و کو مهر بهر دوست بناء علیه به جناب مستدل عرض می‌شود این است آنچه ما در اثبات دین خود داریم شما بفرمائید جز دروغ چه دارید

اشکال مستدل در امی بودن پیغمبر اکرم

اشاره

جناب فاضل بهائی فرموده‌اند و اینکه فرموده‌اند اگر آیات کتاب و وحی آسمانی را حجت می‌دانید ما نیز در حجیت آن سخن

نداریم و کتاب الله را اعظم ادله و اکمل بینه می دانیم و حجت بالغه و معجزه‌ی کافی می شناسیم و لکن در صورتی که از ابن العرب و متربی در قریش سی جزو قرآن را می توان قبول نمود که کلمات الله است چگونه از آن العجمی که درس نخوانده و در مدرسه داخل نشده و از بیت اهل علم و فقاها و ولادت نیافته و به اعتراف اعداء حضرتش امی صرف بوده اضعاف قرآن را قبول ننمائیم این است آنچه فاضل بهائی در این مقام به عقیده‌ی خودشان مبارزت و نبرد نموده اند انتهی

جواب

عرض می شود اگر مراد شما از اعداء آن حضرت ما طائفه‌ی اسلامیان هستیم نزد کدام ثقه و امین و در پیشگاه کدام عالم و فاضل این دین اعتراف و اذعان نمودیم که جناب باب امی صرف بودند و حال اینکه از تلامذه‌ی جناب آقا سید کاظم رشتی تاکنون در قید حیات و بیان مذاکرات مجلس سید و حضور جناب باب می فرمایند جناب فاضل عالم کامل میرزا محمد تنکابنی صاحب کتاب قصص العلماء که تا چند سال قبل محققا زنده و شاید تا حال هم در حیات باشند در کتاب مذکور می فرماید که باب خدمت جناب آقا سید کاظم تدریس می نمود و قلم و دواتی در دست گرفته هر چه سید از رطب و یابس به هم می بافت باب تمام را می نوشت دیگران هم هستند که دیده اند در مدرس جناب سید حاضر و تلمذ می نمود با این تفصیل ما اسلامیان چندان است به امی بودن یا نبودن آن شخص پای بند نیستیم چه بسیار اشخاص در دنیا هستند که درس نخوانده هیچ علم هم ندارند مثل نقطه‌ی اولی صفات سلیبه اسباب امتیاز نیست درسی نخواند چیزی هم یاد نگرفت اگر درس نخواندن و هیچ ندانستن شخص را به مقامی می رساند در هر عصر و هر زمان چندین هزار نفر هستند پس تمام پیغمبر و امامند بلی اگر کسی امی باشد و از او علمی بروز نماید خالی از امتیاز نیست پس به محض اینکه یک نفر چندین هزار نامربوط به هم بیافد و آن را کلام خدا خواند به میل او و اتباعش کلام خدا نمی شود اگر یک سطر نامربوط بنویسد و بگوید و به خدا نسبت دهد یک سطر غلط گفته و اگر صد هزار بیت مغلوط نویسد صد هزار غلط گفته هر چه بیشتر گوید بیشتر مقام جهل او معین می شود چون که صد آمد نود هم پیش ما است و اینکه فرموده اند در صورتی که سی جزو قرآن از جناب ختمی ماب عربی قبول شود چرا اضعاف آن از جناب باب عجمی قبول نشود به غایت ضعیف و سخیف است مثل قرآن مجید بلکه صد پایه بدتر بیاورند ما قبول نمائیم این مزخرفات و ترهات که اسباب سخریه و استهزاء است به خداوند نسبت ندهند چه نسبت خاک را با عالم پاک خیلی این دعوی شباهت دارد به ادعاء ظریفی که ادعاء نبوت کرد در محضر یکی از سلاطین یا امراء از او مطالبه‌ی معجزه نمودند گفت چه معجزه از آن بالاتر که زور و قوت من از زمان طفولیت تاکنون که به کهولت رسیده ام یکسان است قدری اهالی مجلس حیرت نموده از او دلیل خواستند گفت هاونی در خانه ما است که در سن پانزده سالگی نمی توانستم بردارم حالا هم که پنجاه شصت سال از عمرم می گذرد از برداشتن آن عاجزم الحق عجب معجزه و خرق عادت می فرمود این کلمات که نقطه‌ی اولی بر زبان رانند و به خداوندش نسبت دادند چه امتیاز دارد می فرمایند فصاحت دارد به خدا ندارد بلاغت دارد ندارد نظم و اسلوب عجیب دارد ندارد خبری از مغیبات در آن است نیست شیر را به بیچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه می نمائی بگو اگر فصحا و بلغاء از اتیان به مثل سوره‌ی قل هو الله احد عاجز ماندند له الحمد والمنه ادنی ادیبی از اهالی اسلام هزار درجه از مثل این [صفحه ۲۱۳] کلمات بهتر می آورند بلکه نقص شان خود می دانند که به این وضع تکلم و از این مقوله تفوه نمایند بلی میانه‌ی خود و خدا اگر مدعی شوند که به این درجه کلام مغلوط نامربوط از قوه‌ی بشر خارج است اول من امن منم حقیقت جمیع اهل عالم عاجز از اتیان به مثل این کلماتند خلاصه اینکه به محض اینکه این ترهات را به خدا نسبت دهند نمی توان قبول نمود مسیلمه و سجاح و غیرهما هم گفتند و رسوا شدند از همه عجب تر اینکه این دو ظهور فاتوا به حرف من مثله هم فرموده اند نمی دانم و او و الف نمی توان گفت یا تفوه بدال و ذال ممتنع است مقصود معلوم نیست علاجی بکن کز دلم خون نیاید سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل چه بسیار عرض کرده باز هم تکرار می کنم مرسل از جانب خدا بی نشان و علامت

نمی‌شود و علامت و نشانه نیست مگر معجزه و بحمدالله نیاوردند و نتوانستند

مغالطه مستدل در جواب به شیخ الاسلام به آیه شریفه (لا یأتیه الباطل من بین یدیه)

اشاره

جناب مستدل بهائی از فرمایش جناب شیخ الاسلام که فرموده‌اند لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه دلیل است بر اینکه این قرآن ناسخی ندارد تعجب فرموده‌اند می‌فرمایند مرا عجب آمد از اینکه جناب شیخ گاهی در طی رساله‌ی خود به آیه‌ی مبارکه لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه استشهاد نموده‌اند و این قدر ملتفت نشده‌اند که این آیه‌ی مبارکه اعظم شاهد حقیقت این امر اعظم است چه اگر العیاذ بالله کما توهم الشیخ این امر مبارک حق نباشد کذب قرآن ثابت گردد زیرا که حق جل جلاله در این آیه‌ی کریمه می‌فرماید که باطل از پیش روی قرآن بر نیاید و از بعد نیز ظاهر نشود چنانچه فی الحقیقه از وفات حضرت خاتم الانبیاء الی طلوع شمس جمال نقطه‌ی اولی با کمال لجاج و عناد معاندین اسلام احدی از حکماء و علما و اکابر اهل تألیف و انشاء قدرت نیافت و لو صفحه‌ی باشد به اسم اینکه این کلام خدا است انشاء کند و در عالم باقی گذارد

جواب

عرض می‌شود از تعجب جناب مستدل که بر کلام جناب شیخ نموده‌اند جمیع عالم در حیرت و عجبند شبی از شبها کسالتی فوق العاده داشتم و کتاب فرائد را دیگری برای این عبد قرائت می‌کرد و به همین فرمایش جناب مستدل رسید گمان نمودم مزاج می‌نماید و بر مستدل افتراء می‌بندد در نهایت خشونت به او گفتم دست از هرزگی و مزاح بردار و این مزخرفات بر کنار گذار مقصود من فهم مطالب آنها است به این مزخرفات و ترهات خود را مشغول مساز مجدد آن عبارت را بدون کلمه‌ی زیاده و نقصان قرائت نمود حقیقت بر حیرتم افزود و او را از این بیان ممنوع نمودم ثالثا بعینها خواند چون گمان نداشتم جناب مستدل این بیانات بفرمایند کتاب را از او گرفته زیارت کردم و از زجر و منع قائل و قاری نادم و از او معذرت خواستم خلاصه از فرمایش جناب مستدل معلوم شد که عقیده‌ی آنها این است که باطل بعد از پیغمبر آخر الزمان نمی‌آید به این معنی که هر که بعد از محمد خاتم دعوی پیغمبری کند خواه عالم خواه جاهل حکما بر حق است و هیچ محتاج به دلیل و بینه نیست غلام بچه‌ی نزد این عبد ایستاده و این گفتگوها را می‌شنید در این اثنا گفت جناب آقامیرزا ابوالفضل حالا- در چه ولایت اقامت و در کدام مقام مشغول افادت و افاضت هستند چون قابل... نبود او را وقتی نگذاردم و در پاسخش حرفی نزدم اصرار و ابرام از حد گذرانید و به عجز و لابه از محل و مکان آن بزرگوار استعلام می‌نمود بالا-خره به او گفتم از این سؤال و جواب چه مرض داری که دست از پر گوئی بر نمی‌داری گفت من پیغمبرم و اگر بر دیگران حجت نباشم بر جناب آقا میرزا ابوالفضل حجتم زیرا که دعوی نبوت کردم و بحکم لا- یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه به آن معنی که جناب میرزا فرموده‌اند بر باطل کسی ادعاء نمی‌نماید میل دارند جناب معظم را ملاقات و ایشان را به متابعت و پیروی خود سرافراز نمایم و همین یک مرید مرا کافی است چه یک مرد جنگی چه یک دشت مرد و چنان حالتی در او مشاهده کردم که مترقب مرصدم که شبانه فراز و به تعاقب جناب میرزا ابوالفضل اباق اختیار کند بالجمله بنا بر تفسیر مستدل مدعی باطل بعد از پیغمبر آخر الزمان نخواهد آمد هر که بیاید و ادعاء کند بر حق و پیغمبر صادق و مصدق است دیگر از بقاء و نفوذ کلمه هم ذکری نفرموده‌اند پس مسیلمه کذاب پیغمبر و [صفحه ۲۱۴] سجاج موصییه نبی و هکذا مدعی‌های زمان خلفاء عباسیه نیز پیغمبر خدا بودند متمدی سوداوی از جانب خدا بود احمد موعود کرمانی مؤید من عندالله بود نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی و این غلام بچه هم از انبیاء و اولیا هستند او هم امشب دعوی نبوت کرد ماشاءالله چشم بد دور دستگاه

خداوندی خیلی رونق یافته و بازار پیغمبری و نبوت خیلی رواج گرفته تا فردا ملاحظه کنیم چند نبی و امام به عرصه‌ی ظهور خواهد آمد و چند هزار نفس پیروی خواهند نمود تا عالم را ظلم و جور فرا گیرد و نور جمال قائم موعود و آل محمد صلی الله علیه و آله طالع و دنیا را پر از عدل و داد فرماید صدق الله العلی العظم یملاً الله الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملات ظلماً و جوراً باز در آخر این کلام جناب مستدل فرموده‌اند کذلک یخربون بیوتهم بایدبهم و لا یشعرون کذلک یهدمون ارکان دینهم و هم لا یفقهون پس چاره نیست جز اینکه ایقان و سایر الواح را کتاب الهی دانیم تا آیه‌ی مبارکه لا یتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه صادق آید. به په طرفه پیغمبری و تحفه پیروی و ظریف بیانی و نظیف استدلالی مشاهده شد حقیقت خوب بود جناب مستدل این بیان متقن و استدلال محکم را جزو این کتاب به طبع نرسانند و به همان بیانات شبانه نزد همان گوساله پیروین قناعت فرموده لذتی بردند و حالی نمایند خلاصه آیه مبارکه صریح در بطلان دعوی نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی است به معنی ظاهری صحیح صریح و مراد این است که دین محمد صلی الله علیه و آله و احکام کتاب ابدالاباد باقی است و بین یدیه و من خلفه مبطلی که ناسخ آن احکام و دین باشد نخواهد آمد و اگر کسی این دعوی کند حکماً بر باطل است حلاله حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه القمی عن الباقر علیه السلام و انه لکتاب عزیز لا یتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه قال لا یتیه الباطل من قبل التوریه و لا من قبل الانجیل والزبور و لا من خلفه ای لا یتیه من بعده کتاب یبطله و فی المجمع عنهما لیس فی اخباره عما مضی باطل و لا فی اخباره عما یتقبل باطل بل اخباره کلها موافقه لمخبراتها فی تفسیر القاضی ای لا یتطرق الیه الباطل من جهة من الجهات او مما فیه من الاخبار الماضیه والامور الاتیة بالجملة چه توان کرد که باز هم این حرفها به گوش عوام کالانعام فرو نمی‌رود و اعراض از دین و آئین را اسباب تحصیل لقمه‌ی نان یا تقرب نزد بی دینان می‌دانند حفظنا الله من شرور انفسنا

اشکال مستدل به معجزه وی بینات و جواب از آنها

قال الفاضل البهائی و اگر مقصود جناب شیخ از بینات معجزات و آیات اقتراحیه است که فی المثل کسی به مظهر امر الله بگوید اگر تو از جانب خدائی این سنگ را ناطق دار و این مرده را احیا فرما و یا چشمه‌ی جاری کن و یا به آسمان صاعد شو و یا اینکه مثل جناب شیخ در تفلیس بنشینند و صاحب امر را خدمت خود احضار فرماید تا هر چه دل خواه او است اظهار نماید و به شیخ عزیز زحمت مسافرت ندهد دانستی که قرآن شریف بالکل مبطل این احلام است بل و انجیل مقدس نیز مزیل این اوهام جواب عرض می‌شود اینکه فرموده‌اند دانستی که قرآن شریف بالکل مبطل این احلام است تا آخر هر گاه مخاطب ما اسلامیانیم که هیچ ندانستیم و نخواهیم دانست و مقصد و مدعای جناب مستدل ابداً ثابت بلکه ما را در تشکیک و وهم هم نینداخت زیرا که آن آیات مبارکات که جناب ختمی ماب در پاسخ معاندین و مشرکین از قول خداوند عالم فرمودند به این مضامین که من نذیری بیش نیستم بعد از اتیان صد معجزه و آیت بل ازید بود که با وصف رؤیت باز معاندین همه ساعت اقتراح آیتی دیگر می‌نمودند و آن جناب را ایذاء و اذیت می‌کردند و معلوم بود که اگر آن را هم بیاورد ایمان نخواهند آورد و البته حضرت رسول اکرم به این درجه مقهور و مجبور نبودند که بعد از اثبات و ظهور امر کما کما هو حقه به معجزات واضحه الدلالات هر ساعت از خداوند ذوالجلال آیات طلبند که در صورت نکول و اعراض موجبات نزول عذاب فراهم آید و با اینکه آن حضرت پیغمبر رحمت بودند راضی به نزول عذاب گردند و هر گاه مستدل می‌فرمایند هنگام نزول آیات [صفحه ۲۱۵] قرآنی به اینکه من نذیر و بشیری بیش نیستم هیچ معجزی از آن جناب ظاهر نشده بود منکر صدق رسول صادق مصدق خواهد بود خود آن جناب در قرآن می‌فرماید اقتربت الساعة و انشق القمر و حقیقت حیف است شخص عاقل اوقات خود را صرف در جواب این حقاء نماید جواب اینها همان عقیده‌ی سابقه‌ی علما اعلام و فقهاء ذوی العزوالاحترام است که به محض تفوه باید در مقام اهلاک و انعدام آنها بر آمد و جواب الهذیان هو الهذیان معروف است شخصی فقیر هیزمی حیازت و با هزار زحمت و مرادت در شب بسیار سردی برای تحصیل لقمه‌ی نان آن هیزم

به شهری می‌آورد شخص طلبه‌ای از اهل دهات که تازه وارد مدرسه و قال اقول در مدرسه شنیده با او ملاقات و با قرائت و لحن عربی به آن بیچاره خطاب نمود که این وقرحطب که بحبل رطب بسته به چند در معرض بیع می‌آوری هیزم فروش فقیر بیچاره‌ی عجمی زبان از این بیانات هیچ استنباط ننموده این طلبه هم او را معطل نموده خلق او تنگ گردید نه حطبی شنیده نه حبل و رسن رطبی دیده حیران و سرگردان گرسنه تشنه دید خلاصی ندارد نعل عربی که در پا داشت از پایش کشیده بر دهن آخوند زد و گفت جواب عربی عربی است و خود را از آن مهلکه مستخلص ساخت و به مقصد خویش شتافت باز جناب مستدل بهائی فرموده‌اند هر گاه مقصود جناب شیخ از بیانات بشارات سابقه است و اخبارات کتب مقدسه مثل اینکه اخبار ظهور مسیح علیه‌السلام در توریة و اخبار ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله در انجیل و اخبار ظهور قائم موعود در قرآن شریف و حدیث وارد شده باشد در این مسأله هم سابقا ثابت و مبرهن نمودیم که هرگز هیچ ظهوری به این صراحت در کتب سابقین وارد نشده و عهد هیچ یک از مظاهر امر الله به این متانت از امم قبل ماخوذ نگشته و هم سابقا ذکر شد که چون اصلاح عالم و اتفاق امم فی علم الله منوط به ورود یوم الله الاعظم بود لذا حق جل جلاله عهد آن را در جمیع کتب مقدسه من حیث الزمان والمکان والاعلام والاثار بلسان انبیاء و مرسلین در غایت صراحت ماخوذ داشته و زمان و مکان و ادله و برهان صاحب امر را مورخا و معینا و موضعا تعیین فرموده به نحوی که اگر نفسی من غیر غرض در کتب مذکوره نظر نماید پس از ذکر حدود و احکام جز بشارت ورود یوم الله و یوم الملکوت ذکر نمی‌نماید و در حدائق صحف و اوراق غیر از تعیینات طیور قدس در فراق مالک یوم التلاق نشیدی نشنود جواب عرض می‌شود میانه‌ی خود و خدا جناب مستدل هیچ کوتاهی نفرموده نهایت اهتمام مبذول داشتند که آیات و اخبار را برای ظهور نقطه‌ی اولی و جمال ابهی دلیل گیرند آیات و اخبار همراهی ننموده و جها من الوجوه دلالت نکردند قصور یا تقصیر از آیات و اخبار است که به میل بهائیان دلالت ندارند و الا کمال سعی و نهایت کوشش نمودند خلاصه اینکه ادعائی واهی و باطل و سخنی هجو و عاطل بدون بینه و برهان گفتند و رسوا و مفتضح گردیدند و جمیع آیات و اخبار در معنی حقیقی خود باقی ماندند و استدلالات بهائیان خیلی شباهت دارد به کلام شخصی که گفت حسن و حسین هر سه دختران معاویه بودند ظریفی جواب داد حسن بجا نبود حسن بجا بود حسین هم بجا نبود حسین بجا بودند سه نفر نبودند دو نفر بودند دختر نبودند پسر بودند پدرشان هم معاویه نبود علی بود دیگری از ظریفی سؤال کرد کدام امامی بود که شغال او را خورد عرض کرد امام نبود پیغمبر و پیغمبرزاده بود و شغال نبود گرگ بود آخر هم او را نخورد و این قبیل استدلالات و بیانات در دنیا بسیار دیده شده است جناب مستدل فرموده‌اند اگر مقصود جناب شیخ از بیانات نفوذ کلمه و انتشار در دین است هرگز در هیچ ظهوری این نفوذ قول و علو کلمه و سرعت انتشار گردیده نشده است جواب عرض می‌شود چون مقصود جناب شیخ از بیانات نفوذ قول و علو کلمه نیست فرمایشات جناب مستدل را نقل نمی‌کنم و عرض می‌کنم هر گاه استدلالات بهائیه در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه بلکه کلمات رؤسا دین خودشان را ملاحظه نمائید دلیل آنها منحصر است به همین نفوذ و علو کلمه و جها من الوجوه [صفحه ۲۱۶] این تقریرات مثبت مطلبی نیست زیرا که این نفوذ از کافرین و مشرکین و مدعیهای کاذب بسیار دیده شده بر خداوند متعال بیش از ابطال به دلیل و برهان تکلیفی نیست خودش محض لطف به عباد مقرر فرموده که قول کاذب را به عدم قدرت بر اعجاز و اخبار انبیاء و اولیاء باطل و فاسد سازد و در این واقعه‌ی حادثه به اعلی درجه ابطال فرمود دیگر بر خداوند نیست که بر هر نفس شریری یک فوج ملک بگمارد که از دین خدا بیرون نروند و به مدعیهای باطله نگرند این است که چهارصد سال فرعون دعوی خدائی کرد و انا ربکم الاعلی سرود و او را هلاک فرمود خداوند کذب او را ظاهر فرمود دیگر عباد حقی ندارند که ایرادی وارد آورند مسیلمه و غیره نیز بر باطل دعویها کردند و الالف والوف به آنها پیروی نمودند و هکذا خلفاء راشدین هم بی نهایت نافذالقول بودند و بطلان آنها محل شک و شبهه نیست علاوه عرض می‌کنم بفرمائید بدو امر که جناب باب دعوی این امر خطیر نموده و برخی ایمان آوردند با اینکه علو کلمه‌ی او محقق نبود چه عذر در درگاه خداوند خواهند آورد خوب بود تامل نمایند تا نفوذ و علو کلمه‌ی مدعی به درجه‌ی تحقق رسد پس شخص اول که این

ادعاء را استماع نمود به اطاعت مکلف نبود تا علو کلمه محقق شود ثانی هم بی تکلیف ماند و هکذا ثالث و رابع پس به این ترتیب احدی مکلف به ایمان نبود چون نفوذ محقق نبود پس آن اشخاص که قبل از نفوذ ایمان آوردند باید معاقب و معاتب باشند زیرا که من غیر دلیل ایمان آوردند پس باید مستدل آنها را از اهل نار دانند و حال اینکه سابقین در ایمان نزد بهائیان افضل و اشرف مخلوقند چون بر مسأله‌ی ادله و براهین وقوف حاصل شد اکنون قدری در این عبارت جناب آخوند زاده تأمل فرما که نوشته‌اند و این گونه جواب ناصواب را برای خودتان دلیل بلکه قاعده‌ی کلیه اتخاذ کرده‌اند که هر وقت کسی به شما ایرادی می‌کند جواب می‌دهید که این قسم اعتراض‌ها را در حق سابقین و سالفین از انبیاء هم کردند اما شما غافل هستید از اینکه این طور جواب را برادر کاذب شما هم می‌تواند بدهد در این صورت به چه دلیل به او غلبه خواهید کرد چنانکه در این باره سابقا و تفصیلا ذکر کرده‌ایم الی آخر کلامه از این عبارت جناب شیخ به صراحت مستفاد می‌شود که نتوانسته است انکار نماید که شبهات ایشان عینا همان شبهاتی است که برادران ایشان سابقا در رد انبیا و مرسلین گفته‌اند ولیکن تکلم به کلمات کفار سابقین و احياء سنن مکذبین اولین را به این دلیل جایز و مستحسن شمرده‌اند جواب عرض می‌شود مغلطه‌ی به این وضوح از شأن مصنف و مؤلف کتابی که در اثبات مذهب می‌نویسد خیلی قبیح است از کدام عبارت و فرمایش جناب شیخ الاسلام چنین استنباط فرمودند که ایشان مکذبین انبیاء سلف را تصدیق داشته‌اند بلکه فرمایش جناب شیخ این است که هر گاه اسلامیان به واسطه‌ی عدم اتیان شماها دلیلی بر حقانیت مذهب خودتان شما را انکار نمایند شما نمی‌توانید آنها را مثل مکذبین حضرت خاتم الانبیاء بجا آورده تکفیرشان فرمائید زیرا که اگر فردا دیگری هم از روی اهواء نفسانیه دعوی امری نماید و شما آنها را تکذیب نمائید امت آن مدعی جدید هم می‌تواند شما را مکذب انبیاء و در عداد مستهزئین شمارند و جواب صحیحی ندارید و ملزم خواهید گردید و همان آیات شریفه که به آن رشاق و ملامت در رد مکذبین انبیاء شرف صدور و نزول یافته بدون زحمت در حق شما جاری و بر شما حجت نموده غالب خواهند آمد و شما را در عداد کفار و مستهزئین مندرج و منسلک می‌سازند و اینکه در آخر استدلال فرق گذارده‌اند بین مدعی حق و باطل عین مطلوب و مقصود ما است صحیح فرموده‌اند فرقی واضح بین مدعی حق و باطل است ما هم قائلیم و مدعی حق را کسی می‌دانیم که بر طبق دعوی معجزه اظهار نماید نه اینکه در جواب مسائل واضح... گوید میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است مدعی به حق نبی امی عربی بود که هزاران هزار معجزه همراه داشت و علم افتخار و امتیاز افراشت اگر دیگری این ادعاء نماید مثل آن علائم و آثار باید بیاورد خلاصه معجزه آن است که خارج از قدرت نوع آورنده باشد [صفحه ۲۱۷] مثلا اگر بشری پرواز کند صاحب کرامت و اعجاز است ولی برای ملک و طیور اگر به سماوات طیران نماید موجب افتخار و امتیاز نیست هر گاه بشر کلامی بیاورد که من حیث البلاغه والفصاحة والنظم والاسلوب و اشتماله علی المعنیات خارج از قدرت نوع بشر باشد آن را معجزه می‌نامیم و آن را حضرت خیرالبشر آورد و بدان تحدی فرمود و عموم اشراف و وجوه اعیان و فصحاء زمان و بلغا دوران اجتماع نموده از اتیان بمثل آن عاجز ماندند اما چه کنیم که رؤسا بایه و بهائیه نه به علوم ظاهریه مربوط و نه کمالات نفسانیه را مضبوط داشتند نه بر لغات آگاه نه خرق عادت و اتیان معجزات بصدق آنها گواه گردید در این صورت در جواب رؤسا شما که فرمودند فاتوا به حرف من مثله چه عرض کنیم آیا مرادشان این است که کلامی به این درجه مغلوط و بیانی به آن مبلغ نامربوط باید بیاوریم یا مطلبی را بیان کنیم که علمی از آن تراوش نکنند اگر مقصود اتیان به مثل این دو فقره است حقیقت از اتیان به مثل آن عاجز و قاصریم در قوه‌ی بشر نیست بالجمله معین فرمایند که از چه راه در مقام معارضه باید برآئیم تا درجات قدرت و مراتب سلطنت ما معین شود و محق از مبطل و حق از باطل ممتاز گردد و به محض اینکه جناب مستدل می‌فرمایند جمال اقدس ابهی عز اسمه الاقدس الاعلی براهین و حجج انبیاء قبل ظاهر و معرض از جمالش به شبهات سابقین ناطق است مثبت مطلبی نیست حجت انبیاء سلف مثل موسی (ع) مثلا ید بیضاء بود و هشت آیت دیگر بر طبق آیه‌ی مبارکه و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات جناب بهاء در مقابل این معجزات چه داشتند حجت حضرت عیسی (ع) احياء موتی و ابراء اکمه و ابرص و اخبار بما یاکلون و ما یدخرون بود از جمال اقدس

ابهی چه ظهور و بروز نمود حضرت سلیمان (ع) باطیور تنطق و تکلم می فرمود در چه زمان از جمال انور ابهی ظاهر گردید حضرت ابراهیم (ع) مرغ را چهار پاره نموده مجدد به هم ملصق و روح در آنها دمیده شد در چه مکان و کدام زمان حضرت بهی ابهی چنین کرامتی اظهار فرمودند محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که به اعتقاد ما و شما نبی ثابت النبوة است هزاران معجزه از قبیل احضار اشجار و تسبیح حصات و شق قمر و تکلم با جمادات و غیره و غیره آورد بهائیان چگونه انکار می نمایند و حال اینکه خداوند می فرماید اقترت الساعة و انشق القمر مگر اینکه پیغمبری به این جلالت و عظمت را تکذیب نمایند هر گاه از نقطه‌ی اولی و یا جمال اقدس ابهی این گونه اوصاف دیده شده بر جناب مستدل است بیان و اثبات آن اما عجب بختی داشته که ادعاء به این بزرگی نمود و بالصراحة گفت هیچ معجزه و کرامت با من نیست باز امثال جناب مستدل به او گرویده بلکه از برکت آن وجود مبارک معجزات سایر انبیاء را نیز انکار کردند تابع فرزند اگر بکس دهد ایزد چنین دهد

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام در نبودن (علی محمد و حسینعلی) جزء مظاهر الهیه و جواب از آن

جناب مستدل فرموده اند که جناب شیخ می فرمایند اما مظاهر الهیه بودن مدعیان شما را تصدیق نمی کنیم و به تصدیق کردن برهان و دلیلی و آیاتی و بیناتی نداریم چه ظاهراتی چه باطنی محض اصطلاحی چند تازه می شنویم که در هیچ دین و مذهب گفته نشده و شنیده نگردیده مثل امر اعظم امر الهی قلم عز جمال قدمیه هیاکل قدسیه و غیره چه معنی دارد از این تفنن و لفاظی چه ثمر زاید چرا این قلم عز جمال قدمیه با آثار ظاهریه خود ما را ساکت و قانع نمی فرماید و از راه راست گریز می دهند و یا به قوت روحانیت باطنی پرتوی از انوار هدایت به قلوب تاریک ما نمی افکنند که به صراط مستقیم بایی و یا بهائی سالک باشیم این قدر تطویل مقال بلا طائل و تکرار پند و نصیحت ناقابل هیچ عامل خبیر را فائده نمی بخشد و مانند قلندران و نقالان با نقل عجوزگان مشغول شدن و به عبارت گویند و نقل کنند کوران زمان را فریب دادن و خاطر ایشان را به این قسم حکایت خوش و ما را تحقیر نمودن فقط به مناظر زورمیزبید نه مناظر حقیقت طلب را الی آخر کلامه عافاه الله جواب یا ایها المناظر فی هذا الکتاب اعلم هداک الله و ایانا الی محجه العلم و طریق الصواب که جناب شیخ در این مقام دو ایراد بر مناظر خود وارد آورده اند که هر یک در محل خود در غایت غرائب است و بعد از منهج او باب علم و درایت [صفحه ۲۱۸] ایراد اول اینکه این الفاظی که جناب مناظر در رساله‌ی خود نوشته اند از قبیل امر اعظم و امر الهی و قلم عز جمال قدمیه و هیاکل قدسیه و غیرها الفاظی است که جناب شیخ در سایر ادیان و مذاهب ندیده اند و اکنون این عبد نمی گوید که به حکم قاعده‌ی عدم الوجودان لا یدل علی عدم الوجود ندیدن جناب شیخ دلیل نبودن نیست بل معروض می دارد که معنی دین جدید و ظهور بدیع این است که جمیع اشیاء به سبب اوحله‌ی بدیعه پوشد و آداب و عوائد و مصطلحات و عقاید جمیعا صورت جدیده گیرد چنانکه در کتب مقدسه توریه و انجیل ابدا در اسماء یوم قیامت جز یوم الله و یوم الرب و یوم الملکوت اسمی دیگر مذکور نبوده و قبل از ظهور حضرت رسول الفاظ صاخه و قارعه و حاقه و کذلک غاشیه و ساهره و کذلک لفظ خاتم النبیین و حور العین و انهار من لبن و انهار من عسل مصفی و لذه للشاربین و کثیر من امثالها ابدا مسموع یهود و نصاری نگشته و الی یومنا هذا به این الفاظ به همان گونه نظر می کنند که جناب شیخ به امر الهی و امر اعظم و هیاکل مقدسه و من نمی دانم امری را که در قرآن به لفظ اتی امر الله فلا- تستعجلوه تعظیم فرموده است اگر مؤمن بهائی آن را امر اعظم بنویسد چه گناهی کرده است و قلمی را که حق جل جلاله در سوره‌ی مبارکه‌ی ن و القلم و ما یسطرون به آن قسم یاد فرموده اگر کاتب قلم اعلی یا قلم قدم و یا قلم عز جمال قدم بنگارد چه معصیتی مرتکب شده و اگر ابدان مظاهر امر الله را که شعره‌ی از آن از صد هزار مثل ماها اعز و اعلی است نفسی اعراش الهیه و یا هیاکل قدسیه بگوید چه خلاف کرده خلاصه اینکه جناب مستدل کلماتی از جناب شیخ نقل می فرمایند و ایراد ثانی جناب شیخ را هم که از لفظ جناب معظم مفهوم است که چرا به قدرت ظاهریه و باطنیه ما را بدین بایه و بهائیه نمی کشانند بیان فرموده جوابی چند می دهند و معارضه‌ی به مثل می فرمایند و دو سه جزو از کتاب خود را

مشحون بدان می سازند این عبد ضعیف ذلیل عرض می کند که در این واقعه و مباحثه و مناظره می توان تصدیق جناب مستدل نمود این گونه ایرادات که چرا قلم عز و یا جمال قدم و یا هیاکل قدسیه گفته اند از شان اهل علم خاصه هنگام مناظره و مباحثه بر سر اثبات دین و مذهب خارج است خذ الغایات و اترك المبادی ما در اصل مطلب گفتگو داریم نه در اصطلاح و استعمال الفاظ نه این ایراد از جناب شیخ پسندیده است نه این اجوبه که غالباً مغلطه است از جناب مستدل مقبول و زیننده ما معتقدیم که مظهر اوامر و نواهی خداوندی باید با علامت و نشانه امر خود را مدلل دارد دیگر هر چه خواهد او را بخواند پیغمبر یا امام یا رب اعلی یا جمال اقدس ابهی به اسم بزرگ شخص عظیم نمی شود و به وصف سترگ انسان جسیم نمی گردد خواه از دم مسیحا خواه از زبان ناقوس صاحب دلان شناسند آواز آشنا را هر که امر خود را منسوب به خداوند متعال و قادر ذوالجلال می نماید مادام که بر طبق دعوی اتیان به معجزه‌ی نکند گوئی از میدان غیر باید و خود را به مقامی که نزد اولی الابصار معتبر و معتمد است نمی کشاند گوهر او هزار مثل مستدل را مرید و منقاد نماید کما لا یخفی

استدلال بهایی به ظهور و قیام روح الله که حسینعلی بهاء است

اشاره

جناب مستدل فرموده اند این جمله که ذکر شد جذوه‌ی است از نیران هجیت که به نزول امطار دیانت اطفاء یافته و از فضل ظهور مظاهر امر احدیت اصلاح شده و آنچه عالم بدان محتاج است از تکمیل نقائص و اصلاح مفاصد و ازاله‌ی قبایح و محو فضایح اکثر است از آنچه اصلاح شده و حق جل جلاله آن را به ظهور و قیام روح الله النازل من السما موكول و موقوف داشته تا بشارت نبویه یزع الله ما لا یزع بالقرآن كاملا متحقق شود و انوار مدنیت و حضارت حقیقیه در ظل کلمه‌ی الهیه بحکم و اشرفت الارض بنور ربها جمیع آفاق را روشن و منور فرماید و خلاصه‌ی مقصود مستدل از این استدلال آن است که مراد از روح الله النازل من السماء جناب بهاء است

جواب

عرض می شود بر این دعوی که مراد از روح الله النازل جناب بهاء است دلیلی باید و شایسته است میزان صدق در کار آید نزد اهل بصارت و درایت این گونه تدلیسات مقدمات گاهی منزلت ندارد و گاهی از پیش بر نمی دارد و حال اینکه اخبار متکثره متضافره از مهابط وحی الله و معادن علم الله و منابع کلمه الله تصریح دارد [صفحه ۲۱۹] که مراد از روح الله عیسی بن مریم است که از آسمان نازل و در رکاب ظفر انتساب حضرت حجه الله ارواحنا فداه به سعادت و علو منزلت نائل می شود و در غالب آن اخبار لفظ عیسی بن مریم شرف صدور یافته نه روح الله که بهائیان تاویل نمایند بر فرض که در یک حدیث یا دو حدیث به لفظ روح الله خبر داده باشند در قبال آن اخبار مقصود و مقصد مفهوم و معلوم می شود که نازل از شما همان عیسی است نه روح الله تاویلی بهائیان و مطابق است با عقائد راسخه‌ی اهل اسلام و تبعه خاتم پیغمبران بدون زیاده و نقصان و معتقدند به اینکه هنگام ظهور حضرت حجه الله (ع) حضرت عیسی (ع) نزول خواهند فرمود و از برکت وجود مبارک مقدس حضرت بقیه الله و مظاهرت و معاونت حضرت روح الله عالم پر از عدل و داد و خالی از جور و فساد می شود و از اینکه جناب مستدل بفرمایند مراد از روح الله حضرت بهاء است ایشان روح الله نمی شوند و خبر نبوی یزع الله به تا آخر ابدا مخل به مقاصد اسلامیان نیست زیرا که نزد اهالی اسلام مبرهن است که بعد از اینکه کفر و طغیان عالم را فرا می گیرد از فیوضات وجود مقدس حضرت حجه الله احکام مندرسه‌ی معطله مجری و نافذ می شود علاوه می توان از مضامین حدیث که از فتوحات شیخ ابن العربی نقل شده قوله هو اعلی الجبهه الی آخر فهمیده اند از سوق کلمات

حضرت رسول صلی الله علیه و آله خارج است زیرا که یکی از فقرات که نسبت به حدیث نبوی می‌دهند این است یمسی الرجل جاهلا و جبانا و بخيلا فيصبح عالما شجاعا كريما و سابقا نیز مشروحا معروض داشتیم و این اعتقاد نقیض اعتقاد امامیه است زیرا که معنی آن به ظاهر این است که شخص امام و قائم موعود شام می‌کند در حالتی که جاهل و بخیل و ترسناک است و صبح می‌کند در حالتی که شجاع و کریم و عالم است و مطابق مضامین اخبار امام علیه‌السلام من المهد الى اللحد معصوم و داراء صفات حسنه و اخلاق مستحسنة است و هیچ عاقلی راضی نمی‌شود که اعتقاد نماید که امام متصف به اوصاف رذیله در یک آن و زمان باشد و متون کتب اخبار بدین مضمون مشحون است و محتاج به ذکر نیست والعیان یغنی من البیان

استدلال به آیه شریفه (لکل امرئ یومئذ شان یغنیه)

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند اگر جناب شیخ را شعوری لائق و ادراکی فائق بودی هر آینه می‌فهمیدی که اسامی حصار و تمدن ممدوحه شرایع الهیه است و سعادت و شقاوت امم منوط به اتباع و عدم اتباع کتب سماویه جمیع شرایع من غیر استثناء بر دو رکن عدل و احسان مبنی است که اس اساس عالم است و کافیه ادیان من غیر تفاوت بر مجازات و مکافات مبتنی است که مأخذ سعادت و شقای امم است خاصه شریعت مقدسه‌ی بهائیه که تعمیم علوم و معارف را از فروض حتمیه مقرر داشته و اشتغال باقتراف و مکاسب را از واجبات دینیه تا اهل بهاء مثل اهل اسلام از صد نود و هشت بی علم و خط نمانند و باب بی کاری و بطالت را وسعت ندهند و هر نفسی به شغلی نافع و حرفتی لائق مشغول گردد و وعده‌ی لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه تحقق پذیرد

جواب

عرض می‌شود به این درجه هتاک و بی‌احترامی نسبت به اهل علم و نسبت عدم شعور و ادراک به مثل جناب شیخ با وصف اینکه مستدل این قدر تزکیه‌ی نفس می‌فرمایند و خود را بی‌غرض می‌دانند خیلی قبیح است بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد و این بنده عرض می‌نماید جناب شیخ را ادراکی بسزا و شعری فوق الاحصاء است بلکه از فحول علما و رجال و اولوالالباب است و این ادعا جناب مستدل که شریعت مقدسه‌ی بهائیه تعمیم علوم و معارف را از واجبات دینیه و فروض حتمیه مقرر داشته صحت آن معلوم نیست بیان فرمایند کدام علمی را بهائیه دارا هستند که در شریعت مقدسه اسلامی تاسیس آن به نحو اکمل از شارع مقدس نرسیده و کدام اشتغال به کسب و تحصیل معاش در شریعت بهائیه واجب گردیده که در شرع مقدس نبوی صلی الله علیه و آله به آن امر نشده یا از سنن مؤکده مقرر گردیده مضمون کلوا بکذا لیمین و عرق الجبین سوی العلماء و المتعلمین مگر از شرع انور محمدی (ص) نرسیده و کدام اهالی اسلام را از صد نود و هشت بی علم بجا [صفحه ۲۲۰] آورده که اهالی و امت بهائیه فوق آن را دارا باشند اگر جناب مستدل در امریکا و یا اروپا یا گلیایگان اقامت دارند و تابعین شریعت مقدسه احمدیه را ملاقات می‌فرمایند و بر عدم علم و خط آنها مستحضر گردیده‌اند ما هم در این ولایت اتباع آن شریعت مخترعه را به اسم و رسم می‌شناسیم مثلا در ولایت یزد معروف است که جماعتی کثیره به این دین و آئین معتقدند خوب است جناب مستدل امینی معین فرمایند که بالمثل پانصد خانوار از امت بهائیه را رجالا نساء صغیرا کبیرا به شماره آرند از همسایگان ایشان هم که به دین اسلام نائلند مثل آن را بر شمارند و در مجلسی فریقین را حاضر ساخته تا معلوم شود اهل علم و فضل و کمال و علوم ادبیه و معارف و خط زیبا در کدام طائفه‌ی بیشتر و در کدام سلسله افزون‌ترند به محض ادعاء گمان ندارم گوئی از میدان برابند و به کام دل نائل آیند بلکه ملاحظه می‌نمائیم در شهر یزد که رؤسا آنها در آن بلد ساکنند معدودی از صاحبان شعور و تمیز به آن گروه نگرویده‌اند گرت نیست باور

بیا و بین خلاصه اینکه جناب شیخ و امثال ایشان بر خلاف عقائد مستدل هیچ از رؤیت امت بایه قلبشان مضطرب و مشوش نمی‌شود بلکه از بابت اینکه آن طریقه و آئین را واضح البطلان مشاهده می‌نمایند گوش به سخن آنها دادن لازم نمی‌دانند اگر کسی بگوید الجزء اعظم من الكل والاثین ضعف الاربعة هیچ لازم نیست از او مطالبه‌ی سند بر صدق ادعاء نمود بطلان این کلام محتاج به بینه و برهان نیست من القضايا التي قياساتها معها خود ادعاء مکذب مدعی است

استدلال بهایی به کلام (مستر کلا دستون) در مورد قرآن شریف

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند که مستر کلا دستون رئیس وزارت انگلستان در مجلس وزرا دولت و قروم ملت قرآن شریف را به دست گرفت و به ایشان خطاب نمود که تا این کتاب در عالم باقی است محال است که تمدن در عالم شیوع گیرد و ممالک شرقیه از شرور هجیت و توحش نجات یابد و نظام پذیرد

جواب

عرض می‌شود اولاً- معلوم نیست که این فرمایش جناب مستدل حقیقت داشته باشد ثانیاً بر فرض که (مستر گلا دوس) یا (مستر گلا دستون) به آن مقاله مترنم و به این کلمه خشنه متکلم شده باشند عرض می‌کنم کی شود دریا زپوز سگ نجس ثالثاً اگر جناب مستدل کتاب باب و بهاء را به دست او می‌دادند از کثرت تنفر ابداء از دست مستدل نمی‌گرفت تا در مقام رد و قبول تصدیق و نکول آید حقیقت عجب استدلال محکم و دلیل متقنی اقامه فرمودند که رئیس وزارت انگلستان با عدم اعتقاد به این دین و آئین و اصول شریعت این دین مبین موجبات احکام آن را از عدم تمدن و غیره بیان نماید الغریق یتشبث بکل حشیش بلی دین بهائیه به این استحکام و اتقان چنین دلیل و این مستدل و این تایید لازم دارد و در حقیقت حیف است که جناب میرزا ابوالفضل به این ترهات تکلم و به این مزخرفات ترنم نماید و به امید اینکه در طائفه بایه ریاستی تحصیل نماید اظهار عقیده باطله نماید بلی چون جناب مستدل می‌دانند نزد علما اسلام ماخذ عالم و جاهل و ناقص و کامل در دست است و امر بشبهه و تزویر پیش نمی‌رود و جناب معظم در تحصیل معارف بلکه علوم ظاهریه زحمتی نکشیده و حظی به کمال نبرده‌اند و محال است به ریاست عامه بر مسلمانان هرگز نائل شوند ناچار شده‌اند که از مسلمیات دین مبین تقاعد و تجافی ورزیده حرفی تازه بر زبان رانند و خود را رئیس یک طائفه‌ی جاهل و نادان دانند بلکه اسم ایشان بلند و در انظار جمعی از حمقاء بزرگ و ارجمند گردند مریدی تحصیل و ایشان را به تبجیل و تجلیل نماید سنه الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلاً

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام

اشاره

جناب مستدل بعد از این مقالات عبارت مناظر بهائی را در رد جناب شیخ الاسلام نقل نموده می‌فرمایند اینکه نوشته‌اند آن قانون عبارت از چگونه اوامر احکام خواهد بود که ما آن را نداریم این همان قوانین اوامر و احکام الهی است که در هر عهد و عصر در کتب سماویه نازل شده و عباد خود را بواسطه‌ی تمسک به آن به رضوان خلوص و تقی و جان قرب و لقاء رسانیده [صفحه ۲۲۱] و متمرّدین و مبغضین از این فضل محرومند و در جحیم اعراض و ایراد مقهور از حق می‌طلبیم که آن جناب هم به اجراء این قانون الهی که مراد جمیع انبیاء و مرسلین است موفق شوند و از نسیم رحمت و عنایت رحمانی که از رضوان قدس الطاف در هبوب است

محروم نمانند چه نیکو گفته‌اند در این مقام و عند هبوب الناشرات على الحمى تميل غصون البان لا الشجر الصلد انتهى

جواب

عرض می‌شود جناب مناظر بهائی هیچ قانون و حکمی نیافت که از شریعت بهائیه تاسیس شده باشد الا اینکه اتقن و اضبط از آن در شرع متین و مذهب رزین مسلمین رسیده و هیچ قاعده و زاکونی بدست نداد مگر اینکه ابلغ و احسن از آن از زبان معجز بیان ائمه ما علیهم السلام جاری گردیده بلکه در شرع بهائیان تاسیس اساسی از احکام نشده مگر پاره از ممدوحیت محاسن اخلاق و مواسات که کاملاً از شرع انور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رسیده و بهائیان هم تاسی به همان مضامین اخبار نموده در حقیقت نقلی از کتب ما نموده‌اند و هیچ تصرفی در فروع از خود ندارند که موجب امتیاز و دال بر کمال مشرع آن باشد این است که قانون را منحصر به همان تصدیق مدعی رسالت و نبوت نموده و مکذبین هر ظهوری را مقتبساً من الايات القرآنیة معرض از فیض ساحت پروردگار خوانده و ما نیز مکذب مظاهر حق را در نار مخلد و در جحیم غضب آفریدگار معذب می‌دانیم بلی فرقی میان ما و مناظر بهائی است و آن این است که ما تصدیق پیغمبر صادق را واجب و لازم می‌دانیم و آن پیغمبر را کسی می‌دانیم که بر طبق ادعاء خویش دلیل و نشانه از جانب خداوند تعالی شانه بیاورد و آن نیست مگر معجزه و جناب مناظر بهائی جناب شیخ می‌فرمایند از هر جا و هر کس صدائی بلند کرد و ادعائی نمود اگر چه واضح البطلان باشد او را منقاد و مطیع گردید و الا مصداق معرضین و متکبرین خواهد بود بلی ما معرضیم اما معرض بر کاذب معاند تکبر داریم ولی در قبال متعند مفسد ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نشاید داد دست خوب است از رؤسا خودشان خواهش نمایند که ابواب کفر و زندقه را مسدود نمایند تا نزد اولی الالباب مطرود نگردند و هر گاه در اینکه از جانب خدا آمده‌اند صادقانه اظهار و علامت و نشانه نمایند و خود و خلقی را از این دغدغه و لعل و لیکن و اما آسوده سازند تا یکی این چون و چند و لیکن اما چنانچه انبیا سلف از آدم تا خاتم و اوصیا حضرت ختمی مرتبت خصماء و منکرین را باتیان معجزات ملزم و معاندین و متکبرین را باتیان آیات باهرات مقمحم ساختند نه یک نه صد هزارها و من الغرائب که هم دلالت دارد بر مقدار مدارک جناب شیخ این است که با آنکه به زعم خود کتاب مقدس ایقان را خوانده و فهمیده‌اند گمان کرده‌اند که این امر اعظم مذهبی است از مذاهب اسلامیه از قبیل زیدیه و یا اسمعیلیه و یا کیسانیه و امثالها و از این به خوبی مستفاد می‌شود که ایشان نه تنها کتاب مستطاب ایقان را نفهمیده‌اند بل فرق فیما بین ادیان و مذاهب را ندانسته‌اند چه اگر می‌دانستند که سه چیز که عبارت است از تعدد شارع و تعدد کتب سماویه و اختلاف صور و ارکان اعمال دینیه ادیان را از یکدیگر مفروز و ممتاز می‌دارد می‌فهمیدند که این امر اعظم عبارت از دینی از ادیان الهیه است نه مذهبی از مذاهب اسلامیه اگر نزول تصدیق رسالت حضرت خاتم الانبیاء در ایقان این امر را مذهبی از مذاهب اسلامیه مقرر دارد پس باید به سبب نزول تصدیق حضرت عیسی علیه السلام در قرآن هم اسلام مذهبی از مذاهب نصرانیه باشد و به سبب نزول تصدیق حضرت موسی علیه السلام در انجیل دیانت نصرانیه مذهبی از مذاهب دین یهود شمرده شود و هکذا رشته‌ی نکوئی و تقهقر تا بدوره‌ی اولی منتهی آید و خطاء این وهم و پستی این نظر محتاج به زیاده‌ی بسط و تطویل نباشد بلی چنانکه در تفسیر آیه‌ی کریمه‌ی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی آن اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه بیان نمودم اگر نفس موحدی جمیع انبیاء و مرسلین را مظاهر حقیقت آمده شمارد و ادیان را کل علی حد سواء ابواب جنت واحده‌ی تقدم و سعادت شناسد او می‌تواند بفهمد که این امر اعظم حقیقت مقدسه دیانت اسلامیه است [صفحه ۲۲۲] که به ظهور مبارک قائم موعود خالی از شوائب بدع و اهواء مذهبیہ تجلی نمود و بشارت يظهر القائم بامر جدید و کتاب جدید و قضاء جدید من السماء با بشارت یقیم الدین و ینفخ الروح فی الاسلام و بشارت یعز الله به الاسلام بعد ذله و یحینه بعد موته بتمامها متحقق گشته و لکن جناب شیخ از این مشرب که منهل عذب توجه حقیقی است بسیار دورند و چنانکه هر دو رساله‌ی ایشان شهادت می‌دهد از فهم این مسئله

غامضه بس مهجور و اگر خوف تطویل نبودی عبارات صفحه‌ی (۳۶) و (۳۵) رساله‌ی مطبوعه ایشان را مرقوم می‌داشتیم تا مطالعه کنندگان این اوراق بر مراتب حسن نظر و ذوق ایشان آگاه گردند و بر مراسم اطلاع و انصاف ایشان شهادت دهند که چگونه این امر اعظم را مذهبی از مذاهب اسلامی تصور نموده و مسجون را که وجود مبارکش دائما مخاطب به امواج آتشین بلایای لا تحصی است بجلوس در مدینه عکا و خوش گذرانی و کامرانی ملامت فرموده هم یحسدونی علی موتی فوا اسفا حتی علی الموت لا اخلو من الحسد جواب عرض می‌شود چون جناب شیخ الاسلام به اقتضاء صداقت و حسن نیت و نیکی سجت همه کس را صادق القول می‌دانند گمانشان این است که بهائیه در این اظهار عقیده بشرع انور محمدی صلی الله علیه و آله که برای اثبات مقاصد خودشان ناچار به تصدیق ظاهری هستند صادقند و البته بعد از اینکه این اصل تاسیس یافت و اظهار ایمان به خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین نمودند ختم تشریح و عدم دیانت جدید بر آن متفرع است در این صورت ناچارند که اگر از دعاوی بهائیان رائجی صدقی استشمام شود آن را مذهبی از مذاهب اسلام دانند نه دینی از ادیان زیرا که مصدق حضرت ختمی ماب باید به جمیع مافی الکتاب مؤمن و مؤقن باشد و از کتاب خداوند متعال تایید این دین رسیده و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران گردیده بلی اگر از این عبد ضعیف سؤال نمایند که بهائیان این طریقه را که تاسیس کرده‌اند در عداد دینی از ادیان یا مذهبی از مذاهب اسلام است چون بطور قطع و یقین می‌دانم در دعوی به تصدیق حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله کاذبند و ابا به دین اسلام و شرع حضرت سید الانام معتقد نیستند عرض می‌کنم این طریقه در شمار ادیان است نه از مذاهب مشتته متفرقه زیرا که مؤمن و موقن به دین اسلام در ابدی بودن آن دین راه گریز و مفری ندارد و از تصدیق لقاء و رواج آن تا قیامت ناگزیر مجال تفکیک و تفریق نیست و معلوم می‌شود موافق و مؤلف و منافق و مخالف کیست خلاصه جواب از حدیث یظهر القائم بامر جدید و کتاب جدید نیز مفصلا عرض شده محتاج به تکرار نیست و مقصود واضح است غایه الوضوح و اما جواب از حدیث و یقیم الدین و ینفخ الروح فی الاسلام بر فرض صحت حدیث دال بر صدق و عقیده اسلامیان است نه دلیل بر حقانیت بهائیان زیرا که آنان دین خودشان را دین اسلام نمی‌نامند و الف و لام الدین و الاسلام الف و لام عهد است و مقصود این است که بعد از اندراس و تعطیل احکام خدا از حدود و غیرها به وجود مبارک مقدس قائم آل محمد صلی الله علیه و آله همان دین قدیم و طریق قویم اسلام احیاء و زنده خواهد شد و جمیع مخلوق طوعا او کرها به دین اسلام داخل می‌شوند نه اینکه دین جدیدی در عهد ظهور پدید می‌آید و اگر مقصود بیان مقصد بهائیان بود لفظ احیاء بعد الموت صادق نمی‌آمد بالجمله نسبت عدم ادراک و شعور به جناب شیخ بلکه پست تر از ایشان شایسته و سزاوار نیست و از شان اهل علم و فضل بیرون است جناب مستدل فرموده‌اند عافاه الله این بنده عرض می‌کنم عافانا الله

موازین اربعه و اختلاف بین شیخ الاسلام و مستدل بهایی

اشاره

جناب فاضل بهائی نوشته‌اند و از مواضعی که مقتضی دقت نظر است مسائلی موازین اربعه است که فیما بین جناب شیخ و مناظرشان محل اختلاف گشته و در معرفت صحت و سقم آن اعاصیر مجادلت و امواج مخاصمت متصادم و متلاطم شده و جناب شیخ کما هو معهود منه و من امثاله از غمام کلام رعود و بروق تقریر و تشنیع و زجر و توییح را به شدت نازل و هاطل داشته و باو هام برقه خلب و غمامها جهام خود را غالب و منصور انگاشته و اگر چه تقریر این [صفحه ۲۲۳] مناظرات بایستی در ضمن دلیل تقریر مقاله‌ی اولی مرقوم آید و لکن چون در آن موضع به تسلسل مقال و ارتباط کلام موقع ذکر نیافت در این مقام به ذکر آن می‌پردازیم و از قراء کرام معذرت می‌طلبیم و اجمال ما دار بین المناظرین این است که چون جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته

بودند که اگر مقصود از غلبه و سلطنت غلبه و تسلط معنوی باشد که به مرور ایام و تجدد خلق و ازمان به ظهور آید حقیقت دیانت عبده‌ی اوئان لازم آید والحال ان بطلان هذا الدين اظهر من الشمس و ابین من الامس و جناب مناظر در جواب مرقوم داشته بودند که مذاهب وثنیة وضع الهی نیست بل وضع علماء و حکماء یونان و رومان و امثال ایشان است که به اغراض سیاسیة و یا فوائد علمیه وضع نموده و نشر داده‌اند و آن را هم در ظل کلمه‌ی توحید و معرفت الهیه که کتب انبیاء حق است موضوع و منتشر داشته‌اند و مقصود حضرت مناظر این است که ادیان کل بوضع الهی و اعتماد به وحی آسمانی تشریح شده به این معنی که ادیان موجوده کل بر این نهج تاسیس یافته است که شخصی از افراد امت به اذن الله تعالی قیام نموده و به توسط کتابی که نسبت آن را به خداوند تبارک و تعالی داده و وحی سماوی دانسته است شریعتی و دیانتی تشریح فرموده و آن شریعت به قوت غالبه سماویة نافذ شده و الی امد معلوم موجب انتظام حال آن امت گشته به خلاف عبادت اوئان و تعظیم تماثیل که از امور مخترعه مذهبییه است که یا صور و تماثیل انبیاء و رؤسا ادیان است که تذکارا لهم در معابد گذاشته و عبادت می‌نمایند چنانکه در دیانات بودیه و برهمنیه و غیرهما موجود است و یا صور و تماثیل اجرام فلکیه است که به توهم استفاضه و کسب فواید در معابد می‌نهادند و عبادت می‌نموده‌اند چنانکه از دین صابئین در کتب مذکور و مسطور است و متانت و اتقان قول حضرت مناظر را کسی تواند فهمید که بر کیفیت تشریح ادیان اصلیه آگاه باشد و موجبات انشقاق مذاهب مختلفه و اسباب دخول بدع و عبادات باطله را در دین الهی کما ینبغی بداند و ما سابقا کیفیت انشقاق مذاهب مختلفه را از ادیان الهیه مفصلا مرقوم داشتیم و سبب دخول عبادات باطله را در عبادات اصلیه واضح نمودیم تا هر کسی فرق فیما بین دین و مذهب را بفهمد و ادیان را که به وضع الهی و اعتماد به وحی آسمانی تاسیس یافته است از مذاهب که سبب حدوث آن اغراض سیاسیة و یا اختلاف آراء اجتهادیه بوده است تمیز دهد و ظهور دیانت جدیده‌ی الهیه را به مذاهب مختلفه که به وجهی به یکدیگر مماثل و مشابه نیست اشتباه نکند و بالجمله حضرت مناظر پس از ذکر این قول برای اینکه جناب شیخ را به اصل دلیل دین که موجب زوال شک و حصول یقین است متنبه و متوجه دارند چنین مرقوم داشته‌اند که موازینی که جمیع اهل عالم در معارف و علوم و ادراک حقایق و فنون به آن متمسکند چهار میزان است میزان اول حس است و این میزان نزد اکثر فرق خصوصا فلاسفه‌ی اروپا امروز میزان مسلم است یعنی مدرکات حسیه صحتش تمام است و حجیتش لاکلام میزان ثانی ادله‌ی عقلیه و قیاسات منطقیه است که به نظر و استدلال معتبر می‌دارند و حکماء سلف و خلف از فلاسفه و مشائتین و سوفسطائیه و متکلمین این میزان را در معارف راجعه به عوالم و جوب و امکان موثوق به و معتبر می‌شمارند نیز آن ثالث میزان نقل است که علما ادیان به آن متمسکند چنانکه فی المثل علماء یهود به نصوص توریة و علماء نصاری به عبارات انجیل و علماء اسلام به آیات قرآن و احادیث استدلال می‌نمایند میزان رابع الهام است که مستند وحید اشراقیه و صوفیه ملت اسلام است که آن را واردات غیبیه می‌نامند و به کشف و شهود تعبیر می‌نمایند و چون انسان بصیر به نظر دقیق ملاحظه نماید جمیع این موازین اربعه را مختل و معتدل مشاهده نماید و در امر دین و معرفت مظاهر امر حضرت رب العالمین بالخصوص قابل اعتناء و اعتبار بشمارد چه در صورتی که حس بصر که اقوی حواس ظاهره است نقطه‌ی جواله را دایره بیند و سراب را آب انگارد و اجرام کبیره‌ی فلکیه را صغیر و اقض متحرک را ساکن و کرات مرکزیه را متحرک شمارد الی کثیر من امثالها البته این چنین ادراکی جایز الخطأ باشد و موجب قطع و یقین نگردد و هم چنین است حکم در [صفحه ۲۲۴] میزان ثانی که عبارت از ادله‌ی عقلیه و قیاسات منطقیه باشد چه در صورتی که با وجود اتحاد مدرک دایما وسایل خلاف در هر مسأله‌ی فیما بین حکماء و فلاسفه استحکام داشت و دلائل عقلیه موجب زوال اختلافات علمیه نشد البته رجا حصول اطمینان و یقین قلب از آن مسلوب گردد و قاعده‌ی موثوق بها در معرفت مسائل دینییه نشود بل بسا بود که سالها به ادله‌ی عقلیه بر اثبات امری استدلال می‌نمودند بعد باز به همان ادله مسأله‌ی ثابتة را نفی می‌کردند مانند حرکت و سکون ارض و عدد افلاک و تناهی و عدم تناهی ابعاد عالم و اثبات و نفی جواهر فردة الی کثیر من امثالها و به الاجمال می‌توان گفت پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود و کذلک این حکم جاری است در ادله‌ی نقلیه زیرا که ادراک

منقول نیز موکول به همان موازین عقلیه است و چون مدرک از آشوب باشد البته بطریق اولی مدرک ثانی که به آن منوط است مختل گردد و اما میزان رابع که میزان الهام است و آن را عرفاء واردات قلبیه مینامند و میزان مجهولی است...اعتماد را نشاید و موجب قطع و یقین نشود چه به اقرار عرفاء و ساوس شیطانیة نیز از خواطر دلپیه است به اعتقاد صاحب این محظورات از الهامات روحیه این است که مشایخ طرق و اقطاب صوفیه نیز در مشاهدات خود متفق نشدند و بعینها به اختلافاتی که متمسکین به ادله عقلیه و نقلیه گرفتار شدند ایشان نیز مبتلا و گرفتار گشتند و چون اختلال موازین اربعه ثابت و مدلل شد سبب حدوث مذاهب مختلفه از قبیل عبادت اوثان و وضع تماثیل در معابد و علت بطلان آن معلوم گردد و عدم انطباق آن بر ادیان الهیه واضح و مکشوف شود زیرا که مؤسسين این مذاهب که حکماء یونان و روم و هند و چین بوده‌اند به سبب تمسک به همین موازین باطله و مدارک ناقصه که ذکر شد عبادت مبتدعه را اختراع نمودند و به گمان انتفاع از تماثیل وضع اوثان را در معابد جایز دانستند نه به سبب اعتماد به روح سماوی که میزان اهل الله است و تمسک به وضع الهی که متمسک و معتمد علیه عباد الله زیرا که میزان اهل الله و معتمد علیه عقلاء و ارباب دانش از عباد الله بصارات قلبیه و احساسات وحدانیه است که به عقل کلی الهی معتبر است و این میزان حقیقی الهی است و مستفاد از وحی سماوی که مؤسس آن انبیاء عظام بوده‌اند و کتب ایشان کتب سماویه است که خلق عالم را از تیه جهالت و هوی نجات می‌دهد و به رضوان علم و هدی هدایت می‌نماید و آن کتب صحف و توریة و زبور و انجیل و قرآن و بیان و ایقان و سائر آیات منزله‌ی از قلم رحمن است و لهذا آنچه در این کتب الهیه است از اصول دیانت و طرق معرفت هیچ وقت تغییر ننموده و نخواهد نمود و از عالم محو نشده و نخواهد شد و خلاصه القول این مطلب حضرت مناظر بود که خلاصه و مختصر آن ذکر شد اکنون ملاحظه فرمائید که جناب شیخ الاسلام معظم پس از آنکه کلام ایشان را ناقصا و مقتضبا در رساله‌ی خود ایراد فرموده چه نوشته‌اند و این عین عبارات رساله‌ی جناب شیخ است که در صفحه‌ی (۲۵) مرقوم داشته‌اند یقینا ارباب معرفت و صاحبان بصیرت هر کس که به مقاله‌ی این مرد که درست دقت بفرماید و تطبیق به معارضه‌ی ما نماید متفکر خواهد ماند در اینکه آیا این خرافات و خیالات از او در حالت نوم صادر شده است و یا در حالت بیداری زیرا که بحث و ایراد ما چیست و جواب او کدام بنده می‌گویم که اگر مراد از غلبه محض غلبه‌ی باطنی باشد بت پرستان این زمان که لا محاله در ختا و ژاپن هستند می‌توانند بگویند که دین ما هزاران هزار سال است قوام و دوام دارد و نفوس ما هم از نفوس نصاری و یهود و اسلام فردا فردا بغایت بسیار است این نیست مگر به قوت همان غلبه‌ی باطنی و معنوی که در نفس نفیس مؤسس ما بود که حقانیت کلمات او یوما فیوما مؤثر افتاده تا به این درجه رسیده در این صورت حقیقت مذهب وثنی لازم آید و حال اینکه بطلان این دین از آفتاب روشن تر است او در جواب آن هم با عجان می‌گوید سبحان الله این مطلب ملاحظه نشده است که مذاهب اصنامی به اسلوب و ترتیب ادیان الهی و ملت وحیی نیست مؤسس آنها [صفحه ۲۲۵] حکماء قدیم و مؤسس اینها انبیاء عظیم بوده‌اند انصاف بدهید هیچ این جواب را ربطی و نسبتی و لو جزئی باشد به سؤال و بحث ما دارد یا نه من مکرر و لو اشاره‌ی بوده باشد در جایی گفته‌ام که مذاهب اصنامی به اسلوب ادیان الهی است که شما می‌گوئید نیستند من مگر گفته‌ام که مؤسس دین بت پرستان از انبیاء عظام است که شما می‌گوئید خیر مؤسس آن حکماء قدیم است موضوع نزاع در خصوص غلبه‌ی تام است ما می‌گوئیم که مراد از غلبه غلبه تامه است که ظاهرا و باطنا می‌بایست پیدا و موجود باشد شما می‌گوئید خیر محض غلبه‌ی معنوی مراد است که به مرور ایام و تجدد از زمان به حصول آید بنده می‌گویم اگر چنین است این نوع غلبه را صاحب مذاهب باطله هم می‌توانند ادعاء بکنند خصوصا عبده اوثان که دوام دین و کثرت متدینین از همه‌ی موقنین ادیان الهی افزون است شما جواب می‌دهید خیر مؤسس دین ایشان حکماء و مؤسس دین ما انبیا است این جواب بی‌معنی و بی‌ربط را نه اینکه تنها قارئان و سامعان باهوش حتی مردمان روستائی و صحرائی هم با قهقهه خواهند خندید و اینکه موازین ادراکات را به چهار قسم منقسم می‌کنی و همه را مختل و مشوش می‌شماری یعنی میزان حس و عقل و نقل و الهام را کلا معیوب و مدخول انگاشته‌اند این زعم و وهم شما را حیف است که به نظر ارباب بصیرت حواله بکنم بل به نظر کودکان ممیز

باهوش حواله می‌نمایم و ایشان بلا شبهه ساده و گشاده از جناب مناظر مزور سؤال خواهند کرد که حالا که شما میزان عقل و نقل و ادراک و حواس و الهامات خداوندی را الیوم معیوب و مختل دانستید پس جناب شما به واسطه‌ی کدام دلیل که دخل به عقل و نقل نباشد به مقام مناظره آمده‌اید و اگر میزان حس مختل و نامعتبر است شما به واسطه‌ی چه چیز دانستید که شعله‌ی جواله نقطه است دائره نیست و یا آنچه کالماء می‌نماید آب نیست سراب است و آنچه شما را به گفتن هست و نیست وادار می‌نماید چیست و اگر میزان نقل مختل است چرا از قرآن و انجیل به زعم خود شاهد می‌آورید ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد گفته‌ی اهل الله مگر داخل نقل و الهام نیست عجباً این سؤالات را اگر یک طفل ممیز با شعور به جناب مناظر مزور بدهد چه جواب خواهد گفت بیچاره از اضطراب و تزلزل قلبی خودشان هیچ نمی‌داند چه طور دست و پا بزند که خود را از دام خجالت و مغلوبیت خلاص کند الی آخر کلامه بمافاه الله جواب اکنون این عبد لازم نمی‌داند که جواب جناب شیخ را دیانات بودیه و برهمیه و صابئیه مرقوم دارد و بطلان و هم ایشان را که گمان کرده‌اند اصلاً این ادیان بر وضع عبادت اوئان تشکیل یافته است واضح و معلوم نماید زیرا که سابقاً در دو مقام این مسئله را کما ینبغی مبرهن و مکشوف داشتیم و اقوال مورخین را در مبده دیانت صابئین نقل نمودم و آیه‌ی مبارکه لکل امة جعلنا منسکاً را از سوره‌ی حج برای ارباب بصارت تلاوت نمودم که این آیه‌ی مبارکه اگر گوشهائی که مصداق وفی اذانهم و قراست بشنود به صراحت بر صحت مبدأ جمیع ادیان موجوده فریاد می‌نماید و سخافت کلام جناب شیخ الاسلام را که نوشته‌اند و حال اینکه بطلان این دین از آفتاب روشن تر است واضح و مدلل می‌دارد چه این آیه‌ی مبارکه به صراحت می‌فرماید که جمیع امم بلا استثناء شرایع و مناسکی را که اکنون بر آن ناسک و عاملند حق جل جلاله وضع و تشریح فرموده و تاریخ شهادت می‌دهد که عبادات باطله لازماً به توسط امثال جناب شیخ در دیانت الهیه داخل شده‌ای کاش برید نسیم را در محضر شیخ فهیم راه بودی تا از جانب این عبد معروض داشتی که یا ایها الشیخ الجلیل این ادیان که شما آنها را به اسم بت پرستان می‌خوانید اساس آنها دین پرستان نیست و هیچ نفسی بر نخواست است که دین بت پرستی احداث نماید و آن دین باقی ماند اساس این ادیان دیانت صابئیه و دیانت بودیه و دیانت برهمیه است همچنان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قیام فرمود و شریعت اسلام را به ادعاء وحی سماوی تشریح نمود کذلک شارعین ادیان مذکوره قیام نمودند و شرایع صابئیه و بودیه و برهمیه را به وحی سماوی تشریح کردند و بعد بطول زمان فقهاء جهله‌ی آن ملل صور [صفحه ۲۲۶] و رسوم این شارعین را محض احترام و تذکر در معابد نهادند و عبادت این صور را که بت و وثن همان است در میان ملت شایع داشتند و بت مصحف بوداست و بود اول شارع الهی است که در میان امت صابئیه قیام نمود و شریعتی معلوم تشریح فرمود نمی‌دانم اکنون به این عبارت واضح می‌توانید مقصود کلام جناب مناظر بهائی را ادراک فرمائید که نوشته است مذاهب اصنامی به اسلوب و ترتیب ادیان الهیه نیست یا باز هم نمی‌توانید ادراک کرد و به جای کلام معقول کودکان و ضعفاء العقول را به حمایت خواهید خواند و در مقام دلیل و برهان هجر و هذیان خواهند نوشت اینکه شما و یا مورخین برهمیه و بودیه و صابئین را بت پرست می‌نامید بعینه چنان است که نصاری را خواج پرست می‌خوانید اگر احترام و عبادت صلیب موجب بطلان دیانت مقدسه‌ی مسیحیه تواند شد احترام و عبادت رسوم تماثیل نیز موجب بطلان دیانت اصلیه بودیه و برهمیه و صابئیه تواند گشت جناب شیخ می‌گویند که مقصود از غلبه که در ظهور قائم علیه السلام وعده داده شده است غلبه‌ی تامه ظاهریه و باطنیه است که می‌بایست در ظهور آن حضرت پیدا بشود نه غلبه باطنیه‌ی روحانیه که به تدریج حاصل شود چنانکه بایه گمان کرده‌اند چرا به دلیل اینکه اگر مقصود غلبه دینی تدریجی باشد بت پرستان چین و ژاپن می‌توانند بگویند این غلبه باطنی تدریجی در دین ما هم پیدا شد اکنون این عبد از اهل دانش سوال می‌نماید که اگر مقصود از غلبه ظاهریه و تدریجیه هر دو باشد آیا بت پرستان چین و ژاپن نمی‌توانند بگویند که این غلبه نیز در دین ما پیدا شد آیا زردتشتیان نمی‌گویند که دین ما به غلبه‌ی تامه‌ی ظاهریه و باطنیه بر عالم غلبه یافت در این صورت جناب شیخ این ملل را چه جواب خواهند گفت و امتیاز دین خود را بر سایر ادیان به چه برهان مبرهن خواهد داشت و ما در مبحث سابق واضح نمودیم که ابداً هیچ برهانی ندارند جز اینکه همان کلام فارغ را تکرار

نماید که والحال ان بطلان هذا الدين اظهر من الشمس و ابين من الاعمس و اين قدر بحمدالله شعور و ادراك مفقود است که نمی‌توانند بفهمند که همین قسم که جناب شيخ بطلان سائر اديان را از آفتاب روشن تر اهالی از اديان دين جناب شيخ را واضح البطلان می‌شمردند کلما دخلت امة لعنت اختها باری چون اين مسئله در سابق مستوفی و مدلل و واضح و معلوم شد در اين مقام به تکرار کلام نمی‌پردازم بگذار جناب شيخ کودکان و روستائیان را به تصدیق و معاونت خود بطلبند و بقیه بخرند لقد صح فيهم المثل السائر و شر البلية ما يضحك و انطبق عليهم قول الله تبارك و تعالى فليضحكوا قليلا و ليكفوا كثيرا اکنون سخن در موازین اربعة است که فيما بين المناظرين محل مشاجرت گشته و اعاصير حدت فقاهاه هيجان یافته جناب شيخ تعجب نموده‌اند که آیا حضرت مناظر در خواب بوده که به نگارش اين عبارات جرأت نموده کلامی است صحيح و مطلبی متين است اگر حضرت مناظر بيدار بود ادراك می‌نمود که مسئله‌ی غامضه را که عقول اعظم فلاسفه در هر عصر از فهم آن عاجز آمده در جواب من لاشان له في العلم ننويسد و بصيرت فؤادی را که به حکم المؤمن ينظر بنور الله خاصه اصحاب انبياء و مرسلين است عمن هو بعيد عنهم به مراحل نطلبد دیری است که بالغين عالم فرموده‌اند چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبانی کودکي بايد گشاد باری اگر از جمله محالات است که تا انسان در عالمی وارد نشده است بتواند به چشم اهل آن عالم نظر نماید و لهذا بالغين در وصف اين نظر و اين ادراك و اين ذوق من لم يذق لم يدر فرموده‌اند و بعبارة اوضح تبين اين حال را برای غير اهل آن محال دانسته‌اند و لکن مع ذلك کله اگر انسان بصير در کیفیت ايمان طبقه‌ی اولی از مؤمنين تدبر نماید می‌تواند بر مقصود حضرت مناظر آگاه گردد چه هرگز فطرس رسول و سائر رسل از حضرت عيسى عليه السلام و حضرت امير و زيد بن رواحه و ابوبکر و عمر و سائر صحابه از حضرت خاتم الانبياء عليه طيب التحية والثناء در اول ايمان و اذعان ايتی و معجزه‌ی که دليل حسی است نطلبند [صفحه ۲۲۷] و به عبارات توریة و انجیل که از ادله‌ی لفظیه است ايمان نیاوردند و به برهين فلسفه و قوانین حکمیه و قیاسات منطقیه بر صحت دعوت نبویه استدلال نمودند و بوار ذات قلبیه و خلصات صوفیه و مشقات ریاضیه تمسک نجسته‌اند بل فقط به نور فؤاد و بصارت قلبیه چنانکه حضرت مناظر تصریح نموده است مظهر امر الله را شناختند و به صدق قولش اعتراف نمودند و به آن قوت که اعظم قوای عالم است بر قبائل و امم غلبه یافتند و اگر چه تا اطمینان قلب حاصل نشود در جمیع فنون دلالت دليل ساقط گردد مع ذلك از سوق کلام بر صریح عبارت حضرت مناظر مستفاد می‌شود که ایشان در معرفت مظاهر امر الله میزانیت اين موازین اربعة را انکار نموده‌اند اکنون به انصاف در اين موازین اربعة نظر کنیم و میزانیت هر یک را در معرفت مظاهر امر الله بسنجیم (میزان اول) حواس ظاهره است و اين معلوم است که چون خطای حس ظاهری در بعض موارد مسلم شد حجیت آن نزد اهل علم ساقط گردد چه میزان مسلم آن است که هرگز خطا نکند و لیکن چون جناب شيخ به مراسم مغالطه و مجادله موصوفند لهذا از ایشان سؤال می‌شود که نه شما اعتقاد دارید که انبياء عليهم السلام معجزات ظاهره و خوارق عادات باهره اظهار فرموده‌اند و نه شما در آن مبحث که دلالت شهادت و قتل فی سبیل الله را انکار نمودید و مقتولین طمع و دنائت را در صف اصحاب بلايا نشانديد اعتراف کرده‌اید که معارضین انبیا و ائمه هم غایت اعتقاد و اعتماد را به عقائد خود داشتید و به سبب ثبوت و رسوخ عقائد باطله رایت جان فشانی و فداکاری می‌افراشتید در اين صورت که کفار به اعتقاد شما معجزات محسوسه دیدند و اين حس و اين رؤیت موجب اطمینان قلب ایشان نشد چه اطمینانی به احساسات ظاهریه و ادراکات حسیه باقی می‌ماند آیا چشم مؤمن و کافر هر دو وجه منور حضرت خیرالبشر را نمی‌دهند و گوش معرض و مقبل هر دو نغمه آیات الهیه را نمی‌شنید و لکن بالله از اين میزان مخالف و ترازوی غير منصف که کفه‌ی از آن در آسمان بود و کفه‌ی دیگر در زمین چه اين همه نور یزدانی می‌دیدند و آن یک سره ظلمت نفسانی اين رحمت و نعمت و هدایت مشاهده می‌نمود و آن تعرفه و ذلت و ضلالت اين نغمه‌ی طیور علین می‌شنید و آن طنطنه‌ی اساطیر اولین فنعم ما قيل گر بدیدی حس حیوان شاه را پس بدیدی گاو و خر الله را و اما میزان ثانی که معبر است به ادله‌ی عقلیه و قیاسات منطقیه اختلال و عدم کفایت آن اظهر است از میزان حس خصوصا در معرفت مظاهر امر الله چه در صورتی که اختلال اين میزان در

معارف فلکیه و طبیعیه ظاهر شد و بطلان اکثر معتقدات فلاسفه‌ی سلف مکشوف و واضح گشت چه اعتباری در آن باقی می ماند و اگر نفسی در عقائد فلاسفه‌ی یونان و مصر نظر نماید می تواند بر مقصود حضرت مناظر و عدم کفایت براهین عقلیه واقف آید چه این فلاسفه‌ی عظام که بعد صیت و سمو مقامشان بشرق و غرب بالغ شده و ادله عقلیه و قیاسات منطقیه از ایشان بوراثت به حکماء اسلام و نصاری انتقال یافته است یک نفس از آنها در ظهور حضرت عیسی (ع) و ظهور حضرت خاتم الانبیاء به توسط این ادله و قیاسات نتوانست خود را از عقاید سخیفه‌ی وثیه نجات بخشد و به ایمان به حضرت عیسی (ع) و یا حضرت خاتم الانبیا فائز آید بل این حکماء و فلاسفه اقوی مانع نفوذ امر حضرت عیسی (ع) بوده‌اند و کتب عدیده در رد آن حضرت مقاومت امر الله تصنیف نمودند چندان که پولس رسول در فقره‌ی هشتم از اصحاح دوم نامه‌ی (پولسیان) اهل ایمان را وصیت فرموده که کسی شما را به فلسفه نفریبد و به علوم حکمیه که فیما بین ناس متداول است بدام خود نکشد و از این جمله که عرض شد معلوم و واضح گشت که هرگز این قیاسات میزان معرفت حق نبوده و سبب هدایت نفسی نشده و لقد احسن عن قال اندر این بحث ار خرد ره بین بدی فخر رازی راز دان دین بدی و اما میزان ثالث که عبارت از ادله نقلیه است و مفاهیم خطابیه اختلالش از سایر موازین اوضح است و افتضاحش در معرفت حقایق اصرح چه این ادله زیاده [صفحه ۲۲۸] از هزار و هشت صد سال است که یهود را از معرفت حضرت عیسی (ع) و حضرت رسول صلی الله علیه و آله محروم داشته بل بالضرورة والعیان همین میزان مختل البیان است که موجب خسران عموم اهالی ادیان گشته چه اگر از یهود فی المثل مستفسر شوی که چرا امر حضرت عیسی (ع) را که تصدیق نکردید روشن و واضح جواب می دهند که به سبب اینکه ظهور آن حضرت مخالف نصوص توریه و وقوع یافت و اگر از مجوس پرسى که چرا ظهورات مقدسه‌ی موسی و عیسی و خاتم الانبیاء را گردن نهاده‌ید ساده و گشاده می گویند که این ظهورات منافی صحف ابراهیم (ع) متحقق شد و اگر از نصاری جویا شوی که به چه سبب به این وثوق و اطمینان امر خاتم پیغمبران را تکذیب نمودید فوراً بلا تردد اظهار می دارند که ظهور محمد (ص) منافی انجیل است و مخالف نصوص صریحه‌ی این کتاب جلیل اکنون سوق اسلام است و دور میزان داری علماء اعلام اگر عقلاء امت مرحومه از تجربتهای امم مرقومه منتبه نگردند و در معرفت ادیان بحبل این میزان ظاهر الخسران آویزند معلوم است که ربحشان چه باشد و انجامشان به کجا منتهی شود و بالجمله چون موجبات ضلالت امم اولی معلوم شد که تمسک به همین ادله‌ی نقلیه بوده معنی حدیث شریف را توانی فهمید که سابقاً از مجلد غیبت بحار از فضیل بن یسار روایت نمودیم انه قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان قائمنا اذا قام استقبل من جهلة الناس اشد مما استقبله رسول الله من جهال الجاهلیة فقلت کیف ذلک قال ان رسول الله اتى الناس و هم یعبدون الحجارة و الصخور و العیبدان و الخشب المنحوقه و ان قائمنا اذا قام اتى الناس و کلهم یتاول علیه کتاب الله و یحتج علیه به ثم قال اما والله لیدخلن علیهم عدل جوف بیوتهم کما یدخل الحر و القر و بعد از ترجمه‌ی حدیث می فرماید و این نکته در غایت وضوح و ظهور است که معارضه مردمان امی جاهل آسان تر است از معارضه مردمان عالم فاضل که گاهی آیات قرآن را محرفاً بر ضد امرش تفسیر کنند و وقتی بضروریات دینیه حضرتش را تکفیر نمایند و زمانی تصدیق نکردن فلاسفه و حکماء را دلیل بطلان امرش دانند و هنگامی خرق جبال و وصل بحار را از اطاعت او امرش اهم و الزم شمردند و از همه بهتر و خوشتر آنکه حضرتش را در عین بلاء و مسجونى بجلوس در بیت و خوش گذرانی ملوم و متهم دارند و بیاناتش را به جهت اینکه مخالف تفاسیر نصاری است مردود و غیر مقبول شمردند و از این هم شیرین تر و بامزه تر آنکه او را به شرفیابی به حضور خود مامور دارند و خود را در مسافرت و طلب حق معاف و معفو شناسند و اگر اطاعت نمود قلم بردارند و برد و تکفیرش فتوی نگارند و هم حضرت ابی عبدالله (ع) فرمود و لکن قسم به خدا که عدل حضرت قائم در خانه‌ی ایشان در آید آن گونه که سرما و گرما در بیوت داخل شود یعنی از نفوذ و غلبه‌ی امر مبارکش مانع نتوانند شد ولو به هر حیل‌ی در آویزند و در پناه هر شبهه‌ی گریزند و یا به مقاومت برخیزند و به ظلم خون مظلومان را ریزند عاقبت امر مبارکش غالب آید و عدل الهی هر نفسی را بر وفق اعمالش پاداش بخشد و بالجمله از آنچه ذکر نمودیم واضح و مبرهن شد که میزان ادله‌ی نقلیه میزان مختلی است که عالمی

را گمراه کرده و ترازوی ناقصی است که در سوق معارف مایه‌ی زیان و دام خسران اهل جهان گشته و لقد احسن من قال چون به وصل او رسیدی ای فضول جهل باشد جستن قول رسول و اما میزان چهارم که عبارت است از الهامات صوفیه و واردات قلبیه فی الحقیقه چنانکه حضرت مناظر مرقوم داشته‌اند میزان مجهولی است که گمان ندارم عقلا هیچ امتی چه در معارف عمومی و چه در معرفت انبیاء و معارف دینی به آن اعتماد نمایند و هرگز معقول نیست که حق جل جلاله تاسیس دیانت را به آراء اهل ریاضت محول فرماید و احکام عبادات و معاملات را که ترقی امم و انتظام عالم به آن مربوط است به اوهام و افکار صوفیه موکول نماید و بالله از میزانی که اساس آن را از ریاضات شاقه‌ی غیر ماثوره و عبادات باطله‌ی غیر مشروعیه باشد و حاصل آن بطالت و کسالت و انزوا و خمود و خمول امت گردد و عدم اعتبار این میزان [صفحه ۲۲۹] امر ظاهری است که محتاج به تکلف استدلال نیست و شایسته‌ی تطویل مقال نه خاصه در صورتی که این کبار و مشایخ و اقطار طرق نیز متفق نباشند و هر یک افکار خود را الهامات حقیقه و افکار سائر مشایخ را وساوس شیطانیه شمارند در این صورت چه اعتباری برای این میزان باقی خواهد ماند و ممیز این دو که این یک از شیطان است و آن یک از رحمن چه خواهد بود و خلاصه القول چون مراتب تاثیر و اعتبار به موازین اربعه معلوم شد اکنون در این کلام حضرت شیخ الاسلام نظر فرما که بر سبیل استنکار و استغرات نوشته‌اند ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد و کذلک مرقوم داشته‌اند شما به کدام دلیل به مقام مناظره آمده‌اید و حال اینکه حضرت مناظره شیخ به کمال صراحت نوشته‌اند که میزان صحیح امر الله است که به توسط مظاهر امر مثل حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی ظاهر شده و موجب حصول یقین در افئده‌ی مصدقین و مؤمنین به ایشان گشته نه اختلالی در این موازین الهیه موجود و نه اختلافی در اصول و مبانی ایشان مشهود آنچه با میزان الهی سنجدیه شود و منطبق آید راجح و مقبول است و آنچه با آن منطبق نیاید مرجوح و مردود یا اولی البصائر النیره و القلوب المدركه حق جل جلاله در قرآن مجید در سوره‌ی حدید می‌فرماید لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط ملاحظه فرمائید که خداوند تبارک در غایت صراحت فرموده است که ما با پیغمبران کتاب و میزان نازل فرمودیم تا سبب استقامت امت گردد و جناب شیخ در کمال وقاحت می‌نویسند (ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد) آیا جناب شیخ در یومی از ایام تفکر نموده که این میزانی که خداوند با انبیاء نازل فرموده است چه میزانی بوده حاشا و کلا چه اگر بدین معنی ملتفت شده بود هرگز به نوشتن این عبارت جسارت نمی‌نمود و این نکته بر ارباب بصارت واضح است که میزانی که خداوند عزوجل با انبیاء نازل فرمود میزان حواس ظاهره نبود چه این حواس با انسان آفریده شده است نه با انبیاء نازل گشته است و کذلک ظاهر است که این میزان قیاسات منطقیه و قوانین عقلیه نبوده چه هرگز هیچ رسولی کتاب منطق تصنیف نفرموده و به امت خود ترتیب قضایا و اخذ نتایج به نحوی که نزد فلاسفه مقرر است تعلیم ننمود و همچنین در غایت وضوح است که مقصود بشارات سابقین و اخبار اولین نیست زیرا که آن بشارات با نبی سابق شده نه نبی لاحق و کذلک واضح و آشکار و ظاهر است که این میزان خلصات صوفیه و واردات قلبیه‌ی مشایخ نیست چه ذکر ی بل اشاره‌ی به این خرافات در کتب انبیاء دیده نشده و حرفی و کلمه‌ی بر مظاهر امر الله در اعتبار و این اذکار نازل نگشته کدام نبی ظاهر شد که به امت خود آداب مراقبه آموزد و معرفت خود را به ریاضات شاقه محول فرماید در این صورت کالشمس فی وسط السماء ظاهر است که مقصود از میزانی که با انبیاء نازل شد همان روح قدسی است که به عقل کلی الهی معبر است و بامر الله النازل من السماء مفسر و لعمر الله اگر مرا قلمی در صلابت چون حدید بودی و اصابعی مانند پولاد قوی و شدید و لسانی افصح از فصحاء عالم و بیانی ابلغ از بلغاء امم باز هم نتوانستی نگاشت و کما ینبغی معلوم داشت که معترضین علی الله چه پایه از مشرب عذب الهی دارند و از فهم ظواهر آیات قرآن مهجور که این آیات صریحه را در قرآن می‌بینند و این ایرادات رکیکه را می‌نویسند فاعتبروا یا اولی الابصار جناب شیخ نوشته‌اند اگر میزان نقل مختل است چرا شما به انجیل و قرآن استدلال می‌نمائید بلی یا حضرة الشیخ به جهت اینکه با میزان الله که ظهور قائم موعود است منطبق است این مسئله‌ی واضحی است که اگر یهودی در رد حضرت عیسی به عبارات توره استدلال نماید خطا کرده

است و بالعکس اگر نصرانی در اثبات حقیقت امر آن حضرت به عبارات توریه مستدل گردد به راه صواب رفته زیرا که میزان الله ظهور حضرت مسیح است که مثبت قول نصرانی است نه یهودی و كذلك اگر نصاری در رد حضرت رسول صلی الله علیه و آله به عبارات انجیل مستدل گردند خاطیند و بالعکس اگر مسلم به عبارات انجیل مستدل گردد مصیب زیرا که میزان صحیح ظهور [صفحه ۲۳۰] حضرت خاتم الانبیا است و آن مثبت قول مسلم است نه نصرانی و همچنین است امر قائم موعود که مؤمن به آن حضرت می تواند به عبارات توریه و انجیل و قرآن استدلال نماید و معرض از آن حضرت نمی تواند زیرا میزان الله که نفس ظهور باشد مثبت قول مقبل است نه معرض و مرجح استدلال مؤمن است نه منکر و این میزان الهی هرگز از عالم قطع نشده است و نخواهد شد و متمسک به آن هرگز خسران نیافته است و نخواهد یافت هو العروة الوثقی والحبیل الممدود فی جمیع القرون والازمان و هو المیزان الذی اخبر الله تعالی عنه بقوله والسماء رفعها ووضع المیزان یا حضرة الشیخ گرفتیم از فهم این مسائل دورید آیا قرآن شریف را هم نخوانده‌اید که به ندای جهانگیر می فرماید الا- بذكر الله تطمئن القلوب آیا ایمان و علم و عرفان جز از یقین و اطمینان قلب است آیا هیچ فرموده است الا بالادلة الحسیة تطمئن القلوب آیا هیچ وارد شده است الا بالقیاسات المنطقیة تتیقن النفوس آیا در هیچ سوره‌ی نازل گشته است الا بالبشارات اللفظیة تستنیر الصدور آیا در هیچ آیه‌ی منصوص بوده است الا بالالهامات الصوفیة تستقیم الامور و مفسرین قرآن بعضی لفظ ذکر الله را در آیه‌ی مبارکه به نفس قرآن تفسیر فرموده است و بعضی عبارت از اذکار و صلوات و دعاء و تضرع بین یدی الله دانسته‌اند و ائمه هدی سلام الله علیهم به قائم موعود تفسیر فرموده‌اند و در هر صورت موازین اربعه از موضوع آیه‌ی مبارکه خارج است و صحت قول مناظر ثابت و واضح و بالجمله شما خواه کودکانه را به معاونت خوانید و یا روستائیان را در محفل ضحک و قهقهه نشانید ما جز نفس مظهر امر الله و کتاب او را دلیل و حجت ندانیم و جز تمسک به این حبیل ممدود و عروه‌ی وثقی چیزی را موجب نیک بختی و سعادت نشماریم پیش آن خورشید گو بس روشن است در حقیقت هر دلیل رهن است و لیس یصح فی الاذهان شی اذا احتاج النهار الی دلیل این است آنچه با آن همه طول و تفصیل جناب مستدل بیان فرموده‌اند

کلام مصنف

این عبد ضعیف ذلیل عرض می نماید این همه قیل و قال و شرح و بسط مقال و تکرار عبارت و بنیاد کنایت و اشارت و سلب شعور و ادراک از علماء و ارباب بصارت و اثبات علم و نباهت برای امت بهائیه بدون برهان و بینه برای چیست و مقصود شما از این همه تقریب و تشبیح که دارای اذن راعیه‌اند کیست چه از این بیانات مکرره حاصل و کدام مستمع و خواننده‌ی از این تقریرات مشوشه بالغ و کامل گردید جواب باید بر طبق سؤال سائل و سؤال بایستی نافع به حال مستدل و قائل باشد جناب شیخ فرموده‌اند در قرآن مجید و فرقان حمید و اخبار هداة و ائمه‌ی معصومین سلام الله علیهم اجمعین که بر وفق عقائد ما و مناظر بهائی اگر راست گوید بدین خاتم النبیین معتقدم سند و حجت است رسیده است که حضرت قائم موعود با قدرت و غلبه ظاهر و آشکار و دنیا را از ظلم و جور پاک و مبد و مفنی هر مفسد و ناپاک خواهد بود جناب مناظر می گویند بلکه تمام بهائیان که مراد غلبه‌ی معنویه است و خلاصه القول صاحب قول نافذ و حکم در قلوب راسخ جواب می دهند هر گاه مراد غلبه‌ی باطنیه و نفوذ قول و کلمه و رواج مذهب و جمع تبعه باشد بت پرستان نیز این نفوذ کلمه و اجتماع ناصر و تبعه دارند شما در پاسخ می فرمائید بت پرستی از ادیان الهیه نیست بل مذهبی از مذاهب ملت موضوعه به وضع الهی است بنده عرض می کنم این وضع و ثبوت و طریق‌های بت پرستان خواه دینی از ادیان یا مذهبی از مذاهب پیشینیان باشد با اینکه باطل و عاقل است چرا خداوند آن را باقی و نافذ گذارد و حال اینکه نفوذ کلمه از دلایل قویه شما بهائیان است بلکه اگر تمام ادله و براهین شما را خالص نمائیم جز بقاء و نفوذ کلمه و عدم اهلاک تبعه دلیلی ندارید و ما اسلامیان این بقاء و نفوذ را دلیل بر حقیقت و لزوم دوام دین خود نمی گیریم تا شما معارضه‌ی به مثل نموده بفرمائید هر گاه مراد

غلبه‌ی ظاهریه و باطنیه است پس زردشتیان هم می‌توانند در مقابل شما بگویند دین ما ظاهرا و باطنا بر عالم غلبه یافته بلی اگر زردشتیان یا بت پرستان با شما بهائیان مقابل و مناظر شوند بر شما [صفحه ۲۳۱] می‌توانند این استدلال نمایند و چون شما این دلیل را از اعظم براهین می‌دانید معارضه بمثل نمایند ولی ما اثنی عشریه این گونه بقاء و نفاذ را دلیل نمی‌دانیم تا به این اجوبه سقیمه مجاب گردیم زیرا که از شیطان نفوذی فوق التصور البیان و از مدعیهای ربوبیت بقائی ممتد الزمان دیده‌ایم بلی ما قائلیم که بر حسب مدلول اخبار متکثره و روایات متضافه که به صحت مدلولات آن معتقد و به صدق مخبرینش معتمدیم یقین داریم که حضرت حجه الله هنگام ظهور قاهر و قادر و عالم را مملو از عدل و داد ظاهری خواهد فرمود و هر گاه کسی بر خلاف این وصف ظهور نماید آن مهدی موعود نیست و رؤسا شما علاوه بر اینکه دارای وصفی از اوصاف معهوده موعوده نیستند فاقد این وصف و صفت نیز هستند در این صورت یقین دارم که در ادعاء خویش کاذب بوده‌اند دیگر جناب شیخ می‌فرمایند بطلان دین بت پرستان و ثنیان اظهر من الشمس است زیرا که به جای خدا اصنام منحوته را سجده و پرستش می‌نمایند شما می‌فرمائید چون بت پرستان مذهبی از آئین صابئین و غیرهم دارند بر باطل نیستند جواب عرض می‌کنم حالا- که شما به این درجه در حمایت و رعایت بت پرستان علم همت افراشته‌اید بفرمائید آیا یومنا هذا نیز این طریقه و آئین را بر حق و مصاب می‌دانید و عاملین به این قوانین مبتدعه را ماجور و... یا فعلا آنها را مهلك و هالك و بر طریق عوایت سالک می‌دانید اگر آنها را به ملاحظه‌ی اینکه اصل دینشان بوضع الهی بوده اگر چه چندین هزار سال است از جانب خدا نسخ شده تا قیامت عاملین به آن روش و آئین را بر حق می‌دانید پس به این درجه در مقام ارشاد و هدایت مسلمین برنمائید آخر دین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هم یک زمانی به وضع الهی تشریح شده است به خودشان وا گذارید و هر گاه یومنا هذا نظر به نسخ ادیان سابقه آنها را بر باطل می‌دانید پس چرا بقاء و نفوذ را برای دین باب و بهاء اقوی دلیل می‌آورید با اینکه ملاحظه می‌نمائید این نفاذ و قدرت باطنیه در غالب مذاهب باطله موجود است و اینکه جناب مستدل می‌فرمایند از جمله محالات است که تا انسان در عالمی وارد نشده است بتواند به چشم اهل آن عالم نظر نماید و لذا بالغین در وصف این نظر و این ادراک و این ذوق من لم یذق لم یدر فرموده‌اند و به عبارت اوضح تبیین این حال را برای غیر آن محال دانسته‌اند انتهی کلامی است بغایت سخیف و سخنی بی نهایت قبیح و ضعیف زیرا که این تکلیف بما لا یطاق بلکه در نظر عقلاء تکلیف به محال است آیا می‌فرمائید پیش از فهمیدن صدق و کذب مدعی مکلف به تصدیق و اذعان و تمکین و ایمانید و بعد از ایمان و ایقان بدلیل و برهان آگاه خواهند گردید یا می‌فرمائید در مقام تکذیب و تصدیق نباشید تا ادله را به نظر دقیق و از روی تحقیق و تدقیق ملاحظه فرمائید هر گاه مقصود ایمان و ایقان قبل از مشاهده و ملاحظه‌ی ادله است بفرمائید اولاً تحصیل یقین به کدام دلیل کنیم تا ثانیاً به ادله‌ی صدق و کذب به آن نظر که شما ناظرید نظر نمائیم و هر گاه می‌فرمائید متعبداً قبول نمائید پس آن چشم شما را نداریم زیرا که در واقع مؤمن و موقن نیستیم و شما فهمیدن مطلب را منوط به آن نظر ثاقب که شما دارید و ما نداریم فرمودید گویا این ضعفاء العقول را به این گونه تدلیسات و تلبیسات فریفته‌اند و در حقیقت همان تبعه برای آن متبوعین کافی است دیگر به تصنیف کتب محتاج و به اقامه‌ی دلیل و برهان احتیاج ندارند

اقسام میزان

باز جناب مستدل فرموده‌اند که بالجمله حضرت مناظر شیخ پس از ذکر این قول برای اینکه جناب شیخ را به اصل دلیل دین که موجب زوال شک و حصول یقین است متنبه و متوجه دارند چنین مرقوم داشته‌اند که موازینی که جمیع اهل عالم در معارف و علوم و ادراک حقایق و فنون به آن متمسکند چهار میزان است میزان اول میزان حس میزان ثانی میزان ادله‌ی عقلیه و قیاسات منطقیه میزان ثالث میزان نقل میزان چهارم میزان الهام خلاصه بعد از نقل کلام مناظر بهائی در رد و عدم اعتبار این موازین و نقل اجوبه‌ی جناب شیخ الاسلام که الحق در نهایت صحت و جزالت است باز جوابی بر جواب جناب شیخ نوشته‌اند که حاصل [صفحه ۲۳۲] آن

همان بیانات مناظر بهائی است نهایت به تغییر مائی در عبارت و خلاصه‌ی مقصود عدم اعتبار این موازین است چنانچه مشروحا نقل نمودیم ولی این بنده غرض می‌نماید هرچه بعد از ملاحظه‌ی تقریر و بیانات رشیکه و تحریر و نگارشات انیق‌ه‌ی حضرت شیخ الاسلام اعز الله الاسلام بوجوده الشریف در رد مناظر بهائی دیگر مجال تقریر و بیانی جدید نیست من نمی‌گویم که آن عالی جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب در حقیقت داد فصاحت و بلاغت داده و علم و درایتی که دال بر کمال کمال آن جناب است در رساله‌ی خود به ودیعه نهاده اگر این عبد بخواهد در قبال فرمایشات آن حضرت دعوی کمال و درایت کند عقلاء خواهند گفت ای مگس عرصه‌ی سیم‌رخ نه جولانگه تست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری اما به حکم ما لا یدرک کله لا یترک کله خواست این ذره‌ی بی‌مقدار و عبد خاکسار خریدار متاع این بازار و در این سوق کلا فی اظهار دارد لذا به جانب مناظر و حضرت مستدل عرض می‌نماید که در صورتی که بر حواس ظاهره اعتمادی نباشد شماها مدار محاورات و مکالمات و مخاطبات را بر چه قرار می‌دهید و در این وقعه‌ی مخصوصه سؤال می‌رود که آیا شماها درک حضور مبارک نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی نموده‌اید یا نه هر گاه بلا واسطه به ادراک فیوض حضوریه نائل و از تشرف محضر افادت اثرشان حظی کامل برده‌اید به چه دلیل بر امتیاز بلکه بر مقصود آنها که مائیم مظاهر امر الله آگاه گردیدید اگر به مسموعات شما اعتمادی نیست از کجا از عبارات صادره‌ی از رؤسا خود فهمیدید مقصدشان چیست و هر گاه مسموعات خود را از دو لب مبارک آن بزرگواران مشاهده نمودید جاری است از کجا دانستید قائل و گوینده کیست شاید سمع شما و نظرتان بر خطاء بوده معلوم نیست صوتی که شنیده‌اید آواز زاغ یا بلبل بوده یا صدای سم حمار عیسی یا دلدل و شخصی را که ملاقات فرمودید که به این بیانات مترنم گشته چه می‌دانید همان مقاصد شماها بوده‌اند یا سامری و شیطان نه بر حس سمع شما اعتمادی است نه بر مشاهده‌ی بصر اعتباری علاوه اگر ما قطره‌ی از زهر یا حبی افیون به جنابان عالی بدهیم یا بر دهانتان گذاریم و بعد از رسیدن بذائقه از ما تشکی نمائید که چرا زهر به ما خورائیدید اگر جواب عرض کنم که ذائقه‌ی شما صحیحا احساس نکرده و این شربت قند بود البته باید معذورمان بدارید و حق شکایت ندارید و هر گاه از درک فیوضات حضوریه محروم بوده‌اید ناچار دعوی رؤسا را به توسط منقولات فهمیده‌اید بفرمایش شما منقولات نیز از اعتبار افتاده است پس به چه دلیل به آنها گرویده‌اید و لهذا ناچارند بگویند که منقولات را حجت دانند و سند شمارند و هر گاه شما به حکم عقل اعتمادی ندارید چرا در جمیع کتب و مصنفات قاتلین حضرت باب و یا مهلکین میرزا حسن و میرزا حسین اصفهانی را ظالم و معاند و جابر و متعند یاد فرموده‌اید اولاً شاید حس شما در صورت ادعاء مشاهده بر خطا رفته و کسی آنها را شهید ننموده است ثانیاً هر گاه مشاهده نفرموده‌اید و از نقل نقله‌ی عالم شنیده‌اید از کجا گوش شما این واقعه را صحیح شنیده و مقصود قائل غیر از آنچه فهمیده‌اید نبوده است ثالثاً هر گاه حکم عقل مناط اعتبار نباشد ظلم چه قباحه دارد که شما عاملین و قاتلین آن ظهور اعظم و پیروان او را از اهل نار می‌دانید و از این تقریر جواب موازین حس و عقل نقل مفهوم گردید و ارباب درایت و کمال می‌فهمند که میزانیت دارد یا نه و اما قیاسات منطقیه را چگونه رد می‌توانند بنمایند و شکل اول را چه سان بدیهی الانتاج نمی‌دانید هر گاه خداوند متعال بفرماید محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله تحدی نمود یا اعجاز و هر متحدی با اتیان به معجزه پیغمبر است پس محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیغمبر است یا مقنن منطقی بگوید العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث چگونه می‌شود این نتایج را از این اشکال سلب نمود خلاصه اینکه به عدم اعتبار این موازین هر گاه کسی قائل شود فاقد ادراک و شعور و در زمره‌ی ذوی العقول محسوب نمی‌شود و در حقیقت حیف است اهالی علم [صفحه ۲۳۳] و نباهت از این مقوله تکلم نمایند و اوقات شریف را مصروف جواب این مزخرفات دارند جواب و پاسخ عربی همان نقل عربی است که شخص هیزم فروش با آخوند مدرسه‌ی طلبه به کار برد جواب الهذیان هو الهذیان الحق با این فهم و ادراک اگر خود را مصداق المؤمنینظر بنورالله خوانند بجا است بر عکس نهند نام زنگی کافور و اینکه مرقوم فرموده‌اند میزان صحیح امر الله است که به توسط مظاهر امر مثل موسی و عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی ظاهر شده و موجب حصول یقین در افئده مصدقین گردیده نه اختلالی در این موازین الهیه

موجود و نه اختلافی در اصول و مبانی ایشان مشهود آنچه با این میزان الهی سنجیده می‌شود و منطبق می‌آید راجح و مقبول است و آنچه با آن منطبق نیاید مرجوح و مردود تا آخر آنچه بیان فرموده‌اند مترجمی رطب اللسان و مفسری فصیح زبان لازم دارد این چه میزان است که اسم ندارد یا دارد و ناموس معتقدین است که مذاکره‌ی آن نزد نامحرم منافی با غیرت و عصیت است و باید در پرده‌ی استتار و اختفاء مستور و طالبین از وصل او مهجور باشند و به چه دلیل در بردن اسم آن میزانی الهی تجافی و خود را معذور می‌دارند و خواهند فرمود این وطن شهری است که نام نیست بهتر این است اسم آن شاهد بازاری را که در محافل اهل علم و درایت و ارباب فضل و نباهت بی‌پرده حاضر و محسود هر شاهد و ناظر است بر زبان آرند و خلقی را از این انتظار آسوده دارند بلکه بر طبق مضمون هو المسک ما کررته يتضوع به ذکرش تکرار و نام نامی و اسم گرامیش را بی‌خوف و هراس نقل مجالس و محافل و گوش زد هر عالم و جاهل فرمایند و هر گاه جناب مستدل و مناظر راضی به تسمیه این ناموس الهی نمی‌شوند بنده عرض می‌کنم اسم مبارک آن میزان که با مظاهر امر الله نازل شده نیست مگر معجزه رایت و خرق عادت و کرامت چنانچه در وجود مقدس انبیاء سلف یا حضرت ختمی مرتبت مشاهده نمودیم اما چه فائده قلم اینجا رسید و سر بشکست حضرت باب ناخلف افتاده از طریقه‌ی جد بزرگوارش در صورت تحقق اعراض فرمود و دعوی خویش را با معجزه اثبات نفرمود بلکه عدم علم و فقه را مؤید ادعاء خود نمود تو به پیغمبر چه میمانی بگوی مناسب این بود جناب ابوالفضائل به همان تمجیدات اصحاب قناعت فرموده کتابی در این باب مطبوع نساژند تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد بلی اگر خدا نفرمود الا بالقیاسات المنطقية تتيقن النفوس الا بالبشارات اللفظية تستتير الصدور درباره‌ی موسی (ع) فرموده است و لقد اتينا موسی تسع آیات بینات و در حق عیسی (ع) گفته و یبری الا-کمه و الابرص و یحیی الموتی و در حق شان حضرت سلیمان (ع) فرموده و علمناه منطق الطیر و درباره‌ی پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله فرموده اقتربت الساعة و انشق القمر اما درباره نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی چیزی نفرموده است مگر اینکه فرموده است به واسطه‌ی ظهور آنها دنیا پر از ظلم و جور خواهد شد تا حضرت حجه الله ظاهر و زمین را پر از عدل و داد فرماید و از زبان معجز نشان اولیاء خود جاری فرموده که حجه الله فی العالمین م ح م د پسر امام عسگری علیهاالسلام ارواحنا فداء ظاهر نخواهد شد تا در میانه‌ی صاحب زنج و خروج سفیانی و دجال یک نفر از اولاد حسین بن علی علیهاالسلام بکذب دعوی و مدعی مظهریت شود و بر باطل باشد دیگر از جناب بهاء که بالکل فراموش فرموده‌اند اسمی از ایشان ببرند بلی پیغمبر ما فرموده لا نبی بعدی و لا شریعة بعد شریعتی فمن ادعی بعد ذلك فدعواه و مدعیه فی النار فاقتلوه و من اتبعه فهو فی النار برای اینکه جناب بهاء نیز از این افتخار که منظور نظر حضرت ختمی ماب گردیده محروم نمایند این فقره هم برای ایشان باشد چنانچه مسلما از زبان معجز بیان این فقره حدیث در حق ایشان شرف صدور یافته است صدق رسول الله صلی الله علیه و آله

استدلال مستدل به حجیت کتاب مظهر امر الله و خود وی

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند بالجمله شما خواه کودکان را به معاونت خوانید و یا روشنائی را در محفل ضحک و قهقهه نشانید ما جز نفس مظهر امر الله و کتاب او را دلیل و حجیت ندانیم و جز تمسک به آن حبل ممدود و عروه‌ی وثقی [صفحه ۲۳۴] چیزی را موجب نیک بختی و سعادت نشماریم پیش آن خورشید گو بس روشن است در حقیقت هر دلیلی رهن است و لیس یصح فی الاذهان شی اذا احتاج النهار الی دلیل

جواب

عرض می‌شود ما نیز نفس مظاهر امر الله را اقوی دلیل و کتاب آنها را انجی سبیل می‌دانیم و جز تمسک به آن حبل ممدود و عروهی وثقی چیزی را موجب نیک بختی و سعادت نمی‌شماریم این است که به نص کتاب و اخبار ائمه اطیاب و نصوص صادره‌ی از قباب عرش جناب ایمان به نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابھی نمی‌آوریم نظر به اینکه آن وجودات مقدسه فرموده‌اند بعد از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیغمبری نخواهد آمد و شریعتی بعد از شریعت او تشریح نیابد پس در مسلک فرقی نداریم خوب است از مظاهر امر الله که جناب مستدل معین می‌فرمایند مسألت نمایند که اولاً صدق خود را به معجزات باهره ظاهر و بر راستی خویش دلیلی باهر بیاورند پس از آن آنچه بفرمایند مطیع و منقاد و در نهایت مجبور به متابعت و انقیادیم ولی هر گاه جناب مستدل تکلیف فرمایند که اول ایمان به آن مظاهر جعلیه آورید تا بر صدق فرمایشات آنها مستحضر گردید از قوه‌ی ما خارج است عقد قلب را نمی‌توان به تزویر و دروغ راسخ نمود و در کمال ادب عرض می‌کنم ما را از این تکلیف معاف فرمائید تا اول دلیل صدق را مشاهده ننمائیم موجب ایمان و ایقان نخواهد شد و سوای معجزه هیچ چیز را میزان صدق مدعی نمی‌دانیم سنه الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا نه خود را به زحمت و مرارت اندازید نه ما را به این درجه در کلفت و مشقت

مستدل بهایی و اشکال شیخ الاسلام به کتاب ایقان

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند و من الغرائب که هم دلالت واضحه دارد بر اینکه جناب شیخ از کتاب مستطاب ایقان هیچ نفهمیده‌اند حتی مطالب ظاهره‌ی آن را ادراک نموده‌اند این است که چون در رساله‌ی اولی چنانکه مشروحا ذکر شد یکی از ایرادات ایشان این بود که چرا صاحب ایقان طائفه شیعه را مخصوصا در این کتاب مخاطب داشته‌اند و فی المثل به جای یا ایها الناس که باید خطاب عام باشد یا ایها الفرس فرموده‌اند و جناب مناظر ایشان در جواب فرموده بود که چون سائل یکی از اعزهی سادات و اشراف ایران بوده لهذا کتاب مستطاب ایقان خطاب به ایشان نازل شده و جناب شیخ در رد حضرت مناظر در صفحه‌ی (۶۵) رساله‌ی ثانیه مطبوعه‌ی خود عباراتی مرقوم داشته‌اند که هم من حیث اللفظ از غرائب عبارات است و هم من حیث المطلب از عجائب انتقادات و چون ذکر آن نیز سابقا از قلم افتاده بود در این موضع عینا عبارات ایشان را مرقوم می‌داریم تا مراتب علم و فضل ظاهری ایشان معلوم گردد و هم مبلغ اطلاعشان بر کتاب مستطاب ایقان واضح آید و این عبارت جناب شیخ است در صفحه‌ی (۴۵) باری بیائیم بر سر اعتذار مناظر بر قارئین محترم البته معلوم گردید که مشهود له این استشهاد فقره‌ی بود که صاحب ایقان آن را از انجیل شریف نصاری نقل کرده بود و اخبار حضرت مسیح را به معانی دلخواه خود تفسیر و تأویل نموده شاهد آن را از دعاء ندبه آورده بود حال از جناب مناظر سؤال می‌رود کدام سید عزیز و محرم و چگونه شیعه و مخلص ائمه‌ی هدی است در عین مشهود له تردیدی بل محرف بودنش را اعتقادی نبوده باشد و آن را گویا مسلم و مقبول دانسته شواهد آن را از مولای مناظر خواهش نماید و حال اینکه قرآن شریف به تحریف آن به صوت عال نداء کرده است قبول این رد این را لازم می‌دارد و در صورت رد نه اینکه شیعه بلکه مسلم نمی‌گردد و علاوه چنانکه خود مناظر اعتراف نموده جواب سائل را باید از همان قول و کتاب داد که آن را اعتقاد و تصدیق نماید نه اینکه از کتابی که محرف می‌شمارد افسوس بر نظر مناظر که یک چشمش برای دیدن نفع خود بینا و چشم دیگر از دیدن حقیقت کور بی‌نور است واقعا اگر سائل چنین شخص محترم و محب آل طاهرین نبی بود چرا صاحب ایقان احترام و اعتقاد آن را منظور نفرمود و عوض اینکه شاهد و مشهود له را از قرآن شریف و احادیث منیف نبوی و ائمه طاهرین علیهم السلام آورد مشهود له را از مسلمیات سائل پنداشته شاهد را از قول دیگری می‌آورد فرضا اگر سائل به مولای جناب مناظر [صفحه ۲۳۵] معظم ایراد بکنید که بنده همان مشهود له را قائل نیستم که تا شاهدش را قبول بکنم چه جواب خواهد داد انتهی کلامه جواب اگر نفسی از صفحه‌ی

(۶۸) الی صفحه‌ی (۷۶) کتاب مستطاب ایقان را که مطبوع و منتشر است مطالعه نماید بر مقدار ادراک و بصیرت و فهم و درایت جناب شیخ کما ینبغی مطلع و آگاه می‌گردد زیرا که تفسیر آیه‌ی مبارکه یحرفون الکلم عن مواضعه و معنای حقیقی تحریف و بطلان اوهام جهال اسلام را که گمان کرده‌اند علماء یهود و نصاری عبارات کتب مقدسه توریه و انجیل را تغییر داده و به جای کلمات اصلیه‌ی سماویه عبارات دیگر نوشته‌اند به کمال وضوح در صفحات مرقومه‌ی در کتاب مستطاب ایقان نازل شده و به صراحت فرموده‌اند که تحریف غیر محوس است و مقصود از تحریف این است که علما یهود آیات توریه را به میل و هوای نفس خود تفسیر می‌نموده‌اند و از معانی اصلیه صحیحه مصروف و محرف می‌داشتند چنانچه در این کتاب این عبد نیز دو عبارت از بیانات مبارکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نقل نمود که آن حضرت به صراحت اخبار فرموده‌اند که جهال اسلام قرآن شریف را تحریف خواهند نمود یعنی آیات مبارکه‌ی این کتاب مجید را به هواهای نفسانیه‌ی خود تفسیر خواهند نمود چنانکه معانی حقیقیه مقصوده بر خلق مجهول ماند و اگر نفسی چنانکه امروز می‌بینی آیات کتاب را غیر محرف تفسیر کند مردود خلق شود و کسی او را جای مأوی ندهد و خلاصه القول مسأله تحریف کتب مقدسه و بطلان اوهام فقهاء اسلام در کتاب مقدس ایقان مفصلا مبسوطا نازل شده و صحت کتب سماویه مبرهن و مدلل گشته است و از این جمله واضح و مدلل می‌شود که قبول کتب مقدسه مقتضی رد قرآن شریف نیست بل رد کتب مقدسه موجب جهل به معانی حقیقیه قرآن است و برهان ضعف ایمان و ایقان و لکن جناب شیخ با اینکه ایقان شریف را خوانده‌اند گمان کرده‌اند که این مسأله سؤال نشده و بیانش در کتابی که هیچ چیز در آن ترک نشده است متروک مانده لهذا و کاله از جناب سید محترم که ایقان در جوابش نازل شده فرض سؤالی نموده‌اند و بعد از فرض سؤال متحیر مانده‌اند که صاحب ایقان چه جواب خواهند فرمود و واثق شده‌اند که البته جوابی نخواهد بود و همین یکی بر آنچه جناب شیخ از ایقان فهمیده‌اند دلالت می‌کند و مقدار نور بصر و نورانیت بصیرت ایشان را معلوم می‌دارد و گمان نمی‌رود که اگر کتاب مقدس ایقان بر یکی از عوام تلاوت شود این مسأله تحریف کتب مقدسه که آیا مذکور است یا مذکور نیست بر او مجهول ماند و این در غایت وضوح است که اگر جناب شیخ ایقان را فهمیده بودند از اصل دلیل و برهان عدم تغییر کتب مقدسه گفتگو نمی‌نمودند به این معنی که آیا این ادله و براهینی که جمال اقدس ابهی بر عدم تغییر عبارات کتب سماویه به آن استدلال فرموده‌اند صحیح است یا نیست دلیلیت دارد یا نه. نه اینکه گمان کنند که ذکر این مسأله متروک مانده و بعد فرض سؤالی نمایند و به توهم اینکه البته جوابی ندارد خود را مسرور فرماید لیبیک علی الاسلام من کان باکیا و لکن جای عجب نیست چه نفسی که این قدر از معرفت لغت بی بهره باشد که در این چند سطر به جای لفظ (مستشهد منه) در عبارت (مشهود له) نویسد باید او را معاف داشت اگر عبارات کتاب آسمانی بخواند و معانی آن را نفهمد زیرا بر مطلعین بر علوم ادبیه مخفی نیست که اگر نفسی به عبارتی از عبارات انجیل استشهاد نماید آن عبارت را شاهد گویند و کتاب انجیل را مستشهد منه نه مشهود له چنانکه جناب شیخ نوشته‌اند و مقدار علم و حسن انشاء خود را معلوم داشته‌اند بلی اگر این لفظ در یک موضع از عبارات حضرت شیخ واقع شده بود می‌توانستیم بر این حمل نمائیم که غلط ناسخ است نه مصنف و لیکن چه باید کرد که در پنج موضع وارد شده و باب حمل و تاویل من جمیع الجهات مسدود مانده و لعمر الله این عبد دوست نمی‌دارد که در صفحات کتب علمیه چیزی نگارد که در آن اهانت نفسی باشد و لکن چه باید کرد که جناب شیخ خود این باب را مفتوح داشته‌اند و به حکم البادی اظلم خود در رساله‌ی اولی و ثانیه رایت این مکافحت را افرشته‌اند و اگر انسان در این مواضع سکوت کند و دقائق اغراض فاسده‌ی مغرضین را مکشوف ندارد اهل دانش خورده گیرند و حمل بر جهل کاتب نمایند [صفحه ۲۳۶] و لذا نخست این عبد معذرت می‌طلبد و بعد المعذرة خدمت اولی الابصار معروض می‌دارد که جناب شیخ درباره‌ی مناظر خود مرقوم داشته است که یک چشم او باز است به جهت اینکه برای نفع خود به عبارات استدلال نموده و چشم دیگر گور به جهت اینکه محرف بودن آن را ندیده و این بعد معروض می‌دارد که حضرت مناظر به صریح آیه‌ی مبارکه‌ی لا مبدل لکلمات الله که جمع مضاف و به تصریح علما عربیت مفید عموم است کتب سماویه را بلا استثناء مصون از تغییر و تبدیل دانسته و

تحریف را چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آن شهادت داده‌اند عبارت از تفسیر کلمات الله به هواهای نفسانیه شناخته است تا به قانونی که فیما بین اهل علم مقرر است تصدیق به جمیع آیات کتاب نموده باشد و به قبول آیهی و رد آیهی دیگر موسوم نگردد و لکن جناب شیخ که آیهی یحرفون الکلم عن مواضعه را دیده و نفهمیده و از رؤیت و فهم لا-مبدل لکلمات الله محروم مانده‌اند آیا خود اقرب به تمثیل مذکور نخواهند بود و خود را مصداق آیهی مبارکه‌ی افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض نخواهند نمود بلی کسی که در ایقان شریف استدلال به آیات انجیل را ببیند و از رؤیت ادله صحت این کتاب مقدس که بلافاصله ذکر شده است محروم ماند آیا او به شخص یک چشم شبه نباشد و مثل مشهور یری الاعور یری العالم بعینه بر او منطبق نیاید جناب شیخ نوشته‌اند که فرضاً اگر سائل به مولای جناب مناظر ایراد بکند که بنده همان مشهود له را یعنی انجیل را قائل نیستم که تا شاهدش را قبول کنم چه جواب خواهند داد عافاک الله یا حضره الشیخ جواب می‌فرماید به همان دلیل که در قرآن شریف نیز به آن استشهاد شده است آیا آیهی مبارکه الذین یتبعون النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه والانجیل را نخوانده‌اید آیا آیهی کریمه‌ی و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد را ندیده‌اید و با این حد از بصیرت مناظر خود را یک چشم شمرده‌اید اگر جائز است بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم که با آیات انجیل استدلال فرماید بر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله چرا روا نباشد و اگر به اعتقاد شما کتاب محرف را استشهاد را نشاید این ایراد بر قرآن چرا وارد نیاید آیا به پاس خاطر شیخ حکم مظاهر امر الله در این موارد مختلف است و یا شتاء و صیف به اعتقاد ایشان در سطح واحد مجتمع و اعجب از همه این است که جناب شیخ با اینکه کتاب انجیل را به اعتقاد خود محرف دانسته‌اند و استدلال به آن را باطل شمرده است در مواضع عدیده رساله‌ی مطبوعه آن را به لفظ (شریف) و لفظ (مقدس) وصف نموده است آیا انسان بصیر از این عبارت رائحه‌ی تملق و تزویر استشمام نمی‌نماید و از جناب شیخ که بلاحق مناظر خود را منافق و مزور خوانده است سؤال نمی‌کند که یا حضره الشیخ اگر به اعتقاد شما انجیل محرف و غیر مقبول است چرا آن را شریف دانسته‌اید و مقدس شمرده‌اید آیا گمان کرده‌اید که این مراتب بر افاضل نصاری مجهول می‌ماند و این تملق و ریاء ظاهری جراحات هزار ساله را اصلاح می‌نماید هیهات هیهات و لن یصلح العطار ما افسد الدهر اگر اهل بهاء کتاب انجیل را شریف و مقدس گویند خالی از شوائب نفاق و تملق و ریا است زیرا کتب سماویه را مطلقاً مصون از تغییر و تبدیل می‌دانند و کتاب و کلام الهی را بلا استثناء محفوظ و مصون از محو و تصرف می‌شمارند و لکن آن کسی که کتابی را مصحف و باطل داند و استدلال به آن را جایز نشمارد مع ذلک آن را شریف و مقدس نگارد این عین خدعه و ریاء باشد و قائل آن در نزد ارباب بصیرت به منافق و مرائی موسوم گردد فلیتذکر هذا الخطاب الجلیل حیث قال فی الانجیل یامرائی اخرج الخشب من عینک اولاً لتبصر جیدا و تخرج القذی من عین اخیک و بالجملة اهل بهاء کتاب بهاء کتاب الهی را دلیل باقی و حجت بالغه می‌دانند که تا ظهور دیگر باید خلق به احکام آن عامل گردند و به نصوص آن محاسب شوند و از ینابیع آن مستفیض آیند تا حجت الهیه از خلق قطع نشود و جبل متین الهی مقطوع و منقسم نگردد و نفسی را بین یدی الله عذری نماند و لهذا حق جل جلاله کتاب را در کنف حفظ خود محفوظ داشته و در پناه صون و حراست خود مصون و محروس فرموده تا اگر مبطلی قصد تغییر آن را نماید و یا معاندی [صفحه ۲۳۷] به مقاومت آن برخیزد حق جل جلاله که قدرت و قوت و قاهریت او که مسلم کل ادیان است به قدرت غالبه کید او را ظاهر فرماید و اثر او را محو و زائل کند و لا معنی للحق الا الباکی الثابت و لا معنی للباطل الا الزاهق الزائل و این است مقصود از آیهی مبارکه‌ی لا مبدل لکلمات الله و مفهوم از کلمه‌ی تامه‌ی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و اگر نفسی بخواهد مقدار رحمت و رأفت و انصاف و دیانت جناب شیخ را خوب بفهمد در این یکی نظر نماید که جناب شیخ بدون اینکه بشناسد آن سید محرم کیست که سؤال نموده و کتاب مقدس ایقان در جواب سؤالات او نازل شده و قبل از اینکه بفهمند که آیا او پس از نزول ایقان تصدیق نمود یا نمود و اقبال جست یا به اغراض اول باقی ماند مع ذلک قلم بر گرفته و نه تنها بر نفی سیادت او بل به کفر او فتوی نوشته‌اند و از حوزه‌ی اسلام خارج داشته‌اند تا معنی صیانت بیت رسالت واضح شود و سبب اینکه در مدت هزار و سیصد سال این غائله شریفه در

موقع قتل و نهب و سبی اشرار بوده‌اند واضح آید چه امری ظاهر است که در این مدت مدیده هیچ وقت دماء طاهره اهل بیت مسفوک نشد الا بعد از آنکه فقها عظام ایشان را از حوزة اسلام خارج شمردند و نسبت ایشان را از بیت نبوت مقطوع و رفع ایشان را لازم دانستند حتی اینکه یکی از السنه‌ی طاهره از اهل بیت طهارت امت را به این شعر مخاطب داشت یا امه السوء لاسقیا لربکم یا امه عجبت من فعلها الامم یا باعة الخمر کفوالا ابالکم عن معشر بیعهم يوم اللقاء دم

جواب

عرض می‌شود اینکه در جواب شیخ جناب مستدل فرموده‌اند که تحریف غیر محو است و مقصود از تحریف این است که علما یهود آیات توریة را به میل و هوای نفس خود تفسیر کرده‌اند و از معانی اصلیه‌ی صحیحه مصروف داشته‌اند ادعائی است بی دلیل و لیس لنا الیه سیل زیرا که در لغت تحریف به معنی تغییر است و بعد از ملاحظه معنی لغوی باقرنیة عن مواضعه در آیه‌ی شریفه به صراحت دلالت دارد بر اینکه مراد تغییر کلمات است از موضع خود و بر طبق آن تفاسیر صریح است مرحوم فیض قدس روحه در ذیل تفسیر آیه‌ی مبارکه یحرفون الکلم عن مواضعه می‌فرمایند که یهود تمیلونه عنها به تبدیل کلمه مکان اخری کما حرفوا فی وصف محمد صلی الله علیه و آله (اسمه ربعة) عن موضعه فی التوریه و وضعوا مکانه (آدم طوال) و قال القاضی البیضاوی یحرفون الکلم عن مواضعه ای من الذین هادوا قوم یحرفون الکلام ای میملونه عن مواضعه التي وضعه الله فيها بازالته عنها و اثبات غیره فيها و فی مجمع البیان یحرفون الکلم عن مواضعه ای یبدلون کلمات الله او احکامها عن مواضعها عن الحسن والمجاهد و هذا کله اخبار من الله تعالی عن اليهود الذین کانوا یسبونہ و یؤذونه بالسبی من القول و خلاصة القول اینکه بعد از تفسیر علما مفسرین به اینکه یهود تغییر کلمات الله در اوصاف پیغمبر صلی الله علیه و آله دادند و وضوح اینکه یهود هفتاد سال در بابل به اسیری افتادند حتی اینکه زمان خلاصی لغات خویش را فراموش نموده بودند دیگر چه اعتماد بر کتب سماویة قبل می‌توان نمود و معنی آیه‌ی مبارکه لا یبدل لکلماته این است که این قرآن محمدی صلی الله علیه و آله به واسطه‌ی صدق اخبار و احکام نازلہی در آن و مواجب و مغیبات که تمام بر طبق کلام معجز نظام تحقق یافت بصدق قائل گواهی داد و لیس لاحد ان یبدل شیئا منها بما هو اصدق و اعدل این است که خداوند می‌فرماید والذین اتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق لتصدیق ما عندهم ایاه و لتصدیق ما عندهم مع انه صلی الله علیه و آله لم یمارس کتبهم و لم یخالط علماءهم فلا تکونن من الممترین و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا یبدل لکلماته و هو السميع العليم پس مقصود از آیه‌ی مبارکه شاید بطلان همین دعاوی کاذبه باشد که خواستند به جای کلمات قرآنیة بیانی که اصدق یا اعدل از قرآن باشد و نتوانستند بیاورند و هر گاه مراد از آیه‌ی مبارکه یحرفون الکلم عن مواضعه همان تفسیر [صفحه ۲۳۸] به رای باشد چنانچه صاحب ایقان فرموده‌اند باز هم شاید راجع به خودشان شود زیرا که اثنی عشریه تفاسیر خود را بالاخره بمهابط وحی الهی و معادن حکم خدائی و منابع علوم نامتناهی راجع می‌سازند و از خود رایی جدید اظهار نمی‌داند خلاصه از مقصود دور افتادیم از کتاب خداوندی استنباط شد که یهود توریة را تحریف نمودند چه تحریف لفظی چنانچه امت اسلامیة به آن معتقدند و چه تحریف بر خلاف معانی اصلیه چنانچه امت بهائیه بدان معتمدند آن کتب از اعتبار افتاده است و فرمایشات جناب شیخ الاسلام بلا جواب ماند و اگر هزار جواب بر ایرادات جناب شیخ مرقوم دارند هزار غلط باید بنویسند فالسکوت اولی و اما جواب از ایراد بر عبارت جناب شیخ که در عوض لفظ (مستشهد منه) (مشهود له) نوشته‌اند این است که اولاً ایراد بر جناب شیخ در صورتی که بشود عبارت را بر خلاف صحیح حمل نمود از شان ارباب علم بیرون است و برای این عبارت در صورتی که از جناب شیخ باشد معنی صحیح متصور است زیرا که مشهود به معنی شاهد آورده شده است و مقصود از عبارت جناب شیخ این است که صاحب ایقان برای اثبات مطلب خویش به عبارت محیل استدلال نموده تا سید بزرگوار سائل را به این دلیل مجاب سازد و جناب شیخ می‌فرماید بعد از اینکه آن سید بزرگوار معتقد بدین پیغمبر (ص) بوده باید انجیل را که برای مطلب شاهد آورده شده غیر معتبر

داند بناء عليه برای آن سید بزرگوار حجت نمی‌شود کفری نفرموده‌اند و مشهود له نیز معنی صحیح دارد ثانيا در صورتی که در هزار آیات رؤسا این مذهب این همه الفاظ مغلوطة استعمال و مطیور به جای طایر و مسیور در عوض سائر مستعمل شده باشد از جناب شیخ هم از این یک کلمه اغماض فرمایند تا کسی اقدام نکند که عرض نماید در همین جواب جناب شیخ خود شما لفظ (عائله) شریفه فرموده‌اید به این عبارت که هزار و سیصد سال است این عائله شریفه در موقع قتل و نهب و سبی اشرارند بفرمائید عائله به معنی عترت و عیال در چه لغت استعمال شده است و اینکه فرموده‌اید جناب شیخ محض تملق و تزویر نسبت به نصاری لفظ انجیل شریف و انجیل مقدس فرموده‌اند خیلی از جناب مستدل تکلم و تفوه به این مطلب قبیح آمد زیرا که متملق و مزور کسی است که محض تملق این مذاهب و صاحبان ادیان از حکم محمدی صلی الله علیه و آله اعراض و اغماض و آنها را متاب و ماجور و همین قدر که یک زمانی وضع دین آنها به وضع الهی بوده اگر چه بعد از تشریح شریعت محمد صلی الله علیه و آله منسوخ گردیده بگویند فعلا نیز عقیده‌ی حقه دارند تا در مجالس و محافل با آنها خلطه و آمیزش نمایند و برای قدح ملت اسلام صحبتی گرم کنند روزی به شب و شبی به روز آرند اگر جناب شیخ انجیل شریف یا انجیل مقدس فرموده‌اند مراد همان انجیل مبارک منزل از سماء است نه انجیل محرف که در دست امت باقی مانده خلاصه اینکه اسلامیان بحمدالله تعالی مزور و متملق نیستند و به قوت شریعت مطهره و احکام صادره‌ی از نواحی مقدسه یهود و نصاری و مجوس را نجس و با آنها به رطوبت مس نمی‌نمایند و اگر در مجلسی که هزار فرنگی و یا یهودی حاضر باشد و شرب چای نمایند فوری در ملاء عام با کمال قوت قلب امر به تطهیر می‌نمایند و هیچ تملق از کسی نمی‌گویند در این صورت معلوم می‌شود که مزور و متملق مائیم یا ایشان فاعتبروا یا اولی الابصار

استدلال مستدل به کلامی از (محمد تقی ناجی اصفهانی)

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند محمد تقی نامی از تجار اصفهان حکایت نمود که چون در سنه ۱۲۹۶ هجریه‌ی حادثه‌ی شهادت نورین نیرین الحسن والحسین قدس الله تربتهما وقوع یافت بعد از ظهر یوم (۲۳) شهر ربیع الاول که یوم شهادت بود برای شغلی از اشغال تجارت به قریه‌ی جلفا که مسکن نصاری است رفتم و عموم اهالی را از این حادثه‌ی کبری غمگین و محزون یافتم در این اثنا فتاتی از اجانب از من پرسید که سبب قتل این دو سید جلیل چه بود گفتم به سبب اینکه از طائفه‌ی بابیه بودند گفت دانم بابی بودند فائده‌ی قتل ایشان چه بود نه از ذریه‌ی پیغمبر شما بودند و به مکارم اخلاق و محاسن اطوار اشتهار داشتند [صفحه ۲۳۹] گفتم قتل ایشان را علماء ما موجب حصول ثواب می‌دانند و مایه‌ی تقرب حضرت رب الارباب می‌شمارند چون این عبارت مسموع داشت متعجبانه در من نظری نمود و گفت ویل لکم ایها الامه العجیبه اگر قتل ذریه‌ی پیغمبر از حسنات شما است پس سیئات شما چه باشد این بگفت و روی برتافت و در غایت سرعت به جانب منزل خود شتافت این است آنچه جناب مستدل در این مقام فرموده‌اند

جواب

عرض می‌شود خداوند متعال در حدیث قدسی می‌فرماید خلقت الجنة لمن اطاعنی و لو كان عبدا حبشيا و خلقت النار لمن عصانی و لو كان سیدا قرشیا پس معیار احترام و شرافت و میزان اکرام و رعایت اطاعت حضرت احدیت و متابعت دین منیف حضرت رسالت است بلی سادات ذوی العز و الاحترام به واسطه‌ی نسبت به اجداد عظام از سائر ناس اشرف و در انظار مفخم و معظمند در صورتی که پیرو این شریعت غرا و ملت بیضا باشند اما اگر از متابعت ملت خارج شوند آن احترام نسبی از میان خواهد رفت و اینکه حضرت ختمی مرتبت فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و توصیه در حق عترت طاهره

کسانی هستند که بر متابعت آن حضرت صلی الله علیه و آله باقی و ثابت قدم باشند نه اینکه بدون دلیل و برهان از دین قویم و طریق مستقیم معرض و با اولیاء دین معارض گردیده به نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی دین آورند خلاصه اینکه بعد از خروج از دین و تجاوز و تخطی از احکام خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله دیگر هیچ امتیازی باقی نمی‌ماند و حکم خداوند متعال درباره‌ی ادانی و اعالی و عالم و جاهل و ناقص و کامل بی تفاوت است سید قرشی باشد یا بنده‌ی جشی از شاهزادگان و الاتبار باشد یا دونان بی قدر و مقدار ضعیع باشد یا شریف قوی باشد و یا ضعیف اگر کافر و مرتد گردید محکوم به قتل و اهلاک و اعدام است نه مستوجب فضل و احسان و انعام

استدلال مستدل بر کلام شیخ الاسلام در مورد ظهور

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند و جناب شیخ از این قبیل عبارات که دال بر حسن ذوق ایشان است بسیار دارند نظر فرما در صفحه‌ی (۶۳) رساله‌ی مطبوعه‌ی ایشان تا ملاحظه فرمائی که به چه تشبیهات بارده که عدم انطباق آن لا محاله بر هر ذی حسنی واضح است این ظهور اعظم را به ظهور مانی نقاش تشبیه نموده و وجود اقدسی را که در سجن اعظم منفی و محبوس است جلوس مبارکش را در عکا به انزوای مانی در مغارهای جبال تمثیل فرموده و از ذکر کیفیت قتل مانی بعد از هزار و ششصد سال تقریباً چه لذتها برده ولیکن افسوس که سائر مکذبین در این فضل بر جناب شیخ سبقت جسته‌اند و انزوا حضرت رسول را در غار حرا به انزواء مانی در مغارها تشبیه نموده و تمسک به فصاحت را مثل تمسک مانی به حسن رسم که هر دو از صنایع بشریه است از یک قبیل شمرده‌اند تا معنی آیه‌ی مبارکه تشابهت قلوبهم که درباره‌ی معترضین بر مظاهر امر الله نازل شده است معلوم و واضح آید و صحت حدیث نبوی که مخاطباً للامة الاسلامیه فرمود لتسلکن سنن من قبلکم شبرا فشبرا و ذراعا فذراعا واضح و روشن و هویدا گردد و باهر و آشکار شود انتهی کلامه

جواب

عرض می‌شود مقصود جناب شیخ از این تمثیل و تقریب این است که شما بهائیان آیات باهرات که در قرآن شریف در ذم و قدح معارضین و منکرین حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نزول یافته برای ذم هر مکذب و معترض و معاند و معارضی دلیل و آنها را مصداق آیات مذکورات می‌دانند و هر قتل و سبی و اهلاک و اعدام را هر چند بر حق باشد اسباب سرزنش و توبیخ عامل و فاعل و معدوم و قاتل می‌دانند اگر هر مکذب و معاند و متعند و جاحد مورد مصداق آیات باهرات بودی پس مکذبین سامری و مسیلمه و سجاح و طلیحه نیز باید در شمار آنها مندرج و در عداد آنان منسلک گردند و هر گاه مقاتله و مجادله به این درجه در همه جا و همه موضع مدموم بود چرا خداوند تبارک و تعالی در قرآن می‌فرمود فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و در جای دیگر می‌فرماید واقتلوه حیث ثقتموهم و اخرجوهم من حیث [صفحه ۲۴۰] اخرجوکم و در سوره‌ی نساء می‌فرماید فقاتل فی سبیل الله و در سوره‌ی توبه است الا- تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم باز می‌فرماید قاتلوهیم یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم در سوره‌ی نساء می‌فرماید الذین امنوا یقاتلون فی سبیل الله باز فرموده است فقاتلوا اولیاء الشیطان باز فرموده و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نوتیه اجرا عظیمما و هکذا البته در دویت موضع امر به مقاتله و مجادله‌ی با اهل باطل شده کما لا یخفی و نیز اگر اعدام و اهلاک مرتدین لازم نبود چرا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املى لهم و در سوره‌ی بقره می‌فرماید و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت

اعمالهم فی الدنيا والاخره و اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون خلاصه از این طول و تطویل و دراز نفسی و تفصیل این است که قتل بی گناه قبیح و ظلم بر مظلوم شنیع است و مقاتله و مجادله در راه حق موجب جاه رفیع و قدر ضعیع پس اگر فلان فرنگی یا فلان ارمنی رائی اظهار کند نافع و مغتنی به نیست هر چه خواهند بگویند و آنچه میل دارند بشنوند نه از اظهار فلان تاجر نقصی در دین ظاهر و نه از قول فلان دختر نصرانیه وهنی در اسلام حاصل می شود بلکه علماء اعلام به همان قوانین صادره و قواعد مقررہ مامور و در درگاه خداوندی مثاب و ماجورند والحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده جناب مستدل فرموده اند و خلاصه القول اکنون در این مقام کتاب را به انجام می بریم و خامه و نامه را درود می گوئیم زیرا جواب جمیع شبهات جناب شیخ الاسلام بحمدالله تبارک و تعالی در غایت وضوح و اتقان انجام یافت و تالیف این کتاب با وجود موانع کثیره که برخی از آن عوارض انفراد و مسافرت است و عواقب امراض و ضعف به نیت بدون رجوع به مسوده و باطله غالباً چنانچه عادت اهل تصنیف و تالیف است در مدت شش شهر قمری صورت اختتام گرفت و عبارات رساله‌ی اولای جناب شیخ را که اصل و مبنای جمیع شبهات بل کرامات ایشان است بتمامها من دون تغییر حرف او اسقاط کلمه در این کتاب متسلسلاً مرقوم داشت و از رساله‌ی ثانیه‌ی ایشان آنچه مبین غوامض و مفصل مجملات رساله‌ی اولی و یا شبهه‌ی تازه و ایراد جدیدی بود نیز عیناً نقل نمود و هر یک را حلا و الزاماً جوابی وافی کافی مرقوم داشت و با وجود غموض مسائل و دقت دلائل جانب سهولت و سلاست عبارت را وا نگذاشت و از نگارش عبارات مغلطه و بیانات مبهمه علی قدر المقدور اجتناب نمود آن گونه که عالم از آن بهره برد و عامی از فهم آن عاجز نیاید تا آنکه بعون الله تعالی و حسن تأییدیه شبهه‌ی از شبهات مندرجه‌ی در هر دو رساله‌ی حضرت شیخ باقی نماند که بدون جواب گذارد و باین عبارت و اوضح برهان حل آن را معروض ندارد الا- در مواردی که نفحات معطره‌ی ورد طری در مشام ایشان تاثیر سم قتل نموده خلافاً لما هو معهود من اهل العلم گاهی لعن و طعن و تکفیر فرموده و گاهی شعر طاموس و شغال سروده‌اند و این عبد بر حسب اوامر نازله‌ی از قلم اعلی از معارضه‌ی بمثل اجتناب نمود و جواب آن را بدعا خیر مبذل داشت زیرا که حق جل جلاله در فطرت عباد خود خوی زشت باقی نگذاشته و السنه و قلوبشان را از سب و لعن و عداوت و بغض خلق منزه و مطهر داشته و فی الحقیقه اگر ارباب بصیرت به دقت نگرند می بینند که معرضین از این ظهور اعظم را چاره‌ای نمانده است جز آنکه یا قلم ظلم بر گیرند و دفتر مفتریات سابقین را از سر گیرند اگر کذب و افتراء موجب فلاح و نجاج کاذب گردد و یا به دامن سب و لعن آویزند و در پناه طعن و قدح گریزند اگر سباب و شتیمة اهل لعنت را سود بخشند و لکن هیهات که شبهه دلیل گردد و رایت کذب راجح شود و جنود لعن و تکفیر ناجح آید درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود فلنختم الکلام و نودع المحابر والاقلام فقد طال بنا المقال و کثر [صفحه ۲۴۱] الاحتجاج والاستدلال و دعتنا الغیره علی الحق الی منازلہ ارجال و ابطال سفاسف الاقوال و نسأل الله تعالی فی خاتمه القول ان یتبث اقدامنا فی دینه و یشرح صدورنا فی امره و یسدد آراءنا فی خدمته و یوحد کلماتنا فی نصرته و ینور قلوبنا یا اتوجه الی وجهه الباقي بعد فناء الاشياء و غصنه النابت من الدوحة المبارکة العلیا مشرق عزه و مجده و مطلع میثاقه و عهده لا زالت السنه الاخيارها تفة بذكره و طیور القدس مغرده بثنائه و حمده و یجعل کتابنا هذا جنه تتفرح فیها و تتفرج فی ارجائها ارباب البصائر والابصار و روضة تهتر منها قلوب الاخيار والابرار انه هو اللطیف الخبیر و بحسن الاجابه حقیق جدیر الی آخره

کلام مصنف

این بنده ضعیف عرضه می دارد هر چند کتاب اول و ثانی جناب شیخ معاصر و طرز سؤال و جواب با جناب مستدل مناظر را زیارت نموده و به همان عبارات منقول از جناب شیخ الاسلام کثر الله تعالی امثاله فی الانام فقط قناعت نموده در مقام تحقیق صحت الفاظ و عبارت و معانی مقصوده از اشارت و صراحت آن جناب بر نیامد که پاره‌ی مطالب بر وفق حقیقت و انطباق با مکنونات خاطر و عقیدت نگاشته یا در قبال مناظر و مجادل و معاصر خویش اگر چه بر طبق معتقد و نزد ایشان معتمد نبوده ذکر آن را در رسائل تا به

توسط رسل و وسائل اظهار و انباشته‌اند مع هذا کله این عبد همان عبارات منقوله را مصدر مخاطبه و مطرح مکالمه قرار داده در هیچ عبارتی از رساله‌ی اولی و ثانیه خدشه و خللی نیافت و لغزش و زللی در آن نشناخت که نام آن را شبهات و اسم آن را ترهات گذاریم بلکه اجوبه‌ی جناب معظم بر عبارات جناب مناظر محترم و استدلالات آن حضرت در قبال فرمایشات معاصر مفخم در نهایت اتقان و احکام و در حقیقت حامی حوزه‌ی اسلام و موجب زوال شبهات خصم در اذهان کافه‌ی انام بود و ایرادات جناب فاضل و حضرت مستدل از مراتب علم و فضل جناب شیخ ذره‌ی نکاست و غلبه بهائیان را بر اهالی اسلام خداوند متعال نخواست و به حکم اذا ظهر البدع فی العالم فلیظهر العالم علمه خداوند یگانه بی‌همتا آن جناب را گماشت و علم هدایت بر اعلی منازل رشادت افزاشت همه‌ی اقوال و عباراتش به اعلی درجه‌ی متانت است و تمام اجوبه و ایراداتش باجلی مرتبه‌ی وزانت نه در تقریرات از عالم ربانی قصوری و نه در تحریراتش من البد و الی الختم فتوری حل مشکلات بر طبق مدلول آیات محکمات نمود و شرح مفصلات بر وفق مدلول اخبار کثیر البرکات فرمود طریق مخاصمت نیمود و عنوان مکافحت نمود نه از قوانین عقلیه تخطی فرمود و نه از قواعد قبول و نکول ادله‌ی نقلیه تعدی نمود مناظر خود را در زاویه‌ی خجلت محبوس و خویش را با شاهد کامروانی و کامرانی مانوس گردانیده گوی مبارزت ربود و در انظار ارباب فضل جلوه‌ی مفاخرت نمود جواب معاصر را به بیانی شیوا اظهار و پاسخ مناظر را در تقریری زیبا آشکار فرمود و به لحن فصیح و کنایت ابلیغ من التصریح به معارض خویش خطاب فرمود هر پیسه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد جزاه الله افضل الجزاء و اجل الثناء اما داعی بر اقدام این حقیر و بنده‌ی عاجز سرا پا تقصیر در تکاوش این اوراق این گردید که چون بعد از غروب آفتاب رسالت حضرت ختمی مرتبت و غیبت جمال مبارک حجت احدیت حجة الله علی العالمین و آیه الله فی السموات والارضین م ح م د بن الحسن العسکری ارواحنا له الفداء علما راشدین و فقهاء متقدمین برحسب مدلول آیات قرآنی و کلمات صمدانیه و اخبار صادره از معادن علم و حکمت و مهابط وحی و معرفت و منابع کرم و سخاوت و سادات دین و ملت در تأیید دین قویم محمدی صلی الله علیه و آله و طریق مستقیم احمدی صلی الله علیه و آله الی یوم التناد برای عرفان بندگان و عباد کتبی در این آئین نگاشته و متون صحائف به فنون طرائف مشحون داشته و در علائم ظهور حضرت بقیة الله و اوصاف و نسب حجة الله صحفی که کاشف امتیاز حقایق و اسرار و دقائق است تصنیف و تالیف فرموده تا استقامت بر طریقت بر وجه حقیقت بر مراتب ضمیر هر عالم و جاهل و ناقص و کامل جلوه‌گر و همای معرفت و ایمان و شاهبان بلند پرواز یقین و ایقان برؤس و مفارق هر عارف و عامی و دانی و سامی سایه گستراید و در خاطر هیچ مسلم و کافر و مصدق و منکریم شک و شبهت و راه دعوی و حجت باقی نماند [صفحه ۲۴۲] به این واسطه اگر فرضا بعد از استتار نور جمال حضرت خاتم النبیین و غیبت ظاهریه جناب خاتم الوصیین احدی دعوی نبوت و رسالت و یا شخصی غیر از همان پسر بلا واسطه‌ی حضرت حجت امام حسن عسکری مدعی قائمیت شود بالضرورة او را کافر و مرتد می‌دانند لذا ابدا به مزخرفات مدعیهای کاذب گوش نمی‌دهند و آنها را واضح البطلان می‌دانند زیرا که روشنی روز و تابش مهر جهان افروز که خود روشنتر از هر دلیل و اسباب ایضاح هر سیل است محتاج به دلیلی دیگر و ایضاحی اظهر نیست و البته مدعیان ذوق سلیم و فارق بین حق و باطل و ممیز مراتب هر جاهل و کامل بوده کتاب سماوی را که صادر از خالق است با کلام ناقص که ناشی از خلاق است به خوبی می‌شناسند این است که بعد از ادعاء نقطه‌ی اولی و مشاهده‌ی بیان صادر از آن بتان و ملاحظه‌ی غلطات و رکاکت آن دیگر ابدا در این مقام مباحثه و مناظره با او بر نیامده بطلان او را کالشمس فی رابعه النهار آشکار دیدند ولی دولت علیه اسلامیه برای اینکه عوام کالانعام شاید شک و ریبه در خاطرشان ظاهر گردد تاسیس مجلسی و تشکیل محفلی نموده از علماء اعلام و رؤسا اسلام خواستار گردیدند که در تبریز با ایشان ابواب مباحثه و امتحان باز تا حق از باطل و عالم از جاهل ممتاز آید این بود که در بدو دولت و سلطنت سلطان شهید سعید و آخر دولت مرحوم مبرور محمدشاه اعلی الله مقامه محفلی آراسته و مجلسی به وجوه علما ملت و اولیاء دولت پیراسته گردید و از هر مقوله‌ی سخن راندند و از اصداف هر علمی دری سفتند بیچاره باب بر مکنونات خاطر که مدت‌ها عقد قلبی بدان نموده که علم و

فضلی جلوه دهد کامیاب نگردید بلکه مفتضح و رسوا گردید این بود که علما عظام به حکم شریعت فتوی قتل او دادند و او را به سرای دیگر فرستادند و مدلول من خرج عن زیه فدمه هدر اجراء داشتند و لواء احکام شرع اقدس افراشتند پس از آن جمعی از مردمان هنگامه طلب برای غوایت عوام دامی گسترده میرزا یحیی ازله را که از خواص اصحاب باب و پسندیده‌ی آن جناب بود به نیابت ستودند و او را در پرده‌ی اختفاء و انزواء مستور و غائب نمودند تا اگر در جواب مسائل عاجز آید تواند آن را انکار نماید در این خلال میرزا حسین علی بهاء که در ایران بطراری معروف و آن هنگام به نیابت ازل مفتخر و موصوف بود به واسطه‌ی ازدحام مریدان کار خود را با مراد موافق یافته به یک بار پرده از روی کار برداشت و به اطراف و اکناف شرحی نگاشت که این بیچاره ازل از درگاه کبریائی مردود و نزد مقتدای خویش مطرود گردیده و در آن اوراق بذل کید و کد و بحث و رد بر او نموده آن غائب در پس پرده را معزول و خودش به اغواء جهله مشغول گردید و شرحی بر خلاف قانون از اساطیر جدل و مغالطه پرداخت و در حوزه‌ی اتباع باب منتشر ساخت در این گیر و دار برخی از تابعین ازل که به آشوب و جدل رغبتی تمام داشت فرصتی بدست آورده خود را به آن بی‌نوای مستور از انظار رسانیده گفت تو را در این منزل جلوس و در حقیقت مسجون و محبوس داشته برادرت به نام نامی و اسم گرامی تو ریاستی تحصیل و دولت و ثروتی تکمیل نموده مال و منالی مجتمع و لواء خود سری مرتفع نموده از این دریچه‌ی محبس بدرای و خود را به نیابت خاصه بستای تا این گروه بی‌شعور تو را ستایش و جناب را پرستش نمایند آن بیچاره بی‌تجربه قد ریاست علم و در بادیه اغواء قدم زد به سبب و لعن برادر کهنتر ناطق و مکفر تابعین سابق و لاحق گردیده طرفین به حکم قالت الیهود لیست النصراری علی شی و قالت النصراری لیست الیهود علی شیء یک دیگر را تکفیر و تبعه‌ی همدیگر را تحقیر نمودند و از آنجا که در زمان استتار قهری ازل میرزا حسین علی بهاء امر خویش را استوار و نزد تابعین خود صاحب شوکت و اقتدار و در السنه‌ی پیروین این مذهب در نهایت اشتها بود در ذکر این مطاعن و سالب بهائیان بر تبعه‌ی ازل غالب آمدند و ازل به همان معدودی که اول من امن بودند قناعت نمود خلاصه خورد خورد بهاء خود را رئیس و بزرگ شمرد و از هر گوشه و کنار و هر شهر و دیار جمعی بی‌کار که جز بی‌دینی پیشه و شعاری نداشتند بستری نرم و حوزه‌ی گرم یافته و با یکدیگر خیالاتی بافته که عن قریب [صفحه ۲۴۳] این دعاوی در انظار علو و این مذهب در هر دیار و بلد سمو خواهد نمود این بود که پاره‌ی دربارهی رؤسا خویش غلو نموده برخی از زبردستان که در مدرسه و محافل تدرس و تدریس مغلوب زبردستان بودند و به مقام و رتبه‌ی علمیه نائل و برای آنها امتیازی حاصل نشده بود به طلب ریاست برخواستند و محافلی برای ترویج آراستند تا این اوقات از جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی کتابی خالی از مبدء و مبانی که از صدر الی ذیل شعبده بازی و زمینه سازی بود زیارت و آن را موجب تجری ارباب غوایت و شرارت یافت زیرا که کتاب مستطاب جناب معظم هر چند اگر در حضرت ناقدان بصیر و ناظران خبیر عرض شود بر مهملات و سستی استدلال آن آگاه می‌کردند و از طرز و اسلوب آن بر طراری و زبردستی مؤلف گواه می‌شوند اما آن بیچارگان از علم و کمال دور و عامیان از ادراک صحت استدلال مهجور کتابی ملاحظه می‌نمایند که ربع آن مشحون به آیات قرآن و ربعی دیگر مشمول به اخبار صادره‌ی از ائمه و سادات جهان علیهم‌السلام و قدری مشتمل به تواریخ و کتب سیر پیشینیان و برخی محتوی بر ذم علماء ادیان و تمام را بر اثبات مطالب مخترعه و مقاصد مبتدعه دلیل آورده و در حقیقت به عبارات شیرین و اشارات نمکین بیانی شیوا نموده و رؤسا خود را به بزرگی ستوده در انظارشان جلوه دارد و در مجالس و محافلی که از علماء اعلام خالی و از وجود صاحبان ادراک و شعور عاری است تفسیرات و تأویلات بر خلاف ما انزل الله می‌نمایند و به اخبار صادره‌ی از اهل الذکر که به مواضع تنزیل و مواقع تأویل آگاه و عالمند رجوع نمی‌نمایند مثلاً اهالی اسلام را در عداد مکذبین انبیاء و رسل می‌شمارند به سبب اینکه باب را تصدیق نکردند باب را قائم موعود می‌دانند محض اینکه مورد قدح و لعن فقهاء اعلام واقع گردید خلاصه به این استدلالات واهیه تمسک جسته به این مزخرفات دین و آئین را تاسیس می‌نمایند اگر این گونه امور مناط باشد خوب است شیطان را پیغمبر پیغمبران شمارند و یزید را امام و پیشوای امامان و غافلند از اینکه این آیات نازل‌ی در قدح و ذم مکذبین و توبیخ و تغییر

در حق معترضین در حق کدام و در چه مقام شرف نزول یافته نه هر مکذبی محط غضب الهی و مورد سخط کبریائی است و نه هر معترضی مصدر عصیان و نافرمانی بلکه مکذبین داعیان باطل به عنایات الهیه نائلند و معترضین بر مدعیهای کاذب را افتخارات کامله حاصل معروف است هر گردوئی گرد است نه هر گردی گردو نه هر که را تکذیب نمودند محق است و نه هر کس در مقام اعتراض آمد فضلی را مستحق نه هر که مورد قدح فقهاء واقع گردید قائم موعود است و نه هر فردی از افراد ناس که او را طعن و لعن نمودند آن مبارک وجود مسعود نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری دارند نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند برای امام موعود شرائطی مقرر و برای ظهور مبارکش علائم و آثاری مقدر است پس این خلعت الهیه بر قامت ناموزون نا زیبا است نیاید و دعوی این رتبت هدایت نابینا را نشاید بالجمله در این خاتمت شرح این مطالب لازم نیست و خلاصه‌ی مقصود این است که عدم اعتناء علماء امامیه نه از بابت عجز و قصور است بلکه بطلان آنها در انظار فقهاء در غایت ظهور این است که در مقام رد و جدل با هر دزد و دغل مقابل نمی کردند و مماثل نمی شوند ولی چون این عبد عاصی از گوشه و کنار شنیده بود که سکوت رؤسا ملت و عدم اقدام در نگارش تغییرات حاصله برای آن امت از بابت عدم توانائی و قدرت است نه من باب عدم اعتناء به آن مذهب و ملت لذا با وصف عدم استعداد و قابلیت عارفا حد نفسی معترفا به قصوری و عجزی با وفور مشاغل و ابتلاءات لاطائل و عدم حصول مجال و تطرق انواع کلال و ملال به واسطه‌ی رجوعات سکنه‌ی این محال که مسلما اقدام در آن موجب وبال و نکال است خواست عرضه دارد که بحمد الله تعالی از توجهات امام عصر عجل الله تعالی فرجه در این عهد و زمان نیز عیان اطباع و افهام و بازار علوم و آداب انام بدین حد فاسد و به آن درجه که می گویند کاسد نگردیده که بالمثل ضریری عدیم البصر بر انکار شمس و قمر حجت کند و به وهم گمراه خویش طریق [صفحه ۲۴۴] جدل گیرد و علماء اسلام از مشاهده‌ی کتاب حجیم فلان جناب و تفسیر و تاویلات بر حسب میل بهاء و باب قرین واهمه و اضطراب کردند که الحمد والمنه در صحت و دوام این دین مبین و نفاذ و بقاء شرع متین براهینی محکم و قوانینی بغایت متقن و مستحکم در دست دارند و صید آرزو و آمال بر شست و این بی‌اعتنائی و عدم اقدام به واسطه‌ی عدم میل و رغبت به ملاحظه‌ی اساطیر واهیه و اباطیل ناقصه است و اوقات فرخنده و عمر گران‌مایه‌ی خود را حیف می‌دانند که مصروف جواب این ترهات و پاسخ این مزخرفات بسازند پرتو نور شرع محمدی و جلوه و ظهور جمال احدی صلی الله علیه و آله در دیده‌ی هیچ ناظر و صفحه‌ی هیچ خاطر پوشیده و مستور نیست بلی دیده‌ی اعمی چهره‌ی بیضا نبیند و سمع اصم سجع نعم نیابد و مشام مزکوم از عرف مضموم محروم ماند بالجمله هر چند ترهات جناب میرزا ابوالفضل در خور التفات و استدلالات ناصواب آن جناب لایق رد و جواب نیست و آنچه در ایراد و اعتراض بر جناب شیخ الاسلام و حمایت و جانب داری از مناظر آن قدوه‌ی انام نگاشته و همت خود را بر اعلاء کلمه‌ی باب و بهاء گماشته تمام مخدوش و من البدایه الی النهایه ناقابل و مغشوش است ولی چون در کتاب مستطاب بطراری و عبارت سازی بلکه به خدعه و شعبده بازی بیاناتی موهمه و تاویلاتی مبهمه نموده و بیم آن بود که در قلوب ضعفا العقول این تسویلات غیر مقبول رسوخ و نفوذی و از آنها عقد قلبی به این طریقه ظهور و بروزی نماید لذا غالب از عبارات جناب مستدل را که در جواب جناب شیخ فاضل نگاشته و کتاب خود را به آن بیانات انباشته‌اند مرقوم و وهن و سستی آن را باجلی بیان و اظهر برهان بیان نمودیم تا عوام و جهله و حمقی و غفله به آن حیل و خدعه مغرور و از نیل سعادت طریقه‌ی مستقیمه مهجور نمانند و کماکان به انتظار ظهور حضرت قائم موعود که ودیعه‌ی پیغمبر محمود و از ذریه و اولاد آن مسعود است و چنانچه از لوح شریف صراحه استنباط می‌شود پسر بلاواسطه‌ی حضرت عسگری است لیلا نهار نشسته از خداوند متعال ظهور موفور السرور را مسألت نمایند تا عالم از برکت آن وجود مبارک پر از عدل و داد و خلایق از این گونه فتنه و فساد آسوده گردند و خداوند تبارک و تعالی را به شهادت می‌طلیم که از این سؤال و جواب و تطویل و اطباب جز قول راست و صواب که توانش در پیشگاه حضرت رب الارباب که مجال شبهه و حيله و خدعه و ربه نیست جلوه داد مقصودی نداشت و همت خود را بر نگارش مطلبی ناصواب نگماشت و از یمن امداد فیض ازلی و حسن اعداد جود لم

یزلی مساعد این کتاب میمون و میامن این صحیفه‌ی صداقت مشحون آفتاب آسا برصفحه‌ی خاطر برادران ایمانی و طالبان استنشاق روح یمانی سایه گستر و پرتو افکن خواهد گردید و رجاء دارم که از فرط اقبال و توجهات خاطر مبارک قطب زمان و غوث زمین بقیة الله فی الارضین کحل الله ابصارنا بتراب اقدامه و سکن جیشان جیوش الکفر بخفوق اعلامه این بنده‌ی عاصی حظی موفور النصیب و قسمتی کامل النصاب ببرد و موجب حصول افتخار و امتیاز در عرضه‌ی عرصات و پیشگاه حضرت واهب العطیات شود و یرحم الله عبدا قال امینا و لا ارضی بواحدة حتی یضیف الیها الف امینا و خلاصة القول اینکه نباید مانند عوام کالانعام بهر سمتشان خوانند لاعن شعور بدونند و به هر جهتشان رانند بدون ادراک بروند این سوکشان آن سوکشان گاهی به سوی ناخوشان یا بگذرد یا بگسلد کشتی از این گردابها استعداد جبلی خود را از دست ندهند و فطرت اصلی خویش را به مفت و بدون بهاء نفروشد و مادام که آفتاب فلک امامت در مغرب غیبت غروب دارد دست توکل به دامان عصمت و طهارت حضرت ختمی مرتبت و پاکان و پاکیزگان از فرزندان آن سرور پیغمبران خصوصا خلف سلف و صاحب رتبه‌ی عزت و شرف قطب زمین و غوث زمان کثر و کھف امان و گوهر رخشان بحر امکان حجاب ازلی و اسم اعظم لم یزلی پاک کنندگی دامن خاک از لوث ملحدان فرمان فرمای ممالک زمین و آسمان و حجت بالغه‌ی خداوندی بر جهان و جهانیان بقیة الله الحجة ابن الحسن العسکری صاحب العصر والزمان علیه و علی آباءه صلوات الله الملك المنان زده [صفحه ۲۴۵] از خداوند سبحان مسألت نمایند که امت مرحومه را بر دین قویم محمدی و طریق مستقیم احمدی صلی الله علیه و آله برقرار و این عقیده‌ی حقہ‌ی راسخه را استوار بدارد تا از اغواء شیاطین انس و جان مصون و از تذبذب اهریمنان مفسده بنیان مامون گردند تا بر برق حسام آن حجة الله علیه السلام خرمین حیات مخالفین دین مبین را بسوزاند و طیور ارواح و وحوش قلوب را در دام تسخیر اطاعت کشاند و ریاح صباح و جنوب متکفل جاروب کشی آستان رفعت و جلالت و شوکت و ابهتش گردد و وجود مسعودش ماجی آثار جور و ظلام و حامی ثغور اسلام شود و همواره لشکر فیروزی اثرش با ظفر چون رعد و مطر همعان و بذکر اوصافش دهان صدف درفشان و به وصف جود و سخایش بحار جهان و طب اللسان آید مسایل مندرسه شریعت را محیی و وسایل بدع و احکام مخترعه را مغنی باشد و جهانیان را یا به بیان و تقریر و یا به سنان و شمشیر تحت کلمه‌ی واحده بدارد و زمین از یمن معدلتش سرسبز و خرم و با شادابی و طراوت توأم گردد و مؤمنین آن زمان فضای روح افزای تلك الجنة التي اعدت للمتقين را ببینند و واردانش نداء ادخلوها به سلام امنین بشنوند و الی هنا نختم الکلام و ارجو ان اکون من اهل البشارة فی قوله سبحانه فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا لالباب و انی لارجو من فضل الله و کرمه ان یکون هذا البیان مطلوباً للعماء الابرار مقبولاً عند اولی الابصار لانه لیس کل من فعل فعلاً اجاد و لا کل من قال و فی بالمراد و بحمدالله تعالی خداوند متعال این ضعیف عاجز را توفیق عنایت فرمود که این خدمت را با توارد اسباب مفرقه‌ی حواس در زمانی قلیل به انجام رسانید مرجو از عنایات بی‌نهایت حضرت وهاب و معطی بی‌اندازه و حسنات که این هدیه‌ی محترقه را در پیشگاه حضرت ولی زمان صاحب عصر و مالک ممالک دهر حجة الله علی العالمین و خلیفة الله علی اهل الارضین سلطان العصر و ناموس الدهر الحجة بن الحسن العسکری ارواحنا له الفداء پسندیده فرماید و این عبد عاصی را در روز شمارد در شمار و عداد موالیان خود شمارد و قد فرغ من تالیفه و تنمیقه فی یوم الاربعاء السابع والعشیرین من شهر جمیدی الاخرة (سنه ۱۳۲۰) یک هزار و سیصد و بیست هجری مؤلفه الجافی... الاحقر ابن الحاج رجعلی الیزدی الاردکانی علی اصغر عفی الله عن سیئاته و حشره مع موالیه و ساداته

هنگام شروع (حدیث ابی لیبید مخزومی)

در نگارش این اوراق در مسئله‌ی استدلال به حدیث شریف ابی لیبید مخزومی که جناب مستدل بر تطابق آن بر ظهور جناب باب استدلال نموده‌اند و مشروحا وجه استدلال آن جناب و ایراد و جواب که به نظر این عبد رسیده در اوائل این رساله عرض نموده‌ام

در محفلی از این مطلب مذاکره رفت بعد از چندی رساله و جزوی در رد ایرادات این عبد از یکی از رؤسا بایه و بهائیه رسید که ملاحظه و مشاهده‌ی آن بیانات که بر مقدار فضل و علم افاضل آن امت دلالت دارد لازم است این است که رساله‌ی محتویه بر ایرادات آن فاضل که عبرت اواخر و اوائل است نگاشت و برای آن مورد که اهمی تمام وجد و جهدی تام نموده و نسخ عدیده‌ی از آن را نزد تبعه‌ی این مذهب و ملت فرستاده و به اعتقاد بهائیان مبادرتی به کمال نموده انقاد داشت از علما ابرار و فقهاء اخیار و مستدعی است که به مغالطات و مکالمات رؤسا و اعظام این دین و علما و افاضل از آئین به دقت نگرند تا بر مراتب فضیلت و مقدار علم آنها مستحضر شوند و به حکم البعرة تدل علی البعیر بر مکنونات ضمیر پیشوایان ایشان خیر کردند بسم الله العلی الاعلی تبارک و تعالی چندی قبل در مجلس و محفلی که به وجوه از باب فضل و کمال آراسته و به وجود اصحاب شوکت پیراسته بود از هر مقوله سخنی در میان و مطرح نظر حضار که دارای مقامات عرفان بودند گردید خورد خورد از وضع حالیه روزگار شکایتی رفت که در این عهد [صفحه ۲۴۶] و ایام به مرور دهور و اعوام و شهور رسوم علوم به کلی مندرس و فهم مدرک با وهم مهلک ملتبس شده علم معانی را دور جوانی گذشته و فن بدیع را فصل ربیع گشته نه از رسوم بیان اسمی در میان و نه از قواعد حکمت و کلام حرفی بر زبان است در این خلل یکی از امراء و رجال که در فنون علوم حظی به کمال داشت بیانی فرمود که جناب آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی که یومنا هذا رئیس مبلغین سلسله‌ی بهائیه است کتابی مطبوع که نزد ارباب ذوق سلیم و فهم مستقیم بسی مطلوب و بی نهایت مرغوب و مطبوع افتاده و در بیانات خویش شرح معضلات و حل مغلفات به طوری نموده که برای اهل دانش تفسیری کشف و تاریخ و صاف است و در اثبات نقطه‌ی اولی و جمال ابهی به اصطلاح خودشان به آیات صریحه و اخبار صحیحه استدلالاتی کافی و بیاناتی وافی نموده که پس از ملاحظه‌ی آن تقریر و بیان مشاهده‌ی صادرات از آن کلک و بنان غوامض مسائل منحل و مقاصد آن طائفه مدلل می گردد بلکه عالم علوم و آداب را رونق عهد و شباب باز آمده و گلشن فضل و بلاغت را حسن و طراوت پدید گردیده خلاصه اینکه بعد از این تمجیدات و استماع این نعمات در مقام تفحص آن کتاب جدی وافی و جهدی کافی نموده در مجلسی که به وجوه علماء اعلام و رؤسا مذهب اسلام مشحون بود یکی از احباب کتاب مزبور را ارائه نمود و بر سیل اجمال چند ورقی از آن را زیارت و شرح حدیث ابی‌لیید مخزومی را که در تطبیق آن با ظهور نقطه‌ی اولی مساعی جمیله مبذول فرموده مطرح انظار ارباب علم و درایت نمود بدون اینکه در مقام رد و قبول یا تصدیق و نکول آید ایرادی به نظر رسید لذا بر سیل صحبت به ذکر عدم تطابق مبادرت نموده مجمل بیانی از این عبد جانی در میان و به تصدیق علماء ناظرین و فضلاء حاضرین تیر ایراد بر هدف و نشان آمد و چون بنای این عبد ذلیل بر طرح لجاج و عناد و ابداع شرور و فساد نیست در مجمعی که یکی از رؤسا آن طائفه حاضر و نزد این بنده عقائد آن شخص ظاهر و باهر بود که از تبعه‌ی این مذهب و ملت است بلکه صاحب ابلاغ و دعوت مجمل بیانی از عدم تطابق نمود بعد از چندی رساله‌ی در رد ایراد این عبد جانی که معلوم نیست از کدام یک از فضلاء نگارش و از بحر مواج کدام عالمی از این طائفه تراوش نمود به نظر قاصر رسید که حاصل آن تصحیح استدلالات جناب ابوالفضائل و تجهیل این عبد غافل بود لهذا لازم آمد که بیان استدلال جناب فاضل مناظر و ایراداتی که به نظر این قاصر رسیده و جوابی که از جناب مجیب صادر شده عرض نماید تا نزد اولی الابصار آشکار گردد که مخطی که و مصاب کدام است و من الله اسأل التوفیق انه خیر رفیق

کلام میرزا ابوالفضل گلپایگانی در مورد حدیث (ابی لیید مخزومی)

اشاره

جناب میرزا ابوالفضل فرموده‌اند که عالم مفسر عیاشی از ابی‌لیید مخزومی روایت فرموده قال قال ابوجعفر علیه‌السلام یا ابالیید انه

یملک من ولد العباس اثنی عشر یقتل بعد الثامن منهم اربعة تصيب احدهم الذبحة فتذبحه هم فئه قصيرة اعمارهم خبيثه سيرتهم منهم الفويسق ابنا الملقب بالهادي و الناطق و الغاوي يا بالبيد ان لي في حروف القرآن المقطعة لعلمنا جما ان الله تبارك و تعالی انزل الم ذلك الكتاب فقام محمد صلى الله عليه و آله حتى ظهر نوره و ثبت كلمته و ولد يوم ولد و قد مضى من الالف السابع مائة سنة و ثلث سنين ثم قال و تبيانه في كتاب الله في الحروف المقطعة اذا عدتها من غير تكرار و ليس من الحروف المقطعة حرف تنقضى ايامه الا و قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد واللام ثلثون والميم اربعون والصاد تسعون فذلك مائة واحد و ستون ثم كان بدو خروج المهدي لحسين الم الله لا اله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند المص و يقوم قائمنا عند انقضائها بالمر فافهم ذلك وعه واكتمه انتهى و حاصل استدلال جناب ابوالفضائل اين است كه چون بر وفق فرمان حضرت ابی جعفر عليه السلام حروف مقطعه‌ی اوائل سور را از الم ذلك الكتاب تا المر بشماری يكهزار و دويست و شصت و هفت می شود و اين مطابق است با يوم طلوع نير اعظم از فارس و اين نکته پوشيده نماند كه حضرت ابی جعفر عليه السلام [صفحه ۲۴۷] تواریخ مذكوره‌ی در حديث را از قيام حضرت رسول صلى الله عليه و آله بر اعلان دعوت اخذ فرموده چنانكه در جميع كتب سير مذکور است كه آن حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانية به دعوت قریش قيام فرمود و چون اين عدد بر سنين هجريه افزوده شود بالتمام با سنه‌ی يك هزار و دويست و شصت كه سنه‌ی ظهور نقطه‌ی اولی است مطابق گردد و اين عبد جواب عرض کرده بودم كه از كتب اخبار و سيره مستفاد است كه هجرت حضرت ختمی مرتبت در سنه‌ی سيزدهم از بعثت بود يا سال چهاردهم و دو سال يا سه سال على الاختلاف امر آن جناب مكتوم بود و پس از آن اعلاء كلمه‌ی آن حضرت گردید و بر كوه صفا برآمده دعوت خویش را آشكار فرمود پس مناسب اين بود كه نقطه‌ی اولی شش سال قبل از سنه‌ی (۱۲۶۰) تدارك ظهور فرموده باشند تا با مضمون حديث شريف مطابق آید زیرا كه سيزده سال از اول بعثت الی زمان هجرت كه مزيد بر يك هزار و دويست و پنجاه و چهار هجری می شود يك هزار و دويست و شصت و هفت می شود با مضمون حديث مطابق گردد خلاصه ايراداتی ديگر هم نموده بودم كه بعضی را جناب مجيب نقل فرموده و برخی را كه صرفه نداشته در پرده‌ی استتار مكتوم فرموده اند

جواب

كه جناب مجيب بر ايراد اين عبد مرقوم فرموده اين است كه جناب ابوالفضائل مبدأ تاريخ مرقوم در حديث شريف را هفت سال قبل از هجرت فرض نموده اند و جناب عالم معهود دامت افاضاته و در تطبيق آن با فقرات مذكوره در حديث اشكالي فرموده اند اشكال اول جناب ابوالفضائل مرقوم داشته اند ابتداء تاريخ هفت سال قبل از هجرت است كه حضرت رسول اكرم عليه اطيب التحية والثناء در آن سال به دعوت كلييه اقدام فرمود و قبل از آن امر بعثت مكتوم و مخفی بود تا اينجا بيان ايراد اين بنده را فرموده است و جواب نوشته اند به اين عبارت جناب عالم مورد منتقد ايراد کرده اند كه دعوت علانيه‌ی آن جناب در سال سيم بعثت بود و تا سه سال امر مخفی بود بعد آشكارا آن حضرت به دعوت خلق قيام فرمودند تاريخی كه جناب آقا ميرزا ابوالفضل مرقوم داشته اند با كتب اخبار و سير مطابقيه ندارد جواب عرض می شود در تعيين سال دعوت آن حضرت و وقايع قبل از هجرت و فاصله‌ی فيما بين بعثت و مهاجرت به مدینه منوره فيما بين علماء اعلام و مورخين اختلافات كثيره عديده مذکور و مشهور است چنانكه كتب و تالیفات اجله‌ی مورخين و اعظام مصنفين از خاصه و عامه بر اين امر ناطقی صريح و بر كثر اختلاف دلیلی واضح و برهانی لايح است ولی اصح آن اقوال آن است كه آن حضرت در سال چهلم عام الفيل مبعوث به نبوت گردید و در سال پنجاه و سيم (۵۳) به مدینه طيبه هجرت فرمودند و فاصله‌ی میان بعثت و هجرت سيزده سال (۱۳) بوده و مسلم است كه شروع آن حضرت به دعوت علانيه فيما بين قریش و اهل طائف و قبائل اطراف مكه معظمه بعد از نزول آيه‌ی مبارکه‌ی فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين شد و قبل از نزول اين آيه مامور به دعوت آشكارا نبودند و اين امر اعظم در سال پنجم از بعثت از مصدر جلاله حضرت رب الارباب صادر

گردیده و متون کتب معتبره تواریخ و سیر بر صدق مقال گواهی متین است چنانکه در تفسیر صافی در ذیل آیه مبارکه از کمال الدین صدوق که از کتب معتبره اخبار است روایت شده فی الاکمال عن الص علیه السلام اکتتم رسول الله صلی الله علیه و آله مختفیا خائفا خمس سنین لم ینظر امره و علی علیه السلام معه و خدیجه علیها السلام ثم امره الله ان یصدع بما امر فظهر و اظهر امره اگر چه اخبار دیگر از هر دو سال از دو سال و سه سال نیز از صافی مذکور است ولی خبر معتمد علیه حدیث خمس سنین است که مرحوم فیض ابتداء به ذکر و روایت آن می نماید و اخبار دیگر طردا اللباب مرقوم گردیده و مطابق این حدیث خبر معتبر دیگر است که مجلسی علیه الرحمه در مجلد ششم بحار الانوار نقل می کند در طی بعثت آن حضرت که حاصل مضمون آن این است که پس از نزول وحی به آن حضرت و بعثت نبوت تا پنج سال آن حضرت مخفی می داشت امر رسالت خود را و جز علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام کسی با آن ساذج توحید و جوهر [صفحه ۲۴۸] تفرید نبود تا اینکه آیه فاصدع بما تؤمر نازل و پس از نزول آیه مبارکه و اندر عشرتک الاقربین حضرت مولی الموالی را فرمود که ترتیب غذائی فرما تا آخر

احادیث معتبره در مورد دعوت آشکار رسول اکرم و سؤال و جوابهایی در این مورد

این عبد ذلیل عرض می نماید اولاً جناب مجیب مناسب این بود استدلال به حدیث شریف و تطابق آن با سنه ظهور نقطه‌ی اولی که سنه‌ی هزار و دویست و شصت هجری است به اخبار و تفسیر یکی از ائمه اطهار علیهم السلام که معصوم از خطا و زلل و مصون از لغزش و خطلند شرح و بیان فرماید که از کجا معلوم شد مبدأ تاریخ دعوت بالعلانیة والعیان است تا بر سر اختلافات زمان دعوت آشکارا و نهان مذاکرات رود بالقطع ناچارند که به همان میزان تطبیق که در صدر حدیث بر قیام و شهادت حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه بدان استدلال شده اینجاها هم استدلال نمایند و از آن استدلال چنانچه مجلسی علیه الرحمه نیز فرموده اند مستفاد است که دعوت بالعیان آن حضرت در سال سیم بعثت بوده زیرا که وقعه‌ی طف و نینوا در سال شصتم از هجرت حضرت ختمی مرتبت بود و از زمان بعثت الی سنه‌ی مزبوره هفتاد و سه سال گذشته دو سال که زمان بعثت پنهانی بود از آن کم شود هفتاد و یک سال می شود مطابق است با عدد الم خلاصه اینکه بعد از اینکه مطابق صدر حدیث شریف معلوم شد که یازده سال زمان بعثت آشکارا معین شده تا با قیام حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام موافق نمی توان در این موقع تغییر وضع داده زمان بعثت بالعیان را هفت سال گرفت و جناب میرزا ابوالفضل از این استدلال محروم می شوند و الا بر جناب معظم است که صدر عبارت حدیث شریف را که صادر از معصوم است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی با عدد الم مطابق آورند و زمان بعثت بالعیان را هفت سال معین فرماید پس از آن با ظهور قائم موعود تطابق نمایند و بیان فرمایند که یک هزار و دویست و شصت و هفت می شود و چه مقدار از سلیقه و طریقه ناقدان بصیر و ناظران خبیر دور است که یک حدیث صادر از یک معصوم که در مقام بیان ظهورات حقه یا باطله به عنوان رمز و اشاره مطالبی می فرمایند و با فواتح سور قرانیة مطابق می آورند مبدأ بعضی را زمان بعثت و بدو برخی زمان هجرت یا در یک مقام بفرمایند زمان بعثت بالعیان هفت سال و در مقامی دیگر بفرمایند یازده سال است از اینها اغماض شود اختیار به دست ما و مجیب نداده اند که به میل و هواء نفسانی مختار باشیم» در صدر حدیث شریف که خواسته باشیم تطابق با ظهوری نمائیم بگوئیم بعث بالعیان یازده سال و در ذیل حدیث که میل داریم قائم جعلی به دست آریم بگوئیم هفت سال بود و اختلافاتی که در زمان اقامت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در مکه‌ی معظمه بعد از بعثت بین علماء و مورخین حادث و در کتب اخبار و سیر ثبت و ضبط است از سیزده یا چهارده سال بیرون نیست برخی می گویند آن وجود مبارک در مدت سیزده سال در مکه و ام القری اقامت و بعضی زمان مکث و هدایت امت در آن بلد را چهارده سال معین نموده اند و بر فرض که بر وفق میل و خواهش جناب میرزا ابوالفضل و شفاعت جناب مجیب زمان بعثت مخفی و مکتوم را پنج سال بگیریم مدت دعوت بالعیان در آن بلد هشت سال یا نه سال می شود هر گاه آن را بر یک هزار و دویست و شصت بیفزایم باز یک سال یا دو سال با ظهور قائم موعود معقول

بهائیان مختلف می شود علاوه بر این تسلیم بلکه دعوی اجماع جناب مجیب در مقام رد این بندهی ذلیل که شروع آن حضرت صلی الله علیه و آله به دعوت بالعلانیة والعیان بعد از نزول آیهی مبارکه فاصدع بما تؤمر بود و این آیه در سال پنجم از بعثت از مصدر عزت و جلالت شرف صدور یافت ماخذ و مبنای آن نزد اهل علم و ارباب درایت مجهول و غیر معین است بلکه مطابق مدلول اخبار صحیحه و تواریخ معتبره از اهل سنت و شیعه ابتداء دعوت آشکارا سنه‌ی سیم از بعثت آن حضرت بود نه سال پنجم اما الاخبار در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیهی مبارکه فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين انا كفيناك المستهزين مسطور است انها نزلت بمكة بعد ان نبأ رسول الله بثلاث سنين و ذلك ان النبوة نزلت على رسول الله صلى الله عليه و آله يوم الاثنين و اسلم على عليه السلام يوم [صفحه ۲۴۹] الثالث ثم اسلمت خديجة بنت خويلد زوجة النبي صلى الله عليه و آله ثم دخل ابوطالب الى النبي صلى الله عليه و آله و هو يصلى و على عليه السلام بجنبه و كان مع ابى طالب جعفر فقال له ابوطالب صل جناح ابن عمك فوقف جعفر على يسار رسول الله صلى الله عليه و آله فبدر رسول الله صلى الله عليه و آله من بينها فكان رسول الله صلى الله عليه و آله و على و جعفر و زيد بن حارثة و خديجة فلما اتى لذلك ثلاث سنين انزل الله تعالى فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين الى اخره و فى الاكمال ابى و ابن الوليد معا عن سعد عن ابن ابى الخطاب و محمد بن عيسى معا عن ابن ابى عمير عن جميل بن دراج عن محمد بن مسلم قال قال ابوجعفر عليه السلام ما اجاب رسول الله صلى الله عليه و آله احد قبل على بن ابى طالب و خديجة صلوات الله عليهما و لقد مكث رسول الله صلى الله عليه و آله بمكة ثلاث سنين مختفيا خائفا يترقب و يخاف قومه و الناس و فى المناقب ارسله الله تعالى بعد اربعين سنة من عمره حين تكامل بها و اشتده قواه ليكون متهيئا و متاهبا لما انذر به و لبعثه درجات اولها الرؤيا الصادقة و الثانية ما رواه الشعبى و داود بن عامر ان الله تعالى قرن جبرئيل بنبوة رسوله صلى الله عليه و آله ثلاث سنين يسمع حسه و لا يرى شخصه و يعلمه الشئ بعد الشئ و لا ينزل عليه القرآن فكان فى هذه المدة مبشرا غير مبعوث الى الامم و الثالثة خديجة و ورقه بن نوفل الرابعة امره بتحديث النعم فاذن له فى ذكره دون انذاره قوله تعالى و اما بنعمه ربك فحدث اى بما جاءك من النبوة و الخامسة حين نزل عليه القرآن بالامر و النهى فصاربه مبعوثا و لم يؤمر بالجهر و نزل يا ايها المدثر فاسلم على و خديجة ثم زيد ثم جعفر و السادسة امر بان يعم بالانذار بعد خصوصه و يجهر بذلك و نزل فاصدع بما تؤمر قال ابن اسحق و ذلك بعد ثلاث سنين من مبعثه و نزل و انذر عشيرتک الاقربين فنادى يا صباحاه و السابعة العبادات لم تشرع منها مدة مقامه بمكة الا الطهارة و الصلوة و كانت فرضا عليه و سنة الامته ثم فرضت الصلوة الخمس بعد اسرائه و ذلك بعد السنة التاسعة من نبوته الى آخر الحديث جناب مجيب فرموده اند که خبر معتمد عليه حديث خمس سنين است اين است که جناب ابوالفضائل بدان متمسک گرديده اند تا آخر آنچه فرموده اند جواب عرض می نماید بر جناب مجيب است که بيان فرمايد روايت حديث خمس سنين که به اين درجه اسباب اطمینان و اعتماد است کى و نقله‌ی اخبار کثيره ثلاث سنين که به اين پایه موهون و بی اعتبارند کدام که موجب اطمینان ایشان از صحت اخبار خمس سنين و مورث طرح اخبار ثلاث سنين گرديده و حال اینکه در طرق روايات ثلاث جميل بن دراج است و هو ممن اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه و ديگرى محمد بن مسلم است و شأنه ارفع من ان يوثق خلاصه اینکه اخبار ثلاث سنين هم من حيث کثرت و عدت معتبرتر و هم از حيثيت روايت برتر و معتمدتر است پس از چه راه و کدام دليل و برهان مجيب فرموده اند خبر خمس سنين معتمد عليه است نه روايت ثلاث سنين خوب است جناب مجيب بيانی اکفى و تقريرى اوفى بفرمايند تا ما جاهلين نیز بدان پى بریم و خبر معتمد و موهون را بشناسيم شعر ناگفتن به از شعری که باشد ناتمام طفل نازادن به از شش ماهه افکندن جنين و اما کتب تواریخ و سير آنچه ملاحظه شد مطابق است با اخبار ثلاث سنين و صراحة به عدم اعتماد به خبر خمس دلالت دارد در کتاب روضة الصفا مسطور است که حضرت مقدس نبوى صلی الله علیه و آله در مدت سه سال مردم را در خفيه بقبول شريعت مطهره دعوت می کرد يک يک و دو دو به اسلام درمی آمدند و چون زمان مذکور منقضی شد آیهی فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين نازل و حضرت ختمی ماب در آشکارا خلايق را به دين قويم و سلوک طريق خواندن گرفت و چون آیهی کریمه‌ی و انذر عشيرتک الاقربين و اخفض جناحک لمن

اتجك من المؤمنين فرود آمد حضرت خاتم الانبياء به كوه صفا برآمد و ندا كرد يا معشر قريش قوم به خدمتش مبادرت نموده از سبب آن پرسيدند حضرت فرمود كه اگر من شما را [صفحه ۲۵۰] خبر دهم كه لشكري در عقب اين عقبه‌اند و مي‌خواهند بر شما تاختن آرند مرا در اين قول مصدق مي‌دايد قريش جواب دادند آري چه تو متهم به دروغ نستي و به غير از صدق و راستي امري از تو مشاهده نكرده‌ايم آنگاه حبيب ملك منان و رحمت عالميان فرمود كه شما را مي‌ترسانم از عقوبت سخت ابولهب بن عبدالمطلب گفت تبالك بعد از آن سوره‌ي تبت يدا ابي لهب نزول يافت و در ناسخ التواريخ مذكور است از پس از اينكه مدت سه سال رسول خدا صلي الله عليه و آله مردمان را به نهاني همي دعوت فرمود گروهی روش او گرفتند و به دو ايمان آوردند جبرئيل از حضرت يزدان ييامد و اين آيت يياورد فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين يعني اي محمد صلي الله عليه و آله آشكارا كن دعوت خود را كه بدان ماموري و از كافران هراسناك مباش پس پيغمبر عليه السلام عزيمت فرمود كه دعوت خویش را آشكار فرمايد به كوه صفا برآمد و ندا در داد كه اي بني غالب و اي بني لوي و اي بني عدی و قبائل قريش را يك يك خواندن گرفت پس فرمود يا صباحاه پس چون مردم بانگ آن حضرت بشنيدند گفتند همانا خطب عظيم و داهيه‌ی بزرگی روی داده به سوی او شتافتند و هر كس خود نتوانست رفتن از قبل خویش کسی را نصب كرد و جملگی نزد آن حضرت انجمن شدند و گفتند مالک يا محمد (ص) چيست تو را ما را از بهر چه خوانده‌ايد پيغمبر صلي الله عليه و آله فرمود اي جماعت قريش اشتروا انفسكم لا اغني عنكم من الله شيئا يا بني عبدالمطلب لا اغني عنكم من الله شيئا يا فاطمة سلى ما شئت من مالي لا اغني عنك من الله شيئا آنگاه فرمود اي گروه اگر من بياگاهانم شما را كه لشكري در نشيب اين جبل از بهر آنند كه ناگاه بر شما تاختن كنند و اموال شما را به غارت برند اين سخن را از من استوار خواهد داشت يا مرا به كذب نسبت خواهند كرد گفتند همانا سخن تو را استوار خواهيم داشت چه تا كنون از تو ناراستي ندیده‌ايم آن حضرت فرمود ان هو الا نذير لكم هم اكنون شما را از عذاب شديد الهی آگهی می‌رسانم ابولهب گفت تبالك پس از آن سوره‌ی مبارکه‌ی تبت يدا ابي لهب نازل گرديد آنگاه آيه‌ی و انذر عشيرتک الاقربین نازل پس از آن حضرت اميرالامرأة را امر فرمودند كه غذائي ترتيب فرمايند و معجزات از آن جناب به منصه‌ی ظهور و بروز رسيد و در جای ديگر از ناسخ التواريخ مسطور است اكنون بر سر داستان برويم و بنمائيم كه دعوت حضرت رسول خدا صلي الله عليه و آله بر چگونه بوده است همانا نخست كه آن حضرت مبعوث شد مدت سه سال مردمان را به نهاني دعوت می‌فرمود خلاصه اينكه كتب تواريخ نیز بر طبق اخبار ثلث سنين مشحون است پس چگونه جناب ابوالفضائل در فرايد می‌فرمايد در جميع كتب سير مذکور است كه آن حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانية به دعوت قريش قيام فرمود و جناب مجيب هم تسديد و تايبيد فرموده‌اند و حال اينكه علاوه بر احاديث سابقه در بحار مسطور است عن ابي عبدالله عليه السلام قال مكث رسول الله صلي الله عليه و آله بمكة بعد ما جاءه الوحي عن الله تبارك و تعالی ثلثة عشر سنة منها ثلث سنين مختفيا خائفا لا يظهر حتى امره الله ان يصدع بما امر به فاطهر في الدعوة جناب مجيب فرموده‌اند كه مؤيد حديث خمس سنين حديثي است معتبر كه ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغة نقل کرده‌اند كه حضرت اميرالامرأة فرموده‌اند لقد عبدت الله قبل ان يعبده احد من هذه الامة سبع سنين و حديث ديگر انه صلي سبع سنين قبل الناس انتهى جواب عرض می‌شود بر فرض صحت روايت حديث هفت سال چه تايبيد می‌نمايد روايت پنج سال را و اگر جناب مجيب مضمون حديث را من حيث السند صحيح دانند از مطلب جناب ابوالفضائل و استدلال به حديث شريف ابي لبید مخزومی دور می‌افتد و از مقصد كه مطرح است محروم می‌ماند زیرا كه فرمايش حضرت ابي جعفر عليه السلام از روی حدس و تخمين نبوده بلكه از معدن علم الهی شرف صدور یافته علم معصوم نظير معلومات ما و جنابان ابوالفضائل و مجيب نيست پس هر گاه جناب مجيب به حديث سبع سنين متمسك نيستند و آن را مطابق با سنه‌ی [صفحه ۲۵۱] ظهور نقطه‌ی اولی نمی‌دانند بايد از روايت منقول از ابن ابي الحديد چشم پوشند و هر گاه بدان تمسك جويند از حديث خمس سنين بايد اعراض نمايند مگر اينكه بفرمايند قلم به دست ما است و اختيار قبول و نكول احاديث در قبضه‌ی قدرت ما است گاهی حديث خمس سنين را معتبر و زماني روايت سبع سنين معتمد است

در کتاب مطبوع هم می‌نویسیم مطابق است با ظهور نقطه‌ی اولی دیگر کی در مقام تحقیق و کدام شخص در صدد تدقیق و صحت و سقم استدلال برمی‌آید علاوه هر یک از احادیث را هم که مناط دانند با مقصود ایشان مطابق نمی‌شود حفظ شیئا و غابت عنک اشياء از همه‌ی این مطالب اغماض شود و این دو روایت هم معتبر باشد چه مدخلیت به زمان بعثت بالعیان دارد بلکه مراد این است که چون جناب ختمی ماب قبل از بعثت به سه سال صوت جبرئیل را استماع و شخص او را نمی‌دیدند چنانچه در درجات بعثت سابقا بیان نمودیم و هی هذه الثانية ما رواه الشعبي و داود بن عامر ان الله تعالى قرن جبرئیل نبوة رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث سنين یسمع حسه و لا یری شخصه و یعلمه الشیء بعد الشیء و لا ینزل علیه القرآن فکان فی هذه المدء مبشرا غیر مبعوث الی الامة حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز به متابعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خدا را عبادت می‌نمود سه سال هم زمان بعثت مکتوم بود که حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام در خفیه اسلام آورده بودند و بعد از سه سال امر آن جناب آشکار گردیده قیام به امر فرمودند پس عبادت حضرت امیرالامرء در مدت هفت سال قبل از عبادت و ایمان سایر تابعین بود سه سال قبل از مشاهده‌ی جبرئیل و سه سال زمان بعثت مخفی و در سال هفتم نیز ابتداء ظهور امر آن جناب آشکارا بود و از مضامین اخبار دیگر هم استنباط می‌شود که حضرت امیر روحنا فداء چهار سال قبل از بعثت با پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند و در احکام واقعیه که متوجه‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود نه سائر امت تبعیت می‌نمودند در هر حال این روایات بر فرض صحت با مقاصد جناب مستدل و مجیب ابداء وفق نمی‌دهد و به مطلوب و مقصود نایل نمی‌شوند جناب مجیب فرموده‌اند ایراد دویم جناب مورد محترم این است که مبدأ تاریخ اگر هفت سال قبل از هجرت باشد سنه‌ی شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام با سنه‌ی هفتاد و یک ابداء مطابق نخواهد شد و بر فرض این که از اول بعثت محسوب شود باز هم توافق ندارد و اگر سال سیم از بعثت باشد با هفتاد و یک که عدد الم است مطابق یا مقارن می‌شود ولی با میعاد ظهور که سنه‌ی ستین هجری است مطابق نمی‌آید جواب عرض می‌شود جناب ابوالفضائل شرحی که مرقوم فرموده‌اند غرض ایشان رعایت مضمون حدیث بوده که مخالف مضمون شرحی نکرده باشند چنانچه ایرادی وارد شود بر اصل حدیث وارد می‌شود که حضرت باقر علیه‌السلام وقعه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را در سنه‌ی هفتاد و یک معین فرموده‌اند و غرض حضرت ابوالفضائل از این بیانات حل مشکلات و کشف معضلات حدیث شریف است و اینکه جناب مورد منتقد انتقاد کرده است که یک سال یا دو سال کمتر می‌شود ایها الحبر المعتمد چرا در اصل حدیث امعان نظر نمی‌فرمایند تا رفع شبهه شود می‌فرمایند ثم کان بدو خروج الحسین علیه‌السلام الم الله لا اله فلما بلغت مدته الی آخره یعنی ابتداء خروج حضرت تا وقتی که مدت او بالغ شد عدد الم بود و از این عبارت بالصراحة معلوم و مستفاد می‌شود که در وقعه‌ی طف عدد الم بالغ نبوده و مؤید این بیان این است که پس از ذکر این قضیه می‌فرماید فلما بلغت مدته که در سال شهادت آن حضرت عدد الم تکمیل نشده بود و بعدها بالغ و کامل گردید چه که خروج مختار بن ابی‌عبیده ثقفی و خون‌خواهی قتل کربلاء علیهم‌السلام نیز از این قرن موجه مولم محسوب است و در واقع متهم قرن است و حضرت باقر علیه‌السلام در حدیث شریف هر یک از فواتح سور را رمزی و تاریخی متعلق به قرن مخصوصی فرموده و مقارن تکمیل عدد آن رمز از ظهوری و ملحمه‌ی اخبار فرموده و در شرح ایراد بعد و حل اشکال سیم [صفحه ۲۵۲] به حدیثی دیگر اشاره خواهد شد انشاءالله تعالی که موجب مزید تبیین و توضیح مرام گردد انشاءالله تعالی این عبد ذلیل عرض می‌نماید گویا به اعتقاد جناب مجیب جناب مستدل بنا بر وصیت حضرت رسول اکرم علیه‌الاف الثناء والتحیة که فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی در مقام مقاومت و رعایت حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام برآمده توجیه عبارت حدیث شریف فرموده‌اند که بر حضرت باقر علم اولین و آخرین علیه و علی آبائه و ابنائه اجمعین ایرادی وارد نیاید اما این بنده عرض می‌نماید که استدعاء دارم این رعایت را متروک و جانب داری فقط در مقامات علمیه نفرمایند و مقصود حضرت رسالت از این توصیه رعایت و حمایت علمیه نیست بلکه منظور این است که جناب باب و بهاء را مهدی موعود ندانند و همان پسر بلا-واسطه‌ی حضرت عسگری علیه‌السلام دانند اما در مراتب علمیه هیچ ملاحظه‌ی عترت طاهره لازم نیست و ابداء به ما و جناب

مجیب و مستدل محتاج نبوده و نیستند چه تنافی در کلام معجز نظام به نظر ایشان رسیده که محض رعایت اصلاح فرموده‌اند نهایت اینکه به حکم حدیثنا صعب مستصعب فهم ماها از ادراک مقاصد از آنها قاصر است و عدم ادراک امثال ماها موجب حصول تنافی نمی‌شود و در حدیث ابی‌لبید خروج و قیام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را بالاسم والرسم بیان فرموده‌اند و مطابق است با عدد الم زیرا که در سنه‌ی شصت هجری آن حضرت شهید گردید یازده سال هم زمان دعوت آشکارا بود و با عدد الم مطابق می‌آید اما برای ظهور حضرت حجه‌الله ارواحنا فداه به عنوان رمز فرمایش فرموده‌اند که ما و مستدل و مجیب هیچ یک نمی‌فهمیم و سیره‌ی اولیاء الله علیهم‌السلام بر اکتام این امر عظیم بود و هیچ ضرر ندارد که ما نفهمیم بلی اگر حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام فرموده بودند و قام قائمنا و هو فلان من ولد فلان یولد فی الفارس و یظهر امره فی السنه‌ التي کانت مطابقه لالمر و الر آن وقت بر ما لازم بود برای مراعات حدیث شریف این توجیهاات و تکلفات بنمائیم ولی یک حدیثی از سده‌ی سنه‌ی حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام شرف صدور یافته که به عقیده‌ی جناب ابوالفضائل و جناب مجیب در متن آن اختلاف است بعضی المر نقل نموده‌اند برخی الر و به اعتقاد این بنده‌ی نادان چنانچه از تصریحات علامه‌ی مجلسی علیه‌الرحمه و صاحب انوار مستفاد می‌شود الر روایت شده است و با مقصود جناب مستدل و سایر بهائیان هیچ وفق ندارد علاوه مبدأ تاریخ غیر معین است که مقصود زمان بعثت بالعیان است یا اول بعثت و بدو نزول وحی و بر فرض که مراد زمان بعثت بالعیان باشد خلاف است که آیا هفت سال قبل از هجرت در باز با ظهور نقطه‌ی مقدسه است یا ده یا یازده سال و بر فرض اینکه محققا هفت سال باشد و حال اینکه مسلما یازده سال قبل از هجرت بود باز با ظهور نقطه‌ی اولی یک سال اختلاف دارد در صورتی که معینا لفظ حدیث المر باشد در این صورت چگونه بر ظهور نقطه‌ی اولی توان استدلال نمود پس بهتر این است جناب مجیب و مستدل از این گونه خیالات واهی منصرف شوند و همه کس را تجهیل نمایند نهایت اینکه ظهور حضرت حجه‌الله را به عنوان رمز و اشاره بیان فرموده‌اند که حل آن از عهده‌ی ماها خارج است و به حکم و لا یعلم تاویلہ الا الله و الراسخون فی العلم نقصی در علم کسی پدید نمی‌آید بلی اگر حجیت نقطه‌ی اولی به دلایل دیگر ثابت شده بود آن وقت در حل مشکلات حدیث و تطابق آن با ظهور حجت مسلم الحجیه لازم بود اوقاتی مصروف سازیم که کلام معجز نظام با آن ظهور مطابق گردد و رعایتی از معنی حدیث به عمل آمده باشد پس بهتر اعتراف به عجز و انکسار است فذروه فی سنبله و اینکه جناب مجیب در جواب این عبد فانی مرقوم فرموده‌اند بر سبیل توصیه و هدایت و راهنمایی که چرا در اصل حدیث امعان نظر ننموده‌ام تا رفع شبهه شود می‌فرماید ثم کان بدو خروج الحسین علیه‌السلام الم الله لا اله فلما بلغت مدته الی اخره یعنی ابتداء خروج حضرت تا وقتی که مدت او بالغ شود عدد الم بود و از این عبارت معلوم می‌شود که در وقعه‌ی طف عدد الم بالغ نبوده انتهی به ذات یگانه‌ی خدا و به ارواح تمام انبیاء و اولیا معنی این فرمایشات را احدی نمی‌فهمد که مقصود جناب [صفحه ۲۵۳] مجیب از این عبارات لطیفه و بیانات رشیکه چیست اگر مرادشان این است که بدو قیام امر و قتل آن حضرت علیه‌السلام عدد الم بالغ نبود و به زمان مختار بالغ گردید توضیح فرمایند که بدو خروج مختار مراد است و عدد هفتاد و یک به اول خروج مختار بلوغ یافت یا ختم و مال امر مختار مقصود است هر گاه مراد بدو خروج مختار است و مبدأ تاریخ هم بزعم جناب میرزا ابوالفضل زمان بعثت و هفت سال قبل از هجرت مدت آن بوده پس بنابراین باید مختار چهار سال بعد از وقعه‌ی نینوا خروج فرموده باشد و حال اینکه بدو خروج مختار سنه‌ی ششم بعد از وقعه‌ی طف بود و هر گاه ختم و مال امر مختار مقصود است باز هم با سنه‌ی هفتاد و یک مطابق نمی‌آید زیرا که قبل مختار در سنه وقوع یافت بعد از وقعه‌ی طف بود خلاصه اینکه جناب مجیب فرمایند مبدأ این تاریخ از روی چه میزان معین شده است اگر سنه‌ی هجریه باشد مسلما یازده سال اختلاف دارد زیرا که وقعه‌ی نینوا در سنه‌ی شصت هجری بود و هر گاه زمان بعثت بالعیان مراد باشد و بنا بر زعم مستدل هفت سال قبل از هجرت حساب نمائیم چهار سال مختلف می‌شود پس ناچار باید به همان قسم که مرحوم مجلسی بیان فرموده‌اند حدیث شریف را با سنه‌ی هفتاد و یک تطبیق نمائیم به این تقریر که از بعثت تا هجرت سیزده سال بود دو سال را که رسول اکرم در خفیه دعوت می‌فرمودند موضوع و یازده سال را بر سنه‌ی شصت هجری مزید نمائیم تا با عدد الم

که هفتاد و یک است مطابق آید و هیچ ایرادی بر حدیث شریف دارد نباید بالجمله در واقعه‌ی قیام حضرت سیدالشهداء (ع) که حضرت امام همام ابی‌جعفر روحنا فداه به آن تصریح فرموده‌اند به این حساب بی‌اختلاف است اما برای تعیین ظهور حضرت حجة الله عجل الله فرجه که در کلام امام همام تصریحی ندارد نمی‌توان به این تکلفات رکیکه و توجیحات سخیفه قائم آل محمد را معین نموده و اینکه وعده فرموده‌اند در جواب ایراد ثالث این عبد توضیح و تبیین فرمایند بعد از زیارت آن و ملاحظه‌ی بیانات بلاغت نشان اگر صحیح است بدان اذعان و اقرار و الاجاب کافی وافی عرضه می‌دارد انشاءالله تعالی و السلام علی من اتبع الهدی جناب مجیب فرموده‌اند اشکال سیم این است که طلوع دولت عباسیه را در حدیث شریف مطابق با عدد المص که خود حضرت به سنه‌ی یک‌صد و شصت و یک ترجمه فرموده‌اند معین و بر حسب تاریخی که جناب ابوالفضائل مبدأ تاریخ را هفت سال قبل از هجرت محسوب داشته خروج عبدالله سفاح در سال یک‌صد و چهل و دو خواهد بود و با مضمون حدیث کمال مخالف و مابینت دارد جواب در کمال احترام عرض می‌شود جناب مورد گویا همچو تصور فرموده‌اند انتقادی است در کمال متانت و ایرادی است در سنتهای رزانت و در واقع به ترجمه و بیانات جناب ابوالفضائل این اشکالات وارد می‌آید غافل از اینکه اگر ایرادی ثابت شود بر کلام امام همام علیه‌السلام وارد گردیده و اگر کسی در عدم تطابق خروج عباسیه با عدد المص شبهه‌ای اظهار نماید بر فرموده‌ی حضرت باقر علیه‌السلام انتقاد نموده ایها الحبر المعتمد و التحریر الاوحد خوشتر آن بود که آن جناب خود نیز شرحی بر حدیث شریف مرقوم دارند و حل مشکلات بیانات حضرت ابی‌جعفر را بفرمایند که منطبق و موافق با تواریخ معتبره و اخبار صحیحه باشد بعد از آن بر بیانات و ترجمه‌ی جناب ابوالفضائل که همت خود را بر احیاء عالم و نجات امم و کشف اسرار تاویل و تنزیل کتاب مبین و حل معضلات و مشکلات اخبار و آثار ائمه‌ی دین سلام الله علیهم اجمعین مقصور داشته‌اند ایرادی وارد کنند و انتقادی نمایند و این عبد در خاتمه‌ی این مختصر به شرح دیگری از حدیث شریف اشعار می‌نماید و در این مورد در مقام رفع اشکال علاوه بر فقراتی که از بیانات سابقه واضح گردید عرض می‌نماید که حضرت در این فقره می‌فرمایند عند المص یعنی مقارن اکمال عدد مزبور قائم ولد عباس قیام خواهد نمود چنان که وقعه‌ی طف قبل از تمام الم واقع شد و بعد مدت او بالغ شد و اگر مقصود اتمام عدد بود در بدو خروج عباسیه اولی و انسب این بود که بفرمایند بعد از انقضاء المص و مقصود حضرت [صفحه ۲۵۴] از این فقره اخبار از انقراض سلطنت آل مروان است به استیلاء عباسیه و در خروج عبدالله سفاح به کلی سلطنت امویہ منقرض نشد ولی اگر از روی تاریخ معتبر صحیح حساب شود زوال و اضمحلال دولت آل مروان و استیلاء کامل آل عباس با عدد المص تطابق و توافق صحیح صریح خواهد داشت چنانچه مجلسی علیه‌الرحمة در وجه ثانی از وجوه ترجمه و شرح حدیث المص بر استقرار دولت عباسیه تفسیر می‌نماید که در اواخر منصور دوانقی حاصل گردیده قوله الثانی ان یكون المراد به قیام قائم ولد العباس استقرار تمکنهم و دولتهم و ذلك كان في اواخر المنصور و مؤید این بیانات در خصوص توقیت وقعه‌ی طف به سنه‌ی سبعین و خروج عباسیه در سال یک‌صد و چهل و تطبیق او با ترجمه و بیانات جناب ابوالفضائل حدیثی است که مجلسی علیه‌الرحمة در مجلد (۱۳) بحار در باب علة الغيبة در صفحه‌ی (۱۳۲) از آن حضرت روایت نموده و خود شرحی مرقوم داشته‌اند نقلا عن غيبة الطوسی قوله عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی جعفر علیه‌السلام ان علیا علیه‌السلام كان يقول الى السبعین بلاء و كان يقول بعد البلاء رخاء و قد مضت السبعون ولم نر رخاء فقال ابو جعفر علیه‌السلام یا ثابت ان الله تعالی كان وقت هذا الامر فی السبعین فلما قتل الحسين علیه‌السلام اشتد غضب الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مائة سنة فحدثناکم و ادعتم الحدیث و کشفتم قناع السر فاخره الله و لم يجعل له بعد ذلك وقتا عندنا و يمحو الله ما يشاء و یشیت و عنده ام‌الکتاب انتهى ما قاله المجیب فی هذا المقام جواب عرض می‌شود جناب مجیب دامت افاضاته محض بزرگی و خیرخواهی و هدایت و ارشاد این بنده را به مکارم و اخلاق حسنه توصیه فرموده‌اند که چرا ایرادی از این عبد عاصی صادر شده که العیاذ بالله در صورت ورود بر کلام امام همام علیه‌السلام نقصی وارد آید در صورت صدق فرمایشات جناب مجیب در نهایت رزانت و در غایت جزالت است ولی گویا بر داعی بهتان و افتراء بسته‌اند ایرادی

به این مضمون از این بنده‌ی ذلیل صادر نگردیده اگر جزوی یا رساله‌ای از این اقل در دست است ارائه فرمایند و اگر ناقل معتبر معتمدی خدمت جناب معظم شهادت داده بفرمایند کیست چرا جناب معظم مدلول قضا مشمول آن جاء کم فاسق نبأ فتینوا را فراموش فرموده‌اند خلاصه ایراد این عبد بر جناب ابوالفضائل این است که چرا متن حدیث را به عبارته بیان و عبارت و قام قائم ولد العباس عند المص را نقل فرموده و در ترجمه‌ی وجه استدلال خود را به عدد المص و ترجمه‌ی آن و تعیین عدد هیچ آشنا فرموده متن حدیث را در فرائد با ترجمه‌ی امام همام علیه‌السلام که عدد یک صد و شصت و یک است مسطور و در مقام استدلال زمان قیام قائم ولد عباس را به سنه‌ی یک صد و چهل و دو مشخص نموده نمی‌دانم عدد یک صد و چهل و دو هم مأول به یک صد و شصت و یک است چنانچه عادت و داب بهائیه و بایه است که لفظی را بدون تاویل نمی‌دانند یا غیر از این مقصدی داشته‌اند و معلوم نیست که عدد یک صد و چهل و دو را به کدام میزان و حساب با عدد المص مطابق دانسته و به درجه‌ی خدمت آن جناب این مطلب واضح لایح بوده که به ظهور و وضوح وا گذاشته‌اند خوب بود محض اینکه فهم قاصر ناقص ماها هم این معنی را ادراک نماید مجمل بیانی از این تطابق و توافق بفرمایند که ما هم حیران نمائیم و این قدر سرگردان نباشیم بلی چون جناب میرزا ابوالفضل ذکاوت و کیاستی به کمال دارند و در این مقام حیران و سرگردان مانده‌اند و فهمیده‌اند این حدیث از مستصعبات است که به معنی و مقصد آن راه نمی‌توان برد از شرح آن تجافی فرموده و حسن ظن بهائیان و تبعه‌ی خویش را به درجه‌ای درباره‌ی خود استوار دانسته‌اند که اگر بفرمایند عدد المص یک صد و چهل و دو یا دو هزار و پانصد است مثلاً بدون برهان قبول می‌نمایند به این ملاحظه تشریح و توضیحی فرموده‌اند ولی خوب بود در کتاب مطبوع که برای ارشاد و هدایت امم مختلفه مرقوم و در عالم انتشار داده‌اند از ترجمه‌ی حدیث شریف [صفحه ۲۵۵] فرار فرمایند چه که غیر تابعین ایشان به آن درجه به جناب معظم و ثوق ندارند که محض اینکه فرموده‌اند در یک صد و چهل و دو عبدالله سفاح خروج نمود و در حدیث هم عدد المص برای ظهور بنی‌عباس معین شده از استان جناب ابوالفضائل مسألت نمایند که یک صد و چهل و دو چه تطابق دارد با عدد المص که امام همام معین فرموده‌اند و حال اینکه خود آن حضرت تصریح فرموده‌اند که مبنای حساب همین حساب معروف است که الف یکی و صاد نود و لام سی و میم چهل است و یک صد و شصت و یک می‌شود باری چون فهم این عبد جاهل به ادراک مقصد عالی و منظر متعالی حضرت ابوالفضائل نائل نگردید با کمال عجز و انکسار و اقرار به جهل و نادانی از آن مصدر فضل و کمال و منبع حشمت و جلال از روی حاجت نه حجت استعمال نموده بودم که بفرمایند دلیل اینکه متن حدیث را نقل فرموده و بیانات عجیبه در تطبیق ظهور جناب باب با مضمون حدیث فرمودید چرا از بیان تطابق المص با ظهور بنی‌عباس تجافی فرموده خود را به شرح و بیان آن آشنا فرمودید و فرمودید چون یک صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضی شد قائم ولد عباس عبدالله سفاح به امر خلافت هاشمیه قیام نمود و به قیامش خلافت امویه زائل و منقرض گشت و مناسب این بود که در این باب نیز بیانی کافی و وافی بفرمایند که گستاخی نرود که شما در ظهور و قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله این قدر زحمت و مرارت بر خود گذارده بر خلاف مدلول اخبار صحیحه و کتب سیر و تواریخ معتبر توجیهاات و تکلفات رکیکه فرمودید و در تطابق صدر حدیث با قیام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام چشم پوشیدید چرا از شرح این عبارت حدیث خود را به کلی معاف فرموده هیچ به روی بزرگواری خود نیاوردید که امام همام فرموده‌اند ظهوری با عدد المص مطابق است و در ترجمه فرمودید عبدالله سفاح در یک صد و چهل و دو قیام نمود در این تقریرات به کدام قاعده و قانون متوسل گشته و این بیانات را به چه اصل و میزان متاصل فرموده‌اند پس بر جناب مستدل و مجیب است که صدر و ذیل حدیث شریف را بر یک منوال شرح و معنی فرمایند دیگر هر چه بخواهید نامربوط بفرمائید که بعثت بالعیان چند سال و دعوت پنهانی و خفاء بر چه منوال بود ما هم از شما بپذیریم نه اینکه قیام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را به یک شکلی و قیام بنی‌عباس را به وضعی و ظهور قائم آل محمد (ص) را به طرزی دیگر بیان و معین فرمائید و خلق را بر خود بخندانید اما بر اصل مضمون حدیث شریف که را قدرت ایراد و کدام رازهره و نیروی بحث و انتقاد است و هر چه از فرمایشات منابع علم و حکمت

نمی‌فهمیم به جهل خویش اذعان داریم و خود را جاهل و غافل می‌شماریم خصوصا در این مقامات که خودشان فرموده‌اند علم آن نزد خدا است و عنده علم الساعة و در حدیث مفضل است ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارك الله فی علمه و ادعی انه اظهر سره اما ایراد جناب مجیب بر این عبد که چرا این عبد شرحی بر حدیث شریف ننگاشته و حل مشکلات را در معرض بیان نیاورده جواب آن این است که احسن المعاذیر الاعتراف بالتقصیر ما للتراب و رب الارباب باید معانی آن را از مهابط وحی ربانی و الهامات سبحانی خواستار گردید مرحوم مبرور علامه‌ی مجلسی قدس سره با آن بصارت از مضامین اخبار و فاضل محقق سید نعمه الله جزائری با آن تتبع در احادیث و آثار بعد از اینکه شرحی مفصل و بیانی مطول در حل آن فرموده آخر الامر به عجز و انکسار اذعان و اقران فرموده‌اند چنانچه سید بزرگوار در انوار بعد از بیانات مفصله و نقل عبارات مرحوم علامه اعلی الله مقامه فرموده‌اند اقول ما ذکره ایده الله تعالی و ان کان احتمالا قریبا و التفال بالخير خیر الا انا لم نتحقق بل و لا نظن ارادة هذا المعنی من الخبر بل الحق انه من قبیل المتشابهات التي لا- يمكن الوصول الی بیان حقیقتها الی آخر ما ذکر و اما بیانات جناب مجیب که غالب از ترجمه‌ی مجلد (۱۳) بحار الانوار اقتباس فرموده‌اند موجب علو شان و مقامی برای جناب مجیب نشد کتاب بحار الانوار از عربی و فارسی نزد ما هم [صفحه ۲۵۶] هست و فهمیده یا نفهمیده قدرت بر نقل و نگارش آن داریم و چون محل حاجت ما نیست به پاسخ و جواب آن نمی‌پردازیم و مقصود ما همان مباحثه‌ی با جناب ابوالفضائل بود که حدیث شریف ابی‌لید مخزومی برای بهائیان و تطابق آن با ظهور نقطه‌ی اولی هیچ دخالت ندارد به دلیلی اوضح و برهانی منقح تمسک جویند جناب مجیب مرقوم فرموده‌اند این عبد در خاتمه‌ی این مختصر به شرح دیگری از حدیث شریف به طور ایجاز اشعار می‌نماید در این مورد در مقام رفع اشکال علاوه بر فقراتی که از بیانات سابقه واضح گردید عرض می‌نماید که حضرت در این فقره می‌فرماید عند المص یعنی مقارن اکمال عدد مذکور قائم ولد عباس قیام خواهد نمود هم چنان که وقعه‌ی طف قبل از اتمام عدد الم واقع شد و بعد مدت او بالغ و کامل گردید و اگر اتمام عدد مقصود بود در بدو خروج عباسیه اولی و انسب آن بود که بفرمایند بعد انقضاء المص و در خروج عبدالله سفاح به کلی سلطنت امویه منقرض نشد ولی از روی تاریخ صحیح معتبر حساب شود زوال و اضمحلال دولت آل مروان و استیلاء کامل آل عباس با عدد المص تطابق و توافق صریح خواهد داشت چنانچه مجلسی در وجه ثانی از وجوه ترجمه و شرح حدیث المص را به استقرار دولت عباسیه تفسیر می‌نماید که در اواخر زمان منصور دوانقی حاصل گردیده قوله الثانی ان یکون المراد به قیام قائم ولد العباس استقرار دولتهم و تمکنهم و ذلک کان فی اواخر زمان المنصور جواب عرض می‌شود توجیه مرحوم مجلسی در وجه ثانی به نظر متین و صحیح است و ما در مقام رفع مشکلات حدیث نیستیم ولی عبارت جناب مستطاب مجیب غالبا معما و غیر منحل است و باید عرض نمائیم زدن بیانا اینکه فرموده‌اند اگر مقصود اتمام عدد بود در بدو خروج عباسیه اولی و انسب آن بود که بفرمایند بعد انقضاء المص مقصود معلوم نشد چیست و همچو استنباط می‌شود که عدد یک صد و چهل و دو نزد جناب مجیب زیادتر از یک صد و شصت و یک است که مطابق است با عدد المص زیرا که بدو خروج عباسیه هنگام قیام سفاح بود به خلافت و این مطب در سنه‌ی یک صد و چهل و دو تحقق یافت و جناب مجیب این قدر یک صد و چهل و دو را از یک صد و شصت و یک زیادتر دانسته‌اند که راضی نشده‌اند عند المص باشد بلکه فرموده‌اند خوب بود بعد المص بفرمایند و خلاصه مقصود مجیب این است که هر گاه در حدیث بعد المص فرموده بودند مطابق می‌شد با یک صد و چهل و دو لذا عرض نمی‌کنم جناب مجیب بر خطا رفته‌اند بلکه عرض می‌کنم گوش ماها چرا این فرمایشات را بر خطا استماع می‌نماید و مسلما اگر به جناب مجیب عرض شود خواهند فرمود مادام که بدون دلیل و برهان پیرو جناب باب و بهاء نشوید نه گوش شماها ادراک استماع حق می‌نماید تا بدانید یک صد و شصت و یک کمتر از یک صد و چهل و دو است نه چشم شماها که کتب ما را مشاهده و ملاحظه می‌نماید بدان اعتمادی است که فیما بین لفظ یک صد و چهل و دو عدد المص فرق گذارد شرط فهم و درک این مطالب اولای ایمان است ثانی ادراک اما فرمایش جناب مجیب معظم سلمه الله تعالی که در خروج سفاح سلطنت امویه به کلی منقرض نگردید مطابقا لما قاله المجلسی هر

چند مطلب صحیح متینی است ولی خوب بود به اقتضاء فتوت و رعایت در حق جناب مستدل میرزا ابوالفضل که به فرمایش جناب مجیب همت خود را بر احیاء عالم و نجات امم مصروف فرموده‌اند این فقره فرمایش جناب میرزا ابوالفضل را که در فرائد فرموده‌اند چون یک صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل صلی الله علیه و آله منقضی شد قائم آل عباس عبدالله سفاح به امر خلافت هاشمیه قیام نمود و به قیامش خلافت امویہ زائل و منقرض گشت تصحیح فرمایند گویا جناب میرزا ابوالفضل که یک کتاب به این آب و تاب در اثبات مذهب بهائیه مرقوم و تمام بر خلاف واقع و طراری است این قدرها بر بهائیان حق دارند که اگر یک مطلب بر خلاف واقع بفرمایند که سلطنت امویہ به خلافت سفاح منقرض گردید جناب مجیب رد نفرمایند و مرقوم ندارند که به کلی منقرض و زائل نگشت پس مناسب این بود که در این مقام جناب مجیب از نقل توجیه مرحوم مجلسی ساکت گردند هذا ما خطر بیالی فی المقام جناب مجیب سلمه الله مرقوم فرموده‌اند که حدیث [صفحه ۲۵۷] ابی حمزه ی ثمالی مؤید بیانات جناب ابوالفضائل است که ان علیا کان یقول الی السبعین البلاء تا آخر حدیث که می فرماید و لم یجعل الله بعد ذلك وقتا یمحو الله ما یشاء و یتبث و عنده ام الکتاب انتهی جواب عرض می شود وجه تایید را نفهمیدم جناب ابوالفضائل ظهور سفاح را در سنه‌ی یک صد و چهل و دو معین و مضمون حدیث شریف که معلوم نیست چه وقعه منظور بوده فاخره الی اربعین و مائة است باز دو سال در درج کلام ساقط گردید خلاصه این که از جناب مستطاب مجیب در نهایت توقیر و تبجیل و تحبیب باید استدعا نمود که از این مقوله فرمایشات ساکت باشند بر فرض که در جزو رساله‌ی که در رد این عبد جاهل مرقوم فرموده‌اند اسم مبارک خود را معین و مسقط الراس خویش را مشخص نفرموده باشند اما تابعین ایشان در کمال افتخار و مباهات در مجالس و محافل می گویند که فلان شخص یزدی یا اردکانی بر فرائد جناب ابوالفضائل ایرادی نموده بود و جناب صدارت ماب عالم فاضل همدانی در رد او رساله‌ی مبسوطه مرقوم فرموده‌اند و نام و نسب ایشان را محض افتخار معین می نماید آن وقت با این اسم عالی و لقب متعالی نمی سازد چرا که ذکر این حدیث شریف منافی با مقاصد جناب میرزا ابوالفضل و طائفه‌ی بهائیه است جناب ابوالفضائل زحمتها کشیده برای ظهور قائم آل محمد به حدیث ابی لیبید و تطابق آن با ظهور نقطه‌ی اولی هزار راست و دروغ فرموده و وقت برای آن امر خطیر معین فرموده که در سنه‌ی یک هزار و دو بیست و شصت هجری قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام خواهد نمود و مضمون حدیث بالصرحاً با توقیت منافاه دارد و امام همام می فرماید و لم یجعل بعد ذلك وقتا عندنا و اخبار دیگر نیز بر طبق آن وارد شده است که زمان ظهور حجه الله فی العالمین علیه السلام را غیر از خداوند تبارک و تعالی کسی نمی داند و موقوف است به رفع پاره ای از موانع و وقتی برای ظهور مبارک توقیت نگردیده قال الله تعالی و عنده علم الساعة پس بهتر این بود که نه جناب میرزا ابوالفضل دعوی علم به آن نماید نه جناب مجیب این حدیث شریف را مطرح سازند عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن القائم علیه السلام و فقال کذب الوقاتون انا اهل بیت لانوقت و عن الفضیل بن یسار عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت لهذا الامر وقت فقال کذب الوقاتون کذب الوقاتون کذب الوقاتون ان موسی لما خرج وافدا الی ربه و اعدهم ثلاثین یوما فلما زاد الله علی الثلاثین عسرا قال قومه قد اخلفنا موسی فصنعوا و روی صاحب منتخب البصائر بسند معتبر الی المفضل بن عمر قال سیدی الص علیه السلام هل للمهدی وقت موقت یعلمه الناس فقال حاش لله ان یوقت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنا قلت یا سیدی و لم ذلك قال لأنه هو الساعة التي قال الله تعالی عزوجل یسألونک عن الساعة ایان مرسیها و قال و عنده علم الساعة و لم یقل عند احد و قال و قد اقتربت الساعة و انشق القمر قلت فما معنی یمارون فی کلام الله تعالی قال یقولون متى ولد و متى یظهر شکا فی قضاء الله اولئک الذین خسروا الدنیا و الآخرة قلت افلا توقت فقال یا مفضل ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارک الله فی علمه و ادعی انه اظهر سده قال المفضل یا مولای و کیف بدو ظهور المهدی فقال یا مفضل یظهر بغتة و ینادی باسمه و کنیته و فی البحار فی باب التمحیص و النهی عن التوقیت عن الفضیل قال سألت اباجعفر علیه السلام هل لهذا الامر وقت فقال کذب الوقاتون کذب الوقاتون و عن ابی عبدالله علیه السلام قال کذب الوقاتون ما وقتنا فی ما مضی و لا نوقت فیما یتقبل و عن عبدالرحمن بن کثیر قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذ دخل علیه مهزم الاسیدی فقال

متی هذا الامر الذي تنتظرونه فقد طال فقال يا مهزم كذب الوقاتون و هلك المستعجلون و نجى المسلمون و الينا يصيرون و روى على بن احمد عن جماعة مثله و عن ابى عبدالله عليه السلام قال من وقت لك من الناس شيئا فلا [صفحه ۲۵۸] تهائن ان تكذبه فلسنا نوقت لاحد وقتا خلاصه اينكه در يك حديث كه بر سياق واحد وارد است نمى توان مبدأ يك رمز را زمانى و مبدأ رمزى ديگر را زمانى ديگر قرار داد در اين صورت از حديث شريف استنباط زمانى معين براى ظهور حضرت حجة الله على العالمين و ايتة على الخلق اجمعين نمى توان نمود كما لا- يخفى على من له ادنى دربة و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال جناب مجيب معظم فرموده اند ايراد چهارم اين است كه جناب ابوالفضائل نقل حديث از بحار الانوار نموده و در بحار الر ذكر شده نه المر و ايراد تحريف را فرموده اند جواب عرض مى شود ايها الحبر البدل النحرير خوشتر اين بود كه جناب شما نقل روايت را كه در كتاب فرائد مذكور است ملاحظه فرمايند و به كتب رجوع فرمايند آن گاه اگر مطلب را به خلاف واقع يافتيد ايراد و انتقاد باب مجادله وسيع است ولى بى تتبع كلام طرف مقابل رد و ايراد را نزد عقلاء مجالى نخواهد بود و ايشان در كتاب فرايد نقل حديث را از تفسير صافى مى نمايند و بعد محض استحكام نقل حديث در بحار الانوار هم اشاره مى فرمايند و محقق و مثبت اين بيان اين است كه فاتح كلام ايشان اين است كه من الحديث ما رواه العياشى عن ابى ليلى المخزومى و اين حديث در تفسير صافى بدوا به اين عبارت ابتداء شده و در آنجا عبارت حديث المر است ولى در بحار الانوار فاتح كلام اين است كه شى ابوليد المخزومى و مسلما جناب ابوالفضائل نقل حديث را از تفسير صافى نموده و اينكه جناب مورد مذكور داشته اند كه در بحار الر است نه المر صحيح است ولى خود مجلسى يكى از وجوه ترجمه را به اين نحو ذكر مى كند قوله الثانى ان يكون تصحيف المر و يكون مبدء التاريخ ظهور امر النبى صلى الله عليه و آله قريبا من البعثة كالم انتهى و جناب ابوالفضائل روايت الر را صحيح تر دانسته اند از المر و به هيچ وجه ايرادى بر ايشان وارد نيست اين است آنچه جناب مجيب در اين مقام تحرير فرموده اند جواب عرض مى شود العجب ثم العجب ثم العجب حقيقت كه بايد تا قيام قيام از ملاحظه اين فرمايشات رشيقه و بيانات انيقه و انتقادات عجيبه و ايرادات غريبه حيرت و تعجب نمود هر چند اين عبد شخص جناب مستطاب مجيب معظم را نمى شناسم و درك حضور افادت ظهور آن بزرگوار را ننموده در رساله ي جوابيه هم اسم شريف و لقب و منصب منيف خود را بيان نفرموده و سائط هم به ملاحظاتي چند آشكارا نزد ما اسلاميان از شخص عالم جليل و فاضل محقق نبيل تعريف و از مسقط الراس و محل اقامت آن جناب توصيف نفرموده اند كه مستقيما خدمت افادت آيت عريضة نگار و يا از شرف ملاقات افاضت آيات قرين افتخار گرديده با كمال ادب و توقير عرضه دارم ايها العالم الفاضل و العامل الكامل شما كه به اين درجه در مقام رد ايراد اين بنده ي فانى زحمت و مرارت متحمل و به عقيدة خودتان مساعى جميله در ترويج آن دين و آئين متكفل شده به ضبط احاديث و اخبار پرداخته اند چرا عن غير روية مثل اين عبد را كه به عدم عناد و لجاج موصوف است تجهيل و مراتب بى غرضى را براى خودشان تكميل مى فرمايند و در رساله ي كه از شهرى به شهرى و بلدى به ديارى مى فرستند بياناتى مى فرمايند كه بچه مكتيبان از آن بخندند و رؤساء مذهب خودشان از آن تقرير ناقص قاصر برنجد مناسب اين بود بعد از فراغت از نگارش اين رساله ي محترمه نسخه اى از آن را خدمت جناب ميرزا ابوالفضل گسيل سازند اگر جناب معظم كه طرف ايراد و انتقاد اين بنده هستند اذن مى دادند و راضى مى شدند كه اين بيانات فصيحه و تقريرات بليغه به جناب معظم منسوب شود و منتشر گردد آن وقت رساله ي محترمه را انقاد دارند و اگر اين عبد اطمينان داشت كه اين رساله ي محكمه ي متقنه از همان شخص جليل است كه تبعه ي اين مذهب در مجالس و محافل محرمانه به احباب خود معرفى مى نمايند از مسافرت و مهاجرت و ادراك فيوضات محضر افادت آيت مضايقه نداشت [صفحه ۲۵۹] و همت خود را به تشريف مى گماشت تا حضورا تحقيق نمايد كه اين فرمايشات در عالم رؤيا فرموده اند يا به الهامات و مكاشفات اين نغمات سروده يا تبعه ي اين مذهب به آن جناب بهتان و افتراء بسته اند والا- چگونه تصور مى رود از ذوى العقول اين بيانات صادر و از صاحب ادراك و شعور اين توهمات ظاهر شود لييك على الاسلام من كان باكيا خلاصه ي عرض اين است كه ايها الفاضل العلام و النحرير القمقام اگر جناب شما ندانيد مقصود و مراد از لفظ

(شی) در کتاب بحار چیست و راوی و ناقل آن کیست گویا ایرادی بر این بنده‌ی نادان وارد نیاید مرحوم فیض و علامه‌ی مجلسی اعلی الله مقامهما هر دو حدیث شریف را از عیاشی که در بحار تفسیر از آن فاضل مفسر به کلمه‌ی (شی) شده است نقل فرموده و بابت لبید منتهی ساخته اختلافی در راوی حدیث نیست که در مضمون شبهه‌ی خلافی باشد و هر دو بزرگوار حدیث را از عیاشی نقل فرموده‌اند و عبارت حدیث به تصریح مرحوم مجلسی الر است نه المر این است که در شرح و ترجمه احتمال می‌دهند که الر مصحف المر باشد پس مسلم است که عبارت حدیث همه جا الر نقل شده نه المر اما از جناب فیض ماب فیض مرحوم قدس سره عبارتی در دست نیست که معلوم شود در حدیث المر ذکر شده نهایت اینکه یک نسخه‌ی مغلوط تفسیر صافی بدون تصحیح مطبوع شده و دو هزار نسخه‌ی غلط انطباع یافته است پس مسلم است که غلط از ناسخ است در این صورت از نقل حدیث شریف از صافی یا بحار چه تفاوت حاصل می‌شود و حال اینکه عالمین عاملین هر دو از عیاشی نقل فرموده‌اند و جناب ابوالفضائل هم از صافی و بحار هر دو نقل فرموده و اگر روایت مختلف می‌بود ابتدا نقل آن از بحار برای جناب معظم شایسته و مناسب نبود بلکه باید خدمت جناب ابوالفضائل عرض شود که بعد از اینکه از بحار الانوار بالصرح استفاده است که مضمون حدیث شریف الر است و در عبارت کتاب مرحوم فیض قدس سره هم صراحت بالریا المر نشده است پس معین است که حدیث منقول نزد هر دو عالم بزرگوار به عنوان صحیح الر نقل شده و از مقصد بهائیان دور می‌افتد علی ای حال بهتر اغماض از این استدلال است خلاصه این که تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد بر جناب مجیب هیچ لازم نبود که در مقام رعایت و حمایت هم کیش خویش را رسوا سازند و انساب این بود که ایرادات این عبد ضعیف بر فراید شریف را نشنیده انگارند و به خود جناب آقا میرزا ابوالفضل واگذارند مسلماً مهارت جناب معظم در مغلظه زیاده‌تر از جناب مجیب است ولی انسان محل غفلت و نسیان است و غرض شخصی مخرب دودمان و حب و دوستی اشیاء اسباب لغزش و طغیان بعد از اینکه راوی همان ابولبید مخزومی و ناقل همان مفسر عیاشی باشد چگونه جناب مجیب فرموده‌اند که جناب میرزا ابوالفضل روایت المر را اصح و معتبرتر دانسته‌اند از جناب مجیب استدعاء دارد عین معروضه‌ی مرا خدمت جناب ابوالفضائل گسیل سازند مسلم است مرا تصدیق و خواهند فرمود توجیحات رکیکه و تفسیرات سخیفه و تاویلات غریبه و بیانات عجیبه‌ی جناب مجیب توجیه و تکلفی است بما لا یرضی صاحبه والسلام علی من اتبع الهدی جناب مجیب فرموده‌اند که ممکن است شرح دیگری هم بر حدیث شریف نوشته شود و در این شرح نظر این عبد به عباراتی است که در بحار الانوار روایت شده چه که جزئی اختلافی در دو فقره هست یکی در خروج حضرت سیدالشهداء علیه السلام که می‌فرمایند ثم کان بدو خروج الحسین بن علی علیهما السلام الم الله و ذکر لا اله نفرموده دیگر ظهور قائم است که می‌فرماید عند انقضائها بالر و توضیح مقال به این نحو است که مبدأ تاریخ دو الم و المص و الر مختلف فرض شود چه که در حدیث شریف اخبار از چهار قرن عظیم شده طلوع شمس طلعت محمدی صلی الله علیه و آله از کی التحیه و الثناء و حدوث [صفحه ۲۶۰] قضیه فاجعه‌ی نینوا و خروج عباسیه و ظهور حضرت مهدی موعود و قائم منتظر نقطه‌ی اولی جل اسمه الاعلی مبدأ تاریخ ظهور خاتم انبیاء و شهادت حضرت سیدالشهداء از ابتداء ظهور دولت حضرت عبدالمطلب سلام الله علیه محسوب می‌شود و خروج عباسیه و ظهور حضرت اعلی روح ما عده سواه از ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب شود و مؤید این بیان این است که در حدیث قیام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به دعوت و تعیین سال ولادت آن حضرت هر دو مذکور است تاریخ قیام را به عدد الم موکول می‌دارد و تبیان سال ولادت از تمام حروف مقطعه استخراج می‌شود که از برای تاریخ این وقایع دو مبدأ است یکی از آنها ظهور اول بنی هاشم است و دیگری ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و شرح این اجمال آن است که حضرت ابوجعفر علیه السلام هر یک از فواتح سور مذکوره را راجع می‌فرمایند به ظهور دولت یا حدوث قضیه‌ی در بنی هاشم و اول دولتی که در بنی هاشم ظاهر شد دولت حضرت عبدالمطلب علیه السلام است و او است مبدأ تاریخ الم که می‌فرماید ان الله تعالی انزل الم ذلك الكتاب فقام محمد صلی الله علیه السلام حتی ظهر نوره و ثبت کلمته و از ابتداء دولت آن حضرت تا قیام سید رسل علیه و آله اطیب التحیه و البهاء به دعوت خلق هفتاد و یک سال

امتداد یافت و همین است مبدأ تاریخ شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به ضمیمه‌ی عدد الله و او شصت و هفت است و وقعه‌ی طف کمال تطابق به این عدد دارد چه قضیه‌ی هائله‌ی شهادت آن حضرت در سنه‌ی ستین از هجرت واقع شد پس از آنکه هفت سال قبل از هجرت هم ضمیمه شود با عدد الله موافق خواهد شد و تاریخ این دو وقعه عدد الم است ولی شهادت حضرت سیدالشهداء به انضمام شصت و هفت از قیام سید رسل صلی الله علیه و آله واقع گردید چنانکه می‌فرماید ثم کان بدو خروج الحسین بن علی علیهما‌السلام المر الله و مجلسی علیه‌الرحمة در شرح حدیث مزبور اشعاری بهر دو فقره می‌فرماید و قیام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در عدد الم است و مبدأ تاریخ اول دولتی است که در بنی‌هاشم ظاهر گردید و او ریاست عبدالمطلب است و از آن سنه تا سال قیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله تقریباً هفتاد و یک سال است و سبب اینکه علامه‌ی مجلسی عدد را تقریباً مقارن الم می‌شمارد اختلافات علماء اعلام است در تعیین قیام سید رسل به دعوت علانیه‌ی خلق ولی از روی حساب که در تعیین سنه‌ی دعوت بالعلانیه قبل از مذکور گردید به هیچ وجه اختلافی ولو به یک سنه باقی نخواهد ماند و در شرح قضیه‌ی حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء می‌فرماید کان خروجه فی اواخر سنه ستین من الهجرة ولی چون بدو و ختم وقعه طف را عدد المر فرض کرده در تطبیق عدد با تاریخ واقعه ناچار از تکلفات عدیده گردیده لیکن به طریقی که این عبد شرح تاریخ را مرقوم داشت هیچ گونه اختلاف در بین باقی نمی‌ماند و اما مبدأ تاریخ المص و الر ولادت پیغمبر است چنانکه می‌فرماید و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السابع مائة سنة و ثلث سنین و پس از شرح و تبیین تاریخ ولادت بلافاصله می‌فرماید الالف واحد واللام ثلثون والمیم اربعون و الصاد تسعون فذلک مائة واحد و ستون و از این فقره صریحاً مستفاد می‌گردد که مبدأ تاریخ خروج عباسیه ولادت آن حضرت است و از میلاد آن حضرت باید تا طلوع دولت عباسیه یک صد و شصت و یک سال باشد چنانکه بی‌کم و زیاد همین طور واقع گردید و مجلسی علیه‌الرحمة پس از اینکه ذکر می‌کند عدم تطابق خروج عباسیه را با عدد المص در صورتی که از هجرت یا بعثت محسوب شود بعد در حل اشکال می‌فرماید و یمکن التفضی عنه بوجه الاول ان یکون مبدأ هذا التاريخ غیر مبدأ الم [صفحه ۲۶۱] بان یکون مبدؤه ولادة النبی صلی الله علیه و آله مثلاً فان بدء دعوة بنی‌العباس کان فی سنه مائة من الهجرة و ظهور بعض امرهم فی خراسان کان فی سنه سبع او ثمان و مائة و من ولادته صلی الله علیه و آله الی ذلک الزمان کان مائة و واحداً و ستین حاصل بیان این است که ممکن است استخلاص از اختلافات در شرح المص به وجوهی اول از آن وجوه آن است که مبدأ این تاریخ از ولادت محسوب شود و از تاریخ المر متمایز گردد چه که ابتداء دعوت بنی‌العباس در سال یک صد هجری بود و ظهور بعضی از امورات عباسیه در خراسان در سنه‌ی یک صد و هفت یا هشت بود و از ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا آن زمان صد و شصت و یک سال بدون زیاده و نقصان است انتهی و این تاریخ با فقراتی که قبلاً ذکر شد منافاتی ندارد چه که تواریخ مذکوره قبل راجع به قیام عبدالله سفاح بود و در این مقام ذکر ابتداء دعوت عباسیه است و پس از تعیین سال دعوت و خروج آل عباس بالمص می‌فرماید و یقوم قائمنا عند انقضائها بالر و غرض از الر تمام سوری است که فاتحش از حروف مقطعه مشتمل بر الف و لام و راء باشد به این نحو که المر هم در این عداد محسوب شود و مجموع پنج سوره است و اعدادش یک هزار و یک صد و پنجاه و پنج و به انضمام المص یک هزار و سیصد و شانزده می‌شود پس از وضع پنجاه و سه سال از ولادت تا هجرت مطابق می‌شود با هزار و دوست و شصت و سه هجری که سال سیم ظهور و اول ارتفاع امر حضرت اعلی روح ما عده فده است و محدث مجلسی علیه‌الرحمة نیز در وجه سیم از شروح الر به این ترجمه اشاره فرموده قوله الثالث ان یکون المراد جمیع اعداد کل الر یکون فی القرآن و هی خمس مجموعها الف و مائة و خمسة و خمسون و یؤیده انه عند ذکر الم لتکرره ذکر ما بعده لیتعین السورة المقصودة و یتعین ان المراد واحد منها بخلاف الر لکون المراد جمیعاً انتهی و الی هنا نختتم الکلام والسلام علی من اتبع الهدی جواب عرض می‌نماید هر چند ما در مقام حل مشکلات حدیث شریف و اظهار فضل و مناقشات در کلمات جناب مجیب نیستیم و فقط مقصود ایراد بر استدلالات جناب آقامیرزا ابوالفضل بود به حدیث شریف دیگر در حدیث شریف چه مراد است علم آن را نزد

خدا و خود اولياء دين سلام الله عليهم اجمعين مى دانيم و قائليم كه به حكم حديثنا صعب مستصعب ما را نيروى شرح و تبين مقاصد از آن نيست ولى چون جناب مجيب سلمه الله در اين رساله‌ى شريفه‌ى جوابيه فضل و كمالي به كمال جلوه داده‌اند در كمال ادب عرض مى كنم اينكه فرموده‌اند از ابتداء دولت آن حضرت يعنى عبدالمطلب تا قيام سيد رسل به دعوت خلق هفتاد و يك سال امتداد يافت و همين است مبدأ تاريخ شهادت حضرت سيدالشهداء عليه السلام به ضميمه عدد الله كه شصت و هفت است و وقعه‌ى طف كمال توافق و تطابق به اين عدد دارد چه كه قضيه‌ى هائله‌ى شهادت آن حضرت در سنه‌ى ستين از هجرت واقع شد پس از اينكه هفت سال قبل از هجرت ضميمه شود با عدد الله موافق خواهد شد و تاريخ اين دو وقعه الم است ولى شهادت سيدالشهداء به انضمام شصت و هفت از قيام سيد رسل واقع گرديد چنانچه مى فرمايد ثم كان بدو خروج الحسين بن على عليهما السلام الم الله انتهى از فرمايشات جناب مجيب استنباط مى شود كه مبدأ اين دو ظهور يك الم است نهايت اينكه قيام سيدالشهداء عدد الله كه شصت و هفت است به اعتقاد مجيب بايد مزيد شود و حال اينكه از متن حديث شريف به الصراحة مستفاد است كه هر يك از فواتح سور قرآن مشتمل و اشاره به ظهورى است پس معلوم مى شود لفظ الم مناط در حساب است نه لفظ الله بعد از آن كه در حديث براى تميز سوره‌ى بقره و آل عمران آورده‌اند و اگر مراد لفظ الم يا كلمه‌ى بعد از آن مناط بود گناه ذلك الكتاب كه در سوره‌ى بقره [صفحه ۲۶۲] بعد از الم آمده است چه بوده كه در سوره‌ى آل عمران لفظ الله بعد از الم بايد محسوب و كلمه‌ى ذلك الكتاب كه در سوره‌ى آل عمران بعد از الم مسطور است متروك است در مثل مناقشه نمى رود شخصى ظريف از مردى حريف پرسيد ما فعل ابوك بحماره فقال فى جوابه باعه بكسر العين ايراد نمود چرا باعه به كسر عين خوانديد و حال اينكه باع فعل ماضى است و الوجه باعه به فتح العين جواب داد شما چرا به حماره به كسر الراء قراءت نموديد عرض كرد باء از حروف جاره است و بايد حماره را مجرور خواند جواب گفت عجب ولايت مغشوش بى نظمى است لم باؤك تجر وبائى لا- تجر اين بنده هم عرض مى كنم با اينكه هرذى شعورى مى فهمد كه همان فواتح سور مناط حساب است نه كلمات بعد از آن و هر يك از الم فواتح سور به نص حضرت ابى جعفر عليه السلام اشاره به ظهورى است مع هذا در اين فقره اغماض مى رود بفرمايند چرا لفظ الله در سوره‌ى آل عمران مزيد عدد الم مى شود و ذلك در سوره‌ى بقره مهمل و مجمل مانده لله دره لم باؤك تجر وبائى لا تجر از اينها گذشته بعد از اينكه جناب مجيب بر وضع و قواعد مسلمه و مصطلحه‌ى حساب ابجد كه اين عبد هم با اين جهالت و نادانى بدان آگاهم بصير نباشند و عدد الله را شصت و هفت بدانند و حال اينكه معين و مبين است كه در حساب ابجد ما يكتب ملحوظ است نه ما يلفظ و كلمه‌ى الله به يك الف و دو لام و يك هاء نوشته مى شود و عدد آن شصت و شش است نه شصت و هفت چنانچه عدد داود پانزده است نه بيست و يك كه دو واو حساب شود ديگر در مقام جواب و مجادله به اجناب معظم سكوت انصب و عدم تعرض به سليقه‌ى عقلا اقرب است بعد از اينكه شخص باك ندارد كه هر چه بر زبانش جارى و آنچه بر قلمش سارى مى شود بگويد و بنويسد و واهمه و بيمى ننمايد كه اين رساله‌ى منتشره را علماء اعلام و فقهاء اسلام خواهندديد زيرا كه بر سر مسئله‌ى خطيره مهمه مذاكره مى رود و تماما خواهند فهميد كه جناب مجيب از روى غرض سؤال و جواب مى فرمايند در اين صورت باز اگر در مقام ايراد بر توجيهات جناب ميرزا ابوالفضل و حضرت مجيب برآئيم كه فواتح سور به اين حسنات كه در دست داريد با ظهور نقطه‌ى اولى مطابق نمى آيد جواب مى دهند كار ما آسان است قرآن مجيد را به دست مى گيريم اگر با لفظ الم مطابق مى شود فبها والا كلمه‌ى الله را مزيد مى نمايم باز درست نمى آيد لفظ لا اله الا الله را زياد مى نمايم باز صحيح نشد كلمه‌ى ديگر مزيد مى كنيم تمام كلمه مطابق نمى آيد بعضى از حروف را جزو حساب مى گيريم تا به جائى منتهى شود و با ميل يك مدعى امر باطلى مطابق آيد دور چون با عاشقان افتد تسلسل بايدش و كذا هر گاه ملاحظه نمود كه به هيچ قانون درست نمى آيد زمان ولادت شخص را مثل امپراطور و روس يا سلطان انگليس يا شاهنشاه ايران مزيد عدد مقصود مى كند بلكه موافق افتد يا زمان عمر فلان خليفه‌ى عباسى را از حساب كم مى نمايد آخر يك قسم مى توان حسابى ساخت چنانچه گفتند عدد على محمد با عدد رب مطابق است پس به اين دليل او پيغمبر يا خدا است مأخذ و مبنى

که غیر معین گردید مزخرف گوئی بابتی وسیع و می‌دانی رفیع دارد دیگر جناب مجیب فرموده‌اند غرض از الر تمام سوری است که فاتحش از حروف مقطعه مشتمل بر الف و لام و راء است به این نحو که المر هم در این عدد حساب شود و مجموع پنج سوره است و اعدادش یک هزار و یک صد و پنجاه و پنج (۱۱۵۵) و به انضمام المص یک هزار و سیصد شانزده (۱۳۱۶) می‌شود پس از وضع پنجاه و سه سال (۵۳) از ولادت تا هجرت مطابق می‌شود با هزار و دویست و شصت و سه سال (۱۲۶۳) هجری که سال سیم ظهور اول ارتفاع امر حضرت اعلی است انتهی حقیقت باید عمری مصروف داشت و همت بر فهم این مطالب عالیه و مقاصد متعالیه گماشت حبذا از این دین مرحبا بر این آئین نعم المستدل و نعم الاستدلال باید عقلاء را در مجلس حاضر و استدعاء رود بر این تحریرات [صفحه ۲۶۳] ناظر گردند و ملاحظه فرمایند در این جزئی بیان در چند موضع لغزش ورزیده‌اند در صورتی که المر جزو این عدد محسوب شود چنانچه جناب مجیب تصریح فرموده‌اند عدد سور شش است نه پنج و به ضمیمه‌ی المص عدد حروفش یک هزار و پانصد و هشتاد و هفت (۱۵۸۷) است نه یک هزار و سیصد شانزده (۱۳۱۶) بر فرض که این شش سوره پنج سوره باشد و عدد حروف آن با المص یک هزار و سیصد شانزده باشد و جناب مجیب تازه تاسیس حسابی فرموده باشند و ما ندانیم بفرمائید از چه قانون باید زمان ولادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تا هجرت موضوع نمود خود جناب مجیب انفا فرمودند مبدأ تاریخ زمان ولادت است چرا به این زودی فراموش فرموده پنجاه و سه سال زمان ولادت تا هجرت را وضع نموده به این استحکام استدلال فرمودند این اضافه و منها و خروج و دخول و نزع و حلول را از کجا استنباط فرموده‌اند باید عرض شود زدنی بیانا یک جا لفظ الله را در قیام حضرت سیدالشهداء داخل یک موضع پنجاه و سه سال از ولادت تا هجرت را خارج در یک موضع می‌فرمایند عدد الر با المر در قرآن پنج است یک جا می‌فرمایند به ضمیمه المص عدد آن یک هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶) است معروف است شخصی سؤال کرد کدام امامی بود که او را شغال خورد ظریفی جواب داد امام نبود پیغمبر بود شغال نبود گرگ بود آن هم نخورد از همه اینها اغماض نمائیم معنی این فرمایش جناب مجیب و تطابق آن با استدلال جناب میرزا ابوالفضل که هفت سال زمان بعثت بالعیان که مزید حساب شود و توافق آن با سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت و سه (۱۲۶۳) هجری که بدو ارتفاع امر نقطه‌ی اولی می‌دانند معلوم نیست چیست زیرا که نقطه‌ی اولی در سنه یک هزار و دویست و شصت و شش (۱۲۶۶) مقتول گردیدند و با مزید شدن زمان بعثت بر یک هزار و دویست و شصت و سه (۱۲۶۳) یک هزار و دویست و هفتاد (۱۲۷۰) سال می‌شود مگر اینکه این هم از اعجاز نقطه‌ی اولی باشد که چهار سال بعد از مقتول شدن قیام فرموده باشند و چون پیروان باب و بهاء برای انبیاء و اولیاء معجزه لازم نمی‌دانند این یک اعجاز هم برای امتیاز نقطه‌ی اولی باشد و قد فرغ من تنمیقه اقل العباد قدرا و اکثرهم زللا علی اصغر الیزدی الاردکانی ابن الحجاج رجبعلی عفی الله عنهما و جعل هذا الجهد و الاجتهاد زادا المعادهما فی یوم السلب السابع من شهر الله الاصب رجب المرجب (۱۳۲۰) من عام ثلاثاء و عشرين بعد الالف من الهجرة النبویة والحمد لله اولاد آخرا و ظاهرا و باطنا.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

